



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

دانش نامه امیرالمؤمنین

بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ

فردوسی - مرقی

مؤسسه های علمی

۱۱

چاپخانه: مؤسسه مطبوعاتی، محمودیه اصفهان

تربیتی، مجلس شورای اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دانشنامه امیرالمؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ

نویسنده:

محمد محمدی ری شهری

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۶	دانشنامه امیرالمؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ جلد ۱۱
۱۶	مشخصات کتاب
۱۷	اشاره
۲۵	باب دوم : راه های خداشناسی
۲۵	۱ / ۲ فطرت
۲۷	۲ / ۲ خرد
۲۷	۲ / ۲ _ ۱ نشانه های تدبیر
۳۳	۲ / ۲ _ ۲ پیدایش آفرینش
۳۵	۲ / ۲ _ ۳ خودشناسی
۳۵	۲ / ۲ _ ۴ از هم گسستن تصمیم ها
۳۷	۳ / ۲ دل
۳۷	۳ / ۲ _ ۱ دریده شدن حجاب های نور
۴۱	۳ / ۲ _ ۲ مفهوم دیدن خدا با دل
۴۳	باب سوم : موانع خداشناسی
۴۳	۱ / ۳ گناهان
۴۳	۲ / ۳ غفلت
۴۵	۳ / ۳ بیماری دل ها
۴۵	۴ / ۳ حجاب آفریدگان
۴۷	باب چهارم : آنچه در شناخت خدا ممکن نیست
۴۷	۱ / ۴ خداشناسی به وسیله حواس
۴۹	۲ / ۴ شناخت گنه ذات خدا
۵۸	۳ / ۴ احاطه یافتن قلب بر او
۵۸	۴ / ۴ توصیف او با غیر آنچه خودش وصف کرده است

- ۶۶ ۱ / ۵ یکتا -
- ۷۲ ۲ / ۵ صمد -
- ۷۴ ۳ / ۵ دانا -
- ۸۲ ۴ / ۵ گواه -
- ۸۲ ۵ / ۵ شنوای بینا -
- ۸۴ ۶ / ۵ لطیف آگاه -
- ۸۸ ۷ / ۵ توانمند -
- ۹۰ ۸ / ۵ نیرومند -
- ۹۲ ۹ / ۵ چیره -
- ۹۴ ۱۰ / ۵ استوار -
- ۹۶ ۱۱ / ۵ زنده -
- ۹۶ ۱۲ / ۵ اول و آخر -
- ۱۰۲ ۱۳ / ۵ آشکار و نهان -
- ۱۰۴ ۱۴ / ۵ نزدیک دور -
- ۱۰۶ ۱۵ / ۵ جدای پیوسته -
- ۱۱۰ ۱۶ / ۵ عزیز حکیم -
- ۱۱۲ ۱۷ / ۵ بخشنده مهربان -
- ۱۱۶ ۱۸ / ۵ بی نیاز -
- ۱۱۸ ۱۹ / ۵ بزرگ -
- ۱۲۰ ۲۰ / ۵ اراده کننده -
- ۱۲۲ ۲۱ / ۵ اندازه گیرنده -
- ۱۲۲ ۲۲ / ۵ سخن گوینده -
- ۱۲۴ ۲۳ / ۵ آفریننده -
- ۱۳۰ ۲۴ / ۵ مالک -
- ۱۳۰ ۲۵ / ۵ دادگر -

۱۳۴	باب ششم : صفات سلبی
۱۳۴	۱ / ۶ اندازه
۱۳۶	۲ / ۶ مانند
۱۳۸	۳ / ۶ دگرگونی
۱۴۰	۴ / ۶ حرکت و سکون
۱۴۰	۵ / ۶ پدر و فرزند
۱۴۴	باب هفتم : مجموعه نام ها و صفات
۱۷۶	پرتو دوم : شناخت آفریدگان خدا
۱۷۶	اشاره
۱۷۸	باب اول : آغاز آفرینش و آفرینش آسمان ها
۱۸۷	باب دوم : آفرینش فرشتگان
۲۰۰	باب سوم : آفرینش زمین و آماده سازی آن برای زندگی
۲۱۷	باب چهارم : آفرینش انسان
۲۱۷	۱ / ۴ آدم ، ابو البشر
۲۲۱	۲ / ۴ نسل آدم
۲۲۳	باب پنجم : آفرینش حیوانات
۲۲۳	۱ / ۵ پرندگان
۲۲۶	۲ / ۵ طاووس
۲۳۱	۳ / ۵ ملخ
۲۳۳	۴ / ۵ خفاش
۲۳۵	۵ / ۵ مورچه
۲۳۷	۶ / ۵ جانوران و ماهیان
۲۳۹	پرتو سوم : شاخه های گوناگون دانش او
۲۳۹	اشاره
۲۴۱	باب اول : جامعه شناسی
۲۴۱	۱ / ۱ جامعه پیش از بعثت

- ۲۴۳ ۲ / ۱ انواع مردم
- ۲۴۹ ۳ / ۱ صفات منافقان
- ۲۵۱ ۴ / ۱ سرچشمه اختلاف مردم
- ۲۵۳ ۵ / ۱ گوناگون
- ۲۵۵ باب دوم : روان شناسی
- ۲۵۵ ۱ / ۲ انواع نَفَس
- ۲۵۷ ۲ / ۲ حالت های روح آدمی
- ۲۵۹ ۳ / ۲ همگونی روح ها
- ۲۶۱ ۴ / ۲ پیوند برخی خُلُقِیات با یکدیگر
- ۲۶۳ ۵ / ۲ پیوستگی بین ویژگی های ظاهری و باطنی
- ۲۶۵ ۶ / ۲ نقش ویژگی های روحی در رفتارها
- ۲۶۵ ۷ / ۲ نقش بزرگ منشی نَفَس در اخلاق و رفتار
- ۲۶۷ ۸ / ۲ نقش اخلاق در رزق و روزی
- ۲۶۹ ۹ / ۲ عوامل خودسازی
- ۲۶۹ ۹ / ۲ ۱ مبارزه
- ۲۷۱ ۹ / ۲ ۲ پایداری
- ۲۷۱ ۹ / ۲ ۳ یاد خدا
- ۲۷۳ ۹ / ۲ ۴ پرهیزگاری
- ۲۷۳ ۹ / ۲ ۵ قناعت
- ۲۷۵ ۹ / ۲ ۶ فراوانی روزی
- ۲۷۵ ۹ / ۲ ۷ لذت های حلال
- ۲۷۵ ۹ / ۲ ۸ حکمت های نغز
- ۲۷۷ ۱۰ / ۲ عوامل ویرانی روان
- ۲۷۷ ۱۰ / ۲ ۱ هوسرانی
- ۲۷۹ ۱۰ / ۲ ۲ خودپسندی
- ۲۷۹ ۱۰ / ۲ ۳ از بین بردن حقوق

- ۲۷۹ ۱۰ / ۲ _ ۴ همنشینی با شروران
- ۲۸۱ ۱۰ / ۲ _ ۵ همنشینی با نابخردان
- ۲۸۱ ۱۰ / ۲ _ ۶ تنگ دستی
- ۲۸۳ ۱۰ / ۲ _ ۷ با اکراه ، دل را به کاری وادار کردن
- ۲۸۵ ۱۱ / ۲ _ ۱۱ روش های نفوذ در دل دیگران
- ۲۸۵ ۱۱ / ۲ _ ۱ حسن نیت
- ۲۸۵ ۱۱ / ۲ _ ۲ خوش گمانی
- ۲۸۵ ۱۱ / ۲ _ ۳ خوش خُلقی
- ۲۸۷ ۱۱ / ۲ _ ۴ خوش گفتاری
- ۲۸۷ ۱۱ / ۲ _ ۵ خوش رفتاری
- ۲۸۹ ۱۱ / ۲ _ ۶ نرم خویی
- ۲۸۹ ۱۱ / ۲ _ ۷ یک رنگی در دوستی
- ۲۹۱ ۱۱ / ۲ _ ۸ گشاده رویی
- ۲۹۱ ۱۱ / ۲ _ ۹ اظهار دوستی
- ۲۹۳ ۱۱ / ۲ _ ۱۰ فروتنی
- ۲۹۳ ۱۱ / ۲ _ ۱۱ وفا
- ۲۹۳ ۱۱ / ۲ _ ۱۲ انصاف
- ۲۹۵ ۱۱ / ۲ _ ۱۳ راستگویی
- ۲۹۵ ۱۱ / ۲ _ ۱۴ کرم
- ۲۹۵ ۱۱ / ۲ _ ۱۵ سخاوت
- ۲۹۵ ۱۱ / ۲ _ ۱۶ نیکوکاری
- ۲۹۷ ۱۱ / ۲ _ ۱۷ بخشندگی
- ۲۹۷ ۱۱ / ۲ _ ۱۸ ترک حسدورزی
- ۲۹۷ ۱۱ / ۲ _ ۱۹ نادیده گرفتن بدی ها
- ۲۹۹ ۱۱ / ۲ _ ۲۰ دل گندن از داشته های مردم
- ۲۹۹ ۱۱ / ۲ _ ۲۱ دادگری

- ۳۰۱ ۱۱ / ۲ _ ۲۲ کارآمدی
- ۳۰۱ ۱۱ / ۲ _ ۲۳ صله رحم
- ۳۰۱ ۱۱ / ۲ _ ۲۴ هدیه دادن
- ۳۰۱ ۱۱ / ۲ _ ۲۵ نصیحت
- ۳۰۳ ۱۱ / ۲ _ ۲۶ نکوهش خردمند
- ۳۰۳ ۱۱ / ۲ _ ۲۷ مجموعه ای از عوامل دوستی را
- ۳۰۷ ۱۲ / ۲ _ ۱۲ موانع نفوذ در دل دیگران
- ۳۰۷ ۱۲ / ۲ _ ۱ پلیدی جان
- ۳۰۷ ۱۲ / ۲ _ ۲ بداخلاقی
- ۳۰۹ ۱۲ / ۲ _ ۳ عیبجویی
- ۳۰۹ ۱۲ / ۲ _ ۴ خُرده گیری بر دوستان
- ۳۰۹ ۱۲ / ۲ _ ۵ مشاجره
- ۳۱۱ ۱۲ / ۲ _ ۶ حماقت
- ۳۱۱ ۱۲ / ۲ _ ۷ شرمنده کردن
- ۳۱۱ ۱۲ / ۲ _ ۸ خساست
- ۳۱۱ ۱۲ / ۲ _ ۹ رنجش
- ۳۱۳ ۱۲ / ۲ _ ۱۰ گردنکشی
- ۳۱۳ ۱۲ / ۲ _ ۱۱ بی وفایی
- ۳۱۵ ۱۲ / ۲ _ ۱۲ کینه
- ۳۱۵ ۱۲ / ۲ _ ۱۳ حسادت
- ۳۱۵ ۱۲ / ۲ _ ۱۴ نیرنگ
- ۳۱۷ ۱۲ / ۲ _ ۱۵ پیروی از سخن چین
- ۳۱۷ ۱۲ / ۲ _ ۱۶ سرکوفت زدن بسیار
- ۳۱۷ ۱۲ / ۲ _ ۱۷ ترک مرآوده
- ۳۱۹ ۱۲ / ۲ _ ۱۸ بی انصافی
- ۳۱۹ ۱۲ / ۲ _ ۱۹ نیکی نکردن

- ۱۲ / ۲ _ ۲۰ خودپسندی ، بد اخلاقی و کم صبری ----- ۳۱۹
- ۱۳ / ۲ آنچه ویژگی های روانی را آشکار می کند ----- ۳۲۱
- ۱۴ / ۲ روان شناسی تربیتی ----- ۳۲۳
- ۱۴ / ۲ _ ۱ پرداختن به تربیت فرزندان ----- ۳۲۳
- ۱۴ / ۲ _ ۲ عدالت بین فرزندان ----- ۳۲۳
- ۱۴ / ۲ _ ۳ عدالت با کودکان ----- ۳۲۵
- ۱۴ / ۲ _ ۴ روش آموزش ----- ۳۲۵
- ۱۴ / ۲ _ ۵ روش های تربیت ----- ۳۲۵
- باب سوم : تاریخ ----- ۳۳۱
- ۱ / ۳ اهتمام امام به دانش تاریخ ----- ۳۳۱
- ۲ / ۳ تأکید امام بر پندگیری از تاریخ ----- ۳۳۴
- باب چهارم : سخنوری ----- ۳۴۱
- ۱ / ۴ سخنی فراگیر در موعظه ----- ۳۴۱
- ۲ / ۴ راه روشن ----- ۳۴۴
- ۳ / ۴ ویژگی های پرهیزگاران ----- ۳۴۴
- ۴ / ۴ خطبه شیوا ----- ۳۵۶
- ۵ / ۴ پرهیز از غفلت ----- ۳۷۲
- ۶ / ۴ شتاب به عمل صالح ----- ۳۷۴
- ۷ / ۴ بی رغبتی به دنیا ----- ۳۷۶
- ۸ / ۴ دعوت همیشگی وی از یاران خود ----- ۳۸۰
- باب پنجم : ادبیات ----- ۳۸۲
- ۱ / ۵ آگاهی امام به همه زبان ها ----- ۳۸۲
- ۲ / ۵ بنیان گذار علم نحو ----- ۳۸۶
- ۳ / ۵ فصاحت و بلاغت امام ----- ۳۹۳
- ۴ / ۵ خطبه بدون الف ----- ۴۲۹
- ۵ / ۵ خطبه بدون نقطه ----- ۴۳۶

- ۴۴۰ ۵ / ۶ امام و فنّ شعر
- ۴۴۳ پژوهشی درباره اشعار آن حضرت و دیوان منسوب به وی
- ۴۵۰ باب ششم : اتم شناسی
- ۴۵۴ باب هفتم : ریاضیات
- ۴۶۰ باب هشتم : فیزیک
- ۴۶۴ باب نهم : زمین شناسی و هواشناسی
- ۴۶۴ ۱ / ۹ وظیفه کوه ها در زمین
- ۴۶۶ ۲ / ۹ بردن ابرهای باران زا بر بلندای کوه ها
- ۴۶۸ ۳ / ۹ کوه ها ، مخازن آب رودها
- ۴۷۰ باب دهم : پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید
- ۴۷۰ اشاره
- ۴۹۳ رسوایی کسی که گفت: «از من بپرسید» ، جز پیامبر و امام
- ۵۰۲ باب یازدهم : حاضر جوابی
- ۵۰۲ اشاره
- ۵۱۵ سخن ابن ابی الحدید درباره دانش های امام علی
- ۵۲۲ بخش دوازدهم : داوری های امام علی
- ۵۲۲ اشاره
- ۵۲۴ فصل یکم : نگاه کلی
- ۵۲۴ ۱ / ۱ آگاه ترین امت به موازین قضا
- ۵۲۸ ۲ / ۱ آغاز داوری های علی
- ۵۳۰ ۳ / ۱ تسلّطش بر داوری
- ۵۳۶ فصل دوم : نمونه هایی از داوری های امام علی در زمان پیامبر
- ۵۳۶ ۱ / ۲ کشتگان در دام شیر
- ۵۳۸ ۲ / ۲ مردی که گاوش الاغ دیگری را کشته بود
- ۵۳۸ ۳ / ۲ کسی که اسبش گریخته و مردی را کشته بود
- ۵۴۰ ۴ / ۲ نزاع دو نفر بر سر یک فرزند

- ۵۴۲ ----- حکم نیشگون گیرنده و فرارکننده
- ۵۴۴ ----- فصل سوم : نمونه هایی از داوری های امام علی پس از پیامبر
- ۵۴۴ ----- ۱ / ۳ مردی که شراب خورده بود و از حرمت آن ، آگاه نبود
- ۵۴۷ ----- ۲ / ۳ دختری که دوشیزگی اش با انگشت ، زایل شده بود
- ۵۵۴ ----- ۳ / ۳ زن متهم به زنا
- ۵۵۶ ----- ۴ / ۳ زن دیوانه ای که زنا کرده بود
- ۵۵۸ ----- ۵ / ۳ زنی که پس از شکنجه ، به زنا اعتراف کرده بود
- ۵۶۰ ----- ۶ / ۳ زنی که شش ماه پس از آمدن شوهرش زایید
- ۵۶۲ ----- ۷ / ۳ زنی که از ناچاری ، به زنا تن داده بود
- ۵۶۴ ----- ۸ / ۳ مرد همسر دار یمنی که در مدینه زنا کرده بود
- ۵۶۴ ----- ۹ / ۳ اجرای حد بر فُدامه
- ۵۶۶ ----- ۱۰ / ۳ زنی که جوانی را به زنا کردن با خویش متهم کرده بود
- ۵۶۸ ----- ۱۱ / ۳ زنی که فرزندش را از خود ، نفی کرده بود
- ۵۷۳ ----- ۱۲ / ۳ دو زن که بر سر یک کودک ، نزاع کرده بودند
- ۵۷۵ ----- ۱۳ / ۳ دیه بچه بر عهده خلیفه
- ۵۷۷ ----- ۱۴ / ۳ عمر و بیابان نشین
- ۵۷۹ ----- ۱۵ / ۳ مرد دو سر
- ۵۷۹ ----- ۱۶ / ۳ دو مردی که برای بردن مال زنی ، نیرنگ کرده بودند
- ۵۸۱ ----- ۱۷ / ۳ پنج نفر که به جرم زنا دستگیر شده بودند
- ۵۸۳ ----- ۱۸ / ۳ طلاق دادن زن در روزگار شرک
- ۵۸۳ ----- ۱۹ / ۳ زنی که با نوجوانی نابالغ ، زنا کرده بود
- ۵۸۳ ----- ۲۰ / ۳ کسی که گاوش شتر دیگری را کشته بود
- ۵۸۵ ----- ۲۱ / ۳ مردی که برادر مردی دیگر را کشته بود
- ۵۸۷ ----- ۲۲ / ۳ آزمایش ادعاگر
- ۵۸۷ ----- ۲۳ / ۳ حامله شدن زن باکره
- ۵۸۹ ----- ۲۴ / ۳ ادعای مردن شوهر در عده طلاق

- ۳ / ۲۵ قصاص چشم ، در حالی که ظاهراً سالم بود ----- ۵۸۹
- فصل چهارم : نمونه هایی از داوری های امام علی در زمان حکومتش ----- ۵۹۴
- ۴ / ۱ داوری ای چون داوری داوود ----- ۵۹۴
- ۴ / ۲ دو مردی که بر سر هشت درهم اختلاف داشتند ----- ۶۰۱
- ۴ / ۳ دو نفری که هر یک از آنها مدعی بود که آن دیگری بنده اوست ----- ۶۰۳
- ۴ / ۴ دو نفری که مدعی مالکیت استری بودند ----- ۶۰۵
- ۴ / ۵ مردی که مدعی بود بنده اش بدون اجازه او ازدواج کرده است ----- ۶۰۷
- ۴ / ۶ مردی یک چشمی که چشم سالمش ضربه دیده بود ----- ۶۰۷
- ۴ / ۷ مردی که یک چشمش ضربه دیده بود ----- ۶۰۷
- ۴ / ۸ دختری که برادرانش پنداشتند حامله است ----- ۶۰۹
- ۴ / ۹ شش نفری که یکی از آنان غرق شد ----- ۶۱۱
- ۴ / ۱۰ مردی که به دیگری گفته بود : بر مادرت محترم شده ام ----- ۶۱۱
- ۴ / ۱۱ شراب نوشیدن در ماه رمضان ----- ۶۱۳
- ۴ / ۱۲ نوزادی که دو سر داشت ----- ۶۱۳
- ۴ / ۱۳ ملحق کردن بچه به پدری که عزل می کرد ----- ۶۱۵
- ۴ / ۱۴ سنگسار نکردن زناکار ، به خاطر دسترسی نداشتن به همسر ----- ۶۱۵
- ۴ / ۱۵ گذشت از دزد به خاطر خواندن سوره بقره ----- ۶۱۵
- ۴ / ۱۶ گذشت از کسی که پس از اقرار به لواط ، توبه نموده بود ----- ۶۱۷
- ۴ / ۱۷ اجرای حد بر کسی که اقرار به زنا کرد ----- ۶۱۹
- ۴ / ۱۸ زن بارداری که ترسیده و بچه اش را سقط کرده و خود ، مرده بود ----- ۶۳۱
- ۴ / ۱۹ قطع کردن دست دزد ----- ۶۳۱
- بخش سیزدهم : کرامت های امام علی ----- ۶۳۷
- اشاره ----- ۶۳۷
- فصل یکم : پذیرفته شدن دعاهای امام ----- ۶۳۹
- ۱ / ۱ پذیرفته شدن دعای وی در حق زادان درباره حفظ قرآن ----- ۶۳۹
- ۱ / ۲ پذیرفته شدن دعای وی در حق جوانی که نیمی از بدنش فلج شده بود ----- ۶۴۲

- ۳ / ۱ پذیرفته شدن دعای وی برای پایین رفتن آب فرات ----- ۶۵۶
- ۴ / ۱ پذیرفته شدن نفرین وی درباره طلحه و زبیر ----- ۶۵۶
- ۵ / ۱ پذیرفته شدن نفرین وی درباره بُسر بن اَرمات ----- ۶۵۸
- ۶ / ۱ پذیرفته شدن نفرین وی در حقّ آنس بن مالک ----- ۶۶۲
- ۷ / ۱ پذیرفته شدن نفرین وی درباره جاسوس معاویه ----- ۶۶۲
- ۸ / ۱ پذیرفته شدن نفرین وی درباره حسن بصری ----- ۶۶۴
- ۹ / ۱ پذیرفته شدن نفرین وی درباره بصریان ----- ۶۶۴
- ۱۰ / ۱ پذیرفته شدن نفرین وی درباره کسی که وی را تکذیب کند ----- ۶۶۴
- ۱۱ / ۱ پذیرفته شدن نفرین وی درباره جوانی که او را ستمگر خواند ----- ۶۶۶
- درباره مرکز ----- ۶۷۹

دانشنامه امیرالمؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ جلد 11

مشخصات کتاب

سرشناسه : محمدی ری شهری، محمد، 1325 -

عنوان قراردادی : موسوعه الامام علی بن ابی طالب فی الکتاب و السننه و التاریخ. فارسی.

عنوان و نام پدیدآور : دانش نامه امیرالمؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ / محمدی ری شهری، با همکاری محمد کاظم طباطبایی، محمود طباطبایی نژاد ؛ ترجمه ی مهدی مهریزی.

مشخصات نشر : قم : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، 138x-

مشخصات ظاهری : ج. : نقشه (رنگی).

شابک : 30000ریال: دوره : 0-11-7489-964

یادداشت : فهرست نویسی بر اساس جلد پنجم، 1382.

یادداشت : مترجم جلد هشتم، نهم و یازدهم کتاب حاضر محمدعلی سلطانی می باشد.

یادداشت : مترجم جلد دوم و دوازدهم کتاب حاضر عبدالهادی مسعودی می باشد.

یادداشت : ج. 2، 8، 9، 11 و 12 (چاپ اول: 1424ق. = 1382).

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق.

شناسه افزوده : طباطبائی، سیدمحمدکاظم، 1344 -

شناسه افزوده : طباطبائی نژاد، محمود، 1340 -

شناسه افزوده : مهریزی، مهدی، 1341 -، مترجم

شناسه افزوده : موسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث. سازمان چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP37/35/م4د2 1300ی

رده بندی دیویی : 297/951

شماره کتابشناسی ملی : 2092730

ص: 1

اشاره

ص: 1

الباب الثاني : طرق معرفه الله 2 / 1 الفطرها لإمام علي عليه السلام : الحمد لله الملهم عباده حمده ، وفاطريهم على معرفه ربوبيته . (1)

عنه عليه السلام : إن أفضل ما توسل به المتوسلون إلى الله سبحانه وتعالى الإيمان به ورسوله والجهاد في سبيله ، فإنه ذروه الإسلام ، وكلمه الإخلاص فإنها الفطره ، وإقام الصلاه فإنها المله . (2)

عنه عليه السلام : فبعث فيهم رسله وواتر إليهم أنبياءه ليستأدوهم ميثاق فطرتهم ، ويذكروهم منسى نعمته ، ويحتجوا عليهم بالتبليغ ، ويثيروا لهم دفاين العقول . (3)

عنه عليه السلام في الدعاء : اللهم خلقت القلوب على إرادتك ، وفطرت العقول على معرفتك ، فتململت الأفيده من مخافتك ، وصدرحت القلوب بالوله ، وتقاصرت روسع قدر العقول عن الشاء عليك ، وانقطعت الألفاظ عن مقدار محاسنك ، وكلت الألسن عن إحصاء نعمك ، فإذا ولجت بطرق البحث عن نعتك بهرتها حيره العجز عن إدراك وصفك ، فهي تردد في التفسير عن مجاوزه ما حددت لها ؛ إذ ليس لها أن تتجاوز ما أمرتها . (4)

1- الكافي : ج 1 ص 139 ح 5 عن إسماعيل بن قتيبه عن الإمام الصادق عليه السلام .

2- نهج البلاغه : الخطبه 110 ، علل الشرائع : ص 247 ح 1 ، الزهد للحسين بن سعيد : ص 13 ح 27 ، المحاسن : ج 1 ص 451 ح 1040 والثلاثه الأخيره عن إبراهيم بن عمر رفته ، الأمالي للطوسى : ص 216 ح 380 عن أبي بصير عن الإمام الباقر عنه عليهما السلام وليس فيها «فإنه ذروه الإسلام» ، تحف العقول : ص 149 .

3- نهج البلاغه : الخطبه 1 .

4- مهج الدعوات : ص 154 ، بحار الأنوار : ج 95 ص 403 ح 34 .

باب دوم : راه های خداشناسی

2 / 1 فطرت

باب دوم : راه های خداشناسی 1 / 2 فطرت امام علی علیه السلام : سپاس خدایی را که حمد و ستایش خود را به بندگانش الهام کرد و آنان را بر شناخت پروردگاری اش سرشت .

امام علی علیه السلام : برترین چیزی که متوسلان به خدای منزّه و والا بدان متوسل می شوند ، ایمان به خدا و رسول او ، و جهاد در راه اوست ؛ چون جهاد ، چکاد اسلام است ؛ و کلمه اخلاص ، (1) که همان فطرت است؛ و برپاداری نماز ، که همان دین است .

امام علی علیه السلام : در بین آنان (مردم) ، رسولانش را برانگیخت و پیامبرانش را پی در پی به سوی آنان فرستاد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنان بخواهند و نعمت های فراموش شده اش را به یادشان آورند و با رساندن پیام خدا ، بر آنان احتجاج کنند و گنجینه های خردها را بر انگیزند .

امام علی علیه السلام در دعایش _ : خداوندا! دل ها را بر اراده خود آفریدی ، و خردها را بر شناخت خودت سرشتی . پس دل ها از ترس تویی قرارند ، و قلب ها حیران و شیدا ، بانگ بر می آورند ، و گستره اندازه خردها در ثنای تو کم می آید ، و الفاظ از بیان اندازه نیکویی های تو در می مانند ، و زبان ها از شمارش نعمت های گنگ می شوند ، و هر گاه در راه جستجوی وصف تو گام نهند ، حیرت ناتوانی از درک اوصاف تو ، آنها را مبهوت می سازد . و خرد ، نگران کوتاهی [خویش] است در رعایت محدوده ای که برایش معین ساخته ای ؛ چرا که او را حقّ پا برون نهادن از آنچه به وی فرمان داده ای ، نیست .

1- . شهادت دادن بر یگانگی خداوند و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله .

2 / 2 العقل 2 / 2 _ 1 علامات التدبير الإمام علي عليه السلام في تعظيم الله جل جلاله: الذي بطن من خفيات الأمور، وظهر في العقول بما يرى في خلقه من علامات التدبير، الذي سئل الأنبياء عنه، فلم تصفه بحد ولا ببعض، بل وصفته بفعاله ودلت عليه بآياته، لا تستطيع عقول المتفكرين جرده؛ لأن من كانت السماوات والأرض فطرته وما فيهن وما بينهن، وهو الصانع لهن؛ فلا مدفع لقدرة. (1)

عنه عليه السلام أيضا: وأرانا من ملكوت قدرته، وعجائب ما نطقت به آثار حكمته، واعتراف الحاجه من الخلق إلى أن يقيمها بمساک قوته، ما دلنا باضطرار قيام الحجة له على معرفته، فظهرت البدائع التي أحدثتها آثاره نعتة وأعلام حكمته، فصارت كل ما خلق حجة له ودليلاً عليه؛ وإن كان خلقا صامتا، فحجته بالتدبير ناطقه، ودلالته على المبدع قائمة. (2)

1- الكافي: ج 1 ص 141 ح 7، التوحيد: ص 31 ح 1 وفيه «بنقص» بدل «ببعض» وكلاهما عن الحارث الأعور.

2- نهج البلاغه: الخطبه 91، التوحيد: ص 52 ح 13 نحوه من «فظهرت...» وكلاهما عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ج 57 ص 107 ح 90.

2 / 2 _ 1 نشانه های تدبیر

2 / 2 خرد 2 / 2 _ 1 نشانه های تدبیر امام علی علیه السلام در یادکرد عظمت خداوند عز و جل: آن که از باطن کارهای پوشیده آگاه است و به خاطر نشانه های تدبیری که در آفریده هایش دیده می شود، در خرد ما آشکار است؛ آن که پیامبران درباره او مورد پرسش قرار گرفتند، و آنان، وی را به اندازه و جزء، وصف نکرده اند؛ بلکه او را به کارهایش توصیف کرده اند و با نشانه هایش به سوی وی راهنمایی کرده اند. خرد اندیشه وران، نمی تواند انکارش کند؛ زیرا کسی که آسمان ها و زمین و هر آنچه در آنها و میان آنهاست، آفریده اوست، و او سازنده آنهاست، هیچ بازدارنده ای نمی تواند مانع قدرتش شود.

امام علی علیه السلام در یادکرد عظمت خداوند عز و جل: از ملکوت قدرتش و شگفتی هایی که آثار حکمتش گویای آنهاست و اعتراف نیازمندان خلاق به این که او به نگهداشت قدرتش آنها را نگه داشته است، چیزهایی به ما نشان داد که ما را به ضرورت وجود برهان بر شناختش راهنمایی کرد، و نوآوری هایی که آثار صنعت او و نشانه های حکمت او به وجود آورده اند، نمایان گشت. از این رو، هر آنچه آفریده، حجت و دلیل بر وجود او شده است، گرچه آفریده ای گنگ باشد. حجت او، با تدبیر، گویاست و دلالتش بر پدیدآورنده، برپاست.

عنه عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَطَّنَ خَفِيَّاتِ الْأُمُورِ ، وَدَلَّتْ عَلَيْهِ أَعْلَامُ الظُّهُورِ ، وَامْتَنَعَ عَلَى عَيْنِ البَصِيرِ ، فَلَا عَيْنٌ مِّنْ لَّمْ يَرَهُ تُنْكِرُهُ ، وَلَا قَلْبٌ مِّنْ أَثْبَتَهُ يُبْصِرُهُ ... فَهُوَ الَّذِي تَشْهَدُ لَهُ أَعْلَامُ الْوُجُودِ عَلَى إِقْرَارِ قَلْبِ ذِي الْجُحُودِ . (1)

عنه عليه السلام: بِصُنْعِ اللَّهِ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ ، وَبِالعُقُولِ تُعْتَقَدُ مَعْرِفَتُهُ ، وَبِالتَّفَكُّرِ تَثْبُتُ حُجَّتُهُ ، مَعْرُوفٌ بِالدَّلَالَاتِ ، مَشْهُودٌ بِالبَيِّنَاتِ . (2)

عنه عليه السلام_ فِي المَخْلُوقَاتِ _ : بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلعُقُولِ . (3)

عنه عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ ، وَالظَّاهِرِ لِقُلُوبِهِمْ بِحُجَّتِهِ . (4)

عنه عليه السلام: ظَهَرَ لِلعُقُولِ بِمَا أَرَانَا مِنْ عِلَامَاتِ التَّدْبِيرِ الْمُتَقَنِّ ، وَالقَضَاءِ الْمُبْرَمِ . (5)

عنه عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ... تَتَلَقَّاهُ الْأَذْهَانُ لَا بِمُشَاعَرِهِ ، وَتَشْهَدُ لَهُ الْمَرَائِي لَا بِمُحَاصَرِهِ . لَمْ تُحِطْ بِهِ الْأَوْهَامُ ، بَلْ تَجَلَّى لَهَا بِهَا .

(6)

عنه عليه السلام: وَأَقَامَ مِنْ شَوَاهِدِ البَيِّنَاتِ عَلَى لَطِيفِ صَدِّ نَعْتِهِ ، وَعَظِيمِ قُدْرَتِهِ ، مَا انْقَادَتْ لَهُ الْعُقُولُ مُعْتَرِفَةً بِهِ ، وَمُسَدِّمَةً لَهُ ، وَنَعَقَتْ فِي أَسْمَاعِنَا دَلَالَتُهُ عَلَى وَحْدَانِيَّتِهِ . (7)

1- نهج البلاغه : الخطبه 49 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 308 ح 36 .

2- جامع الأخبار : ص 35 ح 14 ، روضه الواعظين : ص 25 ، الإرشاد : ج 1 ص 223 عن صالح بن كيسان ، الاحتجاج : ج 1 ص 475 ح 114 وليس فيهما من «معروف...» ، بحار الأنوار : ج 3 ص 55 ح 28 .

3- نهج البلاغه : الخطبه 186 ، تحف العقول : ص 66 ، الاحتجاج : ج 1 ص 476 ح 116 .

4- نهج البلاغه : الخطبه 108 .

5- نهج البلاغه : الخطبه 182 عن نوف البكالي ، بحار الأنوار : ج 77 ص 308 ح 13 .

6- نهج البلاغه : الخطبه 185 ، الاحتجاج : ج 1 ص 480 ح 117 .

7- نهج البلاغه : الخطبه 165 ، بحار الأنوار : ج 65 ص 30 ح 1 .

امام علی علیه السلام: سپاس خدایی را که از باطن امور پوشیده، خبر دارد و نشانه های آشکار، بر وی دلالت می کنند و چشم بینا از دیدنش ناتوان است. نه چشم آن که او را نمی بیند، منکرش می شود، و نه دل آن که به او باور دارد، او را می بیند. . . . پس او کسی است که نشانه های جهان هستی، گواهان اویند بر اعتراف دل کسانی که [به زبان، او را] انکار می کنند.

امام علی علیه السلام: با آفرینش خدا، بر [وجود] او استدلال می شود، و به وسیله خردها، شناخت او شکل می گیرد، و با اندیشیدن، حجت های او اقامه می گردد، با دلیل ها شناخته شده است، و با برهان های آشکار، مشاهده گشته است.

امام علی علیه السلام: درباره آفریدگان: آفریدگارشان به وسیله آنها بر خردها تجلی پیدا می کند.

امام علی علیه السلام: سپاس خدایی را که به وسیله آفرینش خود، برای آفریدگانش متجلی شده، و به سبب حجت هایش، برای دل های آنان، آشکار گشته است.

امام علی علیه السلام: به وسیله نشانه هایی که از تدبیر استوار و قضای محکم [خود] به ما نشان داده، برای خردها آشکار شده است.

امام علی علیه السلام: سپاس خدایی را ... که ذهن ها به شناخت او نائل می شوند، اما نه با احساس، و دیدنی ها بر او گواهی می دهند، اما نه با حضور او [در کنارشان]، و وهم ها بر او احاطه ندارند؛ بلکه برای آنها در دیگر آفریده ها تجلی می یابد.

امام علی علیه السلام: در گواه های روشنی که بر ظرافت آفرینش و عظمت قدرتش اقامه کرده، چیزهایی است که خردها به موجب آنها به وجودش معترف و در برابرش تسلیم اند، و [نیز] این که در گوش های ما بانگ دلایل او بر یگانگی اش در پیچید.

عنه عليه السلام لَمَّا قَالَ لَهُ الْجَائِلِيُّ فِي مُنَاطَرَتِهِ : خَبَّرْنِي عَنْهُ تَعَالَى ، أَمْ دَرَكْتَ بِالْحَوَاسِّ عِنْدَكَ فَيَسْلِكُ الْمُسْتَرَشِدُ فِي طَلَبِهِ اسْتِعْمَالَ الْحَوَاسِّ ، أَمْ كَيْفَ طَرِيقُ الْمَعْرِفَةِ بِهِ إِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَذَلِكَ ؟ : تَعَالَى الْمَلِكُ الْجَبَّارُ أَنْ يَوْصَفَ بِمِقْدَارٍ ، أَوْ تَدْرِكُهُ الْحَوَاسُّ أَوْ يُقَاسَ بِالنَّاسِ ، وَالطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَتِهِ صِنَاعُهُ الْبَاهِرَةُ لِلْعُقُولِ ، الدَّالَّةُ ذَوِي الْإِعْتِبَارِ بِمَا هُوَ عِنْدَهُ مَشْهُودٌ وَمَعْقُولٌ . (1)

عنه عليه السلام لَمَّا سَأَلَ عَنْ إِثْبَاتِ الصَّنَاعِ : الْبَعْرَةُ تَدُلُّ عَلَى الْبَعِيرِ ، وَالرَّوْتَةُ تَدُلُّ عَلَى الْحَمِيرِ ، وَأَثَارُ الْقَدَمِ تَدُلُّ عَلَى الْمَسِيرِ ، فَهَيْكَلٌ عَلَوِيٌّ يَهْدِيهِ اللَّطَافُ ، وَمَرْكَزٌ سَفَلِيٌّ يَهْدِيهِ الْكَثَافَةُ ، كَيْفَ لَا يَدُلُّانِ عَلَى اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ ؟ ! (2)

عنه عليه السلام : عَجِبْتُ لِمَنْ شَكَّ فِي اللَّهِ وَهُوَ يَرَى خَلْقَ اللَّهِ . (3)

التوحيد عن سلمان الفارسي : سَأَلَ الْجَائِلِيُّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَخْبِرْنِي ! عَرَفْتَ اللَّهَ بِمُحَمَّدٍ ، أَمْ عَرَفْتَ مُحَمَّدًا بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ؟ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا عَرَفْتُ اللَّهَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَلَكِنْ عَرَفْتُ مُحَمَّدًا بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حِينَ خَلَقَهُ وَأَحَدَتْ فِيهِ الْحُدُودَ مِنْ طَوْلٍ وَعَرْضٍ ، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ مُدَبَّرٌ مَصْنُوعٌ بِاسْتِدْلَالٍ وَإِلْهَامٍ مِنْهُ وَإِرَادَةٍ ، كَمَا أَلْهَمَ الْمَلَائِكَةَ طَاعَتَهُ وَعَرَفَهُمْ نَفْسَهُ بِلا شِبْهِ وَلَا كَيْفٍ . (4)

الإمام عليّ عليه السلام وكان كثيرا ما يقول إذا فرغ من صلاه الليل : أَسْهَدُ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا آيَاتٌ تَدُلُّ عَلَيْكَ ، وَشَوَاهِدٌ تَشْهَدُ بِمَا إِلَيْهِ دَعَوْتُ . كُلُّ مَا يُؤَدِّي عَنْكَ الْحُجَّةَ ، وَيَشْهَدُ لَكَ بِالرُّبُوبِيَّةِ ، مَوْسُومٌ بِأَثَارِ نِعْمَتِكَ وَمَعَالِمٌ تَدْبِيرِكَ . عَلَوَتْ بِهَا عَنْ خَلْقِكَ ، فَأَوْصَلَتْ إِلَى الْقُلُوبِ مِنْ مَعْرِفَتِكَ مَا أَنْسَهَا مِنْ وَحْشَةِ الْفِكْرِ ، وَكَفَّاهَا رَجْمَ الْإِحْتِجَاجِ ؛ فَهِيَ مَعَ مَعْرِفَتِهَا بِكَ ، وَوَلَّيْهَا إِلَيْكَ ؛ شَاهِدَةٌ بِأَنَّكَ لَا تَأْخُذُكَ الْأَوْهَامُ ، وَلَا تَدْرِكُكَ الْعُقُولُ وَلَا الْأَبْصَارُ . (5)

1- الأُمَالِي لِلطُّوسِي : ص 220 ح 382 ، الخرائج والجرائح : ج 2 ص 555 ح 14 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 258 كلُّها عن سلمان الفارسي .

2- جامع الأخبار : ص 35 ح 13 ، بحار الأنوار : ج 3 ص 55 ح 27 .

3- نهج البلاغه : الحكمة 126 ، خصائص الأئمة عليهم السلام : ص 101 .

4- التوحيد : ص 286 ح 4 ، بحار الأنوار : ج 3 ص 272 ح 9 .

5- شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 255 ح 1 .

امام علی علیه السلام در برابر کلام جاثلیق، در مناظره اش با ایشان که گفت: از خداوند متعال به من خبر بده. آیا به نظر تو او به وسیله حواس، درک می شود تا رهبجویی که در پی اوست، [برای دست یافتن به او] حواس را به کار گیرد؟ و اگر این طور نیست، پس راه شناخت او چیست؟ _ : خداوند ملکِ جبّار، برتر از آن است که با اندازه و مقدار، وصف شود یا حواس، او را درک کنند و یا با مردم، قیاس گردد. و راه شناخت او مخلوقات او هستند که روشنی بخش خردهایند و عبرت گیرندگان را به آنچه که پیش او مشهود و معقول است، راهنمایی می کنند.

امام علی علیه السلام هنگامی که درباره اثبات صانع از وی پرسیدند: سرگین شتر، دلالت بر شتر دارد و سرگین درازگوش، دلالت بر درازگوش دارد، و ردّپا، دلالت بر رونده می کند. حال، چگونه این گستره عالم بالا به این ظرافت و پایگاه عالم پایین به این ضخامت، بر آن لطیف آگاه، دلالت نمی کنند؟!

امام علی علیه السلام: در شگفتم از کسی که آفریده های خدا را می بیند و باز در خدا شک می کند.

التوحید به نقل از سلمان فارسی _ : جاثلیق از علی علیه السلام پرسید: به من بگو: آیا خدا را به وسیله محمد صلی الله علیه و آله شناختی یا محمد صلی الله علیه و آله را به وسیله خداوند عز و جل؟ علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «خدا را به محمد صلی الله علیه و آله نشناختم؛ بلکه محمد صلی الله علیه و آله را به وسیله خدای عز و جل شناختم، آن گاه که او را آفرید و در او اندازه ای از نظر طول و عرض قرار داد. پس با دلیل و الهام و اراده خداوند، دریافتم که او (محمد صلی الله علیه و آله) آفریده و پرورده [ی خداوند] است، چنان که به فرشتگان، فرمانبری از خود را الهام کرد و بدون [عارض شدن] تشبیه و بیان چگونگی، خویش را به آنان شناساند».

امام علی علیه السلام در بسیاری اوقات، پس از فارغ شدن از نماز شب _ : گواهی می دهم که آسمان ها و زمین و آنچه بین آن دو است، نشانه هایی هستند که بر تو دلالت می کنند، و گواهی هستند که به آنچه به آن فرا خواندی، گواهی می دهند. هر آنچه که حجّت تو را نشان می دهد و به پروردگاری تو گواهی می دهد، به آثار نعمت و نشانه های تدبیر تو نشاندار شده است. بدین آثار است که بر بندگان برتری یافته ای، و از رهگذر شناخت تو، چیزهایی به دل ها رسیده است که موجب آرامش آنها از وحشت فکر می شود، و آنها را از پرتاب [تیر] استدلال، حفظ می کند. از این رو، دل ها با شناخت و شیدایی، گواه بر این هستند که وَهْم ها هرگز تو را فرامی گیرند، و خُردها و دیده ها هرگز تو را در نمی یابند.

عنه عليه السلام من قوله عند رؤيته الهلال: أَيُّهَا الْخَلْقُ الْمُطِيعُ، الدَّائِبُ السَّرِيعُ، الْمُتَرَدِّدُ فِي فَلَكِ التَّدْبِيرِ، الْمُتَصَرِّفُ فِي مَنَازِلِ التَّقْدِيرِ، آمَنْتُ بِمَنْ نَوَّرَ بِكَ الظُّلْمَ، وَأَضَاءَ بِكَ النُّهُمَ، وَجَعَلَكَ آيَةً مِنْ آيَاتِ سُلْطَانِهِ، وَامْتَهَنَكَ بِالزِّيَادَةِ وَالتَّقْصَانِ، وَالتُّلُوعِ وَالأَفْوَالِ، وَالإِنَارِ وَالكُسُوفِ، فِي كَدِّ ذَلِكَ أَنْتَ لَهُ مُطِيعٌ وَإِلَى إِرَادَتِهِ سَرِيعٌ، سُبْحَانَهُ مَا أَحْسَنَ مَا دَبَّرَ! وَأَتَقَنَ مَا صَدَّعَ فِي مُلْكِهِ! وَجَعَلَكَ اللَّهُ هَيْلَالَ شَهْرِ حَادِثٍ لِأَمْرِ حَادِثٍ، جَعَلَكَ اللَّهُ هَيْلَالَ أَمْنٍ وَإِيمَانٍ، وَسَلَامَةٍ وَإِسْلَامٍ، هَيْلَالَ أَمْنِهِ مِنَ الْعَاهَاتِ وَسَلَامَةٍ مِنَ السَّيِّئَاتِ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا أَهْدَى مَنْ طَلَعَ عَلَيْهِ! وَأَزْكَى مَنْ نَظَرَ إِلَيْهِ! وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَآلِهِ، اللَّهُمَّ افْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ . (1)

2 / 2 _ 2 حدوث الخلق الإمام على عليه السلام: الحمد لله ... الدال على قدمه بحدوث خلقه، ويحدث خلقه على وجوده ... مستشهد بحدوث الأشياء على أزليته، وبما سَمَّها به من العجز على قدرته، وبما اضطرَّها إليه من الفناء على دوامه . (2)

عنه عليه السلام: الحمد لله المُلهم عبادة حمده، وفاطِرهم على معرفه ربوبيته، الدال على وجوده بخلقهِ، ويحدث خلقه على أزليه . (3)

1- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 2 ص 101 ح 1847 .

2- نهج البلاغه : الخطبه 185 ، الاحتجاج : ج 1 ص 480 ح 117 ، التوحيد : ص 69 ح 26 عن الهيثم بن عبد الله الرماني عن الإمام الرضا عن آبائه عنه عليهم السلام ، البلد الأمين : ص 92 وفيهما من «مستشهد بحدوث ...» .

3- .الكافي : ج 1 ص 139 ح 5 عن إسماعيل بن قتيبة عن الإمام الصادق عليه السلام ، نهج البلاغه : الخطبه 152 وفيه من «الدال على ...» .

2 / 2 _ 2 پیدایش آفرینش

امام علی علیه السلام به هنگام دیدن هلال ماه: ای آفریده مطیع، [ای] رونده سریع، [ای] در رفت و آمد در فلک تدبیر، [ای] دگرگون شونده در برج های تقدیر! به آن که به وسیله تو تاریکی ها را نورانی کرده و ناپیداها را روشن ساخته و تو را نشانی از نشانه های چیرگی خود قرار داده، و با زیادی و کمی و طلوع و غروب و نور افشانی و گرفتگی، تو را به کار گرفته است، ایمان آوردم. در همه اینها، گوش به فرمان اویی و به سوی خواسته اش شتابان. منزّه است او! چه نیکو تدبیر کرده است! و چیزهایی را که در ملکش ساخته است، چه استوار ساخته است! و تو را هلال ماهی جدید، برای کاری نو، قرار داده است. خداوند، تو را هلال امنیّت و ایمان و سلامت و اسلام، قرار دهد؛ هلال ایمنی از بیماری ها و سلامت از بدی ها! خداوند! ما را هدایت یافته ترین کسانی قرار ده که [هلال] بر وی می تابد، و پاک ترین کسانی که به آن می نگرند، و بر محمّد پیامبر و خاندان او درود فرست. خداوند! در حقّ من [چنین و چنان کن] ای مهربان ترین مهربانان!

2 / 2 _ 2 پیدایش آفرینش امام علی علیه السلام: سپاس خدایی را ... که با ایجاد آفریدگانش، بر قدیم بودنش، و با پیدایش آفریدگانش بر وجودش راهنماست ... با حدوث چیزها، بر ازلیّت خود، و به ناتوانی ای که در آنها نهاده، بر توانمندی خود و با ضرورت فنای آنها بر دوامش گواه گیرنده است.

امام علی علیه السلام: سپاس خدایی را که حمد و سپاسش را به بندگانش الهام کرده، و آنان را با معرفت پروردگاری اش سرشته است؛ آن که با [وجود] آفریدگانش، بر وجود خود و با پدیده بودن آنها بر همیشه بودن خویش راهنما گشته است.

عنه عليه السلام_ في المخلوقات_ : كفى باتقان الصنْع لها آيةً ، وبمُرْكَب الطَّبَعِ عَلَيْهَا دَلَالَةً ، ويحدث الفِطْرِ عَلَيْهَا قِدْمَةً ، وبإحكام الصَّنْعِ لَهَا عِبْرَةٌ . (1)

2 / 2 _ 3 مَعْرِفَةُ النَّفْسِ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ . (2)

عنه عليه السلام : أَكْثَرُ النَّاسِ مَعْرِفَةٌ لِنَفْسِهِ أَخَوْفُهُمْ لِرَبِّهِ . (3)

عنه عليه السلام : عَجِبْتُ لِمَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ ، كَيْفَ يَعْرِفُ رَبَّهُ ؟ ! (4)

عنه عليه السلام_ في الحِكْمِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَيْهِ_ : مَنْ عَجَزَ عَنِ مَعْرِفَةِ نَفْسِهِ فَهُوَ عَنِ مَعْرِفَةِ خَالِقِهِ أَعْجَزُ . (5)

2 / 2 _ 4 فَسْخُ الْعَزَائِمِ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَرَفْتُ اللَّهَ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ ، وَحَلَّ الْعُقُودِ ، وَنَقَضَ الْهِمَمِ . (6)

-
- 1- التوحيد : ص 71 ح 26 عن الهيثم بن عبد الله الرقمانى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، البلد الأمين : ص 92 .
 - 2- غرر الحكم : ح 7946 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 430 ح 7348 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 292 ح 339 ، المناقب للخوارزمي : ص 375 ح 395 ، مائه كلمه : ص 22 ح 6 ، ينابيع المودّة : ج 2 ص 413 ح 94 .
 - 3- غرر الحكم : ح 3126 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 112 ح 2438 وفيه «أكبر» بدل «أكثر» .
 - 4- غرر الحكم : ح 6270 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 329 ح 5639 .
 - 5- شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 292 ح 340 .
 - 6- نهج البلاغه : الحكمه 250 ، روضه الواعظين : ص 38 وليس فيه «نقض الهمم» .

2 / 2_ 3 خودشناسی

2 / 2_ 4 از هم گسستن تصمیم ها

امام علی علیه السلام_ درباره مخلوقات_ : استواری آفرینش مخلوقات ، برای نشانه بودن بر [وجود] او ، بسنده است و ترکیب طبیعتِ آفرینش آنها ، برای دلالت بر او کافی است ، و پدیده آفرینش ، برای اثبات همیشگی بودن او کفایت می کند و استواری ساختمان آنها ، برای پندگیری ، بسنده است .

2 / 2_ 3 خودشناسی امام علی علیه السلام : هر کس خود را ب_ش_ناسد ، پروردگارش را می شناسد .

امام علی علیه السلام : خ_ودش_ناس_ت_ری_ن_م_ردم ، هراسنده ترین آنان از پروردگار خویش است .

امام علی علیه السلام : در شگفتم از کسی که خود را نمی شناسد ؛ چگونه پروردگارش را می شناسد؟!

امام علی علیه السلام_ در حکمتی منسوب به ایشان_ : آن که از شناخت خویش ناتوان است ، از شناخت آفریننده خود ، ناتوان تر است .

2 / 2_ 4 از هم گسستن تصمیم ها امام علی علیه السلام : خداوند را از تغییر یافتن قصدها و گشوده شدن گره ها و در هم شکستن خواست ها شناختم .

عنه عليه السلام: عُرِفَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ ، وَحَلِّ الْعُقُودِ ، وَكَشْفِ الضَّرِّ وَالْبَلِيَّةِ عَمَّنْ أَخْلَصَ لَهُ النَّيَّةَ . (1)

الإمام الحسين عليه السلام: إِنَّ رَجُلًا قَامَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، بِمَاذَا عَرَفْتَ رَبِّكَ؟ قَالَ: بِفَسْخِ الْعَزْمِ، وَتَقْضِي الْهَمِّ، لَمَّا هَمَمْتُ فَحِيلَ بَيْنِي وَبَيْنَ هَمِّي، وَعَزَمْتُ فَخَالَفَ الْقَضَاءُ عَزْمِي، عَلِمْتُ أَنَّ الْمُدَبِّرَ غَيْرِي . (2)

جامع الأخبار: سُدَّ بِلْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ: مَا الدَّلِيلُ عَلَى إِثْبَاتِ الصَّانِعِ؟ قَالَ: ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ: تَحْوِيلُ الْحَالِ، وَضَعْفُ الْأَرْكَانِ، وَتَقْضُ الْهَمِّ . (3)

3/2 القلب 2/3 - 1 خرق حجب التور الإمام علي عليه السلام من مُنَاجَاتِهِ فِي شَهْرِ شَعْبَانَ: إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ، وَأَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ، حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجْبَ التَّوْرِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ، وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ... إِلَهِي وَأَلْحِقْنِي بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ؛ فَأَكُونَ لَكَ عَارِفًا، وَعَنْ سِوَاكَ مُنْحَرِفًا، وَمِنْكَ خَائِفًا مُرَاقِبًا، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ. (4)

1- غرر الحكم: ح 6315، عيون الحكم والمواعظ: ص 339 ح 5778 .

2- التوحيد: ص 288 ح 6 عن زياد بن المنذر عن الإمام الباقر عن أبيه عليهما السلام، الخصال: ص 33 ح 1، مختصر بصائر الدرجات: ص 131 كلاهما عن هشام بن سالم عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عنه عليهم السلام، روضه الواعظين: ص 38 عن الإمام الباقر عليه السلام، إرشاد القلوب: ص 168 وفيه «الهمم» بدل «الهم» .

3- جامع الأخبار: ص 39 ح 28، بحار الأنوار: ج 3 ص 55 ح 29 .

4- الإقبال: ج 3 ص 299، بحار الأنوار: ج 94 ص 99 ح 13 نقلاً عن الكتاب العتيق الغروي وفيه «أتحنني» بدل «ألحقني» وكلاهما عن ابن خالويه .

2 / 3_1 دریده شدن حجاب های نور

امام علی علیه السلام: خدای عز و جل با تغییر یافتن قصدها و گشوده شدن گره ها و [نیز] برطرف شدن زیان و گرفتاری از کسی که نیت خویش را برای خدا خالص کند، شناخته می شود.

امام حسین علیه السلام: مردی نزد امیر مؤمنان ایستاد و پرسید: ای امیر مؤمنان! پروردگارت را به چه شناختی؟ فرمود: «به تغییر یافتن قصدها و در هم شکستن خواست ها؛ چون هنگامی که اهتمام ورزیدم و بین من و اهتمام فاصله افتاد، یا قصد کردم، ولی قضا [وقدر] با قصد من مخالفت نمود، دانستم که سامان دهنده کارهایم کسی غیر از من است».

جامع الأخبار: از امیر مؤمنان پرسیدند: دلیل بر اثبات صانع چیست؟ فرمود: «سه چیز: دگرگونی اوضاع، سستی پایه ها، و در هم شکستن خواست ها».

2 / 3 دل 2 / 3_1 دریده شدن حجاب های نور امام علی علیه السلام در مناجات شعبانیه: خدای من! پیوستن کامل به خودت را به من عطا کن، و دیده دل های ما را با نور نگریستنش به سوی خودت، روشنی بخش تا دیده دل ها، حجاب های نور را بدرَد و به معدن عظمت برسد، و روح هایمان به عزت قُدس تو در آویزد... خدای من! مرا به نور درخشان عزت خود، ملحق کن (1) تا تو را بشناسم و از غیر تو روی گردانم، و از تو ترس داشته باشم و تو را مراقب خویش بدانم، ای شکوهمند و ارجمند!

1- از کتابی قدیمی نقل کرده و در آن کتاب به جای «الحقنی»، «اتحفنی» دارد، یعنی به من هدیه کن.

الإمام عليّ عليه السلام في وصف السالك الطريق إلى الله سبحانه: قد أحيأ عقله وأمات نفسه، حتى دقّ جليله ولطف غليظه، وبرق له لامع كثير البرق، فأبان له الطريق وسلك به السبيل، وتدافعت الأبواب إلى باب السلامه ودار الإقامه، وثبتت رجلاه بطمأنينه بدنه في قرار الأمن والراحه، بما استعمل قلبه وأرضى ربه. (1)

الإمام عليّ عليه السلام من دعاء علمه نوحا البكالي: فأسألك باسمك الذي ظهرت به لخاصه أوليائك فوحدوك وعرفوك فعبدوك بحقيقته، أن تعرفني نفسك لإقرّ لك برؤيتك على حقيقه الإيمان بك، ولا تجعلني يا إلهي ممن يعبد الاسم دون المعنى، والحظني بلحظه من لحظاتك تنور بها قلبي بمعرفتك خاصه ومعرفه أوليائك، إنك على كل شيء قدير. (2)

عنه عليه السلام: ومعنى «قد قامت الصلاة» في الإقامه، أي حان وقت الزيارة والمناجاة، وقضاء الحوائج، ودرك المني، والوصول إلى الله عزّ وجلّ، وإلى كرامته وغفرانه وعفوه ورضوانه. (3)

نور البراهين عن كميل - لعلّي عليه السلام: يا أمير المؤمنين ما الحقيقه؟ فقال: ما لك والحقيقه؟ فقال: أوأست صاحب سيرك يا أمير المؤمنين؟ فقال: بلى، ولكن أخاف أن يطفح عليك ما يرشح مني. فقال: أوأمثلك من يحيب سائلاً؟ فقال: الحقيقه كشف سدّ بحات الجلال من غير إشاره. فقال: زدني فيه بيانا يا أمير المؤمنين! فقال: نفى الموهوم مع صحه المعلوم. فقال: زدني فيه بيانا! فقال: هتك الستر لعلبه السر. فقال: زدني فيه بيانا! فقال: جذب الأحديه لصدفه التوحيد. فقال: زدني فيه بيانا! فقال: نور يلمع من صبج الأزل فيظهر على هياكل التوحيد آثاره. فقال: زدني فيه بيانا! فقال: أطف المصباح فقد أضاء المصباح. (4)

1- نهج البلاغه: الخطبه 220، بحار الأنوار: ج 69 ص 316 ح 34.

2- بحار الأنوار: ج 94 ص 96 ح 12 نقلاً عن الكتاب العتيق الغروي عن نوح البكالي.

3- التوحيد: ص 241 ح 1، معاني الأخبار: ص 41 ح 1 كلاهما عن يزيد بن الحسن عن الإمام الكاظم عن آبائه عليهم السلام.

4- نور البراهين: ج 1 ص 221، شرح الأسماء الحسنی: ج 1 ص 131-133، روضات الجنّات: ج 6 ص 62 ح 562 كلاهما نحوه وفي ذيلهما «أطف السراج فقد طلع الصبح».

امام علی علیه السلام در وصف سالک راه خدای عز و جل: او خردش را زنده کرده و نفسش را کشته است، آن سان که [جسم] سنگینش نزار و [خوی] خشنش نرم گردید، و روشنایی پُر فروغی، برایش درخشید، و راه را برای او آشکار ساخت، و او را راه بُرد، و از دری به در دیگر کشاند تا او را به در سلامت و سرای اقامت رساند. پاهایش با آرامش تن، در جای امن و راحت، ثابت گرفت به خاطر آنچه با دل خویش کرد و پروردگار خویش را راضی گرداند.

امام علی علیه السلام در دعایی که به نوف بکالی آموخت: به آن نامت که به وسیله آن، بر اولیای ویژه ات ظهور یافتی و از این رو، آنان، تو را یگانه دانستند و شناختند و تو را به حقیقت، عبادت کردند، از تو درخواست می کنم که خودت را به من بشناسانی تا بر پایه ایمان حقیقی به تو، به پروردگاری ات اقرار کنم. ای خدای من! مرا از آنانی قرار مده که نام بدون معنا را می پرستند، و در آن وقتی که با گوشه چشمی بندگانت را می نوازی، با گوشه چشم به من بنگر تا دلم به شناخت ویژه خودت و شناخت اولیای نورانی گردد، که تو بر هر چیزی توانایی.

امام علی علیه السلام: معنای «قد قامت الصلاة؛ نماز بر پا گردید» در اقامه نماز، این است که هنگام دیدار و مناجات و برآورده شدن خواسته ها و دست یافتن به آرزوها و رسیدن به خدای عز و جل و بزرگواری و گذشت و بخشش و خشنودی اش فرارسیده است.

نور البراهین: کمیل، به علی علیه السلام گفت: ای امیر مؤمنان! حقیقت چیست؟ فرمود: «تو را با حقیقت چه کار؟». گفت: ای امیر مؤمنان! آیا من رازدار شما نیستم؟ فرمود: «آری؛ اما می ترسم که آنچه از [علم] من بر تو می تراود، افزون از گنجایش تو باشد!». گفت: آیا کسی چون تو، درخواست کننده ای را نا امید می کند؟ فرمود: «حقیقت، فهم جلالت های خداوند متعال بدون اشاره است». گفت: ای امیر مؤمنان! برایم بیشتر توضیح بده. فرمود: «نفی کردن موجود و همی، همراه با [باور به] درستی موجود شناخته شده است». گفت: برایم بیشتر توضیح بده. فرمود: «دریده شدن پرده، به خاطر تقوُّق راز است». گفت: برایم بیشتر توضیح بده. فرمود: «جذب یکتایی برای صفت یگانگی است». گفت: برایم بیشتر توضیح بده. فرمود: «نوری است که از بامداد ازل می درخشد و آثار آن، بر همیکل های توحید، هویدا می گردد». گفت: برایم بیشتر توضیح بده. فرمود: «شعله را خاموش کن که چراغ، خود، نورافشان شد!». (1)

1- کنایه از این که بیش از این، توضیح ممکن نیست. (م)

2 / 3 _ 2 مَعْنَى رُؤْيِهِ اللَّهِ بِالْقَلْبِ لِإِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْطُبُ عَلَى مَنبَرِ الْكُوفَةِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ «ذِعْلِبُ» ذُو لِسَانٍ بَلِيغٍ فِي الْخُطْبِ، شَجَاعُ الْقَلْبِ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَلْ رَأَيْتَ رَبِّكَ؟ قَالَ: وَيَلِّكَ يَا ذِعْلِبُ! مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ. فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: وَيَلِّكَ يَا ذِعْلِبُ! لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ، وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ. (1)

1- الكافي: ج 1 ص 138 ح 4 عن محمد بن أبي عبد الله رفعه و ص 98 ح 6 ، التوحيد: ص 109 ح 6 كلاهما عن أبي الحسن الموصلي ، نهج البلاغه: الخطبه 179 ، الأمالى للصدوق: ص 423 ح 561 عن الأصمغ بن نباته وكلها نحوه .

2 / 3 _ مفهوم دیدن خدا با دل

2 / 3 _ مفهوم دیدن خدا با دلامام صادق علیه السلام: هنگامی که امیر مؤمنان در کوفه بر فراز منبر ، سخنرانی می کرد ، مردی به نام ذعلب _ که در سخنرانی ، زبانی گویا و رسا داشت و بسیار دلیر بود _ برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان! آیا پروردگارت را دیده ای؟ فرمود : «وای بر تو ، ای ذعلب! من پروردگاری را که نبینم ، نمی پرستم» . گفت : ای امیر مؤمنان! چگونه او را دیدی؟ فرمود : «ای ذعلب! دیده ها با نگرستن ، او را ندیده اند ؛ اما دل ها به حقیقت ایمان ، او را دیده اند» .

الباب الثالث : موانع معرفه الله 3 / 1 الذنوب بالكافي عن محمد بن يزيد الرفاعي رفعه : إن أمير المؤمنين سئل عن الوقوف بالجبل ؛ لم لم يكن في الحرم ؟ فقال : لأن الكعبة بيته والحرم بابه ، فلما قصدوه وافدين وقفهم بالباب يتصدّرعون . قيل له : فالمشعر الحرام لم صار في الحرم ؟ قال : لأنه لما أذن لهم بالدخول وقفهم بالحجاب الثاني ، فلما طال تصدّرعهم بها أذن لهم لتقريب قربانهم ، فلما قضوا تفثهم (1) [و (2) تطهروا بها من الذنوب التي كانت حجاباً بينهم وبينه ، أذن لهم بالزيارته على الطهارة . (3)

3 / 2 الغفلة للإمام علي عليه السلام من دعاء علمه نوناً البكالي : إلهي تناهت أبصار الناظرين إليك بسائر القلوب ، وطالعت أصغى السامعين لك نجيات الصدور ، فلم يلق أبصارهم ردّ دون ما يريدون ، هتكت بينك وبينهم حجب الغفلة ، فسكنوا في نورك ، وتنفّسوا بروحك . (4)

-
- 1- النفث : إذهاب الشعث والدرن والوسخ مطلقاً (النهاية : ج 1 ص 191 «نفث»).
 - 2- هذه الزيادة من تهذيب الأحكام .
 - 3- الكافي : ج 4 ص 224 ح 1 ، تهذيب الأحكام : ج 5 ص 448 ح 1565 كلاهما عن محمد بن يزيد الرفاعي رفعه ؛ شعب الإيمان : ج 3 ص 468 ح 4084 عن عبد الرحمن بن أحمد بن عطية نحوه .
 - 4- بحار الأنوار : ج 94 ص 95 ح 12 نقلاً عن الكتاب العتيق الغروي عن نون البكالي .

باب سوم : موانع خداشناسی**3 / 1 گناهان****3 / 2 غفلت**

باب سوم : موانع خداشناسی 3 / 1 گناهان الکافی_ به نقل از محمد بن یزید رفاعی ، بدون ذکر سلسله راویان : از امیر مؤمنان پرسیده شد : چرا [محلّ] وقوف بر جبَل ، درون محدوده حرم ، قرار داده نشده است؟ فرمود : «چون کعبه ، خانه خداست و محدوده حرم ، [به منزله] در آن است و هر گاه زائران ، قصد خدای عز و جل کنند ، آنان را بر درِ خانه نگه می دارد تا زاری کنند» . گفته شد : پس چرا مشعر الحرام ، درون حرم قرار گرفته است؟ فرمود : «چون هنگامی که به آنان ، اذن ورود داده شد ، آنان را در مانع دوم ، نگه می دارد و هنگامی که زاری آنان در آن جا طولانی شد ، به آنان اذن داده می شود تا قربانی های خود را پیش آورند و هنگامی که آلودگی را از خود دور ساختند و به این وسیله ، از گناهانی که حجایی بین آنان و اوست ، پاک شدند ، به آنان اجازه می دهد با پاکی ، [خانه خدا را] زیارت کنند» .

3 / 2 غفلت امام علی علیه السلام_ در دعایی که به نوف بکالی آموخت :_ خدای من! دیدگانِ ناظرانِ به تو ، به اسرار سینه ها راه می یابد و گوش دهندگان به تو ، نجوای دل ها را می شنوند و دیدگانشان را از آنچه می خواهند ، چیزی باز نمی دارد . بین تو و آنان ، پرده غفلت دریده شده است ، در نور تو جای گزیده اند و به روح تو نفس می کشند .

3 / 3 أمراض القلوب بالإمام عليّ عليه السلام: لو فكروا في عظيم القدره وجسيم النعمه لرجعوا إلى الطريق، وخافوا عذاب الحريق، ولكن القلوب عليه، والبصائر مدخوله! ألا ينظرون إلى صغير ما خلق؛ كيف أحكم خلقه، وأتقن تركيبه، وفلق له السمع والبصر، وسوى له العظم والبشر!... فالويل لمن أنكر المقدّر، وجحد المُدبّر! زعموا أنّهم كالنبات ما لهم زارع، ولا إختلاف صورهم صانع؛ ولم يلجؤوا إلى حُجّه فيما ادّعوا، ولا تحقيقٍ لما أوعدوا. وهل يكون بناءً من غير بانٍ، أو حنايةً من غير جانٍ؟ (1)

3 / 4 حجاب الخلق بالإمام عليّ عليه السلام: لا تشمله المشاعر، ولا تحجبه الحُجُب، والحجاب بينه وبين خلقه خلقه إياهم؛ لا متناعه مما يُمكن في ذواتهم، ولا مكان (2) مما يمتنع منه، ولا فتراق الصانع من المصنوع، والحاد من المحدود، والرّب من المربوب. (3)

1- نهج البلاغه: الخطبه 185، الاحتجاج: ج 1 ص 481 ح 117 وفيه «الأبصار» بدل «البصائر».

2- قال الفيض الكاشاني: «لإمكان» بالتثوين بحذف المضاف إليه؛ أي: وإمكان ذواتهم، وفي توحيد الصدوق هكذا: وإمكان ذواتهم مما يمتنع منه ذاته (الوافي: ج 1 ص 437).

3- الكافي: ج 1 ص 139 ح 5 عن إسماعيل بن قتيبه عن الإمام الصادق عليه السلام.

3 / 3 بیماری دل ها

3 / 4 حجاب آفریدگان

3 / 3 بیماری دل ها امام علی علیه السلام: اگر در عظمت قدرت و فراوانی نعمت [خداوند] بیندیشند ، به راه [حق] برمی گردند و از عذاب سوزان ، خواهند ترسید ؛ اما دل ها بیمار ، و بینش ها عیبار است . آیا به کوچک ترین چیزی که آفریده است ، نمی نگرند که چه سان آفرینشش را استوار کرده و ترکیبش را محکم ساخته ، و گوش و دیده اش را شکافته و استخوان و پوستش را متعادل ساخته است ؟ ... پس وای بر آن که تقدیر کننده را منکر شود ، و تدبیر کننده را انکار کند ! می پندارند آنها چون گیاهانی هستند که کارنده ای ندارند و برای گوناگونی چهره هایشان ، سازنده ای نیست . برای آنچه ادعا می کنند ، دلیلی نیاورده اند ، و در آنچه آموخته اند ، تحقیق نکرده اند . آیا ساختمانی بدون معمار وجود دارد و یا جنایتی بدون جنایت کار ، ممکن است ؟

3 / 4 حجاب آفریدگان امام علی علیه السلام: فهم ها او را فراموشی گیرند ، و حجاب ها او را نمی پوشانند . حجاب بین او و بندگانش ، آفرینش آنان به دست اوست ؛ چرا که او از امکانی که در ذات آنان قرار گرفته ، به دور است ، و امکانی در ذات آنان قرار دارد که او از آن برکنار است . به علاوه ، هر سازنده ای از ساخته شده و هر اندازه گیرنده ای از اندازه گرفته شده و هر پروردگاری از پرورش یافته جداست .

الباب الرابع : ما يمتنع في معرفه الله 4 / 1 مَعْرِفَةُ اللَّهِ بِالْحَوَاسِّ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صِفَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ : لَا تَلْمِسُهُ لَامِسَةٌ ، وَلَا تَحْسُهُ حَاسَّةٌ . (1)

الكافي عن علي بن عقیبه : سئل أمير المؤمنين عليه السلام : بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ ؟ قَالَ : بِمَا عَرَفَنِي نَفْسُهُ . قِيلَ : وَكَيْفَ عَرَفَكَ نَفْسُهُ ؟ قَالَ : لَا يُشْبِهُهُ صُورَةٌ ، وَلَا يُحَسُّ بِالْحَوَاسِّ ، وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ . (2)

الإمام علي عليه السلام : ظَاهِرٌ لَا يَتَأْوِيلُ الْمُبَاشَرَةَ ، مُتَجَلٌّ لَا بِاسْتِهْلَالِ رُؤْيِهِ . (3)

عنه عليه السلام : الرَّادِعُ أَنَسِيٌّ (4) الْأَبْصَارِ عَنِ أَنْ تَنَالَهُ أَوْ تَدْرِكَهُ . (5)

-
- 1- الكافي: ج 1 ص 142 ح 7، التوحيد: ص 33 ح 1 كلاهما عن الحارث الأعور، بحار الأنوار: ج 4 ص 266 ح 14.
 - 2- الكافي: ج 1 ص 85 ح 2، التوحيد: ص 285 ح 2 كلاهما عن علي بن عقیبه بن قيس بن سمعان بن أبي رييحة مولى رسول الله صلى الله عليه وآله ، المحاسن: ج 1 ص 373 ح 818 عن أبي رييحة رفعه وفيه «بالقياس» بدل «بالناس»، بحار الأنوار: ج 3 ص 270 ح 8 و ج 61 ص 105 .
 - 3- الكافي: ج 1 ص 138 ح 4 عن محمد بن أبي عبد الله رفعه ، التوحيد: ص 308 ح 2 عن عبد الله بن يونس وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار: ج 4 ص 304 ح 34 .
 - 4- أناسي: جمع إنسان؛ وهو المثل الذي يرى في السواد (لسان العرب: ج 6 ص 13 «أنس»).
 - 5- نهج البلاغه: الخطبة 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار: ج 57 ص 106 ح 90 و ج 77 ص 315 ح 17 .

باب چهارم : آنچه در شناخت خدا ممکن نیست

4 / 1 خداشناسی به وسیله حواس

باب چهارم : آنچه در شناخت خدا ممکن نیست 4 / 1 خداشناسی به وسیله حواس امام علی علیه السلام در وصف خدای عز و جل :-
هیچ لمس کننده ای او را لمس نمی کند ، و هیچ حس کننده ای او را حس نمی کند .

الکافی_ به نقل از علی بن عقبه _ : از امیر مؤمنان پرسیده شد : به چه چیز ، خدایت را شناختی؟ فرمود : «به آنچه او خود ، با آن ، خویش را به من شناساند» . گفته شد : چگونه او خودش را به تو شناساند؟ فرمود : «به این که هیچ چهره ای شبیه او نیست و به حواس ، حس نمی شود ، و با مردم ، قیاس نمی گردد» .

امام علی علیه السلام : [خداوند ، آشکار است ، اما نه به مفهوم در تماس بودن ؛ و متجلی است ، اما نه آن گونه که در پی دیدنش باشند .

امام علی علیه السلام : مردمک چشم ها از این که به او دست یابند و یا او را دریابند ، باز داشته شده اند .

عنه عليه السلام_ مُخاطِباً اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ -: لَمْ يَنْتَهَ إِلَيْكَ نَظْرٌ ، وَلَمْ يُدْرِكْكَ بَصَرٌ . أَدْرَكَتَ الْأَبْصَارَ ، وَأَحْصَيْتَ الْأَعْمَالَ . (1)

عنه عليه السلام_ فِي صِدْقِهِ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ -: لَمْ تَقَعْ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ فَتَقَدَّرَهُ شَبَاحاً مَائِثاً ، وَلَمْ تُدْرِكْهُ الْأَبْصَارُ فَيَكُونَ بَعْدَ انْتِقَالِهَا حَائِلاً ... كَلَّتْ عَنْ إِدْرَاكِهِ طُرُوفُ الْعَيُونِ ، وَقَصُرَتْ دُونَ بُلُوغِ صِفَتِهِ أَوْهَامُ الْخَلَائِقِ . (2)

عنه عليه السلام_ أَيْضاً -: لَا تَنَالُهُ الْأَبْصَارُ مِنْ مَجْدِ جَبَرُوتِهِ ؛ إِذْ حَجَبَهَا بِحُجُبٍ لَا تَنْفُذُ فِي ثِيَابِ كَثَافَتِهِ ، وَلَا تَخْرِقُ إِلَى ذِي الْعَرْشِ مَتَانَهُ خِصَائِصِ سُرَّتَاتِهِ ، الَّذِي صَدَرَتْ الْأُمُورُ عَنْ مَشِيئَتِهِ . (3)

عنه عليه السلام : مَنْ حَازَ (4) عَلَيْهِ الْبَصَرَ وَالرُّؤْيَةَ فَهُوَ مَخْلُوقٌ ، وَلَا بُدَّ لِلْمَخْلُوقِ مِنَ الْخَالِقِ . (5)

2 / 4 مَعْرِفُهُ كُنْهَ ذَاتِهَا لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُخاطِباً اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ -: كَلَّتِ الْأَوْهَامُ عَنْ تَفْسِيرِ صِفَتِكَ ، وَانْحَسَرَتِ الْعُقُولُ عَنْ كُنْهِ عَظَمَتِكَ ... وَكَأَنَّ دُونَ ذَلِكَ تَحْبِيرٌ (6) اللَّغَاتِ ، وَضَلَّ هُنَالِكَ التَّدْبِيرُ فِي تَصَارِيفِ الصِّفَاتِ ، فَمَنْ تَفَكَّرَ فِي ذَلِكَ رَجَعَ طَرْفُهُ إِلَيْهِ حَسِيرًا ، وَعَقْلُهُ مَبْهُورًا ، وَتَفَكَّرَهُ مُتَحِيرًا . (7)

1- نهج البلاغه : الخطبة 160 ؛ جواهر المطالب : ج 1 ص 351 وراجع بحار الأنوار : ج 95 ص 424 .

2- الكافي : ج 1 ص 141 و ص 142 ح 7 ، التوحيد : ص 31 ح 1 كلاهما عن الحارث الأعور ، بحار الأنوار : ج 4 ص 265 ح 14 .

3- التوحيد : ص 52 ح 13 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 4 ص 276 ح 16 .

4- في بعض النسخ _ كما في هامش المصدر _ : «جاز» .

5- كفايه الأثر : ص 257 عن هشام عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 4 ص 54 ح 34 .

6- حَبَّرَتِ الشَّعْرَ وَالْكَلامَ : حَسَّنَتْهُ (لسان العرب : ج 4 ص 157 «حبر») .

7- مهج الدعوات : ص 140 عن عبد الله بن عباس وعبد الله بن جعفر ، بحار الأنوار : ج 95 ص 243 ح 31 .

4 / 2 شناخت کُنه ذات خدا

امام علی علیه السلام در حال خطاب به خدای عز و جل: هیچ نگاهی به تو نمی رسد، و هیچ چشمی تو را نمی بیند. نگاه ها را تو در می یابی، و کارها را تو بر می شماری.

امام علی علیه السلام در وصف خدای عز و جل: اوهام بر او واقف نمی شوند تا او را سایه ای تمثیلی تصوّر کنند، و دیده ها او را درک نمی کنند تا با جابه جایی دیده ها، [از دیده ها] پنهان شود... نگاه چشم ها از درک او باز مانده، و اوهام آفریدگان، از دستیابی به اوصافش کوتاه شده است.

امام علی علیه السلام در وصف خدای عز و جل: به خاطر بزرگی عظمتش، دیده ها به او نمی رسند؛ چرا که پرده هایی بر دیدگان افکنده که در وجودش نفوذ پیدا نمی کنند، و حجاب های ویژه اش از [شدّت] استواری، در راه [دستیابی به] آن صاحب عرش نمی شکافند. اوست که همه کارها با خواست او انجام می پذیرد.

امام علی علیه السلام: هر چیزی که چشم و نگریستن، آن را فرا گیرد، مخلوق است، و هر مخلوقی نیازمند خالق.

4 / 2 شناخت کُنه ذات خدا امام علی علیه السلام خطاب به خداوند عز و جل: اوهام از تفسیر صفات، خسته شده، و خردها در رسیدن به کُنه عظمت ناتوان گردیده اند... و آرایه های زبان ها در برابر آن، فرو مانده اند و در این وادی، تدبیر، در ستودن های گوناگون، گم راه شده است. هر کس در این باره بیندیشد، اندیشه اش شکست می خورد و با خردی بهت زده و اندیشه ای سرگردان، باز می گردد.

عنه عليه السلام: مُمتنِعٌ عَنِ الْأَوْهَامِ أَنْ تَكْتَبِيَهُ، وَعَنِ الْأَفْهَامِ أَنْ تَسْتَغْرِقَهُ، وَعَنِ الْأَذْهَانِ أَنْ تُمَثِّلَهُ. (1)

عنه عليه السلام: مُخَاطِبَا اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: فَلَسْنَا نَعْلَمُ كُنْهَ عَظَمَتِكَ، إِلَّا أَنَا نَعْلَمُ أَنَّكَ حَيٌّ قَيُّومٌ، لَا تَأْخُذُكَ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ، لَمْ يَنْتَهِ إِلَيْكَ نَظْرٌ، وَلَمْ يُدْرِكْكَ بَصَرٌ. (2)

عنه عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ مِنْ آثَارِ سُلْطَانِهِ وَجَلَالِ كِبَرِيَّائِهِ مَا حَيَّرَ مُقْلَ (3) الْعُقُولِ مِنْ عَجَائِبِ قُدْرَتِهِ، وَرَدَعَ خَطَرَاتِ هَمَاهِمِ الثُّفُوسِ عَنِ عِرْفَانِ كُنْهِ صِفَتِهِ. (4)

عنه عليه السلام: حَارَ فِي مَلَكُوتِهِ عَمِيقَاتُ مَذَاهِبِ التَّفَكِيرِ، وَانْقَطَعَ دُونَ الرُّسُوخِ فِي عِلْمِهِ جَوَامِعُ التَّفْسِيرِ، وَحَالَ دُونَ غَيْبِهِ الْمَكْنُونِ حُجُبٌ مِنَ الْغُيُوبِ، تَاهَتْ فِي أَدْنَى أَدَانِيهَا طَامِحَاتُ (5) الْعُقُولِ فِي لَطِيفَاتِ الْأُمُورِ. (6)

عنه عليه السلام: مُخَاطِبَا اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: إِنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَمْ تَنْسَاهُ فِي الْعُقُولِ فَتَكُونُ فِي مَهَبِّ فِكْرِهَا مُكَيِّفًا، وَلَا فِي رَوِيَّاتِ خَوَاطِرِهَا فَتَكُونُ مَحْدُودًا مُصَرِّفًا. (7)

- 1- التوحيد: ص 70 ح 26، عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج 1 ص 121 ح 15 كلاهما عن الهيثم بن عبد الله الرماني عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام، البلد الأمين: ص 92، بحار الأنوار: ج 90 ص 138 ح 7.
- 2- نهج البلاغه: الخطبه 160؛ جواهر المطالب: ج 1 ص 351 نحوه.
- 3- جمع مقله؛ وهي شحمة العين التي تجمع سوادها وبياضها، تستعار لقوه العقل باعتبار إدراكها (مجمع البحرين: ج 3 ص 1709 «مقل»).
- 4- نهج البلاغه: الخطبه 195، بحار الأنوار: ج 77 ص 314 ح 15.
- 5- طمح بصرى إليه: امتدّ وعلا (لسان العرب: ج 2 ص 534 «طمح»).
- 6- الكافي: ج 1 ص 134 ح 1 عن محمد بن أبي عبد الله ومحمد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام، التوحيد: ص 41 ح 3 عن عبد الرحمن عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عنه عليهم السلام، بحار الأنوار: ج 4 ص 269 ح 15.
- 7- نهج البلاغه: الخطبه 91، التوحيد: ص 54 ح 13 كلاهما عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام، غرر الحكم: ح 7559 وفيه «محدّدا» بدل «فتكون محدودا»، بحار الأنوار: ج 77 ص 318 ح 17.

امام علی علیه السلام: اوهام از رسیدن به کُنه او، و فهم ها از دربرگرفتن او، و ذهن ها از تصوّر او باز داشته شده اند.

امام علی علیه السلام_ خطاب به خدای عز و جل_-: ما کُنه عظمت تو را نمی شناسیم؛ فقط این را می دانیم که زنده و پابرجایی، چُرت و خواب، تو را فراموش نمی گیرد، هیچ نگاهی به تو نمی افتد، و هیچ چشمی تو را درک نمی کند.

امام علی علیه السلام: سپاس خدایی را که از آثار سلطنت و شکوهمندی کبریا پیش چیزهایی را آشکار ساخته که دیدگان خرد را از شگفتی های قدرتش متحیر ساخته است، و اندیشه جان ها را از شناخت حقیقت صفاتش باز داشته است.

امام علی علیه السلام: راه های ژرف اندیشه، در قدرت ملکوتی او متحیر گشته اند، و همه تفسیرها، در دستیابی به دانشش، از هم گسیخته اند، و در برابر غیب پوشیده اش، پرده هایی از نادیدنی ها افکنده شده است که بالاترین خردهای به کار رفته در کارهای ظریف، در پایین ترین حدّ آن پرده ها، پریشان شده اند.

امام علی علیه السلام_ خطاب به خدای عز و جل_-: تو آن خدایی که در خردها جانمی گیری تا چگونگی ات در تیررس تفکر خردها قرار گیرد، و نه در تأمل خاطره ها می گنجی تا محدود و دگرگونی پذیر باشی.

عنه عليه السلام_ في تنزيه الله سبحانه -: تتلقاه الأذهان لا بمشاعره، وتشهد له المراني لا بمحاضره، لم تحط به الأوهام، بل تجلى لها بها. (1)

عنه عليه السلام: فتبارك الله الذي لا يبلغه بعد الهمم، ولا يناله غوص الفطن. (2)

عنه عليه السلام_ في تنزيه الله سبحانه -: لم تبلغه العقول بتحديد فيكون مشبها، ولم تقع عليه الأوهام بتقدير فيكون ممثلاً. (3)

عنه عليه السلام: الحمد لله الذي منع الأوهام أن تنال إلا وجوده، وحجب العقول أن تتخيل ذاته؛ لا متناعها من الشبه والشاكل. (4)

عنه عليه السلام: أزلته نهية لمجاول الأفكار، ودوامه ردع لطامحات العقول. (5)

عنه عليه السلام: فانظر أيها السائل؛ فما ذلك القرآن عليه من صفة فائتم به، واستصنى بنور هدايته، وما كلفك الشيطان علمه مما ليس في الكتاب عليك فرضه ولا في سنة النبي صلى الله عليه وآله وأئمة الهدى أثره، فكل علمه إلى الله سبحانه؛ فإن ذلك منتهى حق الله عليك. واعلم أن الراسخين في العلم هم الذين أغناهم عن اقتحام السدد المضرورية دون الغيوب، الإقرار بجمله ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب، فمدح الله تعالى اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم يحيطوا به علما، وسد متركهم التعمق فيما لم يكلفهم البحث عن كنهه رُسوخا. فاقصير على ذلك، ولا تقدر عظمة الله سبحانه على قدر عقلك فتكون من الهالكين. هو القادر الذي إذا ارتمت الأوهام لتدرك منقطع قدرته، وحاوَل الفكر المبرأ من خطرات الوسوس أن يقع عليه في عميقات غيوب ملكوته، وتولت القلوب إليه؛ لتجري في كفيته صفاته، وغمضت مداخل العقول في حيث لا تبلغه الصفات لتناول علم ذاته، ردعها وهي تجوب مهاوي سدف (6) الغيوب، متخلصه إليه سبحانه، فرجعت إذ جبهت معترفة بأنه لا ينال بجور الاعتساف كنه معرفته، ولا تخطر ببال أولى الرويات (7) خاطرة من تقدير جلال عزته. (8)

1- نهج البلاغه: الخطبة 185، الاحتجاج: ج 1 ص 480 ح 117، بحار الأنوار: ج 4 ص 261 ح 9.

2- الكافي: ج 1 ص 135 ح 1 عن محمد بن أبي عبد الله ومحمد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام، التوحيد: ص 42 ح 3 عن عبد الرحمن عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عنه عليهم السلام، نهج البلاغه: الخطبة 94 وفيه «حلس» بدل «غوص»، الاحتجاج: ج 1 ص 473 ح 113 نحوه، بحار الأنوار: ج 4 ص 269 ح 15.

3- نهج البلاغه: الخطبة 155، بحار الأنوار: ج 4 ص 317 ح 42 و ج 64 ص 323 ح 2.

4- الكافي: ج 8 ص 18 ح 4 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام، التوحيد: ص 73 ح 27، الأمالي للصدوق: ص 399 ح 515 وفيهما «عجز» بدل «منع» و«في امتناعها من الشبه والشكل» بدل «لا متناعها...» وكلاهما عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عن آبائه عنه عليهم السلام، تحف العقول: ص 92 وفيه «أعدم» بدل «منع»، بحار الأنوار: ج 70 ص 280 ح 1.

5- الكافي: ج 1 ص 140 ح 5 عن إسماعيل بن قتيبة عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ج 57 ص 287.

6- السدف: جمع سُدْفه؛ وهي من الأضداد؛ تقع على الضياء والظلمة (النهاية: ج 2 ص 354 _ 355 «سدف»). والمراد هنا الظلم.

7- هو جمع رَوِيّه؛ وهي التفكر في الأمر (تاج العروس: ج 19 ص 481 «روى»).

8- نهج البلاغه : الخطبه 91 ، التوحيد : ص 55 و ص 51 ح 13 ، تفسير العياشى : ج 1 ص 163 ح 5 وفيه إلى «رسوخاً» وكلّهما عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، تيسير المطالب : ص 203 عن زيد بن أسلم وكلّهما نحوه ، بحار الأنوار : ج 57 ص 107 ح 90 .

امام علی علیه السلام در تنزیه خدای عز و جل: _ ذهن ها او را می شناسند ، نه از روی حس ، و دیده ها به او گواهی می دهند ، نه با رو به رو شدن ، و وَهْم ها بر او احاطه نمی یابند ؛ بلکه برای آنها از طریق خود آنها تجلی می یابد .

امام علی علیه السلام : خجسته است خدایی که ژرف نگری اندیشه ها ، او را درک نمی کند ، و ژرف کاوی تیزهوشی ها به او نمی رسد !

امام علی علیه السلام در تنزیه خدای عز و جل: _ خردها ، برای او حدی نمی یابند تا مشابهی داشته باشد ، و وَهْم ها ، او را اندازه نمی توانند گرفت تا همانندی داشته باشد .

امام علی علیه السلام : سپاس خدایی را که وَهْم ها جز [شناخت] وجودش از دستیابی به او منع شده اند ، و خردها از تخیل ذات او باز داشته شده اند ؛ چون ذات او از تشابه و هم شکلی به دور است .

امام علی علیه السلام : ازلی بودن او ، مانعی است برای جولان افکار ، و ابدی بودن او ، بازدارنده ای است برای بلندنگری خردها .

امام علی علیه السلام : ای سؤال کننده ! بنگر و از آنچه قرآن در وصف خداوند ، تو را بدان راهنمایی کرده ، پیروی کن ، و از نور هدایت قرآن ، روشنایی گیر . آنچه شیطان ، دانستن آن را بر تو لازم کرده ، از آن چیزهایی است که نه وجوب آن در قرآن آمده است و نه در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله ، و نه در سنت پیشوایان هدایتگر ، اثری از آن دیده می شود . پس دانش آن را به خدای عز و جل واگذار که این ، نهایت حق خدا بر توست . بدان که راسخان در علم ، کسانی هستند که اقرار آنها به مجموعه آنچه از غیب پوشیده که تفسیر آن را نمی دانند ، آنان را از فروغلتیدن در موانع نهاده شده در برابر غیب ، بی نیاز می کند و خداوند متعال ، اعتراف آنان را به ناتوانی از دستیابی به آنچه احاطه علمی به آن ندارند ، ستوده است ، و ژرف اندیشی نکردن آنها را در آنچه جستجو از کُنه آن را بر عهده شان نگذاشته اند ، «راسخ بودن [در علم]» (1) نامیده است . تو نیز به همین اندازه ، بسنده کن و عظمت خدای عز و جل را با توان عقل خود ، اندازه مگیر که از نابود شوندگان خواهی بود . او قادری است که اگر اوهام برای درک سر حد قدرتش به پرواز درآیند ، و اندیشه مبرّا از خطرهای وسواس ، تلاش کند که به ژرفای نادیدنی های ملکوتش برسد ، و دل ها به سوی او پر کشند تا در چگونگی اوصاف او جاری شوند ، و باریک اندیشی های خرد به حوزه ای گام نهد که پیش از دستیابی به صفات ، به فکر دانستن ذات او باشد ، خداوند ، همگی را باز می دارد . آنها ، چون بخواهند پرده های غیب را بدرند و راه به ساحت خدای عز و جل بَرند ، با پیشانی ضربه خورده ، باز می گردند و اعتراف می کنند که با بیراهه رفتن ، به کُنه معرفت او نتوان رسید و خاطره ای از حد و اندازه شکوهمندی عزّتش ، به اندیشه صاحبان خرد ، خطور نخواهد کرد .

1- اشاره ای است به آیه 7 از سوره آل عمران .

عنه عليه السلام_ في الحِكمِ المنسوبِ إليه_-: غايةُ كُلِّ متعمِّقٍ في معرفةِ الخالقِ سبحانهُ الاعترافُ بالقصورِ عن إدراكِها . (1)

عنه عليه السلام_ في الديوانِ المنسوبِ إليه_-: كَيْفِيَّةُ المرءِ لَيْسَ المرءُ يُدرِكُها فكَيْفَ كَيْفِيَّةِ الجَبَّارِ في القَدَمِ هُوَ الَّذِي أنشأَ الأشياءَ مُبتدِعاً فكَيْفَ يُدرِكُهُ مُستَحْدَثُ النَّسَمِ (2)

1- شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 292 ح 344 .

2- الديوان المنسوب إلى الإمام عليّ عليه السلام : ص 518 الرقم 390 .

امام علی علیه السلام_ در حکمت های منسوب به ایشان_ : نهایت کار هر ژرف اندیش در شناخت خالق عز و جل ، اعتراف به ناتوانی از شناخت اوست .

امام علی علیه السلام_ در دیوان منسوب به ایشان_ : چگونگی انسان را انسان درک نمی کند پس چگونه است درک چگونگی خدای جباری که [جباریتش] قدمت دارد؟ اوست آن که چیزها را مبتکرانه ایجاد کرد پس چگونه آفریده نوپدید ، او را درک خواهد نمود؟

عنه عليه السلام: مَنْ تَفَكَّرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ الْحَدَّ . (1)

عنه عليه السلام: مَنْ أَفَكَّرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَزَنَّدَقَ (2) . (3)

راجع: ص 84 (الظاهر الباطن) .

3 / 4 إحاطة القلب بهالإمام على عليه السلام: لا تَنَالُهُ التَّجْزِئَةُ وَالتَّبَعِيضُ ، ولا تُحِيطُ بِهِ الأَبْصَارُ وَالقُلُوبُ . (4)

عنه عليه السلام: عَظُمَ عَنْ أَنْ تُثَبَّتَ رَبُّو بَيْتُهُ بِإِحْاطَةِ قَلْبٍ أَوْ بَصَرٍ . (5)

4 / 4 وَصَفُهُ بِغَيْرِ مَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهَا لإمام على عليه السلام: سُبْحَانَهُ هُوَ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ ، وَالوَاصِفُونَ لَا يَبْلُغُونَ نَعْتَهُ . (6)

عنه عليه السلام: مَنْ اعْتَمَدَ عَلَى الرَّأْيِ وَالقِيَاسِ فِي مَعْرِفَةِ اللَّهِ ضَلَّ وَتَشَعَّبَتْ عَلَيْهِ الأُمُورُ . (7)

1- .غرر الحكم: ح 8487 ، عيون الحكم والمواعظ: ص 449 ح 7976 .

2- .أفكر في الشيء وتفكر فيه وتفكر بمعنى ، وترندق: أي صار زنديقا ، ويطلق الزنديق على الثنوي ، وعلى المنكر للصانع ، وعلى كل ملحد كافر (مرآة العقول: ج 25 ص 48) .

3- .الكافي: ج 8 ص 22 ح 4 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام ، تحف العقول: ص 96 وفيه «فكر» بدل «أفكر» ، غرر الحكم: ح 8503 وفيه «تفكر» بدل «أفكر» ، بحار الأنوار: ج 77 ص 285 ح 1 ؛ دستور معالم الحكم: ص 29 وفيه «تفكر» بدل «أفكر» .

4- .نهج البلاغه: الخطبه 85 ، بحار الأنوار: ج 4 ص 319 ح 45 .

5- .نهج البلاغه: الكتاب 31 ، بحار الأنوار: ج 4 ص 317 ح 41 .

6- .الكافي: ج 1 ص 135 ح 1 عن محمد بن أبي عبد الله ومحمد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام ، التوحيد: ص 42 ح 3 عن عبد الرحمن عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام ، الغارات: ج 1 ص 172 عن إبراهيم بن إسماعيل اليشكري ، بحار الأنوار: ج 4 ص 269 ح 15 ؛ جواهر المطالب: ج 1 ص 346 .

7- .غرر الحكم: ح 9191 ، عيون الحكم والمواعظ: ص 433 ح 7463 .

4 / 3 احاطه یافتن قلب بر او

4 / 4 توصیف او با غیر آنچه خودش وصف کرده است

امام علی علیه السلام: هر کس در ذات خدا بیندیشد، به کژراهه می گراید.

امام علی علیه السلام: هر کس در ذات خدا بیندیشد، از دین برمی گردد.

ر. ک: ص 85 (آشکار و نهان).

4 / 3 احاطه یافتن قلب بر او امام علی علیه السلام: تجزیه و تبعیض از ساحت او به دور است، و دیده ها و قلب ها او را فرا نمی گیرند.

امام علی علیه السلام: [او] برتر از آن است که ریویبتش با فراگیری دل یا چشم، ثابت گردد.

4 / 4 توصیف او با غیر آنچه خودش وصف کرده است امام علی علیه السلام: منزه است او. او همان گونه است که خود، خویش را وصف کرده، و وصف کنندگان از وصف او ناتوان اند.

امام علی علیه السلام: هر کس در خداشناسی به رأی [خود] و قیاس، اعتماد کند، گم راه می گردد و امورش پراکنده می شود.

عنه عليه السلام: إِنَّ مَنْ يَعْجِزُ عَنْ صِفَاتِ ذِي الْهَيْبَةِ وَالْأَدْوَاتِ فَهُوَ عَنْ صِفَاتِ خَالِقِهِ أَعْجَزُ، وَمِنْ تَنَاوُلِهِ بِحُدُودِ الْمَخْلُوقِينَ أَبْعَدُ. (1)

عنه عليه السلام: كَيْفَ يَصِفُ إِلَهَهُ مَنْ يَعْجِزُ عَنْ صِفِهِ مَخْلُوقٍ مِثْلِهِ. (2)

عنه عليه السلام: لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ، وَلَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ. (3)

عنه عليه السلام: مَنْ وَصَفَ اللَّهَ فَقَدْ حَدَّهُ، وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَمَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَرْزَلُهُ، وَمَنْ قَالَ: أَيْنَ؟ فَقَدْ غَيَّاهُ، وَمَنْ قَالَ: عَلَامٌ؟ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ، وَمَنْ قَالَ: فِيمَ؟ فَقَدْ ضَمَّنَّهُ. (4)

عنه عليه السلام: كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ، وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ؛ لِشَّهَادَةِ كُلِّ صِدْقٍ أَنَّهُا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ، وَشَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ؛ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ، وَمَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ وَمَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ، وَمَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ، وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ، وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَمَنْ قَالَ: فِيمَ؟ فَقَدْ ضَمَّنَّهُ، وَمَنْ قَالَ: عَلَامٌ؟ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ. (5)

عنه عليه السلام: قَدْ جَهَلَ اللَّهُ مَنْ اسْتَوْصَفَهُ، وَتَعَدَّاهُ مَنْ مَثَّلَهُ، وَأَخْطَاهُ مَنْ اكَتَنَّهُ، فَمَنْ قَالَ: أَيْنَ؟ فَقَدْ بَوَّأَهُ (6)، وَمَنْ قَالَ: فِيمَ؟ فَقَدْ ضَمَّنَّهُ، وَمَنْ قَالَ: إِيَّامٌ؟ فَقَدْ نَهَاهُ، وَمَنْ قَالَ: لِمَ؟ فَقَدْ عَلَّلَهُ، وَمَنْ قَالَ: كَيْفَ؟ فَقَدْ شَبَّهَهُ، وَمَنْ قَالَ: إِذْ؟ فَقَدْ وَقَّتَهُ، وَمَنْ قَالَ: حَتَّى؟ فَقَدْ غَيَّاهُ، وَمَنْ غَيَّاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ، وَمَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ وَصَفَهُ، وَمَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ أَحَدَ فِيهِ، وَمَنْ بَعَضَهُ فَقَدْ عَدَلَ عَنْهُ. (7)

1- نهج البلاغه: الخطبة 163، بحار الأنوار: ج 60 ص 348 ح 34.

2- نهج البلاغه: الخطبة 112، بحار الأنوار: ج 6 ص 143 ح 9.

3- نهج البلاغه: الخطبة 49، شرح الأخبار: ج 2 ص 312 ح 640 عن جعفر بن سليمان بإسناده عنه عليه السلام وفيه «السواتر عن يقين» بدل «عن واجب»، بحار الأنوار: ج 4 ص 308 ح 36.

4- الكافي: ج 1 ص 140 ح 5 عن إسماعيل بن قتيبة عن الإمام الصادق عليه السلام، نهج البلاغه: الخطبة 152 وفيه إلى «أزله»، بحار الأنوار: ج 4 ص 267 ح 5؛ دستور معالم الحكم: ص 122 وفيه «نعت» بدل «غيا».

5- نهج البلاغه: الخطبة 1، الاحتجاج: ج 1 ص 47 ح 113، بحار الأنوار: ج 4 ص 247 ح 5؛ دستور معالم الحكم: ص 122 نحوه.

6- يقال: بَوَّأَهُ اللَّهُ مَنْزِلاً: أَي أَسْكَنَهُ إِيَّاهُ، وَتَبَوَّأَتْ مَنْزِلاً: أَي اتَّخَذَتْهُ، وَالْمَبَاءُ: الْمَنْزِلُ (النهاية: ج 1 ص 159 «بوأ»).

7- تحف العقول: ص 63.

امام علی علیه السلام: کسی که از توصیف موجود دارای هیئت (پیکر) و ابزارها (اعضا) ناتوان است، از توصیف خالق آن، ناتوان تر، و از دست یافتن به او با شناخت ویژگی های آفریدگان، دورتر خواهد بود.

امام علی علیه السلام: چگونه کسی که از توصیف مخلوقی چون خودش ناتوان است، می تواند خدایش را توصیف کند؟!

امام علی علیه السلام: خردها را بر تعیین اوصاف خویش آگاه نساخته، و آنها را از شناخت بایسته خویش در پرده نگاه نداشته است.

امام علی علیه السلام: هر کس خدا را وصف کند، برایش اندازه مشخص کرده است، و هر کس برایش اندازه مشخص کند، او را به شماره آورده است، و هر کس او را به شماره درآورد، ازلی بودنش را نفی نموده است، و هر کس بگوید: «کجاست؟»، او را محدود و کرانمند ساخته است، و هر کس بگوید: «بر چیست؟»، جایی را تهی از او دانسته است، و هر کس بگوید: «در چه چیز است؟»، او را جزو چیزی قرار داده است.

امام علی علیه السلام: کمالِ یگانه دانستن او، اخلاص برای اوست، و کمالِ اخلاص برای او، نفی صفات از اوست؛ چون هر صفتی گواه است که آن [صفت]، غیر از موصوف است، و هر موصوفی گواه است که آن، غیر از صفت است. پس هر کس خدا را وصف کند، او را با چیزی قرین ساخته است، و هر کس او را با چیزی قرین سازد، او را دوگانه پنداشته است، و هر کس او را دوگانه بیندازد، او را جزء جزء دانسته است، و هر کس او را جزء جزء بداند، او را نشناخته است، و هر کس او را نشناسد، به او اشاره کرده [و برای او جهت قائل شده] است، و هر کس به او اشاره کند، برای او اندازه تعیین کرده است، و هر کس محدودش سازد، او را به شماژ درآورده است، و هر کس بگوید: «در چیست؟»، او را جزو چیزی قرار داده است، و هر کس بگوید: «بر چه چیز است؟»، جایی را از [وجود] او تهی شمرده است.

امام علی علیه السلام: هر کس توصیف خدا را بخواهد، او را نشناخته است، و هر کس او را به چیزی همانند بداند، از او در گذشته است، و هر کس [بخواهد] کنه او را بشناسد، در شناخت او به خطا رفته است. هر کس بگوید: «کجاست؟»، او را [در جایی] ساکن دانسته است، و هر کس بگوید: «در چه چیز است؟»، او را جزو چیزی قرار داده است، و هر کس بگوید: «تا کجاست؟»، او را محدود ساخته است، و هر کس بگوید: «چرا هست؟»، برای او علت جویی کرده است، و هر کس بگوید: «او چگونه است؟»، او را تشبیه کرده است، و هر کس بگوید: «از کی هست؟»، او را در زمان، قرار داده است، و هر کس بگوید: «تا کی هست؟»، برای او نهایی تعیین کرده است، و هر کس نهایی برای او تعیین کند، او را جزء جزء دانسته است، و هر کس او را جزء جزء بداند، او را وصف کرده است، و هر کس او را وصف کند، درباره او به کژراهه رفته است، و هر کس او را بخش بخش کند، از او روی بر تافته است.

عنه عليه السلام: لَمْ تَرَهُ سُبْحَانَهُ الْعُقُولُ فَتُخْبِرَ عَنْهُ ، بَلْ كَانَ تَعَالَى قَبْلَ الْوَاصِفِينَ بِهِ لَهُ . (1)

عنه عليه السلام: لَا تَحْوِيهِ الْأَمَاكِنُ ، وَلَا تَضُمَّهُ الْأَوْقَاتُ ، وَلَا تَحُدُّهُ الصِّفَاتُ ، وَلَا تَأْخُذُهُ السَّنَاتُ . (2)

عنه عليه السلام: لَا تَقَعُ الْأَوْهَامُ لَهُ عَلَى صِفِهِ ، وَلَا تُعْقَدُ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلَى كَيْفِيَّتِهِ . (3)

عنه عليه السلام: تَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي لَا يَبْلُغُهُ بَعْدُ الْهَمَمُ ، وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ . (4)

عنه عليه السلام: فَلَيْسَتْ لَهُ صِفَةٌ تُنَالُ ، وَلَا حَدٌّ تُضْرَبُ لَهُ فِيهِ الْأَمْثَالُ ، كُلُّ دُونَ صِيغَاتِهِ تَحْبِيرُ اللَّغَاتِ ، وَضَلَّ هُنَاكَ تَصَاريفُ الصِّفَاتِ .

(5)

عنه عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ... لَا يَتَعَاوَرُهُ زِيَادَةٌ وَلَا نُقْصَانٌ ، وَلَا يُوَصَّفُ بِأَيْنٍ وَلَا بِمَ وَلَا مَكَانٍ ، الَّذِي بَطَّنَ مِنْ خَفِيَّاتِ الْأُمُورِ ، وَظَهَرَ فِي الْعُقُولِ بِمَا يُرَى فِي خَلْقِهِ مِنْ عِلَامَاتِ التَّدْبِيرِ ، الَّذِي سُئِلَتِ الْأَنْبِيَاءُ عَنْهُ فَلَمْ تَصِفْهُ بِحَدٍّ وَلَا بِبَعْضٍ ، بَلْ وَصَفَتْهُ بِفِعَالِهِ ، وَدَلَّتْ عَلَيْهِ بَيِّنَاتِهِ .

(6)

1- غرر الحكم : ح 7556 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 414 ح 7045 .

2- الكافي : ج 1 ص 139 ح 4 عن محمد بن أبي عبد الله رفعه عن الإمام الصادق عليه السلام ، التوحيد : ص 308 ح 2 عن عبد الله بن يونس وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام وفيه «لا تصحبه» بدل «لا تضمته» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 305 ح 34 .

3- نهج البلاغه : الخطبه 85 ؛ المعيار والموازنه : ص 254 .

4- الكافي : ج 1 ص 135 ح 1 عن محمد بن أبي عبد الله ومحمد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام ، التوحيد : ص 42 ح 3 عن عبد الرحمن عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام ، نهج البلاغه : الخطبه 94 وفيه «حدس» بدل «غوص» .

5- الكافي : ج 1 ص 134 ح 1 عن محمد بن أبي عبد الله ومحمد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام ، التوحيد : ص 41 ح 3 عن الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام وفيه «تعبير اللغات» بدل «تحبير اللغات» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 269 ح 15 .

6- الكافي : ج 1 ص 141 ح 7 ، التوحيد : ص 31 ح 1 نحوه وكلاهما عن الحارث الأعور ، بحار الأنوار : ج 4 ص 265 ح 14 .

امام علی علیه السلام: خردها خداوند سبحان را ندیده اند تا از او خبر بدهند؛ بلکه خدای متعال، پیش از توصیف کنندگانش، بوده است .

امام علی علیه السلام: جاها او را در بر نمی گیرند، و زمان ها او را در خود جای نمی دهند، و صفات او را محدود نمی کنند، و چُرت او را فرا نمی گیرد .

امام علی علیه السلام: نه او هام برای او صفتی می یابند، و نه دل ها چگونگی ای برایش اثبات می کنند .

امام علی علیه السلام: خجسته است خدایی که بلندی همّت ها به او نمی رسد و ژرفکاوِ تیزهوشی ها، به او نمی رسد .

امام علی علیه السلام: او را صفتی نیست که بدان دسترسی یابند، و حدّی نیست که برای آن، مثّلی زده شود . آرایه های زبان ها در توصیفش در می مانند، و گونه های توصیف، در آن جا حیران اند .

امام علی علیه السلام: سپاس خدایی را . . . که افزونی و کاستی بر وی عارض نمی شود، و به کجایی و چپستی و مکان، توصیف نمی گردد . اوست آن که از حقیقت کارهای پوشیده، آگاه است، و به نشانه های تدبیری که در آفریده هایش دیده می شود، در [آینه] خردها آشکار می گردد؛ آن که از پیامبران درباره وی پرسش شده است و آنان، او را به حد و یا جزو، توصیف نکرده اند؛ بلکه او را به کارهایش توصیف نموده اند و با نشانه هایش به سوی وی راهنمایی کرده اند .

عنه عليه السلام: لا- يوصف بالأزواج، ولا يخلق بعلاج، ولا يدرك بالحواس... بل إن كنت صادقاً أيها المتكلم لوصف ربك، فصف جبريل وميكائيل وجنود الملائكة المقربين في حجرات القدس، مرجحين (1) متولاهة عقولهم أن يحدوا أحسن الخالقين؛ فإنما يدرك بالصفات ذوو الهيئات والأدوات، ومن يتفنى إذا بلغ أمد حده بالفناء. (2)

عنه عليه السلام: من زعم أن إلها محدود فقد جهل الخالق المعبود، ومن ذكر أن الأماكن به تحيط لزمته الحيرة والتخليط، بل هو المحيط بكل مكان؛ فإن كنت صادقاً أيها المتكلم لوصف الرحمن، بخلاف التنزيل والبرهان، فصف لي جبريل وميكائيل وإسرافيل، هيات! أ تعجز عن صفة مخلوق مثلك وتصف الخالق المعبود، وإنما لا تدرك (3) صفة رب الهيئات والأدوات، فكيف من لم تأخذه سنه ولا نوم؟ له ما في الأرضين والسموات وما بينهما وهو رب العرش العظيم. (4)

1- ار جحن الشيء: إذا مال من ثقله وتحرك (النهاية: ج 2 ص 198 «ارجح»).

2- نهج البلاغه: الخطبة 182 عن نوف البكالي، بحار الأنوار: ج 4 ص 314 ح 40 وج 77 ص 310 ح 13.

3- في المصدر: «أنت تدرك»، وما أثبتناه من كنز العمال.

4- حليه الأولياء: ج 1 ص 73، كنز العمال: ج 1 ص 409 ح 1737 كلاهما عن النعمان بن سعد.

امام علی علیه السلام: به همتا داشتن، توصیف نمی گردد، و به تمرین و وسیله نمی آفریند، و به حواس، درک نمی شود... ای آن که خود را برای توصیف خدایت به رنج افکنده ای! اگر راست می گویی، جبرئیل و میکائیل و خیل فرشتگان مقرب بارگاه قدس را وصف کن که به خود می لرزند و خردهایشان از این که بهترین آفرینندگان را به درستی توصیف کنند، در حیرت مانده اند؛ چون موجودی را می توان از روی صفاتش شناخت که دارای پیکر و اندام باشد و چون دورانش به سر آمد، به نابودی بینجامد.

امام علی علیه السلام: آن که پندارد خدای ما محدود است، نسبت به آفریدگار معبود، جهل ورزیده است، و آن که تصور کند که مکان ها او را در بر می گیرند، همواره گرفتار سرگردانی و در هم ریختگی خواهد شد؛ چرا که او به همه مکان ها احاطه دارد. ای کسی که بر خلاف قرآن و برهان، خود را برای توصیف خدای مهربان، به رنج افکنده ای! اگر راست می گویی، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را برای من توصیف کن. هیئات! تو که از وصف مخلوقی چون خود ناتوانی، می خواهی آفریدگار معبود را وصف کنی؟! به راستی، تو که صفات موجودی دارای پیکر و اندام را درک نمی کنی، چگونه می توانی آن را که خواب و چرتی او را فرا نمی گیرد، درک کنی؟! آنچه در زمین ها و آسمان هاست و آنچه بین آن دو است، از آن اوست، و او پروردگار عرش عظیم است.

الباب الخامس : الصفات الثبوتية 5 / 1 الواحد الإمام علي عليه السلام : الواحد بلا تأويل عددٍ . (1)

عنه عليه السلام : واحد لا من عددٍ ، ودائم لا بآمدٍ ، وقائم لا بعمدٍ . (2)

الخصال عن شريح بن هاني : إن أعرابياً قام يوم الجمل إلى أمير المؤمنين عليه السلام ، فقال : يا أمير المؤمنين أ تقول : إن الله واحد ؟ قال : فحمل الناس عليه ، وقالوا : يا أعرابي ! أما ترى ما فيه أمير المؤمنين من تقسيم القلب ؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام : دعوهُ ؛ فإن الذي يُريده الأعرابي هو الذي نُريده من القوم ، ثم قال : يا أعرابي ! إن القول في أن الله واحد على أربعة أقسام : فوجهان منها لا يجوزان على الله عز وجل ، ووجهان يثبتان فيه . فأما اللذان لا يجوزان عليه فقول القائل : واحد ، يقصدُ به باب الأعداد ، فهذا ما لا يجوز ؛ لأن ما لا ثاني له لا يدخل في باب الأعداد ، أما ترى أنه كَفَر من قال : إنه ثالثُ ثلاثة ؟ وقول القائل : هو واحد من الناس ، يُريدُ به النوع من الجنس ، فهذا ما لا يجوز عليه ؛ لأنه تشبيه ، وجل ربنا وتعالى عن ذلك . وأما الوجهان اللذان يثبتان فيه فقول القائل : هو واحد ليس له في الأشياء شبهة كذلك ربنا ، وقول القائل : إنه عز وجل أحدي المعنى ، يعنى به أنه لا ينقسم في وجودٍ ولا عقلٍ ولا وهمٍ كذلك ربنا عز وجل . (3)

- 1- الكافي : ج 1 ص 140 ح 5 عن إسماعيل بن قتيبة عن الإمام الصادق عليه السلام ، نهج البلاغه : الخطبه 152 ، مجمع البيان : ج 10 ص 862 عن عبد خير ، روضه الواعظين : ص 24 وفيها «الأحد» بدل «الواحد» ، تحف العقول : ص 63 وفيه «أحد لا بتأويل عدد» .
- 2- التوحيد : ص 70 ح 26 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 121 ح 15 كلاهما عن الهيثم بن عبد الله الرماني عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، نهج البلاغه : الخطبه 185 ، تيسير المطالب : ص 198 عن الإمام زين العابدين عنه عليهما السلام موفيهما «لا بعدد» بدل «لا من عدد» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 222 ح 2 و ج 90 ص 139 ح 7 .
- 3- الخصال : ص 2 ح 1 ، معاني الأخبار : ص 5 ح 2 ، التوحيد : ص 83 ح 3 ، روضه الواعظين : ص 45 ، إرشاد القلوب : ص 166 نحوه من «إن القول ...» ، بحار الأنوار : ج 3 ص 206 ح 1 .

باب پنجم : صفات ثبوتی

5 / 1 یکتا

باب پنجم : صفات ثبوتی 5 / 1 یکتا امام علی علیه السلام : [خداوند ،] یکتاست ، نه بر پایه شمارش .

امام علی علیه السلام : یک است ، نه از باب شمارش ، و دائم است ، نه بر پایه پایان داشتن ، و قائم است ، نه با تکیه [بر چیزی] .

الخصال_ به نقل از شَرِيح بن هانی_ : در جنگ جَمَل، مردی اعرابی (صحرانشین)، نزد امیر مؤمنان ایستاد و گفت: ای امیر مؤمنان! آیا تو می گویی که خداوند ، یکی است؟ مردم به او هجوم آوردند و گفتند : ای اعرابی! آیا نمی بینی که امیر مؤمنان ، پریشان خاطر است؟ امیر مؤمنان فرمود : «رهایش کنید! آنچه این اعرابی در پی [فهم] آن است ، چیزی است که ما از این قوم می خواهیم» . آن گاه فرمود : «ای اعرابی! به چهار گونه گفته می شود که خدا ، یکی است . دو نوع آن ، درباره خدای عز و جل روا نیست و دو نوع آن ، درباره او رواست . دو نوعی که درباره او جایز نیست ، یکی این است که کسی بگوید: او یکی است و مقصودش ، یک برپایه عددها باشد . این نوع «یک» گفتن درباره خدا ، روا نیست ؛ چون چیزی که «دو» ندارد ، در اعداد داخل نمی شود . آیا نمی بینی آن کسی که می گوید او یکی از سه تاست ، کافر می گردد؟ (1) همچنین اگر کسی بگوید : او یکی از مردم است که منظورش نوعی از یک جنس باشد ، این هم درباره وی روا نیست ؛ زیرا این ، تشبیه است و پروردگار ما برتر و والاتر از آن است . اما دو نوعی که درباره خدا ثابت (محقق) است ، یکی این است که کسی بگوید : او یکتایی است که در بین چیزها مشابهی برایش نیست . پروردگار ما چنین است . و نیز این که کسی بگوید : خداوند عز و جل معنایی یگانه است و منظورش این باشد که او در وجود و در عقل و در وهم ، بخش پذیر نیست . خدای ما ، چنین است» .

1- . اشاره به آیه 73 از سوره مائده : «قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثٍ» .

الإمام عليّ عليه السلام: ما وَحَدَهُ مِنْ كَيْفَتِهِ، وَلَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مِنْ مَثَلِهِ، وَلَا إِتَاءَهُ عَنَى مِنْ شَبَّهَهُ. (1)

عنه عليه السلام: التَّوْحِيدُ إِلَّا تَوَهَّمَهُ. (2)

عنه عليه السلام: دَلِيلُهُ آيَاتُهُ، وَوُجُودُهُ إِثْبَاتُهُ، وَمَعْرِفَتُهُ تَوْحِيدُهُ، وَتَوْحِيدُهُ تَمْيِيزُهُ مِنْ خَلْقِهِ، وَحُكْمُ التَّمْيِيزِ بَيْنُونَهُ صِدْفُهُ لَا بَيْنُونَهُ عُرْلِهِ، إِنَّهُ رَبُّ خَالِقٍ غَيْرِ مَرْبُوبٍ مَخْلُوقٍ كُلَّمَا يُتَصَوَّرَ فَهُوَ بِخِلَافِهِ. (3)

عنه عليه السلام في قول المؤذنين: أشهد أن لا إله إلا الله: إعلامٌ بأنَّ الشَّهَادَةَ لَا تَجُوزُ إِلَّا بِمَعْرِفَتِهِ مِنَ الْقَلْبِ، كَأَنَّهُ يَقُولُ: أَعْلِمُ أَنَّهُ لَا مَعْبُودَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَأَنَّ كُلَّ مَعْبُودٍ بَاطِلٌ سِوَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَأَقْرَبُ بِلِسَانِي بِمَا فِي قَلْبِي مِنَ الْعِلْمِ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّهُ لَا مَلَجًا مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ، وَلَا مَنْجَا مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ وَفِتْنَةٍ كُلِّ ذِي فِتْنَةٍ إِلَّا بِاللَّهِ. وَفِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. مَعْنَاهُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا هَادِيَ إِلَّا لِلَّهِ، وَلَا دَلِيلَ لِي إِلَى الدِّينِ إِلَّا لِلَّهِ، وَأَشْهَدُ اللَّهُ بِأَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ سُكَّانَ السَّمَاوَاتِ وَسُكَّانَ الْأَرْضِينَ وَمَا فِيهِنَّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، وَمَا فِيهِنَّ مِنَ الْجِبَالِ وَالْأَشْجَارِ وَالْدَّوَابِّ وَالْوُحُوشِ، وَكُلِّ رَطْبٍ وَيَابِسٍ بِأَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا خَالِقَ إِلَّا لِلَّهِ، وَلَا رَازِقَ وَلَا مَعْبُودَ، وَلَا ضَارًّا وَلَا نَافِعَ، وَلَا قَابِضَ وَلَا بَاسِطَ، وَلَا مُعْطِيَ وَلَا مَانِعَ، وَلَا نَاصِحَ وَلَا كَافِيَ وَلَا شَافِيَ، وَلَا مُقَدِّمَ وَلَا مُؤَخَّرَ إِلَّا لِلَّهِ، لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ، وَيَبْدِئُهُ الْخَيْرُ كُلَّهُ، تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ. (4)

1- نهج البلاغه: الخطبه 186، بحار الأنوار: ج 77 ص 310 ح 14.

2- نهج البلاغه: الحكمة 470، خصائص الأئمة عليهم السلام: ص 124، روضه الواعظين: ص 48، بحار الأنوار: ج 5 ص 52 ح 86.

3- الاحتجاج: ج 1 ص 475 ح 115، بحار الأنوار: ج 4 ص 253 ح 7.

4- معاني الأخبار: ص 39 ح 1، التوحيد: ص 239 ح 1 كلاهما عن يزيد بن الحسن عن الإمام الكاظم عن آبائه عليهم السلام، بحار الأنوار: ج 84 ص 132 ح 24.

امام علی علیه السلام: آن که خداوند را دارای چگونگی بداند، یگانه اش نشمرده است، و آن که او را مثل چیزی قرار دهد، حقیقت او را نیافته است، و آن که او را به چیزی تشبیه کند، او را قصد نکرده است.

امام علی علیه السلام: یگانه انگاشتن [خدا]، آن است که او را در وهم نیاوری.

امام علی علیه السلام: راهنما به سوی او، نشانه های اوست، و وجودش، اثبات اوست، و شناختش به یگانه دانستن اوست، و یگانه دانستنش به فرق نهادن بین او و آفریدگان اوست، و فرق نهادن، به جدایی در صفات است، نه به جدایی در کنار بودن. او پروردگار آفریننده است، نه پروریده آفریده. هر آنچه تصوّر شود، او بر خلاف آن است.

امام علی علیه السلام: درباره سخن مؤذن: «أشهد أن لا إله إلا الله؛ گواهی می دهم که خدایی جز خداوند یکتا نیست»: این، اعلام این موضوع است که گواهی دادن، جز با شناخت قلبی روا نیست. گویی مؤذن می گوید: اعلام می کنم که معبودی جز خدای عز و جل نیست، و هر معبودی جز خدای عز و جل باطل است و با زبانم به آنچه در دل دارم - یعنی علم به یکتایی خدا - اقرار می کنم، و گواهی می دهم که پناهگاهی از (غضب) خدا، جز به سوی خدا نیست و نجات از شرّ هر شروری و فتنه هر فتنه گری، جز به وسیله خدا ممکن نیست. در بار دوم که می گوید: «أشهد أن لا إله إلا الله»، معنایش این است که گواهی می دهم هدایت کننده ای جز خدای یکتا نیست، و برای من، راهنمایی به سوی دین، جز خدای یکتا نیست، و خدا را گواه می گیرم که من شهادت می دهم خدایی جز خداوند یکتا نیست، و همه ساکنان آسمان ها و زمین ها و آنچه در آنهاست، از جمله همه فرشتگان و انسان ها و هر چه کوه، درخت، جنبنده و حیوان وحشی و بلکه هر تر و خشکی را که هست، گواه می گیرم که من شهادت می دهم آفریدگاری جز خدای یکتا نیست، و هیچ روزی دهنده، معبود، زیان رسان و سود رسان، برگیرنده و پخش کننده، دهنده و بازدارنده، خیرخواه، بسنده، شفا دهنده، پیش دارنده و به تأخیر اندازنده ای جز خداوند یکتا نیست. آفریدن و تدبیر، از آن اوست و همه خیرها در دست اوست. فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان!

عنه عليه السلام في خطبه له: ولو صدّرت في مذهب فكرك لتبلغ غايته، ما دلتك الدلالة إلا على أن فاطر التملك هو فاطر النخله،
لدقيق تفصيل كل شيء، وغامض اختلاف كل شيء، وما الجليل واللطيف، والثقل والخفيف، والقوي والضعيف في خلقه إلا سواءً. (1)

عنه عليه السلام: لَمَّا لَمْ يَكُنْ إِلَى إِثْبَاتِ صَانِعِ الْعَالَمِ طَرِيقٌ إِلَّا بِالْعَقْلِ؛ لِأَنَّهُ لَا يُحَسُّ فَيَدْرِكُهُ الْعَيَانُ أَوْ شَيْءٌ مِنَ الْحَوَاسِّ، فَلَوْ كَانَ غَيْرَ
وَاحِدٍ بَلِ اثْنَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ لَأَوْجَبَ الْعَقْلُ عِدَّةَ صُنَاعٍ كَمَا أَوْجَبَ إِثْبَاتُ الصَّانِعِ الْوَاحِدِ، وَلَوْ كَانَ صَانِعُ الْعَالَمِ اثْنَيْنِ لَمْ يَجْرِ تَدْبِيرُهُمَا عَلَى نِظَامٍ،
وَلَمْ يَنْسُقْ أَحْوَالَهُمَا عَلَى إِحْكَامٍ وَلَا تَمَامٍ؛ لِأَنَّهُ مَعْقُولٌ مِنَ الْإِثْنَيْنِ الْإِخْتِلَافُ فِي دَوَاعِيهِمَا وَأَفْعَالِهِمَا. وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُقَالَ: إِنَّهُمَا مُتَّفِقَانِ وَلَا
يَخْتَلِفَانِ؛ لِأَنَّ كُلَّ مَنْ جَازَ عَلَيْهِ الْإِتِّفَاقُ جَازَ عَلَيْهِ الْإِخْتِلَافُ، أَلَا تَرَى أَنَّ الْمُتَّفِقِينَ لَا يَخْلُو أَنْ يَقْدِرَ كُلُّ مِنْهُمَا عَلَى ذَلِكَ أَوْ لَا يَقْدِرَ كُلُّ
مِنْهُمَا عَلَى ذَلِكَ؛ فَإِنْ قَدَّرَا كَانَا جَمِيعًا عَاجِزِينَ، وَإِنْ لَمْ يَقْدِرَا كَانَا جَاهِلِينَ، وَالْعَاجِزُ وَالْجَاهِلُ لَا يَكُونُ إِلَهَا وَلَا قَدِيمًا. (2)

1- نهج البلاغه: الخطبه 185، الاحتجاج: ج 1 ص 482 ح 117، بحار الأنوار: ج 3 ص 26 ح 1.

2- بحار الأنوار: ج 93 ص 91 نقلاً عن النعماني في كتابه في تفسير القرآن عن إسماعيل بن جابر عن الإمام الصادق عليه السلام.

امام علی علیه السلام در یکی از سخنرانی هایش: اگر اندیشه ات را در راه های گوناگون به کار گیری تا به نهایت آن برسی ، برهان جز به این ، راهنمایی ات نخواهد کرد که آفریننده مورچه ، همان آفریننده خرما بُن [با همه بلندی و ستبری اش] است ، به خاطر دقتی که جدا جدا در [آفرینش] هر چیز به کار رفته است ، و تفاوت های دقیقی که در آفرینش هر جاندار با جاندار دیگر نهفته است ، و این که [برای خداوند] در کار آفرینش ، میان اجسام سخت و نرم ، و سنگین و سبک ، و قوی و ضعیف ، هیچ فرقی نیست .

امام علی علیه السلام : از آن جا که برای اثبات آفریننده جهان ، راهی جز خرد نیست _ زیرا او حس نمی شود تا چشم و یا یکی از حواس ، او را درک کند _ ، اگر او یگانه نبود ، بلکه دو و یا بیشتر بود ، باید خرد ، چنان که سازنده یگانه را اثبات می کند ، چندین سازنده را اثبات می کرد ، و اگر سازنده جهان دو تا بود ، تدبیر آنها با نظمی یکسان جاری نمی شد و احوال آن دو ، با استواری و تمامت سامان نمی یافت ؛ زیرا اختلاف در انگیزه و رفتار ، از دو نفر امری خرد پذیر است . و روا نیست که گفته شود : « آن دو اتفاق نظر دارند و اختلافی ندارند » ؛ چون هر کس اتفاق نظرش [با دیگری] روا باشد ، اختلاف ورزیدنش هم ممکن است . مگر نمی بینی دو کس که با یکدیگر اتفاق نظر دارند ، از دو حالت ، خارج نیستند؟ یا هر دو بر اداره جهان ، توانا هستند و یا هر دو ناتوان اند . اگر هر دو توانا باشند ، هر دو ناتوان خواهند بود ، و اگر هر دو ناتوان باشند ، هر دو جاهل اند ، و ناتوان و جاهل ، نه خداست و نه قدیم .

عنه عليه السلام_ في وصية بيته لابنه الحسن عليه السلام_ : إعلم يا بني أنه لو كان لربك شريك لأتتك رسله ، ولرأيت آثار ملكه وسلطانه ، ولعرفت أفعاله وصفاته ، ولكنّه إلهٌ واحدٌ كما وصف نفسه ، لا يُضادّه في ملكه أحدٌ . (1)

5 / 2 الصّمّد الإمام عليّ عليه السلام : صمّدٌ لا يتبعيض بددٍ (2) . (3)

عنه عليه السلام : تأويل الصّمّد : لا اسمٌ ولا جسمٌ ، ولا مثلٌ ولا شبهةٌ ، ولا صورةٌ ولا تمثالٌ ، ولا حدٌّ ولا محدودٌ ، ولا موضعٌ ولا مكانٌ ، ولا كيفٌ ولا أينٌ ، ولا هنا ولا ثمةٌ ولا على ، ولا خلاءٌ ولا ملاءٌ ، ولا قيامٌ ولا قعودٌ ، ولا سكونٌ ولا حرّكاتٌ ، ولا ظلماتٌ ولا نورانيّ ، ولا روحانيّ ولا نفسانيّ ، ولا يخلو منه موضعٌ ولا يسعه موضعٌ ، ولا على لونٍ ، ولا خطرٌ على قلبٍ ، ولا على شم رائحةٍ ، منفيٌّ من هذه الأشياء (4) .

1- نهج البلاغه : الكتاب 31 ، تحف العقول : ص 72 ، بحار الأنوار : ج 3 ص 234 .

2- الصّمّد : الذي يقصد في الحوائج ، والبّدّد : الحاجه (تاج العروس : ج 5 ص 66 «صمد» و ج 4 ص 347 «بدد») . أي : السيّد المقصود إليه في الحوائج من دون تبعيض الحاجه .

3- تحف العقول : ص 63 ، مجمع البيان : ج 10 ص 862 عن عبد خير .

4- جامع الأخبار : ص 38 ح 25 عن محمّد ابن الحنفية ، بحار الأنوار : ج 3 ص 230 ح 21 .

امام علی علیه السلام در وصیت به پسرش حسن علیه السلام: بدان پسرم! اگر برای پروردگارت شریک می بود، فرستادگان او هم به سوی تو می آمدند و آثار او را در مُلک و سلطنتش می دیدی، و افعال و صفاتش را می شناختی؛ اما او خدای یکتاست _ چنان که خود، خویش را چنین توصیف کرده است _ و در حاکمیت، هیچ رقیبی ندارد.

5 / 2 صمد امام علی علیه السلام: اوست آن که بدون تفاوت و تبعیض در حاجت ها به او روی آورده می شود.

امام علی علیه السلام: تفسیر «صمد»، این است که او نه اسم است و نه جسم، نه مثل و نه شبیه، نه صورت و نه تمثال، نه حد دارد و نه اندازه، نه جای دارد و نه مکان، نه چگونگی دارد و نه کجایی، نه این جاست و نه آن جا و نه بر بالا، نه در خلوت است و نه در جلوت، نه ایستاده است و نه نشسته، نه سکون دارد و نه حرکت، نه تاریک است و نه روشنا، نه روحانی است و نه نفسانی. هیچ جایی از او خالی نیست و هیچ جایی گنجایش او را ندارد. نه رنگی دارد، و نه بر دلی خطور می کند، و نه همراه بویی استشمام می شود. همه این چیزها از او نفی شده است.

5 / 13 العالم الإمام علي عليه السلام: كُلُّ عَالِمٍ غَيْرُهُ مُتَعَلِّمٌ . (1)

عنه عليه السلام: كُلُّ عَالِمٍ فَمِنْ بَعْدِ جَهْلٍ تَعَلَّمَ ، وَاللَّهُ لَمْ يَجْهَلْ وَلَمْ يَتَعَلَّمْ . (2)

عنه عليه السلام: الْعَالِمُ بِلَا اِكْتِسَابٍ وَلَا اَزْدِيَادٍ وَلَا عِلْمٍ مُسْتَفَادٍ ... لَيْسَ اِدْرَاكُهُ بِالْبَصَارِ ، وَلَا عِلْمُهُ بِالْاِخْبَارِ . (3)

عنه عليه السلام: عِلْمُهُ بِالْاَمْوَاتِ الْمَاضِيْنَ كَعِلْمِهِ بِالْاَحْيَاءِ الْبَاقِيْنَ ، وَعِلْمُهُ بِمَا فِي السَّمَاوَاتِ الْعُلَى كَعِلْمِهِ بِمَا فِي الْأَرْضِيْنَ السُّفْلَى . (4)

عنه عليه السلام: عِلْمُهَا لَا بِأَدَاهِ ، لَا يَكُونُ الْعِلْمُ إِلَّا بِهَا ، وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَعْلُومِهِ عِلْمٌ غَيْرِهِ (5) بِهِ كَانَ عَالِمًا بِمَعْلُومِهِ . (6)

1- نهج البلاغه : الخطبه 65 ، غرر الحكم : ح 6887 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 375 ح 6317 وفيهما «غير الله» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 309 ح 37 .

2- الكافي : ج 1 ص 135 ح 1 عن محمد بن أبي عبد الله ومحمد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام ، التوحيد : ص 43 ح 3 عن عبد الرحمن عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام ، الغارات : ج 1 ص 174 عن إبراهيم بن إسماعيل الشكري ، بحار الأنوار : ج 4 ص 270 ح 15 .

3- نهج البلاغه : الخطبه 213 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 319 ح 45 .

4- نهج البلاغه : الخطبه 163 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 307 ح 35 .

5- قال المجلسي قدس سره : «علمها» : أي علم الأشياء . «علم غيره» : يحتمل الإضافه والتوصيف ، فعلى الأول : فالمراد أنه لا يتوسط بينه وبين معلومه علم عالم آخر به . وعلى الثاني : فالمراد أن ذاته المقدسه كافيه للعالم ، ولا يحتاج إلى علم أي صوره علميه غيره (مرآه العقول : ج 25 ص 37) .

6- الكافي : ج 8 ص 18 ح 4 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام ، التوحيد : ص 73 ح 27 ، الأمالي للصدوق : ص 399 ح 515 كلاهما عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عن آبائه عنه عليهم السلام وليس فيهما «به كان عالما بمعلومه» ، تحف العقول : ص 92 وراجع كنز الفوائد : ج 1 ص 75 .

3 / 5 دانا امام علی علیه السلام: هر دانایی، جز او، دانش آموز است.

امام علی علیه السلام: هر دانایی پس از ندانستن، دانسته است، حال آن که خداوند، هرگز جهل نداشته و نیاموخته است.

امام علی علیه السلام: [خداوند] دانای بدون کسب دانش، و بدون افزودن بر دانش و بدون علم آموخته شده است. . . نه دریافت های او به وسیله دیدن است، و نه دانش او به سبب خیر شنیدن.

امام علی علیه السلام: دانش او به مردگانِ درگذشته، چون دانش او به زندگانِ بازمانده است، و علم او به آنچه در آسمان های بالاست، چون علم اوست به آنچه در زمین های پایین است.

امام علی علیه السلام: علم خدا به اشیا (موجودات)، به وسیله ابزار نیست؛ با آن که علم جز از راه ابزار نیست، و بین او و بین چیزی که به آن علم دارد، علمی جز خود او نیست تا به وسیله آن، به چیزی که علم دارد، دانا شود.

عنه عليه السلام: كَانَ رَبًّا إِذْ لَا مَرْبُوبَ، وَإِلَهَا إِذْ لَا مَالُوهَ، وَعَالِمًا إِذْ لَا مَعْلُومَ. (1)

عنه عليه السلام: أَحَالَ الْأَشْيَاءَ لِأَوْقَاتِهَا ... عَالِمًا بِهَا قَبْلَ ابْتِدَائِهَا. (2)

عنه عليه السلام: أَحَاطَ بِالْأَشْيَاءِ عِلْمًا قَبْلَ كَوْنِهَا، فَلَمْ يَزِدْ بِكَوْنِهَا عِلْمًا، عِلْمُهُ بِهَا قَبْلَ أَنْ يُكُونَهَا كَعِلْمِهِ بَعْدَ تَكْوِينِهَا. (3)

عنه عليه السلام: عِلْمُهُ بِمَا فِي السَّمَاوَاتِ الْعُلَى كَعِلْمِهِ بِمَا فِي الْأَرْضِ السُّفْلَى، وَعِلْمُهُ بِكُلِّ شَيْءٍ، لَا تَحِيرُهُ الْأَصْوَاتُ، وَلَا تَشْغَلُهُ اللَّغَاتُ. (4)

عنه عليه السلام: فَسُبْحَانَ مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ سَوَادُ غَسَقٍ دَاجٍ، وَلَا لَيْلٍ سَاجٍ (5)، فِي بَقَاعِ الْأَرْضِينَ الْمُتَطَاطِنَاتِ، وَلَا فِي يَفَاعِ السُّفْعِ (6) الْمُتَجَاوِرَاتِ، وَمَا يَتَجَلَّجَلُ بِهِ الرَّعْدُ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ، وَمَا تَلَأَشَتْ عَنْهُ بُرُوقُ الْغَمَامِ، وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ تُرْيَلُهَا عَنْ مَسْقَطِهَا عَوَاصِفُ الْأَنْوَاءِ وَانْهَاطُ السَّمَاءِ! وَيَعْلَمُ مَسْقَطَ الْقَطْرِهِ وَمَقَرَّهَا وَمَسْحَبَ الذَّرَّةِ وَمَجْرَهَا، وَمَا يَكْفِي الْبُعُوضَةَ مِنْ قُوَّتِهَا، وَمَا تَحْمِلُ الْأَثَى فِي بَطْنِهَا. (7)

- 1- الكافي: ج 1 ص 139 ح 4 عن محمد بن أبي عبد الله رفعه، التوحيد: ص 309 ح 2 عن عبد الله بن يونس وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ج 57 ص 166 ح 104.
- 2- نهج البلاغه: الخطبة 1، الاحتجاج: ج 1 ص 474 ح 113، بحار الأنوار: ج 57 ص 177 ح 136.
- 3- الكافي: ج 1 ص 135 ح 1 عن محمد بن أبي عبد الله ومحمد بن يحيى جميعاً رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام، التوحيد: ص 43 ح 3 عن عبد الرحمن عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام، الغارات: ج 1 ص 174 عن إبراهيم بن إسماعيل اليشكري نحوه، بحار الأنوار: ج 4 ص 270 ح 15.
- 4- حليه الأولياء: ج 1 ص 73، جواهر المطالب: ج 1 ص 340 وفيه «الأرضين» بدل «الأرض» وكلاهما عن النعمان بن سعد، كنز العمال: ج 1 ص 409 ح 1737.
- 5- ليل ساج: أي يغطي بظلامه وسكونه (النهاية: ج 2 ص 344 «سجا»).
- 6- البقاع: المرتفع من كل شيء. والسفع: جمع سفعه: نوع من السواد ليس بالكثير. وقيل: هو سواد مع لون آخر (النهاية: ج 5 ص 299 «يفع» و ج 2 ص 374 «سفع»).
- 7- نهج البلاغه: الخطبة 182، بحار الأنوار: ج 77 ص 309 ح 13.

امام علی علیه السلام: زمانی که پرورده ای نبود، او پروردگار بود؛ و زمانی که هیچ معبودی نبود، او معبود بود، و زمانی که هیچ چیزی نبود که بر آن علم پیدا شود، او عالم بود.

امام علی علیه السلام: [خداوند]، اشیا را به زمان های خودشان موكول كرد . . . و پیش از آغاز آفرینش، به آنها دانا بود.

امام علی علیه السلام: علمش قبل از بودن اشیا، به آنها احاطه داشت، و بودن آنها چیزی بر دانشش نیفزود. علم وی به آن اشیا پیش از به وجود آوردن آنها، چون علمش به آنها پس از به وجود آوردنشان بود.

امام علی علیه السلام: علم او به آنچه در آسمان های بالاست، چون علم او به آن چیزی است که در زمین پایین است. او به همه چیز، داناست. صداها او را متحیر نمی سازند، و گویش ها او را مشغول نمی کنند.

امام علی علیه السلام: منزه است آن که سیاهی تیره و تار، و شب آرام و پایدار، در زمین های پست و ناهموار و در قلّه های تیره رنگ به هم نزدیک و زنجیر وار، بر وی پوشیده نیست، و غرّشی که رعد در کرانه آسمان پدید می آورد، و برقی که از ابر می جهد و پراکنده می شود، و برگی که با وزش بادهای جهنده و سقوط ستارگان و ریزش باران از آسمان فرو می افتد، بر او پوشیده نیست. اوست که جای افتادن هر قطره و جای قرار گرفتن آن، و جایی که موران، دانه برمی دارند و مسیری که آن را می برند، و مقدار غذایی که پشه را کفایت می کند، و آنچه را که مادینگان در شکم خود دارند، همه را می داند.

عنه عليه السلام: لا يَعْرُزُ (1) عَنْهُ عَدَدُ قَطْرِ الْمَاءِ ، ولا نُجُومِ السَّمَاءِ ، ولا سَوَافِي الرِّيحِ فِي الْهَوَاءِ ، ولا دَيْبِ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا ، ولا مَقِيلِ الذَّرِّ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ ، يَعْلَمُ مَسَاقِطَ الْأوراقِ وَخَفِيِّ طَرَفِ الْأَحْدَاقِ . (2)

عنه عليه السلام: لا- يَخْفَى عَلَيْهِ مِنْ عِبَادِهِ شَيْءٌ خَوْصٌ لِحَظِّهِ ، ولا كُرُورٌ لَفِظِهِ ، ولا اَزْدِلَافٌ (3) رَبْوِهِ ، ولا انْسِاطٌ خُطْوِهِ ، في لَيْلٍ دَاجٍ ، ولا عَسَقٍ سَاجٍ . (4)

عنه عليه السلام: لَمْ يَعْرُزْ عَنْهُ خَفِيَّاتُ غُيُوبِ الْهَوَاءِ ، ولا غَوَامِضُ مَكْنُونِ ظُلَمِ الدُّجَى ، ولا ما فِي السَّمَاوَاتِ الْعُلَى إِلَى الْأَرْضَيْنِ السُّفْلَى . (5)

عنه عليه السلام- مُخَاطِبًا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ -: كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عِلَانِيَةٌ . (6)

عنه عليه السلام- أَيْضًا -: كُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ . (7)

عنه عليه السلام: خَرَقَ عِلْمُهُ بَاطِنَ غَيْبِ السُّتْرَاتِ ، وَأَحَاطَ بِغُمُوضِ عَقَائِدِ السَّرِيرَاتِ . (8)

عنه عليه السلام: عَالِمِ السَّرِّ مِنْ صَمَائِرِ الْمُضْمِرِينَ ، وَنَجْوَى الْمُتَخَفِتِينَ ، وَخَوَاطِرِ رَجَمِ الظُّنُونِ ، وَعُقَدِ عَزِيمَاتِ الْيَقِينِ ، وَمَسَارِقِ إِيْمَاضِ الْجُفُونِ ، وما ضَمَّتَتْهُ أَكْنَانُ الْقُلُوبِ ، وَغِيَابَاتُ الْغُيُوبِ . (10)

1- عزب يعزب: غاب وبعد (لسان العرب: ج 1 ص 596 «عزب»).

2- نهج البلاغه: الخطبه 178 ، بحار الأنوار: ج 4 ص 312 ح 39 و ج 77 ص 307 ح 12 .

3- أي قرب دخولهم فيها ونظرهم إليها (لسان العرب: ج 9 ص 138 «زلف»).

4- نهج البلاغه: الخطبه 163 ، بحار الأنوار: ج 4 ص 306 ح 35 .

5- الكافي: ج 1 ص 135 ح 1 عن محمد بن أبي عبد الله ومحمد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام ، التوحيد: ص 42 ح 3 عن عبد الرحمن عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام ، بحار الأنوار: ج 4 ص 270 ح 15 .

6- نهج البلاغه: الخطبه 109 ، غرر الحكم: ح 6891 وفيه «عند الله» بدل «عندك» ، بحار الأنوار: ج 4 ص 318 ح 43 .

7- نهج البلاغه: الخطبه 109 ، بحار الأنوار: ج 4 ص 318 ح 43 .

8- نهج البلاغه: الخطبه 108 ، غرر الحكم: ح 5053 ، عيون الحكم والمواعظ: ص 242 ح 4609 وفيهما «علم الله سبحانه» بدل «علمه» .

9- يقال: أومض البرق إيماضا: إذا لمع لمعا خفيا ولم يعترض (النهاية: ج 5 ص 230 «ومض»).

10- نهج البلاغه: الخطبه 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار: ج 77 ص 328 ح 17 .

امام علی علیه السلام: نه شمارِ قطره های آب و نه ستارگان آسمان ، و نه آنچه باد در هوا پراکنده می کند ، و نه حرکت مورچه بر سنگ صاف ، و نه خوابگاه مور در شب تاریک ، هیچ کدام بر او پوشیده نیست . سقوط برگ ها و بر هم خوردن پلک ها را می داند .

امام علی علیه السلام: هیچ نگاه زی-رچشمی ، ت-کرار کردن کلمه ای ، نزدیک شدن به بلندی ، گام برداشتن در شبی تاریک و آرام از سوی بندگانش ، بر وی پوشیده نیست .

امام علی علیه السلام: پوشیده های اعماق آسمان ، و پیچیدگی های پنهان در ظلمت تاریکی ها ، و آنچه در آسمان های بالا تا زمین های پایین است ، بر او پوشیده نیست .

امام علی علیه السلام- خطاب به خدای عز و جل :- هر رازی نزد تو آشکار است .

امام علی علیه السلام- خطاب به خدا :- هر پنهانی در نزد تو پیداست .

امام علی علیه السلام: علم او درونِ ناپیدای پرده ها را شکافته است و به پیچیده ترین باورهای دل ها ، احاطه دارد .

امام علی علیه السلام: [خداوند] به راز دلِ رازداران ، و نجوایِ آهسته گویان ، و اندیشه های گمان آلود ، و یقین های محکم نشسته در دل ، و دزدیده نگاه کردن ها ، و آنچه در دل ها پنهان است و پرده هایی از نادیدنی ها آن را در خود دارند ، داناست .

عنه عليه السلام: يَعْلَمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَا فِي الْأَرْحَامِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى، وَقَبِيحٍ أَوْ جَمِيلٍ، وَسَخِيٍّ أَوْ بَخِيلٍ، وَشَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ، وَمَنْ يَكُونُ فِي النَّارِ حَطْبًا أَوْ فِي الْجَنَانِ لِلنَّبِيِّينَ مُرَافِقًا. (1)

عنه عليه السلام: قَدْ عَلِمَ السَّرَائِرَ، وَخَبَرَ الضَّمَائِرَ، لَهُ الْإِحَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ. (2)

عنه عليه السلام: كُلُّ بَاطِنٍ عِنْدَ اللَّهِ جَلَّتْ آوَاهُ ظَاهِرٌ. (3)

عنه عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ عِنْدَ إِضْمَارِ كُلِّ مُضْمِرٍ، وَقَوْلِ كُلِّ قَائِلٍ، وَعَمَلِ كُلِّ عَامِلٍ. (4)

عنه عليه السلام: أَيُّهَا النَّاسُ! اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِنْ قُلْتُمْ سَمِعَ، وَإِنْ أَضْمَرْتُمْ عَلِمَ. (5)

عنه عليه السلام: الْعَالِمُ بِمَا تَكِنُّ الصُّدُورُ وَمَا تَخُونُ الْعُيُونُ. (6)

عنه عليه السلام: قَسَمَ أَرْزَاقَهُمْ، وَأَحْصَى آثَارَهُمْ وَأَعْمَالَهُمْ، وَعَدَّدَ أَنْفُسِهِمْ، وَخَائِنَةَ أَعْيُنِهِمْ، وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ مِنَ الضَّمِيرِ. (7)

عنه عليه السلام: قَدْ أَحَاطَ عِلْمُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ بِالْبَوَاطِنِ، وَأَحْصَى الظَّوَاهِرَ. (8)

عنه عليه السلام_ فِي دُعَاءِ عِلْمَهُ كَمِيلَ بْنِ زِيَادٍ_-: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ ... بِعِلْمِكَ الَّذِي أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ. (9)

-
- 1- نهج البلاغه: الخطبة 128، بحار الأنوار: ج 26 ص 103 ح 6.
 - 2- نهج البلاغه: الخطبة 86، بحار الأنوار: ج 4 ص 319 ح 45.
 - 3- غرر الحكم: ح 6890، عيون الحكم والمواعظ: ص 376 ح 6362.
 - 4- غرر الحكم: ح 3447، عيون الحكم والمواعظ: ص 142 ح 3177.
 - 5- نهج البلاغه: الحكمة 203، خصائص الأئمة عليهم السلام: ص 115، روضه الواعظين: ص 479، غرر الحكم: ح 2506، عيون الحكم والمواعظ: ص 87 ح 2074؛ جواهر المطالب: ج 2 ص 155 ح 102 وص 158 ح 119.
 - 6- نهج البلاغه: الخطبة 132؛ جواهر المطالب: ج 1 ص 332.
 - 7- نهج البلاغه: الخطبة 90، بحار الأنوار: ج 4 ص 310 ح 38 وج 77 ص 305 ح 10.
 - 8- غرر الحكم: ح 6677، عيون الحكم والمواعظ: ص 368 ح 6199.
 - 9- مصباح المتهجد: ص 844 ح 910، الإقبال: ج 3 ص 331 كلاهما عن كميل بن زياد النخعي، البلد الأمين: ص 188.

امام علی علیه السلام: خدای عز و جل آنچه در زهدان هاست از نر و ماده، زشت و زیبا، بخشنده و بخیل، بدبخت و خوش بخت، و آن را که هیزم دوزخ می شود و یا در بهشت، همراه پیامبران می گردد، همه را می داند.

امام علی علیه السلام: [خداوند] رازها را می داند و از درون ها خیر دارد. احاطه داشتن بر همه چیزها، تنها برای اوست.

امام علی علیه السلام: هر پنهانی، نزد خداوند بزرگ نعمت، آشکار است.

امام علی علیه السلام: خداوند عز و جل در کنار پنهانکاری هر پنهانکار، گفته هر گوینده، و کار هر کارگزاری حاضر است.

امام علی علیه السلام: ای مردم! از خدایی پروا کنید که اگر بگویید، می شنود، و اگر پنهان دارید، می داند.

امام علی علیه السلام: [خداوند] به آنچه سینه ها در خود پوشیده می دارند، و به خیانتی که دیده ها می کنند، داناست.

امام علی علیه السلام: اورزق و روزی آفریدگان را تقسیم کرد، آثار و کردارشان و نفس هایشان و خیانت دیدگانشان و هر رازی را که در سینه هایشان مخفی می دارند، شماره کرد.

امام علی علیه السلام: علم خدای عز و جل بر درون ها احاطه یافته، و آشکارها را برشمرده است.

امام علی علیه السلام: در دعایی که به کمیل بن زیاد آموخت: خداوندا! من از تو درخواست می کنم . . . به [حق] دانشت که بر همه چیز، احاطه دارد.

5 / 4 الشَّاهِدُ الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: شَاهِدُ كُلِّ نَجْوَى ، لَا كَمَا شَاهَدَهُ شَيْءٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ ، عَلَا السَّمَاوَاتِ الْعُلَى إِلَى الْأَرْضِينَ السُّفْلَى ، وَأَحَاطَ بِجَمِيعِ الْأَشْيَاءِ عِلْمًا ، فَعَلَا الَّذِي دَنَا ، وَدَنَا الَّذِي عَلَا ، لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى ، وَالْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى تَبَارَكَ وَتَعَالَى . (1)

عنه عليه السلام: الْمُشَاهِدُ لِجَمِيعِ الْأَمَاكِنِ بِأَنَّهَا إِيَّاهَا . (2)

5 / 5 السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ ، وَمَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ . (3)

عنه عليه السلام: كَانَ ... سَمِيعًا إِذْ لَا مَسْمُوعٌ . (4)

عنه عليه السلام: سَمِيعٌ لِلْأَصْوَاتِ الْمُخْتَلِفَةِ ، بِأَنَّ جَوَارِحَ لَهُ مُؤْتَلِفَةٌ . (5)

-
- 1- الغارات : ج 1 ص 176 عن إبراهيم بن إسماعيل اليشكري ، بحار الأنوار : ج 4 ص 273 .
 - 2- الكافي : ج 1 ص 142 ح 7 ، التوحيد : ص 33 ح 1 كلاهما عن الحارث الأعور ، بحار الأنوار : ج 4 ص 266 ح 14 .
 - 3- نهج البلاغه : الخطبه 109 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 318 ح 43 ؛ جواهر المطالب : ج 1 ص 332 نحوه .
 - 4- الكافي : ج 1 ص 139 ح 4 عن محمد بن أبي عبد الله رفعه ، التوحيد : ص 309 ح 2 عن عبد الله بن يونس وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام .
 - 5- حليه الأولياء : ج 1 ص 73 ، كنز العمال : ج 1 ص 409 ح 1737 كلاهما عن النعمان بن سعد .

4 / 5 گواها امام علی علیه السلام: [خداوند،] گواه هر راز گفتنی است؛ اما نه چونان دیدن چیزی از چیزها. بر آسمان های زبرین تا زمین های زیرین، چیرگی دارد و علم او به همه چیزها احاطه دارد. پس والاست آن که نزدیک است، و نزدیک است آن که والاست. صفات بهین و نام های نیکو برای اویند و خداوند، خجسته و برتر است.

امام علی علیه السلام: [خداوند،] نظاره گر همه جاهاست، بی آن که به سوی آنها برود.

5 / 5 شنوای بینا امام علی علیه السلام: هر کس سخن گوید، خداوند گفتارش را می شنود، و هر کس سکوت کند، او درونش را می داند.

امام علی علیه السلام: پیش از آن که شنیدنی ای باشد، ... او شنوا بود.

امام علی علیه السلام: [خداوند،] شنوای صداهای گوناگون است، بی آن که اندام هایی داشته باشد.

عنه عليه السلام: السَّمِيعُ لا بِأَدَاوٍ . (1)

عنه عليه السلام: سَمِيعٌ لا بِآلِهِ . (2)

عنه عليه السلام: السَّمِيعُ لا بِتَفْرِيقِ آلِهِ . (3)

عنه عليه السلام: كَلُّ سَمِيعٍ غَيْرُهُ يَصْمُ عَنْ لَطِيفِ الْأَصْوَاتِ ، وَيُصِدُّهُ كَبِيرُهَا وَيَذْهَبُ عَنْهُ مَا بَعْدَ مِنْهَا وَكُلُّ بَصِيرٍ غَيْرُهُ يَعْمَى عَنْ خَفِيِّ الْأَلْوَانِ ، وَلَطِيفِ الْأَجْسَامِ . (4)

عنه عليه السلام: بَصِيرٌ إِذْ لا مَنظُورَ إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ . (5)

عنه عليه السلام: بَصِيرٌ لا يوصَفُ بِالْحَاسَةِ . (6)

عنه عليه السلام: البَصِيرُ لا بِتَفْرِيقِ آلِهِ . (7)

عنه عليه السلام: بَصِيرٌ لا بِأَدَاوٍ . (8)

6 / 5 اللطيفُ الخبيرُ الإمامُ عليٌّ عليه السلام: إِنَّ رَبِّي لَطِيفُ اللَّطَافَةِ ، لا يوصَفُ بِاللُّطْفِ . (9)

-
- 1- نهج البلاغه : الخطبه 152 .
 - 2- الكافي : ج 1 ص 139 ح 4 عن محمد بن أبي عبد الله رفعه ، التوحيد : ص 308 ح 2 عن عبد الله بن يونس وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام ، تحف العقول : ص 63 .
 - 3- الكافي : ج 1 ص 140 ح 5 عن إسماعيل بن قتيبه عن الإمام الصادق عليه السلام .
 - 4- نهج البلاغه : الخطبه 65 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 309 ح 37 .
 - 5- نهج البلاغه : الخطبه 1 ، الاحتجاج : ج 1 ص 474 ح 113 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 247 ح 5 .
 - 6- نهج البلاغه : الخطبه 179 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 53 ح 29 .
 - 7- نهج البلاغه : الخطبه 152 .
 - 8- الكافي : ج 1 ص 139 ح 4 عن محمد بن أبي عبد الله رفعه و ص 140 ح 5 عن إسماعيل بن قتيبه ، التوحيد : ص 308 ح 2 عن عبد الله بن يونس وكلّهما عن الإمام الصادق عليه السلام ، تحف العقول : ص 63 .
 - 9- الكافي : ج 1 ص 138 ح 4 عن محمد بن أبي عبد الله رفعه ، التوحيد : ص 308 ح 2 عن عبد الله بن يونس وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام و ص 306 ح 1 ، الأموال للصدوق : ص 423 ح 560 ، الاختصاص : ص 236 ، إرشاد القلوب : ص 374 كلّها عن الأصبغ بن نباته ، روضه الواعظين : ص 40 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 304 ح 34 .

5 / 6 لطیف آگاه

امام علی علیه السلام: [خداوند،] شنواست، نه با ابزار .

امام علی علیه السلام: [خداوند،] شنواست، نه با اندام .

امام علی علیه السلام: [خداوند،] شنواست، نه با گشودن اندام [شنوایی] .

امام علی علیه السلام: هر شنونده ای جز خداوند، از شنیدن صداهای آهسته، ناشنواست، و صداهای بلند [نیز] او را کر می سازد، و صداهای دور از او، به وی نمی رسند، و هر بیننده ای جز او، از دیدن رنگ های ناپیدا و اجسام [ریز و] ظریف، نابیناست .

امام علی علیه السلام: زمانی که بین آفریده هایش دیدنی ای نبود، او [خداوند] بینا بود .

امام علی علیه السلام: [خداوند،] بینایی است که به [داشتن] حس بینایی، توصیف نمی شود .

امام علی علیه السلام: [خداوند،] بیناست، نه با گشودن اندام [بینایی] .

امام علی علیه السلام: بیناست، نه با ابزار .

5 / 6 لطیف آگاه امام علی علیه السلام: پروردگارم به حقیقت، لطیف است و به لطافت [جسمانی] توصیف نمی گردد .

عنه عليه السلام: لَطِيفٌ لَا يَتَجَسَّمُ . (1)

عنه عليه السلام: لَطِيفٌ لَا يُوصَفُ بِالْخِفاءِ . (2)

عنه عليه السلام: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اللَّطِيفُ بِمَنْ شَرَدَ عَنْهُ مِنْ مُسْرِفِي عِبَادِهِ؛ لِيَرْجَعَ عَنْ عُتُوِّهِ وَعِنَادِهِ . (3)

عنه عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْكَرِيمِ فِي مُلْكِهِ، الْقَاهِرِ لِمَنْ فِيهِ، الْقَادِرِ عَلَى أَمْرِهِ، الْمَحْمُودِ فِي صَدْنِعِهِ، اللَّطِيفِ بِعِلْمِهِ، الرَّؤُوفِ بِعِبَادِهِ، الْمُسْتَأْثِرِ فِي جَبَرُوتِهِ فِي عِزِّ جَلَالِهِ وَهَيْبَتِهِ . (4)

عنه عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا الْعِبَادُ مُقْتَرِفُونَ فِي لَيْلِهِمْ وَنَهَارِهِمْ، لَطْفٌ بِهِ خُبْرًا وَأَحَاطَ بِهِ عِلْمًا . (5)

عنه عليه السلام: يُجِيبُ دَعْوَةَ مَنْ يَدْعُوهُ، وَيَرْزُقُ عَبْدَهُ وَيَحْبُوهُ، ذُو لُطْفٍ خَفِيٍّ وَيَطْشُ قَوِيًّا . (6)

عنه عليه السلام: فِي الدِّيوانِ الْمَنْسُوبِ إِلَيْهِ: وَكَمْ لِلَّهِ مِنْ لُطْفٍ خَفِيٍّ يَدِقُّ خِفاءَهُ عَنْ فَهْمِ الذِّكْرِ وَكَمْ يُسِرُّ أُنَى مِنْ بَعْدِ عُسْرِ وَفَرَجِ كُرْبَةِ الْقَلْبِ الشَّجِيِّ وَكَمْ أَمْرٌ تُسَاءُ بِهِ صَبَاحًا وَتَأْتِيكَ الْمَسْرَةَ بِالْعَيْشِيِّ وَلَا تَجْزَعُ إِذَا مَا نَابَ خَطْبٌ فَكَمْ لِلَّهِ مِنْ لُطْفٍ خَفِيٍّ (7)

1- الكافي: ج 1 ص 138 ح 4 عن محمد بن أبي عبد الله رفعه، التوحيد: ص 308 ح 2 عن عبد الله بن يونس وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام، تحف العقول: ص 63، بحار الأنوار: ج 4 ص 304 ح 34 .

2- نهج البلاغه: الخطبه 179، بحار الأنوار: ج 4 ص 53 ح 29؛ تذكره الخواص: ص 157 عن ابن عباس وفيه «بالجفا» بدل «بالخفاء» .

3- البلد الأمين: ص 112، بحار الأنوار: ج 90 ص 171 ح 19 .

4- الدرر والواقية: ص 182، بحار الأنوار: ج 97 ص 142 ح 4 .

5- نهج البلاغه: الخطبه 199، بحار الأنوار: ج 33 ص 450 .

6- المصباح للكفعمي: ص 968، بحار الأنوار: ج 77 ص 340 ح 28؛ شرح نهج البلاغه: ج 19 ص 141، مطالب السؤل: ص 60، كنز العمال: ج 16 ص 210 ح 44234 عن أبي صالح .

7- الديوان المنسوب إلى الإمام علي عليه السلام: ص 650 الرقم 506 .

امام علی علیه السلام: [خداوند،] لطیف است؛ اما نه جسمانی .

امام علی علیه السلام: [خداوند،] لطیفی است که به مخفی بودن، توصیف نمی شود .

امام علی علیه السلام: خدایی نیست، جز خداوند یکتا؛ آن که به بندگان زیاده رو خویش که از او رمیده اند، همیشه لطف و مهربانی می کند تا از سرکشی و دشمنی با او، بازگردند .

امام علی علیه السلام: سپاس خدایی راست که در حکمرانی اش ارجمند است، و بر کسانی که در قلمرو وی اند، چیره است؛ بر کار خود، تواناست؛ در آفرینش ستوده است؛ با علمش لطیف است؛ به بندگانش مهربان است؛ به قدرت جبروتی اش با همه عزت و شکوه و هیبتش، مختص است .

امام علی علیه السلام: بر خدای پاک و برتر، چیزی از آنچه بندگان در روز و شبشان انجام می دهند، مخفی نمی ماند. در آگاهی به آن کارها، باریک بین است و بر آنها احاطه علمی دارد .

امام علی علیه السلام: به کسی که او را می خواند، پاسخ می دهد، و به بنده اش روزی می دهد و می بخشد. دارای لطف پنهان و عقوبتی سخت است .

امام علی علیه السلام در دیوان منسوب به ایشان: چه قدر خداوند، لطف پنهان دارد که ظرافت لطف پنهانش، از فهم هوشمندان هم مخفی است. چه بسیار گشایشی که پس از گرفتاری ایجاد می شود و اندوه دل در مانده را می گشاید. و چه بسیار کاری که در صبحگاهان، آزرده خاطر می کند حال آن که به شب، خشنودی به سراغت می آید. هر گاه که سختی ها روی آوردند، بی تابی مکن چرا که خداوند را لطف پنهان، بسیار است .

17/5 القادر الإمام علي عليه السلام: فَطَرَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ . (1)

عنه عليه السلام: كُلُّ قَادِرٍ غَيْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ مَقْدُورٌ . (2)

عنه عليه السلام: قَادِرٌ إِذَا لَا مَقْدُورٌ . (3)

عنه عليه السلام: الْمُسْتَشْهَدُ بِآيَاتِهِ عَلَى قُدْرَتِهِ . (4)

عنه عليه السلام: كُلُّ قَادِرٍ غَيْرُهُ يَقْدِرُ وَيَعْجِزُ . (5)

عنه عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْكَرِيمِ فِي مُلْكِهِ ... الْقَادِرِ عَلَى أَمْرِهِ . (6)

عنه عليه السلام_ مُخَاطِبَا اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ -: سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ ! وَمَا أَصْغَرَ كُلَّ عَظِيمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ ! وَمَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ ! وَمَا أَحْقَرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ ! وَمَا أَسْبَغَ نِعْمَكَ فِي الدُّنْيَا ! وَمَا أَصْغَرَهَا فِي نِعَمِ الْآخِرَةِ ! (7)

عنه عليه السلام: هُوَ الْقَادِرُ الَّذِي إِذَا ارْتَمَتْ الْأَوْهَامُ لِتُدْرِكَ مُنْقَطِعَ قُدْرَتِهِ ، وَحَاوَلَ الْفِكْرُ الْمُبِيرُ مِنَ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ فِي عَمِيقَاتِ غُيُوبِ مَلَكُوتِهِ ، وَتَوَلَّهَتْ الْقُلُوبُ إِلَيْهِ لِتَجْرِيَ فِي كَيْفِيَّةِ صِفَاتِهِ ، وَغَمَصَتْ مَدَاخِلَ الْعُقُولِ فِي حَيْثُ لَا تَبْلُغُهُ الصِّفَاتُ لِتَتَأَوَّلَ عِلْمَ ذَاتِهِ ، رَدَعَهَا وَهِيَ تَجُوبُ مَهَاوِي سُدْفِ الْغُيُوبِ مُتَخَلِّصَةً إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ . (8)

-
- 1- نهج البلاغه : الخطبه 1 و 183 وفيه «خلق» بدل «فطر» ، الاحتجاج : ج 1 ص 473 ح 113 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 247 ح 5 .
 - 2- غرر الحكم : ح 6889 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 377 ح 6400 .
 - 3- نهج البلاغه : الخطبه 152 ؛ دستور معالم الحكم : ص 122 .
 - 4- الكافي : ج 1 ص 139 ح 5 عن إسماعيل بن قتيبه عن الإمام الصادق عليه السلام .
 - 5- نهج البلاغه : الخطبه 65 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 309 ح 37 .
 - 6- الدرر والواقية : ص 182 ، بحار الأنوار : ج 97 ص 142 ح 4 .
 - 7- نهج البلاغه : الخطبه 109 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 318 ح 43 ؛ جواهر المطالب : ج 1 ص 333 نحوه .
 - 8- نهج البلاغه : الخطبه 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 4 ص 275 ح 16 .

5 / 7 توانمند

7 / 5 توانمند امام علی علیه السلام: آفریدگان را با قدرت خویش آفرید .

امام علی علیه السلام: هر قدر تمندی غیر از خدای سبحان، مغلوبِ قدرت اوست .

امام علی علیه السلام: هنگامی که [هیچ] موجودِ دارای توانی نبود، او توانا بود .

امام علی علیه السلام: [او خدایی است که] آیاتش گواه قدرت اوست .

امام علی علیه السلام: هر قدر تمندی غیر از او، گاه توانا و گاه ناتوان است .

امام علی علیه السلام: سپاس خدایی را که در حکومتش ارجمند است ... و در کارش، قدرتمند .

امام علی علیه السلام_ خطاب به خداوند عز و جل_: منزهی تو! چه قدر بزرگ است آنچه از آفریده های تو که می بینیم، و چه قدر کوچک است هر بزرگی در کنار قدرت تو! و چه قدر هول انگیز است قدرت ملکوتی تو که می بینیم، و چه قدر کوچک است این در برابر آنچه از پادشاهی تو که برای ما پوشیده است! و چه قدر نعمت های تو در دنیا گسترده است، و چه قدر آنها در برابر نعمت های آخرت، کوچک اند!

امام علی علیه السلام: او توانمندی است که هر گاه او هام چون تیر رها شوند تا نهایتِ قدرت او را درک کنند، و اندیشه های رها از خطر و سوسه ها بکوشند تا به ژرفای ناپیدای ملکوت او برسند، و دل های شیفته به سوی او شتابند تا به فهم چگونگی صفات او پردازند، و راه های ورود خرد برای شناخت ذات او، آن قدر ظریف و باریک شود که به وصف نیاید، خداوند، آنها را از چنین کارهایی باز می دارد؛ در حالی که خردها ورطه تاریک غیب را در می نوردند تا رهیده به او برسند .

عنه عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الْمُتَمَرِّدِ، الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَلَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ، قُدْرَةٌ بَانَ بِهَا مِنَ الْأَشْيَاءِ
وَبَيَّنَتْ الْأَشْيَاءُ مِنْهُ. (1)

عنه عليه السلام_ فِي دُعَاءِ عَلَّمَهُ كَمِيلَ بْنَ زِيَادٍ_: اللَّهُمَّ عَظَمَ سُلْطَانُكَ، وَعَلَا مَكَانُكَ، وَخَفِيَ مَكْرُوكُكَ، وَظَهَرَ أَمْرُكَ، وَعَلَبَ قَهْرُكَ، وَجَرَّتْ
قُدْرَتُكَ، وَلَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ. (2)

8/5 الْقَوَايِمُ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُلُّ قَوِيٍّ غَيْرُهُ ضَعِيفٌ. (3)

عنه عليه السلام: كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ، وَكُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ، غِنَى كُلِّ فَقِيرٍ، وَعِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ، وَقُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ. (4)

1- الكافي: ج 1 ص 134 ح 1 عن محمد بن أبي عبد الله ومحمد بن يحيى جميعاً رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام، التوحيد: ص 41 ح 3 عن الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام، بحار الأنوار: ج 4 ص 269 ح 15.
2- مصباح المتهجد: ص 845 ح 910، الإقبال: ج 3 ص 332 وفيه «جندك» بدل «قهرك» وكلاهما عن كميل بن زياد، البلد الأمين: ص 188.

3- نهج البلاغه: الخطبه 65، غرر الحكم: ح 6884، عيون الحكم والمواعظ: ص 375 ح 6314 وفيهما «غير الله».

4- نهج البلاغه: الخطبه 109، بحار الأنوار: ج 4 ص 317 ح 43؛ جواهر المطالب: ج 1 ص 332.

5 / 8 نیرومند

امام علی علیه السلام: سپاس از آن خدای یگانه و یکتا و بی نیاز و تنهاست؛ آن که نه از چیزی به وجود آمده و نه آنچه را که آفریده، از چیزی آفریده است. توانایی است که با قدرتش، از اشیا تفاوت پیدا کرده و اشیا [نیز] به آن قدرت، از او متمایز شده اند.

امام علی علیه السلام در دعایی که به کمیل بن زیاد آموخت: خداوندا! فرمان روایی ات عظیم، و جایگاهت برتر، و مکر تو پنهان، و فرمان تو آشکار، و چیرگی تو غالب، و قدرت تو مستقر است و فرار کردن از حکومت تو ممکن نیست.

5 / 8 نیرومند امام علی علیه السلام: هر نیرومندی جز او، ناتوان است.

امام علی علیه السلام: هر چیزی (موجودی) در برابر او فروتن است، و هر چیزی به او پابرجاست. او بی نیازی هر بینوا، و عزت هر خوار، و نیروی هر ناتوان است.

عنه عليه السلام: فتعالى من قوئى ما أكرمه! وتواضعت من ضعيف ما أجرأك على معصيته! (1)

عنه عليه السلام_ فى دُعاءِ عَلمَهُ كَمِيلَ بَنَ زِيَادٍ_-: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ... بِقُوَّتِكَ الَّتِي قَهَرْتَ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ، وَخَضَعَ لَهَا كُلَّ شَيْءٍ، وَذَلَّ لَهَا كُلَّ شَيْءٍ. (2)

9 / 5 القاهر الإمام على عليه السلام: الحمد لله الكريم فى ملكه، القاهر لمن فيه. (3)

عنه عليه السلام: الواحدُ الصَّمَدُ، وَالْمُنْتَكَبُ عَنِ الصَّاحِبِ وَالْوَالِدِ، رَافِعِ السَّمَاءِ بِغَيْرِ عَمَدٍ، وَمُجْرِى السَّحَابِ بِغَيْرِ صَفَدٍ (4)، قَاهِرِ الْخَلْقِ بِغَيْرِ عَدَدٍ. (5)

عنه عليه السلام: اللهُ أَكْبَرُ الْقَاهِرِ لِلْأَضْدَادِ، الْمُتَعَالَى عَنِ الْأَنْدَادِ، الْمُتَقَرِّدُ بِالْمِنَّةِ عَلَى جَمِيعِ الْعِبَادِ. (6)

عنه عليه السلام: هُوَ الَّذِي اشْتَدَّتْ نِقْمَتُهُ عَلَى أَعْدَائِهِ فِى سَعَةِ رَحْمَتِهِ وَاتَّسَعَتْ رَحْمَتُهُ لِأَوْلِيَائِهِ فِى شِدَّةِ نِقْمَتِهِ، قَاهِرٌ مِّنْ عَارِزِهِ (7)، وَمُدْمِرٌ مِّنْ شَاقَّةٍ، وَمُذِلٌّ مِّنْ نَّوَاهٍ، وَغَالِبٌ مِّنْ عَادَاهُ. (8)

1- نهج البلاغه: الخطبه 223، بحار الأنوار: ج 71 ص 192 ح 59.

2- مصباح المتهجد: ص 844 ح 910، الإقبال: ج 3 ص 331 كلاهما عن كميل بن زياد النخعي، البلد الأمين: ص 188.

3- الدرور الواقيه: ص 182.

4- الصَّفَدُ: حَبْلٌ يُوْتَقُّ بِهِ أَوْ غَلٌّ (لسان العرب: ج 3 ص 256 «صفد»).

5- مهج الدعوات: ص 144، بحار الأنوار: ج 94 ص 232 ح 8.

6- البلد الأمين: ص 93، بحار الأنوار: ج 90 ص 139 ح 7.

7- عاززه أى غالبه (شرح نهج البلاغه: ج 6 ص 396).

8- نهج البلاغه: الخطبه 90، بحار الأنوار: ج 4 ص 310 ح 38.

5 / 9 چیره

امام علی علیه السلام: چه با کرامت است خدای والا مرتبه و نیرومند؛ و چه قدر در نافرمانی او گستاخی! تو بنده خوار و ضعیف.

امام علی علیه السلام در دعایی که به کمیل بن زید آموخت: خداوندا! من از تو درخواست می‌کنم... به [حق] نیرومندی ات که با آن، بر هر چیزی، چیرگی یافتی، و هر چیزی در برابر آن، کرنش کرده است، و هر چیزی در مقابل آن، خوار شده است.

9 / 5 چیره امام علی علیه السلام: سپاس از آن خدایی است که در حکومتش ارجمند است، و بر هر کس که در آن [حکومت] قرار گیرد، چیره است.

امام علی علیه السلام: [خداوند]، یکتا و بی‌نیاز است، و برتر از داشتن همسر و فرزند است. به پا دارنده آسمان است، بدون تکیه‌گاه، و حرکت دهنده ابرهاست، بدون طناب و بند، و بر خلق، چیره است، بدون داشتن عدد (سرباز).

امام علی علیه السلام: خداوند، بزرگ است؛ همان که بر اضداد، چیره است، و والاتر از آن است که همگون داشته باشد، و در منت داشتن بر همه بندگان، یگانه است.

امام علی علیه السلام: او کسی است که در عین گستردگی رحمتش، کیفرش بر دشمنانش سخت است، و در عین سختی کیفرش، رحمتش بر دوستانش گسترده است. بر هر کس که با او مقابله کند، چیره است، و آن را که با وی به ستیز برخیزد، نابود می‌کند، و هر که را با او مخالفت ورزد، ذلیل و خوار می‌سازد، و بر آن که با او دشمنی کند، پیروز است.

10/5 القايمالإمام على عليه السلام: كُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ. (1)

عنه عليه السلام: كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ، وَكُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُومٌ. (2)

عنه عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ قَائِمٌ بَاقٍ، وَمَا دُونَهُ حَدَثٌ حَائِلٌ زَائِلٌ، وَلَيْسَ الْقَدِيمُ الْبَاقِي كَالْحَدِيثِ الزَّائِلِ. (3)

عنه عليه السلام: سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا يَلْهَوُ. (4)

عنه عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيِهِ، وَالْخَالِقِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيِهِ، الَّذِي لَمْ يَزَلْ قَائِمًا دَائِمًا إِذْ لَا سَمَاءَ ذَاتُ أُبْرَاجٍ، وَلَا حُجُبَ ذَاتِ إِرْتَاجٍ (5)، وَلَا لَيْلَ دَاجٍ، وَلَا بَحْرَ سَاحٍ (6)، وَلَا جَبَلَ ذُو فِجَاجٍ، وَلَا فَجَّ ذُو اِعْوِجَاجٍ، وَلَا أَرْضَ ذَاتِ مِهَادٍ، وَلَا خَلْقَ ذُو اِعْتِمَادٍ. (7)

عنه عليه السلام: وَاحِدٌ لَا يَعْدِدُ، وَدَائِمٌ لَا يَأْمُدُ، وَقَائِمٌ لَا يَعْمَدُ. (8)

عنه عليه السلام: الْقَيُّومُ الَّذِي لَا يَنَامُ. (9)

-
- 1- نهج البلاغه: الخطبه 109، بحار الأنوار: ج 4 ص 317 ح 43.
 - 2- نهج البلاغه: الخطبه 186، بحار الأنوار: ج 77 ص 310 ح 14.
 - 3- تحف العقول: ص 468 عن الإمام الهادي عليه السلام، بحار الأنوار: ج 5 ص 75 ح 1.
 - 4- الدروع الواقيه: ص 200.
 - 5- الرتج والرتاج: الباب العظيم، وقيل: هو الباب المغلق (لسان العرب: ج 2 ص 279 «رتج»).
 - 6- ساج: أى ساكن (النهايه: ج 2 ص 345 «سجا»).
 - 7- نهج البلاغه: الخطبه 90، بحار الأنوار: ج 4 ص 310 ح 38.
 - 8- نهج البلاغه: الخطبه 185، التوحيد: ص 70 ح 26 عن الهيثم بن عبد الله الرقمانى عن الإمام الرضا عن آبائه عنه عليهم السلام، الاحتجاج: ج 1 ص 480 ح 117، البلد الأمين: ص 92، بحار الأنوار: ج 90 ص 139 ح 7.
 - 9- مهج الدعوات: ص 145.

5 / 10 استوار

10/5 استوار امام علی علیه السلام: همه چیز به او استوار است .

امام علی علیه السلام: هر چه ذاتش شناخته شود، دست ساز است، و هر چه به خود استوار نباشد، ساخته دیگری است .

امام علی علیه السلام: خداوند، استوار و ماندگار است و هر چه غیر او، پدیده ای ناپایدار و نابود شدنی است، و آن که قدیم (همیشگی) و ماندگار است، چونان پدیده های زوال پذیر نیست .

امام علی علیه السلام: منزّه است آن استواری که به بازی نمی پردازد .

امام علی علیه السلام: سپاس خدایی راست که بدون دیده شدن، شناخته شده است، و آفریننده بدون طراحی و به کار بردن اندیشه است؛ آن که همواره استوار است و همیشه بوده است، آن هنگام که هیچ آسمان دارای برجی نبود و هیچ مانع دارای در و دروازه ای وجود نداشت، نه شبی تاریک بود و نه دریایی ساکن، نه کوهی با درّه ها وجود داشت و نه راهی با پیچ و خم ها، نه زمین دارای آرامش بود، و نه آفریده ای برخوردار از تکیه گاه .

امام علی علیه السلام: [خداوند،] یگانه است، نه به شماره، و همیشگی است، نه به زمان، و استوار است، نه به تکیه گاه .

امام علی علیه السلام: [خداوند،] استواری است که [هرگز] نمی خوابد .

عنه عليه السلام_ مُخاطِبًا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ -: أنت ... الْقَيُّومُ الَّذِي لَا زَوَالَ لَكَ . (1)

5 / 11 الْحَيَّاءُ إِمَامٌ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هُوَ حَيَّاهُ كُلُّ شَيْءٍ ، وَنُورُ كُلِّ شَيْءٍ ، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا ... وَبِحَيَاتِهِ حَيَّيْتُ قُلُوبَهُمْ وَبِنُورِهِ اهْتَدَوْا إِلَى مَعْرِفَتِهِ . (2)

5 / 12 الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ إِمَامٌ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْأَوَّلُ لَا شَيْءَ قَبْلَهُ ، وَالْآخِرُ لَا غَايَةَ لَهُ . (3)

عنه عليه السلام : الْأَوَّلُ الَّذِي لَا غَايَةَ لَهُ فَيَنْتَهِي ، وَلَا آخِرَ لَهُ فَيَنْقُضِي . (4)

عنه عليه السلام : الْأَوَّلُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ قَبْلُ فَيَكُونُ شَيْءٌ قَبْلَهُ ، وَالْآخِرُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ بَعْدُ فَيَكُونُ شَيْءٌ بَعْدَهُ . (5)

عنه عليه السلام : لَا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ ، وَلَا تَرْفِدُهُ الْأَدْوَاتُ ، سَبَقَ الْأَوْقَاتَ كَوْنُهُ ، وَالْعَدَمَ وُجُودُهُ ، وَالْإِبْتِدَاءَ أَرْزُلُهُ ... مَنْعَتَهَا «مُنْدُ» الْقَدَمَةَ ، وَحَمَّتَهَا «قُدُّ» الْأَرْزَلِيَّةَ . (6)

عنه عليه السلام : لَمْ يَتَقَدَّمْهُ وَقْتُ وَلَا زَمَانٌ . (7)

1- الدرور الواقيه : ص 204 ، بحار الأنوار : ج 97 ص 203 ح 3 .

2- الكافي : ج 1 ص 130 ح 1 عن أحمد بن محمد البرقي رفعه ، بحار الأنوار : ج 58 ص 10 ح 8 .

3- نهج البلاغه : الخطبه 85 .

4- نهج البلاغه : الخطبه 94 .

5- نهج البلاغه : الخطبه 91 ، بحار الأنوار : ج 57 ص 106 ح 90 .

6- نهج البلاغه : الخطبه 186 ، بحار الأنوار : ج 57 ص 30 ح 6 .

7- نهج البلاغه : الخطبه 182 وراجع بحار الأنوار : ج 57 ص 167 ح 107 .

5 / 11 زنده

5 / 12 اوّل و آخر

امام علی علیه السلام_ خطاب به خداوند عز و جل: تو... استواری هستی که زوالی برای تو نیست .

5 / 11 زنده امام علی علیه السلام: او، زندگی هر چیز، و نور هر چیز است . منزّه است و از آنچه می گویند، بسیار برتر . با زندگی او دل هایشان زنده است، و با نور او به شناختش راه یافته اند .

5 / 12 اوّل و آخر امام علی علیه السلام: [خداوند،] نخستی است که پیش از او چیزی نبود، و آخری است که پایانی ندارد .

امام علی علیه السلام: [خداوند،] اوّلی است که پایانی ندارد تا به آن جا منتهی شود، و انجامی ندارد تا در آن جا پایان پذیرد .

امام علی علیه السلام: [خداوند،] نخستی است که برایش قبلی نبوده تا چیزی قبل از آن باشد، و آخری است که بعدی برای او نیست تا چیزی بعد از او باشد .

امام علی علیه السلام: زمان ها همراه او نیستند و ابزارها او را یاری نمی کنند . بودنش بر وقت ها پیشی گرفته است، و وجودش بر عدم، و ازلی بودنش بر آغاز! . . . تعبیر «از فلان زمان بود»، نفی «همیشگی بودن» اوست و تعبیر «قَدْ»، نقض «ازلی بودن» او .

امام علی علیه السلام: وقت و زمانی بر او پیشی نگرفته است .

عنه عليه السلام: الَّذِي لَيْسَ لَهُ وَقْتُ مَعْدُودٍ، وَلَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ، وَلَا نَعْتٌ مَحْدُودٌ؛ سُبْحَانَ الَّذِي لَيْسَ لَهُ أَوَّلٌ مُبْتَدَأٌ، وَلَا غَايَةٌ مُنْتَهَى، وَلَا آخِرٌ يَفْنَى. (1)

عنه عليه السلام: لَيْسَ لِأَوَّلِيَّتِهِ ابْتِدَاءٌ، وَلَا لِآخِرِيَّتِهِ انْقِضَاءٌ، هُوَ الْأَوَّلُ وَلَمْ يَزَلْ، وَالْباقِي بِلا أَجَلٍ... لَا يُقَالُ لَهُ: «مَتَى؟» وَلَا يُضْرَبُ لَهُ أَمَدٌ بِـ «حَتَّى»... قَبْلَ كُلِّ غَايَةٍ وَمُدَّةٍ، وَكُلِّ إِحْصَاءٍ وَعِدَّةٍ. (2)

عنه عليه السلام: قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يُقَالُ شَيْءٌ قَبْلَهُ، وَبَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يُقَالُ لَهُ بَعْدٌ... مَوْجُودٌ لَا بَعْدَ عَدَمٍ. (3)

عنه عليه السلام: لَا أَمَدٌ لِكُونِهِ، وَلَا غَايَةٌ لِبَقَائِهِ. (4)

عنه عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْكَائِنِ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ كُرْسِيُّ أَوْ عَرْشٌ، أَوْ سَمَاءٌ أَوْ أَرْضٌ، أَوْ جَانٌّ أَوْ إِنْسٌ. (5)

عنه عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ تَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالًا، فَيَكُونُ أَوَّلًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِرًا. (6)

عنه عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ، وَالْآخِرِ فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ. (7)

-
- 1- الكافي: ج 1 ص 135 ح 1 عن محمد بن أبي عبد الله ومحمد بن يحيى جميعاً رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام، التوحيد: ص 42 ح 3 عن الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام، الغارات: ج 1 ص 172 عن إبراهيم بن إسماعيل الشكري نحوه، بحار الأنوار: ج 4 ص 269 ح 15.
 - 2- نهج البلاغه: الخطبه 163، بحار الأنوار: ج 57 ص 27 ح 3.
 - 3- الكافي: ج 1 ص 138 ح 4 عن محمد بن أبي عبد الله رفعه، التوحيد: ص 308 ح 2 عن عبد الله بن يونس وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ج 4 ص 304 ح 34.
 - 4- الكافي: ج 1 ص 139 ح 5 عن إسماعيل بن قتيبة عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ج 57 ص 166 ح 105.
 - 5- نهج البلاغه: الخطبه 182 عن نوف البكالي، بحار الأنوار: ج 4 ص 314 ح 40.
 - 6- نهج البلاغه: الخطبه 65، بحار الأنوار: ج 4 ص 308 ح 37.
 - 7- نهج البلاغه: الخطبه 96.

امام علی علیه السلام: منزه است آن که وقتِ قابل شمارش، و عمر دراز، و صفت محدود ندارد؛ آن که نه آغازی دارد که از آن شروع شود، و نه پایانی که به آن نهایت پذیرد و نه انجामी دارد که به آن، فرجام یابد.

امام علی علیه السلام: برای اوّل بودنِ او آغازی نیست و برای جاودانگی اش پایانی نیست. او اوّل است و همیشه چنین بوده است و باقی است، بدون پایان داشتن... درباره او گفته نمی شود: «از کی؟» و برای او پایانی با تعبیر «تا» نیست. او پیش از هر نهایت و مدّت، و پیش از هر شمارش و زمان، بوده است.

امام علی علیه السلام: [پروردگار من،] پیش از هر چیزی بوده است و از چیزی قبل از او سخن نمی رود، و بعد از هر چیزی هست، و از چیزی بعد از او حرفی در میان نیست... او هست، اما نه از پس نبودن.

امام علی علیه السلام: نه برای بودنش زمانی است، و نه برای بقایش پایانی.

امام علی علیه السلام: سپاسِ خدایی را که پیش از آن که کُرسی یا عرش یا آسمان یا زمینی و یا جن و انسی باشد، بود.

امام علی علیه السلام: سپاسِ خدایی را که حالی از او بر حالی پیشی نمی گیرد تا این که در آغاز باشد، پیش از آن که در پایان باشد.

امام علی علیه السلام: سپاسِ خدایی را که اوّل است و چیزی پیش از او نبوده، و آخر است و چیزی بعد از او نیست.

عنه عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ قَبْلَ كُلِّ أَوَّلٍ، وَالْآخِرِ بَعْدَ كُلِّ آخِرٍ، وَبِأَوَّلِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا آخِرَ لَهُ . (1)

عنه عليه السلام: الَّذِي لَيْسَتْ فِي أَوَّلِيَّتِهِ نِهَائِيَّةٌ، وَلَا لِآخِرِيَّتِهِ حُدٌّ وَلَا غَايَةٌ، الَّذِي لَمْ يَسْبِقْهُ وَقْتُ، وَلَمْ يَتَقَدَّمْهُ زَمَانٌ . (2)

عنه عليه السلام: الَّذِي لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ وَحَدَائِثًا أَرْلِيًّا قَبْلَ بَدءِ الدُّهُورِ، وَبَعْدَ صُرُوفِ الْأُمُورِ، الَّذِي لَا يَبِيدُ وَلَا يَنْفَدُ . (3)

عنه عليه السلام: لَا يَزُولُ أَبَدًا وَلَمْ يَزَلْ، أَوَّلُ قَبْلِ الْأَشْيَاءِ بِهَا أَوَّلِيَّتِهِ، وَآخِرُ بَعْدِ الْأَشْيَاءِ بِهَا نِهَائِيَّةِ . (4)

الإمام الصادق عليه السلام: جَاءَ حَبْرٌ مِنَ الْأَحْبَارِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَتَى كَانَ رَبُّكَ؟ فَقَالَ لَهُ: تَكَلَّمْتُ أُمَّكَ! وَمَتَى لَمْ يَكُنْ حَتَّى يُقَالَ: مَتَى كَانَ؟ كَانَ رَبِّي قَبْلَ الْقَبْلِ بِهَا قَبْلًا، وَبَعْدَ الْبَعْدِ بِهَا بَعْدٌ وَلَا غَايَةَ، وَلَا مُنْتَهَى لِغَايَتِهِ، انْقَطَعَتِ الْغَايَاتُ عِنْدَهُ؛ فَهُوَ مُنْتَهَى كُلِّ غَايَةٍ . (5)

1- نهج البلاغه : الخطبه 101 .

2- الكافي : ج 1 ص 141 ح 7، التوحيد : ص 31 ح 1 كلاهما عن الحارث الأعور، بحار الأنوار : ج 4 ص 265 ح 14 .

3- الكافي : ج 1 ص 136 ح 1 عن محمد بن أبي عبد الله ومحمد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام، التوحيد : ص 43 ح 3 عن الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام وفيه «صرف» بدل «صروف» و«لا يفقد» بدل «لا ينفد»، بحار الأنوار : ج 4 ص 271 ح 15 .

4- نهج البلاغه : الكتاب 31، بحار الأنوار : ج 4 ص 317 ح 41؛ كنز العمال : ج 16 ص 171 ح 44215 نقلاً عن وكيع والعسكري في المواعظ .

5- الكافي : ج 1 ص 89 ح 5، التوحيد : ص 174 ح 3، الأمالي للصدوق : ص 769 ح 1041 كلُّها عن أبي الحسن الموصلي، الاحتجاج : ج 1 ص 496 ح 126، بحار الأنوار : ج 3 ص 283 ح 1 وراجع الكافي : ج 1 ص 89 ح 4 و ص 90 ح 6 و ح 8 .

امام علی علیه السلام: سپاس خدایی را که اول است، پیش از هر اولی، و آخر است، بعد از هر آخری. کسی که به جهت اول بودن شایسته است که آغازی برایش نباشد، و به جهت آخر بودن شایسته است که پایانی در کارش نباشد.

امام علی علیه السلام: هموست که اول بودنش را نهایی، و آخر بودنش را اندازه و پایانی نیست؛ آن که هیچ وقتی بر او پیشی نگرفته، و هیچ زمانی از او جلوتر نبوده است.

امام علی علیه السلام: هموست که همواره بوده و همیشه هست. پیش از آغاز روزگاران و پس از گذشت امور، یگانه و ازلی بوده است؛ آن که نابود نمی شود و پایان نمی یابد.

امام علی علیه السلام: [خداوند،] هرگز زوال نمی پذیرد و همیشگی است. اول پیش از همه اشیاست، بی آن که اول بودن داشته باشد، و آخر بعد از همه اشیاست، بی آن که پایانی داشته باشد.

امام صادق علیه السلام: یکی از روحانیان یهودی، نزد امیر مؤمنان آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! پروردگار تو از کی بود؟ به او فرمود: «... کی نبود تا گفته شود: کی بود؟ پروردگار من، پیش از پیش، بدون پیشی بود، و بعد از بعد، بدون بعدی هست. نه پایان دارد و نه نهایی برای پایش است. همه پایان ها نزد او پایان پذیرند، و او پایان بخش هر پایانی است.»

5 / 13 الظاهر والباطن الإمام علي عليه السلام في تمجيد الله -: الظاهر بعجائب تدبيره للتأخرين ، والباطن بجلال عزته عن فكر المتوهمين . (1)

عنه عليه السلام : الظاهر فلا شيء فوقه ، والباطن فلا شيء دونه . (2)

عنه عليه السلام : هو الظاهر عليها بسطوانه وعظمته ، وهو الباطن لها بعلمه ومعرفته . (3)

عنه عليه السلام : الظاهر لا يقال : «مَم» ، والباطن لا يقال : «فيم» . (4)

عنه عليه السلام : الذي بطن من خفيات الأمور ، وظهر في العقول بما يرى في خلقه من علامات التدبير . (5)

عنه عليه السلام : الظاهر لقلوبهم بحجته . (6)

عنه عليه السلام : الظاهر على كل شيء بالقهر له . (7)

عنه عليه السلام : الظاهر لا برؤيته ، والباطن لا بلطافه . (8)

عنه عليه السلام : باطن لا بمدخله ، ظاهر لا بمزايته . (9)

1- نهج البلاغه : الخطبه 213 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 319 ح 45 .

2- نهج البلاغه : الخطبه 96 .

3- نهج البلاغه : الخطبه 186 ، الاحتجاج : ج 1 ص 478 ح 116 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 313 ح 14 .

4- نهج البلاغه : الخطبه 163 .

5- الكافي : ج 1 ص 141 ح 7 ، التوحيد : ص 31 ح 1 كلاهما عن الحارث الأعور ، بحار الأنوار : ج 4 ص 265 ح 14 .

6- نهج البلاغه : الخطبه 108 .

7- الكافي : ج 1 ص 142 ح 7 ، التوحيد : ص 33 ح 1 كلاهما عن الحارث الأعور ، بحار الأنوار : ج 4 ص 266 ح 14 .

8- نهج البلاغه : الخطبه 152 .

9- تحف العقول : ص 63 وراجع نهج البلاغه : الخطبه 1 .

5 / 13 آشکار و نهان

5 / 13 آشکار و نهان امام علی علیه السلام_ در تمجید خداوند عز و جل _: به وسیله تدبیرهای شگفتش ، برای بینندگان آشکار است و به خاطر شکوه عزّتش ، از اندیشه تخیل کنندگان نهان است .

امام علی علیه السلام : او ، آشکاری است که چیزی بالاتر از او نیست . نهان است و چیزی نهان تر از او نیست .

امام علی علیه السلام : با قدرت و بزرگی خود ، بر آفریده ها اقتدار دارد و قدرت او پدیدار است ، و با علم و معرفتی که دارد ، به درون آنها آگاه است .

امام علی علیه السلام : آشکاری است که گفته نمی شود : «از چه چیز است؟» ، و نهانی است که گفته نمی شود : «در چه چیز است؟» .

امام علی علیه السلام : هموست که علمش در باطن امور ، نفوذ دارد و از علامت های تدبیری که در آفریدگان او دیده می شود ، برای خردها آشکار است .

امام علی علیه السلام : با دلیل های روشن خود ، بر دل های ایشان (بندگان) آشکار است .

امام علی علیه السلام : با چیرگی بر همه چیز ، بر همه چیز آشکار است .

امام علی علیه السلام : آشکار است ، نه با دیده شدن ، و نهان است ، نه از روی لطافت .

امام علی علیه السلام : پنهان است ، نه با وارد شدن ، و آشکار است ، نه با جدا بودن .

عنه عليه السلام: لا يُجِنَّهُ (1) البُطُونُ عَنِ الظُّهُورِ ، ولا يَقَطَعُهُ الظُّهُورُ عَنِ البُطُونِ ؛ قَرَّبَ فَنَأَى ، وَعَلَا فَدَنَا ، وَظَهَرَ فَبَطَّنَ ، وَبَطَّنَ فَعَلَنَ . (2)

عنه عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ تَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالاً ؛ فَيَكُونُ أَوَّلًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِرًا ، وَيَكُونُ ظَاهِرًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ بَاطِنًا ... كُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ غَيْرٌ بَاطِنٍ ، وَكُلُّ بَاطِنٍ غَيْرُهُ غَيْرٌ ظَاهِرٍ . (3)

14 / 5 القَرِيبُ البَعِيدُ الإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَرِيبٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ غَيْرِ مُلَابِسٍ ، بَعِيدٌ مِنْهَا غَيْرَ مُبَايِنٍ . (4)

عنه عليه السلام: الْمُتَعَالَى عَلَى الْخَلْقِ بِلا تَبَاعُدٍ مِنْهُمْ ، وَلا مُلَامَسَةٍ مِنْهُمْ لَهُمْ . (5)

عنه عليه السلام: إِنَّهُ لِبِكُلِّ مَكَانٍ ، وَفِي كُلِّ حِينٍ وَأَوَانٍ ، وَمَعَ كُلِّ إِنْسٍ وَجَانٍّ . (6)

عنه عليه السلام: لَمْ يَتَقَرَّبْ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالتَّصَاقِ ، وَلَمْ يَبْعُدْ عَنْهَا بِالفَتْرَاقِ . (7)

عنه عليه السلام: نَاءٌ لا بِمَسَافَةٍ ، قَرِيبٌ لا بِمُدَانَاةٍ . (8)

-
- 1- . يُجِنَّهُ : أَى يُغَطِّيهِ وَيَسْتَرُهُ (النهاية : ج 1 ص 308 «جنن»).
 - 2- نهج البلاغه : الخطبه 195 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 315 ح 15 .
 - 3- نهج البلاغه : الخطبه 65 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 308 ح 37 .
 - 4- نهج البلاغه : الخطبه 179 ، غرر الحكم : ح 6796 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 372 ح 6309 .
 - 5- الكافي : ج 1 ص 142 ح 7 ، التوحيد : ص 33 ح 1 وفيه «القريب منهم بلا ملامسه» وكلاهما عن الحارث الأعور ، بحار الأنوار : ج 4 ص 266 ح 14 .
 - 6- نهج البلاغه : الخطبه 195 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 315 ح 15 .
 - 7- نهج البلاغه : الخطبه 163 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 306 ح 35 .
 - 8- الكافي : ج 1 ص 138 ح 4 عن محمد بن أبي عبد الله رفعه ، التوحيد : ص 308 ح 2 عن عبد الله بن يونس وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام وفيه «بائن» بدل «ناء» ، تحف العقول : ص 63 وفيه «بعيد» بدل «ناء» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 304 ح 34 .

5 / 14 نزدیک دور

امام علی علیه السلام: پنهان بودن ها مانع از آشکار شدن او نمی شوند ، و آشکار بودن ها او را از پنهان بودن جدا نمی سازند . نزدیک است و دور ، و بالاست و نزدیک . آشکار است و پنهان ، و پنهان است و آشکار .

امام علی علیه السلام: سپاس خدایی را که هیچ حالی از او بر حال دیگر پیشی نمی گیرد ، تا اول باشد ، پیش از آن که آخر باشد ، و آشکار باشد ، قبل از آن که پنهان باشد ... هر آشکاری غیر از او ، غیر پنهان است و هر پنهانی غیر از او ، غیر آشکار است .

5 / 14 نزدیک دور امام علی علیه السلام: [خداوند عز و جل] نزدیک به اشیاست ، بی آن که [به آنها] پیوسته باشد ، و دور از آنهاست ، بی آن که [از آنها] جدا باشد .

امام علی علیه السلام: برتر از خلق است ، بدون دور بودن از آنان ، و بدون پیوستگی او به آنان .

امام علی علیه السلام: او در هر مکان ، در هر وقت و زمان ، و با هر جن و انسان است .

امام علی علیه السلام: به اشیا (موجودات) ، به شکل چسبیدن نزدیک نیست ، و از آنان به شکل جدایی دور نیست .

امام علی علیه السلام: دور است ، نه بر اساس مسافت ، و نزدیک است ، نه به طریق نزدیکی مکانی .

عنه عليه السلام: سَبَقَ فِي الْعُلُوِّ؛ فَلَا شَيْءَ أَعْلَى مِنْهُ، وَقَرَّبَ فِي الدُّنُوِّ؛ فَلَا شَيْءَ أَقْرَبَ مِنْهُ، فَلَا اسْتِعْلَاؤُهُ بَاعْدَهُ مِنْ شَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ، وَلَا قُرْبُهُ سَاوَاهُمْ فِي الْمَكَانِ بِهِ. (1)

15/5 البائِنُ الدَّاخِلُ لِإِمَامٍ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: البَائِنُ لَا يَتْرَاحِي مَسَافَهُ. (2)

عنه عليه السلام: مُبَائِنٌ لِجَمِيعٍ مَا أَحْدَثَ فِي الصِّفَاتِ. (3)

عنه عليه السلام: بَانَ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالْقَهْرِ لَهَا وَالْقُدْرَةَ عَلَيْهَا، وَبَانَتِ الْأَشْيَاءُ مِنْهُ بِالْخُضُوعِ لَهُ وَالرُّجُوعِ إِلَيْهِ. (4)

عنه عليه السلام: لَا أَنَّ الْأَشْيَاءَ تَحْوِيهِ فَتُقَلِّهُ (5) أَوْ تُهَوِّيَهُ، أَوْ أَنَّ شَيْئًا يَحْمِلُهُ فَيَمِيلُهُ أَوْ يُعَدِّلُهُ، لَيْسَ فِي الْأَشْيَاءِ بِوَالِحٍ، وَلَا عَنْهَا بِخَارِجٍ. (6)

عنه عليه السلام: فِي الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا، غَيْرَ مُتَمَازِجٍ بِهَا، وَلَا بَائِنٍ مِنْهَا. (7)

عنه عليه السلام: فَارَقَ الْأَشْيَاءَ لَا عَلَى اخْتِلَافِ الْأَمَاكِنِ، وَيَكُونُ فِيهَا لَا عَلَى وَجْهِ الْمُتَمَازِجِ. (8)

-
- 1- نهج البلاغه: الخطبة 49، شرح الأخبار: ج 2 ص 312 ح 640، بحار الأنوار: ج 4 ص 308 ح 36.
 - 2- الكافي: ج 1 ص 140 ح 5 عن إسماعيل بن قتيبة، التوحيد: ص 308 ح 2 عن عبد الله بن يونس وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام وفيه «بائن لا بمسافه»، بحار الأنوار: ج 4 ص 304 ح 34.
 - 3- عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج 1 ص 121 ح 15، التوحيد: ص 69 ح 26 كلاهما عن الهيثم بن عبد الله الرماني عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام، بحار الأنوار: ج 4 ص 222 ح 2.
 - 4- نهج البلاغه: الخطبة 152 وراجع الكافي: ج 1 ص 134 ح 1 والتوحيد: ص 41 ح 3 والغارات: ج 1 ص 171 وبحار الأنوار: ج 4 ص 269 ح 15.
 - 5- أقلّ الشيء: رفعه وحمله (النهاية: ج 4 ص 104 «قل»).
 - 6- نهج البلاغه: الخطبة 186، الاحتجاج: ج 1 ص 477 ح 116، بحار الأنوار: ج 77 ص 312 ح 14.
 - 7- الكافي: ج 1 ص 138 ح 4 عن محمد بن أبي عبد الله رفعه، التوحيد: ص 308 ح 2 عن عبد الله بن يونس وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ج 4 ص 304 ح 34.
 - 8- الكافي: ج 8 ص 18 ح 4 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام، تحف العقول: ص 92، التوحيد: ص 73 ح 27، الأمالي للصدوق: ص 399 ح 515 كلاهما عن جابر بن يزيد الجعفي عن الإمام الباقر عن آبائه عنه عليهم السلام وفيهما «تمكّن منها» بدل «يكون فيها»، بحار الأنوار: ج 4 ص 221 ح 1.

5 / 15 جدای پیوسته

امام علی علیه السلام: در برتری، پشتتاز است، و هیچ چیزی برتر از او نیست، و در نزدیکی نزدیک است و هیچ چیزی از او نزدیک تر نیست. نه برتری، او را از چیزی از آفریدگانش دور کرده است، و نه نزدیکی به آنان، وی را با آنان در مکان، برابر ساخته است.

5 / 15 جدای پیوسته امام علی علیه السلام: [خداوند عز و جل] جداست، اما نه با فاصله ای بر اساس مسافت.

امام علی علیه السلام: در صفات، با همه آنچه آفریده، مابینت (تفاوت) دارد.

امام علی علیه السلام: بـا چیزها بـه خـاطـرتـ سلـطـت و قدرتش بر آنها، مابینت دارد و چیزها به دلیل فروتنی شان برای او و رجوعشان به سوی او، با او مابینت دارند.

امام علی علیه السلام: این گونه نیست که اشیا، خدا را در بر گرفته باشند، تا او را بالا ببرند یا پایین آورند؛ یا آن که چیزی، خدا را به دوش بکشد تا کج یا راستش کند. او نه در درون اشیا فرو رفته و نه از آنها بیرون است.

امام علی علیه السلام: او، در همه چیزها هست؛ اما نه با آنها آمیخته است و نه دور از آنهاست.

امام علی علیه السلام: از چیزها جداست؛ اما نه بر پایه اختلاف مکان ها. و در چیزها هست؛ اما نه به شکل آمیخته شدن با آنها.

الإرشاد_عندما سأل حير يهودي عن الله أهو في السماء أم في الأرض؟ _ فأتاه أمير المؤمنين عليه السلام وقال له: «يا يهودي! ... إن الله جلَّ وعزَّ أينَ الأينَ فلا أينَ له، وجلَّ عن أن يحويه مكانٌ، وهو في كلِّ مكانٍ بغيرِ مماسِّه ولا مجاوره، يُحيطُ علماً بما فيها، ولا يخلو شىءٌ منها من تدبيره، وإني مُخبرك بما جاء في كتابٍ من كتبكم يُصدِّق ما ذكرته لك، فإن عرفتَه أتؤمنُ به؟». قال اليهودي: نعم. قال: «ألستم تجدون في بعض كتبكم أن موسى بن عمران عليه السلام كان ذات يوم جالساً إذ جاءه ملكٌ من المشرق، فقال له موسى: من أين أقبلت؟ قال: من عند الله عزَّ وجلَّ، ثمَّ جاءه ملكٌ من المغرب فقال له: من أين جئت؟ قال: من عند الله، وجاءه ملكٌ آخر فقال: قد جئتُك من السماء السابعة من عند الله تعالى، وجاءه ملكٌ آخر فقال: قد جئتُك من الأرض السابعة السفلى من عند الله عزَّ اسمُهُ، فقال موسى عليه السلام: سبحان من لا يخلو منه مكانٌ، ولا يكون إلى مكانٍ أقرب من مكانٍ؟». فقال اليهودي: أشهد أن هذا هو الحقُّ، وأنتَ أحقُّ بمقام نبيِّك ممَّن استولى عليه. (1)

الإمام عليّ عليه السلام: وحدَّ الأشياء كلها عند خلقه إبانة لها من شبهه، وإبانة له من شبهها، لم يحلَّ فيها فيقال: هو فيها كائنٌ، ولم ينأ عنها فيقال: هو منها بائنٌ، ولم يخلُ منها فيقال له: أين، لكنَّه سدَّ بحانه أحاط بها علمه، وأتقنها صدَّ نعه، وأحصاها حفظه. لم يعزب عنه خفيات غيوب الهواء، ولا غوامض مكنون ظلم الدجى، ولا ما في السماوات العلى إلى الأرضين السفلى. لكلِّ شىءٍ منها حافظٌ ورقيبٌ، وكلُّ شىءٍ منها بشىءٍ مُحيطٌ، والمُحيطُ بما أحاط منها. (2)

1- الإرشاد: ج 1 ص 201، الاحتجاج: ج 1 ص 494 ح 124، بحار الأنوار: ج 3 ص 309 ح 2.

2- الكافي: ج 1 ص 135 ح 1 عن محمد بن أبي عبد الله ومحمد بن يحيى جميعاً رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام، التوحيد: ص 42 ح 3 عن الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام، الغارات: ج 1 ص 172 عن إبراهيم بن إسماعيل الإشكري نحوه، بحار الأنوار: ج 4 ص 269 ح 15.

الإرشاد_ هنگامی که روحانی ای یهودی، پرسید که: آیا خدا در آسمان است یا در زمین؟ _: امیر مؤمنان علیه السلام به سویش رفت و به او فرمود: «ای یهودی! ... خداوند عز و جل، آفریننده مکان است. بنا بر این، مکانی برای او نیست، و جلیل تر از آن است که مکانی وی را در بر گیرد. او در همه جا هست، بدون مماس بودن و بدون مجاورت داشتن با مکان. علمش بر آنچه در آنهاست، احاطه دارد، و هیچ چیزی از آنها از دایره ساماندهی او بیرون نیست، و من تو را از چیزی که در یکی از کتاب های شما آمده و تأییدی بر گفته من است، خبر می دهم. آیا اگر آن را بشناسی، ایمان می آوری؟». گفت: آری. فرمود: «آیا در یکی از کتاب های تان نیافتید که موسی بن عمران علیه السلام، روزی نشسته بود که فرشته ای از مشرق آمد و موسی علیه السلام به وی گفت: از کجا آمده ای؟. گفت: از پیش خدای عز و جل. آن گاه، فرشته ای دیگر از مغرب آمد و موسی علیه السلام به وی گفت: از کجا آمده ای؟. گفت: از نزد خداوند. و فرشته دیگری آمد و گفت: من از آسمان هفتم، از نزد خدای والا به نزد تو آمده ام. و فرشته ای دیگر آمد و گفت: از هفتمین طبقه زیرین زمین، از نزد خداوند آمده ام. موسی علیه السلام گفت: منزّه است آن که هیچ مکانی از او تهی نیست و به هیچ مکانی از مکان دیگر، نزدیک تر نیست». یهودی گفت: گواهی می دهم که حقیقت، همین است و تو به مسند پیامبرت، از کسی که بر آن نشسته است، سزاوارتری.

امام علی علیه السلام: برای همه چیزها هنگام آفرینش آنها، حدی قرار داد، برای تمایز همانندی آنها از خود، و تمایز همانندی خویش از آنها. او در موجودات، حُلُول نمی کند تا گفته شود: «او در درون آنهاست»، و از آنها دور نیست تا گفته شود: «او از اشیا، فاصله دارد» و از آنها خالی نیست تا گفته شود: «کجاست؟»؛ بلکه خدای عز و جل، علمش، بر آنها احاطه دارد و به آفرینش آنها را استوار ساخته است و به حفظش، آنها را شماره کرده است. نه پوشیده های اعماق آسمان از او پنهان است، و نه پیچیدگی های نهفته در تاریکی شبِ تار، و نه آنچه در آسمان های بالا تا زمین های پایین هست. برای هر چیزی از چیزها [ی عالم]، نگاهبان و مراقبی است، و هر چیزی از آنها با چیزی احاطه شده و او بر احاطه دارندگان [نیز]، احاطه دارد.

16/5 العزیز الحکیمُ لإمام علیّ علیه السلام: کُلُّ عَزِيزٍ غَيْرُهُ ذَلِيلٌ. (1)

عنه عليه السلام: عِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ. (2)

عنه عليه السلام: الَّذِي لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ فِي الْعِزِّ مُشَارِكًا. (3)

عنه عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَبَسَ الْعِزَّ وَالْكَبْرِيَاءَ، وَاخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ. (4)

عنه عليه السلام: ظَهَرَ فِي الْعُقُولِ بِمَا يُرَى فِي خَلْقِهِ مِنْ عِلْمَاتِ التَّدْبِيرِ... وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ. أَتَقَنَّ مَا أَرَادَ مِنْ خَلْقِهِ مِنَ الْأَشْبَاحِ كُلِّهَا، لَا بِمِثَالِ سَبَقِ إِلَيْهِ، وَلَا لُغُوبٍ (5) دَخَلَ عَلَيْهِ فِي خَلْقِ مَا خَلَقَ لَدَيْهِ. (6)

1- نهج البلاغه : الخطبه 65 ، غرر الحكم : ح 6878 وفيه «غير الله سبحانه» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 309 ح 37 .

2- نهج البلاغه : الخطبه 109 .

3- الكافي : ج 1 ص 141 ح 7 ، التوحيد : ص 31 ح 1 كلاهما عن الحارث الأعور ، نهج البلاغه : الخطبه 182 وفيهما «لم يولد» بدل «لم يلد» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 265 ح 14 .

4- نهج البلاغه : الخطبه 192 ، بحار الأنوار : ج 14 ص 465 ح 37 و ج 63 ص 214 ح 49 .

5- اللُّغُوبُ : التَّعَبُ وَالْإِعْيَاءُ (لسان العرب : ج 1 ص 742 «لغب»).

6- الكافي : ج 1 ص 141 ح 7 ، التوحيد : ص 31 _ 33 ح 1 وفيه «ما أراد خلقه من الأشياء» بدل «ما أراد من خلقه من الأشباح» وكلاهما عن الحارث الأعور ، بحار الأنوار : ج 57 ص 167 ح 107 .

5 / 16 عزیز حکیم

16/5 عزیز حکیم امام علی علیه السلام: هر عزیزی بجز او، خوار است.

امام علی علیه السلام: [خداوند] عز و جل عزّت دهنده هر ذلیل است.

امام علی علیه السلام: آن است که نزایید تا در عزّت، شریکی داشته باشد.

امام علی علیه السلام: سپاس خدایی را که [جامه] عزّت و کبریا را پوشیده، و این دو [صفت] را برای خود برگزیده، نه برای بندگان.

امام علی علیه السلام: ب_ا_ن_شانه_ه_ای_ت_دبیری_ک_ه در آفریده هایش هست، در خردها آشکار گشت ... و او حکیم داناست. اشباح هر کدام از آفریده هایش را که خواست، استوار کرد؛ اما نه بر پایه نمونه ای از پیش، و نه با وارد شدن سختی بر او در آفرینش آنچه آفرید.

عنه عليه السلام: أمره قضاءً وحكمةً، ورضاهُ أمانٌ ورحمةٌ؛ يقضى بعلمٍ، ويعفو بحلمٍ. (1)

عنه عليه السلام: وفرَّقها أجناساً مُختلفاتٍ في الحُدودِ والأقدارِ، والغرائزِ والهَيئاتِ، بِأدبِ خلائقٍ أحكمَ صَنعها، وفطرها على ما أرادَ وابتدعها! (2)

عنه عليه السلام: وأرانا من ملكوتِ قدرتهِ، وعجائبِ ما نطقت به آثارُ حكمتهِ... ما دلَّنا باضطرارٍ قيامِ الحُجَّه له على معرفتهِ، فظَهَرَتِ البدائعُ الَّتِي أحدثتها آثارُ صنعتِهِ وأعلامُ حكمتهِ، فصارَ كُلُّ ما خَلَقَ حُجَّةً له ودليلاً عليه. (3)

17/5 الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الإمامِ عليٍّ عليه السلام: الرَّحْمَنُ الَّذِي يَرَحِمُ بِسِطِّ الرَّزْقِ عَلَيْنَا، الرَّحِيمُ بِنَا فِي أدياننا ودُنيانا وأخرتنا. (4)

عنه عليه السلام في كتابه إلى قيصرٍ رَ: وأما سؤالُكَ عنِ الرَّحْمَنِ؛ فَهُوَ عَوْنٌ لِكُلِّ مَنْ آمَنَ بِهِ، وَهُوَ اسْمٌ لَمْ يَنْسَمَ بِهِ غَيْرَ الرَّحْمَنِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، وَأَمَّا الرَّحِيمُ فَرَحِيمٌ مَنْ عَصَى وَتَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً. (5)

عنه عليه السلام: البِرُّ الرَّحِيمُ بِمَنْ لَجَأَ إِلَى ظِلِّهِ وَاعْتَصَمَ بِحَبْلِهِ. (6)

-
- 1- نهج البلاغه: الخطبه 160.
 - 2- نهج البلاغه: الخطبه 91، التوحيد: ص 54 ح 13 كلاهما عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ج 4 ص 276 ح 16 و ج 57 ص 108 ح 90.
 - 3- نهج البلاغه: الخطبه 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ج 57 ص 107 ح 90.
 - 4- التوحيد: ص 232 ح 5 عن محمد بن زياد ومحمد بن سيار، التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: ص 28 ح 9 كلاهما عن الإمام العسكري عن الإمام زين العابدين عن آبائه عليهم السلام، بحار الأنوار: ج 92 ص 233 ح 14.
 - 5- إرشاد القلوب: ص 366، بحار الأنوار: ج 92 ص 259 ح 53.
 - 6- البلد الأمين: ص 93، بحار الأنوار: ج 90 ص 139 ح 7.

5 / 17 بخشنده مهربان

امام علی علیه السلام: فرمان او، سرنوشت و حکمت است و خشنودی او، امان و رحمت. به دانش، حکم می کند و از سر بردباری، می گذرد.

امام علی علیه السلام: موجودات را در اجناسی که از نظر حد و اندازه و غریزه ها و هیئت ها گوناگون بودند، تفکیک کرد؛ پدیده هایی که آفرینش آنها را استوار ساخت. آنها را بنا بر آنچه اراده کرده بود، سرشت و پدید آورد.

امام علی علیه السلام: [خداوند عز و جل] از ملکوت قدرتش و شگفتی هایی که آثار حکمتش بدانها گویاست، چیزهایی به ما نشان داد. . . . که ما را به ضرورت وجود برهان بر شناختش راهنما شد. پس شگفتی های آنچه از آثار خلقت و نشان های حکمتش آفریده، آشکار شد، و هر آنچه آفرید، حجت و دلیل بر او گشت.

5 / 17 بخشنده مهربان امام علی علیه السلام: [خدای] بخشنده ای است که با روزی فراخ، به ما مهربانی می کند؛ آن که در دین و دنیا و آخرتمان، با ما رحیم و مهربان است.

امام علی علیه السلام در نامه اش به قیصر: اَمَّا پُرسش تو درباره «رحمان»؛ او یاور هر کسی است که به وی ایمان آورده است، و «رحمان»، نامی است که جز خداوند عز و جل کسی بدان نامیده نشده است. و اَمَّا «رحیم»؛ او به آن که نافرمانی کرد و توبه نمود و ایمان آورد و عمل نیک انجام داد، مهربان است.

امام علی علیه السلام: [او] نسبت به کسی که به سایه اش پناه آورد و به ریسمانش چنگ زند، خوبی کننده و مهربان است.

عنه عليه السلام: مُتَقَدِّسٌ بِعُلُوِّهِ، مُتَكَبِّرٌ بِسُمُوِّهِ، لَيْسَ يُدْرِكُهُ بَصَرٌ، وَلَمْ يُحِطْ بِهِ نَظْرٌ، قَوِيٌّ مَنِيعٌ، بَصِيرٌ سَمِيعٌ، عَلِيٌّ حَكِيمٌ، رَوْوْفٌ رَحِيمٌ، عَزِيزٌ عَلِيمٌ، عَجَزٌ فِي وَصْفِهِ مَنْ يَصِفُهُ، وَضَلَّ فِي نَعْتِهِ مَنْ يَعْرِفُهُ، قَرَبٌ فَبَعْدَ وَبَعْدَ فَتَقَرَّبَ، يُجِيبُ دَعْوَةَ مَنْ يَدْعُوهُ، وَيَرْزُقُ عَبْدَهُ وَيَحْبُوهُ، ذُو لُطْفٍ خَفِيٍّ، وَبَطْشٍ قَوِيٍّ، وَرَحْمَةٍ مُوسِعَةٍ، وَعُقُوبَةٍ مُوجِعَةٍ، رَحْمَتُهُ جَنَّةٌ عَرِيضَةٌ مُوَبَّقَةٌ، وَعُقُوبَتُهُ جَحِيمٌ مُوَصَّدَةٌ مُوَبَّقَةٌ. (1)

عنه عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ ... الَّذِي لَا تَبْرَحُ (2) مِنْهُ رَحْمَةٌ، وَلَا تَفْقَدُ لَهُ نِعْمَةٌ. (3)

عنه عليه السلام: هُوَ الَّذِي اشْتَدَّتْ نِقْمَتُهُ عَلَى أَعْدَائِهِ فِي سَعَةِ رَحْمَتِهِ، وَأَتَسَّعَتْ رَحْمَتُهُ لِأَوْلِيَائِهِ فِي شِدَّةِ نِقْمَتِهِ. (4)

عنه عليه السلام: فِي الْحِكْمِ الْمَنْسُوبِ إِلَيْهِ -: يَسِّرُنِي مِنَ الْقُرْآنِ كَلِمَةً أَرْجُهَا لِمَنْ أَسْرَفَ عَلَى نَفْسِهِ : «قَالَ عَدَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءَ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (5) فَجَعَلَ الرَّحْمَةَ عُمُومًا، وَالْعَذَابَ خُصُوصًا. (6)

عنه عليه السلام: فِي دُعَاءِ عِلْمَهُ كَمِيلَ بْنِ زِيَادٍ -: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ. (7)

1- المصباح للكفعمي : ص 968 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 340 ح 28 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 19 ص 140 ، مطالب السؤل : ص 60 كلاهما نحوه ، كنز العمال : ج 16 ص 210 ح 44234 نقلاً عن أبي الفتح يوسف بن المبارك بن كامل الخفاف في مشيخته عن أبي صالح .

2- برح بَرَحًا وَبُرُوحًا : زال (لسان العرب : ج 2 ص 408 «برح»). يعني أَنَّ الرحمة ليست عظيمة أو عزيزه على الله سبحانه وتعالى ، نعم البرح فيه معنى البُعد أيضاً ؛ أي لا تبعد .

3- نهج البلاغه : الخطبة 45 ، بحار الأنوار : ج 73 ص 81 ح 42 .

4- نهج البلاغه : الخطبة 90 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 306 ح 10 .

5- الأعراف : 156 .

6- شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 344 ح 960 .

7- الإقبال : ج 3 ص 331 ، مصباح المتهجد : ص 844 ح 910 كلاهما عن كميل بن زياد ، البلد الأمين : ص 188 .

امام علی علیه السلام: [او] به والایی اش منزّه است و به برتری اش متکبر. چشمی او را درک نمی کند، و نگاهی او را فرامی گیرد. قوی دست نیافتنی، بینای شنوا، والای حکیم، رثوف مهربان، و عزیز داناست. هر که او را وصف کرده، در توصیفش ناتوان گشته، و هر که او را شناخته، در صفاتش گم گشته است. نزدیک دور، و دور نزدیک است. هر کس را که می خواندش، اجابت می کند، و به بنده اش روزی می دهد و می بخشد. دارای لطف نهران، عقوبت سخت، رحمت گسترده و کیفر دردآور است. رحمتش بهشت پهناور سرسبز است، و کیفرش دوزخ در بسته نابود کننده است.

امام علی علیه السلام: سپاس خدایی را . . . که رحمتش پیوسته است و نعمتش پایان ناپذیر .

امام علی علیه السلام: او کسی است که در عین گستردگی رحمتش، کیفرش بر دشمنانش سخت است، و در عین سختی کیفرش، رحمتش بر دوستانش گسترده است .

امام علی علیه السلام: در حکمت های منسوب به ایشان: از قرآن، عبارتی مرا خوش می آید که آن را برای کسی که بر خویش زیاده روی روا داشته است، مایه امیدواری می دانم: «عذاب خود را به هر کس بخواهم، می رسانم و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است» که خداوند، رحمت را فراگیر و عذاب را ویژه ساخته است .

امام علی علیه السلام: در دعایی که به کُمیل بن زیاد آموخت: خداوندا! به رحمت که همه چیز را فرا گرفته است، از تو درخواست می کنم .

عنه عليه السلام: فَلَا يُبْعِدُ اللَّهُ إِلَّا مَنْ أَبِي الرَّحْمَةِ، وَفَارَقَ الْعِصْمَةَ. (1)

عنه عليه السلام: لَا تَحْجُزُهُ هَيْبَةٌ عَنْ سَلْبٍ، وَلَا يَشْغَلُهُ غَضَبٌ عَنْ رَحْمَةٍ، وَلَا تَوَلِّيهِ رَحْمَةٌ عَنْ عِقَابٍ. (2)

18/5 الغنّي الإمام عليّ عليه السلام: كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ، وَكُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ، غِنَى كُلِّ فَقِيرٍ، وَعِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ. (3)

عنه عليه السلام: لَمْ يَكُونَهَا [الْأَشْيَاءُ] لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ، وَلَا خَوْفٍ مِنْ زَوَالٍ، وَلَا نُقْصَانٍ، وَلَا اسْتِعَانَةٍ عَلَى ضِدِّ مُنَاوٍ، وَلَا نِدِّ مُكَائِرٍ، وَلَا شَرِيكِ مُكَابِرٍ. (4)

عنه عليه السلام: مُخَاطِبَا اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ لِوَحْشِهِ، وَلَا اسْتَعْمَلْتَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ. (5)

عنه عليه السلام: فِي الْحِكْمِ الْمَنْسُوبِ إِلَيْهِ: سُبْحَانَ الْوَاحِدِ الَّذِي لَيْسَ غَيْرُهُ، سُبْحَانَ الدَّائِمِ الَّذِي لَا نَفَادَ لَهُ، سُبْحَانَ الْقَدِيمِ الَّذِي لَا ابْتِدَاءَ لَهُ، سُبْحَانَ الْغَنِيِّ عَنِ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ يُغْنِي عَنْهُ. (6)

1- الإرشاد: ج 1 ص 291 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ج 34 ص 156 ح 967.

2- نهج البلاغه: الخطبة 195، بحار الأنوار: ج 77 ص 315 ح 15.

3- نهج البلاغه: الخطبة 109، بحار الأنوار: ج 4 ص 317 ح 43؛ جواهر المطالب: ج 1 ص 350 وفيه إلى «قائم به».

4- الكافي: ج 1 ص 135 ح 1 عن محمد بن أبي عبد الله ومحمد بن يحيى جميعاً رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام، نهج البلاغه: الخطبة 186، التوحيد: ص 43 ح 3 عن الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام، الاحتجاج: ج 1 ص 479 ح 116 كلّها نحوه.

5- نهج البلاغه: الخطبة 109، غرر الحكم: ح 7554 نحوه، بحار الأنوار: ج 4 ص 318 ح 43.

6- شرح نهج البلاغه: ج 20 ص 348 ح 997.

5 / 18 بی نیاز

امام علی علیه السلام: خـداوند ، کـسی را از خـود ، دور نمی کند ، مگر آن کس که رحمت [او] را نمی پذیرد و از مصونیت [او] فاصله می گیرد .

امام علی علیه السلام: هیچ بخششی او را از باز پس گیری [نعمت] ، مانع نمی گردد ، و هیچ خشمی او را از مهربانی باز نمی دارد ، و هیچ رحمتی او را از کیفر دادن ، غافل نمی سازد .

5 / 18 بی نیاز امام علی علیه السلام: هر موجودی ، در پیشگاه او فروتن است ، و هر چیزی به او استوار است . او موجب بی نیازی هر نیازمند ، و مایه عزت هر ذلیل است .

امام علی علیه السلام: [موجودات را] نه برای استحکام پادشاهی اش آفرید ، و نه از ترس نابودی و نقصان آن ، و نه برای یاری جستن علیه مخالفی دشمنی پیشه ، یا همتایی زیاده خواه ، و یا شریکی ستیزه جو .

امام علی علیه السلام: خطاب به خدای عز و جل: آفریده ها را برای [رفع] تنهایی خویش نیافریدی ، و آنان را برای سودورزی خود به کار نگرفتی .

امام علی علیه السلام: در حکمت های منسوب به ایشان: منزّه است یگانه ای که جز او نیست! منزّه است جاودانی که هرگز پایان نمی یابد! منزّه است قدیمی که آغازی برای او نیست! منزّه است آن بی نیاز از هر چیز ؛ آن که هیچ یک از موجودات ، از او بی نیاز نیست!

5 / 19 العَظِيمَا لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دُعَاءِ عِلْمِهِ كَمِيلَ بْنِ زِيَادٍ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعَظَمَتِكَ الَّتِي مَلَأَتْ كُلَّ شَيْءٍ، وَبِسُلْطَانِكَ الَّذِي عَلَا كُلَّ شَيْءٍ. (1)

عنه عليه السلام: تَوَاضَعَتِ الْأَشْيَاءُ لِعَظَمَتِهِ، وَانْقَادَتِ لِسُلْطَانِهِ وَعِزَّتِهِ. (2)

عنه عليه السلام: صَغُرَ كُلُّ جَبَّارٍ فِي عَظَمَةِ اللَّهِ. (3)

عنه عليه السلام: عَظِيمُ الْعَظَمَةِ لَا يُوصَفُ بِالْعَظَمِ، كَبِيرُ الْكِبَرِيَاءِ لَا يُوصَفُ بِالْكِبَرِ، جَلِيلُ الْجَلَالَةِ لَا يُوصَفُ بِالْجَلَلِ. (4)

عنه عليه السلام: لَا تُقَدَّرُ عَظَمَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ، فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ. (5)

عنه عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي انْحَسَرَتِ الْأَوْصَافُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ، وَرَدَعَتِ الْعَظَمَتُهُ الْعُقُولَ، فَلَمْ تَجِدْ مَسَاغًا إِلَى بُلُوغِ غَايَةِ مَلَكُوتِهِ. (6)

1- .مصباح المتهجد : ص 844 ح 910 ، الإقبال : ج 3 ص 332 وفيه «ملأت أركان كل شيء» وكلاهما عن كميل بن زياد النخعي ، البلد الأمين : ص 188 .

2- .الكافي : ج 1 ص 142 ح 7 ، التوحيد : ص 33 ح 1 كلاهما عن الحارث الأعور ، بحار الأنوار : ج 4 ص 266 ح 14 .

3- .مكارم الأخلاق : ج 2 ص 294 ح 2652 ، بحار الأنوار : ج 94 ص 195 ح 3 .

4- .الكافي : ج 1 ص 138 ح 4 عن محمد بن أبي عبد الله رفعه ، التوحيد : ص 308 ح 2 عن عبد الله بن يونس و كلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام ، الأموال للصدوق : ص 423 ح 560 ، الاختصاص : ص 236 كلاهما عن الأصبغ بن نباته ، روضه الواعظين : ص 40 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 27 ح 2 .

5- .نهج البلاغه : الخطبه 91 ، التوحيد : ص 56 ح 13 كلاهما عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، تفسير العياشي : ج 1 ص 163 ح 5 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عن أبيه عنه عليهم السلام ، أعلام الدين : ص 103 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 278 ح 16 .

6- .نهج البلاغه : الخطبه 155 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 317 ح 42 .

5 / 19 بزرگ

5 / 19 بزرگ امام علی علیه السلام در دعایی که به کمیل بن زیاد آموخت: خداوندا! من به [حق] عظمتت که همه موجودات را فرا گرفته ، و به پادشاهی ات که بر هر چیزی برتری یافته ، از تو درخواست می کنم .

امام علی علیه السلام: اشیا، در پیشگاه عظمت او فروتنی کردند، و بر پادشاهی و عزتش گردن نهادند .

امام علی علیه السلام: هر قدر تمندی در برابر عظمت خدا، کوچک است .

امام علی علیه السلام: [خداوند] بزرگ عظمتی است که به بزرگی [محسوس]، توصیف نمی گردد؛ بزرگ کبریایی است که به بزرگی [قابل تصوّر] توصیف نمی شود؛ با شکوه جلالتی است که به درشتی، توصیف نمی گردد .

امام علی علیه السلام: عظمت خدای سبحان را به توان خرد خود، اندازه مگیر که از نابود شدگان خواهی بود .

امام علی علیه السلام: سپاس خدایی را که توصیف ها در دستیابی به حقیقت شناخت او در مانند، و بزرگی او، خردها را بازگرداند، و راهی برای رسیدن به نهایت ملکوتش نیابند .

عنه عليه السلام: فلا إله إلا الله من عظيم ما أعظمه، ومن جليل ما أجله، ومن عزيز ما أعزه، وتعالى عما يقول الظالمون علوا كبيرا. (1)

20/5 المرید الإمام علی عليه السلام: مُریدٌ لا بهمَّه، صانعٌ لا بجارِحِه. (2)

عنه عليه السلام: شاء الأشياء لا بهمَّه... مُریدٌ لا بهمامِه. (3)

عنه عليه السلام: يقول ولا يلفظ... ويريد ولا يضمِر. (4)

عنه عليه السلام: الحمد لله الولي الحميد، الحكيم المجيد، الفعال لما يريد، علام الغيوب، وخالق الخلق، ومُنزل القطر، ومُدبّر أمر الدنيا والآخرة. (5)

عنه عليه السلام: لَمَّا سئلَ عَن مَشِيئَةِ اللَّهِ وَإِرَادَتِهِ: إِنَّ لِلَّهِ مَشِيئَتَيْنِ: مَشِيئَةَ حَتْمٍ، وَمَشِيئَةَ عَزْمٍ، وَكَذَلِكَ إِنَّ لِلَّهِ إِرَادَتَيْنِ: إِرَادَةَ عَزْمٍ، وَإِرَادَةَ حَتْمٍ لَا تُحْطَى، وَإِرَادَةَ عَزْمٍ تُحْطَى وَتُصِيبُ، وَلَهُ مَشِيئَتَانِ: مَشِيئَةُ يَشَاءُ، وَمَشِيئَةُ لَا يَشَاءُ، يُنْهَى وَهُوَ مَا يَشَاءُ، وَيَأْمُرُ وَهُوَ لَا يَشَاءُ. (6)

-
- 1- الكافي: ج 1 ص 136 ح 1 عن محمد بن أبي عبد الله ومحمد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام، التوحيد: ص 44 ح 3 عن عبد الرحمن عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عنه عليهم السلام، بحار الأنوار: ج 4 ص 271 ح 15.
 - 2- نهج البلاغه: الخطبه 179، بحار الأنوار: ج 4 ص 53 ح 29.
 - 3- الكافي: ج 1 ص 138 ح 4 عن محمد بن أبي عبد الله رفعه، التوحيد: ص 308 ح 2 عن عبد الله بن يونس وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ج 4 ص 304 ح 34.
 - 4- نهج البلاغه: الخطبه 186، الاحتجاج: ج 1 ص 477 ح 116، بحار الأنوار: ج 4 ص 254 ح 8.
 - 5- كتاب من لا يحضره الفقيه: ج 1 ص 427 ح 1263، مصباح المتهجد: ص 380 ح 508 عن زيد بن وهب نحوه.
 - 6- الفقه المنسوب للإمام الرضا عليه السلام: ص 410، بحار الأنوار: ج 5 ص 124 ح 73.

5 / 20 اراده کننده

امام علی علیه السلام: خدایی جز خداوند یگانه نیست. شگفتا از بزرگی که چه قدر با عظمت است، و جلیلی که چه قدر با جلال است، و عزیزی که چه قدر عزت دارد! او از آنچه ستمکاران می گویند، بسیار برتر است.

5 / 20 اراده کننده امام علی علیه السلام: اراده کننده است، اما نه از روی شوق، و سازنده است، اما نه با اعضا.

امام علی علیه السلام: چیزها را خواست، نه بر پایه شوق... اراده کننده است، نه از روی دل مشغولی.

امام علی علیه السلام: می گوید، ولی نه با به کارگیری لفظ... و می خواهد، نه با اندیشیدن.

امام علی علیه السلام: سپاس خدایی را که ولی ستایش شده، حکیم بزرگوار، و انجام دهنده هر آنچه بخواهد است. دانای نهان ها، آفریننده آفریده ها، فروفرستاننده قطره ها [ی باران]، و سامان دهنده کار دنیا و آخرت است.

امام علی علیه السلام_ هنگامی که از خواست و اراده خداوند، پرسش شد: خدای را دو مشیت است: مشیتی حتمی و مشیتی تصمیمی. همچنین خدای را دو اراده است: اراده ای تصمیمی و اراده ای حتمی که تخلف ناپذیر است_ و اراده تصمیمی او، هم تخلف پذیر و هم تخلف ناپذیر دارد. و او را دو مشیت است: مشیتی که می خواهد، و مشیتی که نمی خواهد. نهی می کند، ولی می خواهد، یا امر می کند، ولی نمی خواهد. (1)

1- یعنی گاه امر و نهی خداوند، برای تحقق است و گاه برای آزمایش و امثال آن، که در نوع دوم امکان دارد خداوند از امر و نهی خود دست بردارد و تحقق پیدا نکند، نظیر فرمان ذبح حضرت اسماعیل که بعدا به ذبح گوسفندی تغییر یافت.

21 / 5 المُقَدَّرُ الإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مُقَدَّرٌ لَا يَحْرَكُهُ . (1)

عنه عليه السلام : مُقَدَّرٌ لَا يَجُولُ فِكْرِهِ . (2)

عنه عليه السلام_ في تَمَجِيدِ اللَّهِ وَتَعْظِيمِهِ_ : المُقَدَّرُ لِجَمِيعِ الْأُمُورِ بِلا رَوِيَّةٍ وَلَا ضَمِيرٍ . (3)

عنه عليه السلام : قَدَّرَ مَا خَلَقَ ، فَأَحْكَمَ تَقْدِيرَهُ . (4)

22 / 5 المُتَكَلِّمُ الإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يُخْبِرُ لَا يَلِسَانٍ وَلَهَوَاتٍ (5) ، وَيَسْمَعُ لَا بِخُرُوقٍ وَأَدَوَاتٍ ، يَقُولُ وَلَا يَلْفِظُ ، وَيَحْفَظُ وَلَا يَتَحَفَّظُ ... يَقُولُ لِمَنْ أَرَادَ كَوْنَهُ : «كُنْ» فَيَكُونُ ، لَا بِصَوْتٍ يُقَرَعُ ، وَلَا بِزِدَاءٍ يُسْمَعُ ، وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سَهَّ بِحَانِهِ فَعِلٌ مِنْهُ ، أَنشَاءٌ وَمَثَلَةٌ ، لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ كائِنًا ، وَلَوْ كَانَ قَدِيمًا لَكَانَ إِهْلَا ثَانِيًا . (6)

عنه عليه السلام : كَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا ، بِلا جَوَارِحٍ وَأَدَوَاتٍ ، وَلَا شَفَهٍ وَلَا لَهَوَاتٍ . (7)

- 1- الكافي : ج 1 ص 139 ح 4 عن محمد بن أبي عبد الله رفعه ، التوحيد : ص 308 ح 2 عن عبد الله بن يونس وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 4 ص 304 ح 34 .
- 2- نهج البلاغه : الخطبه 186 ، تحف العقول : ص 63 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 310 ح 14 .
- 3- نهج البلاغه : الخطبه 213 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 319 ح 45 .
- 4- نهج البلاغه : الخطبه 91 ، التوحيد : ص 53 ح 13 كلاهما عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 77 ص 319 ح 17 .
- 5- اللّهوات : جمع لهاه ؛ وهى اللّحمات فى سَقَفِ أَقْصَى الفِمْ (النهايه : ج 4 ص 284 «لها»).
- 6- نهج البلاغه : الخطبه 186 ، الاحتجاج : ج 1 ص 477 ح 116 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 254 ح 8 .
- 7- التوحيد : ص 79 ح 34 عن أبي المعتمر مسلم بن أوس ، بحار الأنوار : ج 4 ص 295 ح 22 ؛ حليه الأولياء : ج 1 ص 73 ، جواهر المطالب : ج 1 ص 341 كلاهما عن النعمان بن سعد ، كنز العمال : ج 1 ص 409 ح 1737 .

5 / 21 اندازه گیرنده**5 / 22 سخن گوینده**

5 / 21 اندازه گیرنده امام علی علیه السلام: اندازه گیرنده است، اما نه با حرکت.

امام علی علیه السلام: اندازه گیرنده است، اما نه بر پایه جولان اندیشه.

امام علی علیه السلام: در تمجید و تعظیم خدا: اندازه گیر همه کارهاست، بدون به کارگیری اندیشه و تفکر درونی.

امام علی علیه السلام: آنچه را آفرید، سنجید و سنجشش را استوار ساخت.

5 / 22 سخن گوینده امام علی علیه السلام: خبر می دهد، ولی نه به زبان و گوشت پاره دهان. می شنود، ولی نه از راه سوراخ گوش ها و یا ابزارها. می گوید، ولی نه با ادا کردن لفظ. نگاه می دارد، اما نه با تحمل رنج حفظ کردن... هر چه را بخواهد که [هست] شود، می گوید: «باش!» و آن چیز، [هست] می شود، اما نه با صدایی که به گوش برسد، و نه با آوازی که شنیده شود. به راستی که سخن خدای سبحان، همان کار اوست. ایجاد می کند و شکل می دهد، در حالی که چیزی قبل از آن نبود، و اگر آن چیز قدیم بود، لازم بود که خدای دیگری باشد.

امام علی علیه السلام: خداوند با موسی علیه السلام به گونه ای سخن گفت بدون به کارگیری اعضا و ابزارها و بدون استفاده از لب و زبان.

عنه عليه السلام: الَّذِي كَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا ، وَأَرَاهُ مِنْ آيَاتِهِ عَظِيمًا ، بِلَا جَوَارِحَ وَلَا أَدْوَاتٍ ، وَلَا نُطْقٍ وَلَا لَهَوَاتٍ . (1)

عنه عليه السلام: مَا بَرِحَ لِلَّهِ - عَزَّتْ آلاؤُهُ - فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ ، وَفِي أَزْمَانِ الْفَتَرَاتِ ، عِبَادًا نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ ، وَكَلَّمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ . (2)

23 / 5 الخالق الإمام علي عليه السلام: الْخَالِقُ لَا يَمَعْنَى حَرَكَهٍ وَنَصَبٍ . (3)

عنه عليه السلام: الْخَالِقُ مِنْ غَيْرِ مَنْصَبِهِ ، خَلَقَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ . (4)

عنه عليه السلام: خَلَقَ الْخَلْقَ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَيْهِ ؛ إِذْ كَانَتْ الرُّؤْيَا لَا تَلِيْقُ إِلَّا بِذَوِي الصَّمَائِرِ ، وَلَيْسَ بِذِي صَمِيرٍ فِي نَفْسِهِ . (5)

عنه عليه السلام: لَا يُؤُوْدُهُ (6) خَلْقٌ مَا ابْتَدَأَ . (7)

عنه عليه السلام: صَانِعٌ لَا بِجَارِحِهِ . (8)

-
- 1- نهج البلاغه: الخطبة 182 عن نوف البكالي، بحار الأنوار: ج 13 ص 50 ح 21.
 - 2- نهج البلاغه: الخطبة 222، بحار الأنوار: ج 69 ص 325 ح 39.
 - 3- نهج البلاغه: الخطبة 152، الكافي: ج 1 ص 140 ح 5 عن إسماعيل بن قتيبة عن الإمام الصادق عنه عليهما السلام وليس فيه «ونصب».
 - 4- نهج البلاغه: الخطبة 183.
 - 5- نهج البلاغه: الخطبة 108 والخطبة 90 و 91 نحوه.
 - 6- آدة الأمر يؤوده: بلغ منه المجهود والمشقة (لسان العرب: ج 3 ص 74 «أود»).
 - 7- الكافي: ج 1 ص 135 ح 1 عن محمد بن أبي عبد الله ومحمد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام، نهج البلاغه: الخطبة 65، التوحيد: ص 43 ح 3 عن الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام، بحار الأنوار: ج 4 ص 309 ح 37.
 - 8- نهج البلاغه: الخطبة 179، بحار الأنوار: ج 4 ص 53 ح 29.

5 / 23 آفریننده

امام علی علیه السلام: هموست که با موسی علیه السلام به گونه ای سخن گفت، و نشانه های بزرگ خود را نشان داد، بی آن که اعضا یا ابزارهایی را و لَبی یا زبانی را به کار گیرد.

امام علی علیه السلام: همواره خداوند را _ که بخشش های او فراوان است _ در بُرهه ای پس از بُرهه دیگر از زمان، و در دوره های فترت، بندگانی است که با آنان، در اندیشه شان راز می گوید و از درون خردهایشان با آنها سخن می گوید.

5 / 23 آفریننده امام علی علیه السلام: آفریننده است، نه به مفهوم حرکت و تلاش داشتن.

امام علی علیه السلام: آفریننده بدون تلاش ورزی است که آفریده ها را به قدرت خود آفرید.

امام علی علیه السلام: آفریده ها را بدون اندیشه گری آفرید؛ چرا که اندیشه گری، جز بر آنان که ذهن دارند، نمی سِزَد، و او را ذهنی نیست.

امام علی علیه السلام: آفرینش آنچه آفرید، بر او دشوار نیامد.

امام علی علیه السلام: س_ازن_ده ای ب_دون به ک_ارگیری اعضاست.

عنه عليه السلام: الَّذِي ابْتَدَعَ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ امْتَثَلَهُ، وَلَا مِقْدَارٍ اِحْتَذَى عَلَيْهِ مِنْ خَالِقٍ مَعْبُودٍ كَانَ قَبْلَهُ. (1)

عنه عليه السلام: ابْتَدَعَ مَا خَلَقَ بِإِثْمَالٍ سَبَقَ. (2)

عنه عليه السلام: لَمْ يَذَرَا الْخَلْقَ بِاحْتِيَالٍ. (3)

عنه عليه السلام: مَا خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَمْرًا عَبَثًا فَيَلْهُو. (4)

عنه عليه السلام: خَلَقَ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ تَمَثِيلٍ، وَلَا مَشُورَةٍ مُشِيرٍ، وَلَا مَعُونَةٍ مُعِينٍ؛ فَتَمَّ خَلْقُهُ بِأَمْرِهِ، وَأُذِعَنَ لِبَطَاعَتِهِ، فَأَجَابَ وَلَمْ يَدْفَعْ، وَانْقَادَ وَلَمْ يُنَازِعَ. (5)

عنه عليه السلام: وَلَوْ شَاءَ أَنْ يَخْلُقَهَا فِي أَقَلِّ مِنْ لَمَحِ الْبَصَرِ لَخَلَقَ، وَلَكِنَّهُ جَعَلَ الْأَنَاةَ وَالْمُدَارَةَ مِثَالًا لِأَمْنَانِهِ، وَإِجَابًا لِلْحُجْبَةِ عَلَى خَلْقِهِ. (6)

عنه عليه السلام: فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُو كُنْ فَيَكُونُ» (7): فَهَذِهِ الْقُدْرَةُ التَّامَّةُ الَّتِي لَا يَحْتَاجُ صَاحِبُهَا إِلَى مُبَاشَرَةِ الْأَشْيَاءِ، بَلْ يَخْتَرِعُهَا كَمَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ وَلَا يَحْتَاجُ إِلَى التَّرَوُّيِ فَيَخْلُقُ الشَّيْءَ، بَلْ إِذَا أَرَادَهُ صَارَ عَلَى مَا يُرِيدُهُ مِنْ تَمَامِ الْحِكْمَةِ، وَاسْتِقَامِ التَّدْبِيرِ لَهُ بِكَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ، وَقُدْرَةِ قَاهِرِهِ بَانَ بِهَا مِنْ خَلْقِهِ. (8)

1- نهج البلاغه: الخطبة 91، التوحيد: ص 50 ح 13 وليس فيه «خالق» وكلاهما عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ج 4 ص 275 ح 16.

2- الكافي: ج 1 ص 135 ح 1 عن محمد بن أبي عبد الله ومحمد بن يحيى جميعاً رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام، التوحيد: ص 43 ح 3 عن الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام، بحار الأنوار: ج 4 ص 270 ح 15.

3- نهج البلاغه: الخطبة 195، بحار الأنوار: ج 77 ص 315 ح 15.

4- غرر الحكم: ح 9606، عيون الحكم والمواعظ: ص 477 ح 8764، بحار الأنوار: ج 78 ص 5 ح 55؛ دستور معالم الحكم: ص 44 وفيه «امرؤ» بدل «أمر».

5- نهج البلاغه: الخطبة 155، بحار الأنوار: ج 4 ص 317 ح 42 و ج 64 ص 323 ح 2.

6- الاحتجاج: ج 1 ص 601 ح 137، بحار الأنوار: ج 57 ص 6.

7- النحل: 40.

8- بحار الأنوار: ج 93 ص 42 نقلاً عن رساله النعماني.

امام علی علیه السلام: هموست که آفریده ها را آفرید ، بدون نمونه ای که از روی آن نمونه سازی کند ، و بدون داشتن اندازه ای که از خالقِ معبودی پیش از او مانده باشد تا آن را دستور کار قرار دهد .

امام علی علیه السلام: آنچه را که آفرید ، بدون نمونه پیشین ایجاد کرد .

امام علی علیه السلام: آفریدگان را از روی چاره جویی نیافرید .

امام علی علیه السلام: خداوند سبحان ، هیچ چیزی را بیهوده نیافرید تا بیهوده گری کند .

امام علی علیه السلام: آفریدگان را بدون نمونه ، بدون رایزنی با کسی ، و بدون کمک گرفتن از کمک کاری آفرید . آفریش آفریده ، به فرمان او تکمیل شد . پس به پیروی اش اذعان کرد ، پذیرفت و رد نکرد ، و فرمانبر شد و سر ستیز بر نداشت .

امام علی علیه السلام: اگر می خواست آن [آسمان و زمین] را در کم تر از بر هم زدن پلک چشمی بیافریند ، می آفرید ؛ اما او آرامش و مدارا [ی خود] را نمونه ای برای امینان خود قرار داد ، و پاسخی برای [اقامه] حجت بر خلقش .

امام علی علیه السلام_ درباره سخن خدای متعال : «ما وقتی چیزی را اراده کنیم ، همین قدر که به آن بگوییم : باش! ، بی درنگ ، موجود می شود» _: این ، همان قدرت کامل است که دارنده آن ، نیازمند مباشرت با اشیا نیست ؛ بلکه آنها را طبق آنچه می خواهد ، به وجود می آورد . در آفریدن چیزی ، به اندیشه ورزی نیازمند نیست ؛ بلکه هر گاه اراده آفریدن چیزی کند ، آن چیز ، طبق آنچه او اراده کرده ، در کمال حکمت به وجود می آید و سامان آن ، با یک کلمه ، قوام پیدا می کند و به قدرت قاهرش ، از آفریده هایش تمایز می یابد .

عنه عليه السلام: فَإِذَا قَالَ الْمُؤَدِّنُ «اللَّهُ أَكْبَرُ» فَإِنَّهُ يَقُولُ: اللَّهُ الَّذِي لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ وَبِمَسْئَلَتِهِ كَانَ الْخَلْقُ، وَمِنْهُ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ لِلْخَلْقِ. (1)

عنه عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَلَا تَنْفَضِي عَجَائِبُهُ؛ لِأَنَّهُ كُلُّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ مِنْ إِحْدَاثِ بَدِيعٍ لَمْ يَكُنْ. (2)

عنه عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الْمُتَقَرِّدِ، الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ، وَلَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ... إِبْتَدَعَ مَا خَلَقَ بِلَا مِثَالٍ سَبَقَ وَلَا تَعَبٍ وَلَا نَصَبٍ، وَكُلُّ صَانِعٍ شَيْءٍ فَمِنْ شَيْءٍ صَنَعَ، وَاللَّهُ لَا مِنْ شَيْءٍ صَنَعَ مَا خَلَقَ. (3)

عنه عليه السلام: لَمْ يَخْلُقِ الْأَشْيَاءَ مِنْ أَصُولٍ أَرْزَلِيَّةٍ، وَلَا مِنْ أَوَائِلِ أُبْدِيَّةٍ، بَلْ خَلَقَ مَا خَلَقَ، فَأَقَامَ حَدَّهُ، وَصَوَّرَ مَا صَوَّرَ فَأَحْسَنَ صَوْرَتَهُ. (4)

عنه عليه السلام: وَلَوْ اجْتَمَعَ جَمِيعُ حَيَوَانِهَا؛ مِنْ طَيْرِهَا وَبَهَائِمِهَا، وَمَا كَانَ مِنْ مُرَاحِيهَا وَسَائِمِهَا، وَأَصْنَافِ أَسْنَاقِهَا وَأَجْنَاسِهَا، وَمُتَبَلِّدِهِ (5) أُمَّمِهَا وَأَكْيَاسِهَا، عَلَى إِحْدَاثِ بَعْوَضِهِ - مَا قَدَّرْتَ عَلَى إِحْدَاثِهَا، وَلَا عَرَفْتَ كَيْفَ السَّبِيلِ إِلَى إِيجَادِهَا، وَلَتَحَيَّرْتَ عَقُولُهَا فِي عِلْمِ ذَلِكَ وَتَاهَتْ، وَعَجَزَتْ قُوَاهَا وَتَنَاهَتْ، وَرَجَعَتْ خَاسِئَةً حَسِيرَةً، عَارِفَةً بِأَنَّهَا مَقْهُورَةٌ، مُقِرَّةٌ بِالْعَجْزِ عَنْ إِنْشَائِهَا، مُدْعِنَةٌ بِالضَّعْفِ عَنْ إِفْنَائِهَا! (6)

1- التوحيد: ص 238 ح 1، معاني الأخبار: ص 38 ح 1 كلاهما عن أبي يزيد بن الحسن عن الإمام الكاظم عن آبائه عليهم السلام، بحار الأنوار: ج 84 ص 131 ح 24.

2- الكافي: ج 1 ص 141 ص 7، التوحيد: ص 31 ح 1 كلاهما عن الحارث الأعور، بحار الأنوار: ج 57 ص 167 ح 107.

3- الكافي: ج 1 ص 134 ح 1 عن محمد بن أبي عبد الله ومحمد بن يحيى رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام، التوحيد: ص 41 ح 3 عن عبد الرحمن عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام، بحار الأنوار: ج 57 ص 164 ح 103.

4- نهج البلاغه: الخطبه 163، التوحيد: ص 79 ح 34 عن أبي المعتمر مسلم بن أوس نحوه، بحار الأنوار: ج 4 ص 295 ح 22؛ حليه الأولياء: ج 1 ص 73 عن النعمان بن سعد نحوه، كنز العمال: ج 1 ص 409 ح 1737.

5- من البلاغه: ضد النفاذ والذكاء (لسان العرب: ج 3 ص 96 «بلد»).

6- نهج البلاغه: الخطبه 186، الاحتجاج: ج 1 ص 478 ح 116، بحار الأنوار: ج 6 ص 330 ح 16.

امام علی علیه السلام: هر گاه مؤذن بگوید: «اللّه اکبر»، بدان معناست که می گوید: خدا، کسی است که آفرینش و امر، از آن اوست و آفرینش، به اراده اوست، و آنچه آفریده ها دارند، از اوست.

امام علی علیه السلام: سپاس خدایی را که نمی میرد و شگفتی های او پایان نمی پذیرد؛ چرا که او هر روز، در حال ایجاد چیز تازه ای است که نبود.

امام علی علیه السلام: سپاس خدایی را که یگانه، یکتا، بی نیاز و بی همتاست؛ آن که نه از چیزی به وجود آمده، و نه آنچه را که هست، از چیزی آفریده است... آنچه را آفریده، بدون نمونه قبلی، بدون رنج، و بدون تلاش، ایجاد کرده است. هر سازنده ای، از روی چیزی می سازد، در حالی که خداوند، آنچه را ساخته، از روی چیزی نساخته است.

امام علی علیه السلام: چیزها را از موادی ازلی و از نمونه هایی ابدی نیافرید؛ بلکه آفرید آنچه را که آفرید، و اندازه اش را معین کرد و آنچه را که صورت داد، صورتگری کرد و آن را نیک صورت آفرید.

امام علی علیه السلام: اگر همه حیوانات ج_هان، از پرندگان و چارپایان، چه آنهایی که در آغل بسته اند، و چه آنهایی که در صحرا می چرند، با همه گونه ها و سنخ ها و جنس ها، نادانان و زیرکان، بر آفرینش پشه ای گرد آیند، بر آفرینش آن، توان نخواهند یافت، و راه دستیابی به آفرینش آن را هم نخواهند دانست، و خردها در فهم آن، سرگردان و آواره خواهند شد، و نیروها، ناتوان به آخر خواهند رسید و رانده و مانده، بر خواهند گشت، آگاه به این که ناتوان اند، و معترف به در ماندگی از آفریدن آن، و مطمئن از ناتوانی برای از بین بردن آن.

24 / 5 المالكا لإمام علي عليه السلام: كُلُّ مَالِكٍ غَيْرُهُ مَمْلُوكٌ. (1)

عنه عليه السلام_عندما سُئِلَ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِمْ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ -: إِنَّا لَا نَمْلِكُ مَعَ اللَّهِ شَيْئًا، وَلَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكَنَا، فَامْتَنَى مَلَكْنَا مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنَّا، كَلَّفْنَا وَمَتَى أَخَذَهُ مِنَّا وَضَعَ تَكْلِيفَهُ عَلَيْنَا. (2)

25 / 5 العادِل لإمام علي عليه السلام: أَشْهَدُ أَنَّهُ عَدَلٌ عَدَلٌ، وَحَكَمٌ فَصَلَّ. (3)

عنه عليه السلام: الَّذِي عَظَّمَ حِلْمُهُ فَعَفَا، وَعَدَلَّ فِي كُلِّ مَا قَضَى. (4)

عنه عليه السلام: الَّذِي صَدَّقَ فِي مِيعَادِهِ، وَارْتَفَعَ عَنْ ظُلْمِ عِبَادِهِ، وَقَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ، وَعَدَلَّ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ. (5)

-
- 1- نهج البلاغه : الخطبه 65 ، غرر الحكم : ح 6885 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 375 ح 6316 وفيهما «غير الله» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 309 ح 37 .
 - 2- نهج البلاغه : الحكمه 404 ، بحار الأنوار : ج 5 ص 209 ح 49 .
 - 3- نهج البلاغه : الخطبه 214 ، بحار الأنوار : ج 69 ص 311 ح 32 .
 - 4- نهج البلاغه : الخطبه 191 .
 - 5- نهج البلاغه : الخطبه 185 ، الاحتجاج : ج 1 ص 480 ح 117 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 261 ح 9 .

5 / 24 مالک

5 / 25 دادگر

24/5 مالک امام علی علیه السلام: هر مالکی غیر از او، خود، مملوک است.

امام علی علیه السلام به هنگامی که از معنای سخن آنان که می گویند: «لا حول و لا قوه الا بالله» پرسیده شد: یعنی ما در کنار خدا، مالک چیزی نیستیم و جز آنچه او به مالکیت ما در آورده، صاحب چیزی نیستیم. هر زمان که آنچه را از ما بدان مالک تر است، به ملک ما در آورد، ما را مکلف ساخته است، و هر زمان که آن را از ما بگیرد، تکلیف خود را از دوش ما برداشته است.

25/5 دادگر امام علی علیه السلام: گواهی می دهم که او دادگری است که داد ورزیده است؛ و داوری است که فیصله و پایان می دهد.

امام علی علیه السلام: آن که بردباری اش بسیار است، و بخشیده، و در آنچه داوری کرده، داد ورزیده است.

امام علی علیه السلام: هـ_موست ک_ه در وع_ده های_ش راستگوست و از ستم کردن بر بندگانش منزه است، و در بین بندگانش دادگری نموده، و در داوری اش بر آنان، عدالت ورزیده است.

عنه عليه السلام_ وسُئِلَ عَنِ الْعَدْلِ_ : الْعَدْلُ أَلَّا تَتَّهَمَهُ . (1)

عنه عليه السلام : ما كان قومٌ قَطُّ في غَضٍّ نِعَمَهُ مِنْ عَيْشٍ فَرَّالٍ عَنْهُمْ إِلَّا بِذُنُوبٍ اجْتَرَحَوْهَا ؛ لِأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ . (2)

-
- 1- . نهج البلاغه : الحكمة 470 ، خصائص الأئمة عليهم السلام : ص 124 ، إعلام الوری : ج 1 ص 545 ، روضه الواعظین : ص 48 ، بحار الأنوار : ج 5 ص 52 ح 86 .
 - 2- . نهج البلاغه : الخطبه 178 وراجع الخصال : ص 624 ح 10 وتحف العقول : ص 114 .

امام علی علیه السلام_ وقتی از عدل پرسیده شد _: عدل ، آن است که خدا را متهم نسازی . (1)

امام علی علیه السلام: هیچ قومی نبوده اند که در زندگی ، در فراوانی نعمت باشند و آن زندگی از آنها گرفته شده باشد ، مگر به خاطر گناہانی که انجام داده اند ؛ چرا که خداوند ، هرگز بر بندگان ، ستمکار نیست .

1- . متهم ساختن خدا ، آن است که در فرمان ها و یا آفرینشش به وجود نادرستی و یا ستم ، اعتقاد داشته باشی .

الباب السادس : الصفات السلبية 6 / الحدالإمام على عليه السلام : لا يُشْمَل بِحَدٍّ وَلَا يُحَسَبُ بِعَدٍّ ، وَإِنَّمَا تَحُدُّ الْأَدْوَاتُ أَنْفُسَهَا ، وَتُشِيرُ
الآلَاتُ إِلَى نَظَائِرِهَا ... وَلَا يُقَالُ لَهُ حَدٌّ وَلَا نِهَائَةٌ ، وَلَا انْقِطَاعٌ وَلَا غَايَةٌ ، وَلَا أَنَّ الْأَشْيَاءَ تَحْوِيهِ فَتَقْلَهُ أَوْ تُهَوِّيَهُ . (1)

عنه عليه السلام : حَدَّ الْأَشْيَاءِ عِنْدَ خَلْقِهِ لَهَا إِبَانَةٌ لَهُ مِنْ شَبَّهَهَا . لَا تُقَدَّرُ الْأَوْهَامُ بِالْحُدُودِ وَالْحَرَكَاتِ ، وَلَا بِالْجَوَارِحِ وَالْأَدْوَاتِ . (2)

عنه عليه السلام : لَيْسَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهَى إِلَى حَدِّهِ . (3)

عنه عليه السلام : لَا يُدْرِكُ بِوَهْمٍ ، وَلَا يُقَدَّرُ بِفَهْمٍ ... وَلَا يُحَدُّ بِأَيْنٍ . (4)

عنه عليه السلام : فَتَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي لَا يَبْلُغُهُ بَعْدُ الْهَمَمُ ، وَلَا يَنَالُهُ غَوْضُ الْفِطْنِ وَتَعَالَى الَّذِي لَيْسَ لَهُ وَقْتُ مَعْدُودٍ ، وَلَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ ، وَلَا
نَعْتُ مَحْدُودٌ . (5)

1- نهج البلاغه : الخطبه 186 ، الاحتجاج : ج 1 ص 476 و 477 ح 116 .

2- نهج البلاغه : الخطبه 163 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 306 ح 35 .

3- الكافي : ج 1 ص 142 ح 7 ، التوحيد : ص 33 ح 1 كلاهما عن الحارث الأعور ، بحار الأنوار : ج 4 ص 266 ح 14 .

4- نهج البلاغه : الخطبه 182 عن نوف البكالي ، بحار الأنوار : ج 4 ص 314 ح 40 .

5- الكافي : ج 1 ص 135 ح 1 عن محمد بن أبي عبد الله ومحمد بن يحيى جميعاً رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام ، التوحيد : ص

42 ح 3 عن عبد الرحمن عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام ؛ المعيار والموازنه : ص 255 .

باب ششم : صفات سلبی**6 / 1 اندازه**

باب ششم : صفات سلبی 6 / 1 اندازه امام علی علیه السلام : [خداوند ،] به حد نیاید ، و در شمار نگنجد ، که ابزارها خود را محدود می کنند ، و ابزارها به نمونه هایشان اشاره می کنند . . . و گفته نمی شود که او حد و پایانی دارد ، چنان که درباره او از بُریدگی و نهایتی سخن نمی رود ، و چیزی او را در بر نمی گیرد تا بالایش برَد یا فرودش آوَرَد .

امام علی علیه السلام : به هنگام آفریدن چیزها ، آنها را اندازه داد تا تفاوت او از آفریده ها ، روشن گردد . گمان ها نمی توانند او را با حدود و حرکت ها و اعضا و ابزارها اندازه گیرند .

امام علی علیه السلام : او را اندازه ای نیست تا بدان منتهی شود .

امام علی علیه السلام : به گمان ، درک نمی شود ، و به فهم ، اندازه گیری نمی گردد . . . و به کجایی ، حد نمی پذیرد .

امام علی علیه السلام : خجسته است خدایی که ژرف نگری اندیشه ها ، او را درک نمی کند ، و ژرفکاوای تیزهوشی ها به او نمی رسد ! برتر است آن که او را نه زمانی شمارش شده هست ، و نه مدّت عمری معین ، و نه صفتی مشخص .

عنه عليه السلام: الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدَ الْهِمَمِ ، وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ ، الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ ، وَلَا نَعَتْ مَوْجُودٌ ، وَلَا وَقْتُ مَعْدُودٌ ، وَلَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ . (1)

عنه عليه السلام: وَحَدَّ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا عِنْدَ خَلْقِهِ ، إِبَانَةً لَهَا مِنْ شَبْهِهِ ، وَإِبَانَةً لَهُ مِنْ شَبْهِهَا . (2)

2 / 6 المِثْلُ لِإِمَامٍ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الَّذِي نَأَى مِنَ الْخَلْقِ فَلَا شَيْءَ كَمِثْلِهِ . (3)

عنه عليه السلام: لَا لَهُ مِثْلٌ فَيَعْرِفَ بِمِثْلِهِ . (4)

عنه عليه السلام: مَنْ وَحَدَّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لَمْ يُشَبَّهْ بِالْخَلْقِ . (5)

عنه عليه السلام: فَلَا إِلَيْهِ حَدٌّ مَنْسُوبٌ ، وَلَا لَهُ مِثْلٌ مَضْرُوبٌ ، وَلَا شَيْءٌ عَنْهُ مَحْجُوبٌ ، تَعَالَى عَنْ ضَرْبِ الْأَمْثَالِ وَالصِّفَاتِ الْمَخْلُوقَةِ عُلُوقًا كَبِيرًا . (6)

-
- 1- نهج البلاغه : الخطبه 1 ، الاحتجاج : ج 1 ص 473 ح 113 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 300 ح 7 نقلاً عن عيون الحكم والمواعظ و ج 4 ص 247 ح 5 وراجع المناقب للخوارزمي : ص 300 ح 296 .
 - 2- الكافي : ج 1 ص 135 ح 1 عن محمد بن أبي عبد الله ومحمد بن يحيى جميعاً رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام ، التوحيد : ص 42 ح 3 عن الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام وزاد فيه «إياها» بعد «خلقه» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 269 ح 15 .
 - 3- الكافي : ج 1 ص 141 ح 7 ، التوحيد : ص 32 ح 1 كلاهما عن الحارث الأعور وفيه «بان» بدل «نأى» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 266 ح 14 .
 - 4- الكافي : ج 1 ص 142 ح 7 ، التوحيد : ص 33 ح 1 كلاهما عن الحارث الأعور ، بحار الأنوار : ج 4 ص 266 ح 14 .
 - 5- غرر الحكم : ح 8648 .
 - 6- التوحيد : ص 71 ح 26 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 22 ح 15 كلاهما عن الهيثم بن عبد الله الرماني عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام .

امام علی علیه السلام: [او] آن است که ژرف نگر اندیشه ها، او را درک نمی کند، و ژرف کاوی تیزهوشی ها به او نمی رسد؛ آن که نه برای صفاتش اندازه ای مشخص است، و نه توصیفی موجود، نه زمانی معین، و نه پایانی مشخص.

امام علی علیه السلام: [خداوند] همه چیزها را به هنگام آفرینش آنها اندازه داد تا چیزها با او همسان نباشند، و او از همگونی با چیزها فاصله یابد.

2 / 6 مانند امام علی علیه السلام: [خداوند] آن است که از آفریده ها دور است، و هیچ چیزی چون او نیست.

امام علی علیه السلام: نمونه ای ندارد تا با نمونه اش شناخته شود.

امام علی علیه السلام: هر کس به یکتایی خدا معتقد باشد، او را با آفریدگان، همگون ندانسته است.

امام علی علیه السلام: نه اندازه ای به او نسبت داده شده، و نه مثلی برای او زده شده، و نه چیزی از او پوشیده مانده است. از شبیه بودن به نمونه ها و ویژگی های آفریدگانش برتری بسیار والایی دارد.

عنه عليه السلام: اِتَّقُوا اللَّهَ أَنْ تُمَثِّلُوا بِالرَّبِّ الَّذِي لَا- مِثْلَ لَهُ، أَوْ تُشَدَّ بِجَهْوَةِ بَشَىءٍ مِنْ خَلْقِهِ، أَوْ تُلْقُوا عَلَيْهِ الْأَوْهَامَ، أَوْ تُعْمَلُوا فِيهِ الْفِكْرَ، أَوْ تَضْرِبُوا لَهُ الْأَمْثَالَ، أَوْ تَتَعْتَوْهُ بِنُعُوتِ الْمَخْلُوقِينَ؛ فَإِنَّ لِمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ نَارًا. (1)

عنه عليه السلام- مُخَاطِبًا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ-: وَأَشْهَدُ أَنَّ مَنْ سَاوَاكَ بِشَىءٍ مِنْ خَلْقِكَ فَقَدْ عَدَلَ بِكَ، وَالْعَادِلُ بِكَ كَافِرٌ بِمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ مُحْكَمَاتُ آيَاتِكَ، وَنَطَقَتْ عَنْهُ شَوَاهِدُ حُجُجِ بَيِّنَاتِكَ. (2)

عنه عليه السلام- أَيْضًا-: فَأَشْهَدُ أَنَّ مَنْ شَدَّ بِجَهْوَةِ بَشَىءٍ مِنْ أَعْضَاءِ خَلْقِكَ وَتَلَا حُمَّ حِقَاقِ مَفَاصِدِ لِمِهِمُ الْمُحْتَجِّجِ لِنُدْبِيرِ حِكْمَتِكَ لَمْ يَعْقِدْ غَيْبِ ضَمِيرِهِ عَلَى مَعْرِفَتِكَ، وَلَمْ يُبَاشِرْ قَلْبَهُ الْيَقِينَ بِأَنَّهُ لَا نِدَّ لَكَ، وَكَأَنَّهُ لَمْ يَسْمَعْ تَبَرُّؤَ التَّابِعِينَ مِنَ الْمَتَّبِعِينَ إِذِ يَقُولُونَ: «تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * إِذْ نُسُوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (3). (4)

6 / 13 التَّغْيِيرُ الْإِمَامِ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامِ: الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَا يُعَيَّرُهُ صُرُوفُ الْأَزْمَانِ. (5)

عنه عليه السلام: لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ، وَلَا يُعَيَّرُهُ زَمَانٌ، وَلَا يَحْوِيهِ مَكَانٌ. (6)

1- روضه الواعظين: ص 46، بحار الأنوار: ج 3 ص 298 ح 25.

2- نهج البلاغه: الخطبه 91، التوحيد: ص 54 ح 13 نحوه وكلاهما عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ج 4 ص 277 ح 16.

3- الشعراء: 97 و 98.

4- نهج البلاغه: الخطبه 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ج 77 ص 318 ح 17.

5- الكافي: ج 1 ص 135 ح 1 عن محمد بن أبي عبد الله ومحمد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام، التوحيد: ص 42 ح 3 عن الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام: المعيار والموازنه: ص 256 وفيه «صدوف سوائف الأزمان».

6- نهج البلاغه: الخطبه 178، بحار الأنوار: ج 77 ص 307 ح 12.

6 / 3 دگرگونی

امام علی علیه السلام: از خدا پروا کنید که برای پروردگاری که ماندی ندارد، نمونه بتراشید، یا این که او را به چیزی از مخلوقاتش شبیه کنید، یا پندارهای خود را بر او حمل کنید، یا فکرتان را در ذات او به کار گیرید، یا برای او مثل بزنید، یا به صفات آفریدگان، توصیفش کنید. به راستی که سزای شخصی که چنین کند، آتش است.

امام علی علیه السلام: خطاب به خداوند عز و جل: گواهی می دهم که هر که تو را با چیزی از آفریده هایت برابر کرد، [آن چیز را] هم تراز تو قرار داده است، و هر که چیزی را هم تراز تو قرار دهد، به آنچه آیه های محکم تو بدان نازل شده و گواه های روشن تو، بدان زبان گشوده، کافر است.

امام علی علیه السلام: خطاب به خداوند عز و جل: گواهی می دهم که هر کس تو را به عضوهای جدا از هم آفریده هایت، و مفصل های به هم پیوسته آنان که بر پایه تدبیر حکمت تو چنین شده، همانند کرده باشد، درون جانش را به شناخت و معرفت تو گره زده است، و قلبش به این که همانندی برای تو نیست، یقین پیدا نکرده است، گویی بیزاری جوئی پیروان را از پیروی شونندگان خود که می گفتند: «سوگند به خدا که ما در گم راهی آشکاری بودیم، آن گاه که شما را با پروردگار جهانیان، برابر می کردیم»، نشنیده است.

6 / 3 دگرگونیا امام علی علیه السلام: [خداوند،] یکتای یگانه صمد است؛ آن که گردش زمان، او را دگرگون نمی کند.

امام علی علیه السلام: کاری او را به خود مشغول نمی دارد، زمانی او را دگرگون نمی کند، و جایی او را فراموش نمی گیرد.

عنه عليه السلام: لا يَتَغَيَّرُ بِحَالٍ، ولا يَتَبَدَّلُ فِي الْأَحْوَالِ، ولا تُبْلِيهِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ، ولا يُغَيِّرُهُ الضُّيَاءُ وَالظُّلَامُ. (1)

6 / 4 الحَرَكَهُ وَالسُّكُونُ للإمام عليّ عليه السلام: لا- يَجْرِي عَلَيْهِ السُّكُونُ وَالْحَرَكَهُ، وَكَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ، وَيَعُودُ فِيهِ مَا هُوَ أَبْدَاهُ، وَيَحْدُثُ فِيهِ مَا هُوَ أَحَدَثُهُ؟ إِذَا لَتَفَاوَتَتْ ذَاتُهُ، وَلَتَجَزَّأَ كُنْهُهُ، وَلَا مَتْنَعٌ مِنَ الْأَزْلِ مَعْنَاهُ، وَلَكَانَ لَهُ وَرَاءَهُ إِذْ وَجِدَ لَهُ أَمَامَهُ، وَلَا لَتَمَسَ التَّمَامَ إِذْ لَزِمَهُ التَّقْصَانُ! وَإِذَا لَقَامَتْ آيَةُ الْمَصْنُوعِ فِيهِ، وَلَتَحَوَّلَ دَلِيلًا بَعْدَ أَنْ كَانَ مَدْلُولًا عَلَيْهِ، وَخَرَجَ بِسُلْطَانِ الْإِمْتِنَاعِ مِنْ أَنْ يُؤَثَّرَ فِيهِ مَا يُؤَثَّرُ فِي غَيْرِهِ؟ (2)

عنه عليه السلام: إِنَّ رَبِّي لَا يُوَصِّفُ بِالْبُعْدِ، وَلَا بِالْحَرَكَهِ وَلَا بِالسُّكُونِ، وَلَا بِالْقِيَامِ قِيَامِ انْتِصَابٍ، وَلَا بِجِيئِهِ وَلَا بِذَهَابِهِ. (3)

عنه عليه السلام: الْمَشَاهِدُ لِجَمِيعِ الْأَمَاكِنِ بِأَنَّهَا إِيَّاهُ. (4)

6 / 5 الْوَالِدُ وَالْوَالِدَاتُ للإمام عليّ عليه السلام: لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ مَوْلُودًا، وَلَمْ يُؤَلَدْ فَيَصِيرَ مَحْدُودًا، جَلَّ عَنِ اتِّخَاذِ الْأَبْنَاءِ، وَطَهَّرَ عَنِ مُلَامَسَةِ النِّسَاءِ. (5)

-
- 1- نهج البلاغه: الخطبه 186، الاحتجاج: ج 1 ص 477 ح 116، بحار الأنوار: ج 4 ص 254 ح 8.
 - 2- نهج البلاغه: الخطبه 186، الاحتجاج: ج 1 ص 476 ح 116، بحار الأنوار: ج 57 ص 30 ح 6.
 - 3- التوحيد: ص 305 ح 1، الأمالي للصدوق: ص 423 ح 560، الاختصاص: ص 236 كلّها عن الأصبع بن نباته، روضه الواعظين: ص 40، بحار الأنوار: ج 4 ص 27 ح 2.
 - 4- الكافي: ج 1 ص 142 ح 7، التوحيد: ص 33 ح 1 كلاهما عن الحارث الأعور، بحار الأنوار: ج 4 ص 266 ح 14.
 - 5- نهج البلاغه: الخطبه 186، الاحتجاج: ج 1 ص 476 ح 116، بحار الأنوار: ج 4 ص 254 ح 8.

6 / 4 حرکت و سکون**6 / 5 پدر و فرزند**

امام علی علیه السلام: [خداوند،] به حالتی دگرگون نمی شود، و در شرایط، تبدیل نمی گردد، و شب ها و روزها او را فرسوده نمی سازند، و نور و تاریکی، او را تغییر نمی دهند.

6 / 4 حرکت و سکون امام علی علیه السلام: سکون و حرکت، بر او جاری نمی شود، و چه سان چیزی که او خود، آن را جاری ساخته، بر او جاری شود، و آنچه که خود ایجاد کرده، به او برگردد، و آنچه که خود آن را پدید آورده، در او پدیدار شود؟ اگر چنین بود، ذات او گوناگون می گشت، و کُنْهش پراکندگی می پذیرفت، و دیگر، حقیقت او از ازلی بودن امتناع می ورزید، و به یقین، برای او پشتِ سری می بود، آن گاه که برای او پیشِ رویی یافت می شد، و باید در پی کمال می رفت، آن هنگام که با نقصان همراه می شد. نیز در این هنگام، نشانه های ساخته بودن، در او هویدا می شدند، و پس از آن که بر او دلالت می شد، خود، دلیل و نشانه قرار می گرفت! او به قدرت امتناع (عدم امکان)، از این که چیزی که در غیر او تأثیر می گذارد، در او اثر بگذارد، بیرون است.

امام علی علیه السلام: پروردگار من، نه با دوری توصیف می شود، و نه با حرکت و سکون، و نه به برپا بودن، به گونه برپا دارندگی، و نه به آمد و شد.

امام علی علیه السلام: [خداوند،] نظاره گر همه جاها بدون رفتن به آن جاهاست.

6 / 5 پدر و فرزند امام علی علیه السلام: نزایید تا زاییده شده باشد، و زاده نشد تا محدود گردد. از داشتن فرزندان به دور است، و از ارتباط داشتن با زنان، پاک است.

عنه عليه السلام: لَمْ يُولَدْ سُبْحَانَهُ فَيَكُونَ فِي الْعِزِّ مُشَارِكًا، وَلَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ مَوْرُوثًا هَالِكًا. (1)

عنه عليه السلام: عَلَا عَنِ اتِّخَاذِ الْأَبْنَاءِ، وَتَطَهَّرَ وَتَقَدَّسَ عَنِ مُلَامَسَةِ النِّسَاءِ وَعَزَّ وَجَلَّ عَنِ مُجَاوَرَةِ الشُّرَكَاءِ. (2)

1- نهج البلاغه: الخطبه 182 عن نوف البكالى، التوحيد: ص 31 ح 1 عن الحارث الأعور، بحار الأنوار: ج 4 ص 314 ح 40. وجاء في الكافي (ج 1 ص 141 ح 7): «الذى لم يلد فيكون في العزّ مشاركا، ولم يولد فيكون موروثا هالكا»، كما جاء نظيرها في روضه الواعظين: ص 24. ولما كان الراوى لهاتين الروايتين هو الحارث الأعور مع تضادّ معانيهما فالصحيح هو إحدى الروايتين. ومع ملاحظه معناهما، وأنّ الوارد في نهج البلاغه والتوحيد يوافق مضمونا لما ورد في الأحاديث الثلاثة التاليه؛ والتي هي عن الإمام عليّ عليه السلام والإمام الصادق عليه السلام مع ورودها في مصادر مختلفه، يظهر أنّ هذا الحديث هو المنقول صحيحا، وإن كان النقل الآخر - الوارد في الكافي - قابلاً للتوجيه (راجع مرآه العقول: ج 2 ص 104 وص 105).

2- الكافي: ج 1 ص 136 ح 1 عن محمّد بن أبي عبد الله ومحمّد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام، التوحيد: ص 43 ح 3 عن الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام.

امام علی علیه السلام: خدای عز و جل، زاده نشد تا در عزّت شریکی داشته باشد، و نزایید تا ارث بگذارد و نابود شود. (1)

امام علی علیه السلام: از این که دارای فرزندان باشد، برتر است، و از تماس داشتن با زنان، پاک و برکنار است، و گرامی تر و والاتر است از این که در کنار شریکان قرار گیرد.

1- در الکافی (ج 1 ص 141) آمده: «آن که نزایید تا در عزّت همکار داشته باشد، و زاده نشد تا ارث بگذارد و نابود شود». نظیر آن در روضه الواعظین (ص 24) آمده است و از آن جایی که راوی هر دو روایت در عین متضاد بودن معنای آن دو - حارث اعور است، روایت درست یکی از آن دو است و از آن جا که نقل در نهج البلاغه و التوحید صدوق، از نظر مضمون، موافق مضمون سه حدیث بعدی است که از امام علی علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است و به علاوه، در منابع دیگر هم آمده است، روشن می شود که این حدیث همان نقل درست است، گرچه نقل دیگر (آن که در الکافی آمده)، نیز قابل توجیه است (ر. ک: مرآة العقول: ج 2 ص 104_105).

الباب السابع : جوامع الأسماء والصفات لإمام علي عليه السلام : الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون ، ولا يحصى نعماءه العادون ، ولا يؤدي حقه المجتهدون ، الذي لا يدركه بعد الهمم ، ولا يناله غوص الفطن ، الذي ليس لصدمته حد محدود ، ولا نعت موجود ، ولا وقت معدود ، ولا أجل ممدود . فطر الخلائق بقدرته ، وسدّ الرياح برحمته ، ووتد بالصخور ميدان أرضه . أول الدين معرفته ، وكمال معرفته التصديق به ، وكمال التصديق به توحيدُه ، وكمال توحيدُه الإخلاص له ، وكمال الإخلاص له نفى الصفات عنه ، لشدّه هادِه كل صفة أنّها غير الموصوف ، وشدّه هادِه كل موصوف أنّه غير الصّفه . فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه ، ومن قرنه فقد ثناه ، ومن ثناه فقد جزأه ، ومن جزأه فقد جهله ، ومن جهله فقد أشار إليه ، ومن أشار إليه فقد حدّه ، ومن حدّه فقد عدّه . ومن قال «فيم ؟» فقد ضمّنه ، ومن قال «علام ؟» فقد أخلى منه . كائن لا عن حدّ ، موجود لا عن عدم ، مع كل شيء لا بمقارنّه ، وغير كل شيء لا بمزاييله . فاعل لا بمعنى الحركات والآله ، بصير إذ لا منظور إليه من خلقه ، متوحّد إذ لا سكن يستأنس به ولا يستوحش لفقدِه . (1)

1- نهج البلاغه : الخطبه 1 ، الاحتجاج : ج 1 ص 473 ح 113 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 300 ح 7 و ج 4 ص 247 ح 5 وراجع نهج الحق : ص 65 .

باب هفتم : مجموعه نام ها و صفات

باب هفتم : مجموعه نام ها و صفات امام علی علیه السلام: سپاس خدایی را که سخنوران ، به ستایش او نمی رسند ، شمارشگرانِ نعمت های او نمی توانند آنها را بشمارند ، و تلاشگران نمی توانند حق او را بپردازند ؛ آن که ژرف اندیشیِ اندیشه ها ، او را درک نمی کند ، و ژرفکاوای تیزهوشی ها به او نمی رسد ؛ آن که صفاتش نه اندازه معینی ، و نه وصفی ، و نه زمان شمارش شده ای ، و نه پایان مشخصی دارد . با قدرت خود ، آفریده ها را به وجود آورد ، و با رحمتش بادها را به وزیدن وا داشت ، و گستره زمینش را با صخره ها مهار کرد . آغاز دین ، شناخت اوست ، و کمال شناخت او باورداشت اوست ، و کمال باور داشتن او یگانه دانستن اوست ، و کمال یگانه دانستن او ، اخلاص برای اوست ، و کمال اخلاص برای او ، نفی صفات از اوست ؛ چون هر صفتی گواه است که آن [صفت] ، غیر از موصوف است ، و هر موصوفی گواه است که آن ، غیر از صفت است . هر کس خدای سبحان را وصف کند ، او را با چیزی قرین ساخته است ، و هر کس او را با چیزی قرین سازد ، او را دوگانه پنداشته است ، و هر کس او را دوگانه پندارد ، او را جزء جزء دانسته است ، و هر کس او را جزء جزء بداند ، او را نشناخته است ، و هر کس او را نشناسد ، به او اشاره کرده [و برای او جهت قائل شده] است ، و هر کس به او اشاره کند ، برای او اندازه تعیین کرده است ، و هر کس برای او اندازه تعیین کند ، او را به شماژ در آورده است . هر کس بگوید : «در چیست؟» ، او را جزو چیزی قرار داده است ، و هر کس بگوید : «بر چه چیز است؟» ، جایی را از [وجود] او تهی شمرده است . هست ، ولی نه از روی پیدایش . وجود دارد ، ولی نه پس از نبودن . با هر چیزی هست ، اما نه با همنشینی . غیر از هر چیز است ، ولی نه از روی جدایی . کننده است ، نه به مفهوم [کار کردن با] حرکت ها و ابزارها . بیناست ، از آن هنگامی که هیچ آفریده قابل دیدنی وجود نداشت . تنها بود ، بی آن که سکونت کننده ای باشد تا به آن ، انس بگیرد و یا با نبودش وحشت حاصل آید .

عنه عليه السلام في الحث على معرفته تعالى والتوحيد له: أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ، وَأَصْلُ مَعْرِفَتِهِ تَوْحِيدُهُ، وَنِظَامُ تَوْحِيدِهِ نَفْيُ الشَّيْبِهِ عَنْهُ ، جَلَّ عَنْ أَنْ تَحُلَّ الصِّفَاتُ لِشَهَادَةِ الْعُقُولِ: أَنَّ كُلَّ مَنْ حَلَّتْهُ الصِّفَاتُ مَصْنُوعٌ، وَشَهَادَةُ الْعُقُولِ: أَنَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ صَانِعٌ لَيْسَ بِمَصْنُوعٍ، بِصُنْعِ اللَّهِ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ، وَبِالْعُقُولِ تُعْتَمَدُ مَعْرِفَتُهُ، وَبِالنَّظَرِ تَبَيَّنَتْ حُجَّتُهُ، جَعَلَ الْخَلْقَ دَلِيلًا عَلَيْهِ، فَكَشَفَ بِهِ عَنْ رُبُوبِيَّتِهِ، هُوَ الْوَاحِدُ الْفَرْدُ فِي أَرْبَابِيَّتِهِ ، لا شريك له في إلهيته، ولا ند له في ربوبيته، بمضاداته بين الأشياء المتضاده علم أن لا ضد له، وبمقارنته بين الأمور المتقترنة علم أن لا قرين له. (1)

عنه عليه السلام: ما وحده من كَيْفِهِ، ولا حقيقته أصاب من مثله، ولا إياه عنى من شَبَّهَهُ، ولا صمدَه من أشار إليه وتوهمه. كل معروف بنفسه مصنوع، وكل قائم في سواه معلول. فاعل لا باضطراب آله، مُقَدَّرٌ لا بحول فكره، غني لا باستفاده. لا تصحبه الأوقات، ولا ترفده الأدوات. سبق الأوقات كونه، والعدم وجوده، والابتداء أزلُه. بتشعيره المشاعر عرف أن لا مشعر له، وبمضاداته بين الأمور عرف أن لا ضد له، وبمقارنته بين الأشياء عرف أن لا قرين له. صاد النور بالظلمة، والوضوح بالبهمة، والجُمود بالبلل، والحرور بالصدرد (2). مؤلف بين متعدياتها، مقارن بين متبايناتها، مقرب بين متباعدياتها، مُفَرِّقٌ بين متدانياتها. لا يشمل بحد، ولا يحسب بحد، وإنما تحدد الأدوات أنفسها، وتشير الآلات إلى نظائرها. منعتها (مُند) القدمة، وحمتها (قد) الأزلية، وجببها (لولا) التكملة 3! بها تجلى صانعها للعقول، وبها امتنع عن نظر العيون، ولا يجرى عليه الشكون والحركة، وكيف يجرى عليه ما هو أجراه، ويعود فيه ما هو أبداه، ويحدث فيه ما هو أحدثه! إذا لتفاوت ذاته، ولتجزأ كنهه، ولا تمتنع من الأزل معناه، وكان له وراء إذ وجد له أمام، ولالتمس التمام إذ لزمه النقصان. وإذا لقامت آية المصنوع فيه، ولتحول دليلاً بعد أن كان مدلولاً عليه، وخرج سلطان الإمتناع من أن يؤثر فيه ما يؤثر في غيره. الذي لا يحول ولا يزول، ولا يجوز عليه الأفعال. لم يلد فيكون مولوداً، ولم يولد فيصير محدوداً. جلَّ عن اتخاذ الأبناء، وطهر عن ملاسسه النساء. لا تناله الأوهام فتقدرة، ولا تتوهمه الفطن فتصوره، ولا تدركه الحواس فتحسه، ولا تلمسه الأيدي فتمسسه. ولا يتغير بحال، ولا يتبدل في الأحوال. ولا تبليه الليالي والآيام، ولا يغيره الضياء والظلام. ولا يوصف بشيء من الأجزاء، ولا بالجوارح والأعضاء، ولا بعرض من الأعراض، ولا بالغيرية والأبعاض. ولا يقال له حد ولا نهاية، ولا انقطاع ولا غاية؛ ولا أن الأشياء تحويه فتقبله أو تهويه، أو أن شيئاً يحمله فيمليه أو يعدله. ليس في الأشياء بوالج، ولا عنها بخارج. يخبر لا بلسان ولهوات، ويسمع لا بخروق وأدوات. يقول ولا يلفظ، ويحفظ ولا يتحفظ، ويريد ولا يضمن. يحب ويرضى من غير رقة، ويبغض ويعضب من غير مشقة. يقول لمن أراد كونه: «كن فيكون»، لا بصوت يقرع، ولا بنداء يُسمع؛ وإنما كلامه سبحانه فعل منه أنشأه ومثله، لم يكن من قبل ذلك كائناً، ولو كان قديماً لكان إلهاً ثانياً. لا يقال: كان بعد أن لم يكن؛ فتجري عليه الصفات المحدثات، ولا يكون بينها وبينه فصل، ولا له عليها فضل؛ فيستوى الصانع والمصنوع، ويتكافأ المبتدع والبديع. خلق الخلائق على غير مثال خلا من غيره، ولم يستعن على خلقها بأحد من خلقه. وأنشأ الأرض فأمسكها من غير اشتغال، وأرساها على غير قرار، وأقامها بغير قوانين، ورفعها بغير دعائم، وحصنها من الأود والإعوجاج، ومنعها من التهافت والإنفراج. أرسى أوتادها، وصدرب أسدادها، واستفاض عيونها، وخذ أوديتها، فلم يهن ما بناه، ولا صدع ما قواه. هو الظاهر عليها بسلطانه وعظمته، وهو الباطن لها بعلمه ومعرفته، والعالي على كل شيء منها بجلاله وعزته. لا يعجزه شيء منها طلبه، ولا يمتنع عليه فيغلبه، ولا يقوته السريع منها فيسبقه، ولا يحتاج إلى ذي مال فيرزقه. خصه الأشياء له، وذلت مستكينه لعظمته، لا تستطيع الهرب من سلطانته إلى غيره فتمتنع من نفعه وضره، ولا كفاء له فيكافئه، ولا نظير له فيساويه. هو المufنى لها بعد وجودها، حتى يصير موجودها كمفقودها. وليس فناء الدنيا بعد ابتداعها بأعجب من إنشائها واختراعها. وكيف ولو اجتمع جميع حيوانها من طيرها وبهائمها، وما كان من مراحها وسائرها، وأصناف أسنارها وأجناسها، ومُتبلده أممها وأكياسها، على إحداث بعوضه ما قدرت على إحداثها، ولا عرفت كيف السبيل إلى إيجادها، ولتحيرت عقولها في علم ذلك وتاهت، وعجزت قواها وتناهت، ورجعت خاسية حسيرة، عارفة بأنها مقهورة، مقرة بالعجز عن إنشائها، مدعنة بالضعف

عَنْ إِفْنَائِهَا! وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَعُودُ بَعْدَ فَنَاءِ الدُّنْيَا وَحَدَهُ لَا شَيْءَ مَعَهُ. كَمَا كَانَ قَبْلَ ابْتِدَائِهَا كَذَلِكَ يَكُونُ بَعْدَ فَنَائِهَا، بِإِلَاقَةِ وَلَا مَكَانٍ، وَلَا حِينٍ وَلَا زَمَانٍ. عُدِمَتْ عِنْدَ ذَلِكَ الْأَجَالُ وَالْأَوْقَاتُ، وَزَالَتِ السَّنُونَ وَالسَّاعَاتُ، فَلَا شَيْءَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ الَّذِي إِلَيْهِ مَصِيرُ جَمِيعِ الْأُمُورِ. بِإِلَاقَةِ قُدْرِهِ مِنْهَا كَانَ ابْتِدَاءُ خَلْقِهَا، وَبِغَيْرِ امْتِنَاعٍ مِنْهَا كَانَ فَنَائُهَا، وَلَوْ قَدَّرَتْ عَلَى الْإِمْتِنَاعِ لَدَامَ بَقَاؤُهَا. لَمْ يَتَكَأَدَهُ (3) صُنْعُ شَيْءٍ مِنْهَا إِذْ صَدَّقَتْ، وَلَمْ يُؤَدِّهِ مِنْهَا خَلْقٌ مَا خَلَقَهُ وَبَرَأَهُ، وَلَمْ يَكُونْهَا لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ، وَلَا لِخَوْفٍ مِنْ زَوَالٍ وَتَقْصَانٍ، وَلَا لِإِسْتِعَانِهِ بِهَا عَلَى نَدِّ مُكَاتِرٍ، وَلَا لِإِحْتِرَازِ بِهَا مِنْ ضِدِّ مُثَاوِرٍ، وَلَا لِإِزْدِيَادِ بِهَا فِي مُلْكِهِ، وَلَا لِإِمْكَاتَرِهِ شَرِيكِ فِي شَرِكِهِ، وَلَا لِوَحْشِهِ كَانَتْ مِنْهُ؛ فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَأْنِسَ إِلَيْهَا. ثُمَّ هُوَ يُفْنِيهَا بَعْدَ تَكْوِينِهَا، لَا لِإِسَامٍ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي تَصْرِيفِهَا وَتَدْبِيرِهَا، وَلَا لِإِرَاحَةٍ وَاصِلَةٍ إِلَيْهِ، وَلَا لِثِقَلِ شَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهِ. لَا يُمَلُّهُ طَوْلُ بَقَائِهَا فَيُدْعُوهُ إِلَى سُرْعَةِ إِفْنَائِهَا، وَلَكِنَّهُ سَبَّحَانَهُ دَبَّرَهَا بِلُطْفِهِ، وَأَمْسَكَهَا بِأَمْرِهِ، وَأَتَقَنَهَا بِقُدْرَتِهِ، ثُمَّ يُعِيدُهَا بَعْدَ الْفَنَاءِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهَا، وَلَا اسْتِعَانَةٍ بِشَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهَا، وَلَا لِإِنْصِرَافٍ مِنْ حَالِ وَحْشِهِ إِلَى حَالِ اسْتِنَاسٍ، وَلَا مِنْ حَالِ جَهْلٍ وَعَمَى إِلَى حَالِ عِلْمٍ وَالتَّمَاسِ، وَلَا مِنْ فَقْرٍ وَحَاجَةٍ إِلَى غِنَى وَكَثْرَةٍ، وَلَا مِنْ ذُلٍّ وَضَعْفٍ إِلَى عِزٍّ وَقُدْرَةٍ. (4)

- 1- الإرشاد: ج 1 ص 223 عن صالح بن كيسان، الاحتجاج: ج 1 ص 475 ح 114 وفيه «نفي الصفات» بدل «نفي التشبيه» و «بالفكر» بدل «بالنظر»، بحار الأنوار: ج 4 ص 253 ح 6.
- 2- الحرور: الريح الحارّة بالليل، وقد تكون بالنهار. والصرّد: البرد وقيل: شدّته (لسان العرب: ج 4 ص 177 «حرر») و ج 3 ص 248 «صرد».
- 3- يتكأده: أي يصعب عليه ويشقّ (النهاية: ج 4 ص 137 «كأد»).
- 4- نهج البلاغه: الخطبة 186، بحار الأنوار: ج 77 ص 310 ح 14.

امام علی علیه السلام در تشویق به شناخت خدای متعال و یگانه دانستن او: سر آغاز پرستش خداوند، شناخت اوست، و پایه شناخت او، یگانه شمردن اوست، و سررشته یگانگی اش، نفی تشبیه از اوست. برتر از آن است که صفات در او حُلُول کنند؛ چرا که خردها گواه اند: هر چیزی که صفات در آن جای گیرند، ساخته شده است، و خردها بر این گواه اند که خداوند جل جلاله، سازنده است و نه ساخته شده. با ساخته های خدا، بر وجود او استدلال می شود، و به خردها [رشته] شناختش پیوند خورده است، و با اندیشه برهان روشنش اثبات می گردد. آفریده ها را دلیل وجود خود قرار داده است که با آنها، پرده از پروردگاری اش بر می گیرد. او در ازلی بودنش یگانه است، در خداوندی اش بی شریک است، و برای پروردگاری اش همسانی وجود ندارد. با تضاد افکنی اش بین اشیای متضاد، فهمیده می شود که او ضد ندارد و با نزدیک سازی اش بین امور نزدیک، فهمیده می شود که او همتا ندارد.

امام علی علیه السلام: آن کس که به او وصف چگونگی می دهد، او را یگانه نمی داند، و آن که برای او نمونه می آورد، حقیقت او را دریافته، و آن که او را تشبیه می کند، [در واقع] او را اراده نمی کند، و آن که به او اشاره می نماید و او را تصوّر می کند، بی نیازش نمی شمرد. هر چیزی که به خودش شناخته شده باشد، ساخته شده خواهد بود، و هر به پا ایستاده به وسیله دیگری، معلول است. او کننده است، ولی نه با حرکت اندامها؛ تقدیر کننده است، اما نه با جولان دادن اندیشه؛ بی نیاز است، نه با بهره بردن [از دارایی ها]. زمانها او را همراهی نمی کنند و ابزارها در پی او نمی افتند. هستی اش بر زمانها، و بودنش بر نبودن، و ازلی بودنش بر آغاز، پیشی گرفته است. با قرار دادن قوای ادراکی [در انسان]، فهمیده می شود که او را قوه ادراک نیست، و با اختلاف افکندنش بین چیزها، فهمیده می شود که ضدی ندارد، و با به هم آوردن بین چیزها، دانسته می شود که او را همنشین نیست. نور را با ظلمت، روشنایی را با تاریکی، خشکی را با تری، گرمی را با سردی متضاد ساخت. سازگار کننده بین پدیده های ناسازگار، و به هم آورنده بین جداها، نزدیک ساز بین دورها، و جداکننده بین به هم پیوسته هاست. حد و اندازه، او را فرا نمی گیرد، و به شمار نمی آید؛ چرا که ابزارها، چیزی همچون خود را اندازه می گیرند، و وسیله ها، به همگون خود اشاره دارند. به کارگیری تعبیر «از کی؟»، قدیم بودن ابزارها را نفی می کند، و تعبیر «تا کی؟»، ازلی بودن آنها را، و تعبیر «اگر چنین نبود»، کامل بودن آنها را. 1 آفریننده، از طریق آفریده ها، برای خردها تجلّی پیدا کرده، و به واسطه همانها، نگاه دیده ها از او بازداشته شده است. سکون و حرکت، بر او جاری نمی شود. و چه سان چیزی که او خود، آن را جاری ساخته، بر او جاری شود، و آنچه که خود ایجاد کرده، به او برگردد، و آنچه که خود آن را پدید آورده، در او پدیدار شود؟ اگر چنین بود، ذات او گوناگون می گشت و کُنْهش پراکندگی می پذیرفت، و دیگر، حقیقت او از ازلی بودن امتناع می ورزید، و به یقین، برای او پشت سری می بود، آن گاه که برای او پیش رویی یافت می شد، و باید در پی کمال می رفت، آن هنگام که با نقصان همراه می شد. نیز در این هنگام، نشانه های ساخته بودن، در او هویدا می شدند، و پس از آن که بر او دلالت می شد، خود، دلیل و نشانه قرار می گرفت! او به قدرت امتناع (عدم امکان)، از این که چیزی که در غیر او تأثیر می گذارد، در او اثر بگذارد، بیرون است. [خداوند]، کسی است که تغییر و زوال نمی پذیرد، و ناپدید شدن بر او روا نیست؛ نژاد تا زاده شده باشد، و زاده نشد تا محدود گردد. از داشتن فرزند به دور است، و از تماس داشتن با زن، بر کنار. پندارها به او نمی رسند تا اندازه اش گیرند، و هوشها به پندارش نمی آورند تا او را تصوّر کنند. حواسها به او نمی رسند تا او را حس کنند، و دستها به او نمی رسند تا لمسش کنند. هیچ گاه تغییر نمی کند، و در حالات گوناگون، عوض نمی شود. شبها و روزها او را فرسوده نمی سازند، و روشنی و تاریکی، او را دگرگون نمی کند. به داشتن اجزا و اندامها و عضوها توصیف نمی گردد، و به عرضی از عرضها، یا به اختلاف داشتن و یا به اجزا، شناخته نمی شود. به او، اندازه و پایانی، و تمام شدن و فرجامی نسبت داده نمی شود، چیزها او را فرا نمی گیرند تا او را به بالا یا پایین ببرند، و چیزی او را [از جا] بر نمی دارد تا کج شود و یا راست گردد. فرو رونده در اشیا نیست، و از آنها برون هم نیست. خبر می دهد، نه به زبان و زبانک، و می شنود، نه به سوراخ های گوش

و اندام ها، و می گوید، نه با ادای الفاظ، و نگه می دارد، نه با حفاظت کردن، و اراده می کند، نه با به کار بردن اندیشه. دوست می دارد و خرسند می شود، نه از روی دلسوزی، و تُندی می کند و خشم می گیرد، نه از روی رنجش. به هر چه بودنش را اراده کند، می گوید: «باش!» و «هست» می شود، نه به صدایی که به گوش فرورود، و نه با فریادی که شنیده شود؛ بلکه سخن خدای سبحان، [همان] کار اوست که ایجادش می کند و آن را شکل می بخشد، در حالی که پیش از آن، وجود نداشته است؛ چرا که اگر می بود، همان، خدای دوم می شد. گفته نمی شود که: «او بود، پس از آن که نبود»، تا بر وی ویژگی پدیده ها جاری گردد، و میان آنان و او جدایی نماند، و نه او را بر آنان، افزونی ای باشد تا سازنده و ساخته شده، برابر گردند، و ایجاد شده و ایجاد کننده، برابر شوند. آفریده ها را بدون نمونه ای به جا مانده از دیگری، آفرید، و در آفرینش آنها از هیچ یک از بندگانش کمک نگرفت. زمین را آفرید و آن را بدون آن که خود را بدان مشغول کند، نگه داشت، و بدون آن که بر چیزی استوارش کند، بر جایش ایستاند، و آن را بدون پایه، بر پا داشت، و بدون تکیه گاه، بلندش کرد، و از خمیدگی و کجی نگاه داشت، و از افتادن و شکافتن، باز داشت. میخ های زمین را استوار کرد، کوه هایش را محکم ساخت، چشمه هایش را روان گردانید، و دره هایش را گشود. آنچه ساخت، سست نگردید و آنچه نیرو داد، ناتوان نشد. او با قدرت و عظمتش بر آفریده ها آشکار است، و با علم و معرفتش از درون آنها آگاه است، و با جلال و عزّتش از همه آنها برتر است. هر چه را بخواهد، از توانش بیرون نیست و چیزی برای او ناممکن نیست تا مغلوب آن گردد، و چیزهای شتابان، از دسترس او خارج نمی شوند تا بر او پیشی گیرند. به صاحب مالی نیازمند نیست تا او را روزی دهد. همه چیزها برای او فروتن اند و در برابر عظمت او، خوار و فرو افتاده. از پادشاهی او امکان فرار به [پادشاهی] دیگری نیست تا از سود و زیان او به دور باشد. هم ترازوی برای او نیست تا با او هم ترازوی کند، و نظیری برای او نیست تا با او همسنگی نماید. او نابود کننده چیزها پس از وجود آنهاست، به گونه ای که چیزهای موجود، چون چیزهای معدوم گردند. نابودی دنیا پس از ایجاد آن، شگفت تر از ایجاد و اختراع آن نیست. چگونه شگفت باشد، در حالی که اگر همه حیوانات زمین، از پرندگان تا چارپایان آن، چه آنان که در اصطبل می خورند و یا به صحرا می چرند، از هر جنس و ریشه و اصل، و مردمان نادان یا زیرک، بر به وجود آوردن پشه ای گرد آیند، هرگز توان آفریدن آن را نخواهند داشت، و راه ایجاد آن را هم نخواهند دانست، و خردهای آنان، در آگاهی به این امور، حیران و سرگردان می شود، و قوایشان ناتوان شده، پایان می یابد، و سرافکننده و خوار بر می گردند، آگاه به این که شکست خورده اند و معترف به ناتوانی از آفریدن آن، و با یقین به عجز در نابود ساختن آن. خداوند سبحان پس از نابودی دنیا، به تنهایی اش - تنهایی ای که در آن، هیچ چیز با او نیست - بر می گردد، و چنان که پیش از آفرینش دنیا بود، پس از نابودی دنیا نیز چنان خواهد شد، بی وقت و بی مکان، بی لحظه و بی زمان. در این هنگام، اجل ها و زمان ها نابود می شوند و سال ها و ساعت ها از بین می روند، و چیزی نباشد جز خدای تنها و چیره ای که بازگشت همه به سوی اوست. آغاز آفرینش چیزها، بدون قدرت آنها بود، و فنایشان [نیز] بدون سرپیچی آنها خواهد بود. اگر آنها توان سرپیچی داشتند، پایدار می ماندند. ساختن چیزی از جهان برای او سخت نبود، و آفرینش هیچ یک از چیزهایی که خلق کرده و پرداخته، برایش دشوار نبود. چیزها را نه برای تقویت پادشاهی و یا از بیم زوال و نقصان آفرید، و نه برای یاری جویی از آنها در برابر همتایی زیاده جو، و نه برای دوری جُستن از مخالفی مهاجم، و نه برای افزایش در مُلکش، و نه برای غلبه در نزاع زیادت طلبانه شریکی در شراکتش، و نه به خاطر تنهایی اش تا بخواهد با آن چیزها اُنس بگیرد. آن گاه، او پس از ایجاد دنیا، آن را نابود می کند، نه از روی خستگی در گرداندن و سامان دادن آن، و نه برای آن که آسایشی به وی برسد، و بدون آن که سنگینی ای از اداره آن بر وی وارد شده باشد. طولانی شدن عمر دنیا، او را خسته نمی سازد تا او را به شتاب در نابودی آن فرا خواند؛ بلکه خدای عز و جل، به لطف خود، آن را تدبیر کرد و با فرمان خویش نگهش داشت، و با قدرتش آن را استوار کرد. و باز، دنیا را پس از نابودی اش، باز می گرداند، بدون آن که او را نیازی به آن باشد، و نه برای کمک خواهی از چیزی از دنیا بر ضدّ دنیا، و نه برای گذر از حالت تنهایی به حالت اُنس، و یا از حالت نادانی و نابینایی به حالت دانش و بینایی، و یا از فقر و نیازمندی به بی نیازی و فراوانی، و یا از حالت خواری فروماندگی به حالت عزّت و قدرت.

عنه عليه السلام. عند ما استنهض الناس في حرب معاوية في المرّة الثّانية، فلمّا اجتمع الناس قام خطيباً: الحمد لله الواحد الأحد الصّمد المتفرد الذي لا من شىء كان، ولا من شىء خلق ما كان، فدرّة بان بها من الأشياء وبانت الأشياء منه، فليست له صفة تُنال ولا حدّ تُضرب له فيه الأمثال، كلّ دون صفاته تحبير اللغات، وصلّ هناك تصاريّف الصفات، وحاز في ملكوته عميقات مذاهب التّفكير، وانقطع دون الرّسوخ في علمه جوامع التّفسير، وحال دون غيبه المكنون حجب من الغيوب، تاهت في أدنى أدانيها طامحات العقول في لطيفات الأمور. فتبارك الله الذي لا يبلغه بعد الهمم، ولا يناله غوص الفطن، وتعالى الذي ليس له وقت معدود، ولا أجل ممدود، ولا نعت محدود، سدّ بحان الذي ليس له أول مبتدأ، ولا غاية منتهى، ولا آخر يقنى. سبحانه هو كما وصف نفسه، والواصفون لا يبلغون نعتة، وحدّ الأشياء كلّها عند خلقه، إبانة لها من شبهه وإبانة له من شبهها، لم يحلّل فيها فيقال: هو فيها كائناً، ولم ينأ عنها فيقال: هو منها بائناً، ولم يخل منها فيقال له: أين، لكنّه سدّ بجانّه أحاط بها علمه، وأتقنها صدّ نعه، وأحصاها حفظه، لم يعزّب عنه خفيّات غيوب الهواء، ولا غوامض مكنون ظلم الدّجى، ولا ما فى السّموات العلى إلى الأرضين السفلى، لكلّ شىء منها حافظ ورقيب، وكلّ شىء منها بشىء محيط، والمحيط بما أحاط منها. الواحد الأحد الصّمد، الذي لا يغيّره صدّ روف الأزمان، ولا يتكادّه صدّ نع شىء كان، إنّما قال لما شاء: كُن فكان. ابتدع ما خلق بلا مثال سبق، ولا تعب ولا نصب، وكلّ صانع شىء فمن شىء صنع، والله لا من شىء صنع ما خلق، وكلّ عالم فمن بعد جهل تعلم، والله لم يجهل ولم يتعلم. أحاط بالأشياء علماً قبل كونها، فلم يزدد بكونها علماً، علمه بها قبل أن يكوّنها كعلمه بعد تكوينها، لم يكوّن لها لتشديد سلطان، ولا خوف من زوال ولا نقصان، ولا استعانه على صدّ مناو، ولا ندد مكابر، ولا شريك مكابر، لكن خلائق مربوبون وعباد داخرون. فسّد بحان الذي لا يؤوده خلق ما ابتدأ، ولا تدبير ما برأ، ولا من عجز ولا من فتره بما خلق اكتفى، علم ما خلق وخلق ما علم، لا بالتّفكير فى علم حادث أصاب ما خلق، ولا ش بهه دخلت عليه فيما لم يخلق، لكن قضاء مبرم، وعلم محكم، وأمر متقن. توحّد بالرّبوبيّة، وخصّ نفسه بالوحدانيّة، واستخلص بالمجد والثناء، وتفرّد بالتوحيد والمجد والثناء، وتوحّد بالتحميد، وتمجّد بالتمجيد، وعلا عن اتّخاذ الأبناء، وتظهر وتقدّس عن ملامسة النساء، وعزّ وجلّ عن مجاوره الشركاء. فليس له فيما خلق صدّ، ولا له فيما ملك زبد، ولم يشركه فى ملكه أحد، الواحد الأحد الصّمد، المبيد للأبد والوارث للأمد، الذي لم يزل ولا يزال وحدانيّاً أزليّاً، قبل بدء الدهور وبعد صدّ روف الأمور، الذي لا يبيد ولا ينفد، بذلك أصف ربّى فلا إله إلا الله، من عظيم ما أعظمه؟! ومن جليل ما أجله؟! ومن عزيز ما أعزّه؟! وتعالى عمّا يقول الظالمون علواً كبيراً. (1)

1- الكافي: ج 1 ص 134 ح 1 عن محمّد بن أبى عبد الله ومحمّد بن يحيى جميعاً رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام، التوحيد: ص 41 ح 3 عن الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام، بحار الأنوار: ج 4 ص 269 ح 15.

امام علی علیه السلام_ هنگامی که از مردم خواست برای بار دوم به جنگ با معاویه برخیزند و زمانی که آنان گرد آمدند، به سخنرانی ایستاد: سپاس، خدای یگانه و یکتا و بی نیاز تهنایی را که نه از چیزی وجود یافته، و نه آنچه را که هست، از چیزی آفریده است. او قدرتی است که با همین [صفت] از چیزها جدا می شود و چیزها از او جدا می شوند. نه او را صفتی است که به آن دست یابد، و نه اندازه ای که برای آن، مثل آورند. در کار توصیف او، آرایه های زبان ها ناکارآمدند، و گوناگونی صفات، در آن جا راه گم کرده، در می مانند. در عظمت ملکوتش راه های عمیق اندیشه حیران می گردند، و از نفوذ به دانشش، همه تفسیرها به دور می مانند. بر غیب پوشیده اش پرده های ناپیدا افکنده است، و در مطالب دقیق، و [حتی] در نزدیک ترین مراتب آن، بلندپروازی های خردها، سرگشته است. خجسته است خدایی که اندیشه های بلند، به او نمی رسد، و ژرفکاوای های هوشمندانه، به او دست نمی یابد. برتر است آن که نه برای او زمانی قابل شمارش، و نه عمری دراز، و نه وصفی محدود است. پاک ساحت است آن که نه سرآغازی به عنوان ابتدا دارد و نه سرانجامی به عنوان انتها، و نه آخری که ناپدید شود. او منزّه است، آن سان که خود، خویش را توصیف کرده است، و توصیف کنندگان به توصیفش نمی رسند، و همه چیزها را به هنگام آفریدنشان محدود ساخته، تا آنها از شباهت به او متمایز گردند، و او از شباهت به آنها متمایز گردد. درون چیزها جای نگرفته تا گفته شود: «او در چیزها جای دارد»، و از آنها دور نیست تا گفته شود: «او از چیزها بیگانه است»، از چیزها بر کنار نیست تا گفته شود: «در کجاست؟»، بلکه خدای سبحان، علمش، بدان ها احاطه یافته، و ساخت او آنها را استوار ساخته، و پاس داشت او آنها را شماره کرده است. نه پنهانی های هوای ناپیدا از او پوشیده است، و نه پوشیده های نهان تاریکی شب، و نه آنچه در آسمان های بالا- تا زمین های پایین است. برای هر چیزی از آنها نگهبان و گماشته ای است، و هر چیزی از آنها به چیزی دیگر احاطه دارد و او بر احاطه دارنده آنها احاطه دارد. یگانه یکتای بی نیازی است که نه گردش زمان، دگرگونش می سازد، و نه ساخت چیزی که هست، خسته اش می کند. به آنچه خواست، گفت: «باش» و آن چیز، «هست» شد. آنچه را آفریده، بدون نمونه پیشین و بدون رنج و تلاش، ایجاد کرده است. هر که چیزی می سازد، آن را از ماده ای ساخته است، و خدا آنچه را که آفریده، از ماده ای نساخته است. هر دانایی، پس از نادانی، آموزش دیده است، در حالی که خدا نه جاهل بوده و نه چیزی آموخته است. به چیزها قبل از بودنشان احاطه علمی دارد، و بودنشان به دانش او چیزی نمی افزاید، و علم او به چیزها، پیش از به وجود آمدن آنها، همچون علم او بدانها پس از به وجود آمدنشان است. چیزها را نه برای تحکیم پادشاهی اش ایجاد کرده، و نه از بیم نابودی و کاستی، و نه برای یاری گرفتن علیه مخالفی دشمنی پیشه و یا همتایی فزون خواه و یا شریکی ستیزه جو؛ بلکه همه آنها آفریده هایی تربیت شده و بندگانی خوانند. منزّه است آن که آفرینش آنچه آغاز کرده و سرپرستی آنچه آفریده، او را به رنج نینداخته است، و از روی ناتوانی و یا سستی نیست که به آنچه آفریده، بسنده کرده است. آنچه آفریده، دانسته است، و آنچه دانسته، آفریده است. به خاطر اندیشیدن در دانشی پیدا شده نیست که در آفرینش خویش خطا نکرده است و آنچه نیافریده، به واسطه تردیدش نبوده است؛ بلکه [آفرینش او] سرنوشتی است محتوم، و علمی است محکم، و کاری است استوار. در پروردگاری، یگانه گشته و خویش را به یگانگی، ویژه ساخته است. بزرگواری و ستایش را از آن خود نموده و در توحید و بزرگی و والایی، بی همتا شده است. در ستایش، یکتایی یافته و به بزرگواری، ویژه گردیده است. از داشتن فرزند، منزّه است و از تماس داشتن با زن، پاک و برکنار است. ارجمند است و والاتر است از این که با شریکانی هم جوار باشد. در آنچه آفریده، ضدی برای او نیست، و در آنچه مالک است، همانندی ندارد، و در مملکتش هیچ کس با او شریک نیست. یگانه و یکتا و بی نیاز است. ویران کننده روزگار و زمان و برجای مانده پس از پایان است. اوست که همواره و همیشه پیش از آغاز روزگاریها و پس از گردش کارها یکتای ازلی است. آن که هرگز نابود نمی شود و پایان نمی پذیرد. با این اوصاف، پروردگارم را توصیف می کنم: خدایی جز خداوند یگانه نیست؛ شگفتا از بزرگی اش که چه بزرگ است او! شگفتا از والایی اش، که چه والا است! و شگفتا از عزتمندی اش، که چه عزتمند است! و از آنچه ستمکاران می گویند، بسیار والاتر است.

عنه عليه السلام في خطبته في مسجد الكوفة: الحمد لله الذي لا من شىء كان، ولا من شىء كَوْنٌ ما قد كان، المُستشهد بِحُدُوثِ الأشياءِ على أزلّيته، وبما وَسَمَهَا بِهِ مِنَ الْعَجْزِ عَلَى قُدْرَتِهِ، وبما اضطرّها إِلَيْهِ مِنَ الْفَنَاءِ عَلَى دَوَامِهِ، لَمْ يَخْلُ مِنْهُ مَكَانٌ فَيُدْرِكَ بَأْيُنَيْتِهِ، وَلَا لَهُ شَبَحٌ مِثَالٍ فَيُوصَفُ بِكَيْفِيَّتِهِ، وَلَمْ يَغِبْ عَن شَىءٍ فَيَعْلَمَ بِحَيْثِيَّتِهِ. مُبَايِنٌ لِجَمِيعِ مَا أَحْدَثَ فِي الصِّفَاتِ، وَمُمْتَنِعٌ عَنِ الْإِدْرَاكِ بِمَا ابْتَدَعَ مِنْ تَصْرِيفِ الذَّوَاتِ، وَخَارِجٌ بِالْكَبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ مِنْ جَمِيعِ تَصَرُّفِ الْحَالَاتِ، مُحَرَّمٌ عَلَى بَوَارِعِ نَاقِبَاتِ الْفِطَنِ تَحْدِيدُهَا، وَعَلَى غَوَامِضِ ثَاقِبَاتِ الْفِكْرِ تَكْيِيفُهَا وَعَلَى غَوَائِصِ سَابِحَاتِ النَّظَرِ تَصْوِيرُهَا. لَا تَحْوِيهِ الْأَمَاكِنُ لِعَظَمَتِهِ، وَلَا تَدْرِكُهُ الْمَقَادِيرُ لِجَلَالِهِ، وَلَا تَقْطَعُهُ الْمَقَائِيسُ لِكِبْرِيَاءِهِ، مُمْتَنِعٌ عَنِ الْأَوْهَامِ أَنْ تَكْتَنِبَهُ، وَعَنِ الْأَفْهَامِ أَنْ تَسْتَعْرِفَهُ، وَعَنِ الْأَذْهَانِ أَنْ تُمَثِّلَهُ، وَقَدْ بَيَّسَتْ مِنْ اسْتِنْبَاطِ الْإِحَاطَةِ بِهِ طَوَامِحُ الْعُقُولِ، وَنَصَدَّ بَتَّ عَنِ الْإِشَارَةِ إِلَيْهِ بِالْإِكْتِنَاهِ بِحَارِ الْعُلُومِ، وَرَجَعَتْ بِالصُّغْرِ عَنِ السُّمُوِّ إِلَى وَصْفِ قُدْرَتِهِ لَطَائِفِ الْخُصُومِ. وَاحِدٌ لَا مِنْ عَدَدٍ، وَدَائِمٌ لَا بِأَمَدٍ، وَقَائِمٌ لَا بِعَمَدٍ، لَيْسَ بِجِنْسٍ فَتُعَادِلُهُ الْأَجْنَاسُ، وَلَا بِشَيْءٍ فَتُنْصَارِعُهُ الْأَشْبَاحُ، وَلَا كَالْأَشْيَاءِ فَتَقَعَّ عَلَيْهِ الصِّفَاتُ، قَدْ صَلَّتِ الْعُقُولُ فِي أَمْوَاجِ تَيَّارِ إِدْرَاكِهَا، وَتَحَيَّرَتْ الْأَوْهَامُ عَنِ إِحَاطَةِ ذِكْرِ أَرْزَلِيَّتِهِ، وَحَصِرَتْ الْأَفْهَامُ عَنِ اسْتِشْعَارِ وَصْفِ قُدْرَتِهِ، وَغَرَقَتْ الْأَذْهَانُ فِي لُجَجِ أَفْلَاكِ مَلَكُوتِهِ، مُقْتَدِرٌ بِالْأَلَاءِ، وَمُمْتَنِعٌ بِالْكَبْرِيَاءِ، وَمُتَمَلِّكٌ عَلَى الْأَشْيَاءِ. فَلَا ذَهْرٌ يُخْلِقُهُ وَلَا زَمَانٌ يُبْلِيهِ، وَلَا وَصْفٌ يُحِيطُ بِهِ، وَقَدْ خَصَّدَتْ لَهُ الرِّقَابُ الصُّعَابُ فِي مَحَلِّ تَخُومِ قَرَارِهَا، وَأَذَعَنْتَ لَهُ رَوَاصِنَ الْأَسْبَابِ فِي مُنْتَهَى شَوَاهِقِ أَقْطَارِهَا، مُسْتَشْهِدٌ بِكُلِّيَّةِ الْأَجْنَاسِ عَلَى رُبُوبِيَّتِهِ، وَبِعَجْزِهَا عَلَى قُدْرَتِهِ، وَبِفُطُورِهَا عَلَى قِدْمَتِهِ، وَبِزَوَالِهَا عَلَى بَقَائِهِ، فَلَا لَهَا مَحِيصٌ عَنِ إِدْرَاكِهَا إِتْيَاهَا، وَلَا خُرُوجٌ مِنْ إِحَاطَتِهَا بِهَا، وَلَا احْتِجَابٌ عَنِ إِحْصَائِهَا لَهَا، وَلَا امْتِنَاعٌ مِنْ قُدْرَتِهِ عَلَيْهَا. كَفَى بِإِتْقَانِ الصَّنْعِ لَهَا آيَةً، وَبِمُرَكَّبِ الطَّبَعِ عَلَيْهَا دَلَالََةً، وَبِحُدُوثِ الْفِطْرِ عَلَيْهَا قِدْمَةً، وَبِإِحْكَامِ الصَّنْعِ لَهَا عِبْرَةً. (1)

1- عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج 1 ص 121 ح 15، التوحيد: ص 69 ح 26 كلاهما عن الهيثم بن عبد الله الرماني عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام، البلد الأمين: ص 92 كلاهما نحوه، بحار الأنوار: ج 4 ص 221 ح 2.

امام علی علیه السلام در سخنرانی اش در مسجد کوفه: سپاس خدایی را که نه خود از چیزی به وجود آمده و نه آنچه را که هست، از چیزی به وجود آورده است؛ آن که پدیده بودن چیزها را بر ازلی بودن خود، و ناتوانی ای را که در چیزها نهاده، بر قدرت خویش، و فنا شدن حتمی آنها را بر دوام خود، گواه آورد. هیچ جایی از او تهی نیست تا او به مکان داشتن شناخته شود، و برای او هیچ شبیح مثالی ای نیست تا به چگونگی داشتن، توصیف شود، و از هیچ چیزی غایب نیست تا با جهت آن، شناخته شود. در صفات با همه آنچه آفریده، فرق دارد و به خاطر تحوّل که در ذات موجودات قرار داده، درک ذات او ناشدنی است، و خود او به خاطر کبریا و عظمت، از هر نوع تغییر حالت، به دور است. بر چیرگی تیزهوشی ها تحدید او، و بر دشوارجویی های اندیشه های درخشانده، چگونگی او، و بر ژرف خواهی های دقت های پُر جولان، تصویر او حرام است. به خاطر عظمتش مکان ها او را در خود نمی گیرند، و به خاطر جلالش اندازه ها او را درک نمی توانند کرد، و به خاطر کبریا و مقیاس ها او را به سنجش نمی آورند. این که پندارها به کُنه او دست یابند، و فهم ها او را فرا گیرند، و ذهن ها او را تصوّر کنند، ناشدنی است. بلندپروازی های خرد، از دستیابی به احاطه بر او ناامید گشته اند، و دریا های دانش، از اشاره به کُنه او خشک گشته اند، و اوهام باریک بین، از بلندای وصف قدرتش، با حقارت باز گشته اند. یکی است، نه از باب شمارش، و همواره هست، نه بر پایه زمانداری، و برپاست، نه بر اساس تکیه داشتن. جنس نیست تا اجناس با او همانندی کنند، و شخص نیست تا اشخاص، همسان او گردند، و نه همچون چیزهاست تا صفات بر او صدق کنند. خردها در امواج خروشان ادراکش گم راه اند، و اوهام از احاطه داشتن بر خاطره ازلی بودن او سرگردان اند، و فهم ها از درک اوصاف قدرتش در بندند، و ذهن ها در گرداب مدار ملکوتش غرق اند. بر همه نعمت ها توانا و مقتدر است، و کسی را به حریم کبریا و راه نیست، و صاحب اختیار همه چیز است. نه روزگار، او را فرسوده می سازد، و نه زمان او را کهنه می گرداند، و نه هیچ توصیفی او را فرا می گیرد. گردن های ستبر، از بُن و ریشه در برابر او فروتن اند، و کوه های سر به فلک کشیده با صلابت، در بلندای قلّه خویش، در برابر فرمایشش رام اند. همه موجودات را بر پروردگاری خویش، و ناتوانی آنها را بر قدرتش، و پیدایش آنها را بر قدیم بودنش، و نابودی آنها را بر دوامش، گواه گرفته است. پس آنان را مجال گریزی از ادراک شدن توسط او نیست، و در خارج شدن از احاطه قدرتش راهی برای آنها وجود ندارد. چیزی از دیوان حساب او پنهان نیست، و سرپیچی از حاکمیت قدرت او بر موجودات، محال است. استواری خلقت آفریدگان، از حیث نشانه، برای آنان، کافی است، و مرگب بودن سرشت ها، برای دلالت، و پدیدار شدن فرسودگی، برای قدمت [او]، و استحکام صنعت آفرینش، برای عبرت گرفتن، بسنده است.

عنه عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَعَ الْأَوْهَامَ أَنْ تَنَالَ إِلَّا وُجُودَهُ، وَحَجَبَ الْعُقُولَ أَنْ تَتَخَيَّلَ ذَاتَهُ لِامْتِنَاعِهَا مِنَ الشَّبَهِ وَالشَّكْلِ، بَلْ هُوَ الَّذِي لَا يَتَّفَعَاوُتُ فِي ذَاتِهِ، وَلَا يَتَّبَعُضُّ بِتَجْزِئِهِ الْعَدَدَ فِي كَمَالِهِ. فَارَقَ الْأَشْيَاءَ لَا عَلَى اخْتِلَافِ الْأَمَاكِنِ، وَيَكُونُ فِيهَا لَا عَلَى وَجْهِ الْمُمَارَجَةِ. وَعَلِمَهَا لَا بِأَدَاهٍ؛ لَا يَكُونُ الْعِلْمُ إِلَّا بِهَا. وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَعْلُومِهِ عِلْمٌ غَيْرُهُ بِهِ كَانَ عَالِمًا بِمَعْلُومِهِ. إِنْ قِيلَ: كَانَ، فَعَلَى تَأْوِيلِ أَرْزَلِيهِ الْوُجُودِ، وَإِنْ قِيلَ: لَمْ يَزَلْ، فَعَلَى تَأْوِيلِ نَعْيِ الْعَدَمِ. (1)

1- الكافي: ج 8 ص 18 ح 4 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام، التوحيد: ص 73 ح 27، الأمالي للصدوق: ص 399 ح 515 كلاهما عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عن أبيه عنه عليهم السلام نحوه وفيهما «أعجز الأوهام» بدل «منع الأوهام»، تحف العقول: ص 92 وفيه «أعدم الأوهام» بدل «منع الأوهام»، بحار الأنوار: ج 77 ص 280 ح 1.

امام علی علیه السلام: سپاس خدایی را که اوهام را جز از دست یافتن به هستی خویش بازداشته است، و خردها را از تخیل ذاتش بازداشته است؛ چون ذات او از شباهت و هم شکلی ممتنع است؛ بلکه او کسی است که در ذاتش تفاوت نمی پذیرد، و در کمالش، بر پایه عدد، تجزیه نمی گردد. از چیزها جداست، نه بر پایه اختلاف مکان ها، و در آنهاست، نه بر روش آمیخته بودن، و آنها را می داند، نه به وسیله ابزارها - ابزارهایی که دانستن، جز با آنها ممکن نیست -، و بین دانش او و دانسته اش، علم غیر او واسطه نیست، تا با آن به آنچه می داند عالم باشد. اگر گفته شود: «بود»، بر پایه ازلی بودن وجود است، و اگر گفته شود: «همواره هست»، بر پایه نفی عدم است.

عنه عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَطَّنَ خَفِيَّاتِ الْأُمُورِ، وَدَلَّتْ عَلَيْهِ أَعْلَامُ الظُّهُورِ، وَامْتَنَعَ عَلَى عَيْنِ البَصِيرِ؛ فَلَا عَيْنٌ مَن لَمْ يَرَهُ تُنْكِرُهُ، وَلَا قَلْبٌ مَن أَثْبَتَهُ يُبْصِرُهُ. سَدَّ بَقِيَ فِي الْعُلُوِّ فَلَا شَيْءٌ أَعْلَى مِنْهُ، وَقَرَّبَ فِي الدُّنُوِّ فَلَا شَيْءٌ أَقْرَبُ مِنْهُ. فَلَا اسْتِعْلَاؤُهُ بَاعِدَهُ عَنِ شَيْءٍ مِّنْ خَلْقِهِ، وَلَا قُرْبُهُ سَاوَاهُمْ فِي الْمَكَانِ بِهِ، لَمْ يَطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِدْقَتِهِ، وَلَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ، فَهُوَ الَّذِي تَشْهَدُ لَهُ أَعْلَامُ الْوُجُودِ عَلَى إِقْرَارِ قَلْبِ ذِي الْجُحُودِ. تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُهُ الْمُشَبِّهُونَ بِهِ وَالْجَاهِدُونَ لَهُ عُلُوقًا كَبِيرًا. (1)

عنه عليه السلام: قَرِيبٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ غَيْرِ مُلَابِسٍ، بَعِيدٌ مِنْهَا غَيْرِ مُبَايِنٍ، مُتَكَلِّمٌ لَا بِرَوِيَّةٍ، مُرِيدٌ لَا بِهَمَّةٍ، صَانِعٌ لَا بِجَارِحَةٍ، لَطِيفٌ لَا يُوَصَّفُ بِالْخَفَاءِ، كَبِيرٌ لَا يُوَصَّفُ بِالْجَفَاءِ، بَصِيرٌ لَا يُوَصَّفُ بِالْحَاسَةِ، رَحِيمٌ لَا يُوَصَّفُ بِالرَّقَّةِ، تَعْنُو الْوُجُوهَ لِعَظَمَتِهِ، وَتَحِبُّ الْقُلُوبُ مِنْ مَخَافَتِهِ. (2)

-
- 1- نهج البلاغه: الخطبه 49، شرح الأخبار: ج 2 ص 311 ح 640 نحوه وفيه «واستتر بلطفه عن عين البصيره» بدل «وامتنع على عين البصير»، بحار الأنوار: ج 4 ص 308 ح 36.
- 2- نهج البلاغه: الخطبه 179، بحار الأنوار: ج 72 ص 279.

امام علی علیه السلام: سپاس خدایی را که از امور پوشیده آگاه است، و نشانه های آشکار، بر او دلالت می کنند، و [دیدنش] برای دیده بینا ناممکن است. نه دیده آن که او را ندیده، منکرش شده است، و نه دل آن که او را اثبات کرده، او را دیده است. در برتری، پیشی گرفته است، و هیچ چیزی برتر از او نیست. و در قرب، نزدیکی جُسته است و هیچ چیزی از او نزدیک تر نیست. بلند مرتبه بودن او، او را از آفریده هایش دور نساخته، و نزدیک بودن او، آنان را با او هم مکان نگردانیده است. خردها را بر تعیین اوصاف خویش آگاه نساخته، و آنها را از شناخت بایسته خویش در پرده نگاه نداشته است. او کسی است که نشانه های هستی بر اقرار دل منکران به او، گواهی می دهند. او از آنچه که تشبیه کنندگان و منکران می گویند، بسیار برتر است.

امام علی علیه السلام: به چیزها نزدیک است، بدون آن که بیبوند، و از آنها دور است، بدون آن که جدا شود. گوینده است، نه با اندیشیدن. اراده کننده است، نه با خواهش و قصد. سازنده است، نه با دست. لطیفی است که به پوشیدگی توصیف نمی گردد. بزرگی است که به ستمگری وصف نمی شود. بینایی است که به داشتن حس بینایی، توصیف نمی شود؛ مهربانی است که به دلسوزی وصف نگردد. به خاطر عظمتش سرها در برابرش فرو افتاده اند، و از بیمش دل ها بی قرارند.

عنه عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ تَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالاً، فَيَكُونُ أَوَّلًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِراً، وَيَكُونُ ظَاهِراً قَبْلَ أَنْ يَكُونَ بَاطِناً، كُلُّ مُسَمًّى بِالْوَحْدَةِ غَيْرُهُ قَلِيلٌ، وَكُلُّ عَزِيزٍ غَيْرُهُ ذَلِيلٌ، وَكُلُّ قَوِيٍّ غَيْرُهُ ضَعِيفٌ، وَكُلُّ مَالِكٍ غَيْرُهُ مَمْلُوكٌ، وَكُلُّ عَالِمٍ غَيْرُهُ مُتَعَلِّمٌ. (1)

عنه عليه السلام: لا إله إلا الله الشاكر للمطيع له، المملى للمشرك به، القريب ممن دعاه على حال بعده، والبر الرحيم بمن لجأ إلى ظله واعتصم بحبله. ولا إله إلا الله المجيب لمن ناداه بأخفض صوته، السميع لمن نجاه لأعمص سوره، الرؤوف بمن رجاه لتفريج هممه، القريب ممن دعاه لتفيس كربه وعمه. ولا إله إلا الله الحليم عمن الحد في آياته، وانحرف عن بيئاته، ودان بالبحود في كل حالته. والله أكبر القاهر للأضداد، المتعالي عن الأنناد، المتفرد بالمته على جميع العباد، والله أكبر المحتجب بالملكوت والعزه، المتوحد بالجبوت والقدرة، المتردى بالكبرياء والعظمة، والله أكبر المتقدس بدوام السلطان، والغالب بالحججه والبرهان، ونفاذ المشيئه في كل حين وأوان. (2)

حليه الأولياء عن النعمان بن سعد: كنت بالكوفة في دار الإماره دار علي بن أبي طالب، إذ دخل علينا نوف بن عبد الله فقال: يا أمير المؤمنين بالباب أربعون رجلاً من اليهود فقال علي: علي بهم، فلما وقفوا بين يديه قالوا له: يا علي صف لنا ربك هذا الذي في السماء، كيف هو؟ وكيف كان؟ ومتى كان؟ وعلى أي شيء هو؟ فاستوى علي جالساً وقال: معشر اليهود! اسمعوا مني ولا تبالوا أن لا تسألوا أحداً غيري! إن ربي عز وجل هو الأول لم يبد ممماً، ولا ممانج مع ما، ولا حال وهما، ولا شبح يتقصى، ولا محجوب فيحوى، ولا كان بعد أن لم يكن فيقال حادث، بل جل أن يكيف المكيّف للأشياء كيف كان، بل لم يزل ولا يزول لإختلاف الأزمان، ولا لتقلب شأن بعد شأن. وكيف يوصف بالأشباح، وكيف ينعت بالألسن الفصاح من لم يكن في الأشياء فيقال: بائن، ولم يبين عنها فيقال: كائن؟ بل هو بلا كيفيه، وهو أقرب من حبل الوريد، وأبعد في الشبه من كل بعيد، لا يخفى عليه من عباده شحوص لحظه، ولا كرور لفظه، ولا ازدلاف رقه، ولا انبساط خطوه، في عسق ليل داج، ولا إدلاج، لا يتغشى عليه القمر المنير، ولا انبساط الشمس ذات النور بصونيهما في الكور، ولا إقبال ليل مقبل، ولا إخبار نهار مدبر إلا وهو محيط بما يريد من تكوينه. فهو العالم بكل مكان، وكل حين وأوان، وكل نهايه ومدّه، والأمد إلى الخلق مضروب، والحد إلى غيره منسوب، لم يخلق الأشياء من أصول أوليه، ولا بأوائل كانت قبله بديه، بل خلق ما خلق فأقام خلقه. وصور ما صور فأحسن صورته، توحد في علوه، فليس لشيء منه امتناع، ولا له بطاعه شيء من خلقه انتفاع، إجابته للداعين سريعه، والملائكه في السماوات والأرضين له مطيعه، علمه بالأموات البائدين كعلمه بالأحياء المتقلبين، وعلمه بما في السماوات العلى كعلمه بما في الأرض السفلى، وعلمه بكل شيء. لا تحيره الأصوات، ولا تشغله اللغات، سمع للأصوات المختلفه، بلا جوارح له مؤلفه، مدبر بصير، عالم بالأمور، حتى قيوم، سبحانه. كلم موسى تكليماً بلا جوارح ولا أدوات ولا شفاه ولا لهوات، سبحانه وتعالى عن تكيف الصفات. من زعم أن إلهنا محدود فقد جهل الخالق المعبود، ومن ذكر أن الأماكن به تحيط لزمته الحيره والتخليط، بل هو المحيط بكل مكان. فإن كنت صادقاً أيها المتكلف لوصف الرحمن بخلاف التنزيل والبرهان فصف لى جبريل وميكائيل وإسرافيل، هيهات! أتعجز عن صفه مخلوق مثلك وتصف الخالق المعبود؟! وأنت تدرك صفه رب الهيه والأدوات، فكيف من لم تأخذه سيئه ولا نوم، له ما في الأرضين والسماوات، وما بينهما وهو رب العرش العظيم! (3)

1- نهج البلاغه: الخطبه 65، بحار الأنوار: ج 4 ص 309 ح 37.

2- البلد الأمين: ص 93، بحار الأنوار: ج 90 ص 139 ح 7.

3- .حليه الألياء : ج 1 ص 72 ، كنز العمال : ج 1 ص 408 ح 1737 .

امام علی علیه السلام: سپاسِ خدایی را که حالی از او بر حالی پیشی نگرفته است تا اول باشد، پیش از آن که آخر باشد، و آشکار باشد، پیش از آن که پنهان باشد. آنچه جز او واحد نامیده شود، [به معنای] اندک و تنهاست، و هر عزیزی غیر او خوار است، و هر قدرتمندی غیر او ناتوان است، و هر مالکی غیر او، خود، ملک دیگری است، و هر دانایی غیر او آموزنده دانش است.

امام علی علیه السلام: خدایی جز خداوند یکتا نیست که شاکرِ فرمانبر خویشت است، و مهلت دهنده به شرک و رزنده خود. در عین دور بودن، نسبت به آن که او را می خواند، نزدیک است، و در حق آن که به سایه اش پناه برد و به ریسمانش چنگ زند، نیک رفتار و مهربان است. و خدایی جز خداوند یکتا نیست؛ پاسخگو به هر آن کس که با صدایی آهسته صدایش کند؛ شنونده هر کس که با نهنان ترین نجوایش با او مناجات کند؛ مهربان با آن که برای گشایش اندویش به او امید دارد؛ نزدیک به آن کس که برای رهایی از رنج و غم خود، او را می خواند. و خدایی جز خداوند یکتا نیست؛ بردبار نسبت به آن که در [فهم] آیاتش به کژراهه می رود و از آیات روشن او روی بر می تابد و در هر حالت، به انکارش می پردازد. خدای بزرگ ترین است، چیره بر اضداد، فراتر از داشتن همگون، تنها در منت نهادن بر همه بندگان. خدای بزرگ ترین است، پوشیده در عظمت ملکوت و عزت، تنها در جبروت و قدرت، آراسته به کبریا و عظمت. خدای بزرگ ترین است، ستوده به خاطر دوام پادشاهی اش، و چیره به سبب دلیل روشن و برهان و [به سبب] تحقق بخشیدن اراده [اش] در هر وقت و زمان.

حلیه الأولیاء به نقل از نعمان بن سعد: من در کوفه، در دار الحکومه، خانه علی بن ابی طالب علیه السلام بودم که نوفل بن عبد الله، وارد شد و گفت: ای امیر مؤمنان! بیرون در، چهل نفر از یهودیان ایستاده اند. علی علیه السلام فرمود: «آنان را نزد من آورید». هنگامی که نزد وی آمدند، به وی گفتند: ای علی! این پروردگارت را که در آسمان است، برای ما توصیف کن که چگونه است؟ چگونه بوده است؟ از کی بوده؟ و بر روی چه چیزی است؟ علی علیه السلام، آرام نشست و فرمود: «ای یهودیان! از من بشنوید و در اندیشه این نباشید که از کسی جز من پرسید. پروردگار من عز و جل، همان اول است که نه از چیزی آغاز شده، و نه با چیزی آمیخته گشته است. نه در وهمی حلول کرده، و نه سایه ای است که در پی او روند، و نه پوشیده ای است تا در چیزی فرا گرفته شود، و نه پس از نبودن، بود شده که گفته شود: پدیده است؛ بلکه همان است که چیزها را چگونگی بخشیده که چگونه باشند. برتر از آن است که خود به چگونه بودن، توصیف شود؛ بلکه بوده است و خواهد بود، با وجود گذشت زمان ها و با همه دگرگونی ها. چگونه با سایه ها توصیف شود، و چگونه به وسیله زبان های گویا وصف گردد، آن که در چیزها نیست، تا گفته شود: جداست و از چیزها جدا نشده تا گفته شود: در آنهاست؛ بلکه او بدون چگونگی است و او نزدیک تر از رگ گردن [به انسان] است و در شباهت، دورتر از هر دور است. از بندگان حرکت دادن چشمی، انباشتگی لفظی، جمع و پراکنده شدن ریگ ها، یا برداشتن گامی در تاریکی شب ظلمانی بر او پوشیده نمی ماند، و نه ماه نورانی، و نه گسترش خورشید درخشان با آن نور و آن توالی شان، و نه آمدن شب در پیش رو، و نه گذشتن روز در گذر، هیچ کدام بر وی پوشیده نیست، که او بر آنچه از آفرینش خود که اراده می کند، احاطه دارد. او دانا به هر مکان و هر زمان و هر پایا و هر مدت است. فرجام برای آفریده ها تعیین شده، و اندازه، به غیر او نسبت داده شده است. چیزها را از ماده های پیشین نیافریده، و نه بر اساس سوابقی از پیش از خود؛ بلکه آنچه را که آفریده، آفرید و آفرینش آن را استوار کرد، و آنچه را که صورتگری کرده، به نیکی صورتگری کرده است، و در برتری خویش، یگانگی جسته است. هیچ موجودی از او سر باز نمی زند و او را در اطاعت هیچ موجودی از میان آفریده هایش سودی نیست. پاسخگویی اش به درخواست کنندگانش، سریع است، و فرشتگان در آسمان ها و زمین ها، به فرمان اویند. علم او به مردگان ناپود شده، همچون علم او به زندگانی است که می آیند، و علم او به آنچه در آسمان های بالاست، مانند علم

اوست به آنچه در زمینِ پایین است، و علمش شاملِ همه چیز است. نواها او را سرگردان نمی کنند، و گویش ها او را مشغول نمی گردانند. شنوایِ صداهای گوناگون است، بی آن که اندامی برای او به هم آمده باشد. سامان بخشِ بینا، دانا به کارها، و زنده پابرجاست. منزّه است او! با موسی علیه السلام، بی اعضا و بی لب و [زبان] و زبانک، سخن گفت. پاک و والاتر است از این که با صفت ها شکل بگیرد. آن که پندارد خدای ما محدود است، نسبت به آفریدگار معبود، جهل ورزیده است، و آن که تصوّر کند که مکان ها او را در بر می گیرند، همواره گرفتار سرگردانی و در هم ریختگی خواهد شد؛ چرا که او به همه مکان ها احاطه دارد. ای کسی که بر خلاف قرآن و برهان، خود را برای توصیف خدای مهربان، به رنج افکنده ای! اگر راست می گویی، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را برای ما توصیف کن. هیئات! تو که از وصف مخلوقی چون خود ناتوانی، می خواهی آفریدگار معبود را وصف کنی؟! به راستی، تو که تنها صفاتِ موجودِ دارای پیکر و اندام را درک می کنی، چگونه می توانی آن را که خواب و چرتی او را فرا نمی گیرد، درک کنی؟! آنچه در زمین ها و آسمان هاست و آنچه بین آن دو است، از آن اوست، و او پروردگار عرش عظیم است».

پرتو دوم : شناخت آفریدگان خدا

اشاره

پرتو دوم : شناخت آفریدگان خدایاب اول : آغاز آفرینش و آفرینش آسمان هاباب دوم : آفرینش فرشتگانباب سوم : آفرینش زمین و آماده سازی آن برای زندگیباب چهارم : آفرینش انسانباب پنجم : آفرینش حیوانات

الباب الأول : بدء الخلق وخلق السماوات 1 الإمام علي عليه السلام من خطبه له يصف فيها خلق العالم : ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحَانَهُ فَتَقَّ الْأَجْوَاءَ وَشَقَّ الْأَرْجَاءَ وَسَكَئِكَ (1) الْهَوَاءَ . فَأَجْرَى فِيهَا مَاءً مُتَلَاطِمًا تَيَّازُهُ ، مُتْرَاكِمًا زَخَاؤُهُ (2) . حَمَلَهُ عَلَى مَتْنِ الرِّيحِ الْعَاصِفِهِ ، وَالزَّعْرَعِ (3) الْقَاصِدِ مَهْمَةً ، فَأَمَرَهَا بِرَدِّهِ ، وَسَلَّطَهَا عَلَى شَدِّهِ ، وَقَرَّنَهَا إِلَى حَدِّهِ . الْهَوَاءُ مِنْ تَحْتِهَا فَتَيْقُ ، وَالْمَاءُ مِنْ فَوْقِهَا دَفِيقُ (4) . ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحَانَهُ رِيحًا إِعْتَمَمَ مَهَبَتُهَا وَأَدَامَ مُرَبَّتُهَا (5) . وَأَعَصَفَ مَجْرَاهَا وَأَبْعَدَ مَنَشَأَهَا . فَأَمَرَهَا بِتَصْفِيْقِ الْمَاءِ الرَّخَّارِ ، وَإِثَارِهِ مَوْجِ الْبِحَارِ . فَمَخَصَّتَهُ (6) مَخْضَ السَّقَاءِ ، وَعَصَفَتْ بِهِ عَصْفَهَا بِالْفَضَاءِ . تَرَدُّ أَوْلَهُ إِلَى آخِرِهِ ، وَسَاجِيَهُ (7) إِلَى مَائِرِهِ (8) . حَتَّى عَبَّ عُبَابُهُ ، وَرَمَى بِالزَّبْدِ زُكَامُهُ ، فَرَفَعَهُ فِي هَوَاءٍ مُنْفَتِقٍ ، وَجَوٍّ مُنْفَهَقٍ (9) . فَسَوَّى مِنْهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ جَعَلَ سَفْلَاهُنَّ مَوْجًا مَكْفُوفًا وَعُلْيَاهُنَّ سَقْفًا مَحْفُوظًا . وَسَمَّا مَرْفُوعًا ، بِغَيْرِ عَمَدٍ يَدْعُمُهَا ، وَلَا دِسَارٍ (10) يَنْظُمُهَا . ثُمَّ زَيَّنَهَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ ، وَضِيَاءِ الثَّوَابِقِ ، وَأَجْرَى فِيهَا سِرَاجًا مُسْتَطِيرًا ، وَقَمَرًا مُنِيرًا : فِي فَلَكٍ دَائِرٍ ، وَسَقْفٍ سَائِرٍ ، وَرَقِيمٍ مَائِرٍ (11) . (12)

- 1- الشُّكَاكُ : الْجَوُّ ، وَهُوَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ (النهاية : ج 2 ص 385 «سكك»).
- 2- زَخْرُ : أَى مَدَّ وَكَثُرَ مَائِهِ وَارْتَفَعَتْ أَمْوَاغُهُ (النهاية : ج 2 ص 299 «زخر»).
- 3- رِيحٌ زَعْرَعٌ : شَدِيدَةٌ (لسان العرب : ج 8 ص 142 «زعر»).
- 4- الدُّفَاقُ : الْمَطْهَرُ الْوَاسِعُ الْكَثِيرُ (النهاية : ج 2 ص 125 «دقق»).
- 5- أَرَبُ الدَّهْرِ : اشْتَدَّ (لسان العرب : ج 1 ص 208 «أرب»).
- 6- الْمَخْضُ : تَحْرِيكُ السَّقَاءِ الَّذِي فِيهِ اللَّبَنُ ؛ لِيَخْرُجَ زُبْدُهُ (النهاية : ج 4 ص 307 «مخض»).
- 7- السَّاجِيُ : أَى السَّاكِنُ (النهاية : ج 2 ص 345 «سجا»).
- 8- مَارَ الشَّيْءُ يَمُورُ مَوْرًا : إِذَا جَاءَ وَذَهَبَ (النهاية : ج 4 ص 371 «مور»).
- 9- الْفَهْقُ : هُوَ الْإِمْتِلَاءُ وَالِاتِّسَاعُ (النهاية : ج 3 ص 482 «فهق»).
- 10- الدِّسَارُ : الْمِسْمَارُ ، وَجَمْعُهُ دُسْرٌ (النهاية : ج 2 ص 116 «دسر»).
- 11- يَرِيدُ بِهِ وَشَى السَّمَاءَ بِالنَّجُومِ (النهاية : ج 2 ص 254 «رقم»).
- 12- نَهَجَ الْبَلَاغَةَ : الْخُطْبَةَ 1 ، بَحَارِ الْأَنْوَارِ : ج 57 ص 177 ح 136 وَج 77 ص 301 ح 7.

باب اول : آغاز آفرینش و آفرینش آسمان ها

باب اول : آغاز آفرینش و آفرینش آسمان ها 1 امام علی علیه السلام_ در سخنرانی اش که در آن ، آفرینش جهان را توصیف می کند :_ آن گاه ، خدای سبحان ، فضاهای شکافته و کرانه های باز و هوای بین جَو را آفرید ، و در آنها آبی را که موج های آن در هم می شکست و بر هم می آمد ، جاری ساخت ، و آن آب را بر بادی شدید و پُر وزش ، سوار کرد و به باد ، فرمان داد تا آب را باز گرداند ، و باد را بر بستن آب ، مأمور کرد و در مرز آن ، نگه داشت . هوا از زیر باد ، شکافته شد و آب ، بر بالای آن ، روان گشت . آن گاه ، خدای عز و جل ، بادی را که وزش آن عقیم بود ، ایجاد کرد ، و وزش آن را مداوم و سخت ، و سرچشمه آن را دور ساخت . آن گاه ، فرمان داد که آب خروشنده را بگرداند و موج دریا را به خروش آورد . باد ، آب را چون مشکِ سَقّا بجنباند و در فضا به وزش درآورد و آغاز آن را به پایانش ، و آرام آن را به متلاطم آن برگرداند ، تا آن که موج ها بلند شد و کف ها به رو آمد . آن گاه ، کف ها را در هوای باز و فضای گسترده ، بالا آورد و از آنها ، هفت آسمان را پدیدار ساخت ، چنان که در قسمت زیرین آسمان ها ، موجی بازداشته نهاد ، و در قسمت بالای آنها سقفی محفوظ و پوششی بلند قرار داد ، بدون ستونی که آن را نگه دارد و میخی که آن را به نظم کشد . آن گاه ، آسمان ها را به کوكب های زیبا و نور ستارگان بیاراست ، و در آنها ، چراغی فروزان و ماهی درخشان در فلکی چرخان و سقفی راه پیمای و پُر ستاره ، روان ساخت .

عنه عليه السلام من خُطِبَ لَهُ فِي صَفَةِ السَّمَاءِ: وَنَظَّمَ بِإِلا تَعْلِيْقٍ رَهَوَاتٍ (1) فُرَجِّهَا، وَلا حَمَّ صُدُوعَ انْفِرَاجِهَا، وَوَشَّحَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ أَزْوَاجِهَا، وَذَلَّلَ لِلْهَابِطِينَ بِأَمْرِهِ وَالصَّاعِدِينَ بِأَعْمَالِ خَلْقِهِ حُزُونَهُ (2) مِعْرَاجِهَا، وَنَادَاهَا بَعْدَ إِذْ هِيَ دُخَانٌ (3)، فَالْتَحَمَتْ عُرَى أَشْرَاجِهَا (4)، وَفَتَّقَ بَعْدَ الْإِرْتِنَاقِ صَوَامِتَ أَبْوَابِهَا، وَأَقَامَ رَصْدًا مِنَ الشُّهُبِ الثَّوَابِقِ عَلَى نِقَابِهَا، وَأَمَسَ كَهَا مِنْ أَنْ تَمُورَ فِي خَرَقِ الْهَوَاءِ بِأَيْدِهِ (5)، وَأَمَرَهَا أَنْ تَقِفَ مُسْتَسْلِمَةً لِأَمْرِهِ، وَجَعَلَ شَمْسَهَا آيَةً مُبْصِرَةً لِنَهَارِهَا، وَقَمَرَهَا آيَةً مَمْحُوءَةً مِنْ لَيْلِهَا، وَأَجْرَاهُمَا فِي مَنَاقِلِ مَجْرَاهُمَا. وَقَدَّرَ سَيْرَهُمَا فِي مَدَارِجِ دَرَجِهِمَا؛ لِيُمَيِّزَ بَيْنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِيَهُمَا، وَلِيُعْلَمَ عَدَدُ السَّنِينَ وَالْحِسَابُ بِمَقَادِيرِهِمَا. ثُمَّ عَلَّقَ فِي جَوْهَا فَلَكَهَا، وَنَاطَ بِهَا زِينَتَهَا مِنْ خَفِيَّاتِ دَرَارِيئِهَا وَمَصَابِيحِ كَوَاكِبِهَا، وَرَمَى مُسْتَرْقَى السَّمْعِ بِثَوَاقِبِ شُهُبِهَا وَأَجْرَاهَا عَلَى أَذْلالِ (6) تَسْخِيرِهَا مِنْ ثَبَاتِ ثَابِتِهَا وَمَسِيرِ سَائِرِهَا وَهُبُوطِهَا وَصُعودِهَا وَنُحُوسِهَا وَسُعودِهَا. (7)

1- الرهوات: أى المواضع المتفتحة منها، وهى جمع رهوه (النهاية: ج 2 ص 285 «رها»).

2- الحزونه: الخشونه (النهاية: ج 1 ص 380 «حزن»).

3- يتصور علماء الفلك اليوم أن أول نشوء الكون كان نتيجة انفجار كبير شاع منه دخان مؤلف من دقائق ناعمة، وساد عندها فى الكون سكون وظلام دامس، ثم بدأت الذرات تتجمع فى مناطق معينه مشكله أجراما، ما لبثت أن بدأت فيها التفاعلات النووية، التى جعلت هذا الأجرام نجوما مضيئه. وفى قول الإمام: «فالتحمت عرى أشراجها» تشبيه لنجوم المجرة بالحلقات المرتبطة ببعضها بوشاج الجاذبية والتأثير المتبادل. وبعد نشوء النجوم الملتهبه الدائره بدأت تقذف بالحمم التى شكّلت الكواكب السيّاره كالأرض وغيرها، وهو ما عبّر عنه الإمام عليه السلام بـ «وفتق بعد الارتناق» (تصنيف نهج البلاغه: ص 779).

4- أسرجت العيبه وشرجتها: إذا شدتتها بالشرح؛ وهى العرى (النهاية: ج 2 ص 456 «شرح»).

5- الأيد: القوه (النهاية: ج 1 ص 84 «أيد»).

6- أى على وجوهها وطرفها، وهو جمع ذل (النهاية: ج 2 ص 166 «ذل»).

7- نهج البلاغه: الخطبه 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ج 57 ص 108 ح 90.

امام علی علیه السلام در سخنرانی اش در وصف آسمان: بدون در آویختن، قسمت های باز آسمان را نظم داد، و شکاف های گشوده اش را بر هم آورد، و بین آنها و همگون های آنها را پیوند داد، و برای فرشتگانی که فرمان او را فرو می آورند و اعمال بندگان را بالا می برند، دشواری های رفتن به بالای آسمان را نرم ساخت. به هنگامی که آسمان دود متراکم بود، (1) آن را فرا خواند و دستگیره های آسمان به هم پیوند خورد، و پس از بسته شدن درهای آن، آن را گشود، و از شهاب های روشن، نگهبانانی بر گذرگاه های آن نهاد، و به قدرت خود، از لرزش آن در فضای شکافته، نگاهش داشت. و به آسمان فرمان داد که به فرمان او گردن نهد و بایستد، و خورشید آن را نشانی قرار داد که روزش را روشن سازد، و ماه را نشانی که تاریکی شب را از بین ببرد، و آن دورا در منزلگاه هایشان روان ساخت، و حرکت آن دورا در خانه های معین، قرار داد تا به آن دو، شب و روز، از هم تمیز پیدا کنند و شمار سال ها و حساب ها با جابه جا شدن آن دو، دانسته شود. آن گاه، در فضای هر آسمان، فلک آن را بیاویخت، و از دُرهای تابنده و ستارگان درخشان، آن را آذین بست، و با شهاب های تیز، به گوش ایستادگان را برآند، و ستارگان را به گونه های گوناگون، روان ساخت: ثابت ها را ثابت، روندگان را روان، و نیز بالا رونده ها، و فرود آینده ها، و نحس ها و سعدهای آنها را.

1- امروزه دانشمندان نجوم بر این باورند که پیدایش این جهان، نتیجه انفجار بزرگی بود که از آن، دودی متشکل از ذره های لطیف به وجود آمد و در پی آن، آرامش و تاریکی قیرگونی فراگیر شد. آن گاه ذرات، شروع به گرد آمدن در جاهای مشخص کردند و جرم را به وجود آوردند. چندی نگذشت که عملیات اتمی شروع شد و اجرام یاد شده را به ستارگانی نورانی تبدیل نمود. و در کلام امام علیه السلام که فرمود: «فالتحمت عری أشراجها؛ و آسمان، اجرام خود را به هم پیوند داد»، تشبیه ستارگان کهکشان ها به حلقه های مرتبط به یکدیگر توسط قدرت جاذبه، و تأثیرهای متقابل بین آنهاست. و پس از پیدایش، ستارگان سوزان در گردش، شروع به پرتاب نمودن گداخته هایی کردند که سیاراتی نظیر زمین، از آنها شکل گرفتند و این، چیزی است که امام علیه السلام از آن به این جمله تعبیر کرده است: «و فتق بعد الإرتاق؛ پس از بسته شدن، آن را گشود» (تصنیف نهج البلاغه: ص 779).

عنه عليه السلام من خُطِبَ لَهُ فِي التَّوْحِيدِ وَيَذَكَّرُ فِيهَا خَلْقَ السَّمَاوَاتِ: فَمِنْ شَوَاهِدِ خَلْقِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ مُوَدَّاتٍ بِلا عَمَدٍ، قَائِمَاتٍ بِلا سَنَدٍ. دَعَاهُنَّ فَأَجَبْنَ طَائِعَاتٍ مُدْعِنَاتٍ، غَيْرَ مُتَلَكِّئَاتٍ وَلَا مُبْطِنَاتٍ. وَلَوْلَا إِقْرَازُهُنَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَإِذْعَانُهُنَّ بِالطَّوَاعِيَةِ لَمَا جَعَلَهُنَّ مَوْضِعًا لِعَرْشِهِ، وَلَا مَسْكَنًا لِمَلَائِكَتِهِ، وَلَا مَصْعَدًا لِلِكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ مِنْ خَلْقِهِ. جَعَلَ نُجُومَهَا أَعْلَامًا يَسْتَدِلُّ بِهَا الْخَيْرَانُ فِي مُخْتَلَفِ فِجَاجِ الْأَقْطَارِ. لَمْ يَمْنَعِ ضَوْءَ نَوْرِهَا ادْلِهَامًا سُدَّ جُفَى اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، وَلَا اسْتِطَاعَتَ جَلَابِيْبِ سَوَادِ الْحَنَادِسِ (1) أَنْ تَرُدَّ مَا شَاعَ فِي السَّمَاوَاتِ مِنْ تَأَلُّوِ نَوْرِ الْقَمَرِ. (2)

عنه عليه السلام مُخَاطِبًا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ: فَمَنْ فَرَّغَ قَلْبَهُ وَأَعْمَلَ فِكْرَهُ؛ لِيَعْلَمَ كَيْفَ أَقَمْتَ عَرْشَكَ، وَكَيْفَ ذَرَأْتَ خَلْقَكَ، وَكَيْفَ عَلَّقْتَ فِي الْهَوَاءِ سَمَاوَاتِكَ، وَكَيْفَ مَدَدْتَ عَلَى مَوْرِ الْمَاءِ أَرْضَكَ، رَجَعَ طَرْفُهُ حَسِيرًا، وَعَقْلُهُ مَبْهُورًا، وَسَمْعُهُ وَاهِيًا، وَفِكْرُهُ حَائِرًا. (3)

1- جندس: أي شديده الظلمه (النهايه: ج 1 ص 450 «حندس»).

2- نهج البلاغه: الخطبه 182 عن نوف البكالى، بحار الأنوار: ج 77 ص 308 ح 13.

3- نهج البلاغه: الخطبه 160 وراجع المعيار والموازنه: ص 257 وجواهر المطالب: ج 1 ص 333 و ص 351.

امام علی علیه السلام از سخنرانی ای درباره توحید که در آن، آفرینش آسمان ها را شرح می دهد: از جمله گواهان بر خلقت او، آفرینش آسمان های پابرجای بدون ستون و برپای بدون تکیه گاه است. آنها را فرا خواند و آنها، سر به فرمان و گردن نهاده و بی هیچ درنگ و سستی، پاسخ دادند، و اگر اقرار آنها به پروردگاری او و گردن نهادنشان بر اطاعت او نبود، آنها را جایگاه عرش خود، محل سکونت فرشتگانش، و جایگاه بالا رفتن سخن پاک و عمل شایسته بندگانش قرار نمی داد. ستارگان آسمان را نشانه هایی قرار داد تا گمگشتگان، در رفت و آمد در وادی ها، بدانها راه جویند. پرده های شب تاریک، مانع نور آنها نشدند، و پوشش های تیره سیاه، نتوانستند درخشش نور ماه را که در آسمان ها گسترده است، برگردانند.

امام علی علیه السلام خطاب به خدای عز و جل: هر کس دل خویش را فارغ کند و اندیشه اش را به کار گیرد، تا بداند چگونه عرش را به پا داشته ای و آفریده هایت را آفریده ای و آسمان هایت را در فضا آویخته ای، و چه سان، زمینت را بر جنبش آب، گسترده ای؛ نگاهش در مانده، و خردش سرگشته، شنوایی اش آشفته، و فکرش سرگردان می گردد.

عنه عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ... خَلَقَ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ أَصْلٍ ، وَابْتَدَأَهُمْ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ ، وَقَهَرَ الْعِبَادَ بِغَيْرِ أَعْوَانٍ ، وَرَفَعَ السَّمَاءَ بِغَيْرِ عَمَدٍ ، وَبَسَطَ الْأَرْضَ عَلَى الْهَوَاءِ بِغَيْرِ أَرْكَانٍ . (1)

الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام: كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْكَوْفَةِ فِي الْجَامِعِ ، إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ أَشْيَاءَ . فَقَالَ سَلْ تَفَقُّهَا وَلَا تَسْأَلْ تَعُنُّنَا . فَأَحَدَقَ النَّاسُ بِأَبْصَارِهِمْ فَقَالَ : أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : خَلَقَ النَّوْرَ . قَالَ : فَمِمَّ خُلِقَتِ السَّمَاوَاتُ ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مِنْ بُخَارِ الْمَاءِ . قَالَ : فَمِمَّ خُلِقَتِ الْأَرْضُ ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مِنْ زَبَدِ الْمَاءِ . قَالَ : فَمِمَّ خُلِقَتِ الْجِبَالُ ؟ قَالَ : مِنْ الْأَمْوَاجِ . (2)

كنز العمال عن حَبَّةِ الْعُرْنِيِّ: سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَحْلِفُ ذَاتَ يَوْمٍ : وَالَّذِي خَلَقَ السَّمَاءَ مِنْ دُخَانٍ وَمَاءٍ . (3)

الإمام عليّ عليه السلام_ فِي جَوَابِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فِيمَا سَأَلَهُ عَنِ السَّمَاءِ الدُّنْيَا مِمَّا هِيَ ؟ قَالَ : مِنْ مَوْجٍ مَكْفُوفٍ . (4)

1- الدروع الواقيه : ص 182 .

2- عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 241 ح 1 عن أحمد بن عامر الطائي ، علل الشرائع : ص 593 ح 44 عن عبد الله بن أحمد بن عامر الطائي .

3- كنز العمال : ج 6 ص 170 ح 15235 نقلاً عن ابن أبي حاتم ، الدر المنثور : ج 1 ص 110 عن حَبَّةِ الْعُوفِيِّ ؛ بحار الأنوار : ج 58 ص 104 ح 35 .

4- علل الشرائع : ص 593 ح 44 عن عبد الله بن أحمد بن عامر الطائي ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 241 ح 1 عن أحمد بن عامر الطائي وكلاهما عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 10 ص 76 ح 1 .

امام علی علیه السلام: سپاس خدایی را که . . . آفریده را از هیچ آفرید، و بدون نمونه، آنها را ایجاد کرد، و بدون کمک کار، بندگان را مقهور ساخت، آسمان را بدون ستون برپا داشت، و زمین را بدون پایه هایی در فضا گستراند.

امام رضا علیه السلام_ به نقل از پدرانش_: علی علیه السلام در مسجد جامع کوفه بود که یکی از مردم شام برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! چند چیز از تو می پرسم. علی علیه السلام فرمود: «برای فهمیدن پیرس، نه برای خطا گرفتن و آزار دادن». مردم به آن شامی چشم دوختند و او پرسید: اولین چیزی که خدای تعالی آفرید، چه بود؟ فرمود: «نور را آفرید». پرسید: آسمان ها از چه آفریده شده اند؟ فرمود: «از بخار آب». پرسید: زمین از چه آفریده شده است؟ فرمود: «از کف روی آب». پرسید: کوه ها از چه آفریده شده اند؟ فرمود: «از موج ها».

کنز العمال_ به نقل از حَبَّه عُرْنَى_: روزی شنیدم که علی علیه السلام چنین سوگند یاد می کرد: «سوگند به آن که آسمان را از دود و آب آفرید!».

امام علی علیه السلام_ در پاسخ یکی از مردم شام که پرسیده بود: آسمان دنیا، از چه آفریده شده است؟_: از توده موج [آفریده شده است].

الباب الثاني : خلق الملائكة لإمام علي عليه السلام_ في صفة الملائكة عليهم السلام_ : ثُمَّ خَلَقَ سُدَّ بَحَائِهِ لِإِسْكَانِ سَمَاوَاتِهِ ، وَعِمَارِهِ الصَّفِيحِ الْأَعْلَى مِنْ مَلَكَوْتِهِ خَلْقًا بَدِيعًا مِنْ مَلَائِكَتِهِ ، وَمَلَأَ بِهِمْ فُرُوجَ فِجَاجِهَا ، وَحَشَى بِهِمْ فُتُوقَ أَجْوَانِهَا . وَبَيْنَ فِجَاجِ تِلْكَ الْفُرُوجِ رَجُلٌ (1) الْمُسْتَبْحِينَ مِنْهُمْ فِي حَظَائِرِ الْقُدْسِ وَسُرَاتِ الْحُجُبِ وَسِرَادِقَاتِ (2) الْمَجْدِ . وَوَرَاءَ ذَلِكَ الرَّجِيحِ (3) الَّذِي تَسْتَكُّ مِنْهُ الْأَسْمَاعُ سُبُحَاتُ نُورٍ تَرْدَعُ الْأَبْصَارَ عَنِ بُلُوغِهَا ، فَتَقِفُ خَائِدَةً عَلَى حُدُودِهَا ، وَأَنْشَأَهُمْ عَلَى صُورٍ مُخْتَلِفَاتٍ وَأَقْدَارٍ مُتَّفَاوِتَاتٍ . «أُولَى أَجْنِحَهُ» (4) تُسَبِّحُ جَلَالَ عِزَّتِهِ لَا- يَنْتَحِلُونَ مَا ظَهَرَ فِي الْخَلْقِ مِنْ صُنْعِهِ ، وَلَا- يَدْعُونَ أَنَّهُمْ يَخْلُقُونَ شَيْئًا مَعَهُ مِمَّا أَنْفَرَدَ بِهِ . «بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ * لَا يَسْتَبْقُونَهُو بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (5) . جَعَلَهُمُ اللَّهُ فِيهَا هُنَالِكَ أَهْلَ الْأَمَانَةِ عَلَى وَجْهِهِ ، وَحَمَلَهُمْ إِلَى الْمُرْسَلِينَ وَدَائِعِ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ ، وَعَصَمَهُمْ مِنْ رِيْبِ الشُّبُهَاتِ ، فَمَا مِنْهُمْ زَانِعٌ عَنِ سَبِيلِ مَرْضَاتِهِ . وَأَمَدَّهُمْ بِقَوَائِدِ الْمَعُونَةِ ، وَأَشْعَرَ قُلُوبَهُمْ تَوَاضِعَ إِخْبَاتِ السَّكِينَةِ ، وَفَتَحَ لَهُمْ أَبْوَابًا ذُلَالًا- إِلَى تَمَاجِيدِهِ . وَنَصَبَ لَهُمْ مَنَارًا وَاضِحَةً عَلَى أَعْلَامِ تَوْحِيدِهِ . لَمْ تُثْقَلْهُمْ مُؤَصِّرَاتُ (6) الْأَثَامِ ، وَلَمْ تَرْتَحِلْهُمْ عُقْبُ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ ، وَلَمْ تَرْمِ الشُّكُوكُ بِنَوَازِعِهَا عَزِيمَةَ إِيْمَانِهِمْ ، وَلَمْ تَعْتَرِكِ الظُّنُونُ عَلَى مَعَاقِدِ يَقِينِهِمْ ، وَلَا قَدَحَتْ قَادِحَهُ الْإِحْنَ (7) فِيمَا بَيْنَهُمْ ، وَلَا سَلَبَتْهُمْ الْحَيْرَةَ مَا لَاقَتْ مِنْ مَعْرِفَتِهِ بِضَمَائِرِهِمْ ، وَمَا سَدَّ كَنْ مِنْ عَظَمَتِهِ وَهَيْبَةِ جَلَالَتِهِ فِي أَثْنَاءِ صُدُورِهِمْ ، وَلَمْ تَطْمَعْ فِيهِمُ الْوَسَاوِسُ فَتَقَرَّعَ بَرِينَهَا عَلَى فِكْرِهِمْ ، وَمِنْهُمْ مَنْ هُوَ فِي خَلْقِ الْغَمَامِ الدَّلْحِ (8) ، وَفِي عِظَمِ الْجِبَالِ الشَّمْخِ ، وَفِي قَتْرِهِ (9) الظَّلَامِ الْأَيْهَمِ (10) ، وَمِنْهُمْ مَنْ قَدِ خَرَقَتْ أَقْدَامُهُمْ تَحْوِمَ الْأَرْضِ السُّفْلَى ، فَهِيَ كَرَايَاتٍ بِيضٍ قَدِ نَدَّتْ فِي مَخَارِقِ الْهَوَاءِ ، وَتَحْتَهَا رِيحٌ هَفَافَةٌ (11) تَحْسِبُهَا عَلَى حَيْثُ انْتَهَتْ مِنَ الْحُدُودِ الْمُتَنَاهِيَةِ ، قَدِ اسْتَفْرَعَتْهُمْ أَشْغَالُ عِبَادَتِهِ ، وَوَصَلَتْ حَقَائِقُ الْإِيْمَانِ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَعْرِفَتِهِ ، وَقَطَعَهُمُ الْإِيْقَانُ بِهِ إِلَى الْوَلَهِ إِلَيْهِ ، وَلَمْ تُجَاوِزْ رَغْبَاتُهُمْ مَا عِنْدَهُ إِلَى مَا عِنْدَ غَيْرِهِ . قَدِ ذَاقُوا حَلَاوَةَ مَعْرِفَتِهِ ، وَشَرَبُوا بِالْكَأْسِ الرَّوِيَّةِ مِنْ مَحَبَّتِهِ ، وَتَمَكَّنَتْ مِنْ سُوَيْدَاءِ قُلُوبِهِمْ وَشَيْجَهُ خَيْفَتِهِ ، فَحَنُوا بِطُولِ الطَّمَاعِ اعْتِدَالَ ظُهُورِهِمْ ، وَلَمْ يُنْفِدِ طَوْلُ الرَّغْبَةِ إِلَيْهِ مَادَّةَ تَضَرُّعِهِمْ ، وَلَا- أَطْلَقَ عَنْهُمْ عَظِيمُ الزُّلْفَةِ رِبْقَ (12) حُشُوعِهِمْ ، وَلَمْ يَتَوَلَّاهُمْ الْإِعْجَابُ فَيَسْتَكْثِرُوا مَا سَلَفَ مِنْهُمْ ، وَلَا تَرَكَّتْ لَهُمْ اسْتِكَانَةُ الْإِجْلَالِ نَصِيبًا فِي تَعْظِيمِ حَسَنَاتِهِمْ . وَلَمْ تَجْرِ الْفَتْرَاتُ فِيهِمْ عَلَى طَوْلِ دُؤُوبِهِمْ ، وَلَمْ تَغْضُ (13) رَغْبَاتُهُمْ فَيُخَالِفُوا عَنْ رَجَاءِ رَبِّهِمْ ، وَلَمْ تَجِفَّ لِطَوْلِ الْمُنَاجَاهِ أَسْلَاتُ (14) أَلْسِنَتِهِمْ ، وَلَا مَلَكَتْهُمْ الْأَشْغَالُ فَتَنْقَطِعَ بِهِمْ الْجَوَارِ (15) إِلَيْهِ أَصْوَاتُهُمْ ، وَلَمْ تَخْتَلِفْ فِي مَقَاوِمِ الطَّمَاعِ مَنَاقِبُهُمْ ، وَلَمْ يَتَنَوَّأُوا إِلَى رَاحَةِ التَّقْصِيرِ فِي أَمْرِهِ رِقَابَهُمْ ، وَلَا تَعَدُّوا عَلَى عَزِيمَةِ جَدِّهِمْ بِلَادَةَ الْغَفَلَاتِ ، وَلَا تَنْتَضِلُ (16) فِي هِمَمِهِمْ خَدَائِعُ الشُّهُوتِ . قَدِ اتَّخَذُوا ذَا الْعَرْشِ ذَخِيرَةً لِيَوْمِ فِاقَتِهِمْ ، وَبِمَمُوهٍ عِنْدَ انْقِطَاعِ الْخَلْقِ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ بِرَغْبَتِهِمْ ، لَا يَقْطَعُونَ أَمَدَ غَايَةِ عِبَادَتِهِ ، وَلَا يَرْجِعُ بِهِمُ الْإِسْتِهْتَارُ (17) بِلُزُومِ طَاعَتِهِ ، إِلَّا إِلَى مَوَادِّ مِنْ قُلُوبِهِمْ غَيْرَ مُنْقَطِعَةٍ مِنْ رَجَائِهِ وَمَخَافَتِهِ ، لَمْ تَنْقَطِعْ أَسْبَابُ الشَّقَقَةِ مِنْهُمْ ، فَتَنَوَّأُوا (18) فِي جِدِّهِمْ ، وَلَمْ تَأْسِرْهُمْ الْأَطْمَاعُ فَيُؤْثِرُوا وَشِيكَ السَّعْيِ عَلَى اجْتِهَادِهِمْ . لَمْ يَسْتَعْظَمُوا مَا مَضَى مِنْ أَعْمَالِهِمْ ، وَلَوْ اسْتَعْظَمُوا ذَلِكَ لَنَسَخَ الرَّجَاءُ مِنْهُمْ شَفَقَاتِ وَجَلِّهِمْ ، وَلَمْ يَخْتَلِفُوا فِي رَبِّهِمْ بِاسْتِحْوَاذِ الشَّيْطَانِ عَلَيْهِمْ . وَلَمْ يُفَرِّقْهُمْ سُوءُ التَّقَاطُعِ ، وَلَا تَوَلَّاهُمْ غُلُّ التَّحَاسُدِ ، وَلَا تَشَعَّبَتْهُمْ مَصَارِفُ الرَّيْبِ ، وَلَا اقْتَسَمَتْهُمْ أَخْيَافُ الْهَيْمَمِ ، فَهَمُ أَسْرَاءُ إِيْمَانٍ لَمْ يَقْكَّهُمْ مِنْ رِبْقَتِهِ زَيْغٌ وَلَا عُدُولٌ وَلَا وَئِيٌّ وَلَا فُتُورٌ . وَلَيْسَ فِي أَطْبَاقِ السَّمَاءِ مَوْضِعٌ إِهَابٍ إِلَّا وَعَلَيْهِ مَلَكٌ سَاجِدٌ ، أَوْ سَاعٍ حَافِدٌ (19) ، يَزِدَادُونَ عَلَى طَوْلِ الطَّمَاعِ بِرَبِّهِمْ عِلْمًا ، وَتَزْدَادُ عِزَّةُ رَبِّهِمْ فِي قُلُوبِهِمْ عِظْمًا . (20)

1- أَى صَوْتٍ رَفِيعٍ عَالٍ (النَّهَائِيه : ج 2 ص 297 «زجل»).

2- السُّرَادِقُ : وَهُوَ كَلٌّ مَا أَحَاطَ بِشَيْءٍ مِنْ حَائِطٍ أَوْ مَضْرَبٍ أَوْ خِيَابٍ (النَّهَائِيه : ج 2 ص 359 «سردق»).

3- الرَّجِّجُ : الْحَرَكَةُ الشَّدِيدَةُ (النَّهَائِيه : ج 2 ص 197 «رجج»).

4- فَاطِرٌ : 1 .

5- الأنياء : 26 و 27 .

- 6- يقال للتقل : إصر ؛ لأنه يَأْصِرُ صاحبه من الحركة لثقله (مجمع البحرين : ج 1 ص 50 «ثقل»).
- 7- الإْحْنَةُ : الحقد ، وجمعها إِحْنٌ وإِحْنَاتٌ (النهاية : ج 1 ص 27 «أحن»).
- 8- الدَّلْحُ : أن يَمْشَى بالحمل وقد أَثْقَلَهُ (النهاية : ج 2 ص 129 «دلح»).
- 9- القتره : غَبْرَه يعلوها سواد كالدخان (لسان العرب : ج 5 ص 71 «قتر»).
- 10- الأَيْهَمُ : البلد الذي لا عِلْمَ به . واليَهْمَاءُ : الفلاة التي لا يُهْتَدَى لِطُرُقِهَا ، ولا ماء فيها ولا عِلْمٌ بِهَا (النهاية : ج 5 ص 304 «يهم»).
- 11- هَفَافَه : سريعه المرور فى هُبُوبِهَا (النهاية : ج 5 ص 266 «هفف»).
- 12- الرَبِقَه : عروه فى حَبَلٍ تجعل فى عنق البهيمة أو يَدِهَا تَمْسِكُهَا ، وتجمع الرَبِقَه على رَبِيقٍ (النهاية : ج 2 ص 190 «ربق»).
- 13- غَاضُ المَاءِ : نَقْصٌ أو غَارَ فذهب (لسان العرب : ج 7 ص 201 «غضض»).
- 14- جمع أَسْلَه ؛ وهى طرف اللسان (النهاية : ج 1 ص 49 «أسل»).
- 15- الجَوَّارُ : رَفَعُ الصَّوْتِ والاستِغَاثَه ، جَارٌ يَجَارُ (النهاية : ج 1 ص 232 «جار»).
- 16- نَضِلَ البعير والرجل نَضَالاً : هَزُلَ وأعيا وأنضَلَهُ هو (لسان العرب : ج 11 ص 666 «نضل»).
- 17- مُسْتَهْتَرٌ : أى مُوَلَّعٌ به لا يَتَحَدَّثُ بغيره ، ولا يَفْعَلُ غَيْرَه (النهاية : ج 5 ص 243 «هتر»).
- 18- أى يَفْتَرُوا فى عَزْمِهِم واجْتِهَادِهِم (النهاية : ج 5 ص 231 «ونا»).
- 19- نَحْفِدُ : أى نُسْرِعُ فى العمل والخِدْمَه (النهاية : ج 1 ص 406 «حفد»).
- 20- نهج البلاغه : الخطبه 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 57 ص 109 ح 90 .

باب دوم : آفرینش فرشتگان

باب دوم : آفرینش فرشتگان امام علی علیه السلام_ در وصف فرشتگان : آن گاه ، خداوند سبحان برای ساکن کردن در آسمان هایش و آباد ساختن بالاترین قسمت از ملکوتش ، مخلوقاتی نو [و بی مانند] از فرشتگان را آفرید ، و با آنان ، شکاف های راه های گشاده آسمان ها را پُر کرد ، و فاصله بین اجرام آسمانی را از آنان آکنده ساخت . در بین فراخنای شکاف ها ، فریاد تسبیح گویی فرشتگان در فردوس بلند جایگاه و در ورای پرده های حجاب و سرپرده های بزرگی ، بلند است ، و در پس این فریادهای گر کننده گوش ها ، پرتو نوری است که دیدگان را ، از رسیدن بدان باز می دارد . از این رو ، خیره بر جای خویش می مانند . آنان (فرشتگان) را در گونه های مختلف و در اندازه های گوناگون ایجاد کرد ، «بال دارانی» که بزرگی و ارجمندی او را تسبیح می گویند . نه آنچه را در آفرینش از صنعت الهی پیداست ، به خود نسبت می دهند ، و نه مدعی اند که آنان ، چیزی از آنچه که آفریدنش مختص خداوند است ، همراه او آفریده اند ؛ «بلکه [فرشتگان ،]بندگانی ارجمندند که در سخن ، بر او پیشی نمی گیرند ، و خود به فرمان او کار می کنند» . آنان را در جاهایی که هستند ، امینان و وحی خود قرار داده ، و رساندن امانت های امر و نهی خویش را به رسولان ، به عهده آنان نهاده است ، و از عارض شدن تردیدها بر آنان ، مصون نگهشان داشته است ، و هیچ کدام از آنان ، از راه خشنودی او منحرف نمی شود . و آنان را یاری کرد ، و دل هایشان را با فروتنی و آرامش خضوع پوشانید و درهایی آسان برای ستایش خویش ، بر ایشان گشود و علامت های روشنی بر نشانه های یگانگی اش برایشان برپا کرد . نه بار گناهان زمینگیرشان ساخت ، و نه گذشت شب ها و روزها ، آنان را تغییر داد ، و نه تیرهای تردید ، استواری ایمانشان را نشانه رفت ، و نه گمان ها بر قرارگاه ایمانشان هجوم آورد ، و نه مرض کینه به میانشان ضربه زد ، و نه سرگستگی ، معرفت الهی ای را که در جانشان داشتند ، از آنان گرفت ، و نه وسوسه ها در آنان طمع کرد تا گم راهی آن بر فکرشان سیطره پیدا کند ، و آرامشی از عظمت و هیبت جلال او در سینه هایشان بود . گروهی از آنان ، در درون ابرهای گرانبار ، بر فراز کوه های بلند ، و در تاریکی های خاموش شب ، جای دارند ، و بعضی دیگر از آنان ، کسانی هستند که گام هایشان مرزهای زمین زیرین را شکافته است . آنان چون پرچم های سفیدی هستند که در شکاف های فضا فرو رفته اند و در زیر آنها ، باد خوشی وزان است که آنها را بر مرز نهایی ای که گرفته اند ، نگه داشته است . پرداختن به پرستش خدا ، آنان را از هر کار دیگر بازداشته است ، و حقایق ایمان ، بین آنان و شناخت خدا ، پیوند زده است ، و یقین به او ، آنان را به شیدایی او کشانده است ، و علاقه شان ، آنان را از آنچه نزد اوست ، به آنچه که در نزد غیر اوست ، نکشیده است . شیرینی معرفت او را چشیده اند ، و جامی لبریز از محبت او سرکشیده اند و در درون دل هایشان ، بیم پروردگارشان جای گرفته است ، و از بسیاری طاعت او ، پشت هایشان خمیده است ، و بسیاری اشتیاقشان به او ، تصریح آنان را از میان نبرده است ، و قرب فراوانشان ، رشته فروتنی شان را نبریده است ، و خودبینی ، بر آنان مستولی نشده است تا آنچه را که انجام دادند ، بسیار شمارند . و فروتنی در برابر او ، فرصتی برای بزرگ شمردن کارهای نیکشان به ایشان نداده است ، و از بسیاری تلاششان ، سستی ها بر آنان عارض نگشته است ، و شیفتگی هایشان کاستی نیافته است تا با امید به پروردگارشان مخالفت کنند ، و طولانی بودن مناجاتشان ، دور و بر زبانشان را خشک نکرده (خسته نگردیده) و گرفتاری ای بر آنان مستولی نشده است تا بانگ تصریحشان به درگاهش قطع گردد . شانه هایشان در تداوم اطاعت از او ، دگرگون نگشت ، و گردنشان در اجرای فرمان او به راحتی سستی متمایل نشد ، و نفهمی و فراموشی بر اراده استوارشان نتاخت ، و فریب های شهوت در همیشان ناتوانی ایجاد نکرد . پروردگار صاحب عرش را اندوخته روز نیازمندی شان کردند ، و به هنگامی که مردم به آفریدگان روی آوردند ، آنان با رغبت به آفریننده روی آوردند و البته به پایان مُنتهای درجه عبادت (بندگی) او نمی رسند . عشق آنان به اطاعت او ، بر اثر علاقه ای است که در دل هایشان است و مواد آن از امید و خوف خداست ، که هیچ گاه از آنان جدا نمی شود . رشته ترس آنان ، هرگز بریده نمی شود تا در تلاششان سست گردند ، و طمع بر آنان چیره نمی گردد تا کوشش کم را بر تلاششان ترجیح دهند ، و کرده های گذشته خود را بزرگ

نمی شمارند؛ چرا که اگر آنها را بزرگ شمارند، امیدشان بیم از پروردگار را در آنان از بین می برد. با همه چنگ اندازی های شیطان، هرگز در آنان تردیدی نسبت به پروردگارشان به وجود نیامده، و برخوردهای بد، متفرّقشان نساخته، و حسادت ورزی، بر آنان چیره نگشته است، و کارکردهای دو دلی، گروه گروهشان نساخته، و خواهش های نفسانی، قسمت قسمتشان نکرده است. آنان، بندگان ایمان اند و هرگز انحراف، عدول از حق، درنگ و سستی، بند بندگی را از آنان قطع نکرده است. در آسمان های تو در تو، جایی به اندازه گستره پوستی پیدا نمی شود، جز آن که بر آن، فرشته ای سجده کننده و یا تلاشگر در راه عبادت تو قرار دارد. با بسیاری اطاعت پروردگارشان، بر دانش خود می افزایند و عزّت پروردگارشان در دلشان بزرگ تر می شود.

عنه عليه السلام في خلق الملائكة: ثُمَّ فَتَقَّ مَا بَيْنَ السَّمَاوَاتِ الْعُلَا، فَمَلَأَهُنَّ أَطْوَارًا مِنْ مَلَائِكَتِهِ، مِنْهُمْ سَجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ، وَرُكُوعٌ لَا يَنْصَبُونَ، وَصَاقُونَ لَا يَتَزَايِلُونَ، وَمُسَدِّحُونَ لَا يَسَامُونَ، لَا يَعْشَاهُمْ نَوْمُ الْعُيُونِ، وَلَا سَهُ الْعُقُولِ، وَلَا فِتْرَةَ الْأَبْدَانِ، وَلَا غَفْلَةَ النَّسِيَانِ. وَمِنْهُمْ أَمْنَاءٌ عَلَى وَحْيِهِ، وَالسِّدْنَةُ إِلَى رُسُلِهِ، وَمُخْتَلِفُونَ بِقَضَائِهِ وَأَمْرِهِ، وَمِنْهُمْ الْحَفَظَةُ لِعِبَادِهِ، وَالسَّدَنَةُ لِأَبْوَابِ جَنَانِهِ. وَمِنْهُمْ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَى أَقْدَامُهُمْ، وَالْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا أَعْنَاقُهُمْ، وَالخَارِجَةُ مِنَ الْأَقْطَارِ أَرْكَانُهُمْ، وَالْمُنَاسِبَةُ لِقَوَائِمِ الْعَرْشِ أَكْتَافُهُمْ. نَاكِسَةٌ دُونَهُ أَبْصَارُهُمْ، مُتَلَفِّعُونَ تَحْتَهُ بِأَجْنِحَتِهِمْ، مَضْرُوبَةٌ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَنْ دُونَهُمْ حُجُبُ الْعِزِّ، وَأَسْتَارُ الْقُدْرَةِ. لَا يَتَوَهَّمُونَ رَبَّهُمْ بِالتَّصْوِيرِ، وَلَا يُجْرُونَ عَلَيْهِ صِفَاتِ الْمَصْنُوعِينَ، وَلَا يَحْدُونَهُ بِالْأَمَاكِينِ، وَلَا يُشِيرُونَ إِلَيْهِ بِالنَّظَائِرِ. (1)

عنه عليه السلام مخاطباً الله عز وجل: وَمَلَائِكَتَهُ خَلَقْتَهُمْ وَأَسَكَنْتَهُمْ سَمَاوَاتِكَ فَلَيْسَ فِيهِمْ فِتْرَةٌ وَلَا عِنْدَهُمْ غَفْلَةٌ وَلَا فِيهِمْ مَعْصِيَةٌ، هُمْ أَعْلَمُ خَلْقِكَ بِكَ، وَأَخْوَفُ خَلْقِكَ مِنْكَ، وَأَقْرَبُ خَلْقِكَ إِلَيْكَ وَأَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِكَ، وَلَا يَعْشَاهُمْ نَوْمُ الْعُيُونِ وَلَا سَهُ الْعُقُولِ وَلَا فِتْرَةَ الْأَبْدَانِ، لَمْ يَسْكُنُوا الْأَصْلَابَ وَلَمْ تَتَضَمَّنْهُمْ الْأَرْحَامُ وَلَمْ تَخْلُقْهُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ، أَنْشَأْتَهُمْ إِنْشَاءً فَأَسَكَنْتَهُمْ سَمَاوَاتِكَ وَأَكْرَمْتَهُمْ بِجِوَارِكَ وَاتْتَمَنَّتْهُمْ عَلَى وَحْيِكَ، وَجَنَّبْتَهُمْ الْآفَاتِ وَوَقَيْتَهُمُ الْبَلِيَّاتِ وَطَهَّرْتَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ، وَلَوْلَا قُوَّتُكَ لَمْ يَقْوُوا، وَلَوْلَا تَبَيُّنُكَ لَمْ يَثْبُتُوا، وَلَوْلَا رَحْمَتُكَ لَمْ يُطِيعُوا. (2)

1- نهج البلاغه: الخطبه 1، بحار الأنوار: ج 57 ص 177 ح 136.

2- تفسير القمي: ج 2 ص 207، بحار الأنوار: ج 59 ص 175 ح 6.

امام علی علیه السلام در آفرینش فرشتگان: آن گاه، بین آسمان های بلند را شکافت و آن جاها را از گونه های فرشتگانش پُر کرد. گروهی در سجده اند که رکوع نمی کنند، و گروهی در رکوع اند که قامت راست نمی کنند؛ گروهی در صف ایستاده اند و متفرق نمی شوند. گروهی تسبیح گویانی اند که خسته نمی شوند، نه خواب، دیدگانشان را فرا می گیرد و نه خطای خرد یا سستی بدن و یا غفلت فراموشی، آنها را در می رُیاید. گروهی از آنان، امین وحی او و ترجمان او به سوی فرستادگانش هستند که با حکم و فرمان او در آمد و رفت اند. گروهی از آنان، نگهبانان بندگانش و پاسبان درهای بهشتش هستند، و گروهی از آنان، ثابت قدم در زمین های زیرین اند که گردن هایشان از آسمان برین، گذشته است و اعضایشان بیرون از کرانه های جهان است، و شانه هایشان متناسب با پایه های عرش است، دیده هایشان از هیبت او بر هم، و پرهایشان جمع شده است که بین آنان و غیر آنان، حجاب عزت و پرده قدرت زده شده است. آنان، پروردگارشان را به تصویر نمی پندارند، و صفات آفریده ها را بر او روا نمی شمارند، و او را در چارچوب مکان، جای نمی دهند، و به او به عنوان نمونه اشاره نمی کنند.

امام علی علیه السلام خطاب به خدای عز و جل: فرشتگانی آفریدی و در آسمان هایت جایشان دادی، که نه در آنان سستی است، و نه غفلت و نافرمانی دارند، و نه گناهی در میان آنان هست. داناترین آفریدگانت به تو، بیمناک ترین آنان از تو، نزدیک ترینشان به تو، و پُرکارترین آنان در اطاعت از تو هستند. خواب دیدگان، اشتباه خردها و سستی بدن ها آنان را فرا نمی گیرد. نه در پشت ها جای گرفته اند و نه زهدان ها آنان را در خود جای داده اند؛ چرا که آنان را از آب پست نیافریده ای. آنان را به گونه ای خاص آفریدی، در آسمان هایت جایشان دادی، به هم جواری ات گرامی شان داشتی، امین وحی ات قرارشان دادی، از آسیب ها دورشان ساختی، از بلاها محفوظشان گردانیدی، و از [دست یازیدن به] گناهان، پاکشان نمودی. اگر توان تو نبود، آنان توان نداشتند، و اگر تثبیت تو نبود، ثبات نمی یافتند، و اگر رحمت تو نبود، اطاعت نمی کردند. (1)

1- اشاره ای است به: سوره های مُرسلات: آیه 20، سجده: آیه 8.

عنه عليه السلام_ أيضا: من ملائِكَه أسكنتهم سَمَاوَاتِكِ، وَرَفَعْتَهُمْ عَن أَرْضِكِ، هُم أَعْلَمُ خَلْقِكِ بِكَ، وَأَخَوْفُهُمْ لَكَ، وَأَقْرَبُهُمْ مِنْكَ . لَمْ يَسْكُنُوا الْأَصْلَابَ، وَلَمْ يُضَيِّعُوا الْأَرْحَامَ، وَلَمْ يُخْلَقُوا مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ، وَلَمْ يَتَشَبَّعْ بِهِمْ رَيْبُ الْمَنُونِ . وَإِنَّهُمْ عَلَى مَكَانِهِمْ مِنْكَ، وَمَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَكَ، وَاسْتِجْمَاعِ أَهْوَائِهِمْ فِيكَ، وَكَثْرَةِ طَاعَتِهِمْ لَكَ، وَقَلَّةِ غَفْلَتِهِمْ عَن أَمْرِكَ، لَوْ عَايَنُوا كُنْهَ مَا خَفِيَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ لِحَقَّرُوا أَعْمَالَهُمْ، وَلَزَرُوا (1) عَلَى أَنْفُسِهِمْ، وَلَعَرَفُوا أَنَّهَمْ لَمْ يَعْبُدوكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ، وَلَمْ يُطِيعوكَ حَقَّ طَاعَتِكَ . سُبْحَانَكَ خَالِقًا وَمَعْبُودًا! (2)

1- .الازدراء: الاحتقار والانتقاص والعيب (النهايه: ج 2 ص 302 «زرا»).

2- .نهج البلاغه : الخطبه 109 .

امام علی علیه السلام_ خطاب به خداوند عز و جل_: فرشتگانی را در آسمان هایت جای دادی، و آنها را بالاتر از زمینت قرار دادی. آنان ، آگاه ترین آفریدگانت بر تو، بیمناک ترینشان از تو، و نزدیک ترینشان به تو هستند. هرگز در پشت ها قرار نگرفتند، و زهدان ها آنان را در خود جای ندادند، و از «آبی پست» آفریده نشدند، و «بَدِ زمانه» (1) آنان را گروه گروه نساخت. آنان با جایگاهی که نسبت به تو و منزلتی که در پیشگاه تو دارند، همه خواسته هایشان در تو گرد آمده، و بسیاری طاعتشان از توست، و از فرمان تو غافل نیستند. اگر کُنه آنچه را که از تو برایشان پوشیده مانده، ببینند، کردارهایشان را کوچک خواهند شمرد و خود را خُرد خواهند دید و خواهند فهمید که تو را به حقیقتِ پرستش پرستش نکرده اند، و در خورِ حقِّ فرمان برداری ات، از تو فرمان نبرده اند. منزّهی، ای خالق و معبود!

1- اشاره ای است به سوره طور: آیه 30.

الباب الثالث : خلق الأرض وتأهيلها للمعيشة لإمام علي عليه السلام : أنشأ الأرض فأمسس كنها من غير اشتغال ، وأرساها على غير قرار ، وأقامها بغير قوانين ، ورفعها بغير دعائم ، وحصنها من الأود (1) والإعوجاج ، ومنعها من التهافت والانفراج . أرسى أوتادها ، وصد رب أسدادها (2) ، واستفاض عيونها ، وخذ أوديتها ، فلم يهن ما بناه ، ولا صد عف ما قواه . هو الظاهر عليها بس لمطانه وعظمتيه ، وهو الباطن لها بعلمه ومعرفته ، والعالى على كل شيء منها بجلاله وعزته . لا يعجزه شيء منها طلبه ، ولا يمتنع عليه فيغلبه ، ولا يقوته السريع منها فيسبقه ، ولا يحتاج إلى ذي مال فيرزقه . خصعت الأشياء له ، وذلت مستكينه لعظمتيه ، لا تستطيع الهرب من سلطانه إلى غيره فتمتنع من نفعه وصد ره ، ولا كفء له فيكافئه ، ولا نظير له فيساويه . هو المفضي لها بعد وجودها ، حتى يصير موجودها كمفقودها . وليس فناء الدنيا بعد ابتداعها بأعجب من إنشائها واختراعها . (3)

عنه عليه السلام في صفة الأرض ودحوها على الماء : كسب الأرض على مور أمواج مستفجله ، ولجج بحار زاخره ، تلتطم أواذي أمواجها ، وتصطفق متقاذفات أثباجها (4) ، وترغو زبدا كالفحول عند هياجها ، فخصع جماع الماء المتلاطم لثقل حملها ، وسكن هيج ارتمائيه إذ وطنته بكلكليها ، وذلك مستخدياً إذ تمعكت (5) عليه بكواهلها ، فأصبح بعد اصطخاب أمواجه ساجياً مقهوراً ، وفي حكمه الذل متقاداً أسيراً ، وسكنت الأرض مدحوة في لجه تياره ، وردت من نحوه بأوه (6) واعتلائه ، وشموخ أنفه وسمو غلوائه ، وكعتمته (7) على كظله جريته ، فهمد بعد نزقاته ، ولبد (8) بعد زيمان (9) وثباته . فلما سكن هيج الماء من تحت أكنافها ، وحمل شواهي الجبال الشمخ البذخ على أكتافها ، فجر ينابيع العيون من عرائن (10) أنوفها ، وفرقتها في سهوب (11) بيدها وأخاديدها ، وعدل حركاتها بالراسيات من جلاميدها وذوات الشناخيب (12) الشم من صياخيدها (13) ، فسكنت من الميدان لرسوب الجبال في قطع أديمها ، وتغلغلها منسربة في جوبات (14) خياشيمها ، وركوبها أعناق سهول الأرضين وجراثيمها (15) ، وفسح بين الجؤ وبينها ، وأعد الهواء متسماً لساكنها ، وأخرج إليها أهلها على تمام مراقفها ، ثم لم يدع جرر الأرض التي تقصر مياه العيون عن روايها ، ولا تجد جداول الأنهار ذريعه إلى بلوغها ، حتى أنشأ لها ناشئة سحاب تحيي موتها وتستخرج نباتها . ألفت غمامها بعد افتراق لمعه وتباين قزعه (16) ، حتى إذا تمخضت لجه المزن فيه ، والتمع برفه في كفه ، ولم يتم وميضه في كنهور (17) ربابه (18) ومتراكم سحابه ، أرسله سحاً متداركاً ، قد أسف هيدبه (19) ، تمر به (20) الجنوب درر أهاضييه ودفع سابييه . فلما ألفت السحاب برك بوانيتها ، وبعا (21) ما استقلت به من العبء الماحمول عليها ، أخرج به من هوامد الأرض النبات ، ومن زعر (22) الجبال الأعشاب ، فهى تبهج بزينة رياضها ، وتردهى بما ألسنته من ريط (23) أزهيرها ، وحليه ما سحطت به من ناضير أنوارها ، وجعل ذلك بلاغاً للأنام وريزقاً للأنعام وخرق الفجاج في آفاقها ، وأقام المنار للسالكين على جواد طرقها . فلما مهد أرضه وأنفذ أمره ، اختار آدم عليه السلام خيره من خلقه ، وجعله أول جبلته ، وأسكنه جنته وأرغد فيها أكله ، وأوعز إليه فيما نهاه عنه ، وأعلمه أن في الإقدام عليه التعرض لمعصيته والمخاطرة بمنزله ، فأقدم على ما نهاه عنه _ موافاة لسابق علمه _ فأهبطه بعد التوبه ليعمر أرضه بنسليه ، وليقيم الحجة به على عباده ، ولم يخلهم بعد أن قبضه ، مما يؤكده عليهم حجة ربوبيته ، ويصل بينهم وبين معرفته ، بل تعاهدهم بالحجج على السن الخيره من أنبيائه ، ومثملى ودائع رسالاته ، قرناً قرناً حتى تمت بنينا محمد صلى الله عليه وآله حجته ، وبلغ المقطع عذره ونذره . وقدذر الأرزاق فكثرها وقللها . وقسمها على الضيق والسعة فعدل فيها لبيتلى من أراد بميسورها ومعسورها ، وليختبر بذلك الشكر والصبر من غنيها وفقيرها . ثم قرن بسعتها عقابيل (24) فاقتها ، وبسلامتها طوارق آفاتها ، وبفرج أفرحها غصص أتراحها . وخلق الآجال فأطالها وقصرها ، وقدمها وأخرها ، ووصل بالموت أسبابها ، وجعله خالجا (25) لأشطانها (26) وقاطعاً لمرائر أقرانها . عالم السر من صدمائر المضميرين ، ونجوى المتخافين ، وخواطر رجم الطنون ، وعقد عريمات اليقين ، ومسارق إيماض الجفون ، وما صد منته أكنان القلوب وغيابات الغيوب ، وما أصغت لإستراقه مصايخ الأسماع ، ومصائف الدر ومشاتي الهوام ، ورجع الحنين من المولهاات وهمس الأقدام ، ومفسح الثمره من ولايج غلف الأكماس ، ومثممع الوحوش من غيران الجبال وأوديتها . ومختيا البعوض بين

سوق الأشجار والحيثها، ومغرز الأوراق من الأفنان، ومحط الأشجار من مسارب الأصلاب، وناثئ الغيوم ومثلاحيها. ودور قطر السحاب في مراكمها، وما تسفى الأعاصير بذبولها، وتعمو الأمطار بسبولها، وعم بنات الأرض في كئبان الرمال، ومستقر ذوات الأجنحة يدزأ شداخي الجبال، وتغريد ذوات المنطق في دياجير الأوكار، وما أوعبته الأصداف، وحصدت عليه أمواج البحار، وما غشد يته سدفة (27) ليل أو دز عليه شارق نهار، وما اعتقت عليه أطباق الدياجير وسد بجات التور، وأثر كل خطوه، وحس كل حرکه، ورجع كل كلمه، وتحريك كل شف، ومستقر كل نسمة، ومثقال كل ذره، وهماهم كل نفس هامه، وما عليها من ثمر شجره، أو ساقط ورقه، أو قراره نطفه، أو نفاعه دم ومضعه، أو ناثئته خلق وسد لاله، لم يلحقه في ذلك كلفه، ولا اعترضته في حفظ ما ابتدع من خلقه عارضه، ولا اعتورتته في تنفيذ الأمور وتدابير المخلوقين ملاله ولا فتره، بل نفذهم علمه، وأحصاهم عدده، ووسعهم عدله، وعمرهم فضله مع تقصيرهم عن كنه ما هو أهله. اللهم أنت أهل الوصف الجميل والتعداد الكثير، إن تؤمل فخير مأمول وإن ترج فخير مرجو. اللهم وقد بسطت لي فيما لا أمدح به غيرك، ولا أثنى به على أحد سواك، ولا أوجهه إلى معادن الخيبه ومواضع الريبه، وعدلت بلساني عن مدائح الأدميين، والشاء على المربوبين المخلوقين. اللهم ولكل من على من أثنى عليه مثوبه من جزاء أو عارفه من عطاء، وقد رجوتك دليلاً على ذخائر الرحمه وكنوز المعفره. اللهم وهذا مقام من أفردك بالتوحيد الذي هو لك، ولم ير مستحقاً لهذه المحامد والممدوح غيرك، وبى فاقه إليك لا يجبر مسكنتها إلا فضلك، ولا يتعش من خلقتها إلا منك وجودك، فهب لنا في هذا المقام رضاك، وأغننا عن مد الأيديالى سواك، إنك على كل شىء قدير (28).

- 1- الأود: العوج (النهايه: ج 1 ص 79 «أود»).
- 2- السد: بالفتح والضم: الجبل والردم (النهايه: ج 2 ص 353 «سد»).
- 3- نهج البلاغه: الخطبه 186، الاحتجاج: ج 1 ص 477 ح 116، بحار الأنوار: ج 4 ص 255 ح 8.
- 4- التبع: علو وسط البحر إذا تلاقحت أمواجه (لسان العرب: ج 2 ص 220 «تبع»).
- 5- تمعك: أى تمرغ في ترابه (النهايه: ج 4 ص 343 «معك»).
- 6- البأو: الكبر والتعظيم (النهايه: ج 1 ص 91 «بأو»).
- 7- كعم: أن يلثم الرجل صاحبه، ويضع فمه على فمه كالتقبيل، أخذ من كعم البعير؛ وهو أن يشد فمه إذا هاج (النهايه: ج 4 ص 180 «كعم»).
- 8- كبد بالمكان: أقام به ولزق فهو ملبد به (لسان العرب: ج 3 ص 385 «لبد»).
- 9- الريقان: التبخر في المشى، من زاف البعير يريف إذا تبخر (النهايه: ج 2 ص 325 «ريف»).
- 10- العرين: الأنف. وقيل: رأسه، وجمعه عرائن (النهايه: ج 3 ص 223 «عرن»).
- 11- السهب: وهى الأرض الواسعه (النهايه: ج 2 ص 428 «سهب»).
- 12- زؤوس الجبال العاليه، واحدها شنخوب (النهايه: ج 2 ص 504 «شنخوب»).
- 13- جمع صيخود، وهى الصخره الشديده (النهايه: ج 3 ص 14 «صخد»).
- 14- الجوبه: هى الحفره المستديره الواسعه (النهايه: ج 1 ص 310 «جوب»).
- 15- الجراثيم: أماكن مرتفعه عن الأرض مجتمعه من تراب أو طين (النهايه: ج 1 ص 254 «جرثم»).
- 16- الفزع: قطع السحاب المتفرقه (النهايه: ج 4 ص 59 «فزع»).
- 17- الكنهور: العظيم من السحاب (النهايه: ج 4 ص 206 «كنهور»).

- 18- الرِّبَاب : الأبيض منه [أى من السحاب] (النهايه : ج 4 ص 207 «كنهور»).
- 19- الهَيْدَب : سَحَابٌ يَقْرُبُ مِنَ الْأَرْضِ ، كَأَنَّهُ مُتَدَلِّلٌ (لسان العرب : ج 1 ص 780 «هدب»).
- 20- تمرية : من مَرَى الضرعِ يَمْرِيهِ (النهايه : ج 4 ص 322 «مرا»).
- 21- البَعَاع : شِدَّةُ المَطَرِ (النهايه : ج 1 ص 140 «بعع»).
- 22- الزعر : القليله النبات (النهايه : ج 2 ص 303 «زعر»).
- 23- رَيْطٌ : جمع رَيْطِه : كلُّ ثوبٍ رقيقٍ لَيِّنٍ (النهايه : ج 2 ص 289 «ريط»).
- 24- العَقَائِيلُ : بقايا المرض وغيره ، واحدها عُقْبُولُ (النهايه : ج 3 ص 269 «عقبل»).
- 25- أَى مُسرعا فى أخذ حبالها (النهايه : ج 2 ص 59 «خلج»).
- 26- الشَّطْنُ : الحبل وقيل : هو الطَّوِيلُ منه ، وإِنَّمَا شَدَّه بِشَطْنَيْنِ لِقُوَّتِهِ وَشِدَّتِهِ . فاستعار الأَشْطَانُ للحياه لا مِتْدَادِهَا وطولها (النهايه : ج 2 ص 475 «شطن»).
- 27- السُّدْفَةُ : من الأضداد تقع على الضياء والظلمه ، ومنهم من يجعلها اختِلاط الضوء والظلمه معاً ، كوقت ما بين طلوع الفجر والإسفار (النهايه : ج 2 ص 354 «سدف»).
- 28- نهج البلاغه : الخطبه 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 57 ص 111 ح 90 .

باب سوم: آفرینش زمین و آماده سازی آن برای زندگی

باب سوم: آفرینش زمین و آماده سازی آن برای زندگی امام علی علیه السلام: زمین را ایجاد کرد، و آن را بدون مشغول شدن نگه داشت، و بدون پایگاه، استوار ساخت، و بدون پایه برپاداشت، و بدون ستون بلند ساخت، و از انحراف و کجی نگه داشت، و از افتادن و گسستن باز داشت. میخ هایش را استوار کرد، و کوه هایش را برقرار نمود، و چشمه هایش را به جریان انداخت، و درّه هایش را شکافت. آنچه ساخت، سست نشد، و آنچه استوار گرداند، به سستی نگرایید. به قدرت و عظمتش، بر زمین چیرگی دارد و به علم و معرفتش، از درون آن آگاه است و به والایی و عزّتش، بر همه چیزهای آن، برتری دارد. خواستن هیچ چیزی از زمین، او را ناتوان نمی سازد، و آن چیز، نافرمانی نمی کند تا بر اراده خدا غلبه یابد، و هیچ چیز شتابانی از زمین از نظر او دور نمی ماند تا بر او پیشی جوید، و به هیچ ثروتمندی نیازمند نیست که او را روزی دهد. همه چیزها در برابرش فروتن اند و در مقابل عظمت او، از سر تسلیم خوانند، و توان فرار از حوزه اقتدار او به سوی دیگری را ندارند تا از سود و زیان او به دور بمانند، و هم‌اوردی برای او نیست تا با او هم ترازوی کند. او نابود کننده زمین، پس از ایجاد آن است، به گونه ای که وجودش چون عدمش گردد، و نابودسازی دنیا پس از ایجاد آن، شگفت تر از پدید آوردن و آفرینش آن نیست.

امام علی علیه السلام در توصیف زمین و گستردن آن بر آب: خداوند، زمین را در تلاطم امواج خروشان و ژرفای دریاهای پُر آب فرو بُرد؛ دریاهایی که امواج آن به هم می خورد، و موج های بلند آن در بر هم خوردن، یکدیگر را از بین می بردند، چون شتران مست فریادگر و کف بر دهان. سرکشی آب های متلاطم، از سنگینی زمین رام شد، و در برخورد با سینه زمین، هیجان به هم خوردنش فرو نشست، و با غلتیدن در خود، خوار و فرودست شد و آن گاه، پس از خروش موج هایش رام و آرام گشت و به بند خواری، فرمانبر و اسیر شد، و زمین، در برخورد موج های آب، گسترده شد، و موج ها از خودبینی و فخر فروشی و سرکشی و بلندپروازی و گردن فزایی، به فروکشی جریان روی آوردند و پس از جوشش، آرام گرفتند، و بعد از گردن فزایی، ساکن شدند و ثبات یافتند. آن گاه که جوشش آب در گوشه و کنار زمین، آرام گرفت و کوه های بلند و سر به فلک کشیده را، بر دوش زمین بر افراشت، چشمه های آب را از فراز کوه هایش جاری ساخت، و آنها را در زمین های هموار و دره ها روان کرد، و با سنگ های بزرگ صخره ها و کوه های بلند، حرکت زمین را نظم بخشید، و به خاطر فرورفتن کوه ها در جای جای آن و جای گرفتن در سوراخ های آن و سوار شدن بر گرده زمین های هموار و تپه ها، زمین آرام گرفت. آن گاه، بین فضا و زمین را فراخ گردانید، و هوا را برای نفس کشیدن ساکنان زمین، آماده ساخت، و اهل زمین را با همه آنچه نیاز آنان است، بیرون آورد، و سپس زمین های خشک را که آب چشمه ها از سیراب سازی آنها ناتوان است و نهر بندی ها نتوانست آب را به آنها برساند، رها نساخت؛ بلکه برای آنها ابرها را ایجاد کرد تا بخش های مُرده زمین را زنده کند و گیاهان آن را برویانَد. و ابر آسمان را در پی پراکندگی و جدا افتادگی قطعه های آن، با هم سازگاری داد، به گونه ای که آب درون آن به هم خورد، و برق کرانه های آن درخشید، و درخشش آن در ابرهای سفید متراکم و ابرهای سیاه انباشته، آرام نگرفت و از آن، بارانی تند فرو فرستاد؛ ابری که کناره های آن بر زمین رسیده، و باد جنوب، آب آن را دوشیده، و قطره های درشتش را از آن بیرون کشیده است. هنگامی که ابر، باران خود را فرو ریخت و بار گران خود را - که بر دوش داشت - خالی کرد، با آن از زمین های خشک، گیاه بیرون آورد، و از کوه های کم علف، علف سبز کرد، و زمین به آرایش مرغزارهای خندان گشت، و از پوشیدن جامه نرم گل هایش بر تن، و [نیز] از زیور شکوفه های تازه اش درخشش یافت، و این همه را روزی مردم و روزی چارپایان قرار داد، و در آفاق زمین، راه ها گشود و برای روندگان در راه های آن، نشانه هایی برپا کرد. آن گاه که خداوند، زمینش را آماده ساخت و فرمانش را به اجرا گذاشت، آدم علیه السلام را که برگزیده ای از آفریدگانش بود، برگزید، و او را نخستین آفریدگان خود نمود و در فردوس خود، جای داد و در آن جا خوراکش را مهیا کرد، و درباره کارهایی که او را

از آنها بر حذر داشته بود، به وی تأکید کرد و به او فهماند که اقدام به آن [کارها]، گام نهادن در نافرمانی او و به خطر انداختن منزلت خویش است؛ ولی او، بر آنچه خدا نهی کرده بود، اقدام نمود، همان طور که از پیش در علم خدا بود. خدا، پس از توبه آدم علیه السلام، او را فرود آورد تا با نسل خود، زمین خدا را آباد کند و خداوند، حجت خود را به وسیله او بر بندگانش به پا دارد، و پس از آن که جان آدم علیه السلام را گرفت، نسل او را از آنچه بر دلیل روشن پروردگاری اش تأکید کند و بین آنان و شناخت او ارتباط برقرار سازد، خالی نگذاشت؛ بلکه با برهان‌هایی بر زبان بهترین بندگان و بردارندگان بار امانتش، قرن به قرن، همراهی کرد تا آن که حجتش با پیامبر ما محمد _ که درود خدا بر او و خاندانش باد _ تکمیل گردید و راه عذرجویی بسته شد و بیم دادن‌های او به پایان رسید. روزی‌ها را مقدر کرد و کم و زیاد گردانید، و آنها را بر پایه تنگی و گستردگی تقسیم نمود، و به عدالت تقسیم کرد تا هر کس را که بخواهد، به زندگی آسان و دشوار بیازماید، و نیازمند و توانگر را از راه شکرگویی و یا شکیبایی امتحان نماید. سپس با گستردگی معیشت، دشواری نیازها را، و با سلامت معیشت، نزول بلاها را، و با شادمانی‌ها، اندوه‌های گلوگیر را همراه کرد. اجل‌ها را آفرید و آنها را کم و زیاد ساخت و پیش داشت و به تأخیر انداخت، و رشته عمر را به مرگ پیوند زد، و مرگ را به چنگ آورنده رشته‌های عمرها، و پاره‌کننده ریسمان‌های کوتاه گره خورده آنها قرار داد. او به راز درون رازداران، و نجوای نجواکنندگان، و خطوط گمان‌ها، و یقین یافتن در تصمیم‌گیری‌ها، و نگاه دزدانه چشم‌ها داناست، و به آنچه در دل‌ها پنهان شده، و به نادیدنی‌هایی که در زیر پرده‌ها پنهان‌اند، و به آنچه گوش‌ها دزدانه شنوندند، و به درون لانه تابستانی مورچگان، لانه زمستانی خزندگان، ناله‌های شیفتگان، و صدای آرام‌گام‌ها، جایگاه میوه‌ها در درون غلاف شکوفه‌ها، نهانگاه وحوش در دل کوه‌ها و بیابان‌ها، نهان‌خانه پشه‌ها در بین ساق و پوست درخت‌ها، جای روییدن برگ‌ها از درختان، جای ریخته شدن نطفه‌ها از پشت مردان، خیزشگاه ابرها و نقطه‌به‌هم پیوستن آنها و جای فرود آمدن قطره‌های باران از توده ابرها، و آنچه گردبادها در دامن خود بردارند و باران‌ها با سیل آفرینی خود از بین ببرند، و فرورفتن ریشه گیاهان در تپه‌های ریگزار، جایگاه پرندگان بر بلندای کوهساران، و آواز مرغکان در آشیانه‌های تاریک خود، و آنچه صدف‌ها در درون خود گیرند، و امواج دریاها در دامن خود پیورند، و آنچه را که تاریکی شب فروپوشاند و یا آفتاب روز بر آن بتابد، و آنچه بر آن لایه‌های تاریکی فرافتد، و نیز به توده‌های نور، جای هر گام، حس هر حرکت، پژواک هر کلمه، حرکت هر لب، جایگاه هر جاندار، وزن هر ذره، همه‌همه هر جانور خزنده، میوه هر درختی که روی زمین است، فرو افتادن هر برگی، قرارگاه هر نطفه‌ای، خون لخته، گوشت استخوان‌نرویده، و یا آفرینش خلقی و نژادی. در این کارها به او رنجی تحمیل نمی‌شود و در نگهداری آفریده‌هایی که ابداع کرده، مانعی برای او پیدا نمی‌شود، و در تنفیذ کارها و ساماندهی آفریدگان، رنج و سستی بر او عارض نمی‌گردد؛ بلکه دانش اوست که کار آنان را انجام می‌دهد و به آنها احاطه دارد و شمارشان را می‌داند، و عدلش آنها را فرا می‌گیرد، و با وجود نرسیدن آنان به کُنه آنچه او اهلیت آن را دارد، فضلش شامل حال همه آنان می‌گردد. خداوند! تو سزاوار ستایش نیکو و بی‌شماری. اگر آرزو به تو بسته شود، تو برای آرزو بستن، بهترینی، و اگر امید در تو رود، برای امید بستن، بهترینی. خداوند! بر من در آنچه با آن، جز تو را ستایش نمی‌کنم و بر غیر تو ثنا نمی‌گویم و آن را به سوی معدن‌های ناامیدی و موارد شک نمی‌گردانم، گشاده دستی کردی، و من زبانم را از مدح مردمان و ثنا گفتن پروردگان آفریده، باز داشتم. خداوند! هر ثناگو را بر کسی که او را ثنا می‌گوید، پاداشی و یا بخششی درخور است و من، برای راهنمایی شدن به اندوخته‌های رحمت و گنج‌های آمرزش، امیدها به تو دارم. خداوند! این، جایگاه کسی است که تو را به یگانگی _ که از آن توست _ ویژه ساخته است، و جز تو را شایسته این سپاس‌ها و ستایش‌ها نمی‌داند، و مرا به تو نیازی است که جز لطف تو آن را برآورده نمی‌کند، و جز عطا و بخشش تو، آن را به توانگری تبدیل نمی‌سازد. پس در این جایگاه، خشنودی خود را به ما عنایت کن، و ما را از دست دراز کردن به سوی غیر خودت بی‌نیاز گردان، که تو بر هر چیزی توانایی.

عنه عليه السلام: «ألا وإنَّ الأرضَ التي تُثقلُكم والسَّماءُ التي تُظللُكم مُطيَّعتانِ لِرَبِّكم ، وما أصبَحتا تجودانِ لَكُم بِبِرِّكُمَا تَوَجُّعا لَكُم ولا زُلفَةً إِلَيْكُم ، ولا لِخَيْرِ تَرْجُوَانِهِ مِنْكُم ، وَلَكِنْ أَمْرًا بِمَنَافِعِكُمْ فَأَطَاعتا ، وأُفَيْمَتا على حُدُودِ مَصَالِحِكُمْ فَقَامتا . (1)»

عنه عليه السلام: وكان من اقتدارِ جبروته ، وبديعِ لطائفِ صنعته أن جعلَ من ماءِ البحرِ الزَّخِرِ المُتراكِمِ المُتقاصِفِ ييساً جامداً ، ثُمَّ فَطَرَ مِنْهُ أطباقاً فَفَتَّقَهَا سَبْعَ سَمَاوَاتٍ بَعْدَ ارْتِاقِهَا ، فَاسْتَمَسَّ كَتَّ بِأَمْرِهِ ، وَقَامَتِ عَلَى حَدِّهِ . وَأرْسَى أَرْضاً يَحْمِلُهَا الْأَخْضَرُ الْمُثَعْنَجِرُ (2) وَالْقَمَقَامُ الْمُسَخَّرُ ، قَدَّ ذَلَّ لِأَمْرِهِ ، وَأذَعْنَ لِهَيْبَتِهِ ، وَوَقَّفَ الْجَارِي مِنْهُ لِخَشْيَتِهِ . وَجَبَلَ جَلَامِيدَهَا وَنُشُورَ مُتُونِهَا وَأَطْوَادَهَا ، فَأرْسَاهَا فِي مَرَاسِيهَا ، وَالزَّمَهَا قَرَارَاتِهَا فَمَصَّتْ رُؤُوسَهَا فِي الْهَوَاءِ ، وَرَسَتْ أَصُولُهَا فِي الْمَاءِ ، فَأَنهَدَ جِبَالَهَا عَنْ سُهُولِهَا ، وَأَسَاخَ قَوَاعِدَهَا فِي مُتُونِ أَقْطَارِهَا وَمَوَاضِعِ أَنْصَابِهَا ، فَأَشْهَقَ قِلَالَهَا ، وَأَطَالَ أَنْشَارَهَا ، وَجَعَلَهَا لِلْأَرْضِ عِمَاداً ، وَأَرَزَّهَا فِيهَا أوتاداً ، فَسَدَّ كُنْتَ عَلَى حَرَكَتِهَا مِنْ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا أَوْ تَسِيخَ بِحَمْلِهَا أَوْ تَزُولَ عَنْ مَوَاضِعِهَا . فَسُبْحَانَ مَنْ أَمْسَكَهَا بَعْدَ مَوْجَانِ مِيَاهِهَا ، وَأَجْمَدَهَا بَعْدَ رُطُوبِهَا أَكْنَافِهَا ! فَجَعَلَهَا لِخَلْقِهِ مِهَاداً ، وَبَسَطَهَا لَهُمْ فِرَاشاً فَوْقَ بَحْرِ لُجِّي رَاكِدٍ لَا يَجْرِي ، وَقَائِمٍ لَا يَسْرِي ، تُكْرِكِرُهُ الرِّيحُ الْعَوَاصِفُ ، وَتَمُخِّضُهُ الْعِمَامُ الدَّوَارِفُ «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ يَخْشَى» (3) . (4)

1- نهج البلاغه : الخطبه 143 ، بحار الأنوار : ج 91 ص 312 ح 3 .

2- المشعنجر : هو أكثر موضع في البحر ماءً . والميم والنون زائدتان (النهايه : ج 1 ص 212 «ثعجر») .

3- النازعات : 26 .

4- نهج البلاغه : الخطبه 211 ، بحار الأنوار : ج 57 ص 38 ح 15 .

امام علی علیه السلام: آگاه باشید! زمینی که شما را بر دوش می کشد، و آسمانی که بر شما سایه می افکند، فرمان برداران پروردگار شما هستند، و برکتشان را که به شما می رسانند، برای دلسوزی شما و یا نزدیک شدن به شما و یا امید خیری که از شما دارند، نیست؛ بلکه به سودرسانی به شما فرمان داده شده اند و اطاعت کرده اند و بر چارچوب مصلحت های شما به پا داشته شده اند و به پا ایستاده اند.

امام علی علیه السلام: و از نشانه های توانمندی قدرت و ظرافت های بدیع آفرینشش این است که از آب دریای مَواج و متراکم و موج در موج، خشکی آفرید و از آن، لایه ها ایجاد کرد، و پس از به هم بسته بودن آن لایه ها، از آنها هفت آسمان را گشود که به فرمان او به یکدیگر چنگ در انداختند، و در حدّی که او فرمان داده بود، ایستادند، و زمینی استوار کرد که آن را آبی سبز رنگ و ژرف و دریایی به فرمان، بر دوش کشید که به فرمانش خوار شد، و به هیبتش یقین کرد، و آب روان آن از بیم او بایستاد. صخره ها و پستی و بلندی ها را ایجاد کرد، و کوه هایی را در آنها استوار ساخت و در جایگاهشان پا برجا گرداند، سر بر آسمان کشیده و پای در آب فرو برده. کوه ها را از دشت ها بیرون آورد، و پایه های آنها را در جای جای آن [دشت] و جاهایی که باید نصب می کرد، فرو بُرد، قلّه های آنها را بلند ساخت، و بلندی های آنها را بالاتر کشید، و آنها را برای زمین، ستون قرار داد و چون میخ ها در زمین فرو بُرد، و آنها را با حرکتی که دارند، آرام ساخت تا مبادا بر ساکنان خود بلرزند و یا آنچه در روی زمین است، بریزد، و یا از جایگاه های خود، منتقل شوند. منزه است کسی که زمین را پس از مَواج بودن آبش نگه داشت، و پس از مرطوب بودن کرانه هایش، آن را خشک کرد، و آن را برای بندگانش، گاهواره قرار داد، و آن را بر روی دریایی ژرف که راکد و بی جریان و ایستاده و بی حرکت است، چون فرش برای بندگان گسترد، که بادهای سخت، آن آب را بُردند و باز گردانند، و ابرهای متراکم آن را چون مَشک جنبانند. «در حقیقت، برای هر کس که [از خدا] بترسد، در این [ماجرا] عبرتی است».

عنه عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي سَدَّ الْهَوَاءَ بِالسَّمَاءِ ، وَدَحَا الْأَرْضَ عَلَى الْمَاءِ . (1)

عنه عليه السلام: فَطَرَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ ، وَنَشَرَ الرِّيحَ بِرَحْمَتِهِ ، وَوَتَّدَ بِالصُّخُورِ مِيدَانَ أَرْضِهِ . (2)

عنه عليه السلام_ مُخَاطِبًا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ : أَنْتَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ عَظَمْتُكَ ، وَفِي الْأَرْضِ قُدْرَتُكَ وَعَجَائِبُكَ . (3)

عنه عليه السلام_ فِي الدُّعَاءِ : سُبْحَانَكَ مَا عَظَّمَ شَأْنَكَ ، وَأَعْلَى مَكَانَكَ ، وَأَنْطَقَ بِالصِّدْقِ بُرْهَانَكَ ، وَأَنْفَذَ أَمْرَكَ ، وَأَحْسَنَ تَقْدِيرَكَ ! سَمَكْتَ السَّمَاءَ فَرَفَعْتَهَا ، وَمَهَّدْتَ الْأَرْضَ فَفَرَشْتَهَا ، وَأَخْرَجْتَ مِنْهَا مَاءً تَجَاجَا ، وَنَبَاتًا رَجْرَاجًا (4) ، فَسَدَّ بَحَكَ نَبَاتُهَا ، وَجَرَّتْ بِأَمْرِكَ مِيَاهُهَا ، وَقَامَا عَلَى مُسْتَقَرِّ الْمَشِيِّ كَمَا أَمَرْتَهُمَا . (5)

عنه عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا مَقْنُوطَ مِنْ رَحْمَتِهِ ، وَلَا مَخْلُوقَ مِنْ نِعْمَتِهِ ، وَلَا مُؤَيَّسَ مِنْ رَوْحِهِ ، وَلَا مُسْتَكْفٍ عَنْ عِبَادَتِهِ الَّذِي بِكَلِمَتِهِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ ، وَاسْتَقَرَّتِ الْأَرْضُ الْمِهَادُ ، وَثَبَّتَتِ الْجِبَالُ الرَّوَاسِي ، وَجَرَّتِ الرِّيحُ اللَّوَائِحُ ، وَسَارَ فِي جَوِّ السَّمَاءِ السَّحَابُ ، وَقَامَتِ عَلَى حُدُودِهَا الْبِحَارُ . (6)

عنه عليه السلام: السَّحَابُ غِرْبَالُ الْمَطَرِ ، لَوْلَا ذَلِكَ لَأَفْسَدَ كُلُّ شَيْءٍ وَقَعَ عَلَيْهِ . (7)

- 1- الدرور الواقيه : ص 187 ، بحار الأنوار : ج 97 ص 194 .
- 2- نهج البلاغه : الخطبه 1 ، الاحتجاج : ج 1 ص 473 ح 113 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 247 ح 5 .
- 3- الدرور الواقيه : ص 202 ، بحار الأنوار : ج 97 ص 202 .
- 4- الرجرجه : الاضطراب ، ورجه : حرکه (لسان العرب : ج 2 ص 281 «رجرج»).
- 5- البلد الأمين : ص 94 ، بحار الأنوار : ج 90 ص 141 ح 7 .
- 6- كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 1 ص 514 ح 1482 ، مصباح المتهجد : ص 659 ح 728 عن عبد الله الأزدي وفيه «وقرت الأرضون السبع» بدل «واستقرت الأرض المهاد» .
- 7- كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 1 ص 525 ح 1495 ، قرب الإسناد : ص 136 ح 479 عن أبي البختری عن الإمام الصادق عن أبيه عنه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 59 ص 373 ح 5 .

امام علی علیه السلام: سپاس خدایی را که هوا را با آسمان مسدود کرد، و زمین را بر آب گستراند .

امام علی علیه السلام: خداوند، بندگانش را به قدرت خود آفرید، و بادهای را به رحمت خویش گستراند، و با صخره ها، لرزش زمینش را استواری بخشید .

امام علی علیه السلام_ خطاب به خدای عز و جل _: تو آنی که بزرگی ات در آسمان است و قدرتت و شگفتی هایت، در زمین .

امام علی علیه السلام_ در دعایش _: منزهی تو! چه قدر مقام تو بزرگ و جایگاهت والاست، و چه قدر دلایل تو به راستی گویا، و فرمانت جاری، و تقدیرت نیکوست! آسمان را نگه داشتی و آن را برافراشتی، و زمین را آماده کردی و آن را گستراندی و از آن، آبی ریزان و رُستنی هایی جُنبان، بیرون آوردی . پس گیاهان زمین، ثناگویت شدند، و آب آن به فرمانت جاری شد، و چنان که فرمانشان دادی، در قرارگاه مشیت تو بایستادند .

امام علی علیه السلام: سپاس خدایی را که نه از رحمتش نومیدی است، و نه از نعمتش جایی تهی، و نه از نعمت بخشی اش ناکامی، و نه از پرستش او سر باز زنده ای؛ همو که با کلمه او، آسمان های هفتگانه برپا ایستاده اند، و زمین، گهواره گون، آرامش یافته است، و کوه های پابرجا، ثابت شده اند، و بادهای لقاحگر، وزیده اند، و ابرها، در آسمان به جریان افتاده اند، و دریاها بر اندازه خود مانده اند .

امام علی علیه السلام: ابرها غریبال کننده باران هستند . اگر چنین نبود، باران هر چیزی را که بر آن می بارید، تباه می کرد .

تفسير القمى: نَظَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رُجُوعِهِ مِنْ صَيْفَيْنَ إِلَى الْمَقَابِرِ فَقَالَ: هَذِهِ كِفَاتُ الْأَمْوَاتِ - أَي مَسَاكِينُهُمْ - ثُمَّ نَظَرَ إِلَى بُيُوتِ الْكُوفَةِ فَقَالَ: هَذِهِ كِفَاتُ الْأَحْيَاءِ، ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ: «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا * أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا» (1). (2)

الإمام علي عليه السلام في دُعائه: اللَّهُمَّ رَبَّ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ... وَرَبَّ هَذِهِ الْأَرْضِ الَّتِي جَعَلْتَهَا قَرَارًا لِلْأَنْعَامِ، وَمَدْرَجًا لِللَّهَوَامِّ وَالْأَنْعَامِ، وَمَا لَا يُحْصَى مِمَّا يُرَى وَمَا لَا يُرَى. (3)

1- المرسلات: 25 و 26.

2- تفسير القمى: ج 2 ص 400، بحار الأنوار: ج 82 ص 34 ح 22.

3- نهج البلاغه: الخطبة 171، وقعه صفيين: ص 232 عن زيد بن وهب وليس فيه «ومدرجا»، بحار الأنوار: ج 32 ص 462 ح 402.

تفسیر القمّی: امیر مؤمنان، در بازگشت از صید فین، به گورستان نگاه کرد و فرمود: «این جا محلّ اجتماع مردگان _ یعنی جای سکونت آنان _ است». آن گاه نگاهی به خانه های کوفه کرد و فرمود: «این جا محلّ اجتماع زندگان است» و آن گاه این آیات را خواند: «مگر زمین را محلّ اجتماع نگردانیدیم، چه برای مردگان چه زندگان؟».

امام علی علیه السلام _ در دعایش _: خداوندا! ای پروردگار آسمان برافراشته! . . . و ای پروردگار این زمینی که آن را برای مردمان، جای آرامش قرار دادی، و آن را محلّ رفت و آمد خزندگان و چارپایان ساختی، و دیدنی ها و نادیدنی هایی که بی شمارند .

الباب الرابع : خلق الانسان 4 / 1 آدم أبو البشر الإمام على عليه السلام في صفه خلق آدم عليه السلام : ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزَنِ الْأَرْضِ وَسَهْلِهَا ، وَعَذِبَهَا وَسَبَّحَهَا ، تُرِبَةً سَنَهَا بِالْمَاءِ حَتَّى خَلَصَتْ ، وَلَا طَافَ بِالْبِلْيَةِ حَتَّى لَزَبَتْ (1) ، فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةَ ذَاتِ أَحْنَاءٍ وَوُصُولٍ وَأَعْضَاءٍ وَفُصُولٍ ، أَجْمَدَهَا حَتَّى اسْتَمَسَتْ بَكَتْ ، وَأَصْلَدَهَا حَتَّى صَالَصَتْ لَمَتْ ، لِيُوقِتَ مَعْدُودٍ وَأَمَدٍ مَعْلُومٍ ؛ ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ إِنْسَانًا ذَا أَذْهَانٍ يُجْبِلُهَا ، وَفِكَرٍ يَنْصَرِفُ بِهَا ، وَجَوَارِحٍ يَخْتَدِمُهَا ، وَأَدْوَاتٍ يُقَلِّبُهَا ، وَمَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَالْأَذْوَاقِ وَالْمَشَامِّ وَالْأَلْوَانِ وَالْأَجْنَاسِ ، مَعْجُونًا بِطِينَةِ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلَفَةِ ، وَالْأَشْبَاهِ الْمُؤْتَلَفَةِ ، وَالْأَضْدَادِ الْمُتَعَادِيَةِ ، وَالْأَخْلَاطِ الْمُتَبَايِنَةِ مِنَ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ وَالْبَلَّةِ وَالْجُمُودِ . وَاسْتَأْدَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْمَلَائِكَةَ وَدِيَعَتَهُ لَدَيْهِمْ ، وَعَهْدَ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِمْ فِي الْإِذْعَانِ بِالسُّجُودِ لَهُ وَالْخُنُوعِ لِتَكْرِمَتِهِ ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ : «اسْتَجِدُّوا لِأَدَمَ فَسَدَّ جَدُّوهُ إِلَّا إِبْلِيسَ» (2) اعْتَرَتْهُ الْحَمِيَّةُ وَعَلَبَتْ عَلَيْهِ الشَّقْوَةُ وَتَعَزَّزَ بِخَلْقِهِ النَّارِ وَسَتَوْهَنَ خَلْقَ الصَّلْصَالِ ، فَأَعْطَاهُ اللَّهُ النَّظْرَةَ اسْتِحْقَاقًا لِلشُّخْطَةِ وَاسْتِئْتَامًا لِلْبَلِيَّةِ وَإِنْجَازًا لِلْعِدَّةِ ، فَقَالَ : «إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» (3) ثُمَّ أَسْكَنَ سُبْحَانَهُ آدَمَ دَارًا أَرْعَدَ فِيهَا عَيْشَهُ ، وَأَمَنَ فِيهَا مَحَلَّتَهُ ، وَحَدَّرَهُ إِبْلِيسَ وَعَدَاوَتَهُ . فَاعْتَرَتْهُ عَدُوُّهُ نَفَاسَهُ عَلَيْهِ بِدَارِ الْمَقَامِ وَمُرَاقَفَةِ الْأَبْرَارِ ، فَبَاعَ الْيَقِينَ بِشَكِّهِ وَالْعَزِيمَةَ بِوَهْنِهِ ، وَاسْتَبَدَلَ بِالْجَذَلِ وَجَلًّا وَبِالْإِغْتِرَارِ نَدْمًا . ثُمَّ بَسَطَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لَهُ فِي تَوْبَتِهِ وَلِقَاءِهِ كَلِمَةَ رَحْمَتِهِ ، وَوَعَدَهُ الْمَرَدَّ إِلَى جَنَّتِهِ . وَأَهْبَطَهُ إِلَى دَارِ الْبَلِيَّةِ ، وَتَنَاسَلَ الذَّرِّيَّةُ . (4)

1- أَى لَصِقَتْ وَلَزِمَتْ (النهاية : ج 4 ص 248 «لذب»).

2- البقره : 34 .

3- الحجر : 37 و38 .

4- نهج البلاغه : الخطبه 1 ، بحار الأنوار : ج 11 ص 122 ح 56 ؛ جواهر المطالب : ج 2 ص 161 ح 137 وفيه إلى «الجمود» .

باب چهارم: آفرینش انسان

4 / 1 آدم، ابو البشر

باب چهارم: آفرینش انسان 4 / 1 آدم، ابو البشر امام علی علیه السلام در توصیف آفرینش آدم علیه السلام: آن گاه، خدای عز و جل، از قسمت های درشت و نرم و شیرین و شور زمین، خاکی را گرد آورد و بر آن آب ریخت تا خالص شد و با رطوبت آمیخت تا چسبناک گردید و از آن، صورتی سرشت دارای انحنای کشیدگی، بند و پیوند و مفاصل، و آن را خشک کرد تا خود را گرفت، و محکمش کرد تا چون سفال گردید، تا هنگامی مشخص و زمانی معلوم. آن گاه، از روح خود در آن دمید. سپس آن را در شکل انسانی درآورد، دارای ذهنی که جولان دهد، و فکری که با آن تصرف کند، و اندام هایی که به کارشان گیرد، و ابزاری که به حرکتش درآورد، و شناختی که با آن، بین حق و باطل، چشیدنی ها، بویدنی ها، رنگ ها و اجناس فرق بگذارد، و آن انسان را به سرشت رنگ های گوناگون، و همگونی های هم آهنگ، ضد های برابر هم، و طبیعت های مخالف یکدیگر، از قبیل: گرمی و سردی، و تری و خشکی، عجبین کرد. سپس خدای سبحان، از فرشتگان خواست تا امانتی را که نزد آنان است، ادا کنند، و پیمانی را که به آنان سفارش کرده بود، به جای آورند، که به سجده بر او تن دهند و در بزرگداشتش فروتن باشند. پس فرمود: «بر آدم، سجده کنید. پس جز ابلیس، [همه] به سجده درافتادند». ابلیس را تعصب فرا گرفت، و تیره بختی بر وی غلبه کرد و آفرینش خود را از آتش، مایه عزت پنداشت و آفریده از خاک را خوار شمرد. خداوند، مهلتی به او داد تا برای خشمش استحقاق پیدا کند، و گرفتاری اش کامل گردد، و وعده ای که داده بود، انجام شود و فرمود: «تو از مهلت یافتگانی تا روز [و] وقت معلوم». آن گاه، خداوند عز و جل، آدم علیه السلام را در سرایی سرشار از آسایش و نعمت جای داد و جایگاه او را در آن، ایمن گردانید، و از ابلیس و دشمنی او بر حذرش داشت. دشمن آدم علیه السلام بر او به خاطر اقامتگاه و همراهی نیکان، حسد ورزید و او را فریب داد، و او یقین را به دو دلی، و استواری را به سستی فروخت، و سپس شادمانی را با ترس، و فریب خوردن از ابلیس را با پشیمانی جایگزین کرد. آن گاه، خداوند سبحان، راه توبه را برای او هموار ساخت، و کلمه رحمت را به او القا کرد، و بازگشت به بهشت خود را به او وعده داد، و او را به سرای گرفتاری و محلّ زاد و ولد فرزند، فرو فرستاد.

عنه عليه السلام: فَلَمَّا مَهَّدَ أَرْضَهُ وَأَنْفَذَ أَمْرَهُ، اخْتَارَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَيْرَهُ مِنْ خَلْقِهِ، وَجَعَلَهُ أَوَّلَ جِبِلَّتِهِ وَأَسْكَنَهُ جَنَّتَهُ وَأَرْعَدَ فِيهَا أَكْلَهُ، وَأَوْعَرَ إِلَيْهِ فِيمَا نَهَا عَنْهُ. وَأَعْلَمَهُ أَنَّ فِي الإِقْدَامِ عَلَيْهِ التَّعَرُّضَ لِمَعْصِيَةِ بَيْتِهِ وَالْمُخَاطَرَةَ بِمَنْزِلَتِهِ، فَأَقْدَمَ عَلَى مَا نَهَا عَنْهُ _ مُوَافَاةً لِسَابِقِ عِلْمِهِ _ فَأَهْبَطَهُ بَعْدَ التَّوْبَةِ؛ لِيَعْمُرَ أَرْضَهُ بِسَلْبِهِ وَلِيُتَقِيمَ الْحُجَّةَ بِهِ عَلَى عِبَادِهِ. (1)

عنه عليه السلام_ فِي صِدْقِهِ خَلَقَ آدَمَ مِنْ طِينٍ -: وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ الأَبْصَارَ صِدْقًا يَاؤُهُ، وَيَبْهَرُ العُقُولَ رُؤُؤُهُ، وَطِيبٌ يَأْخُذُ الأَنْفَاسَ عَرْفُهُ لَفَعَلَ. وَلَوْ فَعَلَ لَطَلَّتْ لَهُ الأَعْنَاقُ خَاصِيَةً، وَلَخَفَّتِ البُلُوبُ فِيهِ عَلَى المَلَائِكَةِ. وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَتَلَى خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ تَمَيِّزًا بِالإِخْتِبَارِ لَهُمْ وَتَقْيَا لِالإِسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ، وَإِبْعَادًا لِلْخُيَلَاءِ مِنْهُمْ. (2)

1- نهج البلاغه: الخطبة 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ج 57 ص 112 ح 90.

2- نهج البلاغه: الخطبة 192، بحار الأنوار: ج 14 ص 465 ح 37.

امام علی علیه السلام: آن گاه که خداوند، زمینش را آماده ساخت، و فرمانش را به اجرا گذاشت، آدم علیه السلام (گزیده آفریدگانش) را برگزید، و او را نخستین آفریدگان خود قرار داد و در فردوس خویش جای داد، و در آن جا خوراکی های گوناگون برایش فراهم آورد، و آنچه او را از آن بر حذر داشته بود، به وی سفارش کرد، و به او فهماند که اقدام به آن، گام نهادن در نافرمانی او و به خطر انداختن منزلت خویش است؛ ولی او بر چیزهایی که خداوند از آنها نهی کرده بود، اقدام کرد - چنان که خداوند از پیش می دانست. و خدا پس از توبه آدم علیه السلام، او را فرود آورد تا او با نسل خود، زمین خدا را آباد کند، و خداوند، حجت خود را به وسیله او بر بندگانش به پا دارد.

امام علی علیه السلام - در ویژگی آفرینش آدم علیه السلام از خاک -: اگر خدا اراده می کرد که آدم علیه السلام را از نوری بیافریند که روشنایی اش دیده ها را بریاید، و زیبایی آن، عقل ها را حیران سازد، و یا از عطری بیافریند که بویش جان ها را در چنگ گیرد، چنین می کرد، و اگر چنین می کرد، گردن ها در برابر آدم، فرو می افتادند، و آزمایش آن برای فرشتگان، آسان تر می شد؛ اما خدای سبحان، بندگانش را به چیزی از آنچه که اصل آنها برایشان مجهول است، می آزماید تا نیکوکار و بدکار با آزمایش از یکدیگر متمایز شوند، و گردنکشی و خودخواهی را از ایشان دور سازد.

4 / 2 ذُرِّيَّةَ آدَمَ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ حُطْبِهِ يَصِفُ فِيهَا خَلْقَهُ الْإِنْسَانَ: أَمْ هَذَا الَّذِي أَنْشَأَهُ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ، وَشَدَّ غُفِّ الْأَسْتَارِ نُطْفَةً دِهَاقًا... ثُمَّ مَنَحَهُ قَلْبًا حَافِظًا، وَلِسَانًا لَافِظًا، وَبَصَرًا لَاحِظًا؛ لِيَفْهَمَ مُعْتَبِرًا، وَيَقْصُرَ مُزْدَجِرًا، حَتَّى إِذَا قَامَ اعْتِدَالُهُ، وَاسْتَوَى مِثَالُهُ، نَفَرَ مُسْتَكْبِرًا. (1)

عنه عليه السلام: أَيُّهَا الْمَخْلُوقُ السَّوِيُّ، وَالْمُنْشَأُ الْمَرَعِيُّ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ، وَمُضَاعَفَاتِ الْأَسْتَارِ، بُدِئْتَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، وَوُضِعَتْ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ، وَأَجَلَ مَقْسُومٍ، تَمُورٌ فِي بَطْنِ أُمَّكَ جَنِينًا لَا تُحِيرُ دُعَاءً، وَلَا تَسْمَعُ زَيْدَاءً. ثُمَّ أُخْرِجْتَ مِنْ مَقَرِّكَ إِلَى دَارٍ لَمْ تَشْهَدْهَا، وَلَمْ تَعْرِفْ سُبُلَ مَنَافِعِهَا، فَمَنْ هَذَاكَ لِاجْتِرَارِ الْغَدَاءِ مَنْ تَدِي أُمَّكَ، وَعَرَّفَكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ مَوَاضِعَ طَلَبِكَ وَإِرَادَتِكَ؟ (2)

عنه عليه السلام: عَالِمُ السِّرِّ مِنْ صَمَائِرِ الْمُضْمِرِينَ... وَمَحَطُّ الْأَمْشَاجِ مِنْ مَسَارِبِ (3) الْأَصْلَابِ. (4)

عنه عليه السلام: فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (5) قَالَ: سَبِيلُ الْغَائِطِ وَالْبَوْلِ. (6)

-
- 1- نهج البلاغه: الخطبه 83، بحار الأنوار: ج 60 ص 349 ح 35.
 - 2- نهج البلاغه: الخطبه 163، بحار الأنوار: ج 60 ص 347 ح 34.
 - 3- وفي نسخه: «مشارب».
 - 4- نهج البلاغه: الخطبه 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ج 57 ص 113 ح 90؛ النهايه في غريب الحديث: ج 4 ص 333 وفيه ذيله.
 - 5- الذاريات: 21.
 - 6- فضيله الشكر للخرائطي: ص 40 ح 22 عن الأصبع بن نباته، الدر المنثور: ج 7 ص 619 نقلاً عن مساوي الأخلاق للخرائطي.

4 / 2 نسل آدم

2 / 4 نسل آدم امام علی علیه السلام از سخنرانی ای که در آن، خلقت آدم علیه السلام را توصیف کرده: این [انسان]، همان است که خدا او را در تاریکی زهدان ها، و غلاف پرده ها از نطفه ای پُر آفرید... و آن گاه، دلی نگه دارنده، زبانی گوینده، و دیدگانی بیننده به او داد تا در حالی که پند می گیرد، بفهمد، و روی گردان از بدی ها، باز ایستد. با این همه، هنگامی که رشدش به اعتدال رسید و قامتش به حد لازم رسید، از روی خودخواهی، از راه حق، روی گردان شد.

امام علی علیه السلام: ای آفریده راست قامت، و ایجاد شده و پرورش یافته در تاریکی زهدان ها و پرده های روی هم! از عصاره ای از گِل آغاز شدی، و در قرارگاه امن، تا زمان معلوم و مدت عمر قسمت شده، قرار گرفتی. در زمان جنینی، در شکم مادرت می جنیدی. نه فراخوانی را می توانستی پاسخ گویی، و نه ندایی را می شنیدی. آن گاه از جایگاهت به دنیایی آورده شدی که آن را ندیده بودی، و راه های سودبری را در آن، نمی شناختی. چه کسی تو را برای خوردن غذا از پستان مادر، راهنمایی کرد؟ و به هنگام نیازمندی، به آنچه درخواست کردی و اراده نمودی، آشنایت کرد؟

امام علی علیه السلام: [اوست] آگ_اه_ب_رازه_ای دلِ مخفی کنندگان رازها... و جایگاه ریزش نطفه آمیخته از پشت مردان.

امام علی علیه السلام درباره سخن خدای متعال: «و در خود شما نشانه هاست. پس مگر نمی نگرید؟»: راه بول و غائط [، از آن نشانه ها] است.

الباب الخامس : خلق الحيوانات 5 / 1 الطيور الإمام علي عليه السلام : إبتدعهم خلقاً عجيباً من حيوان ومواتٍ ، وساكنٍ وذى حركاتٍ . وأقام من شواهد البيئات على لطيف صفة نعتيه وعظيم قدرته ما انقادت له العقول مُعترفةً به ومُسَلِّمةً له ، ونعقت في أسماعنا دلائله على وحدانيته ، وما ذراً من مُختلف صور الأطيوار التي أسكنها أخاديد الأرض وخروق فجاجها ، ورواسي أعلامها ، من ذات أجنحة مُختلفة ، وهيئات مُتباينة ، مُصدِّرة في زمام التسخير ، ومُرفَّعة بأجنحتها في مخارق الجو المنفسح ، والفضاء المنفرج . كَوْنَهَا بَعْدَ إِذْ لَمْ تَكُنْ فِي عَجَائِبِ صُورِ ظَاهِرِهِ ، وَرَكَّبَهَا فِي حِقَاقِ مَفَاصِلِ مُحْتَجِبِهِ ، وَمَنَعَ بَعْضَهَا بِعِبَالِهِ (1) خَلَقَهُ أَنْ يَسْمُوَ فِي الْهَوَاءِ خُفُوفاً ، وَجَعَلَهُ يَدْفُ دَفِيفاً . وَنَسَدَهَا عَلَى اخْتِلَافِهَا فِي الْأَصَابِغِ بِالطَّيْفِ وَقُدْرَتِهِ وَدَقِيقِ صَدِّ نَعْتِهِ . فَمِنْهَا مَغْمُوسٌ فِي قَالِبِ لَوْنٍ لَا يَشُوبُهُ غَيْرُ لَوْنٍ مَا غُمِسَ فِيهِ ، وَمِنْهَا مَغْمُوسٌ فِي لَوْنٍ صَبِغٍ قَدْ طُوقَ بِخِلَافٍ مَا صَبِغَ بِهِ . (2)

1- العَبْلُ : الضخم من كل شيء (لسان العرب : ج 11 ص 420 «عبل»).

2- نهج البلاغه : الخطبه 165 ، بحار الأنوار : ج 65 ص 30 ح 1 .

باب پنجم : آفرینش حیوانات**5 / 1 پرندگان**

باب پنجم : آفرینش حیوانات 5 / 1 پرندگان امام علی علیه السلام : از جانداران و بی جانان ، و ساکنان و جُنبنندگان ، آفریده هایی شگفت ایجاد کرد ، و از گواهان روشن بر لطف ساخته هایش و عظمت قدرتش چیزهایی را برپا داشت که خردها از روی اعتراف و تسلیم، سر به فرمان او شدند ، و فریاد دلایل یگانگی اش در گوش هایمان پیچید . آنچه را از گونه های مختلف پرندگان بود ، آفرید ، و آنها را در دره ها و شکاف های زمین و بر بالای کوه های بلند ، جای داد ، از آنهایی که دارای بال های گوناگون و شکل های مختلف اند و در رشته تسخیر او قرار دارند و با بال هایشان در فضاها باز گسترده و جوّ بی کران ، در پروازند . آنها را ، پس از آن که نبودند ، در شکلی شگفت به وجود آورد ، و مفاصل پوشیده آنها را در کاسه مَفصل ، به هم پیوند داد ، و برخی از آنها را به خاطر سید تبری جسمشان از اوجگیری در آسمان ، منع کرد و برایشان بال زدن اندک مقرر کرد ، و به قدرت ظریف و صنعت دقیق خود ، آنها را بر پایه گوناگونی در رنگ ها سامان داد . پاره ای از آنها در رنگِ یک دستی رنگ آمیزی شدند که بجز آن رنگ ، به رنگ دیگری مخلوط نگشته اند ، و پاره ای دیگر در رنگی رنگ آمیزی شده اند و با رنگی غیر از آن ، طوقدار گشته اند .

عنه عليه السلام: فَتَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً، وَيُعْفِرُ لَهُ خَمدًا وَوَجْهاً، وَيُلْقِي إِلَيْهِ بِالطَّاعَةِ سِمْلاً وَصَدَّ عَفْواً، وَيُعْطِي لَهُ الْفِيادَ رَهْبَةً وَخَوْفاً! فَالطَّيْرُ مُسَخَّرَةٌ لَأَمْرِهِ. أَحصى عَدَدَ الرِّيشِ مِنْها وَالنَّفْسِ، وَأرْسَى قَوائِمَها عَلى النَّدَى وَالْيَسِّ. وَقَدَّرَ أَقْوائِها، وَأَحصى أَجْناسَها. فَهَذا غُرابٌ وَهَذا عُقابٌ. وَهَذا حَمامٌ وَهَذا نَعامٌ. دَعَا كُلَّ طائِرٍ بِاسْمِهِ، وَكَفَّلَ لَهُ بَرزِقَهُ. (1)

2/5 الطَّووسُ وإمامَ عَلى عليه السلامِ - في بَيانِ عَجائِبِ خَلقِ الطَّووسِ - وَمَنْ أَعجَبَها خَلقاً الطَّووسُ الَّذِي أَقامَهُ في أَحكامِ تَعدِيلٍ، وَنَصَدَّ الوانَهُ في أَحسنِ تَنييدٍ، بِجَناحِ أَشْرَجِ قَصبِهِ (2)، وَذَنبِ أَطالِ مَسحَبِهِ. إِذا دَرَجَ إِلى الأَثى نَسَرَهُ مِنْ طَيِّهِ، وَسَما بِهِ مُطَلاً عَلى رَاسِهِ كَأَنَّهُ قَلعٌ دارِيٌّ (3) عَنجَهُ نُوتِيَّهُ (4). يَخْتالُ بِالوانِهِ، وَيَميسُ (5) بِرِيقانِهِ، يُفْضِي كِإِفضاءِ الدِّيكَهِ، وَيؤرُّ بِمَلاقِحِهِ أَر (6) الفُحولِ المُغْتَلِمَةِ (7) لِلضَّرابِ. أُحيلَكَ مِنْ ذَلِكِ عَلى مُعاينِهِ، لا كَمَنْ يُحيلُ عَلى صَدِيفِ إِسنادِهِ. وَلو كانَ كَزَعَمِ مَنْ يَزَعُمُ أَنَّهُ يُلْفِحُ بِدَمَعِهِ تَسْفِحُها مَدامِعُهُ، فَتَقِفُ في صَفَّتِي جُفونِهِ، وَأَنَّ ائْناهُ تَطَعَمَ ذَلِكِ، ثُمَّ تَبَيَضُ لا مِنْ لِقاحِ فَحْلِ سِوَى الدَمَعِ المُنْبَجِسِ، لَمَّا كانَ ذَلِكِ بِأَعجَبِ مِنْ مُطاعَمِهِ الغُرابِ! تَخالُ قَصبَهُ بِمدارِيٍّ مِنْ فِصِّهِ، وَما أَنبَتَ عَلَياها مِنْ عَجيبِ دارِئِهِ وَشُموسِهِ خالِصِ العَقيانِ (8) وَفَلَدِ الزَّبَرَجَدِ. فَإِنَّ شَدَّ بَهْتَهُ بِما أَنبَتِ الأَرْضُ قُلْتَ: جَنى جُنَى مِنْ زَهْرِهِ كُلِّ ربيعٍ. وَإِنْ ضاهَيْتَهُ بِالْمَلابِسِ فَهُوَ كَمَوْشَى الحُللِ، أَوْ كَمونِقِ عَصَبِ اليمَنِ. وَإِنْ شاكَلتَهُ بِالْحَلِيِّ فَهُوَ كَفُصوصِ ذاتِ الوانِ، قَدِ نَطَّقَتْ بِاللُّجَيْنِ (9) المُكَلَّلِ. يَمشى مَشى المَرِحِ المُختالِ، وَيَصَفِّحُ ذَنبَهُ وَجَناحِيهِ، فَيَقْهَهُ ضاحِكاً لِجَمالِ سِربالِهِ وَأَصابعِ وَشاحِهِ، فَإِذا رَمى بِبَصَرِهِ إِلى قَوائِمِهِ زَقا (10) مُعولاً - بِصَوْتِ يَكادُ يُبينُ عَنِ اسْتِغائِثِهِ، وَيَشْهَدُ بِصادِقِ تَوَجُّعِهِ؛ لِأَنَّ قَوائِمَهُ حُمَشُ (11) كَقَوائِمِ الدِّيكَهِ الخِلاسيَّةِ (12)، وَقد نَجَمَتْ مِنْ طُنْبُوبِ (13) ساقِهِ صَيصِيَّةً خَفِيَّةً، وَلَهُ في مَوضِعِ العُرفِ قُنزَعَةٌ (14) خَضراءُ مُوشَّاءُ. وَمَخْرُجُ عُنُقِهِ كَالإِبْرِيقيِّ، وَمَخْرُزُها إِلى حَيْثُ بَطْنُهُ كَصَبِ بَغِ الوَسِيْمَةِ اليمانيَّةِ، أَوْ كَحَريرِهِ مُلبَسِهِ مِراةً ذاتِ صِدْقِ، وَكَأَنَّهُ مُتَلَفِّعٌ بِمِعْجَرِ (15) أَسْحَمِ (16)، إِلا أَنَّهُ يُحَيَّلُ لِكثَرِهِ ما نَهَ وَشَدَّهُ بِرِيقِهِ أَنَّ الخُضْرَةَ النَّاصِرَةَ مُمْتَرِجَةٌ بِهِ. وَمَعَ فَتقِ سَمِعِهِ خَطٌّ كَمُسْتَدَقِّ القَلَمِ في لَوْنِ الأَقْحوانِ أَيضُ يَقَقُ (17)، فَهُوَ بِبِياضِهِ في سِوادِ ما هُنالِكَ يَأْتَلِقُ (18). وَقَلَّ صَبغُ إِلا وَقَدِ أَخَذَ مِنْهُ بِقِسطٍ، وَعِلاهُ بِكَثَرِهِ صِدْقِ قِبالِهِ وَبَرِيقِهِ وَبِصيصِ دِياجِهِ وَرِوْقِيهِ، فَهُوَ كالأَزْهائِرِ المَبْثُوثَةِ لَم تَرَبُّها أَمطارُ ربيعٍ وَلا شَدَّ مَوسُ قِيطِ. وَقَدِ يَنْحَسِرُ مِنْ ريشِهِ، وَيَعْرِى مِنْ لِباسِهِ، فَيَسْقُطُ تَتْرى، وَيَنْبُتُ تِباعاً، فَيَنْحَتُّ مِنْ قَصبِهِ بِانْجِثاتِ أَوراقِ الأَعْصانِ، ثُمَّ يَتَلاحِقُ نَامِياً حَتى يَعودُ كَهَيْئَتِهِ قَبْلَ سَقوطِهِ، لا يُخالِفُ سالفِ الوانِهِ، وَلا يَقَعُ لَوْنٌ في غَيْرِ مَكانِهِ! وَإِذا تَصَفَّفَتْ شَعْرَةٌ مِنْ شَعراتِ قَصبِهِ أَرْتَكَ حُمرةً وَرَدِيَّةً، وَتارَةً خُضْرَةً زَبَرَجَدِيَّةً، وَأحياناً صُفْرَةً عَسْجَدِيَّةً (19). فَكَيْفَ تَصِلُ إِلى صِدْفِهِ هَذا عَمانِيُّ الفِظَنِ، أَوْ تَبْلُغُهُ قَرائِحُ العُقُولِ، أَوْ تَسْتَنْظِمُ وَصَفَّهُ أَقوالِ الواصِيَةِ نَمِينِ؟! وَأَقَلُّ أَجْزائِهِ قَدِ أَعجَزَ الأَوهامِ أَنْ تُدرِكَهُ، وَالأَلْسِنَةُ أَنْ تَصِفَهُ! فَسَدَّ بَحانُ الَّذِي بَهَرَ العُقُولَ عَن وَصْفِ خَلقِ جِلاهُ لِلعُيونِ فَأَدْرَكَتَهُ مَحْذوداً مُكُوناً، وَمُؤَلِّفاً مُلَوَّناً، وَأَعجَزَ الأَلْسُنَ عَن تَلْخِصِ صِفَتِهِ، وَقَعَدَ بِها عَن تَأْديهِ نَعْتِهِ! (20)

- 1- نهج البلاغه: الخطبة 185، الاحتجاج: ج 1 ص 483 ح 117، بحار الأنوار: ج 3 ص 27 ح 1.
- 2- الفصّب: كلّ عظم مستدير أجوف (لسان العرب: ج 1 ص 675 «قصب»).
- 3- القلع: شراع السفينة. والداري: البحار والملاح (النهاية: ج 4 ص 102 «قلع»).
- 4- عنجّه: أى عطفه، نُوتِيَّهُ: مَلاحُهُ (النهاية: ج 3 ص 307 «عنج»).
- 5- يَميسُ: إِذا تَبَخَّرَ في مَشِيهِ وَتَنَّى (النهاية: ج 4 ص 380 «ميس»).
- 6- الأَرُّ: الجِماع (النهاية: ج 1 ص 37 «أرر»).

- 7- .الغُلْمه : هَيَبَان شَهْوِه النكاح من المرأه والرجل وَغَيرهما (النهايه : ج 3 ص 382 «غلم»).
- 8- .العُقَيَان : هو الذهب الخالص (النهايه : ج 3 ص 283 «عقا»).
- 9- .اللُّجَين : هو الفِضَه (النهايه : ج 4 ص 235 «لجن»).
- 10- .زقا يَزُقو : إذا صاحَ (النهايه : ج 2 ص 307 «زقا»).
- 11- .حَمَشَت قوائمه وَحَمَشَت : دَقَّت (لسان العرب : ج 6 ص 288 «حمش»).
- 12- .الخِلاسيُّ من الدِّيَكِه : بين الدِّجاج الهِنديَّه والفاِرسِيَّه (لسان العرب : ج 6 ص 66 «خلس»).
- 13- .الظُّنوب : حرف العظم اليابس من الساق (النهايه : ج 3 ص 162 «ظنب»).
- 14- .القَنازِع : خُصَل الشعر ، واحِدتها قُنزَعه (النهايه : ج 4 ص 112 «قنزع»).
- 15- .المِعْجَر : ثوب تَعْتَجِر به المرأه أَصغَر من الرداء وأكبر من المِقنَعه (لسان العرب : ج 4 ص 544 «عجر»).
- 16- .الأَسْحَم : الأسود (النهايه : ج 2 ص 348 «سحم»).
- 17- .يقق : أبيض يَبَق وَيَقق ، بكسر القاف الأولى : شديد البياض ناصعه (لسان العرب : ج 10 ص 387 «يقق»).
- 18- .تَأَلَّق البرق : التَمَع (تاج العروس : ج 13 ص 10 «ألق»).
- 19- .العَسْجَدُ : الذهب (لسان العرب : ج 3 ص 290 «عسجد»).
- 20- .نهج البلاغه : الخطبه 165 ، بحار الأنوار : ج 65 ص 30 ح 1 .

امام علی علیه السلام: خجسته است خدایی که آنچه در آسمان ها و زمین است، خواسته و ناخواسته، بر او سجده می کنند، و صورت و پیشانی بر زمین می ساینند و از روی تسلیم شدن و ناتوانی، از او اطاعت می کنند و از روی بیم و ترس، رشته فرمانبری او را در گردن می گیرند. پس پرند، مسخر فرمان اوست. شمار پرها و نفس زدن های او را شمرده، و پاهای او را بر تری و خشکی، استوار گردانیده است، روزی او را مقدر کرده و انواع آن را شمرده است. این، کلاغ است و این، عقاب! این، کبوتر است و این، شتر مرغ! و هر پرند ای را به نامش خوانده، و روزی اش را بر عهده گرفته است.

2/5 طاووس امام علی علیه السلام در بیان شگفتی آفرینش طاووس: و از شگفت ترین آنها (پرنندگان) در آفرینش، طاووس است که آن را در استوارترین تناسب، پرداخته است، و رنگ هایش را در نیکوترین نظم، چیده است، با بالی از استخوان میان تهی، و دمی بلند و بر زمین کشیده. طاووس نر، هر گاه به سوی ماده می خرامد، به کرشمه، پرهایش را می گشاید و چون چتر بر سرش می نهد، گویی که بادبان کشتی «داری» (1) است که ناخدایش آن را برافراشته است. به رنگ هایش می نازد و به ناز می خرامد. همچون خروس به سوی مادینه می رود و با آن، چون نرینه های پُر هیجان، برای جفت گیری می آمیزد. اینها را بر پایه مشاهده می گویم، نه بر اساس گزارشی با سند ضعیف، و اگر لقاح آنها بر اساس پندار کسی باشد که می پندارد طاووس، با اشک چشم، باردار می کند. به این گونه که اشک چشم خویش را جاری می کند و قطرات اشک در کناره پلک هایش جمع می شود و مادینه از آن می خورد و آن گاه، تخم می گذارد و نه از آمیزش با نرینه. باز هم شگفت تر از غذا در دهان یکدیگر گذاشتن زاغان نیست. نر پرهی او را دندان های شان ای سیمین و گردی های شگفت خورشیدگون روئیده بر آن را، زر ناب و پاره های زبرجد پنداری، و اگر آن را به رویدنی های زمین تشبیه کنی، می گویی: دسته گلی است چیده شده از شکوفه های بهاری، و اگر با لباس ها مانند کنی، جامه ای نگارین و یا بُرد زیبای یمانی انگاری، و اگر با زیورآلات بسنجی، چون نگین های رنگارنگی است که در حلقه سیمین جواهر نشان، قرار گرفته اند. چون ناز و زوران پُر کرشمه گام برمی دارد، دُم و بالش را می گشاید و از زیبایی لباس خویش و رنگ های گوناگونش، خنده شادی سر می دهد، اما هر گاه دیده بر پاهای خود می افکند، چنان ناله می زند که گویی می خواهد یاری خواستن خود را نشان دهد، و به درستی دردمندی اش گواهی می دهد؛ چون پاهایش باریک اند، نظیر پای خروس «خلاسی» (2) و از کنار پایین ساقش خاری پنهان بیرون زده است. بر یال او موهای سبز بلند و پُر نگار روئیده، و بالای گردنش چون ابرق است، و قسمت زیرین آن تا شکمش، چون رنگ و سَمه یمانی است و یا به مانند پرده حریر بر آئینه صیقل زده است. گویی به تور سیاه رنگی آراسته است؛ اما به خاطر شدت زیبایی و درخشندگی آن، پنداشته می شود که سبزی چشم نوازی بدان آمیخته است، و سوراخ گوش او نگاری است چون نوک قلم، و گوشش با رنگ بابونه سفید خالص، و با سیاهی ای که در آن است، می درخشد. کم تر رنگی است که از آن، بهره ای نبرده باشد، و صافی، درخشش، جذّابیت جامه و جلوه گری آن، در اوج است. جامه او چون گل های پراکنده است که به دست باران بهاری و یا آفتاب تابستانی، پرورده نشده اند. گاه، پرهایش می ریزد و از لباسش عریان می گردد و پرهایش از پی هم فرو می ریزند و آن گاه، دوباره می رویند، و چون برگ درختان، از بال هایش سر می زنند و آن گاه، بار دیگر به رشد و نمو، روی می آورند تا این که به شمایل پیش از پر ریزانش باز می گردند، بدون آن که با رنگ گذشته اش اختلاف پیدا کند. رنگی جای رنگ دیگر قرار نمی گیرد، و اگر پری از پرهی او را نیک بنگری، گاه به تو سرخی گل، و زمانی سبزی زبرجد، و در وقتی زردی طلا را نشان می دهد. چگونه ژرفای فکر، به این ویژگی می رسد، و یا اندیشه های تیز به آن دست می یابند، و یا توصیف توصیف کنندگان، آن را به رشته نظم می آورد؟ کوچک ترین اجزایش قابل درک برای فهم ها و قابل توصیف برای زبان ها نیست. منزّه است آن که خردها را از وصف آفریده ای مقهور ساخته، آفریده ای که آن را در برابر دیدگان نمایان کرده و [دیده ها] آن را محدود، مخلوق، مرکب و

رنگارنگ می بینند ، و زبان ها در توصیفش ناتوان و در بیان ویژگی هایش درمانده اند .

1- داری، کشتی منسوب به شهرکی بر ساحل دریا به نام «دارین» است . به ملاح هم «داری» می گویند. (م)

2- خروس دورگه (سفید _ سیاه) را خِلاسی می گویند . (م)

3 / 5 الجرادها لإمام علي عليه السلام: وإن شئت قلت في الجراد، إذ خلق لها عينين حمراوين، وأسرج لها حدقتين قمرأوين، وجعل لها السمع الخفي، وفتح لها الفم السيء، وجعل لها الحس القوي، ونايين بهما تقرض، ومنجلين بهما تقبض. يرهبها الزراع في زرعهم، ولا يستطيعون دبها، ولو أجلبوا بجمعهم، حتى ترد الحرث في نزواتها، وتقضي منه شهواتها. وخلقها كله لا يكون إصبعا مستدقه. (1)

1- نهج البلاغه : الخطبه 185 ، الاحتجاج : ج 1 ص 483 ح 117 ، بحار الأنوار : ج 3 ص 27 ح 1 ؛ ربيع الأبرار : ج 4 ص 459 .

3 / 5 ملخامام علی علیه السلام: اگر می خواهی ، از ملخ بگویم که [خداوند] برای او ، دو چشم سرخ آفریده و دو حدقه ماه گون افروخته است، و برایش گوشه ناپیدا ساخته و دهانی متناسب گشوده و حسی قوی قرار داده است ، و دو دندان که با آنها ببرد ، و دو دست داس گونه که با آنها بگیرد . کشاورزان ، از او بر کشتشان بیم دارند ، و اگر همه گرد آیند ، برای دفع او توانمند نیستند تا کشتشان را از بلای ملخ دفع کنند، و خواسته هایشان را از آن کشت بر آورده سازند، حال آن که همه جثه او به مقدار انگشتی باریک نیست .

5 / 4 الخُفَّاشُ إمام على عليه السلام: ومن لطائف صَدِّعَتِهِ وَعَجَائِبِ خَلْقَتِهِ ما أَرانا مِنْ غَوامِضِ الحِكمَةِ في هذِهِ الخُفَّاشِ الَّتِي يَقْبِضُهَا الضَّيَاءُ الباسِطُ لِكُلِّ شَيْءٍ ، وَيَسْطُهَا الظُّلَامُ القابِضُ لِكُلِّ حَيٍّ ، وَكَيْفَ عَشِيَّتْ أَعْيُنُهَا عَن أَنْ تَسْتَمِدَّ مِنَ الشَّمْسِ المُضِيئَةِ نوراً تَهْتَدِي بِهِ في مَذاهِبِها ، وَتَصَيِّرَ لُبَّ بَعْلانِيهِ بُرْهانَ الشَّمْسِ إلى مَعارِفِها . وَرَدَّعَها بِتَأَلُّوْضِ يانِئِها عَنِ المُضِيِّ في سُدِّ بَحاحِ إِسْراقِها . وَأَكَنَّها في مَكامِنِها عَنِ الذَّهابِ في بُدَجِ ائْتِلاقِها ، فَهِيَ مُسَدَّلَةُ الجُفونِ بِالنَّهارِ على حِداقِها . وَجاعِلَةُ اللَّيْلِ سِراجاً تَسْتَدِلُّ بِهِ في التِماسِ أَرْزاقِها . فلا يَرُدُّ أَبْصارَها إِسْداْفُ ظِلْمَتِهِ ، ولا تَمْتَنِعُ مِنَ المُضِيِّ فيهِ لِغَسَقِ دُجَّتِهِ . فَإِذا أَلْقَتِ الشَّمْسُ فِناعِها ، وَبَدَتِ أَوْضاحُ نَهارِها ، وَدَخَلَ مِنَ إِسْراقِ نورِها على الضُّبابِ في وَجارِها (1) ، أَطَبَّتِ الأَجْبانَ على مَاقِيها ، وَتَبَلَّغَتْ بِما أَكْتَسَتْ بِنْتُهُ مِنَ المَعاشِ في ظُلْمِ لَيالِها . فَسَبَّحانَ مَنْ جَعَلَ اللَّيْلَ لَها نَهاراً وَمَعاشاً ، وَالنَّهارَ سَكناً وَقِراراً ! وَجَعَلَ لَها أَجْناحَهُ مِنَ لَحْمِها تَعْرِجُ بِها عِندَ الحَاجِهِ إلى الطَّيرانِ ، كَأَنَّها شَظايا الأَذانِ ، غَيْرَ ذواتِ ريشٍ ولا- قَصَبٍ . إِلا أَنْكَ تَرى مَواضِعَ العُروْقِ بَينَهُ أَعلاماً . لَها جَناحانِ لَما يَرِقا فَيَسُدُّنَّها ، وَلَم يَغْلُظا فَيَنقَلِبا . تَطيرُ وَوَأَدُّها لاصِقٌ بِها لِاجئِ إِلَها يَمَعُ إِذا وَقَعَتْ وَيرْتَفِعُ إِذا ارْتَفَعَتْ . لا يُفارِقُها حَتَّى تَشْتَدَّ أركانُهُ ، وَيَحْمِلُهُ لِلنُّهُوضِ جَناحُهُ ، وَيَعْرِفُ مَذاهِبَ عَيشِهِ وَمَصالِحَ نَفْسِهِ . فَسَبَّحانَ الباريَ لِكُلِّ شَيْءٍ على غَيرِ مِثالِ خَلا مِنْ غَيرِهِ! (2)

1- و.جارها: جُحِرُها الذي تَأوى إِلِيه (النهاية: ج 5 ص 156 «و.جر»).

2- نهج البلاغه: الخطبة 155، بحار الأنوار: ج 64 ص 323 ح 2.

4 / 5 خفّاش امام علی علیه السلام: از ج_مله ظ_رافت های ص_نع_ت و شگفتی های آفرینش او، حکمت های نهفته در این خفّاش هاست که به ما نشان داده است؛ خفّاش هایی که نور_که گشاینده [دیده] هر چیزی است_ دیده آنها را می بندد، و تاریکی شب_که دیده هر موجود زنده ای را می بندد_ دیده آنها را باز می کند؛ و این که: چگونه دیدگانشان توان آن را ندارد که از خورشید درخشان، نوری به چنگ آورد تا بدان، در رفت و آمدشان راه را بیابند، و در هنگام آشکار شدن نور خورشید، خود را به آنچه می خواهند، برسانند؟ و این که: چگونه خداوند با درخشش نور خورشید، آنها را از رفتن به جاهایی که جلوه گاه آفتاب اند، بازداشته است و آنها را در آشیانه هایشان، از رفتن به جایی که پرتوهای خورشید می درخشند، پنهان نموده است؟ از این رو، در روز، پلک ها را بر حدقه می نهند، و شب را چراغی می شمارند که به آن، برای جستجوی روزی، راه می جویند، و تاریکی شب، دیده های آنها را کور نمی کند، و تیرگی بسیار آن، آنها را از رفتن باز نمی دارد، و آن گاه که خورشید، نقاب از صورت افکنند و روشنایی روز آشکار شد و پرتو نور آن به لانه سوسمارها تابید، پلک های خود را بر هم می نهند و به آنچه در تاریکی شب به دست آورده اند، بسنده می کنند. منزّه است خدایی که شب را برای آنها، روز و وسیله روزی قرار داده، و روز را مایه آرامش و قرار آنها نموده است، و بال هایی از گوشت برای آنها نهاده که به وسیله آنها، به هنگام نیازمندی پرواز می کنند؛ بال هایی که گویی لاله گوش اند، بدون پر و استخوان. با این حال، جای رگ ها را در آنها آشکار می بینی. و دو بال دارند که نه آن قدر نازک اند که بشکنند، و نه آن قدر سخت اند که سنگین باشند. در حالی که بچه شان به آنها چسبیده و پناه آورده، پرواز می کنند. بچه خفّاش، زمانی که مادرش بنشیند، می نشیند، و زمانی که مادرش پرواز کند، پرواز می کند، و از او جدا نمی شود تا آن که استخوان بندی اش محکم شود و بال هایش برای پرواز، آماده شود، و راه های زندگی و مصلحت خود را بشناسد. پس منزّه است آفریننده هر چیز، که آفرینش بدون نمونه به جا مانده از دیگری است.

5 / 5 النَّمْلَهَا لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى صَاحِبِ مَا خَلَقَ كَيْفَ أَحْكَمَ خَلْقَهُ، وَأَتَقَنَ تَرْكِيبَهُ، وَفَلَقَ لَهُ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ، وَسَوَّى لَهُ الْعِظْمَ وَالْبَشِيرَ! انظُرُوا إِلَى النَّمْلَةِ فِي صِغَرِ جُثَّتِهَا وَلَطَافِهِ هَيْئَتِهَا، لَا تَكَادُ تُنَالُ بِلِحْظِ الْبَصَرِ، وَلَا بِمُسْتَدْرَكِ الْفِكْرِ، كَيْفَ دَبَّتْ عَلَى أَرْضِهَا، وَصَدَّتْ عَلَى رِزْقِهَا، تَنْقُلُ الْحَبَّةَ إِلَى جُحْرِهَا، وَتُعِيدُهَا فِي مُسْتَقَرِّهَا. تَجْمَعُ فِي حَرِّهَا لِتَبْرُدَهَا، وَفِي وَرْدِهَا لِصَدْرِهَا، مَكْفُولٌ بِرِزْقِهَا مَرْزُوقَةٌ بِوَفْقِهَا، لَا يُغْفَلُهَا الْمَتَانُ، وَلَا يَحْرُمُهَا الدِّيَانُ وَلَوْ فِي الصَّفَا الْيَاسِ وَالْحَجَرِ الْجَامِسِ (1) ! وَلَوْ فَكَّرْتَ فِي مَجَارِي أَكْلِهَا فِي عُلُوقِهَا وَسُفْلِهَا، وَمَا فِي الْجَوْفِ مِنَ شَرَّاسِيفِ (2) بَطْنِهَا، وَمَا فِي الرَّأْسِ مِنْ عَيْنِهَا وَأُذُنِهَا لَقَضَيْتَ مِنْ خَلْقِهَا عَجَبًا، وَلَقَيْتَ مِنْ وَصْفِهَا تَعَبًا! فَتَعَالَى الَّذِي أَقَامَهَا عَلَى قَوَائِمِهَا، وَبَنَاهَا عَلَى دَعَائِمِهَا! لَمْ يَشْرِكْهُ فِي فِطْرَتِهَا فَاطِرٌ، وَلَمْ يُعْنَهُ عَلَى خَلْقِهَا قَادِرٌ. وَلَوْ ضَرَبْتَ فِي مَذَاهِبِ فِكْرِكَ لِتَبْلُغَ غَايَاتِهِ، مَا دَلَّتْكَ الدَّلَالَةُ إِلَّا عَلَى أَنَّ فَاطِرَ النَّمْلَةِ هُوَ فَاطِرُ النَّخْلَةِ، لِذَقِيقِ تَفْصِيلِ كُلِّ شَيْءٍ، وَغَامِضِ اخْتِلَافِ كُلِّ حَيْثُ. وَمَا الْجَلِيلُ وَاللَّطِيفُ وَالثَّقِيلُ وَالْخَفِيفُ وَالْقَوِيُّ وَالضَّعِيفُ فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءً. (3)

1- الْجَمْسُ _ بِالْفَتْحِ _ : الْجَامِدُ (النَّهْيَةُ : ج 1 ص 294 «جَمْس»).

2- الشَّرْسُوفُ وَاحِدُ الشَّرَّاسِيفِ، وَهِيَ أَطْرَافُ الْأَضْلَاعِ الْمَشْرِفَةِ عَلَى الْبَطْنِ، وَقِيلَ: هُوَ غُضْرُوفٌ مُعْلَقٌ بِكُلِّ بَطْنٍ (النَّهْيَةُ : ج 2 ص 459 «شَرْسَف»).

3- نَهَجُ الْبَلَاغَةِ: الْخُطْبَةُ 185، الْاِحْتِجَاجُ: ج 1 ص 481 ح 117، بَحَارُ الْأَنْوَارِ: ج 3 ص 26 ح 1؛ رِبْعُ الْأَبْرَارِ: ج 4 ص 481 وَفِيهِ إِلَى «قَادِر».

5 / 5 مورچه‌ها علی‌علیه السلام: آیا به کوچک چیزی که آفریده، نمی‌نگرند که چگونه آفرینش را استوار ساخته و ترکیبش را مستحکم کرده و برای او گوش و چشم نهاده و بدو استخوان و پوست داده است؟ به مورچه بنگرید که با همه کوچکی جُثّه و ظرافت اندام - که به چشم نمی‌آید و به اندیشه درک نمی‌گردد - چگونه بر زمین می‌جنبد و به روزی اش دست می‌یابد، دانه را به لانه اش می‌برد و آن را در قرارگاه خود فراهم می‌آورد. در روزهای گرم، برای سرمایش جمع می‌کند و هنگام ورود [و اقامت در لانه خویش]، برای زمان بازگشتن، ذخیره می‌کند. روزی اش ضمانت گردیده و در خور نیازش، روزی داده شده است. خدای نعمت بخش، او را فراموش نمی‌کند و پروردگار پاداش دهنده، او را از روزی محروم نمی‌سازد، گرچه در دل صخره خشک و سنگ سخت باشد. و اگر در بالا و پایین گذرگاه خوراکش و آنچه درون اوست از سراسر استخوان‌های پهلوی و شکمش و چشم و گوشه‌ای که در سرش قرار دارند، بیندیشی، از آفرینش او شگفت زده می‌شوی و از توصیف آن، به رنج و سختی می‌افتی. بلندمرتبه است آن که او را بر پاهایش استوار کرد و بر استوانه‌های پیکرش بساخت! در آفرینش او، هیچ کس شریک خدا نبود، و هیچ توانمندی وی را در آفرینش آن، یاری نکرد. اگر اندیشه ات را در راه‌های گوناگون به کارگیری تا به نهایت آن برسی، برهان جز به این راهنمایی ات نخواهد کرد که آفریننده مورچه، همان آفریننده خرما بُن [با همه بلندی و ستبری اش] است، به خاطر دقتی که جدا جدا در [آفرینش] هر چیز به کار رفته است و تفاوت‌های دقیقی که در خلقت هر جاندار با جاندار دیگر نهفته است، و این که [برای خداوند] در کار آفرینش، میان اجسام سخت و نرم، و سنگین و سبک، و قوی و ضعیف، هیچ فرقی نیست.

5 / 6 الوُحُوشُ وَالْحَيْتَانُ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَسُبْحَانَ مَنْ أَدْمَجَ قَوَائِمَ الذَّرَّةِ (1) وَالْهَمْجَةَ (2) إِلَى مَا فَوْقَهُمَا مِنْ خَلْقِ الْحَيْتَانِ وَالْفَيْلَةِ!
(3)

عنه عليه السلام: يَعْلَمُ عَجِيجَ الْوُحُوشِ فِي الْفَلَوَاتِ، وَمَعَاصِيَّ الْعِبَادِ فِي الْخَلَوَاتِ، وَاخْتِلَافَ التَّيْنَانِ (4) فِي الْبِحَارِ الْغَامِرَاتِ، وَتَلَاطَمَ الْمَاءِ بِالرِّيَّاحِ الْعَاصِفَاتِ. (5)

1- الذَّرَّةُ: النَّمْلُ الْأَحْمَرُ الصَّغِيرُ، وَاحِدَتُهَا ذَرَّةٌ (النهاية: ج 2 ص 157 «ذرر»).

2- الْهَمْجَةُ: وَاحِدَةُ الْهَمْجِ؛ وَهُوَ ذُبَابٌ صَغِيرٌ يَسْقُطُ عَلَى وَجْهِ الْغَنَمِ وَالْحَمِيرِ. وَقِيلَ: هُوَ الْبَعُوضُ (النهاية: ج 5 ص 273 «همج»).

3- نَهَجَ الْبَلَاغَةَ: الْخُطْبَةَ 165، بِحَارِ الْأَنْوَارِ: ج 65 ص 32 ح 1.

4- التُّونُ: الْحَوْتُ، وَالْجَمْعُ أَنْوَانٌ وَنَيْنَانٌ، وَأَصْلُهُ نُونَانٌ فَقَلْبَتْ الْوَاوُ يَاءً لِكَسْرِهِنَّ (لسان العرب: ج 13 ص 427 «نون»).

5- نَهَجَ الْبَلَاغَةَ: الْخُطْبَةَ 198، بِحَارِ الْأَنْوَارِ: ج 77 ص 315 ح 16.

5 / 6 جانوران و ماهیان

5 / 6 جانوران و ماهیان امام علی علیه السلام: و منزه است آن که در آفرینش، ارکان بدن مورچه ها و پشه ها و بزرگ تر از آنها را تا ماهیان و فیل ها، استوار ساخت.

امام علی علیه السلام: [خداوند] سر و صدای جانوران را در صحراها، گناه بندگان را در خلوت ها، گشت و گذار ماهیان را در دریاها، ژرف، و تلاطم آب را با وزش توفان ها می داند.

پرتو سوم : شاخه های گوناگون دانش او

اشاره

پرتو سوم : شاخه های گوناگون دانش او باب اول : جامعه شناسی باب دوم : روان شناسی باب سوم : تاریخ باب چهارم : سخنوری باب پنجم : ادبیات باب ششم : اتم شناسی باب هفتم : ریاضیات باب هشتم : فیزیک باب نهم : زمین شناسی و هواشناسی باب دهم : پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید باب یازدهم : حاضر جوابی

الباب الأول : علم الاجتماع 1 / 1 المُجْتَمَع قَبْلَ الْبِعْثِ إِلَى إِمَامٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ خُطْبِهِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَصِفُ فِيهَا الْعَرَبَ قَبْلَ بَعْثِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ ، وَأَمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ . وَأَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَفِي شَرِّ دَارٍ . مُنِيخُونَ بَيْنَ حِجَارِهِ حُشْنٍ وَحَيَاتٍ صُمٌّ ، تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ وَتَأْكُلُونَ الْجَشِبَ (1) ، وَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَتَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ . الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ وَالْآثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ . (2)

عنه عليه السلام من خطبه له عليه السلام يصف فيها الناس قبل بعثه النبي صلى الله عليه وآله : وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، أَرْسَلَهُ بِالَّذِينَ الْمَشْهُورِ ، وَالْعِلْمِ الْمَأْثُورِ وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ ، وَالتَّوْرِ السَّاطِعِ وَالضِّيَاءِ اللَّامِعِ ، وَالْأَمْرِ الصَّادِعِ ، إِزَاحَهُ لِلشُّبُهَاتِ ، وَاحْتِجَاجًا بِالْبَيِّنَاتِ ، وَتَحْذِيرًا بِالْآيَاتِ ، وَتَخْوِيفًا بِالْمَثَلَاتِ ، وَالنَّاسُ فِي فِتْنٍ إِنْجَادِمٍ (3) فِيهَا حَبْلُ الدِّينِ وَتَزَعَزَعَتِ سَوَارِي الْيَقِينِ ، وَاخْتَلَفَ النَّجْرُ وَتَشَدَّتْ الْأَمْرُ ، وَضَاقَ الْمَخْرَجُ ، وَعَمِيَ الْمَصْدَرُ ، فَالْهَدَى خَامِلٌ وَالْعَمَى شَامِلٌ . عُصِيَّ الرَّحْمَنُ ، وَنُصِرَ الشَّيْطَانُ ، وَخَذِلَ الْإِيمَانُ ، فَانْهَارَتْ دَعَائِمُهُ ، وَتَنَكَّرَتْ مَعَالِمُهُ ، وَدَرَسَتْ سُدُوبُهُ ، وَعَفَّتْ شُرُكُهُ . أَطَاعُوا الشَّيْطَانَ فَسَلَكُوا مَسَالِكَهُ ، وَوَرَدُوا مَنَاهِلَهُ . بِهِمْ سَارَتْ أَعْلَامُهُ ، وَقَامَ لِيَاؤُهُ فِي فِتْنٍ دَاسَتْهُمْ بِأَخْفَافِهَا ، وَوَطَّئَتْهُمْ بِأَطْلَافِهَا وَقَامَتْ عَلَى سَنَابِكِهَا . فَهَمَّ فِيهَا تَائِهُونَ حَائِرُونَ جَاهِلُونَ مَفْتُونُونَ فِي خَيْرِ دَارٍ وَشَرِّ جِيرَانٍ . نَوْمُهُمْ سُهُودٌ وَكُحْلُهُمْ دُمُوعٌ . بِأَرْضٍ عَالِمُهَا مُلْجَمٌ وَجَاهِلُهَا مُكْرَمٌ . (4)

- 1- الجشب : الغليظ الخشن من الطعام ، وقيل : غير المأدوم ، وكلّ يشع الطعم جشب (النهاية : ج 1 ص 272 «جشب»).
- 2- نهج البلاغه : الخطبه 26 ، الغارات : ج 1 ص 303 عن جندب نحوه ، بحار الأنوار : ج 18 ص 226 ح 68 .
- 3- الجذم : القَطْع (النهاية : ج 1 ص 251 «جذم»).
- 4- نهج البلاغه : الخطبه 2 ، بحار الأنوار : ج 18 ص 217 ح 49 .

باب اول : جامعه شناسی**1 / 1 جامعه پیش از بعثت**

باب اول : جامعه شناسی 1 / 1 جامعه پیش از بعثت امام علی علیه السلام در سخنرانی اش که در آن ، عرب پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله را توصیف می کند _ : خداوند ، محمد صلی الله علیه و آله را بیم دهنده برای جهانیان ، و امین بر وحی اش برانگیخت ، در حالی که شما _ ای جماعت عرب _ بر بدترین آیین و بدترین سرای ، در میان سنگلاخ های ناهموار و مارهای گنگ می زیستید ، آب آلوده می نوشیدید ، و غذای ناگوار می خوردید ، و خون یکدیگر را می ریختید ، و پیوند خویشاوندی بین خویش را قطع می کردید . بت ها در میانتان برپا بودند ، و شما در بند گناهان ، گرفتار بودید .

امام علی علیه السلام در سخنرانی اش که در آن ، مردم پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله را توصیف می کند _ : گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله ، بنده او و فرستاده اوست که او را با دین روشن ، و دانش به ارث برده [از پیامبران پیشین] ، و کتاب نگارش یافته ، و آفتاب پُر فروغ ، و روشنایی درخشنده ، و فرمان قاطع فرستاد ، برای کنار زدن شُبّه ها ، و استدلال به برهان های روشن ، و بر حذر داشتن به وسیله آیه ها ، و بیم دادن با عذاب ها ، در حالی که مردم در فتنه ای به سر می بردند که در آن ، رشته دین بُریده بود ، و ارکان یقین ، از هم پاشیده بود . در اصول ، اختلاف شده و کارها از هم گسیخته بود . راه گریز تنگ ، و راه خروج کور بود . هدایت بی رونق و کوری فراگیر بود . پروردگار ، نافرمانی می گشت ، و شیطان یاری می شد ، و ایمان بی یاور بود ، و پایه های آن ساقط و نشانه های آن ناشناخته گشته بود ، و راه هایش متروک و جاده های آن ، نابود شده بود . شیطان را پیروی می کردند ، و راه او را می رفتند ، و به آبشخور او گام می نهادند ، و در فتنه ای که در زیر گام هایش نابود می شدند و در پایش لگدکوب می گشتند و بر روی پاهایش می ایستاد ، پرچم های شیطان به وسیله آنان حمل می شد و درفش او به وسیله آنان بر پا نگه داشته می شد و آنان ، در آن فتنه ، در بهترین خانه و در کنار بدترین همسایه سرگردان ، حیران ، نادان و فریب خورده بودند ، خوابشان پریشانی و سرمه شان اشک بود ، در سرزمینی که دانشورش به بند ، و نادانش محترم بود .

1 / 2 أصناف التَّاسِلِإِمامِ عليٍّ عليه السلامِ مِنْ خُطْبِهِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَصِفُ زَمَانَهُ بِالْجَوْرِ، وَيَقْسِمُ النَّاسَ فِيهِ خَمْسَةَ أَصْنَافٍ، ثُمَّ يَزُهِدُ فِي الدُّنْيَا: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عَنُودٍ، وَزَمَنٍ كَنُودٍ، يُعَدُّ فِيهِ الْمُحْسِنُ مُسِينًا، وَيَزِدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عُتُورًا، لَا نَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْنَا، وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا، وَلَا نَتَخَوَّفُ قَارِعَةً حَتَّى تَحُلَّ بِنَا. وَالنَّاسُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ: مِنْهُمْ مَنْ لَا يَمْنَعُهُ الفَسَادُ فِي الأَرْضِ إِلَّا مَهَانَةً نَفْسِهِ وَكَلَالَةً حَدَّهُ وَنَضِيضٌ وَفِرَهُ. وَمِنْهُمْ المُصَلِّتُ لِسَيِّفِهِ، وَالْمُعَلِنُ بِسَرِّهِ، وَالْمُجَلِبُ بِخَيْلِهِ وَرَجْلِهِ، قَدْ أَشْرَطَ نَفْسَهُ وَأَوْبَقَ دِينَهُ لِحُطَامٍ يَنْتَهِزُهُ أَوْ مِقْنَبٍ (1) يَقُودُهُ أَوْ مَنَبْرٍ يَفْرَعُهُ. وَلَيْسَ المَتَجَرُّ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَنًا وَمِمَّا لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَوْضًا! وَمِنْهُمْ مَنْ يَطْلُبُ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الآخِرَةِ وَلَا يَطْلُبُ الآخِرَةَ بِعَمَلِ الدُّنْيَا، قَدْ طَامَنَ مِنْ شَخْصِهِ وَقَارَبَ مِنْ خَطْوِهِ وَشَدَّ مَرَّ مِنْ ثُوبِهِ وَزَخَرَفَ مِنْ نَفْسِهِ لِلْأَمَانَةِ، وَاتَّخَذَ سِتْرَ اللَّهِ ذَرِيعَةً إِلَى المَعْصِيَةِ بِهِ. وَمِنْهُمْ مَنْ أْبَعَدَهُ عَنِ طَلَبِ المُلْكِ صُؤُولُهُ نَفْسِهِ وَأَنْقَطَعَ سَبَبُهُ، فَفَقَصَرَتْهُ الحَالُ عَنِ حَالِهِ فَتَحَلَّى بِاسْمِ القِنَاعَةِ وَتَرَيَنَّ بِلباسِ أَهْلِ الزَّهَادَةِ، وَلَيْسَ مِنْ ذَلِكَ فِي مَرَاحٍ وَلَا مَغْدَى. وَبَقِيَ رِجَالٌ غَضَّ أَبْصَارَهُمْ ذِكْرَ المَرْجِعِ، وَأَرَأَقَ دُمُوعُهُمْ خَوْفَ المَحْشَرِ، فَهُمْ بَيْنَ شَرِيدٍ نَادٍ، وَخَائِفٍ مَقْمُوعٍ، وَسَاكِتٍ مَكْعُومٍ، وَدَاعٍ مُخْلِصٍ، وَثُكْلَانٍ مَوْجِعٍ، قَدْ أَخْمَلَتْهُمُ النَّيِّبَةُ وَشَمِلَتْهُمُ الذَّلَّةُ، فَهُمْ فِي بَحْرِ أَجَاجٍ، أَفْوَاهُهُمْ ضَامِرَةٌ (2)، وَقُلُوبُهُمْ قَرِيحَةٌ، قَدْ وَعَظُوا حَتَّى مَلُّوا وَقُهِرُوا حَتَّى ذَلُّوا، وَقَتَلُوا حَتَّى قَلَّوْا. فَلْتَكُنِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِكُمْ أَصْغَرَ مِنْ حُثَالَةِ القَرِظِ (3)، وَقُرَاضِهِ (4) الجَلَمِ (5)، وَاتَّعِظُوا بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، قَبْلَ أَنْ يَتَّعِظَ بِكُمْ مِنْ بَعْدِكُمْ، وَارْفُضُوهَا ذَمِيمَةً، فَإِنَّهَا قَدْ رَفَضَتْ مَنْ كَانَ أَشْغَفَ بِهَا مِنْكُمْ. (6)

1- المِقْنَبُ _ بالكسر _ : جَمَاعَةُ الخَيْلِ وَالْفُرْسَانِ (النَهَايَةُ : ج 4 ص 111 «قنب»).

2- الضَامِرُ : المُمْسِكُ (النَهَايَةُ : ج 3 ص 100 «ضمز»).

3- القَرِظُ : وَرَقُ السَّلَمِ (النَهَايَةُ : ج 4 ص 43 «قرظ»).

4- القُرَاضَةُ : مَا سَقَطَ بِالقَرَضِ (لسان العرب : ج 7 ص 216 «قرض»).

5- الجَلَمُ : الَّذِي يُجَزُّ بِهِ الشَّعْرُ وَالصُّوْفُ كالمَقْصَصِ (مجمع البحرين : ج 1 ص 307 «جلم»).

6- نَهَجُ البَلَاغَةِ : الخُطْبَةُ 32، بَحَارُ الأَنْوَارِ : ج 78 ص 4 ح 4 ؛ 54 ؛ مَطَالِبُ السُّؤُولِ : ص 32.

1 / 2 انواع مردم

1 / 2 انواع مردم امام علی علیه السلام در سخنرانی اش که در آن، روزگارش را به «بیداد» توصیف کرده و مردم را در آن به سه گروه تقسیم می کند و به زهد در دنیا سفارش می کند: ای مردم! ما در روزگاری واژگونه، و زمانه ای ناسپاس، به سر می بریم؛ روزگاری که نیکوکار، در آن، بدکار به شمار می آید، و ستمکار، بر طغیانگری می افزاید. از آنچه می دانیم، بهره نمی بریم، و از آنچه نمی دانیم، نمی پرسیم، و از حادثه ای نمی هراسیم تا آن که بر ما فرود می آید. مردم، چهار گروه شده اند: گروهی از آنان، کسانی هستند که چیزی جز خواری نفس، کندی سلاح و کمی دارایی، آنها را از فساد، باز نمی دارد. گروه دیگر، آنانی هستند که شمشیر از نیام برکشیده اند و شرارت خود را آشکار ساخته اند و نیروی سواره و پیاده خود را گرد آورده اند، خود را آماده ساخته و دینشان را برای مالی که فرصت طلبانه آن را به دست آوردند و یا سوارانی که فرماندهی کنند و یا منبری که بر آن نشینند، نابود کرده اند، و چه بد داد و ستدی است که دنیا را برای جان خویش، قیمت بشماری و آن را جای گزین آنچه برای تو در نزد خدا هست، بپنداری. گروهی دیگر، آنانی هستند که با کار آخرت، دنیا را می جویند، و با کار دنیا، در پی آخرت نیستند. از خود، فروتنی نشان می دهند، گام های کوتاه برمی دارند، دامن خویش را بالا نگه می دارند، و خود را برای امانت گرفتن، آراسته می سازند، و خطاپوشی خداوند را به گونه ابزاری برای نافرمانی از او به کار می گیرند. گروهی از آنان - که پستی و نداشتن وسیله، آنان را از حکومت دور کرده - به آنچه دارند، بسنده می کنند، خود را به اسم قناعت می آریند، و به لباس اهل زهد، آراسته می شوند، حال آن که هیچ شب و روزی با زهد، همراه نبوده اند. انسان هایی باقی می مانند که یاد بازگشت قیامت، نگاه هایشان را فرو هشته و بیم محشر، اشکشان را جاری ساخته است. اینان، گریزان از مردم، ترسان و مقهور، ساکت لب بسته، دعا کننده مخلص و گریان دردمندند که پرهیزگاری، آنان را گم نام کرده، و خواری دامنگیرشان گشته و در دریایی شور، غوطه ورنند. دهان هایشان بسته، و دل هایشان زخمی است. آن قدر پند داده اند که به ستوه آمده اند، و از چیرگی هواپرستان، خوار گشته اند، و کشته شده اند و کم شمار گردیده اند. باید که دنیا در چشمانتان کوچک تر از تفاله برگ درخت سلم و خرده پشم افتاده از قیچی باشد. از گذشتگان خود، پند بگیرید، پیش از آن که آیندگان از شما پند بگیرند. دنیا نکوهیده را از خود برانید؛ چرا که این دنیا، کسانی را که شیفته تر از شما به آن بودند، راند.

نهج البلاغه: من كلام له عليه السلام لَكُمْ بِنِ زِيَادِ النَّخَعِيِّ، قَالَ كَمِيلٌ بِنُ زِيَادٍ: أَخَذَ يَدِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَانَ (1)، فَلَمَّا أَصْحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعْدَاءُ ثُمَّ قَالَ: يَا كَمِيلُ بِنُ زِيَادٍ، إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَهُ فَخَيْرُهَا أَوْعَاها، فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ: النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ زَبَانِيٌّ، وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاهٍ، وَهَمَّجٌ رَعَا عَاتِبَاعَ كُلِّ نَاعِقٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَلْجُؤُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ. يَا كَمِيلُ، الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ، الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ، وَالْمَالُ تَقْصُصُهُ التَّفَقُّهُ، وَالْعِلْمُ يَزْكُو عَلَى الْإِنْفَاقِ، وَصَدِيقُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ. يَا كَمِيلُ بِنُ زِيَادٍ، مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ، بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّلَاعَةَ فِي حَيَاتِهِ، وَجَمِيلَ الْأَحْدُوثِ بَعْدَ وَفَاتِهِ. وَالْعِلْمُ حَاكِمٌ وَالْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ. يَا كَمِيلُ، هَلَكَ خُزَانُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءٌ، وَالْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ: أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ، وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ. هَا، إِنَّ هُنَا لِعِلْمًا جَمًّا - وَأَشَارَ يَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ - لَوْ أَصَدَّبْتُ لَهُ حَمَلَةً! بَلَى أَصَبْتُ لَقِينًا (2) غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ، مُسْتَعْمِلًا آلَةَ الدِّينِ لِلدُّنْيَا، وَمُسْتَظْهِرًا بِنِعْمِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَبِحُجْبِهِ عَلَى أَوْلِيَانِهِ، أَوْ مُنْقَادًا لِحَمَلَةِ الْحَقِّ، لَا بَصِيرَةَ لَهُ فِي أَحْنَانِهِ (3)، يَنْقَدِحُ الشَّكَّ فِي قَلْبِهِ لِأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شَيْءٍ. أَلَا لَا ذَا وَلَا ذَاكَ! أَوْ مَنُوهًا بِاللَّذَّةِ، سَدَّ لِسَانَ الْقِيَادِ لِلشَّهْوَةِ، أَوْ مُغْرَمًا بِالْجَمْعِ وَالْإِدْخَارِ، لَيْسَا مِنْ رُعَاةِ الدِّينِ فِي شَيْءٍ، أَقْرَبُ شَيْءٍ شَبَهًا بِهِمَا الْأَنْعَامُ السَّائِمَةُ! كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ. اللَّهُمَّ بَلَى! لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجْبِهِ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ خَائِفًا مَغْمُورًا؛ لِنَلَّا تَبْطُلَ حُجْبُجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتِهِ. وَكَمْ ذَا؟ وَأَيْنَ أَوْلَيْتَكَ؟ أَوْلَيْتَكَ - وَاللَّهِ - الْأَقْلُونَ عَدَدًا، وَالْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا. يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجْبَهُ وَبَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُوَدِّعُوهَا نُظْرَاءَهُمْ، وَيَزْرَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ. هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ، وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ، وَاسْتَلَانُوا مَا اسْتَعَوْرَهُ الْمُتَرْفُونَ، وَأَنْسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، وَصَجَبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانِ أَرْوَاحِهَا مُعَلَّقَةً بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى. أَوْلَيْتَكَ خُلَفَاءَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالِدُعَاةَ إِلَى دِينِهِ. أَوْ آهَ شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ! انصَرِفْ يَا كَمِيلُ إِذَا شِئْتَ. (4)

- 1- الجَبَانَ والجَبَانَةُ: الصحراء، وتسمى بهما المقابر؛ لأنَّها تكون في الصحراء تسميةً للشئ بموضعه (لسان العرب: ج 13 ص 85 «جين»).
- 2- أَيْ فَهَيْمٌ حَسَنُ التَّلْقِنِ لِمَا يَسْمَعُهُ (النهاية: ج 4 ص 266 «لقن»).
- 3- الْجِنُّ: واحد الأحناء، وهي الجوانب (لسان العرب: ج 14 ص 206 «حنا»).
- 4- نهج البلاغه: الحكمه 147، الإرشاد: ج 1 ص 227، الأمل للمفيد: ص 247 ح 3، كمال الدين: ص 290 ح 2، الخصال: ص 186 ح 257، خصائص الأئمة عليهم السلام: ص 105، تحف العقول: ص 169، الأمل للطوسي: ص 20 ح 23، الغارات: ج 1 ص 149؛ حليه الأولياء: ج 1 ص 79، تاريخ بغداد: ج 6 ص 379 الرقم 3413 وفيه إلى «آله الدين للدنيا»، المعيار والموازنه: ص 79، كنز العمال: ج 10 ص 262 ح 29391.

نهج البلاغه_ از سخنان علی علیه السلام به کَمیل بن زیاد نَخعی_ : کمیل بن زیاد گفت : امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام دستم را گرفت و به صحرا بُرد . هنگامی که به صحرا رسید ، آهی کشید و فرمود : «ای کمیل بن زیاد! این دل ها مثل ظروف اند . بهترین آنها ، نگهدارترین آنهاست . آنچه را به تو می گویم ، به یاد بسپار . مردم ، سه گروه اند : عالمان الهی ، جویندگان دانش در راه رستگاری ، و فرومایگان بی مقدار که پی هر صدایی را می گیرند و با هر بادی که می وزد ، به سویی می گرایند و به نور دانش ، روشنایی نمی گیرند و به پایه استواری پناه نمی جویند . ای کمیل! دانش ، بهتر از دارایی است . دانش ، تو را نگه می دارد ؛ ولی این تویی که دارایی را نگهداری می کنی ، و بخشش ، مال را کم می کند ، در حالی که دانش ، با بخشیدن رشد می کند ، و مال اندوز با رفتن آن از بین می رود . ای کمیل بن زیاد! آشنایی با دانش ، دینی است که به سبب آن ، دیندار می شوند ، و انسان ، به وسیله آن ، در زندگی اش اطاعت را و پس از درگذشتش نام نیک را به دست می آورد . دانش ، حکم کننده است و دارایی ، حکم پذیر . ای کمیل! مال اندوزان مُرده اند ، گرچه زنده باشند ، و دانشمندان ، تا روزگار باقی است ، پاینده اند . تن هایشان از دست رفته ؛ ولی نشانه هایشان در دل ها موجود است . بدان که در این جا ، دانشی فراوان انباشته است (و با دست به سینه اش اشاره کرد) . ای کاش فراگیرندگانی برای آن می یافتم ! آری ، [گاه] تیزفهمانی یافتم که برای آن ، امین نبودند ؛ چرا که ابزار دین را برای دنیا به کار می بردند ، و با نعمت های خداوند ، بر بندگانش برتری می جستند ، و با برهان های الهی ، بر دوستان خدا فخر می فروختند ، و یا [کسانی را یافتم که] سر به فرمان حق مداران بودند ؛ اما در شناخت زوایای حق ، بصیرت نداشتند و با نخستین شُبّه ای که پیش می آمد ، شک و تردید در دلشان رخنه می کرد . [برای فرا گرفتن چنان دانشی] نه این در خور است و نه آن . یا کسی [را یافتم] که سخت در پی لذت است و رام شهوت و یا شیفته گرد آوردن مال و انبار کردن آن . هیچ یک از این دو [نیز] ، توان پاسداری از دین را ندارند و بیشتر به چارپایان چرنده شباهت دارند . چنین است که دانش ، با مرگ دانشوران می میرد . بار خدایا ، آری ، زمین از برپا دارنده حجت الهی ، خالی نمی ماند که یا آشکار و شناخته شده است و یا بیمناک و پنهان از دیده ، تا حجت ها و نشانه های خدایی باطل نشوند . اینان ، چند تن ، و کجایند؟ به خدا سوگند ، اینان کم شمارند ، و در پیش خدا با ارزش ترین اند . خداوند به وسیله اینان ، حجت ها و نشانه های خود را نگه می دارد تا آنها را به همگون های خویش بسپارند و در دل کسانی همچون خود بکارند . دانش ، حقیقت بینایی را بر آنان تابانده است و آنان ، روح یقین را دریافته اند . آنچه را که ثروت اندوزان دشوار شمرده اند ، آنان به آسانی پذیرفته اند ، و به آنچه نادانان از آن وحشت دارند ، انس گرفته اند . با بدن های خویش همنشین دنیا شده اند و روح آنها به جایگاه بالا در آویخته است . آنان ، جانشینان خدا در زمین او و فراخوانان به دین او هستند . آه که چه قدر آرزومند دیدارشانم! ای کمیل! اگر می خواهی ، برگرد» .

1 / 3 أوصافُ المُنافِقينَ لإمامِ عليٍّ عليه السلامُ مِنْ حُطْبِهِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَصِفُ فِيهَا الْمُنافِقينَ : أَحَدُكُمْ أَهْلَ النَّفاقِ فَإِنَّهُمْ الضَّالُّونَ الْمُضِلُّونَ ، وَالزَّالُّونَ الْمُزِلُّونَ ، يَتَلَوَّنُونَ أَلواناً ، وَيَمْتَنُونَ اِفتِتاناً ، وَيَعْمِدُونَكُمْ بِكُلِّ عِمادٍ ، وَيَرِضُدُونَكُمْ بِكُلِّ مِرصادٍ . قُلُوبُهُمْ دَوِيَّةٌ ، وَصِفاحُهُمْ نَقِيَّةٌ . يَمشُونَ الخِفاءَ ، وَيَدبُّونَ الصَّراءَ . وَصَفُهُمْ دَواءٌ ، وَقَوْلُهُمْ شِفاءٌ ، وَفَعْلُهُمُ الدَّاءُ العِياءُ . حَسَدَهُ الرِّخاءُ ، وَمُؤَكِّدُو البِلاءِ ، وَمُقَنِطُو الرِّجاءِ . لَهُمْ بِكُلِّ طَرِيقٍ صَدْرِيْعٌ ، وَإِلَى كُلِّ قَلْبٍ شَدْفِيْعٌ ، وَلِكُلِّ شَجْوٍ دُمُوعٌ . يَتَفارِضُونَ الثَّناءَ ، وَيَتراقِبُونَ الجِزاءَ : إِنْ سَأَلُوا أَحَفُوا ، وَإِنْ عَدَلُوا كَشَفُوا ، وَإِنْ حَكَمُوا أَسْرَفُوا . قَدْ أَعَدُّوا لِكُلِّ حَقِّ باطلاً ، وَلِكُلِّ قائِمٍ ماثِلاً ، وَلِكُلِّ حَيِّ قاتِلاً ، وَلِكُلِّ بابٍ مِفْتاحاً ، وَلِكُلِّ لَيْلٍ مِصباحاً . يَتَوَصَّلُونَ إِلى الطَّمَعِ بِالْيَأْسِ لِيقِيمُوا بِهِ أَسواقَهُمْ ، وَيُنْفِقُوا بِهِ أَعلاقَهُمْ (1) . يَقولونَ فَيَشَبُّهُونَ ، وَيَصِفونَ فَيَمَوِّهُونَ . قَدْ هَوَّنُوا الطَّرِيقَ ، وَأَضَلُّوا المَصْبِقَ (2) . فَهُمُ لُمةُ الشَّيْطانِ ، وَحُمَةُ (3) النَّيرانِ : «أُولَ لَءِ كَ حِزْبِ الشَّيْطانِ إِلاَّ إِنْ حِزْبَ الشَّيْطانِ هُمْ الخَـ سِرُّونَ» (4) . (5)

1- الأَعلاقُ : جَمعُ العَلقِ ؛ وَهُوَ النِّفيسُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ (تاج العروس : ج 13 ص 350 «علق»).

2- أَى : يَجْعَلونَها مَعوجَّةً يَصعبُ تَجاوزُها ، فِيهَلِكُونُ (صَبحى الصالِح).

3- حُمَةُ العَقْرَبِ : سَمَّها وَضَرَّها (تاج العروس : ج 19 ص 344 «حما»).

4- المِجادِلُه : 19 .

5- نَهجُ البِلاغِ : الخُطْبَةُ 194 ، بِحارِ الأَنْوارِ : ج 72 ص 177 ح 6 وَرَاجِعُ عِيونِ الحِكمِ وَالمواعِظِ : ص 105 ح 2358 وَص 234 ح 4492 وَص 554 ح 10209 .

1 / 3 صفات منافقان

1 / 3 صفات منافقانامام علی علیه السلام در سخنرانی اش که در آن ، منافقان را توصیف کرده است _: شما را از منافقان برحذر می دارم ؛ چرا که آنان ، گم راهان و گم راه کنندگان ، خطاکاران و به خطا وادارندگان اند . رنگ های گوناگون می گیرند و فتنه ها می انگیزند . به هر وسیله ای بر ضد شما تکیه می کنند و در هر کمینگاهی در کمین شما می نشینند . آنان دل هایشان بیمار ، و چهره هایشان پاک است . در پنهان گام می زنند و به سوی زیان می خزند . وصفشان همچون مرهم و کلامشان شفاست ؛ ولی کارهایشان درد بی درمان است . حسدورزان بر راحتی [مردم] ، و فزاینندگان گرفتاری و نومیدسازندگان امیدواری اند . در هر راهی ، به خاک افتاده ای دارند ، و در هر دلی ، راه نفوذی ، و برای هر اندوهی اشک هایی . به همدیگر ثنا قرض می دهند و در انتظار پاداش از یکدیگرند . هر گاه درخواست کنند ، پافشاری می کنند ، و اگر ملامت کنند ، پرده دری می کنند ، و اگر داوری کنند ، زیاده روی می کنند . برای هر حقی ، باطلی آماده دارند ، و برای هر راستی ، کجی ، و برای هر زنده ای ، قاتلی ، و برای هر دری ، کلیدی ، و برای هر شبی ، چراغی ! برای طمع ورزی ، به یأس متوسل می شوند تا بازارشان را با آن به پا دارند و بر بهای کالایشان بیفزایند . سخن می گویند و شبیه می پراکنند ، توصیف می کنند و مشوش می کنند . راه را ساده می نمایند و پیچ و خم هایش را می افزایند . آنان ، یاران شیطان اند و زبانه های آتش . «آنان، حزب شیطان اند. آگاه باش که حزب شیطان، همان زیانکاران اند» .

1 / 4 مبادئ اختلاف الناس إمام علي عليه السلام_ وقد ذكر عنده اختلاف الناس: إنما فرق بينهم مبادئ طينهم ، وذلك أنهم كانوا فلقه من سبخ أرض وعذبها ، وحزن تربيه وسهلها ، فهم على حسب قرب أرضهم يتقاربون ، وعلى قدر اختلافها يتفاوتون . فتأم الرّواء (1) ناقص العقل ، وماذ القامه قصير الهمة ، وزاكي العمل فيبح المنظر ، وقريب القعر بعيد السبر (2) ، ومعروف الصريه (3) منكر الجليبه (4) ، وتائه القلب متفرق اللب ، وطلق اللسان حديد الجنان. (5)

عنه عليه السلام: إنما أنتم إخوان على دين الله ، ما فرق بينكم إلا خبث السرائر ، وسوء الضمائر . فلا توازرون ولا تناصحون ، ولا تبادلون ولا توادون . (6)

1- الرّواء : المنظر الحسن (النهايه : ج 2 ص 280 «روى»).

2- السّبر : التجربه واستخراج كنه الامر ، وسبره : حزره وخبره (لسان العرب : ج 4 ص 340 «سبر»). والمراد إنك إذا سبرته واختبرت ما عنده وجدته لبيبا فطنا لا يوقف على أسراره (شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 22).

3- الضريه : الطبعه والسجيه (النهايه : ج 3 ص 80 «ضرب»).

4- قال المجلسي قدس سره : الجليبه : ما يجعله الإنسان ويتكلفه ؛ أى خلقه حسن يتكلف فعل القبيح (بحار الأنوار : ج 5 ص 254).

5- نهج البلاغه : الخطبه 234 عن مالك بن دحيه ، بحار الأنوار : ج 5 ص 254 ح 50.

6- نهج البلاغه : الخطبه 113 .

1 / 4 سرچشمه اختلاف مردم

1 / 4 سرچشمه اختلاف مردمامام علی علیه السلام_ هنگامی که در نزدش از اختلاف مردم یاد شد_: بین آنان را سرچشمه سرشتشان فرق نهاده است و این از آن روست که آنان، قطعه ای از خاک شور یا شیرین، و درشت یا نرم بودند. آنان بر پایه مشابَهت خاکشان به هم نزدیک می شوند، و بر اساس اختلاف آن خاک، از هم متفاوت می گردند. از این رو، نیکوچهره ای می بینی کم خرد، یا بلندبالایی کوتاه همت، یا نیکوکرداری بدمنظر، یا خُرد جتّه ای ژرف نگر، یا نیکوسرشتی بدسیرت، یا شیفته دلی آشفته خرد، و یا زبان آوری دل آگاه.

امام علی علیه السلام: شما بر پایه دین خدا برادرید. چیزی جز پلیدی جان و بدنهادی بین شما جدایی نمی افکند، و چون تفرقه افکند، به همدیگر کمک نمی کنید، خیرخواه یکدیگر نمی شوید، چیزی به همدیگر نمی بخشید، و همدیگر را دوست نمی دارید.

عنه عليه السلام: لو سَكَتَ الجَاهِلُ مَا اِخْتَلَفَ النَّاسُ . (1)

1 / 5 النّوادر الإمام عليّ عليه السلام: النَّاسُ بِزَمَانِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِآبَائِهِمْ . (2)

عنه عليه السلام: خَوْضُ النَّاسِ فِي الشَّيْءِ مُقَدِّمَةٌ الكَائِنِ . (3)

عنه عليه السلام: النَّاسُ كَالشَّجَرِ؛ شَرَابُهُ وَاحِدٌ وَثَمَرُهُ مُخْتَلِفٌ . (4)

نهج البلاغه: قال عليه السلام في صِدْفِهِ العَوْغَاءِ: ... هُمُ الَّذِينَ إِذَا اجْتَمَعُوا صَدَّرُوا، وَإِذَا تَفَرَّقُوا نَفَعُوا، فَقِيلَ: قَدْ عَرَفْنَا مَصْدَرَهُ اجْتِمَاعِهِمْ فَمَا مَنَفَعُهُ افْتِرَاقِهِمْ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَرْجِعُ أَصْحَابُ المِهْنِ إِلَى مِهْنَتِهِمْ، فَيَنْتَفِعُ النَّاسُ بِهِمْ؛ كَرُجُوعِ البِنَاءِ إِلَى بِنَائِهِ، وَالتَّسَاجِحِ إِلَى مَنَسَجِهِ، وَالخَبَازِ إِلَى مَخْبَزِهِ . (5)

-
- 1- . كشف الغمّة: ج 3 ص 139 ، بحار الأنوار: ج 78 ص 81 ح 75 ؛ الفصول المهمّة: ص 271 .
 - 2- . المائة كلمه: ص 19 ح 3 ، المناقب للخوارزمي: ص 375 ح 395 ، شرح نهج البلاغه: ج 19 ص 209 ، ينابيع المودّة: ج 2 ص 412 ح 90 ؛ خصائص الأئمّة عليهم السلام: ص 115 ، عيون الحكم والمواعظ: ص 66 ح 1674 .
 - 3- . غرر الحكم: ح 5067 ، عيون الحكم والمواعظ: ص 242 ح 4612 .
 - 4- . غرر الحكم: ح 2097 ، عيون الحكم والمواعظ: ص 64 ح 1649 ؛ جواهر المطالب: ج 2 ص 145 ح 40 .
 - 5- . نهج البلاغه: الحكمة 199 ، خصائص الأئمّة عليهم السلام: ص 113 ، بحار الأنوار: ج 70 ص 11 ح 13 .

1 / 5 گوناگون

امام علی علیه السلام: اگر نادان خاموش باشد، مردم اختلاف نمی کنند .

1 / 5 گوناگون امام علی علیه السلام: مردم به روزگار خویش همانند ترند تا به پدران خویش .

امام علی علیه السلام: ورود مردمان در چیزی، سرآغاز پیدایش آن چیز است .

امام علی علیه السلام: مردم، چون درخت اند . آبیاری شان همگون، و میوه هایشان ناهمگون است .

نهج البلاغه: امام علی علیه السلام در توصیف فرومایگان فرمود: «... آنان کسانی اند که اگر گرد آیند، زیان می رسانند، و اگر پراکنده شوند، سود می رسانند». گفته شد: زیان گرد آمدنشان را می دانیم. سودمندی پراکندگی شان چیست؟ فرمود: «پیشه وران، به کار خود برمی گردند، و مردم، به سبب آنان، بهره می برند، همچون رفتن بنا به سوی ساختمان خود، بافنده به سوی بافندگی خود، و نانوا به سوی نانوايي خود» .

الباب الثاني : علم النفس 2 / 1 أصناف النفوس 1 الإمام علي عليه السلام : خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ النَّاسَ عَلَى ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ ، وَأَنْزَلَهُمْ ثَلَاثَ مَنَازِلَ ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي الْكِتَابِ : أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ . فَأَمَّا مَا ذَكَرَهُ مِنْ أَمْرِ السَّابِقِينَ فَإِنَّهُمْ أَنْبِيَاءُ مُرْسَلُونَ ، وَغَيْرُ مُرْسَلِينَ جَعَلَ اللَّهُ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ : رُوحَ الْقُدُسِ وَرُوحَ الْإِيمَانِ وَرُوحَ الْقُوَّةِ وَرُوحَ الشَّهْوَةِ وَرُوحَ الْبَدَنِ ... ثُمَّ ذَكَرَ أَصْحَابَ الْمَيْمَنَةِ وَهُمْ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا بِأَعْيَانِهِمْ ، جَعَلَ اللَّهُ فِيهِمْ أَرْبَعَةَ أَرْوَاحٍ : رُوحَ الْإِيمَانِ وَرُوحَ الْقُوَّةِ وَرُوحَ الشَّهْوَةِ وَرُوحَ الْبَدَنِ ... فَأَمَّا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ... فَسَلَبَهُمْ رُوحَ الْإِيمَانِ وَأَسَكَنَ أَبْدَانَهُمْ ثَلَاثَةَ أَرْوَاحٍ : رُوحَ الْقُوَّةِ وَرُوحَ الشَّهْوَةِ وَرُوحَ الْبَدَنِ ، ثُمَّ أَضَافَهُمْ إِلَى الْأَنْعَامِ ، فَقَالَ : «إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ» (1) لِأَنَّ الدَّابَّةَ إِنَّمَا تَحْمِلُ بَرُوحَ الْقُوَّةِ وَتَعْتَلِفُ بَرُوحَ الشَّهْوَةِ وَتَسِيرُ بِرُوحِ الْبَدَنِ . (2)

1- الفرقان : 44 .

2- الكافي : ج 2 ص 282 ح 16 ، بصائر الدرجات : ص 449 ح 6 كلاهما عن الأصمغ بن نباته ، تحف العقول : ص 189 ، بحار الأنوار : ج 25 ص 65 ح 46 .

باب دوم : روان شناسی**1 / 2 انواع نَفْس**

باب دوم : روان شناسی 1 / 2 انواع نَفْس 1 امام علی علیه السلام : خداوند عز و جل مردم را سه گونه آفرید و آنان را در سه جایگاه قرار داد ، و این [تقسیم بندی] ، همان سخن خداوند عز و جل در قرآن است : یارانِ دستِ راست ، و یارانِ دستِ چپ ، و پیشتازان . اما آن طور که از کار پیشتازان یاد کرده ، آنان پیامبران مُرسَل و غیر مرسل اند که در آنها پنج روح است : روح قدس ، روح ایمان ، روح توان ، روح شهوت ، و روح بدن... . آن گاه ، یارانِ دستِ راست را یاد کرده و آنان ، همان مؤمنان حقیقی اند . خداوند ، در آنان چهار روح قرار داده است : روح ایمان ، روح توان ، روح شهوت ، و روح بدن... . و اما یارانِ دستِ چپ ، ... چنین اند که از آنان ، روح ایمان را گرفته و در جانشان سه روح نهاده است : روح توان ، روح شهوت ، و روح بدن ؛ و آنان را به مجموعه چارپایان افزوده و فرموده است : «آنان ، چیزی جز شبیه چارپایان نیستند» ؛ چون چارپا ، با روح توان حمل می کند و با روح شهوت ، می چرد و با روح بدن ، حرکت می کند .

2 / 2 أحوال النفس لإمام علي عليه السلام: إنَّ لِلْجِسْمِ سِتَّةَ أحوالٍ: الصَّحَّةَ وَالْمَرَضَ وَالْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ وَالنَّوْمَ وَالْيَقْظَةَ، وَكَذَلِكَ الرُّوحُ فَحَيَاتُهَا عِلْمُهَا، وَمَوْتُهَا جَهْلُهَا، وَمَرَضُهَا شَكُّهَا، وَصِحَّتُهَا يَمِينُهَا، وَنَوْمُهَا غَفْلَتُهَا، وَيَقْظَتُهَا حِفْظُهَا. (1)

1- التوحيد: ص 300 ح 7 عن محمد بن عماره عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام، بحار الأنوار: ج 61 ص 40 ح 10.

2 / 2 حالت های روح آدمی

2 / 2 حالت های روح آدمیامام علی علیه السلام: برای جسم، شش حالت وجود دارد: سلامت، بیماری، مرگ، زندگی، خواب و بیداری. همچنین روان (روح)، شش حالت دارد: زندگی اش دانش آن است، مرگش نادانی آن است؛ بیماری اش تردید آن است؛ سلامتیش یقین آن است؛ خوابش غافل بودن آن است؛ و بیداری اش نگه داری آن است.

3 / 2 تشاؤلُ النّفوسِ إلام على عليه السلام: النّفوسُ أشكالٌ، فما تشاؤلُ منها اتّق، والنّاسُ إلى أشكالهم أميلُ. (1)

عنه عليه السلام: إنّ النّفوسَ إذا تناسبت ابتلّفت. (2)

عنه عليه السلام: اللّئيمُ لا يتبعُ إلا شكلاً، ولا يميلُ إلا إلى مثله. (3)

عنه عليه السلام: لا يوادُّ الأشرارَ إلا أشباههم. (4)

عنه عليه السلام في وصيّة لبيته: يا بنيّ، إنّ القلوبَ جنودٌ مجنّدةٌ، تتلاخطُ بالمودّة وتتناجى بها، وكذلك هيّ في البغض؛ فإذا أحببتُم الرّجلَ من غيرِ خيرٍ سبقَ منه إليكم فأرجوه، وإذا أبغضتُم الرّجلَ من غيرِ سوءٍ سبقَ منه إليكم فأحذروه. (5)

الاختصاص عن الأصبغ بن نباته: كنتُ مع أمير المؤمنين عليه السلام فأناه رجلٌ فسلمَ عليّ، ثمّ قال: يا أمير المؤمنين، إنّي والله لأحبُّكَ في الله، وأحبُّكَ في السرِّ كما أحبُّكَ في العلانيه، وأدينُ الله بولايتك في السرِّ كما أدينُ بها في العلانيه. ويبدِ أمير المؤمنين عوداً، طأطأ رأسه، ثمّ نكت بالعود ساعة في الأرض، ثمّ رفع رأسه إليه فقال: إنّ رسولَ الله صلى الله عليه وآله حدّثني بألف حديثٍ، ليكلّ حديثٍ ألف بابٍ، وإنّ أرواحَ المؤمنين تلتقى في الهواء فتشتمُّ (6) وتتعارفُ، فما تعارفَ منها ائتلفَ، وما تناكرَ منها اختلفَ، ويحقُّ الله لقد كذبت؛ فما عرفُ وجهك في الوجوه، ولا اسمك في الأسماء. (7)

- 1- كنز الفوائد: ج 2 ص 32، بحار الأنوار: ج 78 ص 92 ح 100.
- 2- غرر الحكم: ح 3393، عيون الحكم والمواعظ: ص 149 ح 3270.
- 3- غرر الحكم: ح 1920، عيون الحكم والمواعظ: ص 21 ح 130.
- 4- غرر الحكم: ح 10602، عيون الحكم والمواعظ: ص 533 ح 9748.
- 5- الأمالى للطوسى: ص 595 ح 1232 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام، بحار الأنوار: ج 74 ص 163 ح 26.
- 6- كذا في المصدر، والأصح «فتشام» كما في بصائر الدرجات وكنز العمال.
- 7- الاختصاص: ص 311، بصائر الدرجات: ص 391 ح 2، بحار الأنوار: ج 61 ص 134 ح 7 وراجع كنز العمال: ج 9 ص 172 ح 25560.

2 / 3 همگونی روح ها

3/2 همگونی روح ها امام علی علیه السلام: جان ها (روح ها) گوناگون اند. هر کدام همگون هم باشند، با هم توافق دارند، و انسان ها به همگون هایشان متمایل ترند.

امام علی علیه السلام: جان ها هر گاه همانند هم باشند، با هم انس می گیرند.

امام علی علیه السلام: انسان پست، جز از همگون خود پیروی نمی کند و به غیر از همگون خود، متمایل نمی شود.

امام علی علیه السلام: انسان های شرور، جز همگون های خود را دوست ندارند.

امام علی علیه السلام در سفارشش به فرزندانش: فرزندان من! دل ها سپاهیان نظام یافته اند. به دوستی به هم می نگرند و با همین دوستی، هم سخن می شوند، و در دشمنی نیز چنین می کنند. هر گاه بی آن که از کسی خیری به شما رسیده باشد، احساس دوستی با وی داشتید، به او امیدوار شوید، و هر گاه بی آن که از کسی بدی ای به شما رسیده باشد، احساس دشمنی نسبت به وی داشتید، از او دوری جوئید.

الاختصاص... به نقل از اصیغ بن بُبَاطه: همراه امیر مؤمنان بودم. مردی نزد او آمد و سلام کرد. آن گاه گفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند که تو را به خاطر خدا دوست می دارم، و همان گونه که آشکارا تو را دوست می دارم، در نهان نیز تو را دوست دارم، و همان گونه که آشکارا با ولایت تو خدا را اطاعت می کنم، در نهان نیز با ولایت تو اطاعت می کنم. در دست امیر مؤمنان، چوبی بود. سر چوب را خم کرد. سپس چند لحظه با چوب زمین را خراشید. آن گاه، سرش را بلند کرد و فرمود: «پیامبر خدا، هزار حدیث به من فرمود که هر حدیثی، هزار باب داشت، و [از جمله آنها این بود که] همانا روح های مؤمنان در آسمان همدیگر را می بینند و می بویند و یکدیگر را می شناسند، و هر کدام یکدیگر را شناختند، با هم انس می گیرند، و هر کدام یکدیگر را شناختند، با هم اختلاف می کنند. به حق خدا سوگند که تو دروغ می گویی. من چهره تو را بین چهره ها [ی آشنا] نمی شناسم و نام تو را هم بین نام ها نمی بینم».

راجع: ج 12 ص 152 (معرفه الأرواح).

4 / 2 رَبَطَ السَّجَايَا بَعْضُهَا بِبَعْضٍ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَ فِي رَجُلٍ خَلَّةٌ رَائِقَةٌ فَانْتَظِرُوا أَخَوَاتِهَا. (1)

عنه عليه السلام: أعجب ما في الإنسان قلبه، وله موارد من الحكمة، وأضداد من خلافها، فإن سده له الرجاء أذله الطمع، وإن هاج به الطمع أهلكه الحرص، وإن ملكه اليأس قتله الأسف، وإن عرض له الغضب اشتد به الغيظ، وإن سده بالرضى نسي التحفظ، وإن ناله الخوف شغله الحذر، وإن اتسع له الأمن استلبته الغفلة، وإن حدثت له النعمة أخذته العزة، وإن أصابته مصيبة فضحه الجزع، وإن استفاد مالا أطغاه الغنى، وإن عصته فاقه شغل البلاء، وإن جهده الجوع قعد به الضعف، وإن أفرط في الشبع كظته البطن، فكل تقصير به مضر، وكل إفراط به مفسد. (2)

1- نهج البلاغه: الحكمة 445.

2- علل الشرائع: ص 109 ح 7 عن محمد بن سنان بإسناده يرفعه، الكافي: ج 8 ص 21 ح 4 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عنه عليهما السلام، نهج البلاغه: الحكمة 108، الإرشاد: ج 1 ص 301، خصائص الأئمة عليهم السلام: ص 97، تحف العقول: ص 95. كلها نحوه، بحار الأنوار: ج 77 ص 284 ح 1.

2 / 4 پیوند برخی خُلُقَات با یکدیگر

ر.ک: ج 12 ص 153 (شناخت ارواح).

2 / 4 پیوند برخی خُلُقَات با یکدیگر امام علی علیه السلام: هر گاه در کسی خصلتی شگفت دیدید، انتظار وجودِ ماندهای آن را هم داشته باشید.

امام علی علیه السلام: شگفت‌ترین چیزها در انسان، قلب اوست: دریافت‌هایی از حکمت دارد و متضادهایی خلاف حکمت. هر گاه امید بر او عارض شود، طمع او را خوار می‌کند، و هر گاه طمع در او تهییج شود، حرص نابودش می‌کند، و هر گاه ناامیدی بر او مستولی شود، تأسّف او را می‌کُشد. هر گاه غضب بر او عارض گردد، برآشفتن در او شدید می‌گردد، و هر گاه سعادتِ خوشنودی به وی روی آورد، خودداری را فراموش می‌کند. هر گاه ترس به او رسد، احتیاط‌کاری او را مشغول می‌سازد، و هر گاه امنیت برای او گسترده شود، غفلت او را گرفتار می‌کند. هر گاه نعمت به او روی آورد، غرور او را می‌گیرد، و هر گاه مصیبتی به وی رسد، بی‌تابی او را رسوا می‌کند. هر گاه مالی به دست آورد، بی‌نیازی او را سرکش می‌کند، و هر گاه نیازمندی‌ای به وی رسد، بلا او را گرفتار می‌سازد. هر گاه گرسنگی دامنگیرش گردد، ناتوانی زمین‌گیرش می‌کند، و هر گاه در پُر کردن شکم، زیاده روی کند، پُری شکم، راه نفس کشیدنش را می‌گیرد. هر کوتاهی‌ای برای او زیانمندی می‌آورد، و هر زیاده روی‌ای برایش فساد ایجاد می‌کند.

2 / 5 العلاقة بين الخصائص الظاهرية والباطنية لإمام علي عليه السلام: من أحسن لله سريرته أحسن الله علانيته. (1)

عنه عليه السلام: من حسنت سريرته، حسنت علانيته. (2)

عنه عليه السلام: أعلم أن لكل ظاهر باطنا على مثاله، فما طاب ظاهره طاب باطنه، وما خبت ظاهره خبت باطنه. (3)

عنه عليه السلام: عند فساد العلانية تفسد السرية. (4)

عنه عليه السلام: صلاح الطواهر عنوان صحه الضمائر. (5)

عنه عليه السلام: ما أضمر أحد شيئا إلا ظهر في فلتات لسانه وصفحات وجهه. (6)

نهج البلاغه عن مالك بن دحيه: كُنَّا عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ ذُكِرَ عِنْدَهُ اخْتِلَافُ النَّاسِ فَقَالَ: إِنَّمَا فَرَّقَ بَيْنَهُمْ مَبَادِيءُ طِينِهِمْ، وَذَلِكَ أَنَّهُمْ كَانُوا فِلَقَةً مِنْ سَبَخِ أَرْضٍ وَعَذْبِهَا، وَحَزْنِ تَرِيهِ وَسَهْلِهَا، فَهَمُّ عَلَى حَسَبِ قُرْبِ أَرْضِهِمْ يَتَفَارِقُونَ، وَعَلَى قَدْرِ اخْتِلَافِهَا يَتَفَاوَتُونَ. فَتَأْمُ الرُّوَاءِ نَاقِضُ الْعَقْلِ، وَمَادُّ الْقَامَةِ قَصِيرُ الْهَمِّ، وَزَاكِي الْعَمَلِ قَبِيحُ الْمَنْظَرِ، وَقَرِيبُ الْقَعْرِ بَعِيدُ السَّبْرِ، وَمَعْرُوفُ الضَّرْبِ مُنْكَرُ الْجَلْبِيبِ، وَتَائِهَ الْقَلْبِ مُتَفَرِّقُ اللَّبِّ، وَطَلِيقُ اللِّسَانِ حَدِيدُ الْجَنَانِ. (7)

1- الجعفریات: ص 236، كنز الفوائد: ج 2 ص 68 عن سهل بن سعيد، بحار الأنوار: ج 27 ص 113 ح 87.

2- غرر الحكم: ح 8026، عيون الحكم والمواعظ: ص 431 ح 7404.

3- نهج البلاغه: الخطبه 154، غرر الحكم: ح 7313، عيون الحكم والمواعظ: ص 401 ح 6769، بحار الأنوار: ج 71 ص 367 ح 17.

4- غرر الحكم: ح 6227، عيون الحكم والمواعظ: ص 338 ح 5770.

5- غرر الحكم: ح 5808، عيون الحكم والمواعظ: ص 301 ح 5335.

6- نهج البلاغه: الحكمة 26؛ المائة كلمه للجاحظ: ص 113 ح 96، المناقب للخوارزمي: ص 376 ح 395، دستور معالم الحكم: ص 25.

7- نهج البلاغه: الخطبه 234، بحار الأنوار: ج 5 ص 254 ح 50.

2 / 5 پیوستگی بین ویژگی های ظاهری و باطنی

2 / 5 پیوستگی بین ویژگی های ظاهری و باطنی امام علی علیه السلام: هر کس درونش را برای خدا نیکو سازد، خداوند آشکار او را نیکو می سازد.

امام علی علیه السلام: هر کس که نهانش نیکو باشد، آشکارش نیکو می شود.

امام علی علیه السلام: بدان که برای هر آشکاری، نهانی همانند آن است. آن که ظاهرش پاک باشد، باطنش پاک است، و آن که ظاهرش ناپاک است، باطنش هم ناپاک است.

امام علی علیه السلام: به هنگام فساد ظاهر، باطن نیز فاسد می شود.

امام علی علیه السلام: سلامت برون ها، نشان از سلامت درون ها دارد.

امام علی علیه السلام: هیچ کس چیزی را در درون نماند نمی دارد، مگر آن که در لغزش های زبان و نمودهای چهره اش آشکار می گردد.

نهج البلاغه_ به نقل از مالک بن دحیه_: نزد امیر مؤمنان بودیم. از گوناگونی مردم، سخن به میان آمد. فرمود: «بین آنان را سرچشمه سرشتشان فرق نهاده است و این از آن روست که آنان، قطعه ای از خاک شور یا شیرین، و درشت یا نرم بودند. آنان بر پایه مشابَهت خاکشان به هم نزدیک می شوند، و بر پایه اختلاف آن خاک، از هم متفاوت می گردند. از این رو، نیکوچهره ای می بینی کم خرد، یا بلندبالایی کوتاه همت، یا نیکوکرداری بدمنظر، یا خرد جثّه ای ژرف نگر، یا نیکو سرشتی بد سیرت، یا شیفته دلی آشفته خرد، و یا زبان آوری دل آگاه.

2 / 6 دَوْرُ الْخَصَائِصِ النَّفْسَانِيَّةِ فِي الْأَعْمَالِ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْخَلْقُ أَشْكَالٌ» (فَكُلُّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَتِيهِ) (1). (2)

عنه عليه السلام: إِنَّ طِبَاعَكَ تَدْعُوكَ إِلَى مَا أَلْفَتَهُ. (3)

عنه عليه السلام في الْحِكْمِ الْمَنْسُوبِ إِلَيْهِ -: الْخَيْرُ النَّفْسُ تَكُونُ الْحَرَكَةُ فِي الْخَيْرِ عَلَيْهِ سَهْلَةٌ مُتَيَسِّرَةٌ ، وَالْحَرَكَةُ فِي الْإِضْرَارِ عُسْرَةٌ بَطِينَةٌ ، وَالشَّرِّيرُ بِالضَّدِّ مِنْ ذَلِكَ. (4)

2 / 7 دَوْرُ كَرَامَةِ النَّفْسِ فِي الْأَخْلَاقِ وَالْأَعْمَالِ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ لَمْ يُهِنِهَا بِالْمَعْصِيَةِ. (5)

عنه عليه السلام: مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَاتُهُ. (6)

عنه عليه السلام: مَنْ كَرُمَتْ نَفْسُهُ صَغُرَتْ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ. (7)

1- الإسراء: 84 .

2- كشف الغمّة: ج 3 ص 139 ، بحار الأنوار: ج 78 ص 82 ح 78 ؛ الفصول المهمّة: ص 271 .

3- غرر الحكم: ح 3420 ، عيون الحكم والمواعظ: ص 142 ح 3183 .

4- شرح نهج البلاغه: ج 20 ص 275 ح 179 .

5- غرر الحكم: ح 8730 ، عيون الحكم والمواعظ: ص 439 ح 7616 .

6- نهج البلاغه: الحكمة 449 ، غرر الحكم: ح 8771 ، عيون الحكم والمواعظ: ص 437 ح 7565 ؛ شرح نهج البلاغه: ج 11 ص

128 وفيه «هان عليه دينه» و ج 20 ص 327 ح 742 وفيه «هان عليه ماله» .

7- غرر الحكم: ح 9130 وراجع عيون الحكم والمواعظ: ص 482 ح 8889 .

2 / 6 نقش ویژگی های روحی در رفتارها

2 / 7 نقش بزرگ منشی نفس در اخلاق و رفتار

2 / 6 نقش ویژگی های روحی در رفتارها امام علی علیه السلام: مردم، گوناگون اند. «هر کس بر گونه خود رفتار می کند».

امام علی علیه السلام: سرشتت تو را به آنچه با تو مانوس است، فرا می خواند.

امام علی علیه السلام: در حکمت های منسوب به ایشان: حرکت در راه کار خیر، برای نیک سرشت، آسان و هموار است، و حرکت در جهت کار ناشایست برای او سخت و کند است، و برای فرد شرور، ضدّ این [حالت] است.

2 / 7 نقش بزرگ منشی نفس در اخلاق و رفتار امام علی علیه السلام: هر کس که برای خودش شخصیت قائل است، آن را با گناه، خوار نمی سازد.

امام علی علیه السلام: هر کس که برای خودش شخصیت قائل است، خواسته هایش در پیش او خوارند.

امام علی علیه السلام: هر کس شخصیت دارد، دنیا در دیده اش کوچک است.

عنه عليه السلام: مَنْ كَرَمَتْ نَفْسُهُ قَلَّ شِقَاقُهُ وَخِلَافُهُ. (1)

عنه عليه السلام: النَّفْسُ الْكَرِيمَةُ لَا تُؤَثِّرُ فِيهَا النَّكَبَاتُ. (2)

عنه عليه السلام: النَّفْسُ الشَّرِيفَةُ لَا تَتَّقِلُ عَلَيْهَا الْمُؤَنَاتُ. (3)

عنه عليه السلام: يَشْرَفُ الْكَرِيمُ بِأَدَابِهِ وَيَقْتَضِحُ اللَّئِيمُ بِرُدَائِلِهِ. (4)

عنه عليه السلام: أَطَهَرَ النَّاسِ أَعْرَاقًا أَحْسَنَهُمْ أَخْلَاقًا. (5)

2 / 8 دَوْرُ الْأَخْلَاقِ فِي الْأَرْزَاقِ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ. (6)

عنه عليه السلام: فِي الْحِكْمِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَيْهِ: سَعَةُ الْأَخْلَاقِ كِيمِيَاءُ الْأَرْزَاقِ. (7)

عنه عليه السلام: مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ ضَاقَ رِزْقُهُ، مَنْ كَرَّمَ خُلُقَهُ اتَّسَعَ رِزْقُهُ. (8)

عنه عليه السلام: حُسْنُ الْأَخْلَاقِ يُدِرُّ الْأَرْزَاقَ وَيُؤْنِسُ الرَّفَاقَ. (9)

-
- 1- غرر الحكم: ح 9051، عيون الحكم والمواعظ: ص 464 ح 8448.
 - 2- غرر الحكم: ح 1555، عيون الحكم والمواعظ: ص 27 ح 336.
 - 3- غرر الحكم: ح 1556، عيون الحكم والمواعظ: ص 49 ح 1242.
 - 4- غرر الحكم: ح 9694، عيون الحكم والمواعظ: ص 484 ح 8923.
 - 5- غرر الحكم: ح 3032، عيون الحكم والمواعظ: ص 119 ح 2691.
 - 6- الكافي: ج 8 ص 23 ح 4 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام، تحف العقول: ص 214، بحار الأنوار: ج 78 ص 53 ح 86؛ دستور معالم الحكم: ص 22.
 - 7- شرح نهج البلاغه: ج 20 ص 339 ح 884.
 - 8- غرر الحكم: ح 8023 و 8024، عيون الحكم والمواعظ: ص 431 ح 7401 و 7402.
 - 9- غرر الحكم: ح 4856، عيون الحكم والمواعظ: ص 228 ح 4398.

2 / 8 نقش اخلاق در رزق و روزی

امام علی علیه السلام: هر کس شخصیت دارد، ناسازگاری‌ها و خلاف‌های کم است.

امام علی علیه السلام: سختی‌ها و مصیبت‌ها، در انسان بزرگوار تأثیر نمی‌گذارند.

امام علی علیه السلام: بر انسان شریف، هزینه‌ها سنگین نمی‌نمایند.

امام علی علیه السلام: بزرگوار، به آداب خود شریف می‌گردد، و فرومایه، به پلیدی‌های خود رسوا می‌شود.

امام علی علیه السلام: پاک‌نژادترین مردم، خوش‌اخلاق‌ترین آنان است.

2 / 8 نقش اخلاق در رزق و روزی امام علی علیه السلام: در گشادگی اخلاق، گنج‌های روزی نهفته است.

امام علی علیه السلام: در حکمت‌های منسوب به ایشان: گشادگی اخلاق، کیمیای روزی‌هاست.

امام علی علیه السلام: آن‌که اخلاقش بد است، روزی‌اش تنگ است، و آن‌که اخلاقش بزرگوارانه است، روزی‌اش گسترده است.

امام علی علیه السلام: خوش‌اخلاقی، روزی‌ها را فرو می‌باراند و مایه انس همراهان می‌گردد.

9/2 عَوَامِلُ الْبِنَاءِ الرَّوْحِيِّ 2/9_1 الْمُجَاهِدَةُ لِإِمَامٍ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صِلَاحُ النَّفْسِ مُجَاهِدَةُ الْهَوَى . (1)

عنه عليه السلام: إِمْلِكُوا أَنْفُسَكُمْ بِدَوَامِ جِهَادِهَا . (2)

عنه عليه السلام: لَا تَتْرِكِ الْإِجْتِهَادَ فِي إِصْلَاحِ نَفْسِكَ ، فَإِنَّهُ لَا يُعِينُكَ إِلَّا الْجِدُّ . (3)

عنه عليه السلام_ مِنْ وَصِيَّتِهِ لِشَرِيحِ بْنِ هَانِي ، لَمَّا جَعَلَهُ عَلَى مُقَدَّمَتِهِ إِلَى الشَّامِ _ : إَعْلَمِ أَنَّكَ إِنْ لَمْ تَرُدَّ نَفْسَكَ عَنْ كَثِيرٍ مِمَّا تُحِبُّ مَخَافَةَ مَكْرُوهِ سَمَتَ بِكَ الْأَهْوَاءُ إِلَى كَثِيرٍ مِنَ الضَّرْرِ ، فَكُنْ لِنَفْسِكَ مَانِعًا رَادِعًا (4) ، وَلِنَزْوَتِكَ عِنْدَ الْحَفِيظَةِ وَاقِمَا (5) قَامِعًا . (6)

عنه عليه السلام: أَقْبِلْ عَلَى نَفْسِكَ بِالْإِدْبَارِ عَنْهَا . (7)

عنه عليه السلام: دَوَاءُ النَّفْسِ الصَّوْمُ عَنِ الْهَوَى ، وَالْحِمِيَّةُ عَنِ لَذَاتِ الدُّنْيَا . (8)

-
- 1- .غرر الحكم : ح 5805 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 303 ح 5398 وفيه «مخالفه» بدل «مجاهده» .
 - 2- .غرر الحكم : ح 2489 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 89 ح 2113 .
 - 3- .غرر الحكم : ح 10365 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 526 ح 9573 .
 - 4- .في نهج السعادة : ج 2 ص 116 «أنه عليه السلام دعا زياد بن النضر وشريح بن هاني ، ثم أوصى زيادا وقال : ... اعلم أنك إن لم ترع نفسك عن كثير مما تحب مخافه مكروهه سمت بك الأهواء إلى كثير من الضرر ، فكن لنفسك مانعا وازعا من البغي والظلم والعدوان» .
 - 5- .الوقم : جَذْبُكَ الْعِنَانَ ... وَوَقَمَ الرَّجُلُ : أَذَلَّهُ وَقَهَرَهُ ، وَقِيلَ : رَدَّهُ أَفْبَحَ الرَّدِّ (لسان العرب : ج 12 ص 642 «وقم») .
 - 6- .نهج البلاغه : الكتاب 56 ، تحف العقول : ص 191 نحوه وفيه «من وصيته لزياد بن النضر» ، عيون الحكم والمواعظ : ص 162 ح 3461 وفيه إلى «الضرر» ، وقعه صفين : ص 121 ؛ المعيار والموازنه : ص 140 كلاهما نحوه وفيهما «دعا زياد بن النضر وشريح بن هاني ، ثم أوصى زيادا» .
 - 7- .غرر الحكم : ح 2434 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 81 ح 1959 .
 - 8- .غرر الحكم : ح 5153 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 250 ح 4686 .

2 / 9 عوامل خودسازی

2 / 9_1 مبارزه

2 / 9 عوامل خودسازی 2 / 9_1 مبارزه امام علی علیه السلام: خودسازی، مبارزه با خواسته های نفس (هوا) است.

امام علی علیه السلام: با پیگیری مبارزه با نفس های خود، آنها را در اختیار بگیرید.

امام علی علیه السلام: تلاشت را برای خودسازی رها مکن؛ چرا که جز جدیت، تو را یاری نمی رساند.

امام علی علیه السلام در سفارشش به شَدْرِیْح بن هانی، هنگامی که او را در جنگ با شامیان، پیش قراول قرار داد: بدان که اگر به دلیل ترس از ناخوشایندی که [در آخرت] به تو می رسد، خود را از انجام دادن بسیاری از دوست داشتنی ها باز نداری، هواها (خواهش های نفس) تو را به زیان های فراوانی خواهند رساند. پس همواره مانع و بازدارنده نُفْسْت باش، و به هنگام خشم، خُرد کننده و سرکوب کننده آن باش.

امام علی علیه السلام: با پشت کردن به نفس با آن رو به رو شو.

امام علی علیه السلام: داروی نَفْس، خودداری از هوا و پرهیز از لذت های دنیاست.

عنه عليه السلام: أكره نَفْسَكَ عَلَى الْفَضَائِلِ ، فَإِنَّ الرِّذَائِلَ أَنْتَ مَطْبُوعٌ عَلَيْهَا . (1)

2_ 9 / 2_ الإِسْتِقَامَةُ لِلْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا صَعِبَتْ عَلَيْكَ نَفْسُكَ فَاصْغُبْ لَهَا تَذِلًّا لَكَ ، وَخَادِعِ نَفْسَكَ تَتَّقِدَ لَكَ . (2)

عنه عليه السلام : مَنْ لَزِمَ الإِسْتِقَامَةَ لَزِمَتْهُ السَّلَامَةُ . (3)

عنه عليه السلام : عَلَيْكَ بِمَنْهَجِ الإِسْتِقَامَةِ ؛ فَإِنَّهُ يَكْسِبُكَ الْكِرَامَةَ وَيَكْفِيكَ الْمَلَامَةَ . (4)

عنه عليه السلام : لَا مَسْلِكَ أَسْلَمُ مِنَ الإِسْتِقَامَةِ ، لَا سَبِيلَ أَشْرَفُ مِنَ الإِسْتِقَامَةِ . (5)

3_ 9 / 2_ الذِّكْرُ لِلْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جِلَاءً لِلْقُلُوبِ ، تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرِ (6) ، وَتُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ ، وَتَتَّقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ . (7)

عنه عليه السلام_ فِي وَصِيَّتِهِ لِلْإِمَامِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ_ : إِنِّي أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ_ أَيْ بِنَيْ_ وَنُزُومِ أَمْرِهِ ، وَعِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ . (8)

1- غرر الحكم : ح 2477 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 86 ح 2072 .

2- غرر الحكم : ح 4107 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 133 ح 2985 .

3- كنز الفوائد : ج 1 ص 280 ، بحار الأنوار : ج 78 ص 91 ح 95 .

4- غرر الحكم : ح 6127 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 333 ح 5679 .

5- غرر الحكم : ح 10636 وح 10556 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 537 ح 9892 وص 532 ح 9711 .

6- الوقر_ بفتح الواو_ : ثَقُلَ السَّمْعُ (النهاية : ج 5 ص 213 «وقر»).

7- نهج البلاغه : الخطبه 222 ، بحار الأنوار : ج 69 ص 325 ح 39 .

8- نهج البلاغه : الكتاب 31 ، تحف العقول : ص 68 ، كشف المحجّه : ص 221 عن عمرو بن أبي المقدم عن الإمام الباقر عنه عليهما السلام ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 37 عن الإمام الصادق عنه عليهما السلام ؛ كنز العمال : ج 16 ص 168 ح 44215 تقلاً عن وكيع والعسكري في المواعظ .

2 / 9_2 پایداری

2 / 9_3 یاد خدا

امام علی علیه السلام: خویش را بر انجام دادن فضیلت ها مجبور کن؛ چرا که رذیلت ها در سرشت تو اند.

2 / 9_2 پایداری امام علی علیه السلام: هر گاه هوای نفست بر تو سخت گرفت، تو هم بر آن، سخت بگیر تا ذلیلت گردد، و در کار نفس خویش نیرنگ بزن تا رامت شود.

امام علی علیه السلام: هر که پایداری کند، سلامت، همدمش می گردد.

امام علی علیه السلام: از راه پایداری کناره مگیر؛ زیرا کرامت را نصیبت می کند و از سرزنش، بازت می دارد.

امام علی علیه السلام: هیچ روشی سلامت بخش تر از پایداری نیست، و هیچ راهی شریف تر از پایداری نیست.

2 / 9_3 یاد خدا امام علی علیه السلام: خداوند منزّه والا، یاد خود را صیقل دل ها قرار داده است. با یاد خدا، قلب ها پس از سنگینی گوششان، شنوا می شوند، و پس از تاریکی چشمشان، بینا می گردند، و پس از دشمنی، رام می شوند.

امام علی علیه السلام در سفارشش به امام حسن علیه السلام: ای پسر من! من تو را به پروای الهی، پیروی از فرمان او، و آبادسازی دلت با یاد او سفارش می کنم.

عنه عليه السلام: الذِّكْرُ نُورٌ وَرُشْدٌ. (1)

عنه عليه السلام: الذِّكْرُ نُورُ الْعَقْلِ وَحَيَاةُ النَّفْسِ وَجِلَاءُ الصُّدُورِ. (2)

عنه عليه السلام: الذِّكْرُ يَشْرَحُ الصِّدْرَ. (3)

2 / 9_ 4التقويةالإمام علي عليه السلام: إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءٌ قُلُوبِكُمْ، وَبَصَرٌ عَمَى أَفْتِدَاتِكُمْ، وَشِفَاءٌ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ، وَصَلَاحٌ فَسَادِ صُدُورِكُمْ، وَظُهُورٌ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ، وَجِلَاءٌ عَشَا أَبْصَارِكُمْ، وَأَمْنٌ فَرَعَ جَأَشِكُمْ (4)، وَضِيَاءٌ سَوَادِ ظُلْمَتِكُمْ. (5)

عنه عليه السلام: سَبَبُ صَلَاحِ النَّفْسِ الْوَرَعُ. (6)

2 / 9_ 5القناعةالإمام علي عليه السلام: أَعُونَ شَيْءٌ عَلَى صَلَاحِ النَّفْسِ الْقَنَاعَةُ. (7)

عنه عليه السلام: كَيْفَ يَسْتَطِيعُ صَلَاحَ نَفْسِهِ مَنْ لَا يَبْتَعُ بِالْقَلِيلِ؟! (8)

عنه عليه السلام: إِذَا رَغِبْتَ فِي صَاحِبِ لَاحٍ نَفْسِكَ فَعَلَيْكَ بِالْإِقْتِصَادِ وَالْقُنُوعِ وَالتَّقَلُّبِ. (9)

- 1- غرر الحكم: ح 602، عيون الحكم والمواعظ: ص 50 ح 1290.
- 2- غرر الحكم: ح 1999، عيون الحكم والمواعظ: ص 60 ح 1523.
- 3- غرر الحكم: ح 835، عيون الحكم والمواعظ: ص 32 ح 542.
- 4- الجأش: القلب، والنفس، والجنان (النهاية: ج 1 ص 232 «جأش»).
- 5- نهج البلاغة: الخطبة 198، بحار الأنوار: ج 70 ص 284 ح 6.
- 6- غرر الحكم: ح 5547.
- 7- غرر الحكم: ح 3191، عيون الحكم والمواعظ: ص 112 ح 2424.
- 8- غرر الحكم: ح 6979، عيون الحكم والمواعظ: ص 384 ح 6484.
- 9- غرر الحكم: ح 4172، عيون الحكم والمواعظ: ص 137 ح 3124.

2 / 9 _ 4 پرهیزگاری

2 / 9 _ 5 قناعت

امام علی علیه السلام: یاد خدا، نور ورشد است .

امام علی علیه السلام: یاد خدا، نور خردها، حیات جان ها، و صیقل دل هاست .

امام علی علیه السلام: یاد خدا، سینه را گشاده می کند .

2 / 9 _ 4 پرهیزگاری امام علی علیه السلام: پروای الهی، دوی درد دل هایتان، بینایی کوری قلبتان، شفای بیماری جسمتان، اصلاح فساد سینه هایتان، پاکسازی پلیدی جانتان، صیقل پرده دیدگانتان، آرامش بی تابي دلتان، و روشنایی سیاهی تاریکی تان است .

امام علی علیه السلام: ابزار خودسازی، پرهیزگاری است .

2 / 9 _ 5 قناعت امام علی علیه السلام: کمک کارترین چیز برای خودسازی، قناعت است .

امام علی علیه السلام: آن که به کم بسنده نمی کند، چگونه می تواند نفس خویش را اصلاح کند؟! .

امام علی علیه السلام: هر گاه به خودسازی خویش علاقه مند شدی، باید میانه روی، قناعت و کم خواهی پیشه کنی .

2 / 9 _ 6 سَعَةُ الرَّزْقِ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كِتَابِ كِتَبِهِ إِلَى مَالِكِ الْأَشْتَرِ لَمَّا وُلَّاهُ عَلَى مِصْرَ: أَسْبَغَ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقَ، فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ، وَغَنَى لَهُمْ عَنِ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ، وَحُجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ تَلَمَّوْا أَمَانَتَكَ. (1)

2 / 9 _ 7 اللَّذَاتُ الْمُحَلَّلَةُ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ، فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَسَاعَةٌ يَرْمُ مَعَاشَهُ، وَسَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَيَجْمَلُ. (2)

2 / 9 _ 8 طَرَائِفُ الْحِكْمِ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ، فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمِ. (3)

عنه عليه السلام: اجتمعوا هذه القلوب وابتغوا لها طرائف الحكمة، فإنها تمل كما تمل الأبدان. (4)

-
- 1- نهج البلاغه: الكتاب 53، تحف العقول: ص 137، دعائم الإسلام: ج 1 ص 361 نحوه، بحار الأنوار: ج 33 ص 605 ح 744.
 - 2- نهج البلاغه: الحكمة 390، الأمالي للطوسي: ص 146 ح 240 عن أبي وجزة السعدي عن أبيه، غرر الحكم: ح 7370، عيون الحكم والمواعظ: ص 405 ح 6856 وفيها «يحاسب نفسه» بدل «يرم معاشه».
 - 3- نهج البلاغه: الحكمة 91 و 197، مشكاة الأنوار: ص 447 ح 1497، روضه الواعظين: ص 453؛ أنساب الأشراف: ج 2 ص 373 عن عبد الله بن صالح، دستور معالم الحكم: ص 25، العقل وفضله لابن أبي الدنيا: ص 35 ح 90 عن النجيب بن السري وفيه «فالتمسوا لها من الحكمة طرفا» بدل «فابتغوا...».
 - 4- جامع بيان العلم: ج 1 ص 104 عن النجيب بن السري، كنز العمال: ج 3 ص 669 ح 8411.

2 / 9_ 6 فراوانی روزی

2 / 9_ 7 لذت های حلال

2 / 9_ 8 حکمت های نغز

2 / 9_ 6 فراوانی روزی امام علی علیه السلام در نامه اش به مالک اشتر ، هنگامی که او را به حکومت مصر گمارد : روزی را بر آنان (مردم مصر) زیاد کن ؛ چون این کار ، موجب توانا شدن آنان در خودسازی و بی نیازی آنان از دست درازی به آنچه در اختیارشان است ، خواهد شد و حجّتی بر ضدّ آنان است ، اگر مخالف فرمان تو باشند و یا در امانت تو خیانت کنند .

2 / 9_ 7 لذت های حلال امام علی علیه السلام : مؤمن را سه وقت است : وقتی که در آن با پروردگارش مناجات می کند ؛ وقتی که در کار ساماندهی زندگی خویش است ؛ و وقتی که در آن ، نَفَس خود را در لذت های حلال و خوب، رها می سازد .

2 / 9_ 8 حکمت های نغز امام علی علیه السلام : این دل ها [نیز] چون تن ها به ستوه می آیند . پس برای آنها به دنبال حکمت های نغز باشید .

امام علی علیه السلام : این دل ها را گرد آرید و حکمت های نغز را برای آنها فراهم آورید ؛ چرا که دل ها [نیز] چون بدن ها به ستوه می آیند .

عنه عليه السلام: كُلُّ شَيْءٍ يُبْلَغُ مَا خَلَا طَرَائِفَ الْحِكْمِ . (1)

10/2 عَوَامِلُ الْهَدْمِ الرَّوْحِيِّ 10/2 _ 1 الْهَوِيَّ إِلَى إِمَامٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعَشَى بَصَرَهُ وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ ، فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ ، وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ ، قَدْ خَرَقَتْ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ ، وَأَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ ، وَوَلَّهَتْ عَلَيْهَا نَفْسَهُ . (2)

عنه عليه السلام: النَّفْسُ مَجْبُولَةٌ عَلَى سُوءِ الْأَدَبِ ، وَالْعَبْدُ مَأْمُورٌ بِمُلَازَمَةِ حُسْنِ الْأَدَبِ ، وَالنَّفْسُ تَجْرِي بِطَبْعِهَا فِي مَيْدَانِ الْمُخَالَفَةِ ، وَالْعَبْدُ يَجْهَدُ بِرَدِّهَا عَنِ سُوءِ الْمُطَالَبَةِ ، فَمَتَى أَطْلَقَ عِنَانَهَا فَهُوَ شَرِيكٌ فِي فَسَادِهَا ، وَمَنْ أَعَانَ نَفْسَهُ فِي هَوَى نَفْسِهِ فَقَدْ أَشْرَكَ نَفْسَهُ فِي قَتْلِ نَفْسِهِ . (3)

عنه عليه السلام: أَفَةُ النَّفْسِ الْوَلَةُ بِالْدُّنْيَا . (4)

عنه عليه السلام: رَأْسُ الْآفَاتِ الْوَلَةُ بِالذَّاتِ . (5)

عنه عليه السلام: خِدْمَةُ الْجَسَدِ إِعْطَاؤُهُ مَا يَسْتَدْعِيهِ مِنَ الْمَلَاذِّ وَالشَّهَوَاتِ وَالْمُقْتَنِيَاتِ ، وَفِي ذَلِكَ هَلَاكُ النَّفْسِ . (6)

1- غرر الحكم : ح 6896 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 376 ح 6365 .

2- نهج البلاغه : الخطبة 109 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 366 ح 6141 وفيه من «قد خرقت...» ؛ المعيار والموازنه : ص 284 نحوه .

3- مشكاة الأنوار : ص 433 ح 1448 .

4- غرر الحكم : ح 3926 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 182 ح 3731 وفيه «العقل» بدل «النفس» .

5- غرر الحكم : ح 5244 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 264 ح 4797 .

6- غرر الحكم : ح 5097 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 245 ح 4650 .

2 / 10 عوامل ویرانی روان**2 / 10 - 1 هوسرانی**

امام علی علیه السلام: هر چیزی جز حکمت های نغز، ملال آور است .

2 / 10 عوامل ویرانی روان 2 / 10 - 1 هوسرانی امام علی علیه السلام: هر کس به چیزی [از دنیا] عشق ورزد، دیده اش را کور و دلش را بیمار ساخته است . چنین شخصی با چشمی بیمار می نگرد و با گوشی ناشنوا می شنود . به حتم، شهوت ها پرده خردش را دریده اند، دنیا قلبش را میرانده است، و نفسش شیفته دنیا گشته است .

امام علی علیه السلام: نفس آدمی بر بد ادبی سرشته شده است، و هر بنده ای، مأمور به همراهی ادب شایسته است . نفس، طبق سرشت خود، در میدان مخالفت گام برمی دارد، و بنده تلاش می کند او را از خواست بد، برگرداند . هر گاه زمام نفس را رها کند، در فساد نفس، شریک شده است، و هر کس نفس خویش را در راه هوا (خواسته ها)ی آن یاری رساند، با نفس خویش در قتل خویش، همدست شده است .

امام علی علیه السلام: آفت نفس، شیفتگی به دنیا است .

امام علی علیه السلام: سر دسته آفت ها، شیفته شدن به لذت هاست .

امام علی علیه السلام: خوش خدمتی به تن، دادن همه لذت ها و شهوت ها و دستاوردها به آن است و در این کار، هلاک جان است .

2/ 10 _ العُجْبَا لإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَجِبُ الْمَرءِ بِنَفْسِهِ أَحَدٌ حُسَادٍ عَقْلِهِ . (1)

عنه عليه السلام: العُجْبُ يُفْسِدُ الْعَقْلَ . (2)

عنه عليه السلام: آفَةُ اللَّبِّ الْعُجْبُ . (3)

2/ 10 _ 3 تَنْضِيْعُ الْحُقُوقِ لإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالْيَهُمُ وَعَلَا الْوَالِي الرَّعِيَّةَ ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ ، وَظَهَرَتْ مَطَامِعُ الْجَوْرِ ، وَكَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ ، وَتَرَكْتَ مَعَالِمَ السُّنَنِ ، فَعَمِلَ بِالْهَوَاءِ [بِالْهَوَى] وَأَعْطَلْتَ الْآثَارَ وَكَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ . (4)

2/ 10 _ 4 صُحْبَةُ الْأَشْرَارِ لإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صُحْبَةُ الْأَشْرَارِ تَكْسِبُ الشَّرَّ ، كَالرَّيْحِ إِذَا مَرَّتْ بِالْبَتْنِ حَمَلَتْ تَبْنًا . (5)

1- نهج البلاغه : الحكمه 212 ، مشكاه الأنوار : ص 539 ح 1810 ، بحار الأنوار : ج 72 ص 317 ح 25 .

2- غرر الحكم : ح 726 .

3- غرر الحكم : ح 3956 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 181 ح 3715 .

4- الكافي : ج 8 ص 353 ح 550 عن جابر عن الإمام الباقر عليه السلام ، نهج البلاغه : الخطبه 216 نحوه .

5- غرر الحكم : ح 5839 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 304 ح 5409 .

2 / 10 _ 2 خودپسندی

2 / 10 _ 3 از بین بردن حقوق

2 / 10 _ 4 همنشینی با شروران

2 / 10 _ 2 خودپسندی امام علی علیه السلام: خودپسندی آدمی، یکی از حسودانِ خرد اوست.

امام علی علیه السلام: خودپسندی، عقل را تباه می کند.

امام علی علیه السلام: آفت خرد، خودپسندی است.

2 / 10 _ 3 از بین بردن حقوق امام علی علیه السلام: هر گاه شهروندان بر زمامداران خود چیره شوند و زمامدار بر شهروندان برتری جوید، وحدت کلمه از بین می رود، و طمع های ستمکارانه آشکار می شوند، و تبهکاری در دین، افزون می گردد، و نشانه های سنت، متروک می شوند. در این حال، همگان بر اساس هوای (خواهش های) نفس عمل می کنند، احکام خدا تعطیل می گردند و بیماری های جان، بسیار می شوند.

2 / 10 _ 4 همنشینی با شروران امام علی علیه السلام: همنشینی با شروران، شرآور است، همچون باد که هر گاه بر گنبد ای گذر کند، بوی بد را به همراه می آورد.

عنه عليه السلام: صُحِبَهُ الْأَشْرَارُ تَوَجُّبٌ سِوَاءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ . (1)

عنه عليه السلام: مُصَاحِبُ الْأَشْرَارِ كَرَائِبِ الْبَحْرِ ؛ إِنْ سَلِمَ مِنَ الْغَرَقِ لَمْ يَسْلَمْ مِنَ الْفَرَقِ (2) . (3)

عنه عليه السلام: يَنْبَغِي لِمَنْ أَرَادَ صَلَاحَ نَفْسِهِ وَإِحْرَازَ دِينِهِ أَنْ يَجْتَنِبَ مُخَالَطَةَ أُنْبَاءِ الدُّنْيَا . (4)

10 / 2 _ 5 صُحِبَهُ الشُّفَهَاءُ الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَسَادُ الْأَخْلَاقِ بِمُعَاشَرَةِ الشُّفَهَاءِ . (5)

10 / 2 _ 6 الْعُسْرُ الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْعُسْرُ يَشِينُ الْأَخْلَاقَ وَيُوحِشُ الرَّفَاقَ . (6)

عنه عليه السلام_ فِي وَصْفِ الدُّنْيَا _ : مَنْ افْتَقَرَ فِيهَا حَزْنَ . (7)

عنه عليه السلام_ لِابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ _ : يَا بُنَيَّ ، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ ، فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ ، فَإِنَّ الْفَقْرَ مُنْقِصَةٌ لِلدِّينِ ، مَدْهَشَةٌ لِلْعَقْلِ ، دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ . (8)

1- .غرر الحكم : ح 5868 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 302 ح 5368 .

2- .الفرق_ بالتحريك _ : الخوف والفرع (النهاية : ج 3 ص 438 «فرق»).

3- .غرر الحكم : ح 9835 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 487 ح 9011 .

4- .غرر الحكم : ح 10951 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 555 ح 10221 وفيه «ينبغي للعاقل أن يتجنب ...» .

5- .كشف الغمّه : ج 3 ص 139 ، بحار الأنوار : ج 78 ص 82 ح 78 .

6- .غرر الحكم : ح 1599 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 49 ح 1264 و ص 30 ح 480 وفيه «العسر يفسد الأخلاق» .

7- .نهج البلاغه : الخطبه 82 ، خصائص الأئمه عليهم السلام : ص 118 ، تحف العقول : ص 201 ، الأمل للسيّد المرتضى : ج 1 ص

107 ، الاختصاص : ص 188 ، روضه الواعظين : ص 488 ، بحار الأنوار : ج 73 ص 120 ح 110 ؛ مطالب السؤل : ص 52 ،

المناقب للخوارزمي : ص 364 ح 379 عن عبيد الله بن محمد التقى عن شيخ من بني عدى ، كنز العمال : ج 3 ص 720 ح 8567 نقلاً

عن ابن أبي الدنيا والدينوري عن شيخ من بني عدى .

8- .نهج البلاغه : الحكمه 319 ، بحار الأنوار : ج 72 ص 53 ح 83 .

2 / 10 _ 5 همشینی با نابخردان

2 / 10 _ 6 تنگ دستی

امام علی علیه السلام: همشینی با بدان، موجب بدگمانی بر نیکان می گردد.

امام علی علیه السلام: همشین بدان، چون بر کشتی نشسته ای است که اگر از غرق شدن هم نجات یابد، از ترس، بی نصیب نخواهد ماند.

امام علی علیه السلام: بر کسی که تصمیم به خودسازی و حفظ دینش گرفته، لازم است که از آمیزش با دنیاپرستان پرهیزد.

2 / 10 _ 5 همشینی با نابخردان امام علی علیه السلام: تباه شدن اخلاق، از معاشرت با نابخردان حاصل می شود.

2 / 10 _ 6 تنگ دستی امام علی علیه السلام: تنگ دستی، اخلاق را زشت می کند و رفیقان را به تنهایی می افکند.

امام علی علیه السلام_ در توصیف دنیا: هر کس در دنیا نیازمند گردد، غمگین می شود.

امام علی علیه السلام_ خطاب به پسرش محمد بن حنفیه: ای پسرکم! بر تو از تهی دستی بیم دارم. از فقر و نیازمندی به خدا پناه ببر؛ چرا که نیازمندی، زیان زننده به دین، سرگردان کننده خرد، و انگیزه ای برای دشمنی است.

عنه عليه السلام: إِنَّ الْفَقْرَ مَذَلَّةٌ لِلنَّفْسِ مَدَهْشَةٌ لِلْعَقْلِ جَالِبٌ لِلْهُمُومِ . (1)

عنه عليه السلام_ فِي الْحِكْمِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَيْهِ_-: نَظَرْتُ إِلَى كُلِّ مَا يُدِلُّ الْعَزِيزَ وَيَكْسِرُهُ ، فَلَمْ أَرِ شَيْئًا أُذَلُّ لَهُ وَلَا أُكْسَرُ مِنْ الْفَاقِهِ . (2)

10 / 2 _ 7 إِبْجَاؤُ الْقَلْبِ عَلَى الْإِكْرَاهِ لِأَمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَإِقْبَالًَ وَإِدْبَارًا ، فَأَتَوْهَا مِنْ قِبَلِ شَهْوَتِهَا وَإِقْبَالِهَا ، فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أَكْرَهَ عَمِيَ . (3)

عنه عليه السلام: إِنَّ نَفْسَكَ مَطِيئَتُكَ ؛ إِنْ أَجْهَدْتَهَا قَتَلْتَهَا ، وَإِنْ رَفَقْتَ بِهَا أَبْقَيْتَهَا . (4)

عنه عليه السلام_ فِي وَصِيَّتِهِ لِابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ_-: يَا بُنَيَّ ، إِنَّ النَّفْسَ حَمِضَةٌ وَالْأُذُنَ مَجَاجَةٌ ، فَلَا تَحْتُ فَهَمَكَ عَلَى الْإِلْحَاحِ عَلَى عَقْلِكَ ، وَرَوْحٍ مِنْ عَقْلِكَ فَإِنَّ لِكُلِّ عَضْوٍ مِنَ الْجَسَدِ مُسْتَرَاحًا . (5)

1- .غرر الحكم : ح 3428 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 149 ح 3285 وفيه «مذهله» بدل «مذله» .

2- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 293 ح 355 .

3- .نهج البلاغه : الحكمة 193 ، خصائص الأئمة عليهم السلام : ص 112 ، نزهة الناظر : ص 47 ح 16 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 158 ح 3424 .

4- .غرر الحكم : ح 3643 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 155 ح 3384 .

5- .نزهة الناظر : ص 63 ح 48 ، غرر الحكم : ح 3603 نحوه .

2 / 10_7 با اکراه ، دل را به کاری وادار کردن

امام علی علیه السلام: نیازمندی، خوارکننده جان، سرگردان کننده خرد، و فراهم آورنده غم هاست.

امام علی علیه السلام_ در حکمت های منسوب به ایشان_: در هر آنچه شخص عزیز را خوار می کند و او را می شکند، نگریستم و چیزی خوار کننده تر و در هم شکننده تر از نیازمندی برای او ندیدم.

2 / 10_7 با اکراه، دل را به کاری وادار کردن امام علی علیه السلام: دل ها، خواسته ها و رویکردها و روی گردانی هایی دارند. پس، از راه خواسته ها و رویکردها به سوی آنها بروید؛ زیرا دل، هر گاه مجبور شود، کور می گردد.

امام علی علیه السلام: جان تو مرکب توست. هر گاه سخت به کارش گیری، به هلاکتش می رسانی، و اگر با آن مدارا کنی، حفاظتش می کنی.

امام علی علیه السلام_ در سفارشش به پسرش حسن علیه السلام_: فرزندم! نفس انسان، رمنده است و گوش آدمی آنچه می شنود بیرون می افکند. پس، فہمت را به اصرار کردن بر عقلت و مدار و عقل خود را به استراحت وادار؛ چرا که هر عضوی از بدن، نیازمند استراحت است.

11 / 2 طُرُقُ التَّفَوُّذِ فِي قُلُوبِ الْآخِرِينَ 2 / 11 _ 1 حُسْنُ النَّبَاهِ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ حَسَدَتْ يَتِيَّهُ كَثُرَتْ مَثَوْبَتُهُ، وَطَابَتْ عَيْشَتُهُ، وَوَجِبَتْ مَوَدَّتُهُ. (1)

11 / 2 _ 2 حُسْنُ الظَّنِّ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ حَسَنَ ظَنَّهُ بِالنَّاسِ حَارَ مِنْهُمْ الْمَحَبَّةَ. (2)

عنه عليه السلام: مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ سُوءُ الظَّنِّ، لَمْ يَتْرِكْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلِيلٍ صُلْحًا. (3)

11 / 2 _ 3 حُسْنُ الخُلُقِ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حُسْنُ الخُلُقِ يورِثُ الْمَحَبَّةَ، وَيُؤَكِّدُ الْمَوَدَّةَ. (4)

عنه عليه السلام: عَلَيْكَ بِحُسْنِ الخُلُقِ؛ فَإِنَّهُ يَكْسِبُكَ الْمَحَبَّةَ. (5)

1- غرر الحكم : ح 9094 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 465 ح 8473 .

2- غرر الحكم : ح 8842 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 435 ح 7529 .

3- غرر الحكم : ح 8950 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 433 ح 7477 .

4- غرر الحكم : ح 4864 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 228 ح 4400 .

5- غرر الحكم : ح 6100 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 335 ح 5726 .

2 / 11 روش های نفوذ در دل دیگران

2 / 11_1 حسن نیت

2 / 11_2 خوش گمانی

2 / 11_3 خوش خلقی

2 / 11 روش های نفوذ در دل دیگران 2 / 11_1 حسن نیت امام علی علیه السلام: هر کس نیش نیکو گردد، جزایش فراوان، زندگی اش نیکو، و دوستی اش [بر همگان] واجب می شود.

2 / 11_2 خوش گمانی امام علی علیه السلام: هر کس به مردم، خوش گمان باشد، دوستی آنان را به دست می آورد.

امام علی علیه السلام: هر کس بدگمانی بر وی غلبه کند، هیچ صلحی بین او و یارانش باقی نمی گذارد.

2 / 11_3 خوش خلقی امام علی علیه السلام: خوش خلقی، موجب محبت می گردد و دوستی را استوار می سازد.

امام علی علیه السلام: خوش خلق باش که خوش خلقی، دوستی را فراچنگ تو می آورد.

2 / 11 _ 4 حُسْنُ الْمَقَالِ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْإِسْتِصْلَاحُ لِلْأَعْدَاءِ بِحُسْنِ الْمَقَالِ وَجَمِيلِ الْأَفْعَالِ ، أَهْوَنُ مِنْ مُلَاقَاتِهِمْ وَمَعَالِبَتِهِمْ بِمَضْيُضٍ (1) الْقِتَالِ . (2)

عنه عليه السلام: مَنْ لَانَتْ كَلِمَتُهُ وَجَبَتْ مَحَبَّتُهُ . (3)

عنه عليه السلام: مَنْ عَذَبَ لِسَانَهُ كَثُرَ إِخْوَانُهُ . (4)

عنه عليه السلام: عَوَّدَ لِسَانَكَ لِيَنَّ الْكَلَامَ وَيَذَلَّ السَّلَامَ ، يَكْثُرُ مُحِبُّوكَ وَيَقَلُّ مُبْغِضُوكَ . (5)

2 / 11 _ 5 حُسْنُ الْعِشْرَةِ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِحُسْنِ الْعِشْرَةِ تَأْتَسُّ الرَّفَاقُ . (6)

عنه عليه السلام: بِحُسْنِ الصُّحْبَةِ تَكْثُرُ الرَّفَاقُ . (7)

1- المَضْيُضُ : وَجَعُ الْمَصِيبَةِ وَمَضْيُضْتُ مِنْهُ : أَلْمْتُ ، وَمَضْيُضِي الْجِرْحُ : أَلْمَنِي وَأَوْجَعَنِي (لسان العرب : ج 7 ص 233 «مضض»).

2- غرر الحكم : ح 1926 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 57 ح 1472 .

3- تحف العقول : ص 91 ، نزهة الناظر : ص 62 ح 43 ، غرر الحكم : ح 7941 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 429 ح 7331 ، بحار الأنوار : ج 71 ص 396 ح 79 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 19 ص 35 ، المناقب للخوارزمي : ص 368 ح 385 وفيه «مودته» بدل «محبته» ، كشف الخفاء : ج 2 ص 285 ح 2648 .

4- المائة كلمه : ص 24 ح 8 ، المناقب للخوارزمي : ص 375 ح 395 ؛ عيون الحكم والمواعظ : ص 424 ح 7142 .

5- غرر الحكم : ح 6231 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 340 ح 5793 .

6- غرر الحكم : ح 4233 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 187 ح 3835 .

7- غرر الحكم : ح 4282 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 188 ح 3874 .

2 / 11 _ 4 خوش گفتاری

2 / 11 _ 5 خوش رفتاری

2 / 11 _ 4 خوش گفتاری امام علی علیه السلام: اصلاح دشمنان از راه خوش گفتاری و خوش رفتاری، ساده تر از برخورد با آنان و غلبه بر آنان از راه جنگِ مصیبت بار است .

امام علی علیه السلام: هر کس گفتارش نرم باشد، دوستی اش لازم می گردد .

امام علی علیه السلام: هر کس شیرین زبان باشد، دوستانش بسیار می گردند .

امام علی علیه السلام: زیانت را به نرم گویی و سلام کردن، عادت بده تا دوستانت فراوان و دشمنانت کم شوند .

2 / 11 _ 5 خوش رفتاری امام علی علیه السلام: خوش رفتاری، مایه انس همراهان می گردد .

امام علی علیه السلام: با همنشینِ نیکو، رفیقان افزایش می یابند .

عنه عليه السلام: حُسْنُ الصُّحْبَةِ يَزِيدُ فِي مَحَبَّةِ الْقُلُوبِ . (1)

عنه عليه السلام: مَنْ أَحْسَنَ الْمُصَاحِبَةَ كَثُرَ أَصْحَابُهُ . (2)

11 / 2 _ 6 الرَّفْقَا إِمَامَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَفِقُ الْمَرْءِ وَسَخَاؤُهُ يُحِبُّهُ إِلَى أَعْدَائِهِ . (3)

عنه عليه السلام: مَنْ يُلِنَ حَاشِيَتَهُ يَعْرِفُ صَدِيقَهُ مِنْهُ الْمَوَدَّةَ . (4)

عنه عليه السلام: بِالرَّفْقِ تَدُومُ الصُّحْبَةُ . (5)

عنه عليه السلام: مَنْ تَلَنَ حَاشِيَتَهُ يَسْتَدِيمُ مِنْ قَوْمِهِ الْمَوَدَّةَ . (6)

11 / 2 _ 7 إِخْلَاصُ الْمَوَدَّةِ إِمَامَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: دَارِ عَدُوِّكَ، وَأَخْلِصْ لِدُودِكَ؛ تَحْفَظِ الْأَخُوَّةَ، وَتُحْرِزِ الْمُرُوَّةَ . (7)

1- .غرر الحكم: ح 4812، عيون الحكم والمواعظ: ص 228 ح 4381.

2- .غرر الحكم: ح 8341، عيون الحكم والمواعظ: ص 447 ح 7908.

3- .غرر الحكم: ح 5429، عيون الحكم والمواعظ: ص 269 ح 4944.

4- .الكافي: ج 2 ص 154 ح 19 عن يحيى عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ج 74 ص 122 ح 86.

5- .غرر الحكم: ح 4342، عيون الحكم والمواعظ: ص 186 ح 3779.

6- .نهج البلاغه: الخطبة 23، غرر الحكم: ح 8583، عيون الحكم والمواعظ: ص 441 ح 7682، مجمع البحرين: ج 3 ص 1665

وفيه «المحبّة» بدل «المودّة» .

7- .غرر الحكم: ح 5130، عيون الحكم والمواعظ: ص 251 ح 4705.

2 / 11 _ 6 نرم خویی

2 / 11 _ 7 یک رنگی در دوستی

امام علی علیه السلام: همنشینیِ نیکو، بر دوستیِ دل‌ها می‌افزاید.

امام علی علیه السلام: هر کس گفت و شنیدِ خود را با دیگران نیکو سازد، دوستانش بسیار می‌گردند.

2 / 11 _ 6 نرم خوییامام علی علیه السلام: نرم خویی و بخشندگیِ آدمی، او را نزد دشمنانش محبوب می‌کند.

امام علی علیه السلام: هر کس با اطرافیان خود نرم خو باشد، دوستش از او دوستی را می‌آموزد.

امام علی علیه السلام: با نرم خویی، دوستی پایدار می‌شود.

امام علی علیه السلام: هر کس با اطرافیان خود نرم خو باشد، دوستی خویشانش را با خود، پایدار می‌سازد.

2 / 11 _ 7 یک رنگی در دوستیامام علی علیه السلام: با دشمنت مدارا کن و با دوستت یک رنگ باش تا دوستی را حفظ کنی و جوانی

مردی را به دست آوری.

11 / 2 _ 8 البشاشة لإمام علي عليه السلام :البشاشة حباله المودّه . (1)

عنه عليه السلام :البشاشة فُخُّ (2) المودّه . (3)

عنه عليه السلام :دارِ النَّاسِ تَسْتَمِعُ بِإِخَائِهِمْ ، وَالْقَهْمُ بِالْبِشْرِ تُمِتُّ أَضْغَانَهُمْ . (4)

عنه عليه السلام :حُسْنُ اللَّقَاءِ يَزِيدُ فِي تَأَكُّدِ الْإِخَاءِ . (5)

11 / 2 _ 9 التَّوَدُّدُ لإمام علي عليه السلام :بِالتَّوَدُّدِ تَكُونُ الْمَحَبَّةُ . (6)

عنه عليه السلام :بِالتَّوَدُّدِ تَتَأَكَّدُ الْمَحَبَّةُ . (7)

عنه عليه السلام :مَنْ تَأَلَّفَ النَّاسَ أَحَبَّهُ . مَنْ عَانَدَ النَّاسَ مَقْتَوْهُ . (8)

1- نهج البلاغه : الحكمه 6 ، مشكاة الأنوار : ص 394 ح 1297 ، روضه الواعظين : ص 413 ، غرر الحكم : ح 1075 وح 6101 وفيه «عليك بالبشاشه فإنها...» ، عيون الحكم والمواعظ : ص 44 ح 1052 ، بحار الأنوار : ج 74 ص 167 ح 35 ؛ ينابيع المودّه : ج 2 ص 232 ح 651 .

2- الفخّ : المصيده (الصحاح : ج 1 ص 428 «فخخ»).

3- تحف العقول : ص 202 ، كنز الفوائد : ج 1 ص 93 ، أعلام الدين : ص 178 ، بحار الأنوار : ج 78 ص 39 ح 13 ؛ دستور معالم الحكم : ص 20 وفيه «مخ» بدل «فخ» .

4- غرر الحكم : ح 5129 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 251 ح 4704 .

5- غرر الحكم : ح 4827 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 227 ح 4372 وليس فيه «تأكّد» .

6- غرر الحكم : ح 4194 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 187 ح 3808 وفيه «تكثر» بدل «تكون» .

7- غرر الحكم : ح 4341 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 186 ح 3778 .

8- غرر الحكم : ح 7895 وح 7896 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 424 ح 7166 وفيه صدره .

2 / 11_ 8 گشاده رویی

2 / 11_ 9 اظهار دوستی

2 / 11_ 8 گشاده رویی امام علی علیه السلام: گشاده رویی، دام دوستی است .

امام علی علیه السلام: گشاده رویی، دامگاه دوستی است .

امام علی علیه السلام: با مردم، مدارا کن تا از برادری آنان بهره بگیری، و با گشاده رویی با آنان روبه رو شو تا کینه هایشان را بمیرانی .

امام علی علیه السلام: خوش برخوردی، بر استواری دوستی می افزاید .

2 / 11_ 9 اظهار دوستی امام علی علیه السلام: با اظهار دوستی، محبت به وجود می آید .

امام علی علیه السلام: با اظهار دوستی، محبت استوار می گردد .

امام علی علیه السلام: هر کس با مردم انس ورزد، او را دوست می دارند، و هر کس با مردم دشمنی ورزد، او را دشمن می دارند .

10_ 11 / 2 التَّوَاضُّعُ لِلْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ثَمَرَةُ التَّوَاضُّعِ الْمَحَبَّةُ . (1)

11_ 11 / 2 الْوَفَاءُ لِلْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَبَبُ الْإِتِّلَافِ الْوَفَاءُ . (2)

عنه عليه السلام: مَنْ كَانَ ذَا حِفَاطٍ وَوَفَاءٍ لَمْ يَْعَدَمْ حُسْنَ الْإِخَاءِ . (3)

12_ 11 / 2 الْإِنصَافُ لِلْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْإِنصَافُ يُؤَلِّفُ الْقُلُوبَ . (4)

عنه عليه السلام: الْإِنصَافُ يَسْتَدِيمُ الْمَحَبَّةَ . (5)

عنه عليه السلام: عَلَى الْإِنصَافِ تَرَسُّخُ الْمَوَدَّةِ . (6)

عنه عليه السلام: الْمُنصِيفُ كَثِيرُ الْأَوْلِيَاءِ وَالْأَوْدَاءِ . (7)

-
- 1- غرر الحكم: ح 4613، عيون الحكم والمواعظ: ص 209 ح 4192؛ شرح نهج البلاغه: ج 20 ص 296 ح 389.
 - 2- غرر الحكم: ح 5511، عيون الحكم والمواعظ: ص 282 ح 5080.
 - 3- غرر الحكم: ح 8726، عيون الحكم والمواعظ: ص 462 ح 8392.
 - 4- غرر الحكم: ح 1130.
 - 5- غرر الحكم: ح 1076، عيون الحكم والمواعظ: ص 44 ح 1053.
 - 6- غرر الحكم: ح 6190، عيون الحكم والمواعظ: ص 327 ح 5628 وفيه «على قدر الإنصاف...».
 - 7- غرر الحكم: ح 2116، عيون الحكم والمواعظ: ص 20 ح 102.

2 / 11 _ 10 فروتنی

2 / 11 _ 11 وفا

2 / 11 _ 12 انصاف

2 / 11 _ 10 فروتنی امام علی علیه السلام: میوه فروتنی ، دوستی است .

2 / 11 _ 11 وفا امام علی علیه السلام: وفا ، سبب همبستگی است .

امام علی علیه السلام: هر کس [حقوق دوستی را] مراعات کند و با وفا باشد ، برادری شایسته را از دست نمی دهد .

2 / 11 _ 12 انصاف امام علی علیه السلام: انصاف ، دل ها را به هم نزدیک می سازد .

امام علی علیه السلام: انصاف ، دوستی را پایدار می سازد .

امام علی علیه السلام: بر پایه انصاف است که دوستی ریشه می دواند .

امام علی علیه السلام: شخص با انصاف ، دوستان و محبتانش بسیارند .

11 / 2 _ 13 الصَّدَقَاتُ للإمام عليّ عليه السلام : يَكْتَسِبُ الصَّادِقُ بِصِدْقِهِ ثَلَاثًا : حُسْنَ الثَّقَةِ بِهِ ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُ ، وَالْمَهَابَةَ عَنْهُ . (1)

11 / 2 _ 14 الكَرَمُ للإمام عليّ عليه السلام : الكَرِيمُ عِنْدَ اللَّهِ مَحْبُورٌ (2) مُثَابٌ ، وَعِنْدَ النَّاسِ مَحْبُوبٌ مُهَابٌ . (3)

11 / 2 _ 15 السَّخَاءُ للإمام عليّ عليه السلام : السَّخَاءُ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ ، وَيُزَيِّنُ الْأَخْلَاقَ . (4)

عنه عليه السلام : سَبَبُ الْمَحَبَّةِ السَّخَاءُ . (5)

11 / 2 _ 16 الإِحْسَانُ للإمام عليّ عليه السلام : الإِحْسَانُ مَحَبَّةٌ . (6)

عنه عليه السلام : سَبَبُ الْمَحَبَّةِ الإِحْسَانُ . (7)

-
- 1- غرر الحكم : ح 11038 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 550 ح 10159 وفيه «منه» بدل «عنه» .
 - 2- الخبره _ بالفتح _ : النعمة وسعة العيش (النهاية : ج 1 ص 327 «حبر»).
 - 3- غرر الحكم : ح 2146 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 67 ح 1705 .
 - 4- غرر الحكم : ح 1600 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 50 ح 1265 .
 - 5- غرر الحكم : ح 5510 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 282 ح 5079 وراجع بحار الأنوار : ج 15 ص 31 ح 48 .
 - 6- غرر الحكم : ح 109 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 37 ح 785 .
 - 7- غرر الحكم : ح 5518 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 281 ح 5059 .

2 / 11 _ 13 راستگویی

2 / 11 _ 14 کرم

2 / 11 _ 15 سخاوت

2 / 11 _ 16 نیکوکاری

2 / 11 _ 13 راستگویی امام علی علیه السلام: راستگو با راستگویی اش سه چیز به دست می آورد: اعتماد نیکو، محبوبیت، و شکوه.

2 / 11 _ 14 کرم امام علی علیه السلام: شخص کریم، نزد خداوند، برخوردار از نعمت و پاداش است، و نزد مردم، محبوب و شکوهمند.

2 / 11 _ 15 سخاوت امام علی علیه السلام: سخاوت، محبت می آورد و اخلاق را زینت می دهد.

امام علی علیه السلام: سخاوت، موجب محبت است.

2 / 11 _ 16 نیکوکاری امام علی علیه السلام: نیکوکاری، محبت است.

امام علی علیه السلام: نیکوکاری، موجب محبت است.

.

عنه عليه السلام: مَنْ كَثُرَ إِحْسَانُهُ أَحَبَّهُ إِخْوَانُهُ. (1)

11 / 2 _ 17 بَدَلُ النَّوَالِ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَطَاءُ مَحَبَّةٌ. (2)

عنه عليه السلام: مَنْ سَمَحَتْ نَفْسُهُ بِالْعَطَاءِ اسْتَعْبَدَ أَبْنَاءَ الدُّنْيَا. (3)

عنه عليه السلام: مَنْ بَدَلَ مَعْرُوفَهُ كَثُرَ الرَّاغِبُ إِلَيْهِ. (4)

عنه عليه السلام: مَنْ بَدَلَ النَّوَالِ قَبْلَ السُّؤَالِ فَهُوَ الْكَرِيمُ الْمَحْبُوبُ. (5)

11 / 2 _ 18 تَرَكَ الْحَسَدَ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ تَرَكَ الْحَسَدَ كَانَتْ لَهُ الْمَحَبَّةُ عِنْدَ النَّاسِ. (6)

11 / 2 _ 19 تَنَاسَى الْمَسَاوِيَا لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَنَاسَ مَسَاوِيَّ الْإِخْوَانِ تَسْتَدِيمٌ وَدَّهْمٌ. (7)

1- غرر الحكم: ح 8473 ، عيون الحكم والمواعظ: ص 449 ح 7965 .

2- مطالب السؤل: ص 56 .

3- غرر الحكم: ح 9077 ، عيون الحكم والمواعظ: ص 465 ح 8461 .

4- غرر الحكم: ح 8492 ، عيون الحكم والمواعظ: ص 449 ح 7978 و ص 440 ح 7644 وفيه «مالت إليه القلوب» بدل «كثرت الراغب إليه» .

5- غرر الحكم: ح 8643 ، عيون الحكم والمواعظ: ص 440 ح 7645 .

6- تحف العقول: ص 89 و ص 99 ، بحار الأنوار: ج 77 ص 237 ح 1 .

7- غرر الحكم: ح 4584 ، عيون الحكم والمواعظ: ص 200 ح 4054 .

2 / 11 _ 17 بخشندگی

2 / 11 _ 18 ترک حسدورزی

2 / 11 _ 19 نادیده گرفتن بدی ها

امام علی علیه السلام: هر کس نیکوکاری اش بسیار شود، برادرانش او را دوست می دارند.

2 / 11 _ 17 بخشندگی امام علی علیه السلام: بخشندگی، محبت است.

امام علی علیه السلام: هر کس روحیه بخشندگی داشته باشد، مردم را زیر فرمان می گیرد.

امام علی علیه السلام: هر کس خوبی های خود را نثار دیگران کند، علاقه مندانش بسیار می شوند.

امام علی علیه السلام: هر کس پیش از درخواست، عطابخشی کند، بخشنده ای دوست داشتنی است.

2 / 11 _ 18 ترک حسدورزی امام علی علیه السلام: هر کس حسدورزی را کنار بگذارد، نزد مردم، محبوب می شود.

2 / 11 _ 19 نادیده گرفتن بدی ها امام علی علیه السلام: بدی های برادرانت را نادیده بگیر، تا دوستی هایشان با تو پایدار شود.

عنه عليه السلام_ في الحكيم المنسوبه إليه_ : مِمَّا تَكْتَسِبُ بِهِ الْمَحَبَّةَ أَنْ تَكُونَ عَالِمًا كَجَاهِلٍ ، ووَاعِظًا كَمَوْعِظٍ . (1)

11 / 2 _ 20 الزُّهْدُ فِيمَا فِي أَيْدِي النَّاسِ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَحَبَّبَ إِلَى النَّاسِ بِالزُّهْدِ فِيمَا فِي أَيْدِيهِمْ تَفَزُّ بِالْمَحَبَّةِ مِنْهُمْ . (2)

عنه عليه السلام : تَحَلَّى بِالْيَأْسِ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ تَسَلَّمَ مِنْ غَوَائِلِهِمْ ، وَتُحْرِزِ الْمَوَدَّةَ مِنْهُمْ . (3)

11 / 2 _ 21 الْعَدْلُ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ عَمِلَ بِالْحَقِّ مَالَ إِلَيْهِ الْخَلْقُ . (4)

عنه عليه السلام_ في الحكيم المنسوبه إليه_ : قَدَّمَ الْعَدْلَ عَلَى الْبَطْشِ تَظْفَرُ بِالْمَحَبَّةِ ، وَلَا تَسْتَعْمِلِ الْفِعْلَ حَيْثُ يَنْجَعُ الْقَوْلَ . (5)

عنه عليه السلام : مَنْ كَثُرَ عَدْلُهُ حُمِدَتْ أَيَّامُهُ . (6)

1- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 330 ح 788 .

2- .غرر الحكم : ح 4506 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 200 ح 4053 .

3- .غرر الحكم : ح 4507 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 202 ح 4088 .

4- .غرر الحكم : ح 8646 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 460 ح 8362 .

5- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 278 ح 207 .

6- .غرر الحكم : ح 8410 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 455 ح 8221 .

2 / 11 _ 20 دل‌گندن از داشته‌های مردم

2 / 11 _ 21 دادگری

امام علی علیه السلام در حکمت‌های منسوب به ایشان: از چیزهایی که دوستی با آن به دست می‌آید، این است که دانایی باشی همچون نادان، و پند دهنده‌ای باشی همچون پند داده‌شدگان.

2 / 11 _ 20 دل‌گندن از داشته‌های مردم امام علی علیه السلام: با دل‌گندن از آنچه در دست مردم است، دوستی خود را به مردم نشان ده تا دوستی آنان را فراچنگ آوری.

امام علی علیه السلام: ناامیدی از داشته‌های مردم را زینت خود ساز، تا از شرّ و تباهی آنها در امان باشی و دوستی آنان را به دست آوری.

2 / 11 _ 21 دادگری امام علی علیه السلام: هر کس بر اساس حق رفتار کند، مردم به وی گرایش پیدا می‌کنند.

امام علی علیه السلام در حکمت‌های منسوب به ایشان: دادورزی را بر سختگیری مقدم دار تا دوستی را به دست آوری، و تا زمانی که سخن فایده می‌دهد، از عمل بهره‌مگیر.

امام علی علیه السلام: هر کس که دادگری اش زیاد باشد، روزگارش ستوده خواهد بود.

11 / 2 _ 22 حُسْنُ الْكِفَايَةِ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ حَسُنَتْ كِفَايَتُهُ أَحَبَّهُ سُلْطَانُهُ. (1)

11 / 2 _ 23 صِلَةُ الرَّجِمِ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صِلَةُ الرَّجِمِ تَوْجِبُ الْمَحَبَّةَ. (2)

11 / 2 _ 24 الْهَدْيَةُ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْهَدْيَةُ تَجْلِبُ الْمَحَبَّةَ. (3)

عنه عليه السلام: مَا اسْتَعِظَ السُّلْطَانُ، وَلَا اسْتَسَلَّ سَخِيمَهُ (4) الْغَضْبَانِ، وَلَا اسْتَمِيلَ الـمَ هَجُورُ، وَلَا اسْتُنْجِحَتْ صِعَابُ الْأُمُورِ، وَلَا اسْتُدْفِعَتْ الشُّرُورُ بِمِثْلِ الْهَدْيَةِ. (5)

11 / 2 _ 25 النَّصِيحَةُ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: النَّصِيحَةُ تُثْمِرُ الْوُدَّ. (6)

-
- 1- غرر الحكم : ح 8474 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 449 ص 7966 .
 - 2- غرر الحكم : ح 5852 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 304 ح 5413 .
 - 3- غرر الحكم : ح 316 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 39 ح 859 .
 - 4- السخيمه : الحقد فى النفس (النهايه : ج 2 ص 351 «سخم»).
 - 5- غرر الحكم : ح 9695 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 478 ح 8780 .
 - 6- غرر الحكم : ح 844 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 32 ح 540 .

2 / 11 _ 22 کارآمدی

2 / 11 _ 23 صله رحم

2 / 11 _ 24 هدیه دادن

2 / 11 _ 25 نصیحت

2 / 11 _ 22 کارآمدی امام علی علیه السلام: هر کس کارآمدی اش بهتر باشد، فرمان روایش او را دوست خواهد داشت .

2 / 11 _ 23 صله رحماً امام علی علیه السلام: صله رَحِم (پیوند با خویشان)، موجب محبّت می گردد .

2 / 11 _ 24 هدیه دادنامام علی علیه السلام: هدیه دادن ، محبّت می آورد .

امام علی علیه السلام: هیچ چیزی چون هدیه ، مهربانیِ فرمان روا را جلب نمی کند ، و کینه انسان خشمگین را فرو نمی نشاند ، و از دل بُریده دل جوئی نمی کند ، و کارهای سخت را به نتیجه نمی رساند ، و بدی ها را دور نمی سازد .

2 / 11 _ 25 نصیحت امام علی علیه السلام: نصیحت ، میوه اش مودّت است .

عنه عليه السلام: النَّصْحُ يُثْمِرُ الْمَحَبَّةَ . (1)

26_ 11 / 2 عِتَابُ الْعَاقِلِ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعِتَابُ حَيَاةُ الْمَوَدَّةِ . (2)

عنه عليه السلام: لَا تُعَاتِبِ الْجَاهِلَ فَيَمَقَّتَكَ ، وَعَاتِبِ الْعَاقِلَ يُحِبِّكَ . (3)

27_ 11 / 2 جَوَامِعُ الْأَسْبَابِ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَحْسَنَ مَا يَأْلَفُ بِهِ النَّاسُ قُلُوبَ أَوْلَادِهِمْ ، وَتَقْوَاهُ الصُّغْنُ عَن قُلُوبِ أَعْدَائِهِمْ ، حُسْنُ الْبِشْرِ عِنْدَ لِقَائِهِمْ ، وَالتَّقَدُّ فِي غَيْبَتِهِمْ ، وَالبَشَاشَةُ بِهِمْ عِنْدَ حُضُورِهِمْ . (4)

عنه عليه السلام: الْعَقْلُ غِطَاءٌ سَتِيرٌ ، وَالْفَضْلُ جَمَالٌ ظَاهِرٌ ، فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِفَضْلِكَ ، وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ ، تَسَلَّمَ لَكَ الْمَوَدَّةُ ، وَتَظَهَرَ لَكَ الْمَحَبَّةُ . (5)

عنه عليه السلام: طَلَاقَةُ الْوَجْهِ بِالْبِشْرِ ، وَالْعَطِيَّةُ ، وَفِعْلُ الْبِرِّ ، وَبَدَلُ النَّحِيَّةِ ، دَاعٍ إِلَى مَحَبَّةِ الْبَرِيَّةِ . (6)

عنه عليه السلام: مَا اسْتَجَلَبَتِ الْمَحَبَّةُ بِمِثْلِ السَّخَاءِ ، وَالرَّفْقِ ، وَحُسْنِ الْخُلُقِ . (7)

-
- 1- .غرر الحكم : ح 614 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 32 ح 558 .
 - 2- .غرر الحكم : ح 315 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 39 ح 858 .
 - 3- .غرر الحكم : ح 10215 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 519 ح 9414 .
 - 4- .تحف العقول : ص 218 ، بحار الأنوار : ج 78 ص 57 ح 124 .
 - 5- .الكافي : ج 1 ص 20 ح 13 عن سهل بن زياد رفعه .
 - 6- .غرر الحكم : ح 6032 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 318 ح 5541 .
 - 7- .غرر الحكم : ح 9561 .

2 / 11 _ 26 نکوهش خردمند

2 / 11 _ 27 مجموعه ای از عوامل دوستی زا

امام علی علیه السلام: نصیحت، میوه اش محبت است .

2 / 11 _ 26 نکوهش خردمند امام علی علیه السلام: سرزنش کردن، [مایه] حیات دوستی است .

امام علی علیه السلام: نادان را سرزنش مکن، که به تو کینه خواهد ورزید، و خردمند را سرزنش کن، که دوستت خواهد گشت .

2 / 11 _ 27 مجموعه ای از عوامل دوستی ز امام علی علیه السلام: بهترین چیزهایی که مردم آنها را دست مایه الفت دلِ دوستانشان قرار می دهند و کینه را از دل دشمنانشان دور می کنند، خوش رویی به هنگام دیدار آنها، سداغ گرفتن به هنگام نبودنشان، و گشاده رویی در حضورشان است .

امام علی علیه السلام: خرد، پرده ای پوشنده است، و فضیلت، زیبایی آشکار است . پس کاستی های خُلق خود را با فضایل خود بپوشان ، و هوس خود را با خردت بکش تا دوستی فراچنگت آید و محبت برایت آشکار گردد .

امام علی علیه السلام: گشاده رویی با شکفتگی، بخشش، کار نیک، و سلام گفتن، برانگیزنده دوستی مردم اند .

امام علی علیه السلام: هیچ چیز چون بخشندگی و نرم خوئی و خوش خُلقی، دوستی را جلب نمی کند .

عنه عليه السلام: ثلاثٌ يوجبنَ المحبَّةَ: حُسْنُ الخُلُقِ، وحُسْنُ الرِّفْقِ، والتَّواضُعُ. (1)

عنه عليه السلام: تَسْرِبِلُ الحَيَاءِ، وإِدْرِعُ الوَفَاءِ، واحْفَظِ الإِخَاءَ، وأَقْلِبِ مُحَادَثَةَ النِّسَاءِ يَكْمُلُ لَكَ السَّنَاءُ. (2)

عنه عليه السلام: بِكَثْرَةِ الصَّمْتِ تَكُونُ الهَيْبَةُ، وبِالنَّصَفِ فَهِيَ يَكْثُرُ المَوَاصِي لِمَنْ، وبِالإِفْضَالِ تَعْظُمُ الأَقْدَارُ، وبِالتَّواضُعِ تَبْتَمُّ النِّعْمَةُ، وبِاحْتِمَالِ المُوْنِ يَحِبُّ السُّودُدُ، وبِالسِّيَرَةِ العَادِلَةِ يُفْهَرُ المُنَاوِي، وبِالحِلْمِ عَنِ السَّفِيهِ تَكْثُرُ الأَنْصَارُ عَلَيْهِ. (3)

عنه عليه السلام: إِحْمِلْ نَفْسَكَ مِنْ أُخِيكَ عِنْدَ صَرْمِهِ عَلَى الصَّلَةِ، وَعِنْدَ صُدُودِهِ عَلَى اللَّطْفِ وَالْمُقَارَبَةِ، وَعِنْدَ جُمُودِهِ عَلَى البَدَلِ، وَعِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَى الدُّنُو، وَعِنْدَ شِدَّتِهِ عَلَى اللَّيْنِ، وَعِنْدَ جُرْمِهِ عَلَى العُدْرِ حَتَّى كَأَنَّكَ لَهُ عَبْدٌ وَكَأَنَّهُ ذُو نِعْمَةٍ عَلَيْكَ. وَإِيَّاكَ أَنْ تَضَعَ ذَلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ بِغَيْرِ أَهْلِهِ. لَا تَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدِيقِكَ صَدِيقاً فَتُعَادِيَ صَدِيقَكَ، وَامْحَضْ أَخَاكَ النَّصِيحَةَ حَسَنَةً كَانَتْ أَوْ قَبِيحَةً. وَتَجَرَّعِ الغَيْظَ فَإِنِّي لَمْ أَرِ جُرْعَةً أَحْلَى مِنْهَا عَاقِبَةً وَلَا أَلْدَّ مَغَبَةً. وَلَنْ لِمَنْ غَالَطَكَ فَإِنَّهُ يُوْشِكُ أَنْ يَلِينَنَّ لَكَ. وَخُذْ عَلَى عَدُوِّكَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ أَحْلَى الظُّفْرَيْنِ وَإِنْ أَرَدْتَ قَطِيعَةَ أُخِيكَ فَاسْتَبِقْ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيَّةً يَرْجِعُ إِلَيْهَا إِنْ بَدَأَ لَهُ ذَلِكَ يَوْمَماً مَا. وَمَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْراً فَصَدَّقْ ظَنَّهُ. وَلَا تُضَيِّعَنَّ حَقَّ أُخِيكَ اتِّكَالاً عَلَى مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مَنْ أَضَاعَتْ حَقَّهُ. وَلَا يَكُنْ أَهْلَكَ أَشَقَى الخَلْقِ بِكَ. وَلَا تَرْغَبَنَّ فِي مَنْ زَهَّدَ عَنْكَ، وَلَا يَكُونَنَّ أُخُوكَ أَقْوَى عَلَى قَطِيعَتِكَ مِنْكَ عَلَى صِدْقَتِهِ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَى الإِسَاءَةِ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى الإِحْسَانِ، وَلَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمٌ مَنْ ظَلَمَكَ، فَإِنَّهُ يَسْعَى فِي مَضْرَبَتِهِ وَنَفْعِكَ، وَلَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسُوَّهُ. (4)

1- غرر الحكم : ح 4684 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 212 ح 4235 .

2- غرر الحكم : ح 4536 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 202 ح 4098 .

3- نهج البلاغه : الحكمه 224 ، نزهه الناظر : ص 47 ح 15 ، بحار الأنوار : ج 69 ص 410 ح 126 ؛ ينابيع المودّه : ج 2 ص 244 ح 686 وفيه إلى «تتم النعمه» .

4- نهج البلاغه : الكتاب 31 ، كشف المحجّه : ص 232 عن عمرو بن أبي المقدم عن الإمام الباقر عنه عليهما السلام ، تحف العقول : ص 81 نحوه ، بحار الأنوار : ج 74 ص 168 ح 35 وراجع دستور معالم الحكم : ص 63 .

امام علی علیه السلام: سه چیز موجب محبت می گردد: خوش خلقی، نرم خوئی، و فروتنی.

امام علی علیه السلام: جامه شرم و حیا بر تن کن، و وفاداری را زره خود بگیر، و برادری را پاس دار، و گفتگو با زنان را کم کن تا ارجمندی ات کامل شود.

امام علی علیه السلام: با کم سخن گفتن، هیبت حاصل می شود، و با انصاف، دوستان افزون می شوند، و با بخشش، منزلت فزونی می گیرد، و با فروتنی، نعمت کامل می گردد، و با تحمل رنج ها، سروری واجب می شود، و با روش عادلانه، دشمن مقهور می شود، و با بردباری در برابر نابخرد، یاران [تو] علیه او فزونی می گیرند.

امام علی علیه السلام: در هنگام بریدن برادرت از تو، خود را به پیوند با او وا دار و به گاه روی گردانی، لطف و مهربانی بورز و زمان بخل ورزی، بخشش کن و به هنگام دوری، نزدیک باش و به وقت سختگیری، نرم شو و به وقت دیدن جرم، عذرپذیر باش، آن سان که گویی تو برده اش هستی و او نعمت بخش تو بوده است. مبادا چنین نیکی ای را در غیر جای خود و با غیر اهل آن، انجام دهی. دشمن دوستت را دوست مگیر که به دشمنی با دوستت کشانده خواهی شد. در پنددهی به برادرت - در نیک و بد - یک رنگ باش. خشم خویش را جُرعۀ جُرعۀ فرو بر؛ چرا که هیچ جرعه ای را شیرین فرجام تر و خوش پایان تر از آن ندیدم. با آن کس که بر تو درشتی می کند، نرمی کن، باشد که به زودی با تو نرمی ورزد، و بر دشمنت راه بخشش پیش گیر که شیرین ترین دو پیروزی است. اگر خواستی با برادرت قطع رابطه کنی، جایی برای دوستی او، نزد خود باقی بگذار تا اگر روزی پشیمان شد، جایی برای بازگشت داشته باشد. هر که گمان نیک بر تو دارد، با کار نیک گمانش را تصدیق کن و با تکیه بر آنچه بین تو و برادرت است، حق او را ضایع مکن؛ چون کسی که حقش را ضایع کنی، برادرت نخواهد بود. مبادا خانواده ات بدبخت ترین مردم در نزد تو باشند. دل به آن کس مبند که از تو روی گردانده و مبادا برادرت در قطع رابطه با تو، قوی تر از تو بر پیوند زدن باشد و در بدی کردن بر تو، توانمندتر از تو بر احسان ورزیدن باشد. مبادا ستم آن که به تو ستم ورزیده، بر تو بزرگ آید؛ چون او در زیان خود و سود تو کوشیده است. و پاداش کسی که تو را شاد کند، این نیست که با وی بد کنی.

12 / 2 مَوَانِعُ التَّفُؤُذِ فِي قُلُوبِ الْآخِرِينَ 2 / 12 _ 1 حُبُّ السَّرِيرِهَا لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ، مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا حُبُّ السَّرَائِرِ وَسُوءُ الصَّمَائِرِ، فَلَا تَوَازَرُونَ، وَلَا تَتَاصَحُونَ، وَلَا تَبَاذِلُونَ، وَلَا تَوَادُّونَ. (1)

12 / 2 _ 2 سُوءُ الْخُلُقِ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ فَلَاهُ مُصَاحِبُهُ وَرَفِيقُهُ. (2)

عنه عليه السلام: مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ أَعْوَزَهُ الصَّدِيقُ وَالرَّفِيقُ. (3)

عنه عليه السلام: مَنْ خَسَنَتْ عَرِيكَتُهُ أَقْفَرَتْ حَاشِيَتُهُ. (4)

1- نهج البلاغه : الخطبه 113 .

2- غرر الحكم : ح 8773 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 437 ح 7567 .

3- غرر الحكم : ح 9187 .

4- غرر الحكم : ح 8581 .

2 / 12 موانع نفوذ در دل دیگران

2 / 12_1 پلیدی جان

2 / 12_2 بداخلاقی

2 / 12 موانع نفوذ در دل دیگران 2 / 12_1 پلیدی جان امام علی علیه السلام: شما بر پایه دین خدا برادرید . چیزی جز پلیدی جان و بدنهادی ، بین شما جدایی نمی افکند و چون تفرقه افکند ، به همدیگر کمک نمی کنید ، خیر خواه یکدیگر نمی شوید ، چیزی به همدیگر نمی بخشید ، و همدیگر را دوست نمی دارید .

2 / 12_2 بداخلاقیا امام علی علیه السلام: هر کس بداخلاق باشد ، همنشینان و دوستانش اندک شوند .

امام علی علیه السلام: هر کس بداخلاق باشد ، دوست و رفیقش او را تنها می گذارند .

امام علی علیه السلام: هر کس درشت خوی باشد ، دور و برش خالی می شود .

12 / 2 _ 3 تَتَّبِعُ الْعُيُوبَ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ تَتَّبَعَ خَفِيَّاتِ الْعُيُوبِ حَرَمَهُ اللَّهُ مَوَدَّاتِ الْقُلُوبِ . (1)

12 / 2 _ 4 مُنَاقَشَةُ الْأَصْدِقَاءِ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ نَاقَشَ الْإِخْوَانَ قَلَّ صَدِيقُهُ . (2)

عنه عليه السلام: مَنْ اسْتَقْصَى عَلَى صَدِيقِهِ انْقَطَعَتْ مَوَدَّتُهُ . (3)

عنه عليه السلام: مَنْ جَانَبَ الْإِخْوَانَ عَلَى كُلِّ ذَنْبٍ قَلَّ أَصْدِقَاؤُهُ . (4)

عنه عليه السلام: شَرُّ الْمُصَاحِبِ قَلَّةُ الْمُخَالَفَةِ . (5)

12 / 2 _ 5 الْمِرَاءُ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا مَحَبَّةَ مَعَ الْمِرَاءِ . (6)

عنه عليه السلام: لَا مَحَبَّةَ مَعَ كَثْرَةِ مِرَاءٍ . (7)

-
- 1- .غرر الحكم : ح 8800 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 436 ح 7540 .
 - 2- .غرر الحكم : ح 8772 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 437 ح 7566 .
 - 3- .غرر الحكم : ح 8582 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 459 ح 8320 .
 - 4- .غرر الحكم : ح 8166 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 443 ح 7766 .
 - 5- .غرر الحكم : ح 5783 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 298 ح 5327 .
 - 6- .المائه كلمه : ص 36 ح 20 ، المناقب للخوارزمي : ص 375 ح 395 ، الإعجاز والإيجاز للشعالبي : ص 37 .
 - 7- .غرر الحكم : ح 10532 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 531 ح 9663 .

2 / 12 _ 3 عیجوی

2 / 12 _ 4 خُرده گیری بر دوستان

2 / 12 _ 5 مشاجره

2 / 12 _ 3 عیجوی امام علی علیه السلام: هر کس در پی عیب های پوشیده مردم باشد ، خداوند ، او را از دوستی دل ها محروم می کند .

2 / 12 _ 4 خُرده گیری بر دوستان امام علی علیه السلام: هر کس بر برادران خُرده گیرد ، دوستانش کم می گردند .

امام علی علیه السلام: هر کس بر دوستش سخت پی جویی کند ، رشته دوستی اش گسسته می شود .

امام علی علیه السلام: هر کس به خاطر هر خطایی ، از برادران خویش دوری گزیند ، دوستانش کم می گردند .

امام علی علیه السلام: شرط همنشینی ، کم کردن مخالفت است .

2 / 12 _ 5 مشاجره امام علی علیه السلام: با بگو مگو کردن ، دوستی ای باقی نمی ماند .

امام علی علیه السلام: با بگو مگو کردن بسیار ، دوستی ای نخواهد بود .

عنه عليه السلام: لَيْسَ بِرَفِيقٍ مَحْمُودِ الطَّرِيقَةِ مَنْ أَحْوَجَ صَاحِبُهُ إِلَى مُمَارَاتِهِ . (1)

12 / 2 _ 6 السَّفْهَاءُ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِيَّاكَ وَ السَّفَهَ ؛ فَإِنَّهُ يُوَحِّشُ الرَّفَاقَ . (2)

12 / 2 _ 7 الإِحْتِشَامُ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا احْتَشَمَ الْـ مُؤْمِنٌ أَخـ أَهْ فَقَدْ فَازَقَهُ . (3)

12 / 2 _ 8 الشُّحَالُ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : زِيَادَةُ الشُّحِّ تَشِينُ الْفُتُوَّةَ ، وَ تُفْسِدُ الْأُخُوَّةَ . (4)

عنه عليه السلام: لَيْسَ لِشَحِيحٍ رَفِيقٌ . (5)

عنه عليه السلام: لَيْسَ لِخَيْلٍ حَبِيبٌ . (6)

12 / 2 _ 9 الْمَلَلُ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْمَلَلُ يُفْسِدُ الْأُخُوَّةَ . (7)

-
- 1- . غرر الحكم : ح 7504 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 411 ح 7001 .
 - 2- . غرر الحكم : ح 2655 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 95 ح 2198 .
 - 3- . نهج البلاغه : الحكمه 480 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 251 ح 488 .
 - 4- . غرر الحكم : ح 5508 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 277 ح 5051 .
 - 5- . غرر الحكم : ح 7465 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 409 ح 6953 .
 - 6- . غرر الحكم : ح 7473 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 410 ح 6956 .
 - 7- . غرر الحكم : ح 1108 .

2 / 12 _ 6 حماقت

2 / 12 _ 7 شرمنده کردن

2 / 12 _ 8 خساست

2 / 12 _ 9 رنجش

امام علی علیه السلام: کسی که دوستش را به بگو مگو اندازد ، همنشین خوش روشی نیست .

2 / 12 _ 6 حماقت امام علی علیه السلام: از حماقت پرهیز که دوستان را به وحشت می افکند .

2 / 12 _ 7 شرمنده کردن امام علی علیه السلام: هر گاه مؤمنی برادرش را شرم زده کند ، حتما از او جدا شده است .

2 / 12 _ 8 خساست امام علی علیه السلام: خساست زیاد ، جوان مردی را عیناک می کند و برادری را تباه می سازد .

امام علی علیه السلام: خسیس ، هیچ دوستی ندارد .

امام علی علیه السلام: بخیل ، هیچ یاری ندارد .

2 / 12 _ 9 رنجش امام علی علیه السلام: رنجش ، برادری را تباه می کند .

عنه عليه السلام: لا أُخْوَةٌ لِمَلُولٍ . (1)

عنه عليه السلام: لا خُلَّةٌ لِمَلُولٍ . (2)

عنه عليه السلام_ كَانَ يَقُولُ _: لا رَاحَةَ لِحَسَوِدٍ ، و لا مَوَدَّةَ لِمَلُولٍ . (3)

عنه عليه السلام: قَلَّمَا تَنَجَّحَ حَيْلُهُ الْعَجُولِ ، أَوْ تَدَوَّمَ مَوَدَّةَ الْمَلُولِ . (4)

10_ 12 / 2_ الكبرالإمام على عليه السلام: لَيْسَ لِمُتَكَبِّرٍ صَدِيقٌ . (5)

عنه عليه السلام: مَنْ اسْتَطَالَ عَلَى الْإِخْوَانِ لَمْ يَخْلُصْ لَهُ إِنْسَانٌ . (6)

11_ 12 / 2_ الْجَفَاءُ الْإِمَامِ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْجَفَاءُ يُفْسِدُ الْإِخَاءَ . (7)

عنه عليه السلام: إِيَّاكَ وَ الْجَفَاءَ ؛ فَإِنَّهُ يُفْسِدُ الْإِخَاءَ ، وَ يُمَقِّتُ إِلَى اللَّهِ وَ النَّاسِ . (8)

عنه عليه السلام: لا تَطْلُبَنَّ الْإِخَاءَ عِنْدَ أَهْلِ الْجَفَاءِ ، وَ اطْلُبْهُ عِنْدَ أَهْلِ الْحِفَاظِ وَ الْوَفَاءِ . (9)

1- غرر الحكم: ح 10437 ، عيون الحكم والمواعظ: ص 532 ح 9678 .

2- غرر الحكم: ح 10443 ، عيون الحكم والمواعظ: ص 532 ح 9682 .

3- الإرشاد: ج 1 ص 303 ، تحف العقول: ص 215 وفيه «لا عيش» بدل «لا راحة» ، كنز الفوائد: ج 1 ص 137 .

4- غرر الحكم: ح 6741 ، عيون الحكم والمواعظ: ص 371 ح 6274 وفيه «خلّة» بدل «مودة» .

5- غرر الحكم: ح 7464 ، عيون الحكم والمواعظ: ص 409 ح 6952 وفيه «لكلّ متكبر» .

6- غرر الحكم: ح 8393 ، عيون الحكم والمواعظ: ص 455 ح 8210 .

7- غرر الحكم: ح 562 ، عيون الحكم والمواعظ: ص 50 ح 1283 .

8- غرر الحكم: ح 2662 ، عيون الحكم والمواعظ: ص 97 ح 2240 .

9- غرر الحكم: ح 10421 ، عيون الحكم والمواعظ: ص 519 ح 9429 .

2 / 12 _ 10 گردنکشی

2 / 12 _ 11 بی وفایی

امام علی علیه السلام: شخص آزرده خاطر را برادری ای نباشد .

امام علی علیه السلام: شخص آزرده خاطر را دوستی ای نباشد .

امام علی علیه السلام_ مکرّر می فرمود: نه برای حسود ، راحتی ای وجود دارد ، و نه برای آزرده خاطر ، دوستی ای .

امام علی علیه السلام: چاره جویی شخص عجول ، کمتر نتیجه می دهد ، و دوستی آزرده خاطر ، کمتر ادامه می یابد .

2 / 12 _ 10 گردنکشی امام علی علیه السلام: متکبر ، هیچ دوستی ندارد .

امام علی علیه السلام: هر کس برای برادران گردنکشی کند ، کسی خیر خواه [و مُخلص] او نخواهد بود .

2 / 12 _ 11 بی وفای امام علی علیه السلام: بی وفایی ، برادری را فاسد می کند .

امام علی علیه السلام: از بی وفایی بپرهیز ؛ چون برادری را از بین می برد و موجب خشم خدا و مردم می شود .

امام علی علیه السلام: برادری را پیش بی وفایان جستجو نکن ؛ بلکه آن را نزد حق گزاران و وفاداران بجوی .

12 / 2 _ 12 الحقد للإمام عليّ عليه السلام: لا مَوَدَّةَ لِحَقْوِدٍ . (1)

عنه عليه السلام: لَيْسَ لِحَقْوِدٍ أُخُوَّةٌ . (2)

13 / 2 _ 12 الحسد للإمام عليّ عليه السلام: الحَسُوْدُ لَا خُلَّةَ لَهُ . (3)

عنه عليه السلام: حَسَدُ الصَّدِيقِ مِنْ سُقْمِ المَوَدَّةِ . (4)

14 / 2 _ 12 الغدر للإمام عليّ عليه السلام: لا تَدُوْمُ مَعَ الغَدْرِ صُحْبَةٌ خَلِيلٍ . (5)

عنه عليه السلام: إِذَا ظَهَرَ غَدْرُ الصَّدِيقِ سَهَلَ هَجْرُهُ . (6)

-
- 1- غرر الحكم : ح 10436 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 531 ح 9669 .
 - 2- غرر الحكم : ح 7483 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 409 ح 6939 .
 - 3- غرر الحكم : ح 886 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 409 ح 6940 .
 - 4- نهج البلاغه : الحكمه 218 ، غرر الحكم : ح 4928 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 234 ح 4483 ، بحار الأنوار : ج 74 ص 163 ح 28 .
 - 5- غرر الحكم : ح 10601 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 533 ح 9746 .
 - 6- غرر الحكم : ح 4162 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 131 ح 2959 .

2 / 12 _ کینه 12

2 / 12 _ حسادت 13

2 / 12 _ نیرنگ 14

2 / 12 _ کینه‌امام علی علیه السلام: برای کینه توز، هیچ دوستی ای وجود ندارد .

امام علی علیه السلام: برای کینه توز، برادری ای وجود ندارد .

2 / 12 _ حسادت‌امام علی علیه السلام: برای حسود، هیچ دوستی ای وجود ندارد .

امام علی علیه السلام: ح_سادت دوس_ت، ن_شان ب_یماری دوستی است .

2 / 12 _ نیرنگ‌امام علی علیه السلام: با نیرنگ، همراهی هیچ دوستی پایدار نمی ماند .

امام علی علیه السلام: هر گاه نیرنگِ دوستْ آشکار شود، ترکْ گفتنِ او آسان می گردد .

.

12 / 2 _ 15 طاعه الواشيا لام على عليه السلام : من اطاع الواشي صبيح الصديق . (1)

عنه عليه السلام : من صدق الواشي افسد الصديق . (2)

12 / 2 _ 16 كثرة التقريرا لام على عليه السلام : كثرة التقرير توغر القلوب ، و توحش الاصحاب . (3)

عنه عليه السلام : لا تُنابذ عدوك ولا تقر صديقك ، واقبل العذر وان كان كذبا ، ودع الجواب عن قدره وان كان لك . (4)

12 / 2 _ 17 ترك التعاهدا لام على عليه السلام : ترك الـ تعاهد لـ صديق داعي ه القطيعه . (5)

عنه عليه السلام : من لم يتعاهد مؤادده فقد صبيح الصديق . (6)

-
- 1- نهج البلاغه : الحكمه 239 ، بحار الأنوار : ج 73 ص 160 ح 7 ؛ ينابيع الموده : ج 2 ص 245 ح 688 .
 - 2- غرر الحكم : ح 8479 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 449 ح 7972 .
 - 3- غرر الحكم : ح 7112 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 390 ح 6600 .
 - 4- غرر الحكم : ح 10358 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 529 ح 9624 وفيه «لا تأمن» بدل «لا تُنابذ» .
 - 5- الإرشاد : ج 1 ص 303 ، كشف اليقين : ص 223 ح 249 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 421 ح 40 .
 - 6- غرر الحكم : ح 8550 .

2 / 12 _ 15 پیروی از سخن چین

2 / 12 _ 16 سرکوفت زدن بسیار

2 / 12 _ 17 ترک مراوده

2 / 12 _ 15 پیروی از سخن چینامام علی علیه السلام: هر کس از سخن چین پیروی کند، دوست [خود] را ضایع کرده است .

امام علی علیه السلام: هر کس سخن سخن چین را بپذیرد، دوست را تباه کرده است .

2 / 12 _ 16 سرکوفت زدن بسیارامام علی علیه السلام: سرکوفت زدن بسیار، دل ها را به دشمنی می کشاند و دوستان را می رماند .

امام علی علیه السلام: دشمنی را با دشمنت آشکار نکن، و دوستت را سرزنش منما، و عذر را _ گرچه دروغ باشد _ بپذیر، و پاسخگویی از موضع قدرت را کنار بگذار، اگرچه حق با تو باشد .

2 / 12 _ 17 ترک مراودهامام علی علیه السلام: ترک مراوده با دوست، موجب قطع دوستی می شود .

امام علی علیه السلام: هر کس با دوستش مراوده نکند، دوست را ضایع کرده است .

عنه عليه السلام: الصَّبْرُ مِنْ كَرَمِ الطَّبِيعَةِ وَالْمَنْ مَفَسَدَهُ الصَّنِيعَةُ وَالْحَقُّ أَمْنَعُ جَانِبًا مِنْ قُلَّةِ الْجَبَلِ الْمَنِيعَةِ وَالشَّرُّ أَسْرَعُ جَرِيَةً مِنْ جَرِيَةِ الْمَاءِ السَّرِيعَةِ تَرَكَ التَّعَاهُدَ لِلصَّدِيقِ يَكُونُ دَاعِيَةَ الْقَطِيعَةِ (1)

12 / 2 _ 18 عَدَمُ الْإِنصَافِ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ عُدِمَ إِنصَافُهُ لَمْ يُصَحَّبْ . (2)

عنه عليه السلام: لَا تَدُومُ عَلَيَّ عَدَمُ الْإِنصَافِ الْمَوَدَّةُ . (3)

12 / 2 _ 19 مَنَعَ الْخَيْرِ الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنَعَ خَيْرِكَ يَدْعُو إِلَى صُحْبِهِ غَيْرَكَ . (4)

12 / 2 _ 20 الْعُجْبُ وَسُوءُ الْخُلُقِ وَقِلَّةُ الصَّبْرِ الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّاكَ وَالْعُجْبَ وَسُوءَ الْخُلُقِ وَقِلَّةَ الصَّبْرِ؛ فَإِنَّهُ لَا يَسْتَقِيمُ لَكَ عَلَى هَذِهِ الْخِصَالِ الثَّلَاثِ صَاحِبٌ، وَلَا يَزَالُ لَكَ عَلَيْهَا مِنَ النَّاسِ مُجَانِبٌ . (5)

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 529 عن محمد بن علي بن عبيد الله ؛ الديوان المنسوب إلى الإمام علي عليه السلام : ص 338 الرقم 262 نحوه .

2- .غرر الحكم : ح 8114 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 442 ح 7715 .

3- .غرر الحكم : ح 10827 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 541 ح 10040 .

4- .غرر الحكم : ح 9783 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 489 ح 9056 .

5- .الخصال : ص 147 ح 178 عن حماد بن عيسى عمّن ذكره عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 74 ص 175 ح 6 .

2 / 12 _ 18 بی انصافی

2 / 12 _ 19 نیکی نکردن

2 / 12 _ 20 خودپسندی ، بد اخلاقی و کم صبری

امام علی علیه السلام : شکیبایی از کرامت طبع است و منت گذاری ، تباه کننده کار نیک . دستیابی به حق ، دشوارتر است از رسیدن به ستیغ کوه سر به فلک کشیده . بدی ، پُر شتاب تر است از جریان پُر شتاب آب . ترک مراوده با دوست سبب قطع رابطه دوستی است .

2 / 12 _ 18 بی انصافی امام علی علیه السلام : هر کس انصافش از بین برود ، کسی با وی همنشین نمی شود .

امام علی علیه السلام : دوستی ، با نبود انصاف ، پایدار نمی ماند .

2 / 12 _ 19 نیکی نکردن امام علی علیه السلام : نیکی نکردن تو موجب می شود که با دیگری دوستی شود .

2 / 12 _ 20 خودپسندی ، بد اخلاقی و کم صبری امام علی علیه السلام : از خ_ودپ_سندی ، ب_داخ_لاق_ی و کم صبری پرهیز ؛ چون با وجود این سه خوی ، دوستی برای تو نمی ماند ، و با این سه ، همواره مردم از تو دوری خواهند کرد .

13/2 ما يُظهِرُ الْخِصَالَ الرَّوْحِيَّهَا لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْقُدْرَةُ تُظْهِرُ مَحْمُودَ الْخِصَالِ وَمَذْمُومَهَا. (1)

عنه عليه السلام_ فِي الْحِكْمِ الْمَنْسُوبِ إِلَيْهِ_: السَّفَرُ مِيزَانُ الْأَخْلَاقِ. (2)

عنه عليه السلام: خَوَافِي الْأَخْلَاقِ تَكْشِفُهَا الْمُعَاشَرَةُ. (3)

عنه عليه السلام: فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عُلْمَ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ. (4)

عنه عليه السلام: الْمَرْءُ يَتَغَيَّرُ فِي ثَلَاثٍ: الْقُرْبِ مِنَ الْمُلُوكِ وَالْوِلَايَاتِ، وَالْغِنَاءِ مِنَ الْفَقْرِ، فَمَنْ لَمْ يَتَغَيَّرْ فِي هَذِهِ فَهُوَ ذُو عَقْلٍ قَوِيمٍ وَخُلُقٍ مُسْتَقِيمٍ. (5)

عنه عليه السلام_ فِي الْحِكْمِ الْمَنْسُوبِ إِلَيْهِ_: إِذَا وُلِّيَ صَدِيقُكَ وَوَلَايَةً فَأَصَبْتَهُ عَلَى الْعُشْرِ مِنْ صِدَاقَتِهِ فَلَيْسَ بِصَاحِبِ سَوْءٍ. (6)

عنه عليه السلام_ فِي الْحِكْمِ الْمَنْسُوبِ إِلَيْهِ_: الْمِرْآةُ الَّتِي يَنْظُرُ الْإِنْسَانُ فِيهَا إِلَى أَخْلَاقِهِ هِيَ التَّمَاسُ؛ لِأَنََّّهُ يَرَى مَحَاسِنَهُ مِنْ أَوْلِيَائِهِ مِنْهُمْ، وَمَسَاوِيَهُ مِنْ أَعْدَائِهِ فِيهِمْ (7).

1- غرر الحكم : ح 1153 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 18 ح 34 وليس فيه «ومذمومها» .

2- شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 294 ح 366 .

3- غرر الحكم : ح 5099 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 244 ح 4647 .

4- الكافي : ج 8 ص 23 ح 4 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 388 ح 5834 ، نهج البلاغه : الحكمة 217 ، تحف العقول : ص 97 .

5- غرر الحكم : ح 2133 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 65 ح 1670 .

6- شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 295 ح 377 .

7- شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 271 ح 128 .

2 / 13 آنچه ویژگی های روانی را آشکار می کند

13 / 2 آنچه ویژگی های روانی را آشکار می کند امام علی علیه السلام: قدرت، ویژگی های ستوده و ناستوده را آشکار می سازد.

امام علی علیه السلام_ در حکمت های منسوب به ایشان_: مسافرت، ترازوی اخلاق است.

امام علی علیه السلام: معاشرت، اخلاق های پوشیده را آشکار می کند.

امام علی علیه السلام: در دگرگونی های روزگار، گوهر مردان شناخته می شود.

امام علی علیه السلام: انسان در سه مورد دگرگون می شود: نزدیکی به حکمرانان، رسیدن به مقام، و رهایی از تنگ دستی؛ و هر کس در این سه مورد دگرگون نشود، دارای خردی استوار و اخلاقی درست است.

امام علی علیه السلام_ در حکمت های منسوب به ایشان_: هر گاه دوستت به حکمرانی ای دست یافت و یک دهم از دوستی اش نسبت به تو باقی ماند، دوست بدی نیست.

امام علی علیه السلام_ در حکمت های منسوب به ایشان_: آینه ای که انسان در آن به اخلاقی می نگرد، مردم اند؛ چرا که هر کس، نیکویی های خود را در [آینه] دوستان خویش و بدی های خود را در [آینه] دشمنان خویش می بیند.

14 / 2 علم النفس التَّربويُّ 14 / 2 _ 1 المُبادرَةُ بِتأديبِ الأولادِ لإمامِ عليٍّ عليه السلام_ فيما أوصى إلى ابنه الحسنِ عليه السلام_: إنَّما قلبُ الحَدِيثِ كالأرضِ الخاليه ما ألقى فيها من شئٍ قَبِلَتْهُ . فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَسْؤَوْا قَلْبَكَ وَيَسْتَعِجِلُ لُبُّكَ . (1)

14 / 2 _ 2 المُؤاساةُ بينَ الأولادِ وربيعة الأبرار: لَمَّا تزوجَ عليٌّ رضی الله عنه النَّهْشَ لَمِيَّةً بِالْبَصْرَةِ ، قَعَدَ عَلِيٌّ سَ رِيرِهِ وَأَقْعَدَ الْحَسَنَ عَن يَمِينِهِ ، وَالْحُسَيْنَ عَن شِمَالِهِ ، وَأَجْلَسَ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنْفِيَّةِ بِالْحَضِيضِ ، فَخَافَ أَنْ يَجِدَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ : يَا بَنِيَّ أَنْتَ ابْنِي وَهَذَا ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ . (2)

الإمام عليٌّ عليه السلام: أَبْصَرَ رَسُولَ اللَّهِ رَجُلًا لَهُ وَآدَانٍ فَقَبَّلَ أَحَدَهُمَا وَتَرَكَ الْآخَرَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : فَهَلَّا وَاسَيْتَ بَيْنَهُمَا ! (3)

-
- 1- .نهج البلاغه : الكتاب 31 ، تحف العقول : ص 70 ، خصائص الأئمة عليهم السلام : ص 116 ، نزاهة الناظر : ص 58 ح 341 ؛ ينابيع المودة : ج 3 ص 439 ح 10 .
 - 2- .ربيع الأبرار : ج 2 ص 330 .
 - 3- .النوادر للراوندي : ص 96 ح 43 ، الجعفریات : ص 55 و ص 189 ، بحار الأنوار : ج 74 ص 84 ح 94 نقلًا عن الإمامه والتبصره .

2 / 14 روان شناسی تربیتی**2 / 14_1 پرداختن به تربیت فرزندان****2 / 14_2 عدالت بین فرزندان**

2 / 14 روان شناسی تربیتی 2 / 14_1 پرداختن به تربیت فرزندان امام علی علیه السلام_ در سفارش به پسرش حسن علیه السلام_: قلب نوجوان، چون زمین خالی است. هر چه در آن افکنی، می پذیرد. من پیش از آن که دلت سخت و خردت مشغول شود، به تربیت تو پرداختم.

2 / 14_2 عدالت بین فرزندان ربیع الأبرار: هنگامی که علی علیه السلام در بصره با زنی از قبیله نَهْشَل ازدواج کرد، خود بر روی تخت نشست، حسن علیه السلام را در سمت راست و حسین علیه السلام را در سمت چپ و محمد بن حنفیه را پایین نشاند، و ترسید که این کار، او را برنجانند. از این رو فرمود: «پسرم! تو پسر منی و این دو، پسران پیامبر خدا».

امام علی علیه السلام: پیامبر خدا، مردی را دید که دو فرزند داشت و یکی از فرزندان خود را بوسید و دیگری را نبوسید. فرمود: «چرا بین آن دو، برابری به کار نبستی؟».

2 / 14 _ 3العدْلُ مَعَ الصَّبِيَانَاإِلَامَامِ الصَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلْقَى صَبِيَانُ الْكُتَابِ الْوَاحَهُم بَيْنَ يَدَيْهِ لِيُخِيرَ بَيْنَهُمْ ، فَقَالَ : أَمَا إِنَّهَا حُكُومَةٌ ! وَالْجَوْرُ فِيهَا كَالْجَوْرِ فِي الْحُكْمِ ، أبلغوا مُعَلِّمَكُمْ إِنْ ضَرَبْتُمْ فَوْقَ ثَلَاثِ ضَرْبَاتٍ فِي الْأَدَبِ افْتَصَّ مِنْهُ . (1)

2 / 14 _ 4أدبُ التَّعْلِيمِإِلَامَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْحِكْمِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَيْهِ : لَا تَقْسِرُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى آدَابِكُمْ فَإِنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ لِزَمَانٍ غَيْرِ زَمَانِكُمْ . (2)

عنه عليه السلام : مَنْ تَوَاضَعَ لِلْمُتَعَلِّمِينَ وَذَلَّ لِلْعُلَمَاءِ سَادَ بِعِلْمِهِ . (3)

عنه عليه السلام : يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ إِذَا عَلَّمَ أَنْ لَا يَعْتَفَ ، وَإِنْ عَلَّمَ أَنْ لَا يَأْتَفَ . (4)

2 / 14 _ 5آدابُ التَّادِيْبِإِلَامَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا أَدَبَ مَعَ غَضَبٍ . (5)

1- .الكافي : ج 7 ص 268 ح 38 ، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 149 ح 599 كلاهما عن السكوني وراجع كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 72 ح 5137 .

2- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 267 ح 102 .

3- .مطالب السؤل : ص 48 ؛ بحار الأنوار : ج 78 ص 6 ح 57 .

4- .غرر الحكم : ح 10954 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 553 ح 10182 .

5- .غرر الحكم : ح 10529 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 531 ح 9654 .

2 / 14 _ 3 عدالت با کودکان

2 / 14 _ 4 روش آموزش

2 / 14 _ 5 روش های تربیت

2 / 14 _ 3 عدالت با کودکان امام صادق علیه السلام: کودکان مکتب خانه ای ، لوح های خود را نزد امیر مؤمنان گذاشتند تا از بین آنان [بهترین را] برگزیند . علی علیه السلام فرمود : «به راستی که این ، داوری است ، و بی عدالتی در آن ، بی عدالتی در داوری است . به معلّم خود بگویند که اگر برای ادب کردن ، بیش از سه ضربه به شما بزند ، او را قصاص خواهیم کرد» .

2 / 14 _ 4 روش آموزش امام علی علیه السلام _ در حکمت های منسوب به ایشان _ : فرزندان خود را به رعایت آداب [و رسوم روزگار] خودتان مجبور نسازید ؛ چون آنان برای روزگاری غیر از روزگار شما آفریده شده اند .

امام علی علیه السلام : هر کس برای دانش آموزان ، فروتنی کند و در برابر دانشمندان ، خود را خوار سازد ، با دانش خود ، سروری خواهد یافت .

امام علی علیه السلام : بر خردمند ، سزاوار است که هر گاه آموزش داد ، درشتی نکند و هر گاه آموزش دید ، تکبر نرزد .

2 / 14 _ 5 روش های تربیت امام علی علیه السلام : با خشم ، ادبی نمی ماند .

عنه عليه السلام: لا تُكثِرِ العِتَابَ؛ فَإِنَّهُ يورِثُ الصَّغِينَةَ وَيَجْرُؤُ إِلَى البِغْضَةِ، وَاسْتَعْتَبَ مَنْ رَجَوْتَ إعتَابَهُ. (1)

عنه عليه السلام: فِي الحِكمِ المَنسُوبَةِ إِلَيْهِ: إِذَا عَاتَبْتَ الحَدِيثَ فَانْزَكِ لَهُ مَوْضِعاً مِنْ ذَنبِهِ، لِيَأْتِيَ بِحِمْلِهِ الإِخْرَاجَ (2) عَلَيَّ المُكَابَرَةَ. (3)

عنه عليه السلام: إِسْتِصْلَاحُ الأَخْيَارِ بِإِكْرَامِهِمْ، وَالأَشْرَارِ بِتَأْدِيبِهِمْ. (4)

عنه عليه السلام: وَ لا تَكُونَنَّ مِمَّنْ لا تَنْفَعُهُ العِظَةُ إِلا إِذَا بَالَعَتْ فِي إِيْلَامِهِ، فَإِنَّ العَاقِلَ يَتَعَطَّى بِالأَدَابِ، وَالبَهَائِمَ لا تَتَعَطَّى إِلا بِالصَّبْرِ. (5)

عنه عليه السلام: إِذَا لَوَّحْتَ لِلعَاقِلِ فَقَدْ أَوْجَعْتَهُ عِتَاباً. (6)

عنه عليه السلام: عُقُوبَةُ العُقَلَاءِ التَّلْوِيحُ، عُقُوبَةُ الجُهَلَاءِ التَّنْصِيحُ. (7)

عنه عليه السلام: التَّعْرِضُ لِلعَاقِلِ أَشَدُّ عِتَابِهِ. (8)

-
- 1- تحف العقول: ص 84، كنز الفوائد: ج 1 ص 93 وليس فيه «واستعتب من رجوت إعتابه»، غرر الحكم: ح 10412، عيون الحكم والمواعظ: ص 519 ح 9424؛ كنز العمال: ج 16 ص 181 ح 44215 نقلاً عن الوكيع والعسكري في المواعظ.
 - 2- كذا ورد في شرح نهج البلاغه بجميع طبعاته المتيسره لنا، ولعلّ الصحيح: «الإخراج».
 - 3- شرح نهج البلاغه: ج 20 ص 333 ح 819.
 - 4- كشف الغمّه: ج 3 ص 140، بحار الأنوار: ج 78 ص 82 ح 81.
 - 5- نهج البلاغه: الكتاب 31، خصائص الأئمة عليهم السلام: ص 117، تحف العقول: ص 83، كشف المحجّه: ص 233 عن عمر بن أبي المقدام عن الإمام الباقر عنه عليهما السلام، نزّه الناظر: ص 59 ح 41 وفيه «بالقليل» بدل «بالآداب»؛ دستور معالم الحكم: ص 64، كنز العمال: ج 16 ص 180 ح 44215 نقلاً عن الوكيع والعسكري في المواعظ.
 - 6- غرر الحكم: ح 4103، عيون الحكم والمواعظ: ص 136 ح 3104.
 - 7- غرر الحكم: ح 6328 و6329، عيون الحكم والمواعظ: ص 339 ح 5776 و5777.
 - 8- غرر الحكم: ح 1161.

امام علی علیه السلام: در سرزنش کردن، زیاده روی مکن؛ چرا که کینه به بار می آورد و به دشمنی سخت می کشاند، و از کسی که رضایتش را امید می بری، دلجویی کن.

امام علی علیه السلام: در حکمت های منسوب به ایشان: هر گاه نوجوان را سرزنش کردی، جایی هم برای [عذرخواهی او از] خطایش بگذار تا سرزنش، او را به سرکشی نکشاند.

امام علی علیه السلام: ساختن [شخصیت] نیکان، به بزرگ داشتن آنان است، و ساختن [شخصیت] بدان، به تنبیه کردن آنان.

امام علی علیه السلام: از کسانی مباش که پند برایشان سودمند نیست، مگر آن که در تنبیه آنها زیاده روی شود. به راستی که خردمند، با اندرز، پند می گیرد، در حالی که چارپایان، جز با کتک، پند نمی گیرند.

امام علی علیه السلام: هر گاه با خردمند به اشاره [و کنایه] سخن بگویی، او را به سرزنش، رنجانده ای.

امام علی علیه السلام: کیفر دادن خردمندان، به اشاره است، و کیفر دادن نادانان، به تصریح.

امام علی علیه السلام: گوشه و کنایه زدن به خردمند، شدیدترین نوع سرزنش است.

عنه عليه السلام_ فى عهدِهِ إِلَى مَالِكِ الْأَشْتَرِ لَمَّا وُلَّاهُ عَلَى مِصْرَ: لَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلِهِ سَوَاءٍ، فَإِنَّ ذَلِكَ تَزْهِيدٌ لِأَهْلِ
الإِحْسَانِ فِي الإِحْسَانِ، وَتَدْرِيبٌ لِأَهْلِ الإِسَاءَةِ عَلَى الإِسَاءَةِ، فَالزِّمَ كُلًّا مِنْهُمَ مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ، أَدْبَا مِنْكَ يَنْفَعَكَ اللَّهُ بِهِ وَتَنْفَعُ بِهِ أَعْوَانَكَ. (1)

عنه عليه السلام: أَرْجُو الْمُسِيءَ بِثَوَابِ الْمُحْسِنِ. (2)

1- تحف العقول: ص 130 وراجع نهج البلاغه: الكتاب 53.

2- نهج البلاغه: الحكمة 177، خصائص الأئمة عليهم السلام: ص 110، عيون الحكم والمواعظ: ص 75 ح 1827 وفيه «بفعل»
بدل «بثواب».

امام علی علیه السلام در فرمانش به مالک اشتر، هنگامی که وی را حاکم مصر گرداند: مبادا نیکوکار و بدکار، نزد تو، همسان باشند؛ چون این کار، نیکوکاران را از کار نیک روی گردان می کند و بدکاران را به کار بد وا می دارد. پس بر هر یک از ایشان، همان را روا دار که خود بر خویش، روا داشته است. این، ادبی است از سوی تو که خداوند، تو را بدان، سود بخشد و تو نیز یارانت را بدان، سود رسانی.

امام علی علیه السلام: خ_طاکار را ب_ا_پ_اداش دادن ب_ه_نیکوکار، [از خطا] باز دار.

الباب الثالث : التاريخ 3 / 1 إهتمام الإمام بعلم التاريخ لإمام علي عليه السلام - من وصيته له لابنه الحسن عليه السلام كتبتها إليه بحاضرين عند انصرافه من صفين - : أي بُني ، إني وإن لم أكن عمّرتُ عمرَ من كان قبلي ؛ فقد نظرتُ في أعمالهم ، وفكرتُ في أخبارهم ، وسرتُ في آثارهم ، حتّى عدتُ كأحدُهم ، بل كآني - بما انتهى إليّ من أمورهم - قد عمّرتُ مع أوليهم إلى آخرهم ؛ فعرفتُ صدقَ ذلك من كدره ، ونفعه من ضرره ، فاستخلصتُ لك من كلِّ أمرٍ نخيلَهُ (1) وتوخّيتُ لك جميله ، وصرفتُ عنك مجهوله ، ورأيتُ - حيثُ عناني من أمرٍ ما يعنى الوالد الشفيق ، وأجمعتُ عليه من أدبك - أن يكون ذلك وأنت مُقبلُ العُمُرِ ومُقتَبِلُ الدَّهرِ ، ذُو نِيَّةٍ سَلِيمَةٍ ونَفْسٍ صَافِيَةٍ . (2)

1- نخل الشيء : صفاه واختاره (لسان العرب : ج 11 ص 651 «نخل»).

2- نهج البلاغه : الكتاب 31 ، تحف العقول : ص 70 ، كشف المحجّه : ص 223 عن عمر بن أبي المقدم عن الإمام الباقر عنه عليهما السلام ، بحار الأنوار : ج 77 ص 201 ؛ ينابيع الموده : ج 3 ص 439 ح 10 ، كنز العمال : ج 16 ص 169 ح 44215 .

3 / 1 اهتمام امام به دانش تاریخ

باب سوم : تاریخ 3 / 1 اهتمام امام به دانش تاریخ امام علی علیه السلام _ در سفارش به پسرش حسن علیه السلام که به هنگام بازگشت از صفین برای او در منطقه «حاضرین» نوشت: ای پسرکم! گرچه من به اندازه همه کسانی که پیش از من بوده اند، عمر نکرده ام، اما در کارهایشان نگریستم و در اخبارشان اندیشیدم و در آثار باقی مانده شان گشتم، به گونه ای که همچون یکی از آنان شدم؛ بلکه به خاطر اخباری که از آنان به من رسیده، چنان شده ام که گویی به همراه آنها از نخستین نفر تا آخرین نفرشان زیسته ام. از این رو، زلال کار آنها را از کدِرش، و سودمند آن را از زیانمند آن شناختم، و از هر کاری گزیده آن را برای تو بیرون کشیدم، و پسندیده های آن را برایت برچیدم، و ناشناخته های آن را از تو دور کردم، و از آن جا که توجه من به تو، توجه پدری مهربان به فرزند بود و به تربیت تو همت گماشتم، چنان دیدم که این کار، در نوجوانی ات و در بهار زندگی ات _ که نیتی سالم و دلی پاک داری _ به کارت خواهد آمد.

3 / 2 تأكيد الإمام على الاعتبار بالتاريخ لا على السلام من خطبه له عليه السلام تسمى بالقاصعه: - إحدروا ما نزل بالأمم قبلكم من المثالات بسوء الأفعال وذميمة الأعمال. فتذكروا في الخير والشر أحوالهم، وأحدروا أن تكونوا أمثالهم. فإذا تفكرتم في تفاوت حالهم فالزموا كل أمر لزمته العزة به شأنهم، وزاحت الأعداء له عنهم، ومدت العافية به عليهم، وانقادت النعمة له معهم، ووصلت الكرامة عليه حبلمهم، من الإجتباب للفرقة، والذوم للإلفه، والتحصن عليها، والتواصي بها، واجتنبوا كل أمر كسر فقرتهم، وأوهن متنتهم (1)، من تضاعن القلوب، وتشاحن الصدور، وتدابير النفوس، وتخاذل الأيدي، وتدبروا أحوال الماضين من المؤمنين قبلكم، كيف كانوا في حال التمحيص والبلاء؛ ألم يكونوا أثقل الخلائق أعباء، وأجهد العباد بلاء، وأضيق أهل الدنيا حالاً؟ إتخذتهم الفراعنة عبداً، فساموهم سوء العذاب، وجرعوهم المرار، فلم تبرح الحال بهم في ذل الهلكة وفهر الغلبه. لا يجدون حيلة في امتناع، ولا سبيلاً إلى دفاع. حتى إذا رأى الله سبحانه جد الصبر منهم على الأذى في محبته، والإحتمال للمكروه من خوفه؛ جعل لهم من مضايق البلاء فرجا؛ فأبدلهم العز مكان الذل، والأمن مكان الخوف، فصاروا ملوكاً حكاماً، وأئمة أعلاماً، وقد بلغت الكرامة من الله لهم ما لم تذهب الآمال إليه بهم. فانظروا كيف كانوا حيث كانت الأملاء مجتمعاً، والأهواء مؤتلفه، والقلوب معتدلة، والأيدي متردفة، والسيوف متناصرة، والبصائر نافذة، والعزائم واجدة. ألم يكونوا أرباباً في أقطار الأرضين، وملوكاً على رقاب العالمين؟ فانظروا إلى ما صاروا إليه في آخر أمورهم حين وقعت الفرقة، وتشت الألفه، واختلقت الكلمه والأفئده، وتشد عبوا مختلفين، وتفرقوا متحاربين، قد خلعت الله عنهم لباس كرامته، وسلبهم غضارة نعمته. وبقى قصص أخبارهم فيكم عبراً للمعتبرين. فاعتبروا بحال ولاد إسماعيل وبنى إسحاق وبنى إسرائيل عليهم السلام؛ فما أشد اعتدال الأحوال، وأقرب اشتباه الأمثال! تأملوا أمرهم في حال تشدبتهم وتفرقتهم ليلالي كانت الأكاسير والقياصرة أرباباً لهم، يحتازونهم عن ريف الآفاق، وبحر العراق، وخضرة الدنيا إلى منابت الشيح، ومهافي (2) الریح، ونكد المعاش. فتركوهم عالمه مساكين، إخوان دبر (3) ووبر، أذل الأمم دارا، وأجذبهم قاراراً. لا يآوون إلى جناح دعوه يعتصمون بها، ولا إلى ظل ألفه يعتدون على عزها. فالأحوال مضطربة، والأيدي مختلفه، والكثرة متفرقة؛ في بلاء أزل (4)، وأطباق جهل! من بنات مؤودده، وأصنام معبوده، وأرحام مقطوعه، وغارات مشنونه. فانظروا إلى مواقع نعم الله عليهم حين بعث إليهم رسولا، فعدد بملته طاعتهم، وجمع على دعوته ألفتهم؛ كيف شرت النعمة عليهم جناح كرامتها، وأسالت لهم جداول نعيمها، والتفت المله بهم في عوائد بركتها، فأصباحوا في نعمتها غرقين، وفي خضرة عيشها فكهين. قد تربعت الأمور بهم في ظل سلطان قاهر، وأوتتهم الحال إلى كنف عز غالب. وتعظفت الأمور عليهم في ذرى ملك ثابت. فهم حكام على العالمين، وملوك في أطراف الأرضين. يملكون الأمور على من كان يملكها عليهم. ويمضون الأحكام فيمن كان يرضيها فيهم. لا نغمز لهم قناه، ولا تفرع لهم صفاه (5). ألا وإنكم قد نفضتم أيديكم من حبل الطاعة. وتلتمت حصن الله المضروب عليكم بأحكام الجاهلييه. فإن الله سبحانه قد امتن على جماعه هذه الأمه - فيما عقد بينهم من حبل هذه الألفه التي يتقبلون في ظلها، ويأوون إلى كنفها - بنعمه لا يعرف أحد من المخلوقين لها قيمه؛ لأنّها أرجح من كل ثمن، وأجل من كل خطر. (6)

1- المئه: القوه (تاج العروس: ج 18 ص 547 «من»).

2- مهافي: جمع مهفي؛ وهو موضع هوبها في البراري (النهايه: ج 5 ص 267 «هفا»).

3- الدبر: الجرح الذي يكون في ظهر البعير (النهايه: ج 2 ص 97 «دبر»).

4- الأزل: الشده والضيق (لسان العرب: ج 1 ص 46 «أزل»).

5- الصفاه: الصخره والحجر الأملس. والمراد أنه لا ينالهم أحد بسوء (النهايه: ج 3 ص 41 «صفا»).

6- .نهج البلاغه : الخطبه 192 ، بحار الأنوار : ج 14 ص 472 ح 37 .

3 / 2 تأکید امام بر پندگیری از تاریخ

3 / 2 تأکید امام بر پندگیری از تاریخ امام علی علیه السلام در سخنرانی ای که «قاصعه» نامیده شده: از بلاهایی که بر امت های پیش از شما به خاطر کردارهای بد و اعمال ناشایست نازل شده، بپرهیزید و در نیک و بد، احوال آنان را به یاد آورید و از این که چون آنان شوید، برحذر باشید. آن هنگام که به اختلاف احوال آنان اندیشیدید، خویش را به آنچه برای ایشان عزت آورد، و به واسطه آن، دشمنان از آنان دور شدند و عافیت در بیشان پایدار شد و برایشان نعمت آورد و رشته کرامت آنها به هم پیوست، ملزم کنید، از قبیل: دوری گزیدن از تفرقه، مراعات الفت و برانگیختن و سفارش کردن یکدیگر به آن، و نیز [دوری گزیدن از] هر کاری که کمر آنان را شکست و قدریشان را سست کرد، از قبیل: کینه ورزی دل ها، و نفاق سینه ها، و پشت کردن به همدیگر، و دست یاری نرساندن. در احوال مؤمنان پیش از خود بیندیشید که در روزگار آزمایش و بلا، چگونه بودند. آیا آنان گران بارتترین آفریدگان، رنجکش ترین بندگان در بلا و گرفتارترین اهل دنیا نبودند؟ فرعونیان، آنان را برده گرفته بودند، بدترین شکنجه ها را به آنها می دادند، و تلخی را جرعه جرعه در کامشان می ریختند. پیوسته در خواری هلاکت و فشار سلطه، به سر می بردند و چاره ای برای سر باز زدن و راهی برای دفاع کردن نمی یافتند تا آن هنگام که خداوند عز و جل، کوشش آنان را در شکیبایی بر آزار دیدن در راه دوستی خود و تحمل دشواری از ترس خویش، دید، برای آنان از تنگناهای گرفتاری، گشایشی قرار داد، و عزت را به جای خواری شان، و آسایش را به جای ترسشان نهاد، و شاهانی فرمان روا و پیشوایانی راهنما گشتند و از کرامت الهی به جایی رسیدند که مرکب آرزوهایشان هم به آن جا راه نمی بُرد. بنگرید که چگونه بودند هنگامی که گروه ها گرد آمده، خواسته ها به هم پیوسته، دل ها راست، دست ها پشت هم، شمشیرها یار هم، بینش ها ژرف، و قصدها یکی بود. آیا آنان در سرتاسر دنیا، صاحب اختیار و همه کاره جهانیان نبودند؟ حال بنگرید هنگامی که جدایی بینشان افتاد، همدلی ها گسست، و کلام و دلشان گوناگون شد، و گروه گروه شدند و به جنگ یکدیگر پرداختند، پایان کارشان چگونه شد؟ خداوند، لباس کرامت خود را از تن آنان به در آورد و نعمت های فراوانش را از آنان سلب کرد و داستان آنها در بین شما، به عنوان پند برای پندگیرندگان باقی ماند. از حال فرزندان اسماعیل، بنی اسحاق و بنی اسرائیل، پند بگیرید. چه قدر سرگذشت ها متناسب است و همسانی ها، نزدیک! در احوال آنان در حال پراکندگی شان، تأمل کنید: در جدایی شان در شب هایی که کسرها و قیصرها صاحب اختیار آنان بودند و آنان را از سرزمین های پُر نعمت و دریای عراق و سرزمین های سرسبز کران، می رُبودند و به جایگاه های رویش در مَنه (1) و وزش بادها و سختی معیشت می بردند. آن گاه، آنان را خانوارهایی بینوا و اهل شتران زخم دار [از بار سفر] (2) و صحرانشینان واگذاشتند، خانه هایشان پست ترین خانه ها و قرارگاه هایشان خشک ترین قرارگاه ها بود. نه به زیر بال دعوتی پناه می جُستند تا بدان چنگ زنند، و نه سایه الفتی بر سرشان بود تا به عزت آن تکیه کنند؛ با حالی پریشان، دست هایی جدا از هم، جمعیتی پراکنده در گرفتاری شدید، و جهلی فراگیر، همچون: زنده به گور کردن دختران، پرستش بتان، گسست پیوند خویشاوندی و غارتگری از هر راهی. بنگرید به روزگار نعمت بخشی خداوند به آنان؛ آن هنگام که فرستاده ای را به سوی آنان گسیل داشت و آن فرستاده، اطاعت آنان را با دین خدا پیوند داد و [دل های] آنان را با دعوت به خدا، الفت بخشید. بنگرید که چگونه نعمت، بال کرامت خود را بر سر آنان گستراند و جویبارهای آسایش، بر آنان روان گشت، و دین آنان را در سودهای پربرکت خود گرد آورد پس در نعمت دین، غرق گشتند و از خرّمی زندگی دین مدارانه خشنود شدند. در سایه حکمرانی قوی، کارهایشان سامان یافت و نیکویی حالشان، آنان را در سایه عزت قاهرانه جای داد و در پناه حکومتی ثابت، کارها بر آنان استوار گشت. آنان، حاکمان جهانیان شدند و در کرانه های زمین، فرمان روا گردیدند و بر کسانی فرمان روایی یافتند که [روزی] فرمانبرشان بودند، و فرمان ها را در حقّ کسانی جاری می ساختند که [روزی] بر آنان، فرمانده بودند. نه نیزه ای از ایشان سست و شکسته، و نه سنگی از آنان نرم و کوبیده می شد. آگاه باشید که شما رشته پیروی را از دست نهادید و با احکام جاهلی در دژ الهی که خداوند برایتان ساخته بود،

رخنه انداختید . خداوند سبحان _ آن گاه که آنان را با چنان رشته الفتی پیوند داد که در سایه آن جای می گرفتند و در پناه آن آرامش می یافتند _ ، با نعمتی بر این امت منت نهاد که هیچ آفریده ای ارزش آن را نمی داند ؛ چرا که از هر ارزشی، برتر و از هر امر با اهمیتی ، والاتر است .

1- .درمنه یا درمنه ، گیاهی است بیابانی و خودرو .

2- .کنایه از بیابان گردان .

الباب الرابع : الموعظه 4 / 1 كَلِمَةٌ جَامِعَةٌ لِلْعِظَةِ نَهَجِ الْبَلَاغِ : مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهِيَ كَلِمَةٌ جَامِعَةٌ لِلْعِظَةِ وَالْحِكْمَةِ : فَإِنَّ الْغَايَةَ أَمَامَكُمْ ، وَإِنَّ وِرَاءَكُمْ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ . تَخَفَّفُوا تَلَحَّقُوا (1) ؛ فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوْلِيكُمْ آخِرُكُمْ . قَالَ السَّيِّدُ الشَّرِيفُ : أَقُولُ : إِنَّ هَذَا الْكَلَامَ لَوْ وُزِنَ بَعْدَ كَلَامِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبَعْدَ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِكُلِّ كَلَامٍ لَمَالَ بِهِ رَاجِحًا ، وَبَرَزَ عَلَيْهِ سَابِقًا . فَأَمَّا قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «تَخَفَّفُوا تَلَحَّقُوا» فَمَا سَمِعَ كَلَامًا أَقْلُ مِنْهُ مَسْمُوعًا وَلَا أَكْثَرُ مَحْصُولًا ، وَمَا أَبْعَدَ غَوْرَهَا مِنْ كَلِمَةٍ ، وَأَنْتَعَ نُطْفَتِهَا (2) مِنْ حِكْمَةٍ ! وَقَدْ تَبَّهْنَا فِي كِتَابِ الْخَصَائِصِ عَلَى عِظَمِ قَدْرِهَا ، وَشَرَفِ جَوْهَرِهَا . (3)

-
- 1- .أى تخففوا من الذنوب تَلَحَّقُوا مَنْ سَبَقَكُمْ فِي الْعَمَلِ الصَّالِحِ (مجمع البحرين : ج 1 ص 530 «خفف»).
 - 2- .مَاءٌ نَاقِعٌ وَتَقِيْعٌ : نَاجِعٌ يَقْطَعُ الْعَطْشَ وَيُذْهِبُهُ وَيُسَدِّ كُنْهَ . وَالتُّنْفَةُ : الْمَاءُ الصَّافِي (تاج العروس : ج 11 ص 488 «نقع» و ج 12 ص 505 «نطف»).
 - 3- .نهج البلاغه : الخطبه 21 ، روضه الواعظين : ص 537 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 203 ح 4120 وفيه «تخففوا ؛ فَإِنَّ الْغَايَةَ أَمَامَكُمْ ، وَالسَّاعَةَ مِنْ وِرَائِكُمْ تَحْدُوكُمْ» ، بحار الأنوار : ج 6 ص 135 ح 36 .

باب چهارم : سخنوری**4 / 1 سخنی فراگیر در موعظه**

باب چهارم : سخنوری 4 / 1 سخنی فراگیر در موعظه نهج البلاغه _ بخشی از سخنرانی امام علی علیه السلام که حاوی در پند و حکمت است _ : «منزلگاه آخر ، پیش روی شماسست و مرگ ، از پشتِ سرتان بانگ رحیل می زند . سبک بار شوید ، تا برسید ، که پیشینیان شما پسینیان را انتظار می برند» . سید رضی گفته است : این سخن ، اگر پس از سخن خدای سبحان و پیامبر خدا ، با هر سخنی سنجیده شود ، بر آن ، رُحمان خواهد داشت و پیشی خواهد گرفت . و این عبارتِ آن حضرت که فرمود : «سبکُ بار شوید ، تا برسید» ، هیچ سخنی کوتاه تر و پُر بهره تر از آن نیست . شگفتا از سخنی که به این اندازه ژرف است ! و شگفتا از حکمتی که این قدر زلال و سیراب کننده است ! ما در کتاب الخصائص ، به عظمت این سخن و ارزش گوهر آن ، آگاهی داده ایم .

4 / 2 الطَّرِيقُ الْوَاضِعُ حَالًا مَامَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْظُ بِسُلُوكِ الطَّرِيقِ الْوَاضِعِ: أَيُّهَا النَّاسُ! لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ؛ فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ مَا نَدَّهِ شَبْعُهُ قَصِيرٌ، وَجُوعُهَا طَوِيلٌ. أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالسُّخْطُ، وَإِنَّمَا عَقَرَ نَاقَهُ تَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ، فَعَمَّهْمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا، فَقَالَ سَبْحَانَهُ: «فَعَقَرُوهَا فَاصَّ بِحُورِ نَدِيمِينَ» (1) فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ خَارَتِ (2) أَرْضُهُمْ بِالْخَسْفِ خُورِ السَّكَّةِ (3) الْمُحْمَاهِ فِي الْأَرْضِ الْخَوَارِ (4). أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ سَلَكَ الطَّرِيقَ الْوَاضِعَ وَرَدَّ الْمَاءَ، وَمَنْ خَالَفَ وَقَعَ فِي النَّبِيِّ! (5)

4 / 3 صِفَاتُ الْمُتَّقِينَ فِي الْبَلَاغَةِ: مِنْ خُطْبِهِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَصِفُ فِيهَا الْمُتَّقِينَ. رُوِيَ أَنَّ صَاحِبَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَالُ لَهُ: هَمَامٌ كَانَ رَجُلًا عَابِدًا، فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ. فَتَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَوَابِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا هَمَامُ! اتَّقِ اللَّهَ وَأَحْسِنْ فِي «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» (6) فَلَمْ يَقْنَعْ هَمَامٌ بِهَذَا الْقَوْلِ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا بَعْدُ؛ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَيِّبًا عَنْ طَاعَتِهِمْ، أَمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ؛ لِأَنَّهُ لَا تَصْرُةَ مَعْصِيَةٍ مِنْ عَصَاةٍ، وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعَةٍ. فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ، وَوَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ. فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ؛ مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَمَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ، وَمَشِيئُهُمُ التَّوَاضُعُ. غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ الدَّافِعِ لَهُمْ. نُزِلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَأَنَّ نَزَلَتْ فِي الرَّخَاءِ. وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَهُ عَيْنٍ؛ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ، وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ. عَظَّمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ؛ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَالْجَنَّةَ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا؛ فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارَ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ. فُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَأَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَأَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ. صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً، أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً. تِجَارَةٌ مُرْبِحَةٌ يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ. أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُواهَا، وَأَسْرَتَهُمْ فَقَدُوا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا. أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافِقُونَ أَقْدَامَهُمْ، تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهَا تَرْتِيلًا. يُحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ، وَيَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءً دَائِمًا، فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَعُوا إِلَيْهَا طَمَعًا، وَتَطَلَّعَتْ نَفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَظَنُّوا أَنَّهَا نُصِبَ أَعْيُنُهُمْ، وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهيقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ؛ فَهُمْ حَانُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ، مُفْتَرِّشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَأَكْفَهُمْ وَرُكْبِهِمْ وَأَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ. وَأَمَّا النَّهَارُ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءَ، أَبْرَارٌ أَتْقِيَاءَ. قَدْ بَرَّاهُمْ الْخَوْفُ بَرَى الْقِدَاحِ (7)، يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسَدُ بِهِمْ مَرَضَى وَمَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ، وَيَقُولُ: قَدْ خَوْلَطُوا!، وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ! لَا يَرْضُونَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ الْقَلِيلَ، وَلَا يَسْتَكْبِرُونَ الْكَثِيرَ. فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهَمُونَ، وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ. إِذَا زَكَّى أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي. اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ، وَاغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ. فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ، وَحِزْمًا فِي لِينٍ، وَإِيمَانًا فِي يَقِينٍ، وَحِرْصًا فِي عِلْمٍ، وَعِلْمًا فِي حِلْمٍ، وَقَصْدًا فِي غِنَى، وَخُشُوعًا فِي عِبَادَةٍ، وَتَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ، وَصَبْرًا فِي شِدَّةٍ، وَطَلْبًا فِي حَلَالٍ، وَنَشَاطًا فِي هُدًى، وَتَحَرُّجًا عَنْ طَمَعٍ. يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَهُوَ عَلَى وَجَلٍ. يُمَسِي وَهَمُّهُ الشُّكْرُ، وَيُصْبِحُ وَهَمُّهُ الذِّكْرُ. يَبِيْتُ حَذِرًا، وَيُصْبِحُ فَرِحًا؛ حَذِرًا لِمَا حَذَرَ مِنَ الْغَفْلَةِ، وَفَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ. إِنْ اسْتَصَعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكَرَّرَ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ. قُرَّةُ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ، وَزَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْقَى. يَمْرُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ. تَرَاهُ قَرِيبًا أَمَلَهُ، قَلِيلًا زَلَّهُ، حَاشِعًا قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ، مَزُورًا (8) أَكَلَهُ، سَدَّ هَلَا أَمْرُهُ، حَرِيْزًا دِينَهُ، مَيْتَةً شَهْوَتَهُ، مَكْظُومًا غَيْظَهُ. الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُونٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ. إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي الدَّاكِرِينَ، وَإِنْ كَانَ فِي الدَّاكِرِينَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ. يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَيُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ، وَيَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ. بَعِيدًا فُحْشُهُ، لَيْسًا قَوْلُهُ، غَانِيًا مُنْكَرُهُ. حَاضِرًا مَعْرُوفُهُ، مُقْبِلًا خَيْرُهُ، مُدْبِرًا شَرُّهُ. فِي الرِّزَالِ وَقُورٌ، وَفِي الْمَكَارِهِ صَدُّورٌ، وَفِي الرَّخَاءِ شُكُورٌ. لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ، وَلَا يَأْتُمُ فِيمَنْ يُحِبُّ. يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ. لَا يُضِيعُ مَا اسْتَحْفِظَ، وَلَا يَنْسَى مَا ذَكَرَ، وَلَا يُنَابِرُ بِالْأَلْقَابِ، وَلَا يُضَارُّ بِالْجَارِ، وَلَا يَشْتَمُ بِالْمَصَائِبِ، وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ، وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ. إِنْ صَدَّ مَتَّ لَمْ يُعْمَهُ صَدِّمَتُهُ، وَإِنْ

صَحِيحَكَ لَمْ يَعْلُ صَوْنُهُ، وَإِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ. نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. أَتَعَبَ نَفْسَهُ لِأَخْرَجَتْهُ، وَأَرَاخَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ. بَعْدَهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَنَزَاهَةٌ، وَدُنُوهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لَيْنٌ وَرَحْمَةٌ. لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبَرٍ وَعَظَمَةٍ، وَلَا دُنُوهُ بِمَكْرٍ وَخَدِيعَةٍ. قَالَ: فَصَدَّقَ هَمَامٌ صَدَقَهُ كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: أَهَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظَ بِالْبَالِغَةِ بِأَهْلِهَا؟ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: فَمَا بِالْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَحَكَ إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتًا لَا يَعْدُوهُ، وَسَدِّبَا لَا يَتَجَاوِزُهُ. فَمَهْلًا لَا تَعُدْ لِمِثْلِهَا (9)؛ فَإِنَّمَا نَفَثَ (10) الشَّيْطَانُ عَلَيَّ لِسَانَكَ! (11)

- 1- الشعراء: 157.
- 2- خازن: صاحب، والخوار: ما اشتد من الصوت (لسان العرب: ج 4 ص 261 «خور»).
- 3- السكك: هي التي تحرث بها الأرض (النهاية: ج 2 ص 384 «سكك»).
- 4- أرض خوار: لينه سهله (لسان العرب: ج 4 ص 262 «خور»).
- 5- نهج البلاغه: الخطبه 201، الغارات: ج 2 ص 584 عن فرات بن أحنف وليس فيه من «فقال سبحانه» إلى «الخواره»، المسترشد: ص 407 ح 138 وليس فيه من «فقال سبحانه...» وكلاهما نحوه، بحار الأنوار: ج 70 ص 107 ح 5.
- 6- النحل: 128.
- 7- القِداح: جمع قِدْح؛ السهم قبل أن يتصل ويُرَاش (لسان العرب: ج 2 ص 556 «قدح»).
- 8- أي قليلاً (النهاية: ج 5 ص 40 «نزر»).
- 9- قال ابن أبي الحديد: إنما نهى أمير المؤمنين عليه السلام القائل: «فهل أنت يا أمير المؤمنين!» لأنه اعترض في غير موضع الاعتراض، وذلك أنه لا يلزم من موت العامي عند وعظ العارف أن يموت العارف عن وعظ نفسه؛ لأنَّ انفعال العامي ذي الاستعداد التام للموت عند سماع المواعظ البالغة أتم من استعداد العارف عند سماع نفسه أو الفكر في كلام نفسه؛ لأنَّ نفس العارف قويه جداً، والآله التي يحفر بها الطين قد لا يحفر بها الحجر (شرح نهج البلاغه: ج 10 ص 161).
- 10- نفث الشيطان على لسانه: أي ألقى فتكلم (مجمع البحرين: ج 3 ص 1808 «نفث»).
- 11- نهج البلاغه: الخطبه 193، صفات الشيعة: ص 96 ح 35، الأمالي للصدوق: ص 666 ح 897 كلاهما عن عبد الرحمن بن كثير الهاشمي عن الإمام الصادق عن أبيه عنه عليهم السلام، تحف العقول: ص 159، التمهيص: ص 70 ح 170، كتاب سليم بن قيس: ج 2 ص 849 ح 43 كلها نحوه وراجع الخطبه 87 و 157 و 161 و 178 و 188 و 190 و 191 والكافي: ج 2 ص 226 ح 1 وبحار الأنوار: ج 77 ص 367 _ 442 وتذكره الخواص: ص 138.

4 / 2 راه روشن

4 / 3 ویژگی های پرهیزگاران

4 / 2 راه روشن‌نام علی علیه السلام در سخنی که به ره سپردن در راه روشن، پند می‌دهد: ای مردم! در راه هدایت، از کم بودن رهپویان، احساس تنهایی مکنید؛ چون [غالب] مردم، بر سفره ای که سیری آن کوتاه مدت، و گرسنگی آن بلند مدت است، گرد آمده اند. ای مردم! خشنودی و ناخشنودی، همه مردمان را فرا می‌گیرد. آن که شتر ثمود را پی کرد، یک نفر بود؛ ولی خداوند، عذاب را شامل همه گرداند؛ چون همه بدان کار، رضایت دادند، و فرمود: «پس آن را پی کردند و پشیمان گشتند». چیزی نگذشت که سرزمینشان چون گاواهن آبداده ای که در زمین سست فرورود، فریادی برآورد و فرورفت. ای مردم! هر کس راه روشن را بیماید، به آب می‌رسد، و هر کس بر خلاف آن ره سپارد، در بیابان [گم‌راهی] می‌افتد.

4 / 3 ویژگی های پرهیزگاران نهج البلاغه: یکی از یاران امیر مؤمنان به نام همّام که مردی عابد بود به ایشان گفت: ای امیر مؤمنان! پرهیزگاران را چنان برای من توصیف کن که گویی به آنان می‌نگرم. امیر مؤمنان، در پاسخ وی درنگی کرد و آن‌گاه فرمود: «ای همّام! از خدا بترس و نیکوکار باش؛ چرا که «در حقیقت، خدا با کسانی است که پرهیزگار باشند و [با] کسانی [است] که به حقیقت، آنها نیکوکارند»». همّام به این پاسخ، قانع نشد، اصرار کرد و امام علیه السلام را قسم داد. آن‌گاه، علی علیه السلام خدا را سپاس گفت و ستایش کرد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد. سپس فرمود: «اما بعد؛ خدای پاک و والا، در حالی آفریده‌ها را آفرید که از اطاعت آنان، بی‌نیاز و از نافرمانی‌شان در امان بود؛ زیرا نافرمانی آن که او را نافرمانی می‌کند، به او زبانی نمی‌رساند، و پیروی آن که او را اطاعت می‌کند، سودی برای او ندارد. روزی آفریدگان را بین آنان تقسیم کرد، و در دنیا هر کدام را در جایگاه خود قرار داد. پرهیزگاران در دنیا، صاحبان فضایل اند. سخنشان درست، پوشششان میانه روی، و راه رفتنشان فروتنانه است. دیده خویش را از آنچه خداوند بر آنان حرام کرده، می‌پوشانند، و گوش‌هایشان را بر دانشی که سودشان می‌رساند، وقف می‌کنند. در بلایا، چنان وارد می‌شوند که گویی در آسایش گام می‌نهند، و اگر نبود اجلی که خداوند بر آنان معین کرده، به شوق ثواب و بیم از کیفر، به اندازه چشم بر هم زدن روحشان در جسمشان آرام نمی‌گرفت. آفریننده، در پیش آنان بزرگ است و از این رو، جز او در نظرشان کوچک گشته است. آنان نسبت به بهشت، چون کسانی اند که آن را دیده‌اند و در آن جا نعمت داده شده‌اند، و نسبت به دوزخ، چون کسانی اند که آن را دیده‌اند و در حال عذاب در آن اند. دل‌هایشان غمگین، شرشان دور [از مردم]، بدن‌هایشان نزار، نیازهایشان سبک، و جانشان پاک است. روزهایی اندک صبر می‌کنند و آسایش طولانی را در پی آن می‌یابند؛ تجارتی سودآور که پروردگارشان برایشان فراهم کرده است. دنیا، آنان را خواست و آنان، دنیا را نخواستند، و آنان را به بند کشید و آنان، به قیمت فدیة دادن جان خود، از آن رستند. شبانگاهان، بر پای اند و قرآن را جزء به جزء، شمرده شمرده می‌خوانند. به خواندن آن، خویش را غمگین می‌سازند، و داروی دردشان را از آن می‌گیرند. هر گاه آیه ای را بخوانند که در آن تشویق است، حریصانه به آن دل می‌بندند و مشتاقانه، جان‌هایشان بدان بر می‌افروزد و می‌پندارند که آن [پاداش]، فراویشان است، و هر گاه آیه ای را بخوانند که در آن بیم دهی باشد، گوش دلشان را به آن می‌سپارند و می‌پندارند که شیون و فریاد جهنم در گوششان است. به رکوع، پشت خود را خمیده‌اند و پیشانی و دست و زانو و کناره‌های پای خود را بر زمین گسترانیده‌اند و از خداوند، آزادی خود [از آتش دوزخ] را می‌خواهند. در روز، دانشورانِ بردبار [و] نیکوکاران پرهیزگارانند. ترس، آنان را چون تیر تراش خورده، تراشیده است. هر گاه کسی به آنان بنگرد، می‌پندارد که بیمارند، در حالی که بیمار نیستند؛ اما [هر که ببیندشان،] می‌گوید:

خردشان پریشان شده است! [آری،] کاری بزرگ، آنان را پریشان حال ساخته است. آنان به اعمال اندکشان خشنود نمی شوند و اعمال بسیار را بسیار نمی شمارند. آنان همیشه نفس خود را متهم می کنند و از کرده های خویش، بیمناک اند. هر گاه یکی از آنان ستایش شود، از آنچه به وی گفته شده، در بیم است و می گوید: من از دیگری بر حال خویش داناترم و پروردگارم به من از خودم داناتر است. بار خدایا! مرا بر پایه آنچه می گویند، بازخواست مکن و مرا برتر از آنچه می پندارند، قرار ده و آنچه را که نمی دانند، بر من ببخش! از نشانه های هر یک از آنان، این است که در او توانمندی در دین، دوراندیشی در نرم خوئی، ایمان در یقین، حرص در دانش، دانش در بردباری، میانه روی در بی نیازی، فروتنی در پرستش، آراستگی در نیازمندی، صبوری در سختی، روزی خواهی حلال، نشاط در هدایت، و دوری از طمع را می بینی. کارهای نیک انجام می دهد و با این حال، در بیم است، روز را شب می کند و قصد و تلاشش شکرگزاری است، و شب را روز می کند و دغدغه اش یاد خداست. با ترس، شب را به پایان می آورد و به شادی، روز را می آغازد؛ ترسان از غفلتی که به او بیم داده شده، و شادمان از احسان و رحمتی که به او رسیده است. اگر در آنچه ناخوشایند می داند، هوای نفسش بر وی سخت گیرد، به درخواست نفس در چیزهایی که دوست دارد، پاسخ نمی دهد. روشنایی چشمش به چیزهایی است که بی زوال اند، و دل زدگی اش در چیزهایی است که زودگذرند. بردباری را با دانش، و سخن را با کردار در هم می آمیزد. او را می بینی که آرزوهایش کوتاه، لغزشش کم، دلش خاشع، نفسش قانع، خوراکش کم، کارش آسان، دینش استوار، شهوتش مُرده، خشمش فروخورده، خیرش مورد انتظار، و شرش بر کنار است؛ هر گاه در بین غافلان باشد، از ذاکران به شمار می آید و اگر در بین ذاکران باشد، از غافلان به حسابش نمی آورند؛ از کسی که به وی ستم کرده، می گذرد و به آن که محرومش ساخته، می بخشد و با آن که از وی بریده، پیوند برقرار می کند؛ ناسزاگویی، از او دور است و سخنش نرم؛ بدی او برکنار و خوبی او حاضر است؛ خیر او روی آور و شر او روی گردان است. در سختی ها، با وقار و در ناخوشایندها شکیبیا و در آسایش، شکرگزار است. هر گاه بر کسی خشم بگیرد، ستم نمی کند و درباره کسی که دوستش دارد، مرتکب گناه نمی شود. پیش از آن که علیه او گواهی داده شود، به حق، اعتراف می کند. آنچه را که نگهداری اش از او خواسته شده، ضایع نمی کند و آنچه را که به وی یادآوری شده، فراموش نمی کند. مردم را با القاب زشت، یاد نمی کند و به همسایه زیان نمی رساند و در مصیبت ها [ی مردم] شادی نمی کند. در کار باطل، وارد نمی شود و از کار حق، قدم بیرون نمی نهد. اگر خاموش باشد، خاموشی، غمگینش نمی کند و اگر بخندد، صدای خنده اش بلند نیست. اگر بر وی ستم رود، شکیبایی می ورزد تا خدا انتقام گیرنده او باشد. جانش از او در رنج است و دیگران از او در آسایش اند. جان خویش را برای آخرتش به رنج انداخته است و مردم را از سوی خود، آسوده ساخته است. دوری گزیدن او از کسی که از او دوری گزیده، از سر زهد و پاکی است و نزدیک شدنش به آن که به او نزدیک شده، نرم خوئی و مهربانی است. دوری گزینی اش، کبر و خودبزرگ بینی نیست و نزدیک شدنش، نیرنگ و فریب نیست». [راوی می گوید: سخن امام علیه السلام که به این جا رسید،] همام، بی هوش شد و در بی هوشی جان داد. امیر مؤمنان فرمود: «سوگند به خدا، از همین بر او می ترسیدم» و سپس افزود: «پندهای رسا، با آنان که اهل پندگیری اند، چنین می کند». کسی به وی گفت: ای امیر مؤمنان! چرا با تو چنین نمی کند؟ علی علیه السلام فرمود: «وای بر تو! هر اجلی را زمانی است که از آن، در نمی گذرد و سببی است که از آن، تجاوز نمی کند. آرام باش! دیگر مثل این گفته را تکرار نکن؛ (1) چرا که آن را شیطان بر زبانت دمیده است».

1- ابن ابی الحدید گفته است: امیر مؤمنان، از آن رو گوینده آن سخن را نهی کرد که در جای نامناسب اعتراض کرد؛ چون لازمه مرگ فرد عادی به هنگام پنددهی عارف، آن نیست که خود عارف هم از پنددهی بمیرد؛ زیرا تأثیرپذیری شخص عادی دارای استعداد و آمادگی برای مرگ، به هنگام شنیدن پند رسا، بیشتر از تأثیرپذیری عارف از شنیدن پند خویش و یا اندیشیدن در کلام خود است؛ چون جان عارف، قوی تر است. با کلنگی که خاک را بدان شخم می زنند، نمی توان سنگ را شکافت (شرح نهج البلاغه: ج 10 ص 161).

4 / 4 الخُطْبَةُ الغُرَّاءُ الإمامِ عليٍّ عليه السلامِ مِنْ خُطْبِهِ لَهُ، وَهِيَ مِنَ الخُطْبِ العَجِيبِ، وَتُسَمَّى الغُرَّاءُ: الحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا بِحَوْلِهِ، وَدَنَا بِطَوْلِهِ (1). مَانِحٌ كُلِّ غَنِيمَةٍ وَفَضْلٍ، . وَكَاشِفٌ كُلِّ عَظِيمَةٍ وَأَزَلٍ . أَحْمَدُهُ عَلَى عَوَاطِفِ كَرَمِهِ، وَسَوَائِغِ نِعَمِهِ . وَأُوْمِنُ بِهِ أَوَّلًا بِأَدْيَا، وَأَسْتَهْدِيهِ قَرِيبًا هَادِيًا، وَأَسْتَعِينُهُ قَاهِرًا قَادِرًا، وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ كَافِيًا نَاصِرًا . وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛ أَرْسَلَهُ لِإِنْفَازِ أَمْرِهِ، وَإِنْهَاءِ عُذْرِهِ، وَتَقْدِيمِ نُذْرِهِ . أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّذِي ضَرَبَ الْأَمْثَالَ، وَوَقَّتَ لَكُمْ الْأَجَالَ . وَأَلْبَسَكُمْ الرِّيَاشَ وَأَرْفَعَكُمْ لَكُمْ المَعَاشَ (2) . وَأَحَاطَ بِكُمْ الإِحْصَاءَ (3) ، وَأَرْصَدَ (4) لَكُمْ الجَزَاءَ، وَأَثَرَكُمْ بِالنِّعَمِ السَّوَابِغِ، وَالرِّقْدَ الرَّوَافِغِ، وَأَنْذَرَكُمْ بِالحُجُجِ البَوَالِغِ . فَأَحْصَاكُمْ عَدَدًا، وَوَضَّفَ لَكُمْ مَدَدًا، فِي قَرَارِ خَبْرِهِ، وَدَارِ عَيْبِهِ، أَنْتُمْ مُخْتَبِرُونَ فِيهَا، وَمُحَاسَبُونَ عَلَيْهَا . فَإِنَّ الدُّنْيَا رَنِقٌ (5) مَشْرَبُهَا، رَدْعٌ (6) مَشْرَعُهَا، يُوْبِقُ مَنظَرُهَا، وَيُوْبِقُ مَخْبَرُهَا . غُرُورٌ حَائِلٌ، وَضَوْءٌ آفِلٌ، وَظِلٌّ زَائِلٌ، وَسَيِّدٌ نَادٍ مَائِلٌ . حَتَّى إِذَا أَنْسَ نَافِرُهَا، وَاطْمَأَنَّ نَاكِرُهَا؛ فَمَصَّتْ (7) بِأَرْجُلِهَا، وَقَصَّتْ بِأَجْلِهَا، وَأَفْصَدَتْ بِأَسْهُمِهَا، وَأَعْلَقَتْ المَرْءَ أَوْهَاقَ (8) المَيِّتِ قَائِدَهُ لَهُ إِلَى صَدَنِكَ المَضْجَعِ، وَوَحْشِهِ المَرْجِعِ، وَمُعَايِنَةِ المَحَلِّ، وَثَوَابِ العَمَلِ . وَكَذَلِكَ الخَلْفُ بِعَقْبِ السَّلْفِ . لَا- تُفْلِحُ المَنِيَّةُ إِخْتِرَامًا (9) وَلَا- يَرَعَوِي البَاقُونَ إِجْتِرَامًا . يَحْتَدُونَ مِثْلًا وَيَمْضُونَ أَرْسَالًا (10)، إِلَى غَايَةِ الإِنْتِهَاءِ، وَصَدَّيُورِ الفَنَاءِ . حَتَّى إِذَا تَصَدَّرَمَتِ الأُمُورُ، وَتَقَصَّصَتِ الدُّهُورُ، وَأَزِفَ (11) التُّشُورُ؛ أَخْرَجَهُمْ مِنَ ضَرَائِحِ القُبُورِ، وَأَوَكَرِ الطُّيُورِ، وَأَوَجِرَهُ (12) السُّبَاعِ، وَمَطَارِحِ المَهَالِكِ، سِرَاعًا إِلَى أَمْرِهِ، مُهْطَعِينَ (13) إِلَى مَعَادِهِ . رَعِيلاً صُمُوتًا، قِيَامًا صُفُوفًا . يَنْفُذُهُمُ البَصْرُ، وَيُسْمِعُهُمُ الدَّاعِيَ . عَلَيْهِمُ لَبُوسُ الإِسْتِكَانِ، وَضُرْعُ الإِسْتِسْلَامِ وَالذَّلَّةِ . قَدْ صَلَّتِ الحِجْلُ، وَانْقَطَعَ الأَمَلُ . وَهَوَتْ الأَفِيدَةُ كَاطِمَةً، وَخَشَعَتِ الأَصْوَاتُ مُهَيِّنَةً (14) . وَأَلْجَمَ (15) العَرَقُ، وَعَظَّمَ الشَّمَقُ، وَأُرْعِدَتِ الأَسْمَاعُ لِزَبْرِهِ الدَّاعِيَ إِلَى فَصْلِ الخِطَابِ، وَمُقَايَصَةِ الجَزَاءِ، وَنِكَالِ العِقَابِ، وَنَوَالِ الثَّوَابِ . عِبَادٌ مَخْلُوقُونَ اقْتِدَارًا، وَمَرْبُوبُونَ اقْتِسَارًا، وَمَقْبُوضُونَ إِحْتِضَارًا، وَمُضَمَّنُونَ أَجْدَاثًا، وَكَائِنُونَ رُفَاتًا (16) . وَمَبْعُوثُونَ أَفْرَادًا، وَمَدِينُونَ جَزَاءً، وَمُمَيَّرُونَ حِسَابًا . قَدْ أَمْهَلُوا فِي طَلَبِ المَخْرَجِ، وَهَدُوا سَبِيلَ المَنْهَجِ، وَعُمِّرُوا مَهَلَ المُسْتَعْتَبِ، وَكُشِفَتْ عَنْهُمْ سُدُفُ (17) الرِّيبِ، وَخُلُوا لِمِضْمَارِ الجِيَادِ، وَرَوِيَهُ الإِرْتِيَادِ، وَأَنَاهِ المُقْتَسِسِ المُرْتَادِ، فِي مَدَّةِ الأَجَلِ، وَمُضْطَرَبِ المَهَلِ . فَيَالِهَا أَمْثَالًا صَائِبَةً، وَمَوَاعِظَ شَافِيَةً، لَوْ صَادَقَتْ قُلُوبًا زَاكِيَةً، وَأَسْمَاعًا وَاعِيَةً، وَآرَاءَ عَازِمَةً، وَأَلْبَابًا حَازِمَةً! فَاتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَةً مَن سَمِعَ فَخَشَعُ، وَاقْتَرَفَ فَاعْتَرَفَ، وَوَجَلَ فَعَمَلَ، وَحَازَرَ فَبَادَرَ، وَأَيَقَنَ فَأَحْسَنَ، وَعُيِّرَ فَاعْتَبَرَ، وَحَدَّرَ فَحَدَّرَ، وَرُجِرَ فَازْدَجَرَ، وَأَجَابَ فَأَنَابَ، وَرَاجَعَ فَتَابَ، وَاقْتَدَى فَاحْتَدَى، وَأَرَى فَرَأَى، فَاسْرَعَ طَالِبًا، وَنَجَا هَارِبًا، فَأَفَادَ ذَخِيرَةً، وَأَطَابَ سَرِيرَةً . وَعَمَّرَ مَعَادًا، وَاسْتَظْهَرَ زَادًا لِيَوْمِ رَحِيلِهِ، وَوَجِهَ سَبِيلِهِ، وَحَالَ حَاجَتِهِ، وَمَوَاطِنَ فَاقِيَتِهِ، وَقَدَّمَ أَمَامَهُ، لِيَدَارِ مُقَامِهِ . فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ جِهَةً مَا خَلَقَكُمْ لَهُ، وَاحْذَرُوا مِنْهُ كُنْهَ مَا حَذَّرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ، وَاسْتَحْفَفُوا مِنْهُ مَا أَعَدَّ لَكُمْ بِالتَّنْجِزِ (18) لِصِدْقِ مِيعَادِهِ، وَالْحَدَّرِ مِنْ هَوْلِ مَعَادِهِ ... جَعَلَ لَكُمْ أَسْمَاعًا لِتَعْمَى مَا عَنَاهَا، وَأَبْصَارًا لِتَجْلُوْا عَنْ عَشَاهَا، وَأَشْلَاءَ (19) جَامِعَةً لِأَعْضَائِهَا، مُلَاتِمَةً لِأَحْنَانِهَا (20)، فِي تَرْكِيْبِ صُورِهَا وَمُدَدِ عُمُرِهَا، بِأَبْدَانِ قَائِمَةٍ بِأَرْفَاقِهَا (21)، وَقُلُوبٍ رَائِدَةٍ لِأَرْزَاقِهَا، فِي مُجَلَّلَاتِ (22) نِعَمِهِ، وَمَوْجِبَاتِ مَنَنِهِ، وَحَوَاجِزِ عَافِيَتِهِ . وَقَدَّرَ لَكُمْ أَعْمَارًا سَتَرَهَا عَنْكُمْ، وَخَلَّفَ لَكُمْ عِبْرًا مِنْ آثَارِ المَاضِيْنَ قَبْلَكُمْ؛ مِنْ مُسْتَمْتَعِ خَلَاقِهِمْ (23)، وَمُسْتَفْسَحِ خَنَاقِهِمْ (24) . أَرَهَقْتَهُمْ (25) المَنَايَا دُونَ الأَمَالِ، وَشَدَّبْتَهُمْ عَنْهَا (26) تَخَرُّمَ الأَجَالِ . لَمْ يَمْهَدُوا فِي سَلَامَةِ الأَبْدَانِ، وَلَمْ يَعْتَبِرُوا فِي أُنْفِ (27) الأَوَانِ . فَهَلْ يَنْتَظِرُ أَهْلُ بَضَائِغِهِ (28) الشَّبَابِ إِلا حَوَانِي الهَرَمِ؟ وَأَهْلُ غَضَارِهِ (29) الصِّحْحِ إِلا نَوَازِلَ السَّقَمِ؟ وَأَهْلُ مُدَّةِ البَقَاءِ إِلا آوَنَةَ الفَنَاءِ؟ مَعَ قُرْبِ الزِّيَالِ، وَأَزُوفِ الإِنْتِقَالِ، وَعَلَزِ (30) القَلْقِ، وَالْمِ المَصْضِ وَغُصْصِ الجَرَضِ (31)، وَتَلَفَّتِ الإِسْتِغَاثَةَ بِنُصْرَةِ الحَقِّدَةِ وَالْأَقْرَبَاءِ وَالْأَعْرَهَ وَالْقَرْنَاءِ! فَهَلْ دَفَعَتِ الأَقْرَابُ أَوْ نَفَعَتِ التَّوَاجِبُ، وَقَد غَوَدَرَ فِي مَحَلِّهِ الأَمْوَاتِ رَهِينًا، وَفِي ضَيْقِ المَضْجَعِ وَحِيدًا، قَدْ هَتَكَتِ الهَوَامُ جِلْدَتَهُ، وَأَبْلَتِ التَّوَاهِكُ جِدَّتَهُ، وَعَفَّتِ (32) العَوَاصِفُ أَثَارَهُ، وَمَحَا الحَدَثَانَ (33) مَعَالِمَهُ، وَصَارَتِ الأَجْسَادُ شَحْبَةً بَعْدَ بَصْنَتِهَا، وَالْعِظَامُ نَخْرَةً بَعْدَ قَوَّتِهَا، وَالْأَرْوَاحُ مُرْتَهَنَةً بِثِقَلِ أَعْبَائِهَا، مُوقِفَةً بِغَيْبِ أَنْبَائِهَا، لَا تُسْتَرَادُ مِنْ صَالِحِ عَمَلِهَا، وَلَا تُسْتَعْتَبُ مِنْ سَيِّئِ زَلَّتِهَا! أَوْلَسْتُمْ أبنَاءَ القَوْمِ وَالْآبَاءِ، وَإِخْوَانَهُمْ وَالْأَقْرَبَاءِ، تَحْتَدُونَ أَمْثَلَتَهُمْ، وَتَرْكَبُونَ قَدَّتَهُمْ (34) وَتَطْوُونَ جَادَتَهُمْ؟! فَالْقُلُوبُ قَاسِيَةٌ عَنِ حَظِّهَا، لَاهِيَةٌ عَنِ رُشْدِهَا، سَالِكَةٌ فِي غَيْرِ مِضْمَارِهَا، كَأَنَّ المَعْنِيَّ سِوَاهَا، وَكَأَنَّ الرُّشْدَ فِي إِحْرَازِ دُنْيَاهَا! وَعَلِمُوا أَنَّ مَجَازِكُمْ عَلَى الصِّرَاطِ وَمَزَالِقِ دَحْضِهِ (35) وَأَهْوَابِلِ زَلَّتِهِ، وَتَارَاتِ أَهْوَالِهِ . فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَةً ذِي لُبٍّ شَغَلْ

التَّفَكُّرُ قَلْبَهُ ، وَأَنْصَبَ الْخَوْفُ بَدَنَهُ ، وَأَسْهَرَ التَّهَجُّدُ غِرَارَ (36) نَوْمِهِ ، وَأَطْمَأَ الرَّجَاءُ هَوَاجِرَ (37) يَوْمِهِ ، وَظَلَفَ الزُّهْدُ شَهَوَاتِهِ (38) ، وَأَوْجَفَ الذِّكْرُ بِلِسَانِهِ (39) ، وَقَدَّمَ الْخَوْفَ لِأَمَانِهِ ، وَتَنَكَّبَ الْمَخَالِجَ (40) عَنْ وَصَّحِ السَّبِيلِ ، وَسَدَّ لَكَ أَقْصَدَ الْمَسَالِكِ إِلَى النَّهْجِ الْمَطْلُوبِ ، وَلَمْ تَقْتَلِهْ فَاتِلَاتُ الْغُرُورِ ، وَلَمْ تَعَمْ عَلَيْهِ مُسْتَبْهَاتُ الْأُمُورِ . ظَافِرًا بِفَرَحِهِ الْبُشْرَى ، وَرَاحِهِ التُّعْمَى فِي أَنْعَمِ نَوْمِهِ وَأَمَّنَ يَوْمِهِ . قَدْ عَبَّرَ مَعَبَّرَ الْعَاجِلَهُ حَمِيدًا ، وَقَدَّمَ زَادَ الْأَجَلَهُ سَدَّ عِيدًا . وَبَادَرَ مِنْ وَجَلٍ ، وَأَكْمَشَ (41) فِي مَهَلٍ . وَرَغَبَ فِي طَلَبٍ ، وَذَهَبَ عَنْ هَرَبٍ ، وَرَاقَبَ فِي يَوْمِهِ غَدَهُ ، وَنَظَرَ قُدَمَا أَمَامَهُ . فَكَفَى بِالْجَنَّةِ ثَوَابًا وَنَوَالًا ، وَكَفَى بِالنَّارِ عِقَابًا وَوَبَالًا ! وَكَفَى بِاللَّهِ مُنْتَقِمًا وَنَصِيرًا ! وَكَفَى بِالْكِتَابِ حَاجِبًا وَخَصِيمًا ! أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّذِي أَعْدَرَ بِمَا أُنذَرَ ، وَاحْتَجَّ بِمَا نَهَجَ ، وَحَدَّرَكُمْ عَدُوًّا نَفَذَ فِي الصُّدُورِ حَقِيًّا ، وَنَفَثَ فِي الْأَذَانِ نَجِيًّا (42) ؛ فَاصْلًا وَارْدَى ، وَوَعَدَ فَمَنِّي ، وَزَيْنَ سَيِّئَاتِ الْجَرَائِمِ ، وَهَوْنَ مَوْبِقَاتِ الْعِظَائِمِ . حَتَّى إِذَا اسْتَدْرَجَ قَرِينَتَهُ (43) ، وَاسْتَغْلَقَ رَهِينَتَهُ ، أَنْكَرَ مَا زَيْنَ ، وَاسْتَعْظَمَ مَا هَوْنَ ، وَحَدَّرَ مَا أَمَّنَ . أَمْ هَذَا الَّذِي أَنْشَأَهُ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ ، وَشَدَّ غُفَّ (44) الْأَسْتَارِ ، نُطْفَةً دِهَاقًا (45) ، وَعَلَقَهُ مِحَاقًا ، وَجَنِينًا وَرَاضِعًا ، وَوَلِيدًا وَيَافِعًا . ثُمَّ مَنَحَهُ قَلْبًا حَافِظًا ، وَلِسَانًا لَافِظًا ، وَبَصَرًا لَاحِظًا ؛ لِيَفْهَمَ مَعْتَبِرًا ، وَيُقَصِّرَ مُرْدَجِرًا . حَتَّى إِذَا قَامَ اعْتِدَالُهُ ، وَاسْتَوَى مِثَالُهُ ؛ نَفَرَ مُسْتَكْبِرًا ، وَخَبَطَ سَادِرًا (46) ، مَا تَحَا فِي غَرْبِ (47) هَوَاهُ ، كَادِحًا سَعِيًا لِدُنْيَاهُ ، فِي لَذَاتِ طَرِبِهِ ، وَبَدَوَاتِ (48) أَرْبِهِ ، ثُمَّ لَا يَحْتَسِبُ رِزِيَّةً ، وَلَا يَخْشَعُ تَقِيَّةً . فَمَاتَ فِي فِتْنَتِهِ غَرِيرًا (49) ، وَعَاشَ فِي هَفْوَتِهِ يَسِيرًا . لَمْ يُفِدْ عَوْضًا ، وَلَمْ يَقْضِ مُفْتَرَضًا . دَهَمَتَهُ فَجَعَاتُ الْمَنِيِّ فِي غَبْرِ (50) جِمَاحِهِ ، وَسَدَّنَ مِرَاحِهِ ، فَظَلَّ سَادِرًا ، وَبَاتَ سَاهِرًا ، فِي غَمَرَاتِ الْأَلَامِ ، وَطَوَارِقِ الْأَوْجَاعِ وَالْأَسْقَامِ ، بَيْنَ أَخٍ شَدِيقٍ ، وَوَالِدٍ شَدِيقٍ ، وَدَاعِيَةٍ بِالْوَيْلِ جَزَعًا ، وَوَلَادِمَةٍ (51) لِلصَّدْرِ قَلْفًا . وَالْمَرْءُ فِي سَكْرِهِ مُلْهَثٌ ، وَغَمْرِهِ (52) كَارِثٌ ، وَأَنْتَهُ مَوْجِعٌ ، وَجَذْبُهُ مُكْرِبٌ ، وَسَوْقُهُ مُتْعِبٌ . ثُمَّ أُدْرِجَ فِي أَكْفَانِهِ مُبْلِسًا (53) ، وَجُذِبَ مُنْقَادًا سَلِسًا . ثُمَّ أَلْقَى عَلَى الْأَعْوَادِ رَجِيْعَ وَصَبِ (54) ، وَنِضْوِ (55) سَقَمٍ ، تَحْمَلُهُ حَفْدَةُ الْوِلْدَانِ ، وَحَشْدَةُ الْإِخْوَانِ ، إِلَى دَارِ غُرْبَتِهِ ، وَمُنْقَطِعِ زَوْرَتِهِ ، وَمُفْرَدِ وَحْشَتِهِ . حَتَّى إِذَا انْصَرَفَ الْمُشْبِعُ ، وَرَجَعَ الْمُتَفَجِّعُ ؛ أَقْعَدَ فِي حُفْرَتِهِ ، نَجِيًّا لِيَهْتَهُ السُّؤَالِ ، وَعَثْرَهُ الْإِمْتِحَانِ . وَأَعْظَمُ مَا هُنَالِكَ بَلِيَّةُ نَزْوُلِ الْحَمِيمِ ، وَتَصْلِيَةُ الْجَحِيمِ ، وَفُورَاتِ السَّعِيرِ ، وَسُورَاتِ (56) الرَّفِيرِ . لَا فِتْرَةَ مُرِيحَهُ ، وَلَا دَعَا مُزِيحَهُ ، وَلَا قُوَّةَ حَاجِزَةٍ ، وَلَا مَوْتَهُ نَاجِزَةٍ ، وَلَا سِدَّةً مَسْلِيَّةً بَيْنَ أَطْوَارِ الْمَوْتَاتِ وَعَذَابِ السَّاعَاتِ ، إِنَّا بِاللَّهِ عَائِدُونَ ! عِبَادَ اللَّهِ ! أَيْنَ الَّذِينَ عَمَّرُوا فَنَعَمُوا ، وَعَلَّمُوا فَفَهَمُوا ، وَأَنْظَرُوا فَلَهَوُوا وَسَلَّمُوا فَفَسَّسُوا ! أَمْهَلُوا طَوِيلًا ، وَمُنَحُوا جَمِيلًا ، وَوَعَدُوا جَسِيمًا . إِحْدَرُوا الذُّنُوبَ الْمُؤَرِّطَةَ ، وَالْعُيُوبَ الْمُسْخِطَةَ . أَوْلَى الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ ، وَالْعَافِيَةِ وَالْمَتَاعِ ! هَلْ مِنْ مَنَاصٍ أَوْ خَلَاصٍ ، أَوْ مَعَاذٍ أَوْ مَلَاذٍ ، أَوْ فِرَارٍ أَوْ مَحَارٍ (57) أَمْ لَا ؟ («فَأَنَّى تُؤْفِكُونَ») (58) ! أَمْ أَيْنَ تُصْرَفُونَ ! أَمْ بِمَاذَا تَغْتَرُونَ ! وَإِنَّمَا حَظُّ أَحَدِكُمْ مِنَ الْأَرْضِ ذَاتِ الطُّولِ وَالْعَرْضِ قَيْدُ (59) قَدِّهِ ، مُتَعَفِّرًا عَلَى حَدِّهِ ! الْآنَ عِبَادَ اللَّهِ وَالْخِنَاقِ مُهْمَلٌ ، وَالرُّوحُ مُرْسَلٌ ، فِي فَيْتِهِ (60) الْإِرْشَادِ ، وَرَاحِهِ الْأَجْسَادِ ، وَبَاحِهِ الْإِحْتِسَادِ ، وَمَهَلِ الْبَقِيَّةِ ، وَأَنْفِ الْمَشِيَّةِ ، وَإِنْظَارِ التَّوْبَةِ ، وَإِنْفِسَاحِ الْحَوْبَةِ (61) قَبْلَ الضَّنْكِ وَالْمَضْيِيقِ ، وَالرُّوْعِ وَالرُّهُوقِ ، وَقَبْلَ قُدُومِ الْغَائِبِ الْمُتَنْظَرِ ، وَإِخْذِهِ الْعَزِيزِ الْمُقْتَدِرِ . (62)

1- الطُّولُ : الْفَضْلُ (النَّهَايَةُ : ج 3 ص 145 «طول»).

2- أَى أَوْسَعُ عَلَيْكُمْ . وَعَيْشٌ رَافِعٌ : أَى وَاسِعٌ (النَّهَايَةُ : ج 2 ص 244 «رفع»).

3- قَالَ ابْنُ أَبِي الْحَدِيدِ : تَقُولُ : حَاطَ فُلَانٌ كَرْمَهُ : أَى جَعَلَ عَلَيْهِ حَانِطًا ، فَكَأَنَّهُ جَعَلَ الْإِحْصَاءَ وَالْعَدَّ كَالْحَانِطِ الْمَدَارِ عَلَيْهِمْ ؛ لِأَنَّهُمْ لَا يَبْعُدُونَ مِنْهُ وَلَا يَخْرُجُونَ عَنْهُ (شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 245).

4- أَرْصَدُ : أَعَدُّ (النَّهَايَةُ : ج 2 ص 226 «رصد»).

5- رَنَقٌ : كَدِيرٌ (تاج العروس : ج 13 ص 177 «رنق»).

6- مَكَانٌ رَدِغٌ : أَى وَجِلٌّ . وَالرَدِغَةُ : السَّمَاءُ وَالطِّينُ وَالْوَحْلُ الْكَثِيرُ الشَّدِيدُ (تاج العروس : ج 12 ص 20 «ردغ»).

7- قَمَصٌ : أَى نَفَرَ وَأَعْرَضَ . يَقَالُ : قَمَصَ الْفَرَسَ ؛ وَهُوَ أَنْ يَنْفِرَ وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ وَيَطْرَحُهُمَا مَعًا (النَّهَايَةُ : ج 4 ص 108 «قمص»).

- 8- الأوهاق : جمع وَهَق ؛ وهو حَبَل كَالطَّوْلِ تُشَدُّ بِهِ الْإِبِلَ وَالْحَيْلُ ، لئَلَّا تَنْدَّ (النهاية : ج 5 ص 233 «وهق»).
- 9- يقال : اخترمهم وتخرمهم : أى اقتطعهم واستأصلهم (النهاية : ج 2 ص 27 «خرم»).
- 10- أرسالاً : أى أفواجاً وقرقاً متقطعه ، يتبع بعضهم بعضاً (النهاية : ج 2 ص 222 «رسل»).
- 11- أزِفَ : أى دنا وقرب (النهاية : ج 1 ص 45 «أزف»).
- 12- أوجره السباع : جمع وجر ؛ وهو جُحْرُهَا الذى تأوى إليه (النهاية : ج 5 ص 156 «وجر»).
- 13- الإهطاع : الإسراع فى العدو . وأهطع : إذا مدَّ عنقه ، وصَوَّبَ رأسه (النهاية : ج 5 ص 266 «هطل»).
- 14- الهَيْئَمَه : الكلام الخفى لا يفهم (النهاية : ج 5 ص 290 «هينم»).
- 15- ألجم العرق : أى وصل إلى أفواههم ، فيصير لهم بمنزلة اللجام يمنعهم عن الكلام (النهاية : ج 4 ص 234 «لجم»).
- 16- الرُّفَات : الحُطَام من كلِّ شىء تكسّر (لسان العرب : ج 2 ص 34 «رفت»).
- 17- سُدفُ الرِّيب : ظلّمها (النهاية : ج 2 ص 355 «سدف»).
- 18- التنبّز : طلب شىء قد وُعدته (لسان العرب : ج 5 ص 414 «نجز»).
- 19- الأشلاء : جمع شلو ؛ وهو العضو ، وأراد عليه السلام بالأشلاء هاهنا الأعضاء الظاهره ، وبالأعضاء : الجوارح الباطنه (شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 258).
- 20- أحنأوها : أى معاطفها (النهاية : ج 1 ص 455 «حنا»).
- 21- أرفاقها : منافعها ، يقال : هذا الأمر رفيق بك أى نافع (تاج العروس : ج 13 ص 169 «رفق»).
- 22- جلل الشىء : عمّ (تاج العروس : ج 14 ص 118 «جلل»).
- 23- الخلاق : الحظّ والنصيب (النهاية : ج 2 ص 70 «خلق»).
- 24- الخناق : الحبل الذى يُخنق به (لسان العرب : ج 10 ص 93 «خنق»).
- 25- أرهقه : أغشاه وأعجله (النهاية : ج 2 ص 283 «رهق»).
- 26- شدّبهم عنها : قطعهم وفرّقهم ، من تشذيب الشجره ؛ وهو تقشيرها . وتخرمت زيدا المنية استأصلته واقتطعته (شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 260).
- 27- أنف : أى مستأنف استئنافاً ، وأنفه الشىء : ابتداءه (النهاية : ج 1 ص 75 «أنف»).
- 28- البضاضه : رقه اللون وصفائه الذى يؤثر فيه أدنى شىء (النهاية : ج 1 ص 132 «بضض»).
- 29- الغضاره : النعمه والخير والسعه فى العيش والخصب والبهجه (تاج العروس : ج 7 ص 311 «غضر»).
- 30- العلّز : خفّه وهلّع يُصيب الإنسان (النهاية : ج 3 ص 287 «علز»).
- 31- الجرض : أن تبلغ الروح الحلق (النهاية : ج 1 ص 261 «جرض»).
- 32- عفا الأثر : بمعنى درسَ وأمّحى (النهاية : ج 3 ص 266 «عفا»).
- 33- حدّثان الدهر : نُوبه وما يحدث منه (لسان العرب : ج 2 ص 132 «حدث»).
- 34- القده : الطريقه (لسان العرب : ج 3 ص 344 «قدد»).
- 35- دحض : زلق (النهاية : ج 2 ص 104 «دحض»).
- 36- الغرار : النوم القليل ، وقيل : هو القليل من النوم وغيره (لسان العرب : ج 5 ص 17 «غرر»).
- 37- الهواجر : جمع هاجره ؛ وهى نصف النهار عند اشتداد الحرّ (الصحيح : ج 2 ص 851 «هجر»).
- 38- أى : كَفَّها ومنَعها (النهاية : ج 3 ص 159 «ظلف»).

39- .أى : حَرَكَه مَسْرِعاً (النهايه : ج 5 ص 157 «وجف»).

40- .تَنَكَّبَ عَنِ الطَّرِيقِ : إِذَا عَدَلَ عَنْهُ . وَالْمَخَالِجُ : أَى الطَّرِيقِ الْمُتَشَعَّبِ عَنْ الطَّرِيقِ الْأَعْظَمِ الْوَاضِحِ (النهايه : ج 5 ص 112 و ج 2 ص 59 «نكب»).

41- .أى : تَشَمَّرَ وَجَدًّا (النهايه : ج 4 ص 200 «كمش»).

42- .مِنَ النَّجْوَى ؛ وَهُوَ السِّرُّ مَا بَيْنَ الْاِثْنَيْنِ وَالْجَمَاعَةِ (مجمع البحرين : ج 3 ص 1756 «نجا»).

43- .الْقَرِينَةُ _ هَاهُنَا _ : الْإِنْسَانُ الَّذِي قَارَنَهُ الشَّيْطَانُ ، وَلَفْظُهُ لَفْظُ التَّائِيثِ ، وَهُوَ مُذَكَّرٌ . وَيَجُوزُ أَنْ يَكُونَ أَرَادَ بِالْقَرِينَةِ النَّفْسَ (شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 268).

44- .الشُّغْفُ : جَمْعُ شَغَافِ الْقَلْبِ ، وَهُوَ حِجَابُهُ ، فَاسْتَعَارَهُ لِمَوْضِعِ الْوَالِدِ (النهايه : ج 2 ص 483 «شغف»).

45- .نَطْفَهُ دِهَاقًا : أَى نَطْفَهُ قَدْ أُفْرِغَتْ إِفْرَاقًا شَدِيدًا (النهايه : ج 2 ص 145 «دهق»).

46- .سَادِرًا : أَى لَاهِيًا (النهايه : ج 2 ص 354 «سدر»).

47- .الْمَاتِيحُ : الْمَسْتَقَى مِنَ الْبَثْرِ بِالْدَلْوِ مِنْ أَعْلَى الْبَثْرِ . وَالْعَرْبُ : الدَّلْوُ الْعَظِيمَةُ الَّتِي تَتَّخَذُ مِنْ جِلْدِ ثَوْرٍ (النهايه : ج 4 ص 291 «متح» و ج 3 ص 349 «غرب»).

48- .بَدَوَاتٌ : آرَاءُ تَظْهَرُ لِلرَّجُلِ فَيَخْتَارُ بَعْضًا وَيَسْقُطُ بَعْضُ (تاج العروس : ج 19 ص 190 «بدو»).

49- .الْغَرِيرُ : الْمَغْرُورُ (لسان العرب : ج 5 ص 13 «غرر»).

50- .الْغُبَيْرُ : جَمْعُ الْغَايِرِ ؛ أَى الْبَاقِي (النهايه : ج 3 ص 338 «غبر»).

51- .أَى ضَارِبَاتٌ . وَاللْتِدَامُ : ضَرْبُ النِّسَاءِ وَجَوْهَهُنَّ فِي النِّيَاحَةِ (النهايه : ج 4 ص 245 «لدم»).

52- .عَمَرَهُ كُلَّ شَيْءٍ : مِنْهَمَكُهُ وَشِدَّتُهُ ، كَعَمَرِهِ الْهَمَّ وَالْمَوْتَ وَنَحْوَهُمَا (لسان العرب : ج 5 ص 29 «عمر»).

53- .الْمُبْلِسُ : السَّاكِتُ مِنَ الْحَزَنِ أَوْ الْخَوْفِ . وَالْإِبْلَاسُ : الْحَيْرَةُ (النهايه : ج 1 ص 152 «بلس»).

54- .الرَّجِيعُ مِنَ الدَّوَابِّ : مَا رَجَعَتْهُ مِنْ سَفَرٍ إِلَى سَفَرٍ ؛ وَهُوَ الْكَالُّ . وَالْوَصْبُ : دَوَامُ الْوَجْعِ وَلِزُومِهِ ، وَقَدْ يُطْلَقُ عَلَى التَّعَبِ وَالْفَتُورِ فِي الْبَدَنِ (لسان العرب : ج 8 ص 116 «رجع» و ج 1 ص 797 «وصب»).

55- .النَّضْوُ : الدَّابَّةُ الَّتِي أَهْزَلَتْهَا الْأَسْفَارُ ، وَأَذْهَبَتْ لَحْمَهَا (النهايه : ج 5 ص 72 «نضو»).

56- .سَوْرَاتٌ : جَمْعُ سَوْرَةٍ ؛ أَى شِدَّةٍ . وَزَفَرَتِ النَّارُ : سُمِعَ لِتَوْقُودِهَا صَوْتٌ (تاج العروس : ج 6 ص 552 «سور» و ص 465 «زفر»).

57- .مِنَ حَارٍ يَحُورُ : إِذَا رَجَعَ (النهايه : ج 1 ص 459 «حور»).

58- .الْأَنْعَامُ : 95 وَغَيْرُهَا . وَأَفِكَهُ : أَى صَرَفَهُ عَنِ الشَّيْءِ وَقَلَّبَهُ (النهايه : ج 1 ص 56 «أفك»).

59- .قَيْدٌ : أَى قَدْرٌ (النهايه : ج 4 ص 131 «قيد»).

60- .الْفَيْئَةُ : الْحَيْنُ وَالسَّاعَةُ (النهايه : ج 3 ص 486 «فين»).

61- .الْحَوْبَةُ : الْحَاجَةُ (النهايه : ج 1 ص 455 «حوب»).

62- .نَهَجَ الْبَلَاغَةَ : الْخَطْبَةُ 83 . وَقَالَ الشَّرِيفُ الرَّضِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي ذَيْلِ الْخَطْبَةِ : وَفِي الْخَبْرِ : أَنَّ اللَّهَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا خَطَبَ بِهَذِهِ الْخَطْبَةِ أَقْشَعَرَتْ لَهَا الْجُلُودُ ، وَبَكَتِ الْعَيُونَ ، وَرَجَفَتِ الْقُلُوبُ . وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُسَمَّى هَذِهِ الْخَطْبَةَ : «الغزاة» .

4 / 4 خطبه شیوا امام علی علیه السلام در خطبه ای که از سخنرانی های شگفت اوست و «غزاء» نامیده شده: سپاس خدایی را که با قدرتش والاست و با احسانش نزدیک است؛ دهنده هر دست مایه و فضل، و کنار زننده هر مصیبت و سختی است. او را بر بخشش های مهربانانه اش و فراگیر بودن نعمت هایش سپاس می گویم و به او ایمان می آورم که اول و آشکار است، و از او هدایت می طلبم که نزدیک و هدایت کننده است، و از او یاری می جویم که قاهر و توانمند است، و بر او توکل می کنم که کفایت کننده و یاور است. گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله، بنده و فرستاده اوست که برای اجرای فرمان و بستن راه عذر و بیم دهی از جانب او، فرستاده شده است. شما را - ای بندگان خدا! - به پروای خداوند که مثل ها برایتان زده و اجل های شما را زمان بندی کرده، سفارش می کنم؛ آن که بر شما آرایه لباس پوشانده، روزی بسیار به شما داده و حصار علمش شمار جان و کردار شما را در بر گرفته، و پاداش برایتان آماده کرده، و با نعمت های فراوان و بخشش های شایان شما را بر گزیده است. با برهان های رسا بیتمان داده است، شما را شمارش نموده و برایتان در جایگاه آزمایش و خانه عبرت، مهلت معینی قرار داده است که در آن، آزمایش می شوید و بر آن، محاسبه می گردید. نوش دنیا، کدر است و آبگیر آن، گلزار. برون آن، چشم نواز است و درون آن، گشوده. فریبکاری است زودگذر، روشنایی ای است از بین رونده، سایه ای است ناپایدار، و تکیه گاهی است کج، تا چون کسی که از آن گریزان است، به آن انس گرفت و کسی که آن را نمی شناسد، به آن اطمینان کرد؛ چموشی کند و در دام خود، گرفتارش سازد و با تیرهایش بر او نشانه رود و ریسمان مرگ را بر گردنش محکم سازد و او را به خوابگاه تنگ و منزلگاه وحشت و دیدار جایگاه و سزای عمل بکشاند. و این چنین، آیندگان، در پی گذشتگان قرار می گیرند. نه مرگ، دست از سرشان برمی دارد، و نه بازماندگان، از گناه باز می ایستند. پا جای پای رفتگان می نهند و گروه گروه می گذرند؛ تا رسیدن به پایان کار و فانی شدن جهان ناپایدار. پس چون رشته کارها از هم بگسلد و روزگار در هم شکند و رستاخیز نزدیک گردد، خداوند، آنان را از گورها، لانه های پرندگان و گناب درندگان و هلاکتگاه ها بیرون می آورد؛ شتابان به سوی فرمانش و پیشتاز به سوی میعادگاه او، گروه گروه خاموش و ایستاده به صف، در حالی که دیده قدرت خداوند، بر همه شان نفوذ دارد و بانگ خواننده، به گوششان رسانده می شود و لباس فروتنی بر تن و طوق بندگی و خواری بر گردنشان افکنده شده، و چاره هایی تأثیر و امیدها قطع گردیده است؛ دل ها از اندوه، فرو ریخته و صداها از ترس، به همه مهمل تبدیل شده است، دهان ها در لجام عرق، فرو می رود. ترس، سنگین گشته است و از درشتی صدای فراخواننده به داوری و دادن جزا، و دیدن کیفر و رسیدن به پاداش، گوش ها به خود می لرزند. بندگان هیستند آفریده به قدرت، و پروریده به اجبار، که به وقت مرگ، جان هایشان گرفته می شود و تن هایشان در دل خاک قرار می گیرد و در گور می پوسد. تنها از گور، برانگیخته می شوند، جزا داده می شوند و به حسابشان جدا جدا رسیدگی می گردد. برای رهایی از این تنگنا، مهلت داده شدند و راه درست به آنان نمایانده شد و چندان که خشنودی خدا را به دست آورند، عمر داده شدند و تاریکی تردید، از فرا رویشان کنار زده شد و برای شرکت در مسابقه پیشتازان و پروردن اندیشه سعادت یابی و فراچنگ آوردن گم شده خویش، به مقدار مدّت عمر و مهلت ناپایدار [زندگی دنیا]، فرصت داده شدند. و ه که چه مثال های به جا و اندرزه های سودمندی هستند؛ اگر دل هایی پاک، گوش هایی شنوا، اندیشه هایی مصمم، و خردهایی با تدبیر پیدا کنند! از خدا پروا کنید، پروای آن که شنید و فروتن گردید، گناه کرد و اعتراف نمود، ترسید و کار کرد، پرهیز کرد و مبادرت ورزید، یقین کرد و نیکی نمود، پند داده شد و پند گرفت، بیم داده شد و بیمناک گشت، باز نگه داشته شد و خویشتن را نگه داشت، پاسخ داد و روی آورد، از گناه بازگشت و توبه کرد، راهنما جست و پیروی کرد، نشان داده شد و دید، جستجوگرانه شتاب گرفت و گریزان رهایی یافت، پس ذخیره فراهم نمود و درون را پاک کرد و قیامت [خویش] را آباد ساخت و برای روز کوچ و راه در پیشش و زمان نیازمندی اش و جایگاه نیازش، زاد و توشه فراهم کرد و آن را به سوی اقامتگاهش پیش فرستاد. بندگان خدا! از خدا پروا کنید و به سوی

آنچه شما را برای آن آفریده، روی آورید و از او _ همان گونه که شما را از خود ترسانده _ بترسید و با درخواست انجام شدن وعده راستش و برکنار ماندن از هراس رستاخیزش، خود را سزاوار آن چیزی گردانید که برای شما آماده کرده است... برای شما گوش هایی قرار داد تا آنچه را که می خواهد، بشنود، و دیدگانی، تا تاریکی را با آنها کنار زند، و اندام هایی دربرگیرنده عضوها و سازگار با خمیدگی های آنها در ترکیب بندی ظاهر، و همساز با دوره دوام آنها، با بدن هایی که در کار نفع رسانی به خود، بفرارند، و دل هایی که در پی روزی خویش روان اند، در میان نعمت های فراگیر و احسان های موجب شکر و عافیتی مانع زیان. و برای شما عمرهایی مقرر کرد که مقدار آنها را بر شما پوشیده داشت، و از آثار پیشینیان شما، برایتان پندهایی به جا گذاشت، از جمله: بهره هایی که برگرفتند و فراخنای زندگی که پیش از مرگ از آن برخوردار بودند. پیش از دستیابی شان به آرزوها، مرگ، آنان را دریافت و تاختِ اجل ها، برگ و برشان را فرو ریخت. در هنگام سلامتِ بدنشان چیزی آماده نکردند و در بهار نوجوانی، پند نگرفتند. آیا برخورداران از شادابی جوانی، جز خمیدگی پیری را انتظار دارند؟ و بهره مندان از نعمت سلامت، جز بارش بیماری را؟ و برخورداران از فرصت عمر، چیزی جز فرا رسیدن گاه فنا و نیستی را _ آن هم با نزدیک بودن جدایی و وقت انتقال، آشوب دل ها، سوز درد و به لب رسیدنِ جان؟ و انداختنِ نگاهی فریادرسانه به فرزندان و نزدیکان و عزیزان و هم‌تایان؟ مگر با وجود بازداشت شدن در کوی مُردگان و تنها ماندن در تنگنای خوابگاه، خویشان می توانند مرگ را دفع کنند؟ و یا نوحه گری سودی دارد؟ خزندگان، پوستش را دریده اند و خاک گور، شادابی را از تنش ستانده، و گردبادها، آثارش را از بین برده اند و گذشت روزگار، نشانه هایش را نابود کرده است! بدن ها پس از فریبهی، زار و نزار گشته اند، و استخوان ها پس از سختی، سست شده اند، و روح ها با یقین به اخبار غیبی، در گرو بار سنگین گناهان قرار گرفته اند. نه از ایشان می خواهند بر اعمال صالحشان چیزی بیفزایند و نه برای لغزش های ناروایشان پوزش بخواهند. مگر شما پسران، پدران، برادران و نزدیکانِ آن رفته ها نیستید که پا جای پای آنان می نهید و روش آنان را در پیش گرفته اید و در راه آنان گام می زنید؟ پس دل ها در رسیدن به بهره خویش سخت شده اند، از کمال خویش روی گردان اند و در غیر راه درست، گام می زنند. گویی تکلیف های شرعی، برای غیر آنهاست و رستگاری، در به دست آوردن دنیاست! بدانید که گذرتان بر صراط و لغزشگاه های آن و بیم های ناشی از لغزش بر آن و ترس های پیاپی آن است. پس _ ای بندگان خدا! _ از خدا پروا کنید؛ پروای خردمندی که اندیشه، دلش را فرا گرفته و ترس، بدنش را رنجور ساخته و شب زنده داری، خوابِ اندک را از او ربوده؛ به امید ثواب، گرمای روزش را به تشنگی گذرانده و پارسایی، او را از خواهش های نفس، باز داشته و یاد خدا زبانش را به سرعت به کار انداخته و ترس را بر آرامشش پیش داشته است؛ به خاطر راه روشن، دل از راه های گوناگون شسته است و میانه ترین راه ها را برای روش مطلوب پیموده است. غرورهای در هم پیچیده، او را از راه بیرون نکرده اند، و امور شُبّه ناک، راه را بر وی پوشیده نساخته اند، در حالی که به شادمانی مژده ها و راحتی نعمت ها، در خوش گوارترین خواب و با امنیت ترین روز خویش دست یافته است؛ با نیک نامی از گذر دنیا گذشته و با سعادت‌مندی، توشه آن جهان را پیش فرستاده است؛ از بیم، پیش دستی کرده و در هنگام فرصت، شتافته و در جستجو [ی بایسته ها]، رغبت ورزیده و از [نبایسته ها]، به ترس، روی گردان شده و در امروزش از فردایش مواظبت کرده و گام پیش رویش را نگر بسته است. پس بهشت، برای پاداش و بهره، و دوزخ برای کیفر و عذاب، بسنده است. و خدا برای انتقام گیری و یآوری، و قرآن برای احتجاج و خصومت‌گری، کافی است. شما را به پروا کردن از خدایی سفارش می کنم که با آنچه بیم داده، [راه] عذر را بُریده و به راهی که گشوده، احتجاج کرده، و شما را از دشمنی برحذر داشته که مخفیانه در سینه ها نفوذ می کند و نوجوانان در گوش ها می دمد، گم راه می سازد و هلاک می کند، وعده می دهد و به دام آرزوها می افکند، و زشتی گناهان را می آراید و گناهان بزرگ را ساده نشان می دهد، تا کم کم یار و همنشین خود را به گم راهی و هلاکت بکشاند و راه چاره را بر گروگان خود ببندد، و آنچه را که آراسته بود، منکر گردد و آنچه را که آسان نموده بود، بزرگ شمارد و از هر چه که ایمن نمایانده بود، برحذر دارد. این، همان [انسان] است که خدا او را در تاریک خانه های زهدان ها و غلاف پرده ها، نطفه ای جهنده و خونی لخته و سپس، جنین، شیرخوار، کودک و نوجوان قرار داد و آن گاه، به او دلی فراگیر، زبانی گویا، و چشمی نگاه کننده داد تا از سر عبرت، بفهمد و از سر خویش‌تنداری، از گناه باز ایستد؛ اما آن

هنگام که اندامش استوار و قامتش کامل گردید، متکبران می‌گریزد و سرگشته، پا بر زمین می‌کوبد. از چاه هوایش آب بیرون می‌کشد و در پی دنیایش کوشاست، در حالی که در لذت‌های سرمستی اش و اندیشه‌های نوجوانی اش فرو رفته است. نه نگران مصیبتی است و نه پروای الهی او را به فروتنی وا می‌دارد. مغرورانه، در فتنه خویش می‌میرد و در خطاهایش روزگاری کوتاه می‌گذرانَد. نه عوض به دست می‌آورد و نه واجباتی را که بر عهده دارد، ادا می‌کند. فاجعه مرگ، در باقی مانده روزهای سرکشی و راه‌های کامجویی، ناگهان او را در بر می‌گیرد. روز را به حیرانی و شب را به بیداری، در گرداب دردها و شیخون رنج‌ها و بیماری‌ها در بین برادری چون جان و پدری مهربان و نوحه‌گری - که به فریاد جزع می‌کند - و زنانی - که از ناشکیبایی به سینه می‌کوبند - به سر می‌آورد، در حالی که گرفتاری بی‌هوشی احتضار، سختی مصیبت، ناله‌ای دردآور، نفسی به شماره افتاده، و جان‌کنندنی طاقت سوز است. او را خاموش در کفن‌هایش می‌گذارند و گردن نهاده و رام بر می‌دارند، و همچون چارپای از راه دور بازگشته‌ای، در مانده و زار و درد بیماری کشیده و نزار، او را بر پاره‌چوب‌هایی می‌نهند و گروه‌فرزندان و جمع برادران، او را به سوی خانه غربت و پایان دیدار و تنهایی وحشت می‌برند. وقتی که تشییع‌کنندگان برگشتند و مصیبت‌زدگان باز آمدند، او را در حالی که زمزمه حیرت‌انگیزش‌ها و دغدغه‌های امتحان دارد، در گور می‌نشانند. بزرگ‌ترین بلایی که در آن جا به وی می‌رسد، نازل شدن آب جوش، در افتادن به جهنم و برافروخته شدن آتش و شدت فریادهای آن است. نه آبی آرام دارد و نه لحظه‌ای راحتی رنج‌زدای، و نه توانی بازدارنده، و نه مرگی رهاکننده، و نه خوابی سبک و آرام بخش در بین مردن‌های پی‌در پی و ساعت‌ها عذاب. از این همه، به خدا پناه می‌بریم! بندگان خدا! کجا ایند آنان که سال‌ها زیستند و بهره‌مند شدند، به آنان آموختند و فهمیدند، فرصتشان دادند و وقت بیهوده‌گذرانند، امنیت یافتند و فراموش کردند؟ همان‌ها که از مهلت بسیاری برخوردار گشتند و نیکو بخششی داده شدند، از عذاب دردآور بر حذر داشته شدند و پاداشی بزرگ وعده داده شدند؟ از گناهان تباه‌کننده و زشتی‌های خشم‌آور، بر حذر باشید! ای صاحبان دیده و گوش! و ای برخورداران از سلامت و مال! آیا گریز راه و یا رهایی‌گاه، جای امن یا پناهگاه، فرار و یا بازگشتگاهی هست یا نه؟ «پس چگونه [از حق] منحرف می‌شوید؟» و به کجا می‌روید؟ فریفته چه چیزی هستید؟ همه بهره‌هر کدام از شما از طول و عرض زمین، به اندازه درازای قدی است که با گونه خاک آلود، بر آن خواهد خفت. اکنون را - ای بندگان خدا! - دریابید که مرگ، طناب از گلویتان بازداشته و روح، آزاد است؛ در وقت بالیدن و راحت جسم و مجال‌گرد آمدن، که مهلتی باقی، و مجالی برای اراده، و فرصتی برای توبه هست و زمانی است برای بیان نیاز، پیش از تنگی و گرفتاری و ترس و مرگ، و پیش از سر رسیدن آن غایب منتظر و بازخواست آن عزیز توانمند. (1)

1- نهج البلاغه: خطبه 83. سید رضی در ذیل این روایت نوشته: در خبر است که وقتی امام علیه السلام، این خطبه را ایراد فرمود، مو بر بدن‌ها راست شد و از دیده‌ها اشک جاری گشت و دل‌ها به لرزه افتاد. بعضی افراد، این خطبه را «خطبه الغراء» می‌نامند.

4 / 5 التَّحْذِيرُ مِنَ الْغَفْلَةِ لِإِمَامٍ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ خُطْبِهِ لَهُ فِي صِدْفِهِ الصَّلَاةِ: وَهُوَ فِي مُهَلِّهِ مِنَ اللَّهِ يَهْوَى مَعَ الْغَافِلِينَ، وَيَغْدُو مَعَ الْمُدْنِيِّينَ، بِإِلَّا سَبِيلٍ قَاصِدٍ، وَلَا إِمَامٍ قَانِدٍ... حَتَّى إِذَا كَشَفَ لَهُمْ عَنْ جَزَاءِ مَعْصِيَتِهِمْ، وَاسْتَخْرَجَهُمْ مِنْ جَلَابِيبِ غَفْلَتِهِمْ، اسْتَقْبَلُوا مُدْبِرًا، وَاسْتَدْبَرُوا مُقْبِلًا؛ فَلَمْ يَنْتَفِعُوا بِمَا أُدْرِكُوا مِنْ طَلِبَتِهِمْ، وَلَا بِمَا قَضَوْا مِنْ وَطَرِهِمْ (1). إِنِّي أُحَذِّرُكُمْ وَنَفْسِي هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ؛ فَلْيَنْتَفِعِ امْرُؤٌ بِنَفْسِهِ؛ فَإِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ، وَنَظَرَ فَأَبْصَرَ، وَانْتَفَعَ بِالْعَبْرِ ثُمَّ سَلَكَ جَدَدًا (2) وَاضِدًا حَايَتَجَنَّبَ فِيهِ الصَّرْعَةَ فِي الْمَهَاوِي، وَالضَّلَالَ فِي الْمَغَاوِي، وَلَا يُعِينُ عَلَى نَفْسِهِ الْغَوَاةَ بِتَعَسُّفٍ فِي حَقِّ، أَوْ تَحْرِيفٍ فِي نُطْقٍ، أَوْ تَخَوُّفٍ مِنْ صِدْقٍ. فَأَفْقِ أَيُّهَا السَّامِعُ مِنْ سَكَرَتِكَ، وَاسْتَيْقِظْ مِنْ غَفْلَتِكَ، وَاخْتَصِرْ مِنْ عَجَلَتِكَ. وَأَنْعِمِ الْفِكْرَ فِيمَا جَاءَكَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِمَّا لَا بُدَّ مِنْهُ، وَلَا مَحِيصَ عَنْهُ. وَخَالَفَ مَنْ خَالَفَ ذَلِكَ إِلَى غَيْرِهِ، وَدَعَاهُ وَمَا رَضِيَ لِنَفْسِهِ. وَضَعَ فَخْرَكَ وَاحْطَطَّ كِبْرَكَ، وَادْكُرْ قَبْرَكَ؛ فَإِنَّ عَلَيْهِ مَمْرَكَ، وَكَمَا تَدِينُ تُدَانُ. وَكَمَا تَزْرَعُ تَحْصُدُ. وَمَا قَدَّمْتَ الْيَوْمَ تَقْدِمُ عَلَيْهِ غَدًا؛ فَاْمَهْدِ لِقَدَمِكَ، وَقَدِّمِ لِيَوْمِكَ. فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ أَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ! وَالْجِدَّ الْجِدَّ أَيُّهَا الْغَافِلُ! «وَلَا يُبَيِّنُكَ مِثْلُ خَيْرٍ» (3). (4)

1- الوَطْرُ: كُلُّ حَاجَةٍ كَانَ لِصَاحِبِهَا فِيهَا هَمٌّ (لسان العرب: ج 5 ص 285 «وطر»).

2- الْجَدَدُ: الْمَسْتَوِي مِنَ الْأَرْضِ (النهاية: ج 1 ص 245 «جدد»).

3- فاطر: 14.

4- نهج البلاغه: الخطبه 153، بحار الأنوار: ج 77 ص 407 ح 38؛ جواهر المطالب: ج 1 ص 308 نحوه وراجع تحف العقول: ص 154.

4 / 5 پرهیز از غفلت

4 / 5 پرهیز از غفلت امام علی علیه السلام در سخنرانی اش در توصیف گم راه: او در فرصتی که خدا داده، به غافلان تمایل می ورزد و با گناهکاران، شب را به روز می آورد، بدون راهی که به مقصودش رساند و بدون پیشوایی که راهبرش باشد... تا آن که [خداوند] از کیفر گناهشان پرده برداشت، و از پرده های غفلت، بیرونشان آورد، پس به چیزی روی آوردند که بدان پشت کرده بودند و پشت به چیزی کردند که روی بدان آورده بودند؛ اما نه از آنچه می خواستند و بدان رسیدند، سودی بُردند، و نه از آنچه حاجت خویش بدان روا کردند، بهره ای خوردند. من، خودم و شما را از این جایگاه، برحذر می دارم. هر کس باید از تلاش خود، سود بُرد؛ زیرا بینا کسی است که بشنود و بیندیشد و بنگرد و ببیند و از عبرت ها سود بُرد و آن گاه، جاده های روشن را ببیند و از فرو افتادن در پرتگاه ها و گم راهی در بی راهه ها دوری گزیند و فریب دهندگان را با بیراهه رفتن درباره حقی، یا تحریف سخن یا ترسیدن از راستی، بر ضدّ خویش یاری نکند. ای شنونده! از سرمستی ات به هوش آی و از غفلتت بیدار شو و از شتابزدگی ات بکاه و در آنچه از زبان پیامبر اُمّی _ که درود خدا بر او و خاندانش باد _ به تورسیده است و چاره ای از آن نیست، نیک بیندیش و با کسی که با آن مخالفت می کند و به چیزی جز آن روی آورده، مخالفت کن و او را با آنچه خوشایند اوست، واگذار. فخرورزی خود را کنار بگذار و خودبینی ات را فرو نه و به یاد گورت باش که گذرت به آن جاست. با هر دستی که دهی، باز می گیری و چنان که بکاری، درو می کنی و آنچه امروز پیش فرستی، فردا به آن می رسی. جایی برای قدمت بگستران و برای آن روزت پیش فرست. پرهیز و پرهیز، ای شنونده! و بکوش و بکوش، ای غافل! «و [هیچ کس] چون [خدای] آگاه، تو را خبردار نمی کند».

4 / 6 المبادرُ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ إِلَى مَمِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ، وَبَادِرُوا آجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ، وَابْتَاعُوا مَا يَبْقَى لَكُمْ بِمَا يَزُولُ عَنْكُمْ، وَتَرَحَّلُوا فَقَدْ جُدَّ بِكُمْ (1)، وَاسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظْلَكْتُكُمْ، وَكُونُوا قَوْمًا صَاحِبِينَ بِهَمِّ فَانْتَبَهُوا، وَعَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ لَهُمْ بِدَارٍ فَاسْتَبَدَلُوا؛ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا، وَلَمْ يَتْرِكْكُمْ سُدًى، وَمَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ أَوْ النَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ أَنْ يَنْزَلَ بِهِ. وَإِنَّ غَايَةَ تَقْصُّدِهَا اللَّحْظَةُ، وَتَهْدِيمُهَا السَّاعَةَ لِحَدِيدَةٍ بِقِصَرِ الْمُدَّةِ، وَإِنَّ غَايَةَ يَحْدُوهُ الْجَدِيدَانِ؛ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ لِحَرِيٍّ بِسُرْعَةِ الْأُوبَةِ (2)، وَإِنَّ قَادِمًا يَقْدُمُ بِالْفَوْزِ أَوْ الشَّقْوَةِ لِمُسْتَحِقٍّ لِأَفْضَلِ الْعُدَّةِ. فَتَرَوُّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْرُزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا. فَاتَّقَى عَبْدُ رَبِّهِ نَصَحَ نَفْسَهُ، وَقَدَّمَ تَوْبَتَهُ، وَغَلَبَ شَهْوَتَهُ؛ فَإِنَّ أَجْلَهُ مَسْتُورٌ عَنْهُ، وَأَمَلُهُ خَادِعٌ لَهُ، وَالشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ يُزَيِّنُ لَهُ الْمَعْصِيَةَ لِيُرْكَبَهَا، وَيُمْنِيهِ التَّوْبَةَ لِيُسَوِّفَهَا. إِذَا هَجَمَتْ مَيِّتُهُ عَلَيْهِ أَغْفَلَ مَا يَكُونُ عَنْهَا. فَيَأْلَهَا حَسْرَةً عَلَى كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً، وَأَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى الشَّقْوَةِ! نَسَأَلُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَجْعَلَنَا وَإِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ نِعْمَةٌ، وَلَا تُقْصِرُ بِهِ عَنْ طَاعَةِ رَبِّهِ غَايَةً، وَلَا تَحُلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَدَامَةً وَلَا كَابَةً. (3)

- 1- أى: حثتم على الرحيل (شرح نهج البلاغه: ج 5 ص 146).
- 2- الأوبه: الرجوع (لسان العرب: ج 1 ص 219 «أوب»).
- 3- نهج البلاغه: الخطبه 64؛ جواهر المطالب: ج 1 ص 305 نحوه.

4 / 6 شاب به عمل صالح

4 / 6 شتاب به عمل صالح امام علی علیه السلام: بندگان خدا! از خدا پروا کنید و با کارهایتان، بر مرگتان پیشی گیرید، و با آنچه از دست شما خارج می شود، چیزی را بخرید که برایتان می ماند، و بار سفر ببندید که شما را به کوچیدن وا می دارند، و برای مرگ آماده شوید که بر سرتان سایه افکنده است، و مردمی باشید که بر آنان بانگ زده اند و بیدار شده اند و فهمیده اند که دنیا برای آنان، جای ماندن نیست و آن را عوض کرده اند. به راستی که خداوند، شما را بیهوده نیافریده و یله، رهایتان نساخته است و بین هر کدام از شما و بهشت یا دوزخ، چیزی جز مرگی که او را دریابد، نیست. و روزگاری که لحظه ها آن را کوتاه و ساعت ها آن را نابود می کنند، به کوتاه زمانی سزاوار است، و غایبی که گذشت روز و شب، او را فرا می خواند، سزاوار است که به سرعت باز آید، و پیکی که با پیام رستگاری یا شوربختی از راه می رسد، شایسته بهترین آمادگی است. پس در دنیا به آنچه با آن خویش را در فردا در امان می دارید، توشه بگیرید، و هر بنده ای [باید] از خدا پروا کند، خویش را پند دهد، و توبه اش را پیش اندازد و بر شهوتش غلبه کند؛ چرا که مرگش از او پوشیده است و آرزویش به او نیرنگ می زند و شیطان، بر او گماشته شده، گناه را برایش آرایش می دهد تا آن را مرتکب شود و به توبه امیدوارش می کند تا امروز و فردا کند و آن گاه که مرگ بر او یورش آورد، مغفول ترین چیزی است که [بنده] از آن غفلت کرده است. اندوه و حسرت بر هر غافلی که عمرش بر او حجت باشد و روزگارش او را به بدبختی بکشاند! از خدای سبحان می خواهیم که ما و شما را از کسانی قرار دهد که نعمتی آنها را به سرکشی و انمی دارد، و هیچ هدفی آنها را از اطاعت پروردگارشان باز نمی دارد و پس از مرگ پشیمانی و اندوهی به آنها نمی رسد.

4 / 7 في التزهيد من الدنيا الإمام علي عليه السلام: أوصيكم عباد الله! بتقوى الله التي هي الرّاد وبها المعاد؛ زاد مبلغ، ومعاد مُنحج. دعا إليها أسمع داع، ووعاها خير واع. فأسمع داعيها، وفاز واعياها. عباد الله! إن تقوى الله حمت (1) أولياء الله محارمه، وألزمت قلوبهم مخافته، حتى أسهرت لياليتهم، وأظمأت هواجرهم. فأخذوا الراحة بالنصب، والرّي بالظّمأ. واستقرّبوا الأجل فبادروا العمل، وكذبوا الأمل فلا حظوا الأجل. ثم إن الدنيا دار فناء وعناء وغير وعير؛ فمن الفناء أن الدهر مؤتر قوسه، لا تخطي سيهامه، ولا تؤسى (2) جراحه. يرمى الحى بالموت، والصحيح بالسقم، والتاجي بالعطب. آكل لا يشبع، وشارب لا ينقع. ومن العناء أن المرء يجمع ما لا يأكل، ويبنى ما لا يسكن، ثم يخرج إلى الله تعالى لا مالا حمل، ولا بناء نقل! ومن غيرها أنك ترى المرحوم مغبوطا والمغبوط مرحوما، ليس ذلك إلا نعيما زل (3)، وبؤسا نزل. ومن غيرها أن المرء يشرف على أمه، فيقتطعه حضور أجله؛ فلا أمل يدرك، ولا مؤمل يترك. فسبحان الله! ما أعز سرورها وأظمأ ريبها! وأضحى فيتها! لا جاء يرُد، ولا ماض يرتد. فسبحان الله! ما أقرب الحى من الميت للحاقه به، وأبعد الميت من الحى لإقطاعه عنه! إنه ليس شىء بشر من الشر إلا عقابه، وليس شىء بخير من الخير إلا ثوابه. وكل شىء من الدنيا سماعه أعظم من عيانه، وكل شىء من الآخرة عيانه أعظم من سماعه؛ فليكنكم من العيان السماع، ومن الغيب الخبر. واعلموا أن ما نقص من الدنيا، وزاد في الآخرة خير مما نقص من الآخرة، وزاد في الدنيا؛ فكم من منقوص رابح، ومزيد خاسر! إن الذي أمرتم به أوسع من الذي نهيتم عنه. وما أجل لكم أكثر مما حرّم عليكم؛ فذروا ما قلّ لما كثر، وما ضاق لما اتسع. قد تكفل لكم بالرزق وأمرتم بالعمل؛ فلا يكونن المضمون لكم طلبه أولى بكم من المفروض عليكم عمله، مع أنه والله لقد اعترض الشك، ودخل اليقين، حتى كأن الذي صد منكم قد فريض عليكم، وكان الذي قد فريض عليكم قد وضع عنكم. فبادروا العمل، وخافوا بغته الأجل؛ فإنه لا يرجى من رجعه العمر ما يرجى من رجعه الرزق؛ ما فات من الرزق رجي غدا زيادته، وما فات أمس من العمر لم يرج اليوم رجعتة. الرجاء مع الجاني، واليأس مع الماضي. فـ «اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن إلا وأنتم مسلمون» (4). (5)

1- حمى الشىء: منعه ودفع عنه (لسان العرب: ج 14 ص 198 «حما»).

2- أسا الجرح: داواه. والأسا: المداواه والعلاج (لسان العرب: ج 14 ص 34 «أسا»).

3- زل يزُل: إذا مرّ مروراً سريعاً (لسان العرب: ج 11 ص 307 «زلل»).

4- آل عمران: 102.

5- نهج البلاغه: الخطبه 114 وراجع الخطبه 103 و 111 و 113 و 132 و 203 و 226 وتحف العقول: ص 218 وعيون الحكم والمواعظ: ص 158 ح 3421 و ص 370 ح 6242.

4 / 7 بی رغبتی به دنیا

4 / 7 بی رغبتی به دنیا امام علی علیه السلام: ای بندگان خدا! شما را به پروای الهی سفارش می‌کنم که توشه و پناه است؛ توشه ای است که به مقصد می‌رساند، و پناهی است که می‌رهاند. شنونده ترین دعوت کننده، به سوی آن فرا می‌خواند، و بهترین نگاه دارنده، آن را نگاه می‌دارد. پس فراخواننده اش آن را شنواید و پذیرنده اش، رستگار گردید. بندگان خدا! پروای الهی، دوستان خدا را از انجام دادن حرام های او نگه داشته، و ترس از او را در دل هایشان همیشگی کرده است، به گونه ای که آنان را در شب ها بیدار نگه می‌دارد و در شدت گرمای روزها، تشنه می‌گذارد. آسایش را با رنج، و سیرابی را با تشنگی به دست آوردند. مرگ را نزدیک دانستند و به کار شتافتند، و آرزو را دروغ شمردند و اجل را در نظر آوردند. پس به راستی که دنیا، سرای نابودی و سختی و دگرگونی و عبرت گیری است. برای نابودی [دنیا]، این بس که روزگار، کمان خویش را کشیده است، در حالی که تیرش خطا نمی‌رود و جراحتش بهبود نمی‌یابد، زنده را به تیر مرگ می‌زند، و سالم را به تیر بیماری، و نجات یافته را به تیر هلاکت. روزگار، خورنده ای است که سیری نمی‌پذیرد، و نوشنده ای است که تشنگی اش فرو نمی‌نشیند. از سختی های دنیا، این است که انسان، چیزی را که نمی‌خورد، جمع می‌کند، و جایی را که در آن ساکن نمی‌شود، می‌سازد و آن گاه، در حالی که هیچ مالی با خود نمی‌برد و هیچ بنایی را منتقل نمی‌کند، به سوی درگاه الهی راهی می‌شود. و از دگرگونی آن، این است که می‌بینی به [حال] کسی که [روزی] به او ترحم می‌کردند، غبطه می‌خورند، و به دیگری که [روزی] به او غبطه می‌خوردند، ترحم می‌کنند و این نیست، جز به خاطر نعمتی که از دست رفته و سختی ای که فرود آمده است. و نشان عبرت دنیا این است که انسان به آرزویش نزدیک می‌شود؛ اما دست اجل، او را از آرزویش جدا می‌گرداند و در نتیجه، نه آرزویی به دست می‌آید و نه آن فرد [از چنگال مرگ]، رها می‌گردد. منزّه است خدا! شادی دنیا چه قدر فریبنده است، و سیرابی آن، چه قدر تشنگی آور است، و سایه آن، چه قدر سوزنده! نه آینده (مرگ) را می‌توان رد کرد، و نه گذشته را می‌توان باز آورد. منزّه است خدا! چه قدر زنده به مُرده نزدیک است؛ چرا که به وی ملحق می‌شود! و چه قدر مرده از زنده دور است؛ چرا که از او بُریده است! هیچ چیزی از بدی بدتر نیست، بجز کيفر آن، و هیچ چیزی از خوبی بهتر نیست، جز ثواب آن؛ و هر چیزی از دنیا شنیدنش بزرگ تر از دیدن آن است و هر چیزی از آخرت، دیدنش بزرگ تر از شنیدن آن است. پس باید شنیدن، از دیدن، و خبر یافتن، از غیب، شما را کفایت کند. بدانید آنچه از دنیا کم شود و به آخرت افزوده گردد، بهتر است از آنچه از آخرت کم گردد و به دنیا افزوده شود. چه بسیار کم شدن که سودآور است و زیاد شدن که زیانبار است. آنچه بدان فرمان داده شده اید، گسترده تر از آنی است که از آن نهی شده اید، و آنچه برای شما حلال شده، بیشتر است از آنچه بر شما حرام گشته است. پس به خاطر آنچه بسیار است، از آنچه کم است، دست بشوید، و برای آنچه گسترده است، از آنچه محدود است، دست بردارید. روزی شما ضمانت شده است و به عمل کردن فرمان یافته اید. پس، مبدا دنبال کردن آنچه برای شما ضمانت شده، از آنچه انجام دادن آن بر شما واجب گشته، نزد شما برتر باشد، با آن که _ به خدا سوگند _ تردید رخ نموده و یقین به سستی گراییده، به گونه ای که گویی آنچه برای شما ضمانت شده، بر شما واجب شده است، و آنچه بر شما واجب گشته، از عهده تان برداشته شده است. به عمل بشتابید و از سرزده آمدن مرگ بترسید؛ چون امیدی که نسبت به بازگشت نصیب و روزی هست، نسبت به بازگشت عمر نیست. همچنین روزی ای که امروز از دست رفته، به افزونی آن در فردا، امید هست؛ ولی عمری که دیروز از دست رفته، به بازگشت آن در امروز، امید نیست. امید، همراه آینده و یأس، همراه گذشته است. پس: «از خدا آن گونه که حقّ پروا کردن از اوست، پروا کنید، و زینهار! جز مسلمان نمیرید».

4 / 8 نداءً طالما نادى به أصحابها لإمام على عليه السلام: تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ! فَقَدَ نُوْدَى فَيْكُمْ بِالرَّحِيلِ، وَأَقْلُوا العُرْجَةَ (1) عَلَى الدُّنْيَا، وَأَنْقَلِبُوا بِصَالِحِ مَا بَحَضَرَتْكُمْ مِنَ الزَّادِ؛ فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَهُ كُودَا، وَمَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً لَا يَبْدَأُ مِنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا، وَالْوُقُوفَ عِنْدَهَا. وَاعْلَمُوا أَنَّ مَلَاحِظَ المَنِيَّةِ نَحْوَكُمْ دَانِيَةً، . وَكَأَنَّكُمْ بِمَخَالِبِهَا وَقَدْ نَشِبَتْ فَيْكُمْ، وَقَدْ دَهَمَتْكُمْ فِيهَا مُفْطِعَاتُ الْأُمُورِ، وَمُعْضِلَاتُ المَحْذُورِ؛ فَقَطَّعُوا عِلَاقَةَ الدُّنْيَا، وَاسْتَظْهَرُوا بِزَادِ التَّقْوَى. (2)

1- العُرْجَةُ: المقام (لسان العرب: ج 2 ص 321 «عرج»).

2- نهج البلاغه: الخطبه 204، خصائص الأئمة عليهم السلام: ص 98، الإرشاد: ج 1 ص 234، الأمالى للصدوق: ص 587 ح 810 عن محمد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام، بحار الأنوار: ج 73 ص 106 ح 102؛ المعيار والموازنه: ص 270 كلها نحوه وليس فيها من «واعلموا...».

4 / 8 دعوت همیشگی وی از یاران خود

4 / 8 دعوت همیشگی وی از یاران خود امام علی علیه السلام: خدا رحمتتان کند! آماده باشید؛ چرا که بانگ کوچیدن در بین شما در داده شده است. امید ماندن در دنیا را کم کنید و به توشه های صالحی که در دسترش شماست، روی آورید؛ چرا که در پیش رویتان، گردنه ای دشوار و منزل های ترسناک و وحشت زایی است که چاره ای جز درآمدن به آنها و توقف در آنها نیست. و بدانید که چشم انداز مرگ به شما نزدیک است. گویی که شما در چنگ مرگ، گرفتارید و او چنگال خود را در شما فرو برده است. کارهای دشوار دنیا و بلاهای طاقت سوز آن، شما را فرا گرفته است. دلبستگی های دنیایی را قطع کنید و از ره توشه پرهیزگاری، خود را توانا سازید.

الباب الخامس : الآداب 5 / 1 معرفة الإمام جميع اللغات لإمام الباقر والإمام الصادق عليهما السلام: إن أمير المؤمنين عليه السلام لما فرغ من أهل البصرة أتاه سبعون رجلاً من الزط (1) فسلموا عليه وكلموه بلسانهم فردّ عليهم بلسانهم . (2)

الإمام الصادق عليه السلام: أخرج [يهودى] من قبائه كتاباً فدفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام ففضّه ونظر فيه وبكى ، فقال له اليهودى : ما يُبكيك يَا بن أبى طالبٍ ؟ إنما نظرت فى هذا الكتابِ وهو كتابٌ سريانىّ وأنت رجلٌ عربىّ ، فهل تدري ما هو ؟ فقال له أمير المؤمنين صلواتُ الله عليه : نعم ، هذا اسمى مُثبتٌ . فقال له اليهودى : فأرنى اسمك فى هذا الكتابِ ، وأخبرنى ما اسمك بالسرائيىه ؟ قال : فأراه أمير المؤمنين سلامُ الله عليه اسمهُ فى الصحيفه وقال : إسمى إلبا . (3)

1- الزط : جنس من السودان والهنود (النهايه : ج 2 ص 302 «زطا»).

2- الكافى : ج 7 ص 259 ح 23 عن كردين عن رجل ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 3 ص 150 ح 3550 عن الإمام الباقر عليه السلام وليس فيه «فردّ عليهم بلسانهم» ، رجال الكشّى : ج 1 ص 325 ح 175 عن مسمع بن عبد الملك أبى سيار عن رجل عن الإمام الباقر عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 25 ص 287 ح 43 .

3- الكافى : ج 4 ص 183 ح 7 عن محمّد بن عمران ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 256 ، بحار الأنوار : ج 38 ص 61 ح 13 .

باب پنجم : ادبیات

5 / 1 آگاهی امام به همه زبان ها

باب پنجم : ادبیات 5 / 1 آگاهی امام به همه زبان ها امام باقر و امام صادق علیهما السلام : ه_نگ_ام_ی_ک_ه امیر مؤمنان از کار بصریان فارغ شد ، هفتاد نفر از سپاهان به نزد وی آمدند و سلام کردند و به زبان خود با او سخن گفتند و ایشان ، به زبان آنان به آنان پاسخ گفت .

امام صادق علیه السلام : [یهودی ای] از ج_یب_ق_بایش کتابی بیرون آورد و آن را به امیر مؤمنان داد . امام علیه السلام آن را گشود ، به آن نگریست و گریست . یهودی به وی گفت : پسر ابوطالب! چه چیزی تو را به گریه انداخت؟ به این کتاب که به زبان سُریانی است ، نگاه کردی ، در حالی که تو فردی عربی . آیا دانستی که آن چیست؟ امیر مؤمنان _ که درود خدا بر او باد _ فرمود : «آری . این ، نام من است که ثبت شده است» . یهودی به وی گفت : نام خود را در این کتاب به من نشان بده و مرا از نام خود به زبان سُریانی ، باخبر کن . امیر مؤمنان _ که سلام خدا بر او باد _ ، نامش را در کتاب ، نشان داد و گفت : «نام من ایلاست» .

عنه عليه السلام: إن أمير المؤمنين عليه السلام حين أتى أهل النَّهْرَوَانَ نَزَلَ قَطْفَتَا (1)، فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَهْلُ بَادُورِيَا (2)، فَشَكُوا ثِقَلَ خَرَاجِهِمْ، وَكَلَمُوهُ بِالنَّبْطِيَّةِ، وَأَنَّ لَهُمْ جِيرَانًا أَوْسَعَ أَرْضًا وَأَقْلَلَ خَرَاجًا، فَأَجَابَهُمْ بِالنَّبْطِيَّةِ: وَغَرَزَطَا مِنْ عودِيَا. قَالَ: فَمَعْنَاهُ: رَبُّ رَجَزٍ صَدِّغِي خَيْرٌ مِنْ رَجَزٍ كَبِيرٍ. (3)

المناقب لابن شهر آشوب: رُوِيَ أَنَّهُ قَالَ [عَلِيٌّ] عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا بَنِي يَزْدَجَرِدَ: مَا اسْمُكَ؟ قَالَتْ: جَهَانَ بَأْتُوِيهِ. فَقَالَ: بَلْ شَهْرٌ بَأْتُوِيهِ. وَأَجَابَهَا بِالْعَجْمِيَّةِ. (4)

الخرائج والجرائح عن ابن مسعود: كُنْتُ قَاعِدًا عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذْ نَادَى رَجُلٌ: مَنْ يَدُلُّنِي عَلَى مَنْ أَخَذَ مِنْهُ عِلْمًا؟ وَمَرَّ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا هَذَا، هَلْ سَمِعْتَ قَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا؟ فَقَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: وَأَيْنَ تَذْهَبُ وَهَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟ فَانصَرَفَ الرَّجُلُ وَجِثًا بَيْنَ يَدَيْهِ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ: مِنْ أَيِّ بِلَادِ اللَّهِ أَنْتَ؟ قَالَ: مِنْ أَصْفَهَانَ. قَالَ لَهُ: أَكْتُبْ: أَمَلَى عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ... قَالَ: زِدْنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ: بِالسَّانِ الْأَصْفَهَانِيِّ. أُرْوَتْ إِيْنِ وَس. يَعْنِي الْيَوْمَ حَسْبُكَ هَذَا. (5)

عيون أخبار الرضا عليه السلام عن أبي الصلت الهروي: كَانَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يُكَلِّمُ النَّاسَ بِلُغَاتِهِمْ، وَكَانَ وَاللَّهِ أَفْصَحَ النَّاسِ وَأَعْلَمَهُمْ بِكُلِّ لِسَانٍ وَلُغَةٍ، فَقُلْتُ لَهُ يَوْمًا: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي لَأَعْجَبُ مِنْ مَعْرِفَتِكَ بِهَذِهِ اللُّغَاتِ عَلَى اخْتِلَافِهَا! فَقَالَ: يَا أَبَا الصَّلْتِ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَتَّخِذَ حُجَّةً عَلَى قَوْمٍ وَهُوَ لَا يَعْرِفُ لُغَاتِهِمْ، أَوْ مَا بَلَغَكَ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أُوْتِينَا فَصْلَ الْخِطَابِ؟ فَهَلْ فَصْلَ الْخِطَابِ إِلَّا مَعْرِفَةُ اللُّغَاتِ؟ (6)

- 1- قَطْفَتَا: مَحَلُّهُ كَبِيرُهُ ذَاتُ أَسْوَاقٍ بِالْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ مِنْ بَغْدَادَ، مِجَاوِرُهُ لِمَقْبَرَةِ الدَّيْرِ الَّتِي فِيهَا قَبْرُ الشَّيْخِ مَعْرُوفِ الْكَرْخِيِّ (مَعْجَمُ الْبُلْدَانِ: ج 4 ص 374).
- 2- فِي تَقْوِيمِ الْبُلْدَانِ: ص 294 «بَادْرَايَا: قَرْيَةٌ، وَأَظْنَهَا مِنْ أَعْمَالِ وَاسِطٍ»، وَفِي مَعْجَمِ الْبُلْدَانِ: ج 1 ص 317 «بَادُورِيَا: طَسُوجٌ [أَيُّ نَاحِيَةٍ] مِنْ كُورِهِ [أَيُّ بِلَدِهِ] الْأَسْتَانَ بِالْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ مِنْ بَغْدَادٍ».
- 3- بِصَائِرِ الدَّرَجَاتِ: ص 335 ح 10 عَنْ إِبْرَاهِيمِ الْكَرْخِيِّ، الْمُنَاقِبُ لِابْنِ شَهْرٍ أَشُوبٍ: ج 2 ص 55 وَفِيهِ «زَعْرُ أَوْطَانَهُ مِنْ زَعْرِ أَرْبَاهِ، مَعْنَاهُ: دَخَنٌ صَغِيرٌ خَيْرٌ مِنْ دَخَنٍ كَبِيرٍ» بَدَلُ «وَعَرَزَطَا...»، بِحَارِ الْأَنْوَارِ: ج 41 ص 289 ح 13.
- 4- الْمُنَاقِبُ لِابْنِ شَهْرٍ أَشُوبٍ: ج 2 ص 56، بِحَارِ الْأَنْوَارِ: ج 40 ص 171 وَرَاجِعُ بِصَائِرِ الدَّرَجَاتِ: ص 335 ح 8.
- 5- الْخَرَائِجُ وَالْجَرَائِحُ: ج 2 ص 545 ح 7، بِحَارِ الْأَنْوَارِ: ج 41 ص 301 ح 32.
- 6- عِيُونُ أَخْبَارِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: ج 2 ص 228 ح 3، إِعْلَامُ الْوَرِيِّ: ج 2 ص 70، الْمُنَاقِبُ لِابْنِ شَهْرٍ أَشُوبٍ: ج 4 ص 333، كَشْفُ الْغَمَّةِ: ج 3 ص 119، بِحَارِ الْأَنْوَارِ: ج 49 ص 87 ح 3.

امام صادق علیه السلام: هنگامی که امیر مؤمنان به سوی نهر وانیان می رفت، در محله قَطْفُتَا (1) فرود آمد. مردم ناحیه بادرویا (2) نزد وی آمدند و از سنگینی مالیات خود، شکایت کردند و به زبان نبطی به آن حضرت گفتند که همسایگانی دارند که زمین هایشان بیشتر و مالیاتشان کمتر است. امام علیه السلام به زبان نبطی پاسخ داد: «وغرظا من عودیا» (3)، یعنی: «بسا رجزی کوتاه که بهتر از رجز بلند است».

المناقب، ابن شهر آشوب: روایت شده که علی علیه السلام به دختر یزدگرد فرمود: «نام تو چیست؟». گفت: جهان بانو. فرمود: «نام تو شهر بانوست» و به فارسی پاسخ او را داد.

الخرائج والجرائح_ به نقل از ابن مسعود: من در مسجد پیامبر خدا، نزد امیر مؤمنان نشسته بودم که مردی فریاد زد: «چه کسی مرا به سوی فردی که از او دانش فراگیرم، راهنمایی می کند؟» و گذشت. به وی گفتم: ای مرد! آیا سخن پیامبر خدا را شنیده ای که فرمود: «من شهر دانشم و علی، دروازه آن است؟» گفت: آری. گفتم: کجا می روی؟ این، علی بن ابی طالب علیه السلام است. مرد برگشت و دو زانو در برابر علی علیه السلام نشست. [علی علیه السلام] به وی فرمود: «از کدام شهر هستی؟». پاسخ داد: از اصفهان. علی علیه السلام فرمود: بنویس: علی فرزند ابوطالب چنین اِمالا- کرد که مرد گفت: ای امیر مؤمنان! بیش از این به من بیاموز. به زبان [فارسی و گویش] اصفهانی فرمود: «آروت این وس»، یعنی: برای امروزت همین بس است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام_ به نقل از ابا صَدِّقِ هَرَوِی: امام رضا علیه السلام با مردم به زبان خود آنان سخن می گفت و سوگند به خدا، فصیح ترین و داناترین مردم به هر زبان و گویش بود. روزی به ایشان گفتم: ای پسر پیامبر خدا! من از آگاهی شما به این زبان ها با این اختلاف های زبانی در شگفتم. فرمود: «ای ابا صَدِّقِ! من حجت خدا بر مردم هستم و خداوند، کسی را که به زبان مردم آگاهی نداشته باشد، حجت بر آنان قرار نمی دهد. آیا سخن امیر مؤمنان به گوش تو نخورده که فرمود: به ما فصل الخطاب داده شده است و آیا فصل الخطاب، جز آگاهی از زبان هاست؟».

1- محله ای در بخش غربی بغداد، نزدیک قبر معروف کَرخی (معجم البلدان: ج 4 ص 374).

2- آبادی ای در بخش غربی ناحیه بغداد (تقویم البلدان: ص 294).

3- در المناقب، ابن شهر آشوب، به جای عبارت فوق، این عبارت آمده: «زعر أوطائه من زعر أرباه؛ یعنی دود کم، بهتر از دود زیاد است».

راجع: أهل البيت في الكتاب والسنة: علم أهل البيت / أبواب علومهم / جميع اللغات .

5 / 2 مؤسس علم التحوير أخبار النبلاء عن أبي الأسود: دخلت على عليّ فرأيتُه مطرقاً، فقلت: فيم تفكر يا أمير المؤمنين؟ قال: سمعت ببلدكم لحناً فأردت أن أصنع كتاباً في أصول العربيّ. فقلت: إن فعلت هذا أحييتنا. فأتيته بعد أيام، فألقى إليّ صحيفه فيها: الكلام كُله: اسم، وفعل، وحرف، فالاسم: ما أنبأ عن المسمى، والفعل: ما أنبأ عن حركة المسمى، والحرف: ما أنبأ عن معنى ليس باسم ولا فعل. ثم قال لي: زده وتتبعه. فجمعت أشياء ثم عرضتها عليه. (1)

تاريخ الخلفاء عن أبي الأسود الدؤليّ: دخلت على أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب رضي الله عنهما فرأيتُه مطرقاً مفكراً، فقلت: فيم تفكر يا أمير المؤمنين؟ قال: إني سمعت ببلدكم هذا لحناً فأردت أن أصنع كتاباً في أصول العربيّ. فقلت: إن فعلت هذا أحييتنا، وبقيت فينا هذه اللغة. ثم أتيتُه بعد ثلاث، فألقى إليّ صحيفه فيها: بسم الله الرحمن الرحيم، الكلمه: اسم، وفعل، وحرف، فالاسم: ما أنبأ عن المسمى، والفعل: ما أنبأ عن حركة المسمى، والحرف: ما أنبأ عن معنى ليس باسم ولا فعل. ثم قال: تتبعه وزد فيه ما وقع لك، واعلم يا أبا الأسود، أن الأشياء ثلاثة: ظاهر، ومضمّر، وشيء ليس بظاهر ولا مضمّر. قال أبو الأسود: فجمعت منه أشياء وعرضتها عليه، فكان من ذلك حروف النصب، فدكرت منها: إن وأن وليت ولعلّ وكان، ولم أذكر لكنّ، فقال لي: لم تركتها؟ فقلت: لم أحسبها منها. فقال: بلى هي منها، فزدها فيها. (2)

1- سير أخبار النبلاء: ج 4 ص 84 الرقم 28؛ الفصول المختاره: ص 91، الصراط المستقيم: ج 1 ص 220، الفصول المهمه للحرّ العاملي: ج 1 ص 684 ح 1079 كلها نحوه.

2- تاريخ الخلفاء: ص 213، كنز العمّال: ج 10 ص 283 ح 29456 وفيه «الكلام» بدل «الكلمه» وراجع الفصول المهمه للحرّ العاملي: ج 1 ص 681 ح 1073.

5 / 2 بنیان گذار علم نحو

ر. ک: اهل بیت علیهم السلام در قرآن و حدیث: بخش چهارم / فصل دوم: درهای علوم اهل بیت / آشنایی با همه زبانها.

5 / 2 بنیان گذار علم نحو سیر اعلام النبلاء_ به نقل از ابو الأسود_: نزد علی علیه السلام رفتم و دیدم که سر به گریبان برده است. گفتم: ای امیر مؤمنان! درباره چه چیز می اندیشی؟ فرمود: «در دیار شما، خطایی در گفتار شنیدم. می خواهم کتابی در زمینه دستور زبان عربی بنویسم». گفتم: اگر این کار را بکنی، ما را زنده کرده ای. پس از چند روز، نزد وی آمدم. نوشته ای به من داد که در آن، این مطالب بود: «همه کلمه ها، اسم و فعل و حرف اند. اسم، آن است که از مسما خبر می دهد و فعل، آن است که از حرکت مسما خبر می دهد و حرف، چیزی است که از معنایی که نه اسم است و نه فعل، خبر می دهد». آن گاه فرمود: «بر این بیفزا و آن را پیگیری کن». من چیزهایی را گرد آوردم و آنها را به وی عرضه کردم.

تاریخ الخلفاء_ به نقل از ابو الأسود دُئلی_: نزد امیر مؤمنان رفتم و او را سر به گریبان و متفکر دیدم. گفتم: ای امیر مؤمنان! درباره چه می اندیشی؟ فرمود: «در این شهرتان غلط های دستوری شنیدم. تصمیم گرفتم که کتابی در دستور زبان عربی بنویسم». گفتم: اگر این کار را انجام دهی، ما را زنده می کنی و این زبان در بین ما باقی خواهد ماند. آن گاه، پس از سه روز، نزد وی آمدم. نوشته ای به من داد که در آن، این مطلب بود: «به نام خدای بخشنده و مهربان. کلمه، اسم و فعل و حرف است. اسم، آن چیزی است که از مسما خبر بدهد و فعل، آن چیزی است که از حرکت مسما خبر دهد و حرف، آن چیزی است که از معنایی که نه اسم است، و نه فعل، خبر دهد». آن گاه فرمود: «این مطلب را پیگیری کن و آنچه را که به ذهنت می رسد، بر آن بیفزی و بدان ای ابو الأسود که: چیزها سه گونه اند: یا آشکارند و یا پنهان اند و چیزهایی هم هستند که نه آشکارند و نه پنهان اند، و دانشمندان با شناخت چیزی که نه آشکار است و نه پنهان، بر یکدیگر برتری می جویند». ابو الأسود گفت: چیزهایی از نحو (دستور زبان) را گرد آوردم و به او عرضه کردم و از جمله آنها حروف نصب بود و از آنها «إِنَّ» و «أَنَّ» و «لِیت» و «لعلّ» و «کأنّ» را یاد کردم؛ ولی «لکنّ» را نیاوردم. به من فرمود: «چرا لکنّ را وا گذاشتی؟». گفتم: آن را از حروف ناصب نمی دانم. فرمود: «آری؛ از حروف ناصب است. این را هم بر آنها بیفزا».

شعب الإيمان عن صَعَصَعَةَ بْنِ صَوْحَانَ: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، كَيْفَ تَقْرَأُ هَذَا الْحَرْفَ «لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطُونَ» كُلُّ وَاللَّهِ يَخْطُو؟ فَتَبَسَّمَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَقَالَ: يَا أَعْرَابِيُّ «لَا يَأْكُلُهُو إِلَّا الْخَطَّائُونَ» (1). قَالَ: صَدَقْتَ وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا كَانَ اللَّهُ لِيُسَلِّمَ عَبْدَهُ. ثُمَّ التَّمَتَ عَلِيٌّ إِلَى أَبِي الْأَسْوَدِ الدُّؤَلِيِّ فَقَالَ: إِنَّ الْأَعَاجِمَ قَدْ دَخَلَتْ فِي الدِّينِ كَافَّةً، فَصَنَعَ لِلنَّاسِ شَيْئًا يَسْتَدِلُّونَ بِهِ عَلَى صِلَاحِ أَسِنَّتِهِمْ، فَرَسَمَ لَهُ الرِّفْعَ وَالتَّنْصِبَ وَالتَّخْفِضَ. (2)

1- الحاقه : 37 .

2- شعب الإيمان : ج 2 ص 259 ح 1684 ، كنز العمال : ج 10 ص 284 ح 29457 .

شُعَبُ الْإِيمَانِ_ به نقل از صَعَصَعَه بن صَوْحَانَ_: عربی بادیه نشین ، نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و گفت : سلام بر تو ، ای امیر مؤمنان! این کلمه را در این آیه چگونه قرائت می کنی که : «ل_ 7' یا کُلُّهُ إِلَّا الْخَاطُونَ ؛ آن را جز راه روندگان نمی خورند»؟ به خدا سوگند همه راه می روند؟ علی علیه السلام لبخندی زد و فرمود : «ای اعرابی! [قرائت صحیح] آیه این گونه است : «آن را جز خطاکاران نمی خورند» . اعرابی گفت : سوگند به خدا ، راست گفتمی ، ای امیر مؤمنان! خداوند ، بنده خود را و انمی گذارد. آن گاه ، علی علیه السلام رو به ابو الأسود دُثَلِی کرد و فرمود : «عجم ها ، همگی اسلام آورده اند . برای مردم ، دستورِ زبانی وضع کن تا برای درست سخن گفتن خود ، به آن استناد کنند» و رفع و نصب و جر را برایش نگاشت .

المناقب لابن شهر آشوب: وهو [الإمام عليّ عليه السلام] واضح النحو؛ لأنّهم يروونه عن الخليل بن أحمد بن عيسى بن عمرو الثقفى عن عبد الله بن إسحاق الحضرمي عن أبي عمرو بن العلاء عن ميمون الأقرن عن عنبسه الفيل عن أبي الأسود الدؤلي عنه عليه السلام. والسبب في ذلك: إنّ فريشا كانوا يزوجون بالأنباط (1) فوقع فيما بينهم أولاد ففسد لسانهم، حتى إنّ بنتا لحويلد الأسدي كانت متزوجة بالأنباط، فقالت: إنّ أبوي مات وترك عليّ مال كثير. فلما رأوا فساد لسانها أسس النحو. وروى أنّ أعرابياً سمع من سوقى يقرأ: «إنّ الله برىء من المشركين ورسوله» (2) فشج رأسه، فخاصمه إلى أمير المؤمنين، فقال له في ذلك، فقال: إنّ كُفِرَ بِاللَّهِ فِي قِرَاءَتِهِ. فقال عليه السلام: إنّّه لم يتعمّد ذلك. وروى أنّ أبا الأسود كان في بصرة سوء، وله بنية تقوده إلى عليّ عليه السلام، فقالت: يا ابتاه، ما أشدّ حرّ الرمضاء! تريد التّعجب، فنهاها عن مقالتها، فأخبر أمير المؤمنين عليه السلام بذلك فأسس. وروى أنّ أبا الأسود كان يمشى خلف جنازه، فقال له رجل من المتوفى؟ فقال: الله، ثمّ أخبر عليّاً بذلك فأسس. فعلى أيّ وجه كان وقعته إلى أبي الأسود وقال: ما أحسن هذا النحو!، احش له بالمسائل، فسُمّيَ نحواً. (3)

1- النبط والنبيط: قوم ينزلون بالبطائح بين العراقيين (الصحاح: ج 3 ص 1162 «نبط»).

2- ومراده الآية: «إنّ الله برىء من المشركين ورسوله» (التوبة: 3).

3- المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 46.

المناقب، ابن شهر آشوب: علی علیه السلام بنیان گذار علم نحو است؛ چون علمای نحو، این دانش را از خلیل بن احمد بن عیسی بن عمرو ثقفی، از عبد الله بن اسحاق حَضْرَمِی، از ابو عمرو بن علاء، از میمون اَفْرَن، از عَبَسَةُ الفیل، از ابو الأسود دُئلی گزارش کرده اند و او از علی علیه السلام. عَلْتُ آن هم این بود که قریشیان با بَنَطِیَانُ ازدواج کردند و از آنان، بچه هایی به دنیا آمدند که گویش آنان، نادرست بود، به گونه ای که دختر خُوَیْلِدِ اسدی که با یک بَنَطِی از دواج کرده بود، گفته بود: «إِنَّ أَبَوِي مات و ترك عَلِيَّ مَالًا كَثِيرًا؛» (به جای «مَالًا كَثِيرًا» باید می گفت: «مَالًا كَثِيرًا»). وقتی خراب شدن زبانشان را دیدند، علی علیه السلام علم نحو را بنیان گذاشت. گزارش شده که عربی بادیه نشین از بازاری ای شنید که می خواند: «أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ» (1) («رسول» را مجرور خواند و عطف به «مشرکین» کرد که معنای آن کاملاً غلط شد). مرد عرب، سرِ طرف را شکست و او داوری نزد امیر مؤمنان بُرد. امیر مؤمنان، از او بازخواست کرد. گفت: وی در قرآن خواندنش به خدا کفر ورزید. علی علیه السلام فرمود: «او در این کار، تعمّد نداشت». و گزارش شده که چشم ابو الأسود دُئلی، معیوب شده بود و دختر بچه ای داشت که دست پدر را می گرفت و او را نزد علی علیه السلام می بُرد. دختر وی گفت: «ما أَشَدُّ حَرًّا الرِّمَاءُ» («أَشَدُّ» را مرفوع و «حَرًّا» را مجرور خواند) و منظورش تعجب بود. ابو الأسود، او را از این نوع سخن گفتنِ غلط، نهی کرد و جریان را به امیر مؤمنان گفت و علی علیه السلام نحو را بنیان گذاشت. و گزارش شده که ابو الأسود دُئلی، پشت سر جنازه ای می رفت. شخصی پرسید: «مَنْ المَتَوَفَّى؟ میراننده، چه کسی است؟». ابو الأسود [با توجه به خطای دستوری سؤال]، گفت: خدا! و جریان را به علی علیه السلام خبر داد و [چنین بود که] علی علیه السلام نحو را تأسیس کرد. در هر صورت، [علی علیه السلام] تدوین علم نحو را به عهده ابو الأسود گذاشت و [به وی] گفت: «چه نیکوست این نحو (شیوه)! مسائل دیگر را به آن اضافه کن» و از این رو، این علم، «نحو» نامیده شد.

1- مراد او این آیه بود: «أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ...»؛ [این آیات،] اعلام بیزاری ای است از طرف خدا و پیامبرش...» (توبه، آیه 3).

تاج العروس: إنَّ أَوَّلَ مَنْ رَسَمَ لِلنَّاسِ النَّحْوَ وَاللُّغَةَ أَبُو الْأَسْوَدِ الدُّؤَلِيُّ، وَكَانَ أَخَذَ ذَلِكَ عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ .
(1)

تاج العروس- في بيان الأقوال في وجه تسميته علم النحو بهذا الاسم- قيل: لِقَوْلِ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ بَعْدَمَا عَلَّمَ أَبَا الْأَسْوَدِ الْإِسْمَ وَالْفِعْلَ وَأَبْوَابًا مِنَ الْعَرَبِيَّةِ: أُنْحَ عَلَى هَذَا النَّحْوِ. (2)

البدايه والنهايه عن ابن خلكان وغيره: كان أول من ألقى إليه علم النحو علي بن أبي طالب، وذكر له أن الكلام: اسم، وفعل، وحرف. ثم إنَّ أبا الأسود نحا نحوه، وفرغ على قوله، وسلك طريقه، فسُمِّيَ هذا العلم: النحو، لذلك. (3)

5 / 3 فصاحه الإمام وبلاغتها لإمام علي عليه السلام: إنَّ أَمْرًا الْكَلَامِ، وَفِينَا تَشَبَّهَتْ (4) عُرُوفُهُ، وَعَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ (5) غُصُونُهُ. (6)

المناقب لابن شهر آشوب عن الرضا عن آبائه عليهم السلام: إنَّه اجْتَمَعَتِ الصَّحَابَةُ فَتَذَاكَرُوا أَنَّ الْأَلْفَ أَكْثَرُ دُخُولًا فِي الْكَلَامِ، فَارْتَجَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخُطْبَةَ الْمَوْثِقَةَ الَّتِي أَوَّلُهَا: حَمِدْتُ مَنْ عَظَّمَتْ مَنَّتَهُ، وَسَبَّغَتْ نِعْمَتَهُ، وَسَبَّغَتْ رَحْمَتَهُ، وَتَمَّتْ كَلِمَتُهُ، وَنَفَذَتْ مَشِيئَتَهُ، وَبَلَغَتْ قَضِيئَتَهُ... إِلَى آخِرِهَا (7). ثُمَّ ارْتَجَلَ خُطْبَةً أُخْرَى مِنْ غَيْرِ الثَّقِطِ الَّتِي أَوَّلُهَا: الْحَمْدُ لِلَّهِ أَهْلَ الْحَمْدِ وَمَأْوَاهُ، وَلَهُ أَوْكَدُ الْحَمْدِ وَأَحْلَاهُ، وَأَسْرَعُ الْحَمْدِ وَأَسْرَاهُ، وَأَطْهَرُ الْحَمْدِ وَأَسْمَاهُ، وَأَكْرَمُ الْحَمْدِ وَأَوْلَاهُ... إِلَى آخِرِهَا (8). وَقَدْ أوردتُهما فِي الْمَخزُونِ الْمَكْنُونِ. وَمِنْ كَلَامِهِ: تَخَفَّفُوا تَلَحُّقًا فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوْلِكُمْ آخِرُكُمْ. وَقَوْلُهُ: وَمَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنِ عَشِيرَتِهِ فَإِنَّمَا يَقْبِضُ عَنْهُمْ بِيَدٍ وَاحِدَةٍ، وَيَقْبِضُ مِنْهُمْ عَنْهُ أَيْدٍ كَثِيرَةً، وَمَنْ تَلَّنَ حَاشِيئَتَهُ يَسْتَدِمُ مِنْ قَوْمِهِ الْمَوَدَّةَ. وَقَوْلُهُ: مَنْ جَهَلَ شَيْئًا عَادَاهُ، مِثْلُهُ: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ» (9). وَقَوْلُهُ: الْمَرْءُ مَخْبِوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ، فَإِذَا تَكَلَّمَ ظَهَرَ، مِثْلُهُ: «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» (10). وَقَوْلُهُ: قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُ، مِثْلُهُ: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَهْ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُو بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» (11). وَقَوْلُهُ: الْقَتْلُ يُبَلِّغُ الْقَتْلَ، مِثْلُهُ: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ» (12). (13)

1- تاج العروس: ج 1 ص 62، البدايه والنهايه: ج 8 ص 312 نحوه.

2- تاج العروس: ج 20 ص 226؛ الفصول المهمه للحرر العاملي: ج 1 ص 681 ح 1073.

3- البدايه والنهايه: ج 8 ص 312.

4- نَشِبَ الشَّيْءُ فِي الشَّيْءِ نُشُوبًا: أَي عَلِقَ فِيهِ (الصَّحاح: ج 1 ص 224 «نشب»).

5- فِي حَدِيثِ قُسٍّ: «وَرَوْضُهُ قَدْ تَهَدَّلَ أَغْصَانُهَا» أَي تَدَلَّتْ وَاسْتَرَخَتْ لِثِقَلِهَا بِالثَّمَرِ (النهايه: ج 5 ص 251 «هدل»).

6- نهج البلاغه: الخطبه 233، بحار الأنوار: ج 71 ص 292.

7- راجع: ص 380 (خطبته الخاليه من الألف).

8- راجع: ص 386 (خطبته الخاليه من النقط).

9- يونس: 39.

10- محمد: 30.

11- البقره: 247.

12- البقره: 179.

5 / 3 فصاحت و بلاغت امام

تاج العروس: اولین کسی که نحو و لغت را نگاشت، ابو الأسود دُئلی بود و آن را از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام گرفته بود.

تاج العروس در بیان دیدگاه‌ها در مورد عدت نام گذاری علم «نحو» به این نام: گفته شده که این، به خاطر سخن علی علیه السلام به ابو الأسود بود، که پس از آن که به وی، اسم و فعل و باب‌هایی از عربی را یاد داد که به او فرمود: همین «نحو (شیوه)» را دنبال کن.

البدایه والنهایه به نقل از ابن خَلَّکان و دیگران: اولین کسی که علم نحو را به ابو الأسود القا کرد، علی بن ابی طالب علیه السلام بود که به وی فرمود: «کلام، اسم و فعل و حرف است». آن گاه، ابو الأسود به همین نحو، پیش بُرد و بر سخن ایشان افزود و این روش را دنبال کرد و به همین خاطر، این دانش «نحو» نام گرفت.

3 / 5 فصاحت و بلاغت امام‌امام علی علیه السلام: به راستی که ما امیران [مُلک] سخنیم و ریشه‌های سخن، در ما ریشه دوانده و شاخسارش بر ما سایه افکنده است.

المناقب، ابن شهر آشوب: امام رضا علیه السلام، به نقل از پدرانش فرمود: «باران پیامبر خدا گرد آمدند و در این خصوص سخن می‌گفتند که «الف» در کلام، بیشتر از دیگر حروف، کاربرد دارد. علی علیه السلام به بداهه، خطبه‌ای زیبا و شگفت [بدون الف] ایراد کرد که اولش چنین بود: سپاس می‌گویم کسی را که منتش عظیم، نعمتش فراوان، رحمتش پیشاپیش، کلامش تام، اراده اش نافذ و فرمانش رساست... (1) آن گاه، به بداهه، خطبه‌ای بدون نقطه ایراد کرد که آغازش چنین است: سپاس خدای را که شایسته ستایش و جایگاه هر ستایش است، و رساترین و شیرین‌ترین و سریع‌ترین و شریف‌ترین و آشکارترین و والاترین و گرامی‌ترین و سزاوارترین ستایش، از آن اوست... (2) هر دوی این دو خطبه را در [کتاب خود]: المکنون و المخزون آورده‌ام. و از سخنان اوست: «سبک بار باشید تا برسید، که رفتگان شما در انتظار ماندگان شمایند». و از سخنان اوست: «آن که دست یاری از خویشاوندانش شُست، یک دست یاری را از آنان باز داشت و دستان یاری رسانِ بسیاری از آنان را از خود بُرید، و آن که با اطرافیانش نرم‌خویی کرد، دوستی آنان را همیشگی ساخت». و از سخنان اوست: «هر کس چیزی را نداند، با آن دشمنی می‌ورزد» که نظیر این سخن خداوند است که فرمود: «بلکه چیزی را دروغ شمردند که به دانش آن، احاطه نداشتند». و از سخنان اوست: «انسان در زیر زبانش پنهان است؛ چون سخن گوید، آشکار می‌شود» که نظیر این سخن خداوند است که فرمود: «و از آهنگ سخن، به [حال] آنان پی‌خواهی برد». و از سخنان اوست: «ارزش هر کس، به چیزی است که خوب می‌داند» که نظیر این [سخن خداوند] است که: «در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده، و او را در دانش و [نیروی] بدن، بر شما برتری بخشیده است». و از کلام اوست: «قتل، قتل را کم می‌کند» که نظیر این [سخن خداوند] است که: «شما را در قصاص، زندگانی است».

1- ر. ک: ص 381 (خطبه بدون الف).

2- ر. ک: ص 387 (خطبه بدون نقطه).

تاريخ دمشق: قال معاوية: إن كنا لتتحدث أنه ما جرت المواسى (1) على رأس رجلٍ من قريشٍ أفصح من عليّ. (2)

1- المواسى: جمع موسى الحديد؛ وهو ما يخلق به (لسان العرب: ج 15 ص 391 «وسى»).

2- تاريخ دمشق: ج 42 ص 414، جواهر المطالب: ج 1 ص 297.

تاریخ دمشق: معاویه گفت: ما گفتگو می کردیم که تیغ، سر هیچ قریشی ای را که از علی فصیح تر باشد، نتراشیده است.

الإمامه والسياسه_ فى ذكرِ قُدمِ ابنِ أبى مِحجَنٍ عَلَى مُعاوِيَةَ_ : قَالَ مُعاوِيَةُ : فَوَاللَّهِ لَوْ أَنَّ السُّنَّ النَّاسِ جُمِعَتْ فُجِعِلَتْ لِسَانًا وَاحِدًا لَكَفَّاهَا لِسَانُ عَلِيٍّ . (1)

مُروجُ الذَّهَبِ_ فى ذكرِ لُمعٍ مِن كَلامِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ_ : وَالَّذى حَفِظَ النَّاسُ عَنْهُ مِن حُطْبِهِ فى سائِرِ مَقاماتِهِ أربَعِمِئَةٍ حُطْبِهِ وَبَيِّنُفٍ وَثَمَانُونَ حُطْبَهُ يورِدُها عَلَى البَديهِهِ ، وَتَدَاوَلَ النَّاسُ ذَليكَ عَنْهُ قَولاً وَعَمَلاً . (2)

نثرُ الدُّرِّ عن مُحَمَّدِ ابنِ الحَنفِيَّهِ_ فى وَصَفِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ_ : كانَ إذا تَكَلَّمَ بَدَّ (3) ، وإِذا كَلَّمَ (4) حَدَّ (5) وهذا مِثْلُ قَولِ غَيرِهِ : كانَ عَلِيٌّ إذا تَكَلَّمَ فَصَلَ وَإِذا صَرَبَ قَتَلَ . (6)

الشَّرِيفُ الرُّضَيِّ فى مُقدَّمِهِ نَهجِ البَلاغِ : ... وَسأَلونى [جَماعَةٌ مِنَ الأَصْدِقاءِ وَالإِخوانِ] عِنْدَ ذَليكَ [أى بَعَدَ تَأليفِ كِتابِ حَصاصِصِ الأَيمِهِ] أنْ أبتَدِئَ بِتَأليفِ كِتابٍ يَحْتَوِى عَلَى مُختارِ كَلامِ مَولانا أَميرِ المُؤمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامِ فى جَميعِ فُنونِهِ ، وَمُتَشَدِّ عِباتِ عُصونِهِ : مِن حُطْبٍ وَكُتُبٍ وَمواعِظٍ وَأَدبٍ ، عِلما أنَّ ذَليكَ يَتَصَدَّقُ عِجابِ البَلاغِ ، وَغَرائِبِ الفِصاحِ ، وَجَواهرِ العَرَبِيَّهِ ، وَثَواقِبِ الكَلِمِ الدِّينِيَّهِ وَالدُّنيويَّهِ ، ما لا يَوجَدُ مُجتمَعاً فى كَلامٍ ، ولا مَجْموعِ الأَطرافِ فى كِتابٍ . إِذْ كانَ أَميرُ المُؤمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامِ مَشَرَعِ الفِصاحِ وَمَورِدِها ، وَمَنشأَ البَلاغِ وَمَولِدِها ، وَمِنهُ عَلَيْهِ السَّلامِ ظَهَرَ مَكونُها ، وَعَنهُ أُخِذَتْ قَوانينُها ، وَعَلَى أَمثلِها حَذا كُلُّ قائلٍ حَطيبيٍّ ، وَبِكلامِهِ اسْتَعانَ كُلُّ واعِظٍ بَليغٍ ، وَمَعَ ذَليكَ فَقدَ سَبَقَ وَقَصَّروا ، وَقَد تَقَدَّمَ وَتَأخَّرَوا ؛ لِأَنَّ كَلامَهُ عَلَيْهِ السَّلامِ الكَلامُ الَّذى عَلَيْهِ مَسحَةٌ مِنَ العِلْمِ الإِلهِيِّ ، وَفِيهِ عَقبَةٌ مِنَ الكَلامِ النَّبَوِيِّ . فَأَجَبْتُهُم إِلَى الإبتِداءِ بِذَليكَ ، عالِماً بِما فِيهِ مِنَ عَظِيمِ النِّفعِ وَمَنشورِ الذِّكرِ ، وَمَذخورِ الأَجْرِ ، وَاعْتَمَدْتُ بِهِ أنْ أُبينَ عَن عَظِيمِ قَدْرِ أَميرِ المُؤمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامِ فى هَذِهِ الفِضيلِهِ ، مُضافَةً إِلَى المَحاسِنِ الدَّثرِهِ ، وَالفِضائلِ الجَمِّهِ ، وَأَنَّه عَلَيْهِ السَّلامُ انْفَرَدَ بِبلوغِ غايَتِها عَن جَميعِ السَّلفِ الأَوَّلينَ ، الَّذينَ إِتَمَّ يُؤثِرُ عَنْهُم مَنها القليلُ النَّادرُ ، وَالشاذُّ الشارِدُ . فَأَمَّا كَلامُهُ فَهُوَ البَحْرُ الَّذى لا يُساجِلُ ، وَالجَمُّ الَّذى لا يُحافلُ . وَأزِدْتُ أنْ يَسوِّغَ لى التَّمثُلِ فى الإِفخارِ بِهِ عَلَيْهِ السَّلامِ بِقَولِ الفَرَزْدَقِ : أُولَئِكَ أبائى فَجِئنى بِمِثْلِهِم إِذا جَمَعَتنا يا جَريرُ المَجامِعِ (7) وَقَالَ فى ذَيلِ قَولِهِ عَلَيْهِ السَّلامِ : «فِيْمَهُ كُلُّ امرِئٍ ما يُحسِنُهُ» ، وَهِيَ الكَلِمَةُ الَّتى لا تُصابُ لَها قِيمَةٌ ، ولا تُوزَنُ بِها حِكْمَةٌ ، ولا تُقرَنُ إِلِيا كَلِمَةٌ . (8) وَقَالَ فى ذَيلِ قَولِهِ عَلَيْهِ السَّلامِ : «فَإِنَّ الغايَةَ أَمامَكُم ، وَإِنَّ وِراءَكُمُ السَّاعَةَ تَحْدوَكُم . تَخَفَّفوا تَلحَقوا ، فَإِنما يَنْتَظِرُ بِأَولِكُمُ آخِرُكُم» ، أَقولُ : إِنَّ هَذا الكَلامُ لو وَزَنَ ، بَعَدَ كَلامِ اللّهِ سُبْحانَهُ وَبَعَدَ كَلامِ رَسولِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، بِكُلِّ كَلامٍ لَمالَ بِهِ راجِحاً ، وَبَرَزَ عَلَيْهِ سابِقا . فَأَمَّا قَولُهُ عَلَيْهِ السَّلامِ : «تَخَفَّفوا تَلحَقوا» فَمما سَمِعُ كَلامَ أَقلِّ مِنْهُ مَسْموعاً وَلا أَكثَرَ مِنْهُ مَحصولاً ، وَما أَبَعَدَ غَورَها مِن كَلِمَةٍ ! وَأَنقَعَ (9) نُطقتَها (10) مِن حِكْمَةٍ ! وَقَد تَبَهَّنا فى كِتابِ النِّخَصاصِ عَلَى عَظَمِ قَدْرِها وَشَرَفِ جَواهِرِها . (11) وَقَالَ فى ذَيلِ الحُطْبِ السَّادِسِ عَشَرَ : إِنَّ فى هَذا الكَلامِ الأَدنى مِنَ مَواقِعِ الإِحسانِ ما لا تَبْلُغُهُ مَواقِعُ الإِسْتِحسانِ ، وَإِنَّ حَظَّ العَجَبِ مِنْهُ أَكثَرُ مِنَ حَظِّ العَجَبِ بِهِ ! وَفِيهِ _ مَعَ الحالِ الَّتى وَصَفَنا _ زَوايدُ مِنَ الفِصاحِ لا يَقومُ بِها لِسانٌ وَلا يَطَّلِعُ فَجَّها إنسانٌ ، وَلا يَعْرِفُ ما أَقولُ إِلا مَنْ صَدَرَ بِها فى هَذِهِ الصَّناعَةِ بِحَقِّ ، وَجَرى فِيها عَلَى عَرِقِ «وَما يَعتَقِلُها إِلا العُلَمونُ» (12) .

1- الإمامه والسياسه : ج 1 ص 134 ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 99 وفيه «ولو لم يكن للأمة إلا لسان عليّ لكفهاها» .

2- مروج الذهب : ج 2 ص 431 .

3- بدّ القوم بيدهم بدّا : سبقهم وغلبهم (لسان العرب : ج 3 ص 477 «بذذ»).

- 4- .الكلم : الجرح (النهايه : ج 4 ص 199 «كلم»).
- 5- .الحَدَّ ، القطع المستأصل (لسان العرب : ج 3 ص 482 «حذذ»).
- 6- .نثر الدرّ : ج 1 ص 407 .
- 7- .نهج البلاغه : مقدّمه الشريف الرضى .
- 8- .نهج البلاغه : الحكمه 81 ، بحار الأنوار : ج 1 ص 182 ح 77 .
- 9- .ماء نافع ونقيع : نافع يقطع العطش ويذهب ويسكّنه (تاج العروس : ج 11 ص 488 «نقع»).
- 10- .النطفه : الماء الصافى (لسان العرب : ج 9 ص 335 «نطف»).
- 11- .نهج البلاغه : الخطبه 21 وراجع خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 112 .
- 12- .العنكبوت : 43 .

الإمامه والسیاسه_ در یادکرد آمدن این ابی مَحْجَن به نزد معاویه_ : معاویه گفت : به خدا سوگند اگر همه زبان های مردم ، گرد آیند و یک زبان شوند ، زبان علی در برابر آنها بسنده است .

مُروِجُ الذَّهَبِ_ در یادکرد پاره ای از سخنان علی علیه السلام_ : آنچه مردم از خطبه ها (سخنرانی ها)ی وی در سایر جاها گرد آورده اند ، چهارصد و هشتاد و اندی خطبه است که به بداهه ایراد کرده است و آن خطبه ها ، در زبان و عمل مردم ، متداول اند .

نثر الدرّ_ به نقل از محمد بن حنفیه ، در توصیف علی علیه السلام_ : «هر گاه سخن می گفت ، پشتاز بود ، و هر گاه ضربه می زد ، می بُرید» . این ، مثل کلام شخص دیگری در توصیف اوست که می گفت : «علی علیه السلام ، هر گاه سخن می گفت ، آخرین سخن را می گفت ، و هر گاه ضربه می زد ، نابود می کرد» .

شریف رضی در مقدمه نهج البلاغه : ... پس از تألیف کتاب خصائص الأئمه علیهم السلام ، [گروهی از دوستان و برادران] از من خواستند که به تألیف کتابی پردازم که در بر گیرنده گزیده سخنان مولایمان امیر مؤمنان ، در همه فنون و شاخه های گوناگون آن ، از قبیل خطبه ها ، نامه ها ، پندها و آداب باشد ؛ چرا که می دانستند چنین کتابی در بر دارنده شگفتی های بلاغت ، نکات بی نظیر فصاحت ، گوهرهای زبان عربی و کلمات درخشنده دینی و دنیوی خواهد بود ؛ چیزهایی که گرد آمده در کلامی ، و به طور فراگیر در کتابی یافت نمی شوند؛ چون امیر مؤمنان، آبخور فصاحت و سرچشمه بلاغت است. رازهای بلاغت از او آشکار گشت و قوانین آن ، از او گرفته شد و هر گوینده سخنور ، به مانند او گام زد و هر واعظ سخنوری از کلام او یاری جُست . با این همه ، او پشتاز است و دیگران ، برجای مانده ، و او در پیش است و دیگران در پس ؛ چرا که سخنان او سخنانی است که رنگی از علم الهی دارد و عطری از کلام نبوی . درخواستشان را برای شروع به این کار پذیرفتم و می دانستم که در آن ، فایده ای سترگ است و نام آن ، شهره خواهد شد و پاداشی در آن ، اندوخته است و بر آن شدم که مقام والای امیر مؤمنان را در این فضیلت (فصاحت و بلاغت) بیان کنم و این ، فضیلتی است افزون بر محاسن فراوان و فضایل بسیار دیگری که علی علیه السلام دارد و این که او تنها کسی است از بین همه گذشتگان که به نهایت بلاغت ، دست یافته است . تنها اندکی از سخنان پیشینیان که به ما رسیده ، طُرفه و بی همتاست ؛ اما سخنان او دریایی است که با آن ، هموردی نمی توان کرد ، و انبوهی است که هیچ انبوهی با آن هم تراز نیست ، و خواستم که در افتخار به ایشان ، بتوانم به سخن فَرَزْدَق ، تمثّل جویم که گفت : اینان ، پدران من اند . همچون آنان را نزد من بیاور به هنگامی که پیش هم می آیم ، ای جریر! (1) سید رضی در ذیل این سخن علی علیه السلام : «بهای هر کسی به آن چیزی است که آن را به نیکی می داند»، می نویسد : این ، سخنی است که نمی توان برای آن ارزشی تعیین کرد و هیچ حکمتی با آن هم سنگ نیست و هیچ کلمه ای همتای آن نیست . و در ذیل سخن ایشان که می فرماید : «منزلگاهِ آخرین ، پیش روی شماسست و در پشت سرتان ، مرگ ، سرودخوان می آید . سبک بار باشید تا برسید ؛ چرا که پیشینیان شما منتظر پسینیان شما هستند» ، می گوید : این سخن ، پس از سخن خدا و پیامبر خدا ، اگر با هر سخنی سنجیده شود ، بر آن ، برتری خواهد داشت و از آن ، پیشی خواهد گرفت و این [بخش از] سخنش که می فرماید: «سبک بار باشید تا برسید» ، گفتاری است که کم حجم تر و پُر فایده تر از آن ، شنیده نشده است . چه قدر این گفته ، ژرف است و از حکمت ، سیراب! و ما در کتاب الخصائص ، به عظمت قدر آن و ارزش گوهر آن ، توجّه داده ایم . و در ذیل خطبه شانزدهم گفته است : زیبایی های این سخن کوتاه ، آن قدر است که قوه بیان نمی تواند از عهده تحسین آن به در آید ، و بهره شگفتی از آن ، بیشتر از بهره بالیدن به [فهم] آن است و در آن ، با همه آنچه گفتیم ، فصاحتی است که زبانی نمی تواند آن را بیان کند و کسی به ژرفای آن نمی رسد ، و این ، موضوعی است که درستی آن را جز افراد متبحّر در این صنعت ، در نخواهند یافت و این آیه قرآن در حقّ آن صادق است که : «جز دانشوران ، آن را در نمی یابند» .

1- نهج البلاغه : مقدمه سيّد رضی . منظور ، آن است که در مقام مفاخره ، چنین پدرانی که من دارم ، نداری .

ابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغ: وأما الفصاحة فهو عليه السلام إمام الفصحاء، وسيد البلغاء، وفي كلامه قيل: دون كلام الخالق، وفوق كلام المخلوقين. ومنه تعلم الناس الخطابه والكتابة. قال عبد الحميد بن يحيى: حفظت سبعين خطبة من خطب الأ صلح، ففاصت ثم فاصت. وقال ابن نباتة: حفظت من الخطابه كنزا لا يزيدُه الإنفاق إلا سعة وكثرة، حفظت منه فصل من مواظ علي بن أبي طالب. ولما قال محفّن بن أبي محفّن لمعاوية: حتّك من عند أعياء الناس، قال له: ويحك، كيف يكون أعياء الناس! فوالله ما سنّ الفصاحة لقريش غيره. ويكفي هذا الكتاب الذي نحن شارحوه دلاله على أنه لا يجارى في الفصاحة، ولا يبارى في البلاغ. وحسبك أنه لم يدون لأحد من فصحاء الصحابه العشر ولا نصف العشر ممة دون له، وكفاك في هذا الباب ما يقوله أبو عثمان الجاحظ في مدحه في كتاب «البيان والتبيين» وفي غيره من كتبه. (1) وقال في ذيل الكتاب 35: أنظر إلى الفصاحة كيف تُعطى هذا الرجل قيادها، وتملكه زمامها، وأعجب لهذه الألفاظ المنصوبة، يتلو بعضها بعضا كيف تواتيه وتطاوله، سلسه سهله، تدفق من غير تعسف ولا تكلف، حتى انتهى إلى آخر الفصل فقال: «يوما واحدا، ولا ألتقى بهم أبدا». وأنت وغيرك من الفصحاء إذا شرعوا في كتاب أو خطبة، جاءت القرائن والفواصل تارة مرفوعة، وتارة مجرورة، وتارة منصوبة، فإن أرادوا قسرها بإعراب واحد ظهر منها في التكلف أثر بين، وعلامة واضحة وهذا الصنف من البيان أحد أنواع الإعجاز في القرآن، ذكره عبد القاهر قال: أنظر إلى سورته النساء وبعدها سورته المائدة، الأولى منصوبة الفواصل والثانية ليس فيها منصوب أصلا، ولو مزجت إحدى السورتين بالأخرى لم تمتزجا، وظهر أثر التركيب والتأليف بينهما، ثم إن فواصل كل واحد منهما تتساق سيقا بمقتضى البيان الطبيعي لا الصنّاعه التكلفيه. ثم أنظر إلى الصفات والموصوفات في هذا الفصل، كيف قال: ولأدا ناصحا، وعاملا كادحا، وسيفا قاطعا، وركنا دافعا، لو قال: ولأدا كادحا، وعاملا ناصحا، وكذلك ما بعده لما كان صوابا ولا في الموقع واقعا. فسبحان الله من منح هذا الرجل هذه المزايا النفيسة والخصائص الشريفة! أن يكون غلاما من أبناء عرب مكة ينشأ بين أهله، لم يخاطب الحكماء وخرج أعرف بالحكمه ودقائق العلوم الإلهية من أفلاطون وأرسطو! ولم يعاشر أرباب الحكيم الخليليه، والآداب النفسانيه؛ لأن فريشا لم يكن أحد منهم مشهورا بمثل ذلك، وخرج أعرف بهذا الباب من سقراط. ولم يرب بين الشجعان؛ لأن أهل مكة كانوا ذوى تجاره ولم يكونوا ذوى حرب، وخرج أشجع من كل بشر مشى على الأرض. قيل لخالف الأحمر: أيما أشجع عنبسه وبسطام أم علي بن أبي طالب؟ فقال: إيما يذكرك عنبسه وبسطام مع البشر والناس لا مع من يرتفع عن هذه الطبقة. فقيل له: فعلى كل حال. قال: والله لو صاح في وجهيهما لماتا قبل أن يحمل عليهما. وخرج أفصح من سحبان وقس، ولم تكن فريش بأفصح العرب، كان غيرها أفصح منها، قالوا: أفصح العرب جرهم وإن لم تكن لهم نباهة. وخرج أزهّد الناس في الدنيا وأعفهم، مع أن فريشا ذوو حرص ومحبّة للدنيا، ولا غرو فيمن كان محمّد صلى الله عليه وآله مربيّه ومخرجه، والعناية الإلهية تمّده وترفّده، أن يكون منه ما كان! (2) وذكر عن شيخه أبي عثمان قال: حدّثني ثمامه، قال: سمعت جعفر بن يحيى - وكان من أبلغ الناس وأفصحهم - يقول: الكتابة صمّ اللفظه إلى أختها، ألم تسمعا قول شاعرٍ لشاعرٍ وقد تفاخرا: أنا أشعر منك لأتى أقول البيت وأخاه، وأنت تقول البيت وابن عمه! ثم قال: وناهيك حسنا بقول علي بن أبي طالب عليه السلام: هل من مناصٍ أو خلاصٍ، أو معاذٍ أو ملاذٍ، أو فرارٍ أو محارٍ! قال أبو عثمان: وكان جعفر يُعجب أيضا بقول علي عليه السلام: أين من جدّ واجتهّد، وجمّع واحتشّد، وبنى فشيد، وفرش فمهّد، وزخرف فنجد؟ قال: ألا ترى أن كل لفظه منها آخذة بعنق قرينتها، جاذبة إياها إلى نفسها، داله عليها بذاتها؟ قال أبو عثمان: فكان جعفر يسميه فصيح فريش. وأعلم أننا لا يتخالجنا الشك في أنه عليه السلام أفصح من كل ناطق بلغه العرب من الأولين والآخرين، إلا من كلام الله سبحانه، وكلام رسول الله صلى الله عليه وآله؛ وذلك لأن فضيلة الخطيب والكاتب في خطابه وكتابه تعتمد على أمرين، هما: مفردات الألفاظ ومركباتها. أمّا المفردات: فإن تكون سهله، سلسه، غير وحشيّه ولا معقده، والفاظه عليه السلام كلها كذلك. فأمّا المركبات فحسّن المعنى، وسرعه ووصوله إلى الأفهام، واشتماله على الصفات التي باعتبارها فضل بعض الكلام على بعض، وتلك الصفات هي الصنّاعه التي سماها المتأخرون البديع، من المقابله والمطابقيه، وحسن التسميم، وردّ آخر الكلام على صدره، والترصيع، والتسهيم، والتوشيح، والمماثل، والاستعاره، ولطافه

استعمال المَجَازِ، وَالْمُؤَاوَزَةِ، وَالتَّكَاوُفِ، وَالتَّسْمِيَطِ، وَالْمُشَاكَلَةِ. وَلَا شَبَهَةَ أَنَّ هَذِهِ الصِّفَاتِ كُلَّهَا مَوْجُودَةٌ فِي حُطْبِهِ وَكُتْبِهِ، مَبْثُوثَةٌ مُتَّفَرِّقَةٌ فِي فُرْشِ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَلَيْسَ يُوْجَدُ هَذَا الْأَمْرَانِ فِي كَلَامِ أَحَدٍ غَيْرِهِ، فَإِنْ كَانَ قَدْ تَعَمَّلَهَا وَأَفَكَّرَ فِيهَا، وَأَعْمَلَ رَوِيَّتَهُ فِي رَصْفِهَا وَنَثَرَهَا، فَلَقَدْ أَتَى بِالْعَجَبِ الْعُجَابِ، وَوَجَبَ أَنْ يَكُونَ إِمَامَ النَّاسِ كُلِّهِمْ فِي ذَلِكَ، لِأَنَّهُ ابْتَكَّرَهُ وَلَمْ يُعْرِفْ مِنْ قَبْلَهُ، وَإِنْ كَانَ اقْتَضَبَهَا ابْتِدَاءً، وَفَاضَتْ عَلَى لِسَانِهِ مُرْتَجِلَةً، وَجَاشَ بِهَا طَبْعُهُ بِدِيهَتِهِ، مِنْ غَيْرِ رَوِيَّةٍ وَلَا اعْتِمَالٍ، فَأَعَجَبَ وَأَعَجَبَ! وَعَلَى كَلَا الْأَمْرَيْنِ فَلَقَدْ جَاءَ مُجَلِّيًا، وَالْفَصَحَاءُ تَنْقَطِعُ أَنْفَاسُهُمْ عَلَى أَثَرِهِ. وَبِحَقِّ مَا قَالَ مُعَاوِيَةَ لِمَحْفَنِ الصَّنِيِّ، لَمَّا قَالَ لَهُ: جِئْتُكَ مِنْ عِنْدِ أَعْيَا النَّاسِ: يَا بَنَ اللَّخْنَاءِ، أَلْعَلِّي تَقُولُ هَذَا؟! وَهَلْ سَنَّ الْفَصَاحَةَ لِقُرَيْشٍ غَيْرِهِ؟! وَاعْلَمْ أَنَّ تَكَلُّفَ الْإِسْتِدْلَالَ عَلَى أَنَّ الشَّمْسَ مُضِيئَةً يَتَعَبُّ، وَصَاحِبَهُ مَنْسُوبٌ إِلَى السَّفَةِ، وَلَيْسَ جَاحِدٌ الْأُمُورَ الْمَعْلُومَةَ عِلْمًا صَدَّ رُورِيًّا بِأَشَدِّ سَهْمِهَا مِمَّنْ رَامَ الْإِسْتِدْلَالَ بِالْأَدْلَةِ النَّظَرِيَّةِ عَلَيْهَا. (3) وَقَالَ أَيْضًا فِي ذِيْلِ الْخُطْبَةِ 91 - الَّتِي تُعْرَفُ بِخُطْبَةِ الْأَشْبَاحِ -: «إِذَا جَاءَ نَهْرُ اللَّهِ بَطَلَ نَهْرُ مَعْقِلٍ!» إِذَا جَاءَ هَذَا الْكَلَامُ الرَّبَّانِيُّ وَاللَّفْظُ الْقُدْسِيُّ بَطَلَتْ فَصَاحَةُ الْعَرَبِ وَكَانَتْ نِسْبَةُ الْفَصِيحِ مِنْ كَلَامِهَا إِلَيْهِ نِسْبَةُ التُّرَابِ إِلَى التُّصَارِ الْخَالِصِ، وَلَوْ فَرَضْنَا أَنَّ الْعَرَبَ تَقْدِرُ عَلَى الْأَلْفَافِ الْفَصِيحَةِ الْمُنَاسِبَةِ أَوْ الْمُقَارِبَةِ لِهَذِهِ الْأَلْفَافِ، مِنْ أَيْنَ لَهُمُ الْمَادَّةُ الَّتِي عَبَّرَتْ هَذِهِ الْأَلْفَافُ عَنْهَا؟! وَمِنْ أَيْنَ تَعْرِفُ الْجَاهِلِيَّةُ بِلِ الصَّحَابَةِ الْمُعَاصِرِينَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذِهِ الْمَعَانِي الْغَامِضَةَ السَّمَائِيَّةَ لِيَتَهَيَّأَ لَهَا التَّعْبِيرُ عَنْهَا؟! أَمَّا الْجَاهِلِيَّةُ فَإِنَّهُمْ إِنْ كَانَتْ تَطَهَّرُ فَصَاحَتُهُمْ فِي صِدْفِهِ بَعِيرٍ أَوْ فَرَسٍ أَوْ حِمَارٍ وَحَشٍّ أَوْ ثُورٍ فَلَاهُ أَوْ صِدْفِهِ جِبَالٍ أَوْ فُلُوتٍ وَنَحْوِ ذَلِكَ. وَأَمَّا الصَّحَابَةُ فَالْمَذْكُورُونَ مِنْهُمْ بِفَصَاحَتِهِ إِنْ كَانَتْ مُنْتَهَى فَصَاحَةِ أَحَدِهِمْ كَلِمَاتٍ لَا تَتَجَاوَزُ السَّطْرَيْنِ أَوْ الثَّلَاثَةَ؛ إِمَّا فِي مَوْعِظَةٍ تَنْصَدُّ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ أَوْ ذَمِّ الدُّنْيَا أَوْ مَا يَتَعَلَّقُ بِحَرْبٍ وَقِتَالٍ مِنْ تَرْغِيبٍ أَوْ تَرْهِيْبٍ، فَأَمَّا الْكَلَامُ فِي الْمَلَائِكَةِ وَصِفَاتِهَا وَصُورِهَا وَعِبَادَاتِهَا وَتَسْبِيحِهَا وَمَعْرِفَتِهَا بِخَالِقِهَا وَحُبِّهَا لَهُ وَوَلَّيْهَا إِلَيْهِ، وَمَا جَرَى مَجْرَى ذَلِكَ مِمَّا تَضَمَّنَتْ هَذَا الْفَصْلُ عَلَى طَوْلِهِ فَإِنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَعْرُوفًا عِنْدَهُمْ عَلَى هَذَا التَّفْصِيلِ، نَعَمْ رُبَّمَا عِلْمُوهُ جُمْلَةً غَيْرَ مُقَسِّمَةٍ هَذَا التَّقْسِيمَ وَلَا مُرْتَّبَةً هَذَا التَّرْتِيبَ بِمَا سَمِعُوهُ مِنْ ذِكْرِ الْمَلَائِكَةِ فِي الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ. وَأَمَّا مَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنْ هَذِهِ الْمَادَّةِ كَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ وَأُمِّيَّةَ بْنِ أَبِي الصَّلْتِ وَغَيْرِهِمْ فَلَمْ تَكُنْ لَهُمْ هَذِهِ الْعِبَارَةُ وَلَا قَدَرُوا عَلَى هَذِهِ الْفَصَاحَةِ، فَتَبَّتْ أَنَّ هَذِهِ الْأُمُورَ الدَّقِيقَةَ فِي مِثْلِ هَذِهِ الْعِبَارَةِ الْفَصِيحَةِ لَمْ تَحْصُلْ إِلَّا لِعَلِيٍّ وَحَدِّهِ، وَأَقْسَمُ أَنَّ هَذَا الْكَلَامَ إِذَا تَأَمَّلَهُ اللَّيْبُ اقْشَرَ جِلْدُهُ وَرَجَفَ قَلْبُهُ، وَاسْتَشَعَرَ عَظْمَةَ اللَّهِ الْعَظِيمِ فِي رُوعِهِ وَخَلَدِيهِ وَهَامَ نَحْوَهُ وَغَلَبَ الْوَجْدُ عَلَيْهِ، وَكَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْ مَسْكِهِ شَوْقًا وَأَنْ يُفَارِقَ هَيْكَلَهُ صَبَابَةً وَوَجْدًا. (4) وَقَالَ فِي ذِيْلِ الْخُطْبَةِ 109: هَذَا مَوْضِعُ الْمَثَلِ: «فِي كُلِّ شَجَرَةٍ نَارٌ، وَاسْتَمَجَدَ الْمَرْخُ وَالْعَفَاذُ (5)» الْخُطْبُ الْوَعِظِيَّةُ الْحِسَانُ كَثِيرَةٌ، وَلَكِنْ هَذَا حَدِيثٌ يَأْكُلُ الْأَحَادِيثَ: مَحَاسِنُ أَصْنَافِ الْمُغْنِيْنَ جُمَّةٌ وَمَا فَصَّبَاتُ السَّبْقِ إِلَّا لِمَعْبَدٍ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَتَعَلَّمَ الْفَصَاحَةَ وَالْبَلَاغَةَ وَيَعْرِفَ فَضْلَ الْكَلَامِ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ فَلْيَتَأَمَّلْ هَذِهِ الْخُطْبَةَ، فَإِنَّ نِسْبَتَهَا إِلَى كُلِّ فَصِيحٍ مِنَ الْكَلَامِ - عَدَا كَلَامَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ - نِسْبَةُ الْكَوَاكِبِ الْمُنِيرَةِ الْفَلَائِكِيَّةِ إِلَى الْحِجَارَةِ الْمُظْلِمَةِ الْأَرْضِيَّةِ، ثُمَّ لِيَنْظُرِ النَّاطِرُ إِلَى مَا عَلَيْهَا مِنَ الْبَهَاءِ وَالْجَلَالِ وَالرُّوَاءِ وَالذَّبِيَاغِ، وَمَا تُحَدِّثُهُ مِنَ الرُّوعِ وَالرَّهْبِ وَالْمَخَافَةِ وَالْخَشْيَةِ، حَتَّى لَوْ تَلَيْتَ عَلَى زَنْدِيقٍ مُلْحِدٍ مُصَدِّمٍ عَلَى اعْتِقَادِ نَفِي الْبَعْبِ وَالشُّوْر؛ لَهَدَّتْ قُوَاهُ وَأَرَعَبَتْ قَلْبَهُ وَأَضَعَفَتْ عَلَى نَفْسِهِ وَزَلَزَلَتْ اعْتِقَادَهُ، فَجَزَى اللَّهُ قَائِلَهَا عَنِ الْإِسْلَامِ أَفْضَلَ مَا جَزَى بِهِ وَلِيًّا مِنْ أَوْلِيَائِهِ، فَمَا أَبْلَغَ نُصْرَتَهُ لَهُ تَارَةً بِيَدِهِ وَسَيْفِهِ وَتَارَةً بِلِسَانِهِ وَنُطْقِهِ وَتَارَةً بِقَلْبِهِ وَفِكْرِهِ، إِنْ قِيلَ: جِهَادٌ وَحَرْبٌ فَهُوَ سَيِّدُ الْمُجَاهِدِينَ وَالْمُحَارِبِينَ، وَإِنْ قِيلَ: وَعَظٌ وَذِكْرٌ فَهُوَ أَبْلَغُ الْوَاعِظِينَ وَالْمَذْكُرِينَ، وَإِنْ قِيلَ: فِقْهُ وَتَفْسِيرٌ فَهُوَ رَأْسُ الْفُقَهَاءِ وَالْمُفَسِّرِينَ، وَإِنْ قِيلَ: عَدْلٌ وَتَوْحِيدٌ فَهُوَ إِمَامُ أَهْلِ الْعَدْلِ وَالْمُؤَحِّدِينَ: لَيْسَ عَلَى اللَّهِ بِمُسْتَنْكَرٍ أَنْ يَجْمَعَ الْعَالَمُ فِي وَاحِدٍ (6) وَقَالَ فِي ذِيْلِ الْخُطْبَةِ 221: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعِظَ وَيُخَوِّفَ وَيَقْرَعَ صَدْفَاءَ الْقَلْبِ، وَيَعْرِفَ النَّاسَ قَدْرَ الدُّنْيَا وَتَصَرَّفَ بِهَا بِأَهْلِهَا، فَلْيَأْتِ بِمِثْلِ هَذِهِ الْمَوْعِظَةِ فِي مِثْلِ هَذَا الْكَلَامِ الْفَصِيحِ وَالْإِلْمِيَسِكِ، فَإِنَّ الشُّكُوتَ أَسْتَرَّ، وَالْعَيْ خَيْرٌ مِنْ مَنْطِقٍ يَقْضُحُ صَاحِبَهُ، وَمَنْ تَأَمَّلَ هَذَا الْفَصْلَ عِلْمٌ صِدْقٌ مُعَاوِيَةَ فِي قَوْلِهِ فِيهِ: «وَاللَّهِ مَا سَنَّ الْفَصَاحَةَ لِقُرَيْشٍ غَيْرِهِ» وَيَنْبَغِي لَوْ اجْتَمَعَ فَصَحَاءُ الْعَرَبِ قَاطِبَةً فِي مَجْلِسٍ وَتَلَى عَلَيْهِمْ أَنْ يَسْجُدُوا لَهُ كَمَا سَجَدَ الشُّعْرَاءُ لِقَوْلِ عَدِيِّ بْنِ الرَّقَاعِ: «قَلَمٌ أَصَابَ مِنَ الدَّوَاهِ مِدَادَهَا» (7) فَلَمَّا قِيلَ لَهُمْ فِي ذَلِكَ قَالُوا: إِذَا نَعَرَفَ مَوَاضِعَ الشُّجُودِ فِي الشُّعْرِ كَمَا تَعْرِفُونَ مَوَاضِعَ الشُّجُودِ فِي الْقُرْآنِ. وَإِنِّي لِأَطِيلُ التَّعَجُّبَ مِنْ رَجُلٍ يَخْطُبُ فِي الْحَرْبِ بِكَلَامٍ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ طَبْعَهُ مُنَاسِبٌ لِطَبَاعِ الْأَسُودِ وَالثُّمُورِ وَأَمْثَالِهِمَا مِنَ السَّبَاعِ الضَّارِيَةِ، ثُمَّ يَخْطُبُ فِي ذَلِكَ الْمَوْقِفِ بَعِيْنَهُ إِذَا أَرَادَ الْمَوْعِظَةَ بِكَلَامٍ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ طَبْعَهُ مُشَاكِلٌ لِطَبَاعِ الرَّهْبَانِ لِابْسِي الْمُسُوحِ، الَّذِينَ لَمْ يَأْكُلُوا لَحْمًا وَلَمْ

يُريقوا دماءً، فتارةً يكون في صورهِ بسطام بن قيسِ الشيبانيِّ وعُتَيْبَةَ بنِ الحارثِ اليربوعيِّ وعامرِ بنِ الطَّفيلِ العامريِّ، وتارةً يكون في صورهِ سُقراطُ الحبرِ اليونانيِّ ويوحنا المعمدانَ الإسرائيليِّ والمسيحِ بنِ مريمَ الإلهيِّ. وأقسِمَ بِمَن تُقسِمُ الأُممُ كُلُّها بِهِ، لَقَدْ قَرَأْتُ هَذِهِ الخُطْبَةَ مُنذُ خَمْسِينَ سَنَةً وَإِلَى الآنَ أَكثَرَ مِنْ أَلْفِ مَرَّةٍ، ما قَرَأْتُهَا قَطُّ إِلَّا وَأُحَدِّثُ عِنْدِي رَوْعَهُ وَخَوْفًا وَعِظَةً، وَأَثَّرَتْ فِي قَلْبِي وَجِيبًا (8) وفي أعضائي رِعدَةً، ولا- تَأَمَّلُهَا إِلَّا وَذَكَرْتُ المَوْتِي مِنْ أَهْلِي وَأَقَارِبِي وَأَرْبابِ وُدِّي، وَخَيَّلْتُ فِي نَفْسِي أَنِّي أَنَا ذَلِكَ الشَّخْصُ الَّذِي وَصَفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حالَهُ. وَكَمْ قَدْ قَالَ الواعِظونَ وَالخُطباءُ وَالْفُصحاءُ فِي هَذَا المَعْنَى، وَكَمْ وَقَفْتُ عَلَى ما قالوهُ وَتَكَرَّرَ وَفَوَفِي عَلَيْهِ، فَلَمْ أَجدَ لشيءٍ مِنْهُ مِثْلَ تأثيرِ هَذَا الكلامِ فِي نَفْسِي، فإِما أَن يَكُونَ ذَلِكَ لِعَقِيدَتِي فِي قَائِلِهِ، أَوْ كَانَتْ نِيَّةُ القائِلِ صالِحَةً وَيَقِينُهُ كَانَتْ ثابِتًا وإِخلاصُهُ كَانَتْ مَحْضًا خالِصًا، فَكانَ تأثيرُ قولِهِ فِي النُّفوسِ أعْظَمَ، وَسَرِيانُ مَوْعِظَتِهِ فِي القُلُوبِ أبلَغَ. (9)

- 1- شرح نهج البلاغه: ج 1 ص 24 .
- 2- شرح نهج البلاغه: ج 16 ص 145 .
- 3- شرح نهج البلاغه: ج 6 ص 277 .
- 4- شرح نهج البلاغه: ج 6 ص 425 .
- 5- المَرخُ: من شجر النار، سريع الوزي، والعفار: شجر يُتخذ منه الزناد (تاج العروس: ج 4 ص 311 «مرخ») و ج 7 ص 243 «عفر») . قال الميداني: استمجد المرخُ والعفار: أي استكثرَا وأخذا من النار ما هو حسبهما، يُضرب في تفضيل بعض الشيء على بعض (مجمع الأمثال: ج 2 ص 445) .
- 6- شرح نهج البلاغه: ج 7 ص 202 .
- 7- صدره: «تُرَجى أَعْنُ كَأَنَّ إِبْرَه رَوْقَه» (الأمالى للسيد المرتضى: ج 4 ص 37) .
- 8- وَجَبَ القَلْبُ وَجَبًا وَوَجِيبًا: خَفَقَ واضطربَ (لسان العرب: ج 1 ص 794 «وجب»).
- 9- شرح نهج البلاغه: ج 11 ص 152 .

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه: «اما در فصاحت، او پیشوای فصیحان و سرور بلیغان است. درباره سخن او گفته شده که پایین تر از سخن آفریننده، و برتر از سخن آفریدگان است و مردم، سخنرانی و نوشتن را از او آموخته اند. عبد الحمید بن یحیی گفته است: «هفتاد خطبه از خطبه های آن اصْلَح (1) (علی علیه السلام) را از بر کردم. آن گاه، [بلاغت در من] جوشید و جوشید». ابن نُباته گفته است: «از خطابه گنجی را از بر کردم که بخشش از آن، فقط موجب گستردگی و فراوانی اش می شود؛ صد فصل از موعظه های علی بن ابی طالب علیه السلام را حفظ کردم». هنگامی که مُحَفَن بن ابی مُحَفَن به معاویه گفت: «از نزد گنگ ترین مردم می آیم»، معاویه گفت: «وای بر تو! چگونه او گنگ ترین مردم است. سوگند به خدا، جز او کسی روش فصاحت را برای قریش، بیان نکرد». همین کتابی که ما شرحش داده ایم (نهج البلاغه)، در گواهی بر این که او در فصاحت، همپا ندارد و در بلاغت، بی رقیب است، پس است و برای تو همین کافی است که از هیچ یک از فصیحان دیگر، یک دهم و یا یک بیستم آنچه از علی علیه السلام گردآوری شده، گردآوری نشده است و در این خصوص، آنچه ابو عثمان جاحظ [، از فصیحان و بلیغان نامدار عرب،] در کتاب البیان والتبیین و دیگر کتاب هایش در مدح علی علیه السلام گفته، کافی است. ابن ابی الحدید در ذیل نامه سی و پنجم نهج البلاغه نیز گفته است: به فصاحت بنگر که چه سان زمام اختیار خود را به این شخص داده و لگام خود را به ملکیت او درآورده است! شگفتا از این کلمات منصوب! چگونه پی در پی هم می آیند و چه سان از او فرمان می برند و جاری می شوند، همچون زنجیره ای روان، و بدون هیچ دشواری و تکلفی برون می جهند، تا این که به آخر نامه می رسد و می گوید: «یوما واحدا ولا ألتقی بهم أبدا؛ یک روز با اینان به سر نمی برم و هرگز دیدارشان نمی کنم». تو و دیگر فصیحان، هر گاه نگارش نوشته ای و یا بیان خطابه ای را شروع کنید، قرینه ها و فاصله ها، گاه مرفوع و گاه مجرور و گاه منصوب می آیند و هر گاه بخواهید که به اجبار، بر یک نوع از اعراب، تأکید ورزید، اثر ساختگی بودن آن، روشن و علامت آن، واضح می گردد. این نوع بیان، یکی از انواع اعجاز در قرآن است که عبد القادر از آن، یاد کرده و گفته است: «به سوره نساء و سوره بعدی آن (سوره مائده) بنگر، که در سوره اول، همه فواصل، منصوب اند و در دومی، هیچ نصبی وجود ندارد و اگر یکی از دو سوره را با دیگری در آمیزی، با هم آمیخته نمی شوند و هر گونه ترکیب و تألیف بین آن دو کاملاً هویدا خواهد شد و از آن گذشته، فواصل هر یک از آن دو به روشی است که طبق مقتضای بیان، طبیعی است و هیچ گونه آثار ساختگی یا متکلفانه بودن، در آنها دیده نمی شود». آن گاه، به صفت ها و موصوف ها در این بخش از نامه بنگر که چگونه می گوید: «ولدا ناصحا و عاملاً کادحا و سیفا قاطعا و رُکنا دافعا؛ فرزندی خیرخواه، عمل کننده ای پُر تلاش، شمشیری بُرنده، و تکیه گاهی نگهبان». اگر می گفت: «فرزندی پر تلاش، و عمل کننده ای خیرخواه، و...» و جمله های بعدی را نیز بدین گونه می آورد، به هیچ وجه، درست و به جا نبود. شگفتا از کار خدا در برخورداری این مرد از این همه امتیازهای ارزشمند و ویژگی های شریف! این که کسی فرزندی از فرزندان عرب مکه باشد و بین اهل مکه بزرگ شده باشد و با حکیمان رفت و آمد نداشته باشد، ولی از افلاطون و ارسطو به حکمت و نکته های علوم الهی آشناتر باشد! و با فیلسوفان اخلاق و روان شناسی ارتباط نداشته باشد (چون در بین قریش، هیچ کس مشهور به این عناوین نبود)، ولی با این حوزه، آشناتر از سقراط باشد! و در بین دلیران تربیت نشود (چون مردم مکه اهل تجارت بودند و جنگجو نبودند)، ولی او از هر کس که در روی زمین گام برمی دارد، دلیرتر باشد! به خلف احمر گفته شد: کدام یک از این سه نفر شجاع ترند: عَبَسَه، بِسْطام یا علی بن ابی طالب علیه السلام؟ در پاسخ گفت: «عَبَسَه و بسْطام، با آدمیان و مردم مقایسه می شوند، نه با کسی که از این طبقه (آدمیان) برتر است». به وی گفته شد که در هر صورت، کدام یک شجاع ترند؟ پاسخ داد: «علی علیه السلام پیش از آن که به آن دو حمله کند، اگر بر سرشان فریاد می کشید، آن دو می مُردند». علی علیه السلام از سُحبان و قُسس، فصیح تر بود، حال آن که قریش، فصیح ترین اعراب نبودند و غیر قریش، از آنها فصیح تر بودند. می گفتند که فصیح ترین عرب، قبیله جُرْهُم است، گرچه جُرْهُمیان از شرافت بهره ای نداشتند. در دنیا، زاهدترین و عقیف ترین مردم بود، با آن که قریشیان، مردمی حریص و دلبسته به دنیا بودند و البته از آن که محمد صلی الله علیه و آله تربیتش کند و بزرگ کننده اش باشد و عنایت خداوندی یاری اش دهد و

پشت سرش باشد، شگفت نیست که چنین باشد. استادام ابو عثمان، از ثمامه نقل کرد که: «از جعفر بن یحیی - که بلیغ ترین و فصیح ترین مردم بود - شنیدم که می گفت: نوشتن، ضمیمه کردن لفظی به لفظ همگون آن است. آیا سخن آن شاعر را خطاب به شاعر دیگر - که بر هم تفاخر کردند - نشنیده اید که گفت: من از تو شاعرترم؛ چون من بیت را با برادرش همراه می کنم و تو با پسر عمویش؟! و از نظر زیبایی، تو را بسنده است سخن علی بن ابی طالب علیه السلام که فرمود: آیا راه چاره ای یا زهائشی هست؟ آیا پناهگاهی یا دژی هست؟ آیا راه فراری یا گریزی هست؟. جعفر، از این کلام علی علیه السلام نیز بسیار خوشش می آمد و شگفت زده بود که: *أَيْنَ مَنْ جَدَّ وَاجْتَهَدَ، وَجَمَعَ وَاحْتَشَدَ، وَبَنَى فَشَدَّ يَدَ، وَفَرَشَ فَمَهَّدَ، وَزَخَرَفَ فَجَدَّدَ؟*؛ کجاست آن که جدیت و تلاش کرد، گرد آوزد و انبار کرد، ساخت و محکم کاری کرد، فرش گستراند و آماده کرد، آراست و سنگ تمام گذاشت؟. جعفر می گفت: نمی بینی که هر لفظ، دست در گریبان نظیرش افکنده و آن را به سوی خود می کشد و با ذات خود، بر آن، دلالت می کند؟ جعفر، علی علیه السلام را «فصیح قریش» می نامید». و بدان که ما تردیدی نداریم که او در بین پیشینیان و پسینیان، فصیح تر از هر کسی است که به زبان عرب سخن بگوید، بجز خدای سبحان و پیامبر خدا. دلیل آن، این است که ارزش خطیب و نویسنده در سخنرانی و نوشته اش، بر دو پایه استوار است: خود لفظ ها به تنهایی، و ترکیب آنها. مفردات سخن باید آسان، زنجیروار، مأنوس و بدون گره باشند و الفاظ علی علیه السلام همه چنین بودند. در ترکیب نیز خوش معنایی، سرعت انتقال آن معنا به ذهن ها و برخورداری آن ترکیب از ویژگی هایی که به اعتبار آنها، بعضی از سخنان بر بعضی دیگر برتری پیدا می کنند، ضروری است. مقصود از ویژگی های یاد شده، همان صنعتی است که متأخران، آن را «بدیع» می نامند، مشتمل بر صنایعی از قبیل: مقابله و مطابقت، حُسن تقسیم، برگرداندن پایان سخن به آغاز آن، ترصیع، تسهیم، توشیح، مُماثلت، استعاره، ظرافت در به کارگیری مجاز، موازنه، مکافئه، تسمیط و مشاکله. تردیدی نیست که همه این صنعت های ادبی، در خطبه ها و نامه های علی علیه السلام موجود است و در جای جای سخنان وی، گسترده و پراکنده است و این دو چیز (حُسن مفردات و حُسن ترکیبات)، همراه هم، جز در سخن او در سخن کسی پیدا نمی شود. اگر او خود را وا داشته و در آنها اندیشیده و در چینش و پراکنش آنها، فکرش را به کار گرفته باشد، باز هم شگفت ترین شگفت ها را بیان کرده است و باید که امام و مقتدای همگان در این خصوص باشد؛ چرا که او مبتکر آن است و کسی پیش از او آن را نمی دانسته است؛ اگر آنها را نخستین بار بدیهه گویی کرده و به طور ارتجالی بر زبان جاری ساخته و طبعش به طور بداهه و بدون اندیشیدن و وا داشتن به جوشش آمده باشد، که بسیار بسیار شگفت است. در هر دو صورت (چه اندیشیده باشد و چه بدیهه گویی کرده باشد)، او برنده مسابقه است و نفس فصیحان در پی او بُریده است و آنچه معاویه به محقن (مُحَفَن) صَبَّی گفته، درست است، هنگامی که وی به معاویه گفت: «از نزد گنگ ترین مردم می آیم» و معاویه گفت: «ای بچه زن بوگندو! آیا درباره علی چنین می گویی؟ آیا کسی جز او روش فصاحت را برای قریش بیان کرد؟!». و بدان که تحمّل رنج استدلال بر این که خورشید، نور افزاست، خسته کننده است و چنین استدلالگری، به سفاهت منسوب می شود. در واقع، منکر چیزهایی که به گونه ضروری معلوم اند، نادان تر از آن کسی نیست که قصد دارد همین امور معلوم را با برهان های نظری اثبات کند. ابن ابی الحدید همچنین در ذیل خطبه 91 - که به «خطبه اشباح» معروف است - پس از عبارت: «اذا جاء نهر الله بطل نهر مَعْقِلٍ؛ هر گاه نهر خدا جاری شود، نهر مَعْقِلٍ از بین می رود»، می گوید: هر گاه این سخن خدایی و لفظ قدسی نمایان می شود، فصاحت عرب، رنگ می بازد. نسبت کلام فصیح عربی به کلام آن حضرت، چون نسبت خاک است به طلای ناب، و اگر فرض کنیم که عرب ها در به کارگیری الفاظ فصیح مناسب و یا هم پایه با این الفاظ، توانمند بوده باشند، آنان از کجا این مفاهیم را در اختیار داشتند تا لفظ ها از آنها تعبیر کنند؟ مردم دوره جاهلیت و حتی صحابیان معاصر پیامبر خدا، از کجا این معانی دشوار آسمانی را می شناختند تا برای تعبیر از آنها الفاظی تدارک بینند؟ در دوره جاهلیت، فصاحت عرب، در وصف شتر، اسب، گور خر، گاو وحشی و یا توصیف کوه ها و بیابان ها و امثال آنها نمود پیدا می کرد. و اما از صحابیان، آنانی که به دارا بودن فصاحت، یاد شده اند، نهایت فصاحت آنان در چندین کلمه است که از دو یا سه سطر، تجاوز نمی کند که آن هم یا در نصیحت و پند بود (که شامل یادکرد مرگ و یا بد شمردن دنیا می شود) و یا چیزهایی بود که مربوط به

جنگ می شد (از قبیل: تشویق و یا تحذیر)؛ اما سخن درباره فرشتگان و صفات و صورت آنها، عبادت و تسبیح گفتنشان، شناختشان درباره آفریننده و محبت و شیفتگی شان به او و مطالبی از این قبیل، که این خطبه با همین حَجمش در بر دارد؛ از چیزهایی است که به این تفصیل، در بین عرب ها شناخته شده نبود. آری، ممکن است جمله ای بدون این تقسیم بندی و یا با این ترتیب، از آنچه در یادکرد فرشتگان از قرآن کریم شنیده بودند، می دانستند و اگر چه کسانی چون عبدالله بن سلام و امیه بن ابی صلت و دیگران، چیزهایی از این دانش در نزدشان بود؛ اما این قبیل عبارت ها را نداشتند و بر فصیح گویی، توانمند نبودند. بنا بر این، مشخص می شود که بیان این امور دقیق، در قالب این قبیل عبارت های فصیح، جز برای علی علیه السلام حاصل نشد و سوگند یاد می کنم که اگر خردمندی در این کلام (خطبه اشباح) بیندیشد، موبر تنش راست می شود و قلبش به لرزه می افتد و عظمت خدای بزرگ را با تمام زیبایی و جاودانگی اش، احساس می کند، به سوی او حرکت خواهد کرد و به وجد خواهد آمد و از روی شوق، قالب تهی خواهد کرد و از مستی و وجد، روح از کالبدش جدا خواهد گشت! ابن ابی الحدید در ذیل خطبه 109 نیز گفته است: این، جایگاه آن مثل است که می گوید: «در هر درختی آتشی است؛ اما درخت مَرخ (2) و عَفار (3) از آن بیشتر برخوردارند». خطبه های پند دهنده نیکو بسیارند؛ اما این سخن علی علیه السلام همه آنها را در خود هضم می کند: «همه زیبایی های خوانندگان و آنچه خط پایان مسابقه است، برای کسی جز معبد نیست». (4) هر کس که بخواهد فصاحت و بلاغت را بیاموزد و برتری بعضی از سخنان را بر بعضی دیگر بشناسد، باید در این خطبه تأمل کند؛ چون نسبت آن با همه سخن های فصیح (جز سخن خدا و پیامبرش) مثل نسبت ستاره های نورانی آسمان به سنگ های بی نور زمین است. و هر بیننده ای باید روشنی، فخامت، زیبایی سبک و نیز اندرزه ها، تشویق ها، هشدارها و بیم دادن های این سخنان را بنگرد؛ سخنانی که اگر بر زندیقی که تصمیم بر نفی بعثت و برانگیخته شدن در قیامت دارد، خوانده شوند، توانش به کاستی می گراید، قلبش را ترس فرا می گیرد، زبانش ناتوان می گردد و باورهایش متزلزل می شوند. خداوند، بر پایه اسلام، به گوینده این خطبه، بهترین پاداشی را که [تا کنون] به ولی ای از اولیای خویش داده است، بدهد! چه قدر یاری رسانی او به اسلام، زیاد بود: گاه با دست و شمشیر، و زمانی با زبان و سخن، و زمانی با قلب و اندیشه! اگر از جهاد و جنگ سخن به میان آید، او سرآمد مجاهدان و جنگجویان است، و اگر از پند و موعظه سخن باشد، او بلیغ ترین واعظان و ذاکران است، و اگر سخنی از فقه و تفسیر گفته شود، او رئیس فقیهان و مفسران است، و اگر سخنی از عدل و توحید رَوَد، او پیشوای عادلان و موحدان است: برای خداوند، ناممکن نیست که جهانی را در یکی گرد آورد. و در ذیل خطبه 221 گفته است: هر کس بخواهد موعظه کند، بیم دهد و گوش دل ها را بنوازد و ارزش دنیا و چگونگی عملکرد آن را با دنیاداران به مردم بشناساند، باید مثل این پند را در همچون کلام فصیحی بیاورد، وگرنه [همان بهتر که] زبان در کام گیرد؛ چرا که سکوت کردن، عیب پوش تر است و گنگ بودن، بهتر از سخن گفتنی است که صاحب سخن را رسوا کند. هر کس در این پاره [از سخن علی علیه السلام] نیک بیندیشد، درستی این سخن معاویه برای او ثابت می شود که: سوگند به خدا، هیچ کس جز او، روش فصاحت را برای قریش، بیان نکرد. اگر همه فصیحان عرب در مجلسی گرد آیند و این خطبه برایشان خوانده شود، سزاوار است که در برابر آن سجده کنند، چنان که شاعران در برابر آن شعر عدی بن رفاع، سجده کردند که گفته بود: گویی قلمی است که نوکش را از دوات بیرون کشیده است. (5) و هنگامی که به آن شاعران گفته شد که: چرا سجده کردید؟ پاسخ دادند: همچنان که شما آیات سجده را در قرآن می شناسید، ما نیز موارد سجده را در شعر می شناسیم. من بسیار شگفت زده می شوم از کسی که در جنگ، چنان سخنرانی می کند که گویی طبع او با سرشت شیران و پلنگان و دیگر درندگان زبان رسان، هماهنگ است و در همان حال، سخنرانی دیگری می کند و چون می خواهد پند دهد، کلامی می آورد که گویی طبعش همچون سرشت راهبان ژنده پوش است؛ آنانی که گوشت نمی خورند و حیوانی را ذبح نمی کنند! گاه، چون بسطام بن قیس شیبانی و عتیبه بن حارث یربوعی و عامر بن طفیل عامری است، و گاه چون سقراط حکیم یونانی و یحییای تعمید دهنده اسرائیلی و مسیح بن مریم الهی. سوگند به آن که همه امت ها پند سوگند یاد می کنند، این خطبه را از پنجاه سال پیش تا کنون، بیش از هزار بار خوانده ام و هیچ گاه آن را نخواندم، مگر آن که ترس و هراس و حس پندگیری را در وجودم انداخته است و در دلم

اضطرابی ایجاد کرده و در اعضا لمرزشی به وجود آورده است، و هیچ گاه در آن تأمل نکردم، مگر آن که یاد درگذشتِ خاندان و خویشان و دوستان افتادم و در دل خویش چنین گمان کردم که آن شخصی که علی علیه السلام حالش را وصف می کند، منم. بسا واعظان و خطیبان و فصیحان که در این باره سخن گفته اند و چه بسا گفته هایشان را دیده ام و بارها در هر کدام از آنها تأمل کرده ام؛ ولی در هیچ کدام، تأثیری که این کلام در من داشت، نبوده است. این، یا به خاطر اعتقاد من به گوینده این خطبه است و یا آن که نیت گوینده آن، خیرخواهانه بوده است و یقین او ثابت، و اخلاصش اخلاصی ناب، و بر این اساس، تأثیر سخنش در جان ها بیشتر، و جریان پندش در دل ها رساتر است.

1- اصلح، به کسی گویند که موی جلوی سرش ریخته است. (م)

2- بادام تلخ. (م)

3- بید سرخ. (م)

4- در این مثل می گوید که سخنان آن حضرت، کامل ترین درجه را دارد، همان گونه که معبد در بین خوانندگان عرب، آخرین حرف را می زند. (م)

5- ترجمه کامل بیت چنین است: «[گاو ماده ای که] گویی [شاخش] قلمی است که نوک آن را از دوات بیرون کشیده، / با ناله، گوساله را به آرامی کنار می زند». تشبیه زیبا در این شعر، موجب تحسین شاعران گشته بود.

البيان والتبيين_ في بيان قول علي عليه السلام «قيمته كل امرئ ما يحسن»_ فلو لم تقف من هذا الكتاب إلا على هذه الكلمه لوجدناها شافيه كافيه ، ومجزئه مغنيه ، بل لوجدناها فاضله عن الكفايه ، وغير مقصره عن الغايه . وأحسن الكلام ما كان قليله يغنيك عن كثيره ، ومعناه في ظاهر لفظه ، وكان الله عز وجل قد ألبسه من الجلاله ، وغشاه من نور الحكمة على حسب نيته صاحبه وتقوى قائله . (1)

رسائل الجاحظ : أجمعوا على أنهم لم يجدوا كلمه أقل حرفاً ، ولا أكثر ريعاً (2) ، ولا أعم نفعاً ، ولا أحت على بيان ، ولا أدعى إلى تبيين ، ولا أهجى لمن ترك التفهيم وقصر في الإفهام ، من قول أمير المؤمنين علي بن أبي طالب رضوان الله عليه : قيمته كل امرئ ما يحسن . (3)

1- البيان والتبيين : ج 1 ص 83 .

2- الرّيع : الزيادة والنماء على الأصل (النهايه : ج 2 ص 289 «رّيع»).

3- رسائل الجاحظ : ج 3 ص 29 .

البیان و التبیین_ در بیان سخن علی علیه السلام که فرمود: «ارزش هر کسی به مقدار دانش اوست»_: اگر از این کتاب، جز بر همین سخن آگاهی نمی یافتیم، باز هم آن را شفافبخش و کافی، بسنده و بی نیاز کننده و بلکه آن را بیشتر از کفایت و رسانا به نهایت امر می یافتیم. بهترین سخن، آن است که کم آن، تو را از بسیار آن، بی نیاز کند و معنایش در ظاهر لفظش باشد و خداوند عز و جل بر پایه نیت صاحب آن و تقوای گوینده آن، لباس جلالت بر آن پوشانده و آن را از نور حکمت، افروخته باشد.

رسائل الجاحظ: بر این سخن، اتفاق کرده اند که سخنی کم واژه تر، پربهره تر، سودمندتر، تشویق کننده تر به بیان و فراخوان تر به تبیین و در عین حال، تمسخرکننده تر نسبت به کسی که فهمیدن را کنار نهاده و به کومه فهمی افتاده است، از این سخن امیر مؤمنان علی بن ابی طالب_ که خشنودی خدا بر او باد_ نیست که: «ارزش هر کسی به چیزی است که نیک می داند».

المناقب لابن شهر آشوب عن الجاحظ في كتاب الغرّة: كَتَبَ [عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ] إِلَى مُعَاوِيَةَ: غَرَّكَ عِرْكَ، فَصَارَ قَصَاؤُ ذَلِكَ ذَلِكَ، فَاحْشَ فَاحِشَ فِعْلِكَ فَعَلَّكَ تُهْدَى بِهَذَا، وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ آمَنَ آمِنًا! (1)(2)

المناقب لابن شهر آشوب_ في وَصْفِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ_: وَهُوَ أَخْطَبُهُمْ، أَلَا- تَرَى إِلَى خُطْبِهِ مِثْلَ: التَّوْحِيدِ، وَالشَّقْشِقِيَّةِ، وَالْهَيْدَايَةِ، وَالْمَلَاحِمِ، وَاللُّلُؤُوهِ، وَالْعَرَاءِ، وَالْقَاصِدِ عِهِ، وَالْإِفْتِيخَارِ، وَالْأَشْبَاحِ، وَالِدُرُّوهُ الْيَتِيمَةِ، وَالْأَقَالِيمِ، وَالْوَسِيلَةِ، وَالطَّالُوْتِيَّةِ، وَالْقَصْبِيَّةِ، وَالنَّخِيلَةِ، وَالسَّلْمَانِيَّةِ، وَالنَّاطِقَةِ، وَالِدَامِغَةِ، وَالْفَاضِيحَةِ، بَلْ إِلَى نَهْجِ الْبَلَاغَةِ عَنِ الشَّرِيفِ الرَّضِيِّ، وَكِتَابِ خُطْبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ السَّكُونِيِّ عَنِ زَيْدِ بْنِ وَهَبٍ أَيْضًا؟ (3)

مطالب السؤل_ في إِحْصَاءِ أَنْوَاعِ الْعُلُومِ الَّتِي عَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ... رَابِعُهَا: عِلْمُ الْبَلَاغَةِ وَالْفَصَاحَةِ، وَكَانَ فِيهَا إِمَامًا لَا يُشَقُّ غُبَارُهُ، وَمُقَدِّمًا لَا تَلْحَقُ آثَارُهُ، وَمَنْ وَقَفَ عَلَى كَلَامِهِ الْمَرْقُومِ الْمَوْسُومِ بِنَهْجِ الْبَلَاغَةِ صَارَ الْخَبْرُ عِنْدَهُ عَنِ فَصَاحَتِهِ عِيَانًا، وَالظَّنُّ بِعُلُوِّ مَقَامِهِ فِيهِ إِيقَانًا. (4)

تذكرة الخواص: كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنْطِقُ بِكَلَامٍ قَدْ حُفَّ بِالْعِصْمَةِ، وَيَتَكَلَّمُ بِمِيزَانِ الْحِكْمَةِ، كَلَامٌ أَلْقَى اللَّهُ عَلَيْهِ الْمَهَابَةَ، فَكُلُّ مَنْ طَرَقَ سَمْعَهُ رَاعَهُ فَهَابَهُ، وَقَدْ جَمَعَ اللَّهُ لَهُ بَيْنَ الْحَلَاوَةِ وَالْمَلَاحَةِ، وَالطَّلَاوَةِ وَالْفَصَاحَةِ، لَمْ يَسْقُطْ مِنْهُ كَلِمَةٌ، وَلَا بَارَتْ لَهُ حُجَّةٌ، أَعْجَرَ النَّاطِقِينَ، وَحَارَ قَصَبَ السَّبْقِ فِي السَّابِقِينَ، أَلْفَاظٌ يُشْرِقُ عَلَيْهَا نُورُ النُّبُوَّةِ، وَيُحَيِّرُ الْأَفْهَامَ وَالْأَلْبَابَ. (5)

1- إذا التفتنا إلى نقطتين نستطيع حينئذ أن نتحسس جمال هذا الكلام: أولاً: إنه كلام مكتوب. ثانياً: إنه لم يكن منقطاً؛ إذ أن التقطيد أحدث فيما بعد.

2- المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 48، بحار الأنوار: ج 40 ص 163؛ مطالب السؤل: ص 61 وفيه «نفعاً» بدل «تهدي بهذا...».

3- المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 47، بحار الأنوار: ج 40 ص 162؛ البيان والتبيين: ج 1 ص 353 وفيه «وكان عليّ أخطبهم» فقط.

4- مطالب السؤل: ص 29.

5- تذكرة الخواص: ص 119.

المناقب، ابن شهر آشوب _ به نقل از جاحظ در کتاب الغرّه _ : [علی علیه السلام] به معاویه نوشت : «قدرتت فریبت داده و اکنون، کوتاه بودن آن، موجب ذلّت شده است. از کارهای زشتت بیمناک باش که شاید با این کار، هدایت شوی». همچنین فرموده است : «هر کس ایمان آورد، ایمن شد». (1)

المناقب، ابن شهر آشوب _ در توصیف علی علیه السلام _ : او سخنورترین آنان بود. آیا به خطبه‌هایی چون : توحید، شَقِشْقِیَه، هدایت، مَلَا حِم، لَوْلُوه، غَرَاء، قاصِعَه، افتخار، أشباح، دُرّه، أَقَالِیم، وسیله، طالوتیّه، قصبیّه، نخيله، سلمانیه، ناطقه، دامغه و فاضحه نمی‌نگری؟! و یا به سراسر نهج البلاغه شریف رضی و کتاب خطب امیر المؤمنین اسماعیل بن مهران سکونی (به روایت از زید بن وهب)؟!

مطالب السؤل _ در شمارش انواع دانش‌هایی که پیامبر خدا به وی آموخت _ : ... چهارم : دانش بلاغت و فصاحت است که در آنها پیشوایی بود که کسی به گردش نمی‌رسید، و پیشتازی بود که کسی جای پایش را نمی‌یافت و هر کس در سخنان مکتوب او _ که به نام نهج البلاغه نام گذاری شده _ درنگ کند، اخبار فصاحت او را به چشم خواهد دید و گمانش درباره بلندی مقام او، به یقین تبدیل خواهد گشت .

تذکره الخواص : علی علیه السلام با سخنانی پیچیده در عصمت سخن می‌راند و به مقیاس حکمت سخن می‌گفت ؛ سخنی که خداوند، هیبت را در آن افکنده است . هر کس که سخن او به گوشش رسد، آن را بزرگ می‌شمارد، و خداوند، شیرینی و نمک و زیبایی و فصاحت را در آن، گرد آورده است . هیچ کلمه [بایسته] ای در آن فروگذار نشده و هیچ حجّتی با آن، هم سنگی نکرده است . سخنوران را ناتوان ساخته، و گوی سبقت را از پیشتانان رُبوده است. سخن او، الفاظی است که نور نبوت بر آنها تابیده و فهم‌ها و خردها را سرگشته ساخته است .

1- با صرف نظر از معنا، اگر به دو نکته دیگر هم توجه کنیم، زیبایی این دو کلام را بیشتر در می‌یابیم : اول، زیبایی آنها در نگارش (رسم الخط) است، و دوم، این که اصل عربی کلام حضرت، بدون نقطه است ؛ زیرا نقطه گذاری بعدها پیدا شد .

5 / 4 خُطِبَتْهُ الْخَالِيَةُ مِنَ الْأَلْفِشْرِحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ: زَوَى كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ قَالُوا: تَذَاكِرُ قَوْمٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَيْ حُرُوفِ الْهَجَاءِ أَدْخَلَ فِي الْكَلَامِ؟ فَأَجْمَعُوا عَلَى الْأَلْفِ، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَدِيثٌ مَنْ عَطَمَتْ مِنتَهُ وَسَبَعَتْ نِعْمَتَهُ وَسَبَعَتْ غَضَبَهُ رَحْمَتُهُ وَتَمَّتْ كَلِمَتُهُ وَفَدَّتْ مَشِيئَتُهُ وَبَلَّغَتْ قَضِيَّتَهُ، حَمْدَتُهُ حَمْدٌ مُقَرَّبٌ بِرُبُوبِيَّتِهِ مُتَخَضِعٌ لِعِبُودِيَّتِهِ مُتَّصِلٌ مِنْ خَطِيئَتِهِ مُتَّفَرِّدٌ بِتَوْحِيدِهِ مُؤَمَّلٌ مِنْهُ مَغْفِرَةٌ تُنَجِّيه يَوْمَ يَشْغُلُ عَنْ فَصِيلَتِهِ وَبَنِيهِ. وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَرْشِدُهُ وَنَسْتَهْدِيهِ وَنُؤْمِنُ بِهِ وَنَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ، وَشَهِدَتْ لَهُ شُهُودٌ مُخْلِصِينَ مَوْقِنَ وَفَرَدَتْهُ تَقْرِيدًا مُؤْمِنٍ مُتَيَقِّنٍ، وَوَحَّدَتْهُ تَوْحِيدَ عَبْدٍ مُذْعِنٍ، لَيْسَ لَهُ شَرِيكٌ فِي مُلْكِهِ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيُّ فِي صُنْعِهِ جَلَّ عَنْ مُشِيرٍ وَوَزِيرٍ وَعَنْ عَوْنٍ مُعِينٍ وَنَصِيرٍ وَنَظِيرٍ. عَلِمَ فَسْتَرَ وَبَطَّنَ فَخَبَرَ وَمَلَكَ فَفَهَرَ وَعَصِيَ فَفَعَرَ وَحَكَمَ فَعَدَلَ لَمْ يَزَلْ وَلَنْ يَزُولَ («لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ») (1) وَهُوَ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ رَبٌّ مُتَعَزِّزٌ بِعِزَّتِهِ مُتَمَكِّنٌ بِقُوَّتِهِ مُتَقَدِّسٌ بِعُلُوِّهِ مُتَكَبِّرٌ بِسَمُوِّهِ، لَيْسَ يُدْرِكُهُ بَصَرٌ وَلَمْ يُحِطْ بِهِ نَظْرٌ، قُوَّتِي مُنِيعٌ بِصَبْرِ سَمِيعٌ رُوُوفٌ رَحِيمٌ. عَجَزَ عَنْ وَصْفِهِ مَنْ يَصِفُهُ وَصَلَّ عَنْ نَعْتِهِ مَنْ يَعْرِفُهُ. قَرَّبَ فَبَعَدَ وَبَعَدَ فَقَرَّبَ، يُجِيبُ دَعْوَةَ مَنْ يَدْعُوهُ وَيَرْزُقُهُ وَيَحْبُوهُ، ذُو لُطْفٍ خَفِيٍّ وَبَطْشٍ قَوِيٍّ وَرَحْمَةٍ مُوسَّعَةٍ وَعُقُوبَةٍ مُوجِعَةٍ، رَحْمَتُهُ جَنَّةٌ عَرِيضَةٌ مُؤَنِقَةٌ (2)، وَعُقُوبَتُهُ جَحِيمٌ مَمْدُودَةٌ مُؤَبِّقَةٌ. وَشَهِدَتْ بِبِعْثِ مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ وَعَبْدِهِ وَصَدِّيقِيهِ وَبَنِيهِ وَنَجِيَّتِيهِ وَخَبِيئَتِيهِ وَخَلِيلِيهِ، بَعَثَهُ فِي خَيْرِ عَصْرٍِ وَحِينٍ فَتَرَهُ وَكَفَّرَ، رَحْمَةً لِعَبِيدِهِ وَمِنَّةً لِمَزِيدِهِ، خَتَمَ بِهِ نُبُوتَهُ وَشَدَّ يَدَهُ بِهِ حُجَّتَهُ، فَوَعِظَ وَنَصَحَ وَبَلَّغَ وَكَلَّمَ، زُؤُوفٌ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ رَحِيمٌ سَخِيٌّ رَضِيٌّ وَلِيٌّ زَكِيٌّ، عَلَيْهِ رَحْمَةٌ وَسَلِيمٌ وَبِرَّةٌ وَتَكْرِيمٌ، مِنْ رَبِّ غَفُورٍ رَحِيمٍ قَرِيبٍ مُجِيبٍ. وَصَيِّتُكُمْ مَعَشَرَ مَنْ حَضَرَ نِيَّ بَوْصِيَّتِي رَبِّكُمْ، وَذَكَرْتُكُمْ بِسُنَّةِ نَبِيِّكُمْ، فَعَلَيْكُمْ بِرَهْبِهِ تُسَكِّنُ قُلُوبَكُمْ، وَخَشْيَتُهُ تُدْرِي دُمُوعَكُمْ، وَتَقِيَّتُهُ تُنَجِّبُكُمْ قَبْلَ يَوْمِ تُبْلِيكُمْ وَتُذْهِلُكُمْ، يَوْمَ يَفُوزُ فِيهِ مَنْ ثَقُلَ وَزَنُ حَسَنَتِهِ، وَخَفَّ وَزَنُ سَيِّئَتِهِ، وَلَتَكُنْ مَسْأَلَتُكُمْ وَتَمَلُّقُكُمْ مَسْأَلَةً ذُلٍّ وَخُضُوعٍ وَشُكْرِ خُشُوعٍ، بِتَوْبِهِ وَتَوَرُّعٍ وَزَادَمٍ وَرُجُوعٍ، وَلِيَعْتَمِدَ كُلُّ مُغْتَمِمٍ مِنْكُمْ صِدْقَهُ قَبْلَ سَقَمِهِ وَشَيْبَتَهُ قَبْلَ هَرَمِهِ، وَسَعَتَهُ قَبْلَ قَفْرِهِ، وَفَرَعَتَهُ قَبْلَ شُغْلِهِ وَحَضَرَ رَهْ قَبْلَ سَفَرِهِ، قَبْلَ تَكْبُرٍ وَتَهْتُمٍ وَتَسْتَقِيمٍ، يَمَلُهُ طَبِيبُهُ، وَيُعْرِضُ عَنْهُ حَبِيبُهُ، وَيَنْقَطِعُ غَمْدُهُ، وَيَتَغَيَّرُ عَقْلُهُ. ثُمَّ قِيلَ: هُوَ مَوْعُوكُ وَجِسْمُهُ مَنُهَوِّكُ، ثُمَّ جَدَّدَ فِي نَزْعِ شَدِيدٍ، وَحَضَرَ رَهْ كُلِّ قَرِيبٍ وَبَعِيدٍ، فَشَدَّ حَاصَ بَصَرِهِ، وَطَمَحَ نَظْرَهُ، وَرَشَّحَ جَبِينَهُ، وَعَطَفَ عَرِيئَتَهُ، وَسَدَّ كَنَ حَنِينَتَهُ، وَحَزَنَتَهُ نَفْسُهُ، وَبَكَتَهُ عَرْسُهُ، وَحُفِرَ رَمْسُهُ، وَنُتِمَ مِنْهُ وَلَدُهُ، وَتَفَرَّقَ مِنْهُ عَادَتُهُ، وَفُسِّمَ جَمْعُهُ، وَذَهَبَ بَصَرُهُ وَسَمِعُهُ، وَمُتَدَّدٌ وَجُرْدٌ وَعُرَى وَغُسْلٌ وَنُشْفٌ وَسَدَجِيٌّ، وَبُسْطٌ لَهُ وَهَيْئِيٌّ، وَنُشِيرٌ عَلَيْهِ كَفَنُهُ، وَشَدَّ مِنْهُ ذَقْنَهُ وَقَمَصَ وَعَمَمَ، وَوَدَّعَ وَسَلَّمَ، وَحَمَلَ فَوْقَ سَرِيرٍ، وَصَدَّقَ لِي عَلَيْهِ بِتَكْبِيرٍ، وَثَقُلَ مِنْ دُورٍ مُزَخْرَفَةٍ وَقُصُورٍ مُشِيدَةٍ وَحُجْرٍ مُتَجَدِّدَةٍ (3)، وَجُعِلَ فِي ضَرْحِ مَلْحُودٍ وَضِيْقِ مَرْصُودٍ بَلْبَنٍ مَنُضُودٍ، مُسَقَّفٍ بِجَلْمُودٍ، وَهَيْلٍ عَلَيْهِ حَفْرُهُ، وَحُتِي عَلَيْهِ مَدْرُهُ، وَتَحَقَّقَ حَذْرُهُ، وَنَسِيَ خَبْرَهُ، وَرَجَعَ عَنْهُ وَلِيُّهُ وَصَفِيُّهُ وَنَدِيمُهُ وَنَسِيْبُهُ، وَتَبَدَّلَ بِهِ قَرِينُهُ وَحَبِيبُهُ، فَهُوَ حَشْوُ قَبْرِ وَرَهْمِيْنُ قَفْرِ، يَسْعَى بِجِسْمِهِ دُودُ قَبْرِهِ، وَيَسِيلُ صَدِيدُهُ (4) مِنْ مَنَحْرِهِ، يَسْحَقُ تَرْبُهُ لَحْمَهُ، وَيَنْشَفُ دَمُهُ، وَيَرْمُ عَظْمَهُ، حَتَّى يَوْمَ حَشْرِهِ، فَنُشِرَ مِنْ قَبْرِهِ حِينَ يَنْفُخُ فِي صُورٍ، وَيُدْعَى بِحَشْرِ وَنُشُورٍ. فَتَمَّ بُعِثَتْ قُبُورٌ، وَحُصِّلَتْ سَرِيرَةُ صُدُورٍ، وَجِيءَ بِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِدِّيقٍ وَشَهِيدٍ، وَتَوَحَّدَ لِلْفَصْلِ قَدِيرٌ بِعَبْدِهِ خَبِيرٌ بِصَيْرٍ، فَكَمَ مِنْ زَفْرِهُ تَضْنِيهِ وَحَسْرَهُ تَضْنِيهِ (5)، فِي مَوْقِفٍ مَهُولٍ، وَمَشْهَدٍ جَلِيلٍ بَيْنَ يَدَيِ مُلْكٍ عَظِيمٍ، وَبِكُلِّ صَدِّيقٍ وَكَبِيرٍ عَلِيمٍ، فَحِينِنْدُ يُلْحَمُهُ عَرَفُهُ وَيُحْصِرُهُ قَلْقُهُ، عَبْرَتُهُ غَيْرُ مَرْحُومَةٍ وَصِرْخَتُهُ غَيْرُ مَسْمُوعَةٍ، وَحُجَّتُهُ غَيْرُ مَقُولَةٍ، زَالَتْ جَرِيدَتُهُ (6) وَنُشِرَتْ صَدْحِيَّتُهُ. نُظِرَ فِي سُوءِ عَمَلِهِ، وَشَهِدَتْ عَلَيْهِ عَيْنُهُ بِنَظَرِهِ، وَيَدُهُ بِبَطْشِهِ وَرِجْلُهُ بِخَطْوِهِ، وَفَرَجُهُ بِلَمْسِهِ، وَجِلْدُهُ بِمَسِّهِ، فَسُلْسِلَ جِيْدُهُ، وَغُلَّتْ يَدُهُ، وَسِيقَ فَسَدَّ حَبَّ وَحَدَهُ، فَوَرَدَ جَهَنَّمَ بِكَرْبٍ وَشَدِّهِ، فَظَلَّ يُعَدِّبُ فِي جَحِيمٍ، وَيُسْقَى شَرْبَةً مِنْ حَمِيمٍ تَشْوِي وَجْهَهُ، وَتَسْلُخُ جِلْدَهُ، وَتَضْرِبُهُ زَيْنِيَّةٌ بِمَقْمَعٍ مِنْ حَدِيدٍ، وَيَعُودُ جِلْدُهُ بَعْدَ نُضْجِهِ كَجِلْدِ حَدِيدٍ، يَسْتَعِيْثُ فَتُعْرِضُ عَنْهُ خَزَنَةُ جَهَنَّمَ، وَيَسْتَصْرِخُ فَيَلْبَثُ حَقْبَةً يَدْمًا. نَعُودُ بِرَبِّ قَدِيرٍ مِنْ شَرِّ كُلِّ مَصِيرٍ، وَنَسَأَ لَهُ عَفْوٌ مِنْ رَضِي عَنهُ، وَمَغْفِرَةٌ مِنْ قَبْلِهِ، فَهُوَ وَلِيُّ مَسْأَلَتِي وَمُنْجِحُ طَلْبَتِي، فَمَنْ رُحِخَ عَنْ تَعْدِيْبِ رَبِّهِ، جُعِلَ فِي جَنَّتِهِ بِقُرْبِهِ، وَخَلَدَ فِي قُصُورٍ مُشِيدَةٍ وَمُلْكٍ بِحُورٍ عِينٍ وَحَفْدَةٍ، وَطَيْفَ عَلَيْهِ بِكُؤُوسٍ، أُسْكِنَ فِي حَظِيْرِهِ قُدُوسٍ، وَتَقَلَّبَ فِي نَعِيمٍ، وَسَقِيَ مِنْ تَسْنِيمٍ، وَشَرَبَ مِنْ عَيْنِ سَلْسِيلٍ، وَمَزَجَ لَهُ بِزَنْجَبِيلٍ مُخْتَمٍ بِمِسْكِ وَعَبِيرٍ، مُسْتَدِيمٍ لِلْمُلْكِ مُسْتَشْعِرٍ لِلشُّرْرِ، يَشْرَبُ مِنْ حُمُورٍ، فِي رَوْضٍ مُغْلِقٍ، لَيْسَ يُصَدِّعُ مِنْ شَرْبِهِ وَلَيْسَ يُنْزِفُ. هَذِهِ مَزَلَةٌ مِنْ حَشِيَّتِي رَبِّهِ، وَحَدَّرَ نَفْسَهُ مَعْصِيَّتَهُ، وَتَلَّكَ عَقُوبَهُ مَنْ جَعَلَ مَشِيئَتَهُ، وَسَوَّلَتْ لَهُ نَفْسَهُ مَعْصِيَّتَهُ، فَهُوَ قَوْلُ فَصْلِ، وَحُكْمُ عَدْلِ، وَخَيْرٌ (7) قَصَصٍ قُصِّ وَوَعِظٍ نُصِّ («تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ») (8)،

نَزَلَ بِهِ رُوحُ قُدُسٍ مُبِينٍ عَلَى قَلْبِ نَبِيِّ مُهْتَدٍ رَشِيدٍ ، صَدَّاتٌ عَلَيْهِ رُسُلٌ سَفَرَةٌ مُكْرَمُونَ بَرَرَةٌ . عُدْتُ بِرَبِّ عَلِيمٍ رَحِيمٍ كَرِيمٍ مِنْ شَرِّ كُلِّ عَدُوٍّ
لَعِينٍ رَجِيمٍ ، فَلْيَتَصَرَّعْ مُتَصَرِّعُكُمْ وَلْيَبْتَهَلْ مُبْتَهَلُكُمْ ، وَلْيَسْتَغْفِرْ كُلُّ مَرْبُوبٍ مِنْكُمْ لِي وَلَكُمْ ، وَحَسْبِيَ رَبِّي وَحْدَهُ . (9)

- 1- الشورى : 11 .
- 2- الأتق : الفرح والسرور ، الشيء الأنيق : المعجب (النهاية : ج 1 ص 76 «أتق»).
- 3- التنجيد : التزيين . يقال : بيت مُنَجَّد ، ونُجِدُهُ : ستوره التي تُعَلَّقُ على حيطانه ، يُزَيَّنُ بها (النهاية : ج 5 ص 19 «نجد»).
- 4- الصديدُ : قيحٌ ودَمٌ (مجمع البحرين : ج 2 ص 1015 «صدد»).
- 5- الصُّنَى : السقيمُ ، وأضناه المرض أى أثقله ، والصُّنَى بالكسر : الأوجاع (لسان العرب : ج 14 ص 486 و 487 «ضنا»).
- 6- جُرَيْدَه : تصغير جَرْدَه ، وهى : الخِرْقَه الباليه (النهاية : ج 1 ص 257 «جرد»).
- 7- نقلنا ما أوردناه من «مصباح الكفعمى» ، و ما فى المصدر : «خبر قصص» .
- 8- فصلت : 42 .
- 9- شرح نهج البلاغه : ج 19 ص 140 ، مطالب السؤل : ص 60 ، كفايه الطالب : ص 393 عن أبى صالح ، كنز العمال : ج 16 ص 209 ح 44234 ؛ المصباح للكفعمى : ص 968 كلَّها نحوه ، بحار الأنوار : ج 77 ص 340 ح 28 وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 48 والخرائج والجرائح : ج 2 ص 740 ح 56 .

5 / 4 خطبه بدون الف

4 / 5 خطبه بدون الف شرح نهج البلاغه: بسیاری از مردم، روایت کرده اند که گروهی از یاران پیامبر خدا بحث می کردند که: «کدام یک از حروف الفبا، بیشترین کاربرد را در کلام دارد؟» و همه بر حرف «الف» اتفاق کردند. علی علیه السلام فرمود: (1) «سپاس می گزارم آن را که منتش عظیم است. و نعمتش فراوان و رحمتش بر غضبش پیش است. کلامش تمام، و اراده اش نافذ و حکمش رساست. [او را] سپاس می گویم، سپاس گفتن کسی که به پروردگاری او اقرار دارد و به بندگی اش گردن نهاده، از نافرمانی اش گریزان است، به توحیدش معترف است و از او مغفرتی را امید دارد برای نجات یافتن در روزی که آدمی را از خانواده و فرزند، مشغول می دارد. از او یاری می جویم و کمال می طلبیم و هدایت می خواهیم. به او ایمان داریم و بر او توکل می کنیم. به او گواهی می دهیم، گواهی فرد با اخلاص با یقین، و او را یکتا می دانم، یکتا دانستن کسی که ایمان و یقین دارد، و او را یگانه می شمارم، یگانه شماری بنده اذعان کننده. او را شریکی در مُلکش نیست و در آفرینشش یآوری ندارد. از داشتن مشاور و دست یار و کمک کار و یاری کننده و هماور، فراتر است. آگاهی یافت و پنهان داشت. به ژرفا شد و نیک دانست. فرمان روایی یافت و چیره گردید. نافرمانی شد و بخشید. داوری کرد و داد ورزید. همواره بوده است و خواهد بود. «هیچ موجودی همانند او نیست». او، از پس هر موجودی است، پروردگاری که به عزّتش پیروز و به قدرتش نیرومند است. به خاطر برتری اش منزه است و به خاطر والایی اش متکبر است. دیده ای او را درک نمی کند و نگاهی بر او احاطه ندارد. قوی، بلند مرتبه، بینا، شنوا، مهربان و بخشنده است. هر کس که وصفش کرده، در وصف او ناتوان است و هر کس که او را می شناسد، در نعت او سرگشته است. نزدیک است و دور، و دور است و نزدیک. پاسخ هر کس را که بخواندش می دهد، و روزی اش می دهد و به او می بخشد. دارای لطفی مستور و قدرتی قوی و رحمتی گسترده و کفیری دردآور است. رحمتش بهشت وسیع و زیباست، و مجازاتش جهنم دراز دامن و زجرآور است. به بعثت محمد صلی الله علیه و آله، فرستاده بنده، و وصی و پیامبر و نجات یافته و دوست و شیفته اش، گواهی می دهیم که او را در بهترین روزگار و در دوران فترت وحی و کفر، از روی رحمت بر بندگان و منت فراوان برانگیخت و پیامبری را به او پایان داد و حجّتش را با او استوار ساخت. [محمد صلی الله علیه و آله] پند داد و دلسوزی کرد، ابلاغ کرد و کوشید، در حالی که با مؤمنان مهربان بود و بخشنده، سخاوتمند بود و خشنود، و پیشوا بود و زیرک. بر او باد رحمت، سلام، برکت و احترام پروردگار باگذشت و مهربان که نزدیک و برآورنده [دعا] است! ای جمعی که حاضرید! شما را به همان سفارش های پروردگارتان توصیه می کنم و سنت پیامبرتان را به یادتان می آورم. بر شما باد بیمی که دلتان را آرامش دهد، و ترسی که اشک هایتان را جاری سازد، و پروایی که پیش از روز گرفتاری و سرگستگی تان شما را نجات دهد؛ روزی که در آن، هر که خوبی هایش سنگین باشد و بدی هایش سبک، پیروز می گردد. بنا بر این، درخواستتان و تقصّر شما باید درخواستی از سر افتادگی، فروتنی، شکر و زاری، و نیز همراه توبه، وارسستگی، پشیمانی و برگشت باشد و هر اهل فرصتی از شما باید سلامت را قبل از بیماری، و جوانی را قبل از پیری، و برخورداری را قبل از نیازمندی، و فراغت را پیش از گرفتاری، و بودنش را قبل از سفرش غنیمت بدارد، پیش از کهن سالی و پیری و بیماری که طیبش از او ناامید و روی گردان و دوستش از او بُریده باشد، رحمتش قطع شود و خردش تغییر کند و آن گاه گفته شود: او ناخوش احوال و پیکرش لاغر و نزار است. آن گاه در جان کندن شدید، به تلاش افتد و دور و نزدیک به گردش آیند، دیده اش خیره و نگاهش چرخان گردد، پیشانی اش عرق کند، دماغش گشوده گردد و زاری اش فرو افتد، نفسش محزون شود و همسرش بر او بگرید، گورش کنده و فرزندش بی پدر گردد، دار و دسته اش از گرد او پراکنده گردند و جمع آورده هایش تقسیم شود، گوش و چشمش از بین رفته باشد، پاهایش کشیده و برهنه و عریان گردد، او را غسل دهند، بر او آب پاشند، کفن بیاورند و برایش بگسترند و آماده کنند، چانه اش را ببندند، جامه ای از پارچه بر تن او بپوشانند و دستار بر سر او بپيچند و از او خداحافظی کنند و بر وی سلام دهند، او را روی تابوت بنهند،

با تکبیر بر او نماز بگزارند، و از خانه های آراسته و قصرهای محکم و سنگ آذین، منتقل، و در گوری لحد شده و تنگ جایی سخت و محکم گشته با گل و سقف زده شده با سنگ، نهاده گردد و گورش برایش ترسناک شود و خاک بر رویش ریخته شود و بیم دادن ها تحقق پیدا کند و خبرش فراموش شود، و دوست و برگزیده و ندیم و خویشاوندانش از نزد او برگردند و نزدیکان و دوستانش تغییر کنند و او در دل گور و گروگان تنهایی بماند، و کرم های گورش به پیکرش افتند و خون از بینی اش بیرون زند و خاک گور، گوشت بدنش را گرد سازد و خورش جاری گردد و استخوانش پیوسد تا روز محشر. آن گاه به هنگامی که در صور دمیده شد و به حشر و نشر، فرا خوانده گشت، از گور برخیزد. آن گاه است که گورها بشکافد، و رازهای دل ها حاصل آید، و هر پیامبر و صدیق و گواهی فرا خوانده شود، و [پروردگار] توانایی که به بنده اش آگاه و بصیر است، به تنهایی به داوری پردازد. چه بسیار ناله ها که بیماز سر می دهد و چه بسیار حسرتی که به دردش آورد. در هر ایستگاه ترسناک و در محضر آن جلیل، در پیشگاه فرمان روایی عظیم - که به هر کوچک و بزرگی آگاه است -، در این هنگام، شرمش او را به بند می کشد و ناآرامی اش او را محصور می کند. گناهِش مورد رحمت قرار نمی گیرد و فریادهایش شنیده نمی شود، و حجّتش بیان نمی گردد. کهنه جامه اش از بین می رود، و نامه اعمالش گشوده می گردد و به کردارهای بدش نگاه می شود، و دیده اش بر نگاه هایش گواهی می دهد، و دستش به زدنش، پایش به گام برداشتنش، و عورتش به عمل نامشروعش، و پوستش به بسودنش گواهی می دهند. گردنش در زنجیر و دست هایش بسته است و پیش برده می شود و در تنهایی کشیده می شود و با اندوه و سختی، وارد دوزخ می گردد و در دوزخ، همواره عذاب می شود و از شربت دوزخی چشانده می شود که صورتش را کباب می کند و پوستش را می کند، و دوزخبانی با عمود آهنین بر او می کوبد و پوستش پس از جدا شدن دوباره، چون پوستی تازه می روید، طلب کمک می کند و نگهبانان دوزخ، از او روی بر می گردانند و فریاد می کشد و زمانی می ماند و پشیمان می گردد. از هر عاقبت بد، به خدای توانا پناه می برم، و از او می خواهم که از هر که راضی است، درگذرد و هر که را می پذیرد، بیامرزد. او تأمین کننده نیاز من و به انجام رسان در خواست من است. هر کس از عذاب پروردگارش راه بگرداند، در بهشت او در مقام قرب، قرار داده می شود و در کاخ های استوار، جاودانه می گردد و حور عین و [نیز] غلمان را مالک می شود که با کاسه هایی دور او می چرخند. چنین کسی در بارگاه قدس، جای داده می شود و در نعمت می چرخد و از آب خوشگوار تسنیم، سیراب می شود و از چشمه سلسبیل می نوشد که به زنجبیل، آمیخته و به مُشک و عنبر، آغشته گشته است. مُلک دایمی می یابد و احساس شادی می کند. در باغی پُر درخت، از شراب هایی می نوشد که از نوشیدن آنها، نه سردرد می گیرد و نه سست می شود. این، جایگاه کسی است که از پروردگارش می ترسد و خود را از گناه، دور می دارد و آن، کیفی است که اراده خدایش را انکار می کند و خواست نفسش گناه را برایش تزیین می کند. این، کلام آخر و حکم دادگرانه است و همان خبری است که نقل شده، و همان پندی است که تصریح گشته است: «وَحی [، نامه ای] است از حکیمی ستوده» که روح القدس، آن را به طور آشکار، بر دل پیامبر هدایت شده صاحب کمال، نازل کرده است. پیامبران فرستاده شده و بزرگان شایسته بر او درود فرستاده اند. از دشمن نفرین شده رانده گشته، به پروردگار دانا و مهربان و کریم، پناه می برم! باید که هر زاری کننده شما زاری کند و هر ناله کننده شما ناله بزند و هر بنده ای از شما برای من و شما طلب بخشش کند، که پروردگارم به تنهایی برای من بس است!».

5 / 5 خُطِبَتْهُ الْخَالِيَةُ مِنَ النَّقْطِ لِإِمَامٍ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي خُطْبِهِ خُطِبَتْهَا ارْتِجَالاً خَالِيَةً مِنَ النَّقْطِ (1) - : الْحَمْدُ لِلَّهِ أَهْلِ الْحَمْدِ وَمَأْوَاهُ ، وَلَهُ أَوْكَدُ الْحَمْدِ وَأَحْلَاهُ ، وَأَسْعَدُ الْحَمْدِ وَأَسْرَاهُ ، وَأَطْهَرُ الْحَمْدِ وَأَسْمَاهُ ، وَأَكْرَمُ الْحَمْدِ وَأَوْلَاهُ . الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمْدُ لَا وَالِدَ لَهُ وَلَا وَلَدَ . سَلَّطَ الْمُلُوكَ وَأَعْدَاهَا ، وَأَهْلَكَ الْعُدَاةَ وَأَدْحَاهَا ، وَأَوْصَلَ الْمَكَارِمَ وَأَسْرَاهَا ، وَسَمَكَ السَّمَاءَ وَعَلَّاهَا ، وَسَطَّحَ الْجِبَاهَ وَطَحَاهَا ، وَوَطَّأَهَا وَدَحَاهَا ، وَمَدَّهَا وَسَوَّاهَا ، وَمَهَّدَهَا وَوَطَّأَهَا ، وَأَعْطَاكُمْ مَاءَهَا وَمَرَعَاهَا ، وَأَحْكَمَ عَدَدَ الْأُمَمِ وَأَحْصَاهَا ، وَعَدَّلَ الْأَعْلَامَ وَأَرْسَاهَا . إِلَّا لَهُ الْأَوَّلُ لَا مُعَادِلَ لَهُ ، وَلَا رَادَّ لِحُكْمِهِ ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ السَّلَامُ الْمُصَوِّرُ الْعَلَامُ الْحَاكِمُ الْوَدُودُ ، الْمُطَهِّرُ الطَّاهِرُ ، الْمَحْمُودُ أَمْرُهُ ، الْمَعْمُورُ حَرَمُهُ ، الْمَأْمُورُ كَرَمُهُ . عَلَّمَكُمْ كَلَامَهُ ، وَأَرَاكُمْ أَعْلَامَهُ ، وَحَصَّلَ لَكُمْ أَحْكَامَهُ ، وَحَلَّلَ حَلَالَهُ وَحَرَّمَ حَرَامَهُ وَحَمَلَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الرَّسَالَهَ ، رَسُولَهُ الْمُكْرَمَ الْمُسَوَّدَ الْمُسَدَّدَ الطَّهْرَ الْمُطَهَّرَ ، أَسْعَدَ اللَّهُ الْأُمَّةَ لِعَلُّوْ مَحَلَّهُ وَسَمُوْ سُوْدِدِهِ وَسَدَادِ أَمْرِهِ وَكَمَالِ مُرَادِهِ . أَطَهَّرَ وُلْدَ آدَمَ مَوْلُودًا ، وَأَسْطَعَهُمْ سُدَّ عَوْدًا ، وَأَطْوَلَهُمْ عَمُودًا ، وَأَرَوَاهُمْ ، عَوْدًا وَأَصَدَّحَهُمْ عَهُودًا ، وَأَكْرَمَهُمْ مُرْدًا وَكُھُولًا . صَدَّاهُ اللَّهُ لَهُ وَوَلَايَهُ الْأَطْهَارِ مُسَلِّمَةً مَكْرَرَةً مَعْدُودَةً ، وَوَلَالَ وَدَّهِمُ الْكِرَامِ ، مُحْصَلَةً مُرَدَّدَةً مَا دَامَ لِلْسَّمَاءِ أَمْرٌ مَرْسُومٌ وَحَدُّ مَعْلُومٌ . أَرْسَلَهُ رَحْمَةً لَكُمْ ، وَطَهَّرَهُ لَأَعْمَالِكُمْ وَهَدَوْهُ دَارِكُمْ وَذُحُورَ عَارِكُمْ وَصَدَّاحَ أحوَالِكُمْ ، وَطَاعَةَ لِلَّهِ وَرُسُلِهِ ، وَعِصْمَةَ لَكُمْ وَرَحْمَةً . اسْمَعُوا لَهُ وَرَاعُوا أَمْرَهُ وَحَلَّلُوا مَا حَلَّلَ ، وَحَرَّمُوا مَا حَرَّمَ ، وَاعْبُدُوا - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - لِذَوَامِ الْعَمَلِ ، وَدَاجِرُوا الْجِرْصَ وَاعْدِمُوا الْكَسَلَ وَادْرُوا السَّلَامَةَ وَجِرَّاسَةَ الْمُلْكِ وَزَوَعَهَا ، وَهَلَعَ الصُّدُورِ وَحُلُولِ كُلِّهَا وَهَمَّهَا . هَلَكَ - وَاللَّهِ - أَهْلُ الْإِصْرَارِ ، وَمَا وَدَّ وَالِدٌ لِلْإِسْرَارِ ، كَمْ مُؤْمِلٍ أَمَلَّ مَا أَهْلَكَهُ ، وَكَمْ مَالٍ وَسِيْلَاحٍ أُعِيدَ صَارَ لِلْأَعْدَاءِ عَدُوًّا وَعَمَدُهُ . اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَدَوَامُهُ ، وَالْمُلْكُ وَكَمَالُهُ ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ، وَسِعَ كُلَّ حِلْمٍ حِلْمُهُ ، وَسَدَّدَ كُلَّ حُكْمٍ حُكْمَهُ ، وَحَدَرَ كُلَّ عِلْمٍ عِلْمُهُ . عَصَمَكُمُ وَلَوَائِكُمْ ، وَدَوَامَ السَّلَامَةِ أَوْلَائِكُمْ ، وَلِلطَّاعَةِ سَدَدَكُمْ وَوَلِلْإِسْلَامِ هِدَايَتَكُمْ وَرَحِمَتَكُمْ ، وَسَمِعَ دُعَاءَكُمْ وَطَهَّرَ أَعْمَالَكُمْ وَأَصْلَحَ أحوَالَكُمْ . وَأَسْأَلُهُ لَكُمْ دَوَامَ السَّلَامَةِ ، وَكَمَالَ السَّعَادَةِ ، وَالْأَلَاءِ الدَّائِرَةِ ، وَالْأحوَالِ السَّارَةِ ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ . 2

1- .يجد القارئ الكريم في ثنايا هذه الخطبة الغزاة أن الهاء الأخيرة في بعض الكلمات منقطه ؛ ولكن بما أنها تلفظ هاء عند الوقف في أكثر الأحيان ، فلذا لم يورد الكثير عليها هذا الإشكال .

5 / 5 خطبه بدون نقطه

5 / 5 خطبه بدون نقطه امام علی علیه السلام در سخنرانی (خطبه) ای که به پداهه و بدون نقطه ایراد کرد (1) : سپاس خدایی را که شایسته ستایش و جایگاه هر ستایش است ، و رساترین و شیرین ترین و سعادت بارتترین و شریف ترین و آشکارترین و والاترین و گرامی ترین و سزاوارترین ستایش ، از آن اوست . یگانه یکتای بی همتایی است که نه پدر دارد و نه فرزند . فرمان روایان را مسلط ساخت و به تاختن واداشت ، و متجاوزان را هلاک کرد و پس راند ، ارزش ها [ی اخلاقی] را [به بندگان] رسانید و والایی بخشید ، آسمان را برافراشت و بلندی بخشید ، زمین را مسطح کرد و گستراند و آن را محکم کرد ، پهن کرد ، امتداد بخشید و هموار کرد ، آماده کرد و گسترانید . آب و چرگاهش را به شما عطا کرد و شمار امت ها را از روی حکمت تعیین کرد و آنها را شمارد ، و نشانه ها را راست نمود و استوار کرد . معبود نخستین ، که معادلی برایش نیست ، و حکمش رد کننده ای ندارد . هیچ خدایی جز او که فرمان روای امنیت ده و صورتگر بسیار دانا و حاکم مهربان و پاک و پاکیزه است ، وجود ندارد . ستوده کار و آبادان حرم است که به گرمش امید می رود . سخن خود را به شما آموخت ، و نشانه هایش را نشان داد ، و احکامش را برای شما فراهم ساخت . حلال خویش را حلال کرد و حرامش را حرام ساخت ، و بار رسالت را بر دوش محمد صلی الله علیه و آله نهاد ؛ پیامبر مکرم ، سرور ، استوار ، پاک و پاکیزه اش ، که به خاطر علو جایگاه و والایی سروری و استواری کار و کمال اراده اش ، خداوند ، امت را توسط او سعادت مند ساخت . او ، پاک ترین فرزند آدم علیه السلام از نظر ولادت ، فرخنده ترین آنان ، والاترین آنان ، خوش منظرترین آنان ، درست پیمان ترین آنان و در جوانی و بزرگ سالی ، با کرامت ترین آنان بود . درود خدا بر او و خاندان پاکش باد! درودی خالص ، پی در پی و پرشمار ، و بر دوستداران بزرگوارشان ، درودی ماندگار و پیوسته تا زمانی که برای آسمان فرمانی نگاشته شده ، و حدی معلوم است . او را برای رحمت بر شما و پاک ساختن اعمالتان و آرامش خانه هایتان و بردن ننگتان و اصلاح حالتان و اطاعت از خدا و رسول او ، [به عنوان] نگهبان و رحمت برای شما فرستاد . به او گوش فرا دهید و فرمانش را رعایت کنید . آنچه را حلال کرده ، حلال شمارید و آنچه را حرام کرده ، حرام دانید . خدا رحمتتان کند! به تداوم عمل ، تکیه کنید . حرص را دور سازید ، تنبلی را از بین ببرید ، مراقب امنیت و نگهبانی ملک و زیبایی آن و بی تابی دل ها و روی آوردن در ماندگی و غم به آنها باشید . به خدا سوگند ، اصرارکنندگان [بر گناه و سرکشی] هلاک شدند ، و هیچ پدری برای نماندن نژاد . بسا آرزومندی که آرزوی چیزی کرده و [همان چیز] ، او را هلاک ساخته است! و بسا مال و سلاحی که برای خود آماده کرده اند ، ولی جنگ افزار و تکیه گاه دشمن گشته است ! بار خدایا! سپاس و دوام سپاس ، از آن توست ، و فرمان روایی و کمال فرمان روایی ، از آن توست . خدایی جز او نیست . بردباری او همه بردباری ها را فرا گرفته ، و حکم او راه بر همه حکم ها بسته ، و علم او هر علمی را فرود آورده است . نگهتان داشته و پناهتان داده ، و دوام سلامت را نصیبتان ساخته ، و برای اطاعت کردن ، راهنمایی تان کرده است ، و به اسلام ، هدایتتان نموده است . رحمتتان کرده ، دعایتان را شنیده ، اعمالتان را پاک گردانده و احوالتان را به سامان نموده است . از خداوند برای شما دوام سلامت ، کمال سعادت ، نعمت های سرشار و شادی روزگار را درخواست می کنم و سپاس ، تنها از آن خداوند است . 2

1- در ضمن خواندن متن عربی خطبه ، گاه خواننده با «هاء نقطه دار» در آخر بعضی کلمه ها مواجه می شود ؛ اما این «هاء» در بیشتر موارد ، به هنگام توقف ، خوانده نمی شود . از این رو ، بسیاری این را ایراد ندانسته اند .

5 / 16 الإمامُ وَفَنَّ الشُّعْرَ أَنْسَابِ الْأَشْرَافِ عَنِ الشَّعْبِيِّ: كَانَ أَبُو بَكْرٍ يَقُولُ الشُّعْرَ، وَكَانَ عُمَرُ يَقُولُ الشُّعْرَ، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يَقُولُ الشُّعْرَ الثَّلَاثَةَ. (1)

1- أنساب الأشراف: ج 2 ص 382، تاريخ دمشق: ج 42 ص 520، البدايه والنهايه: ج 8 ص 8؛ المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص

5 / 6 امام و فنّ شعر

5 / 6 امام و فنّ شعر أنساب الأشراف_ به نقل از شّعبی_: ابوبکر، شعر می گفت و عمر، شعر می گفت ؛ ولی علی علیه السلام، شاعرترین در میان این سه نفر بود .

شرح نهج البلاغه عن ابن عراده: كان عليُّ بنُ أبي طالبٍ عليه السلام يُعشِّي النَّاسَ في شهرِ رَمَضانَ بِاللَّحْمِ ولا يَتَعَشَّى مَعَهُمْ ، فإذا فَرَعُوا حَظَبَهُمْ ووَعَطَهُمْ ، فَأَفَاضُوا لَيْلَةَ في الشُّعراءِ وَهُمْ على عَشائِهِمْ ، فَلَمَّا فَرَعُوا حَظَبَهُمْ عليه السلام وقالَ في حُطْبَتِهِ : إعلَمُوا أَنَّ مِلاكَ أمرِكُمُ الدِّينَ ، وَعِصْمَتَكُمُ التَّقوى ، وَزِينَتَكُمُ الأَدبُ ، وَحُصونَ أَعراضِكُمُ الحِلْمُ . ثمَّ قالَ : قُلْ يا أبا الأَسودِ ، فيمَ كُنْتُمْ تُفِيضونَ فِيهِ ، أَيُّ الشُّعراءِ أشعَرُ ؟ فقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، الَّذي يَقولُ : ولَقَدْ أَغْتَدى يُدافعُ رُكني أَعوجيَّ ذُو مِيعَةٍ إِضْرِيحُ مِخْلَطٌ مِزِيلٌ مَعَنٌ مَفَنٌ مِمنَحٌ مِطْرَحٌ سَبوحٌ خَروِجٌ (1) يَعنى أبا دُؤادِ الإيادِيَّ ، فقالَ عليه السلامَ : لَيسَ بِهِ ، قالوا : فَمَن يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ فقالَ : لو رُفِعَت لِلقَومِ غايَةٌ فَجَرُوا إليها مَعاً عَلِمنا مِنَ السَّابِقِ مِنْهُم ، وَلَكن إن يَكُن فَالَّذي لَم يَقُلْ عَن رَغبِهِ ولا رَهَبِهِ . قيلَ : مَن هُوَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ قالَ : هُوَ المَلِكُ الضَّلِيلُ ذُو القَروحِ . قيلَ : إمْرُؤُ القَيسِ يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ قالَ : هُوَ . (2)

-
- 1- قال ابن دُرَيْدٍ : إِضْرِيحُ : يَنْبَثِقُ في عَدْوِهِ ، وَقيلَ : واسِعُ الصِّدرِ . وَمِمنَحٌ : يُخْرِجُ الصِّيدَ من مَواضِعِهِ ، وَمِطْرَحٌ : يَطْرَحُ بَبَصَرِهِ . وَخَروِجٌ : سابقٌ . وَالغايَةُ : الرايَةُ . وَالمِيعَةُ : أوَّلُ جَرى الفَرَسِ ؛ وَقيلَ : الجَرى بَعْدَ الجَرى (شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 154) .
- 2- شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 153 ح 464 .

شرح نهج البلاغه_ به نقل از ابن عراده_: علی علیه السلام در ماه رمضان با خوراک گوشت به مردم، شام می داد؛ ولی خود با آنان نمی خورد، و هنگامی که از خوردن فارغ می شدند، برایشان سخنرانی می کرد و پندشان می داد. شبی میهمانان، در حالی که غذا می خوردند، به بحث از شاعران، پرداختند. وقتی از غذا خوردن فارغ شدند، برایشان سخنرانی کرد و فرمود: «بدانید که ملاک کارهای شما دین است، و نگهبانتان پرهیزگاری، و زینتتان ادب، و حافظ آبرویتان بردباری». آن گاه افزود: «ای ابو الأسود! بگو ببینم در چه چیزی بحث می کردید؟ کدام شاعر قوی تر است؟». گفت: ای امیر مؤمنان! آن کس که این شعر را سروده است: حال و روزم چنان شده است که لنگی بر هم زننده و پراکنده کننده، از کیان من دفاع می کند. بیهوده کاری است، بدخوی، فضول، و طرد شده با اسبی تازه کار، تیز رو، چابک و چموش! و مقصودش ابو دؤاد ایادی بود. علی علیه السلام فرمود: «این طور نیست». گفتند: پس چه کسی [قوی ترین شاعر] است؟ فرمود: «اگر برای آنان خط پایانی در نظر گرفته شود و با هم مسابقه بگذارند، می فهمیم که کدام یک پشتازند، و گرنه، باید گفت: آن که نه از روی رغبت، و نه ترس، شعر گفته است». گفته شد: آن کس کیست؟ فرمود: «فرمان روای سرگردان و زخم خورده». گفته شد: آیا منظور، امرؤ القیس است، ای امیر مؤمنان؟ فرمود: «آری».

پژوهشی درباره اشعار آن حضرت و دیوان منسوب به وی

پژوهشی درباره اشعار آن حضرت و دیوان منسوب به ویشعر، در معارف بشری از جایگاهی بس بلند برخوردار است. شعر، در انتقال مفاهیم، جاودان سازی حادثه ها و گسترش فرهنگ، دارای نقشی بس ارجمند است. به لحاظ محتوا نیز روشن است که چونان بسیاری از ابزارها و توانایی هایی که در اختیار انسان است، دوسویه است. می تواند جامه پسندیده داشته باشد و یا چهره ناپسند به خود بگیرد. بدین سان، سَرایش شعر و داشتن هنر شاعری، بی گمان، برتری است و بهره وری از آن در مسیر تربیت انسان ها، لازم و ضروری. پیشوایان الهی از شعر، بهره می گرفته اند؛ اما این که خود نیز شعری سروده اند یا نه، و این که چه اندازه شعر سروده اند، به لحاظ تاریخی مورد گفتگوست. برخی بر این باورند که علی علیه السلام شعر می سروده است و افزون بر آن، بر شناخت شعر، چیره بوده است و در نقد شعر، جایگاهی بلند داشته است. ابن عبد ربّه آورده است که: ابو بکر و عمر، شاعر بودند و علی علیه السلام شاعرترین این سه بود. (1) گویا سرودن شعر و آفریدن کلام موزون و مسجع، در زندگانی مولا علیه السلام در حدّی بوده است که آن بزرگوار، بدین ویژگی شناخته شود. چنین است که چون پیام آور نستوه کربلا، زینب کبرا علیها السلام خطابه کوبنده و شکوهمندش را در کوفه ایراد کرد، عبید

1- العقد الفرید: ج 5 ص 248. نیز، ر. ک: ص 391 (ح 5601).

اللّه بن زیاد گفت: این [زن]، سجع گوشت. به جانم سوگند که پدرش هم سجع گو و شاعر بود. (1) سید رضی رحمه الله آورده است که: «أَنَّ إِمَامَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا سُدَّيْلَ: مَنْ أَشْعَرَ الشُّعْرَاءِ؟ قَالَ: «إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَجْرُوا فِي حَلْبِهِ تُعْرَفُ الْغَايَةُ عِنْدَ قَصَبَتِهَا، فَإِنْ كَانَ وَلَا بُدَّ فَالْمَلِكُ الصَّلِيلُ». وقتی که از علی علیه السلام پرسیدند: شاعرترین شاعران کیست؟ علی علیه السلام فرمود: «شاعران در یک میدان به مسابقه پرداخته اند تا در پایانِ خطِّ مسابقه شناخته شوند؛ ولی اگر چاره ای جز پاسخگویی نیست، شاعرترین آنان، پادشاه سرگردان است». منظورش امرؤ القیس است. (2) ادیب و نویسنده بلند آوازه مصری، استاد عبّاس محمود عقّاد، بر پایه این نقل و آگاهی های دیگر، بر این باور رفته است که امام علیه السلام نه تنها شعر را به خوبی می سروده، بلکه از چندی و چونی شعر نیز به ژرفی آگاهی داشته و در نقد شعر و شناخت سرّه از ناسره آن، جایگاهی بلند داشته است. او در این باره می نویسد: به نظر ما آن حضرت، شعر می گفت و آن را خوب نقد می کرد، و نقدش درباره شاعران، نقدی عالمانه و آگاهانه بود. اختلاف مکتب های شعری را می دانست و روش های مقابله و ارزیابی بر پایه هر کدام از آنها را می شناخت و به خاطر آگاهی وی از چگونگی ارزیابی بین کارهای آنان، از وی درباره شاعرترین مردم پرسیده شد و وی فرمود: «شاعران در یک میدان به مسابقه پرداخته اند تا در خطِّ پایان مسابقه شناخته شوند؛ اما اگر چاره ای جز پاسخگویی نیست، شاعرترین آنان، پادشاه

1- الإرشاد: ج 2 ص 116، مثير الأحزان: ص 71، كشف الغمّة: ج 2 ص 276.

2- نهج البلاغه: حکمت 455. ابن ابی الحدید به نقل از ابن دُرید، مضمون جمله یاد شده را در ضمن گزارش خطابه ای از مولا علیه السلام آورده است و نیز تصریح امام علیه السلام را که مراد از «پادشاه سرگردان»، امرؤ القیس است (شرح نهج البلاغه: ج 20 ص 153). نیز، ر. ک: ص 393 (ح 5602).

سرگردان است». به نظر ما، این، اولین تقسیم شعر بر پایه مکتب های شعری و هدف های شعرسرایى در بین عرب هاست. بنا بر این، مقایسه جز در بین اشعار همگون، روا نیست و تعمیم برتری شعرها، جز از باب غلبه نیست. (1) این گونه نقل ها که نشانگر داوری های مولا علیه السلام درباره شعر و شاعران است، در متون کهن، کم نیست (2) و اینها _ همان گونه که عقّاد آورده است _ نشانی است از جایگاه والای مولا علیه السلام در شعر و شاعری، که او «امیر بیان» بود و «خداوندگار سخن». بر پایه اسناد تاریخی، امام علیه السلام شعر می سروده است و به شعر و بهره وری از آن (با معیارهای مورد تأکید خویش)، توصیه می کرده است (3) و در ضمن خطابه ها، نگاهشده ها و... به اشعار دیگران، تمثّل می جسته است؛ اما با این همه، عالمان و مورّخان، از دیرباز، در انتساب همه آنچه به نام علی علیه السلام بر جای مانده است به مولا علیه السلام، تأمل داشته اند و در چگونگی اشعار منتسب به مولا، فراوان سخن گفته اند. (4) از جاحظ نقل کرده اند که می گفته است: علی علیه السلام، جز رَجَز، شعری نسروده است. (5) یاقوت حَمَوی به نقل از ابو عثمان مازنی آورده است که:

1- المجموعه الكامله (عبقريه الإمام علیّ علیه السلام) : ج 2 ص 135 .

2- برای نمونه بنگرید به : العمده فی محاسن الشعر وآدابه: ج 1 ص 111 ، مصادر نهج البلاغه وأسانیده: ج 4 ص 312 .

3- برای نمونه، آن بزرگوار، ضمن تأکید بر فراگیری شعر ابوطالب و تدوین و نشر آن، در باب چرابی لزوم فراگیری شعر آن مدافع بی بدیل پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: «شعر ابوطالب را یاد بگیرید و به فرزندانتان هم بیاموزید؛ چرا که وی بر دین خدا و بسیار دانشور بود» (مستدرک نهج البلاغه: ص 175 ، تصنیف نهج البلاغه: ص 773 ، وسائل الشیعه: ج 12 ص 248) .

4- ر. ک : مقدّمه سودمند أنوار العقول من أشعار وصیّ الرسول، به خامه کامل سلمان جُبوری .

5- فهرست نسخه های خطّی کتاب خانه مرکزی دانشگاه تهران: ج 2 ص 116 .

علی علیه السلام شعری بجز این دو بیت، نسروده است: قریش، آرزومند است که مرا به قتل برساند آنان کار نیک نمی کنند و پیروز هم نمی شوند. اگر کشته شوم، این خط و این نشان که آنان با دشواری هایی دست به گریبان شوند که آثار آن، همواره پابرجا بماند. (1) این دو سخن، هر دو ناصواب و افراط در نفی اشعار امام علیه السلام است و کسانی در نقد سخن مازنی بیان داشته اند که ابیات دیگری از امام علیه السلام نقل گردیده است که به آسانی نمی شود از آنها گذشت. علامه مجلسی با این که حکم انتساب تمام آنچه در دیوان مشهور منسوب به مولا علیه السلام را محلّ تأمل دانسته، اما انتساب دیوان را به آن حضرت، مشهور می داند. (2) به هر حال، ردّ پای آثاری که نشان از جمع و تدوین اشعار امام علی علیه السلام دارند، بسی دیر پای است. نجاشی در ضمن شمارش آثار ابو احمد عبد العزیز بن یحیی جلودی آزدی بصری (م 332 ق)، از جمله نوشته است: کتاب «شعر علی علیه السلام». (3) مشهورترین و کهن ترین مجموعه موجود از اشعار امیر مؤمنان، أنوار العقول من أشعار وصی الرسول است که قطب الدین محمد بیهقی کیدری، آن را بر اساس دو جمع و تدوین پیش از خود، و نیز گزارش ها و نقل های یافته شده در لابه لای آثار مکتوب، سامان داده است. کیدری، خود در مقدمه کتاب، محتوای این دیوان و چگونگی محتوای آن را بدین گونه گزارش کرده است:

-
- 1- معجم الأدباء: ج 4 ص 1810 ش 784، النهایه: ج 2 ص 279، المناقب، ابن شهر آشوب: ج 3 ص 312، بحار الأنوار: ج 42 ص 223 ح 31.
 - 2- تفصیل را بنگرید در بحث ارجمند مرحوم کیوان سمیعی در: تحقیقات ادبی: ص 333_ 359.
 - 3- رجال النجاشی: ج 2 ص 55 ش 638.

مدّت ها پیش از این ، به مجموعه ای از اشعار آن حضرت دست یافتم که فراگیرنده سخنان ارزشمند و گنج های حکمت و در حدود دویست بیت بود و آن را امام ابوالحسن فنجگردی _ که خدا رحمتش کند _ گرد آورده بود . با این مجموعه انس گرفتم و در مسیر به دست آوردن شگفتی های آن ، با همه زوائدی که [از دیگران] در آن بود ، تلاش کردم _ چون تنها مشتمل بر گوشه ای از طرفه ها و دُزّی از صدف های آن حضرت بود _ تا آن که به مجموعه دیگری دست یافتم که پر بهره تر و گسترده تر بود _ گرچه همه اشعار را نداشت و همه اشعار آن ، کم و زیاد داشت _ که پاره ای از آنها را از کتاب محمد بن اسحاق و دیگر علما ، استخراج کرده بود و بعضی دیگر را از لابه لای کتاب هایی گردآورده بود که منسوب به امام علیه السلام بودند . پاره ای از برادران ، پیشنهاد کردند که از هر دو مجموعه ، آنچه را که به ادب ، پند ، حکمت و عبرت گیری مربوط می شود ، گرد آورم و بقیه را که برای اهداف دیگر سروده شده ، نیاورم . مدّتی بعد ، به مجموعه دیگری از اشعار آن حضرت دست یافتم که ابوالبرکات هبه الله بن محمد حسنی گرد آورده بود ؛ ولی در آن ، چیزی بیش از آنچه پیش تر به دست من رسیده بود ، نیافتم ، گرچه ابیات اندکی در آن وجود داشت که به دست من نرسیده بود . از آن پس ، باز هم به تلاشم ادامه دادم و تمام کوششم را به کار گرفتم و به کتاب های تاریخ و سیره سر زدم و هر آنچه از گوهرها و دُرّها به شکل مسند و یا مرسل ، مشخص و یا غیر مشخص یافتم ، جمع کردم ؛ چون هدف من ساماندهی به قطعات و گردآوری ابیات بود . بنا بر این ، مدّعی نیستم که هر آنچه آمده ، از زبان آن حضرت است و آن حضرت به طور قطع ، سراینده و آفریننده آن اشعار بوده است ؛ بلکه در بسیاری موارد ، به گمان و حدس ، بسنده کردم ؛ چون در این گونه موارد ، با یقین سخن گفتن ، دشوار است ؛ چون هر گاه چیزی بر انسان مشکوک نمود ، بهتر است به بخش درست ، بسنده کند . با این حال ، نمی پندارم که همه شعرهای وی را گرد آورده و بر همه نتایج فکری وی آگاهی یافته باشم ؛ بلکه احتمال می دهم که آنچه گرد آورده ام ، کمتر از آن باشد که از

دست من خارج شده است . من وظیفه ای جز تلاش نداشتم و امیدوارم که در این زمینه ، بهره کامل و فایده فراگیر ، حاصل آمده باشد . من اکنون زمام همت را در این میدان مهم ، رها کرده ام و به این فکر افتاده ام که این مجموعه را *أنوار العقول من أشعار وصی الرسول بنامم* . (1) سخن کیدری استوار است . از یک سو نمی توان بر این باور رفت که تمامت اشعاری که در این دیوان آمده ، از آن علی علیه السلام است و از سوی دیگر ، نمی توان قاطعانه ادعا کرد که تمامت اشعار منسوب به مولا علیه السلام ، در این مجموعه گرد آمده است . اشعار این مجموعه و نیز دیگر اشعار منسوب به امام علی علیه السلام را می توان بدین سان رده بندی کرد: 1 . اشعار امام علیه السلام ، مانند رَجَزها و اشعار دیگری که در منابع و مصادر معتبر نیز گزارش شده اند . 2 . اشعار دیگران که امام علیه السلام در ضمن خطابه و یا نگاشته ای بدانها تمثّل کرده اند و آنها را چونان شاهد سخن در ضمن سخنان خویش بر خواننده اند . 3 . سخن و یا فعل امام علیه السلام که به وسیله شاعری دیگر به نظم کشیده شده است و در طول زمان ، کم کم به خود وی نسبت داده شده است . 4 . اشعار کسانی دیگر ، همنام امام علیه السلام یا غیر همنام ، که در درازای تاریخ به آن بزرگوار ، نسبت داده شده و به دیوان وی راه یافته است . (2)

-
- 1- . *أنوار العقول من أشعار وصی الرسول* : ص 92 .
 2- . ر . ک : الذریعه : ج 2 ص 431 و ج 9 ص 101 . نیز ر . ک : مقدمه های کیدری و جُبوری بر *أنوار العقول من أشعار وصی الرسول* و مقدمه ابوالقاسم امامی بر دیوان امام علی علیه السلام (که تصحیح و ترجمه همان دیوان مشهور است) .

الباب السادس : علم الذرّه للإمام عليّ عليه السلام : مُؤَلَّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا ، وَمُفَرَّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا ، دَالَّةٌ بِتَفْرِيقِهَا عَلَى مُفَرَّقِهَا ، وَبِتَأْلِيفِهَا عَلَى مُؤَلَّفِهَا ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى : « وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ » (1) . (2)

عنه عليه السلام : وَأَمَّا الْجَمَادَاتُ فَهِيَ يُمَسِّكُهَا بِقُدْرَتِهِ ، وَيُمَسِّكُ الْمُتَّصِلَ مِنْهَا أَنْ يَتَهَافَتَ ، وَيُمَسِّكُ الْمُتَهَافِتَ مِنْهَا أَنْ يَتَلَصَّقَ . (3)

عنه عليه السلام : أَحَالَ الْأَشْيَاءَ لِأَوْقَاتِهَا ، وَلَأَمَّ بَيْنَ مُخْتَلِفَاتِهَا ، وَغَرَّرَ غَرَائِزَهَا ، وَأَلَزَمَهَا أَشْبَاحَهَا . (4)

1- الذاريات : 49 .

2- الكافي : ج 1 ص 139 ح 4 عن محمد بن أبي عبد الله رفعه ، التوحيد : ص 308 ح 2 عن عبد الله بن يونس وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام ، الأمالى للمفيد : ص 256 ح 4 عن محمد بن زيد الطبري وفيه «متبايناتها» بدل «متعادياتها» ، الأمالى للطوسى : ص 23 ح 28 عن محمد بن يزيد الطبري وفيه «متعاقباتها» بدل «متعادياتها» وكلاهما عن الإمام الرضا عليه السلام ، تحف العقول : ص 65 وفيه «متقاربا بين متبايناتها» بدل «مفروق بين متدانياتها» وليس فيه الآيه ، بحار الأنوار : ج 4 ص 229 ح 3 .

3- عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 282 ح 30 ، علل الشرائع : ص 416 ح 3 ، بشاره المصطفى : ص 213 كلّها عن محمد بن زياد ومحمد بن سيار عن الإمام العسكري عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 92 ص 224 ح 2 .

4- نهج البلاغه : الخطبه 1 ، الاحتجاج : ج 1 ص 474 ح 113 .

باب ششم : اتم شناسی

باب ششم : اتم شناسی امام علی علیه السلام : [خ_داون_د] ، گ_رد_ه_م آورنده متفرّق های اشیا ، و پراکنده سازِ کنار هم آمده های آن است . پراکنده های آن بر پراکنده ساز آن ، و گِرد هم آمده های آن بر گِرد هم آورنده آن دلالت می کنند و این ، مفهوم سخن خداوند است که می فرماید : «و از هر چیزی دو گونه (نر و ماده) آفریدیم . امید که شما عبرت گیرید» .

امام علی علیه السلام : اَمّا جمادات ؛ او به قدرت خود ، آنها را نگه داشته است ، و [تکه های] به هم پیوسته آنها را حفظ کرده تا فرو نیفتند ، و [تکه های] فرو افتاده آنها را نگه داشته تا به هم نچسبند .

امام علی علیه السلام : هر چیز را به وقت خود محوّل ساخته است و بین اشیای گوناگون ، همخوانی برقرار کرده است . غریزه های آنها را سامان داده ، و سایه های آنها را لازم کرده است .

عنه عليه السلام: فَأَقَامَ مِنَ الْأَشْيَاءِ أَوْدَهَا (1)، وَنَهَجَ حُدُودَهَا، وَلَا عَمَّ يُقَدِّرَتُهُ بَيْنَ مُتَضَادِّهَا، وَوَصَلَ أَسْبَابَ قَرَائِنِهَا. (2)

نكته يقول أينشتاين: «لقد تمكّن بنو البشر وبعد مرور قرون متماديه من التعرّف إلى أسرار تركيب الذّره، وتبيّن لهم أنّ هذا العالم المادّي إنّما يتألّف من الذّرات الناتجه بدورها من اتّحاد الألكترونات بالبروتونات، وأنّ وجود المادّه وبقائها رهين بدوام تلك الأصره التي تربط بين أجزاء الذّره المتكوّنه من جسمين متضادّين؛ سالب وموجب». لكنّ الباحث المتتبّع إذا نظر بدقّه وتفحص في كلام الإمام عليّ عليه السلام؛ في تفسيره لآيه الشريفه (49) من سوره الذاريات، سيندهش حين يرى بأنّه عليه السلام قد سبق علماء عصرنا بـ (14) قرنا من الزمان؛ بالتعرّف إلى أسرار تركيب الذّره؛ حيث جاء في أحاديث هذا الباب أنّ الإمام عليه السلام أشار إلى ما يمكن انطباقه اليوم بـ (الألكترون) و(البروتون)، وتطرق إلى الأصره الموجوده بين هذين الجسمين بشكل دقيق للغاية. وعلى ما تقدّم يمكن حمل كلام الرسول الأعظم صلى الله عليه وآله في مناظرته مع الدهريين حيث أشار إلى تلك المسأله العلميه الدقيقه بقوله: «... فهذا الذي نشاهده من الأشياء بعضّها إلى بعض مفتقر؛ لأنّه لا قوام للبعض إلّا بما يتّصل به». (3) وفي هذا السياق أيضا يقول الإمام الرضا عليه السلام: «وَلَمْ يَخْلُقْ شَيْئًا فَرَدًا قَائِمًا بِنَفْسِهِ دُونَ غَيْرِهِ لِذَلِكَ أَرَادَ مِنَ الدَّلَالَةِ عَلَى نَفْسِهِ وَإِثْبَاتِ وُجُودِهِ، فَاللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَرْدٌ وَاحِدٌ لَا ثَانِيَ مَعَهُ يُقِيمُهُ وَلَا يَعْضُدُهُ وَلَا يَكُنُّهُ، وَالْخَلْقُ يُمَسِكُ بَعْضُهُ بَعْضًا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى وَمَشِيئَتِهِ». (4)

1- الأود: العوج (لسان العرب: ج 3 ص 75 «أود»).

2- نهج البلاغه: الخطبه 91، التوحيد: ص 54 ح 13 وفيه «ونّهي معالم» بدل «ونهج» وكلاهما عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ج 77 ص 319 ح 17.

3- بحار الأنوار: ج 9 ص 262 ح 1.

4- عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج 1 ص 176 ح 1، بحار الأنوار: ج 10 ص 316 ح 1.

امام علی علیه السلام: کجی های اشیا را راست کرده، و حدود آنها را مشخص نموده است و به قدرت خود، بین متضادهای آنها، هماهنگی به وجود آورده و وسیله نزدیکی آنها را فراهم ساخته است.

نکته‌های نشتاین می گوید: «بشر، پس از قرن ها پی به اسرار اتم برد و فهمید که سراسر جهان ماده از اتم، و اتم از پیوند الکترون و پروتون به وجود آمده است، و وجود و بقای ماده در گرو پیوند و جاذبه ای است که میان این دو جنس متضاد مثبت و منفی برقرار است». اما اگر پژوهشگری سخنان امام علی علیه السلام را در شرح آیه 49 از سوره ذاریات با دقت ملاحظه کند، با شگفتی خواهد دید که او چهارده قرن پیش از دانشمندان امروز، با اسرار اتم، آشنا بوده است. در احادیث این باب، امام علیه السلام ترکیب الکترون ها و پروتون ها و رابطه آنها را به طور دقیق، مشخص فرموده است. البته پیش از امام علی علیه السلام، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مناظره ای با دهری ها بر این نکته علمی اشاره دارد، آن جا که می فرماید: این موجودات را که می بینیم، پاره ای به پاره ای دیگر نیازمند هستند؛ چون پاره ای از آنها، جز از راه اتصال به دیگری، قوامی ندارد. امام رضا علیه السلام نیز در این باره می فرماید: [خداوند] برای هدایت [مردم] به خویش و اثبات وجودش، چیزی را تنها و استوار بر خویش و بدون نیازمندی به دیگری نیافریده است. بنا بر این، خداوند خجسته والا، فرد و تنهایی است که با او دومی وجود ندارد که وی را برپا دارد، کمکش کند، یا در پناهش گیرد، در حالی که آفریده ها به اذن و اراده خدا یکدیگر را نگه می دارند.

الباب السابع : علم الحساب تصنيف نهج البلاغه : سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَصْغَرِ عَدَدٍ يُقَسَّمُ عَلَى الْأَعْدَادِ الطَّبِيعِيَّةِ مِنْ وَاحِدٍ إِلَى تِسْعَةٍ بِدُونِ بَاقٍ ، فَقَالَ عَلَى الْفَوْرِ : إِضْرِبْ أَيَّامَ أُسْبُوعِكَ فِي أَيَّامِ سَنَّتِكَ (1) . (2)

بحار الأنوار_ في تفسير قوله تعالى : «وَلَيْسُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا» (3) _ : وَرَوَى الطَّبْرِسِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَغَيْرُهُ أَنَّ يَهُودِيًّا سَأَلَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مُدَّةِ لَبِثِهِمْ ، فَأَخْبَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا فِي الْقُرْآنِ ، فَقَالَ : إِنَّا نَجِدُ فِي كِتَابِنَا ثَلَاثُمِئَةٍ ! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ذَلِكَ بِسِنِّي الشَّمْسِ ، وَهَذَا بِسِنِّي الْقَمَرِ (4) . (5)

تهذيب الأحكام عن عبيده السلماني عن أمير المؤمنين عليه السلام_ حَيْثُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ مَاتَ وَخَلَّفَ زَوْجَةً وَأَبْوَيْنِ وَأَبْنَتَيْهِ ، فَقَالَ _ : صَارَ ثُمْنُهَا تِسْعًا . 6

1- .المقصود بالسنة هنا : السنة القمرية (360) يوما ، فإذا ضربنا 7×360 وهو عدد أيام الأسبوع حصلنا على (2520) وهو العدد الذي يقسم على الأعداد الطبيعية من 1 إلى 9 بدون باقى .

2- . تصنيف نهج البلاغه : ص 780 و 781 وراجع بحار الأنوار : ج 40 ص 187 وينايع الموده : ج 1 ص 227 ح 59 .

3- .الكهف : 25 .

4- .يعنى أنّ السنين التي اعتمدها القرآن الكريم هي السنين القمرية ؛ ولذا كان عدد السنين التي نام فيها أصحاب الكهف هو ثلاثمئة وتسع سنين ، وأما السنين المذكورة في كتابكم فهي على أساس السنين الشمسية ؛ وتكون حينئذٍ ثلاثمئة سنة .

5- .بحار الأنوار : ج 58 ص 352 .

باب هفتم : ریاضیات

باب هفتم : ریاضیات تصنیف نهج البلاغه : از کوچک ترین عددی که بر اعداد طبیعی از یک تا نُه ، بدون کسر ، قابل تقسیم است از ایشان (علی علیه السلام) پرسیده شد . حضرت بلا فاصله در پاسخ فرمود : «ایام هفته ات را در ایام سالت ضرب کن» . (1)

بحار الأنوار_ در تفسیر سخن خداوند متعال که می فرماید : «و سیصد سال در غارشان درنگ کردند و نُه سال [نیز بر آن] افزودند» _ : از طَبْرِسی و دیگران ، روایت شده که فردی یهودی از علی علیه السلام درباره مدّت باقی بودن اصحاب کهف پرسید . امام علیه السلام طبق آنچه در قرآن بود ، پاسخ گفت . یهودی گفت : اما ما در کتاب هایمان داریم که سیصد سال بود . علی علیه السلام فرمود : «آن ، به سال های خورشیدی است و این ، به سال های قمری» . (2)

تهذیب الأحکام_ به نقل از عبیده سلمانی ، درباره امیر مؤمنان علیه السلام _ : از او (علی علیه السلام) درباره کسی که مُرده است و از او یک همسر ، پدر و مادر و دو دختر به جای مانده ، پرسیده شد . فرمود : «یک هشتم آن زن ، یک نهم می شود» . 3

1- . منظور از سال در این جا سال قمری است ؛ یعنی 360 روز که اگر در عدد هفت ، ضرب شود ، نتیجه 2520 می شود و این ، عددی است که بر اعداد طبیعی از یک تا نُه ، بدون باقی مانده ، قابل تقسیم است .

2- . یعنی سال هایی که قرآن مطرح می کند ، بر پایه سال قمری است و در نتیجه سال های خواب اصحاب کهف سیصد و نه سال می شود و سال در کتاب های شما بر پایه سال شمسی است . بنا بر این سیصد سال می شود .

المصنّف لابن أبي شيبة عن سفيان عن رجل لم يسمّه: ما رأيت رجلاً كان أحسب من عليّ، سئل عن ابنتين وأبوين وأمرأه، فقال: صار ثمنها تسعاً. (1)

الاستيعاب عن زر بن حبيش: جلس رجلان يتغديان، مع أحدهما خمسة أرغفة، ومع الآخر ثلاثة أرغفة، فلما وضع الغداء بين أيديهما مرّ بهما رجل فسلم، فقال: اجلس للغداء، فجلس، وأكل معهما، واستوفوا في أكلهم الأربعة الثمانية، فقام الرجل وطرح إليهما ثمانية دراهم، وقال: خذ هذا عوضاً مما أكلت لكما، وثلثه من طعامكما، فتنازعا، وقال صاحب الخمسة الأرغفة: لى خمسة دراهم، ولك ثلاثة، فقال صاحب الثلاثة الأرغفة: لا أَرْضَى إِلَّا أَنْ تَكُونَ الدَّرَاهِمُ بَيْنَنَا نِصْفَيْنِ. وارتقا إلى أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب رضي الله عنه، فقَصَّما عليه قصتهما، فقال لصاحب الثلاثة الأرغفة: قد عرض عليك صاحبك ما عرض، وخبره أكثر من خبرك، فأرض بثلاثة. فقال: لا والله، لا رضيت منه إلا بمرّ الحق. فقال عليّ رضي الله عنه: ليس لك في مرّ الحق إلا درهم واحد وله سبعة. فقال الرجل: سبحان الله يا أمير المؤمنين! وهو يعرض عليّ ثلاثة فلم أرض، وأشرت عليّ بأخذها فلم أرض، وتقول لي الآن: إنّه لا يجب في مرّ الحق إلا درهم واحد. فقال له عليّ: عرض عليك صاحبك أن تأخذ الثلاثة صد لهما، فقلت: لم أرض إلا بمرّ الحق، ولا يجب لك بمرّ الحق إلا واحد. فقال له الرجل: فعرفني بالوجه في مرّ الحق حتى أقبله. فقال عليّ رضي الله عنه: أليس للثمانية الأرغفة أربعة وعشرون ثلثاً أكلتموها وأنتم ثلاثة أنفس، ولا يعلم الأكثر منكم أكلاً، ولا الأقل، فتحملون في أكلكم على السوء؟ قال: بلى. قال: فأكلت أنت ثمانية أثلاث، وإنما لك تسعة أثلاث، وأكل صاحبك ثمانية أثلاث، وله خمسة عشر ثلثاً، أكل منها ثمانية ويبقى له سبعة، وأكل لك واحداً من تسعة، فلک واحد بواحدك، وله سبعة بسبعته. فقال له الرجل: رضيت الآن. (2)

1- المصنّف لابن أبي شيبة: ج 7 ص 349 ح 1.

2- الاستيعاب: ج 3 ص 207 الرقم 1875، جواهر المطالب: ج 1 ص 205، كنز العمال: ج 5 ص 835 ح 14512؛ تهذيب الأحكام: ج 8 ص 319 ح 1184، كنز الفوائد: ج 2 ص 69 كلاهما نحوه.

المصنّف، ابن ابی شیبّه_ به نقل از سفیان، از مردی که نام وی را نیاورده است_: هیچ کس را حسابگرتر از علی علیه السلام نیافتم. از سهم دو دختر و پدر و مادر و زن پرسیده شد، فرمود: «سهم یک هشتم زن یک نهم می شود».

الاستیعاب_ به نقل از زَرِّ بن حَبِیش_: دو نفر نشسته بودند و غذا می خوردند. یکی از آنان پنج قرص نان داشت، و دیگری سه قرص نان. وقتی سفره انداختند، کسی نزد آنان آمد و سلام کرد. گفتند: بنشین و غذا بخور. مرد نشست و با آن دو خورد و همه هشت قرص نان را خوردند. آن مرد برخاست و در هنگام رفتن، هشت درهم نزد آن دو گذاشت و گفت: این در مقابل نانی است که با شما خوردم و از غذایان بهره بردم. آن دو [بر سر تقسیم درهم ها] با هم کشمکش کردند. دارنده پنج قرص نان گفت: پنج درهم، از آن من و سه درهم، از آن توست. دارنده سه قرص نان گفت: جز این که پول بین ما به نصف تقسیم شود، به چیز دیگری راضی نیستم. شکایت، نزد امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بردند و داستان خود را برای وی نقل کردند. علی علیه السلام به آن که سه قرص نان داشت، گفت: «دوستت آنچه را که [حقّ تو] بوده، به تو داده است و نان او بیشتر از نان تو بوده است. بیا و به همین سه درهم، راضی باش». گفت: هرگز! جز به حقّ خالص، از او راضی نخواهم شد. علی علیه السلام فرمود: «در حقّ خالص، به تو بیش از یک درهم نمی رسد و او هفت درهم می برد». مرد گفت: پناه بر خدا، ای امیر مؤمنان! او سه درهم می دهد و من راضی نمی شوم و حتّی تو هم توصیه کردی که من بپذیرم و من باز هم راضی نشدم. حال به من می گویی که در حقّ خالص، نباید جز یک درهم به من برسد؟! علی علیه السلام فرمود: «دوست تو سه درهم را بر پایه مُصالحه به تو داد؛ ولی گفتی: من جز به حقّ خالص، راضی نیستم و طبق حقّ خالص، جز یک درهم، مال تو نیست». مرد گفت: دلیل آن را طبق حقّ خالص به من بفهمان تا بپذیرم. علی علیه السلام فرمود: «اگر هر یک از هشت قرص نان_ که شما خورده اید_، سه قسمت شود، بیست و چهار می شود. حال، اگر یکی از شما بیشتر یا کم تر خورده باشد، معلوم نیست. پس در خوردن، مساوی هستید!». گفت: آری. فرمود: «تو هشت سهم خوردی، در حالی که نه سهم داشتی و دوست تو هشت سهم خورده، در حالی که پانزده سهم داشته است؛ یعنی هشت سهم خود را خورده و هفت سهمش باقی مانده است و آن شخص سوم [فقط] یک سهم از نه سهم تو را خورده است. بنا بر این، یک درهم از آن تو می شود در برابر یک سهمت؛ و هفت درهم از آن او می شود در برابر هفت سهمش». مرد گفت: اکنون راضی ام.

الباب الثامن : علم الفيزياء الإمام عليّ عليه السلام : كُلُّ سَمِيعٍ غَيْرُهُ يَصَمُّ عَنِ لَطِيفِ الْأَصْوَاتِ ، وَيُصَمُّهُ كَبِيرُهَا 1 . (1)

عنه عليه السلام : كُلُّ بَصِيرٍ غَيْرُهُ يَعْمَى عَنِ خَفِيِّ الْأَلْوَانِ ، وَلَطِيفِ الْأَجْسَاءِ (2) . (3)

1- نهج البلاغه : الخطبه 65 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 309 ح 37 .

2- م. كثير من الحيوانات لا ترى الألوان ، بل ترى الصورة سوداء بيضاء فقط . أمّا الإنسان فإنّه يرى الألوان السبعة التي هي ألوان الطيف المرئي والتي تنحصر أطوال موجاتها بين 4 / 0 ميكرون (البنفسجي) و 8 / 0 ميكرون (الأحمر) . أمّا الأضواء التي تقع أطوال موجاتها خارج هذا المجال فإنّ الإنسان لا يراها ، ومنها الأشعه فوق البنفسجيّة والأشعه تحت الحمراء . إذن فقدرة الإنسان البصريّه محدوده ، أمّا الله تعالى فهو يرى كلّ جسم وكلّ لون مهما كان نوعه أو لطافته . وقد وجد بقدره الله أنّ النحلة تستطيع أن تميّز بين سبعة ألوان مختلفه من اللون الأبيض ، يراها الإنسان لونا واحدا . بهذه الدقه الكبيره تستطيع أن تميّز بين أنواع الزهور وهي تطير في أعلى السماء (تصنيف نهج البلاغه : ص 782) .

3- نهج البلاغه : الخطبه 65 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 309 ح 37 .

باب هشتم : فیزیک

باب هشتم : فیزیک امام علی علیه السلام : هر شنونده ای جز خدا ، از شنیدن صداهای زیر ، ناشنواست و صداهای بَم ، او را ناشنوا می سازد . (1)

امام علی علیه السلام : هر بیننده ای جز او ، در [دیدن] رنگ های نهان و اجسام ظریف ، نابیناست . (2)

- 1- .دانش جدید ، امکان بهره گیری از امواج صوتی را فراهم آورده است . گوش انسان ، توان گیرایی مقدار معینی از امواج صوتی را دارد که بین پانزده موج در ثانیه تا پانزده هزار موج باشد و اگر کم تر از این باشد ، گوش ما قادر به شنیدن نیست ، چنان که اگر مقدار امواج ، افزون تر از پانزده هزار باشد ، نیز نمی تواند بگیرد و شاید مقصود از کلام آن حضرت که فرمود : «لطیف الأصوات (صداهای زیر)» و «کبیر الأصوات (صداهای بم)» همین باشد (تصنیف نهج البلاغه : ص 782) . شایسته یادآوری است که جدیدترین نظریه فیزیکی در این مورد ، این است که مقدار امواج صوتی قابل درک برای گوش انسان ، بین 20 تا 20000 بار در ثانیه است ؛ یعنی متفاوت با نظریه پیشین که آن را بین 15 تا 15000 در ثانیه می دانست (ر . ک : فیزیک ، تألیف هالیدی و رزنیک ، ترجمه گلستانیان و بهار : ج 2 ص 95) .
- 2- . بسیاری از حیوانات ، رنگ ها را نمی بینند ؛ بلکه تنها رنگ سفید و سیاه را می بینند ؛ اما انسان ، هفت رنگ لطیف قابل دید را که امواج آنها بین 4/0 میکرون (بنفش) تا 8/0 میکرون (قرمز) است ، می بیند ؛ ولی رنگ هایی که طول موج آنها از این محدوده بیرون است ، انسان ، قادر به دیدن آنها نیست ، از (قبیل اشعه ماورای بنفش و اشعه مادون قرمز) . بنا بر این ، قدرت بینایی انسان ، محدود است ؛ اما خداوند متعال ، هر جسم و هر رنگ را با هر نوع و لطافت می بیند و به قدرت اوست که زنبور عسل ، توان تشخیص هفت رنگ سفید متفاوت را دارد که انسان ، همه آنها را یک رنگ (سفید) می بیند . زنبور عسل با این قدرت چشمگیر می تواند در حال پرواز ، انواع گل ها را تشخیص بدهد (تصنیف نهج البلاغه : ص 782) .

عنه عليه السلام_ حيثُ كانَ جالِساَ على نَهْرِ الفُراتِ وبِيدِهِ قَضِيْبٌ ، فَصَدَّ رَبُّ بِهِ عَلى صَفْحَةِ المَاءِ وَقَالَ : لَوْ شِئْتُ لَجَعَلْتُ لَكُم مِّنَ المَاءِ نورا ونارا (1) . (2)

1- . لم يفصح الإمام عليه السلام عن مضمون كلامه بل أجراه مجرى الرموز ، وذلك لأن عقول الناس في ذلك الزمان لا تتحمل أكثر من هذا . وفي قوله : « لجعلت لكم من الماء نورا ونارا » دلاله خفيّه إلى ما في الماء من طاقه يمكن أن تولّد النور (وهو الكهرباء) والنار (وهو الطاقه الحراريّه) . وإذا تعمّقنا في النظره وجدنا أنّ الماء يتركّب من عنصرين هما الهيدروجين والأكسجين . الأوّل قابل للاحتراق وإعطاء النور ، والثاني يساعد على الاحتراق ويعطى الحراره . وأبعد من ذلك فإنّ وجود الماء الثقيل D2O في الماء الطبيعي بنسبه 2 إلى 10/000 يجعله أفضل مصدر طبيعي للهيدروجين الثقيل الذي نسمّيه (الدوتريوم) ونرمز له بالرمز D . وهذا النظير هو حجر الأساس في تركيب القنبله الهيدروجينيّه ، القائمه على اندماج ذرتين من الدوتريوم لتشكيل الهليوم . علما بأنّ الطاقه الناتجه عن هذا الاندماج والتي _ هي منشأ طاقه الشمس _ تفوق آلاف المرّات الطاقه الناتجه عن القنبله الذريّه التي تقوم على انشطار اليورانيوم ، ولأخذ فكره فإنّ اصطناع غرام من الهليوم نتيجه اندماج الدوتريوم يعطى طاقه = 675 مليون بليون ارغه = 200 ألف كيلو واط ساعي (تصنيف نهج البلاغه : ص 783) .

2- . تصنيف نهج البلاغه : ص 782 .

امام علی علیه السلام_ هنگامی که کنار نهر فُرات نشسته بود و در دستش چوبی بود که آن را به آب می زد_: اگر می خواستم ، می توانستم برای شما از آب ، نور و آتش ایجاد کنم . (1)

1- .امام علی علیه السلام مضمون سخنش را روشن نکرده و مطلب را در شکل رمز ، بیان فرموده است؛ چون خردها در آن زمان ، بیش از این را بر نمی تابیدند و در کلام آن حضرت که فرمود : «از آب ، نور و آتش برایتان ایجاد می کردم» دلالت ظریفی بر نیروی موجود در آب است که می توان از آن ، نور (برق) و آتش (نیروی حرارتی) ایجاد کرد . اگر ژرف نگری کنیم ، درمی یابیم که آب ، از دو عنصر هیدروژن و اکسیژن به وجود آمده است که اولی قابل احتراق و تولید نور است و دومی به احتراق ، کمک می کند و حرارت ایجاد می کند . افزون بر این ، در آب طبیعی ، به نسبت دو به ده هزار ، آب سنگین (D2O) وجود دارد که آن را به منبعی طبیعی برای هیدروژن سنگین _ که از آن به «دوتریوم» یاد می شود و با D نمایش داده می شود _ تبدیل می کند و این نمونه ، پایه اصلی در ترکیب بمب هیدروژنی است که بر پایه ترکیب دو اتم دوتریوم برای تشکیل هلیوم است و البته نیروی به دست آمده از این ترکیب _ که منشأ نیروی خورشیدی است _ هزاران بار بر نیروی به دست آمده از بمب اتمی _ که بر پایه اورانیوم است _ افزون تر است . برای درک بیشتر موضوع ، یادآوری می شود که محصول یک گرم هلیوم _ که از ترکیب دوتریوم به دست می آید _ نیرویی معادل 675 میلیون میلیارد ارگ (= دویست هزار کیلو وات ساعت) است (تصنیف نهج البلاغه : ص 783) .

الباب التاسع : علم طبقات الأرض وحركة الجوّ 9 / 1 وظيفة الجبال في الأرض الإمام عليّ عليه السلام : عدّل حركاتها بالرّاسيات من جلاميدها ، ودوّات الشّناخيب الشّم من صه ياخيدها (1) . فسّه ككنت من الميّدان لرسوب الجبال في قطع أديمها ، وتغلغلها مئسّر ربّه في جوبات خياشيمها ، وركوبها أعناق سهول الأرضين وجراثيمها . (2)

عنه عليه السلام : أنشأ الأرض فأمسّه ككها من غير اشتغال ، وأرساها على غير قرار ، وأقامها بغير قوائم ، ورفّعها بغير دعائم وحصنّها من الأود والإعوجاج ، ومنعها من التّهافت والإنفراج ، أرسى أوتادها ، وضرب أسدادها . (3)

عنه عليه السلام في عجب صه نعه الكون : جبّل جلاميدها ونشور متونها وأطوادها ، فأرساها في مراسيها ، وألزمها قراراتها فمصدت رؤوسها في الهواء ، ورست أصولها في الماء ، فأنهد جبالها عن سهولها ، وأساخ قواعدها في متون أقطارها ومواضع أنصابها ، فأشهب قلالها ، وأطال أنشازها ، وجعلها للأرض عماداً ، وأرزها فيها أوتاداً ، فسّه ككنت على حركاتها من أن تميّد بأهلها أو تسبخ بحملها أو تزول عن مواضعها . (4)

-
- 1- الصيخود : الصخره الملساء الصلّبه لا تحرك من مكانها ولا يعمل فيها الحديد (لسان العرب : ج 3 ص 245 «صخد»).
 - 2- نهج البلاغه : الخطبه 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 57 ص 112 ح 90 .
 - 3- نهج البلاغه : الخطبه 186 ، الاحتجاج : ج 1 ص 477 ح 116 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 255 ح 8 .
 - 4- نهج البلاغه : الخطبه 211 ، بحار الأنوار : ج 57 ص 38 ح 15 .

9 / 1 وظیفه کوه ها در زمین

باب نهم: زمین شناسی و هواشناسی 9 / 1 وظیفه کوه ها در زمین امام علی علیه السلام: [خداوند] عز و جل با صخره های استوار و کوه های بلند و پایدار، جنبش زمین را تعدیل کرد و به خاطر فرورفتن بُن کوه ها در جای جای زمین و خزیدنشان در سوراخ های آن، زمین آرام گرفت و کوه ها بر درستی و پستی های آن ایستاده، سر به فلک کشیدند.

امام علی علیه السلام: [خداوند] عز و جل زمین را ایجاد کرد و آن را بی آن که مشغولش کند _ نگه داشت، و بدون استوار ساختن آن بر چیزی، آن را به جریان انداخت و بدون تکیه گاه، استوارش داشت و بدون پایه، آن را برافراشت و از کجی و انحراف، نگه داشت، و از در هم ریختن و گشودگی بازش داشت، میخ های آن را استوار کرد و کوه ها را گرداگردش برافراشت.

امام علی علیه السلام در ش_گفتی آف_ریش ه_س_تی _: و [خداوند] عز و جل صخره های زمین و بلندی ها و کوه های بزرگ را آفرید و در جایشان برقرار ساخت، و در قرارگاهشان مُلزم گردانید. قله کوه ها به سوی آسمان کشیده شد و ریشه آنها در آب، قرار گرفت. کوه ها را از دشت های هموار، بیرون آورد و ریشه های آنها را در جای جای زمین و در جای مناسبشان فرو بُرد، ستیغ های آنها را سر به آسمان کشاند و بلندی های آن را درازنا بخشید و آنها را برای زمین، تکیه گاه قرار داد و چون میخ در آن، استوار گردانید و در نتیجه، زمین آرام گرفت تا نتواند ساکنانش را بلرزاند و یا آنچه را بر پشت دارد، بریزد، و یا از جای خود، خارج شود.

عنه عليه السلام: فَطَرَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ، وَنَشَرَ الرِّيحَ بِرَحْمَتِهِ، وَوَدَّ بِالصُّخُورِ مِيدَانَ أَرْضِهِ 1. (1)

9 / 2 تَسِيرُ سُحْبِ الْأَمْطَارِ إِلَى أَعَالِي الْجِبَالِ (2) الإِمامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَفَسَّحَ بَيْنَ الْجَوِّ وَبَيْنَهَا، وَأَعَدَّ الْهَوَاءَ مُتَسَمًّا لِسَاكِنِهَا، وَأَخْرَجَ إِلَيْهَا أَهْلَهَا عَلَى تَمَامِ مَرَاقِبِهَا، ثُمَّ لَمْ يَدَعْ جُرْزَ (3) الْأَرْضِ الَّتِي تَقْصُرُ مِيَاهُ الْعُيُونِ عَنْ رَوَابِيهَا، وَلَا تَجِدُ جَدَاوِلَ الْأَنْهَارِ ذَرِيعةً إِلَى بُلُوغِهَا، حَتَّى أَنْشَأَ لَهَا نَاشِئَةً سَدَّ حَابِ تُحْيِي مَوَاتِهَا وَتَسْتَخْرِجُ نَبَاتَهَا. أَلْفَ عَمَامَهَا بَعْدَ افْتِرَاقِ لُمَعِهِ وَتَبَايُنِ قَرَعِهِ، حَتَّى إِذَا تَمَخَّصَتْ لُجَّةُ الْمُنْزِنِ فِيهِ، وَالتَّمَعَ بَرَقُهُ فِي كُفِّهِ (4)، وَلَمْ يَنْمِ وَمِيضُهُ فِي كَنْهَوْرِ رَبَابِهِ وَمُتْرَاكِمْ سَدَّ حَابِهِ، أُرْسَلَهُ سَدَّ حَاً مُدَارِكاً، قَدْ أَسْفَ هَيْدَبُهُ، تَمْرِيهِ الْجَنُوبِ دِرَزَّ أَهَاضِيهِ وَدَفَعَ شَابِيهِ، فَلَمَّا أَلْقَتِ السَّحَابُ بَرَكَ بَوَائِيهَا، وَبَعَاغَ مَا اسْتَقَلَّتْ بِهِ مِنَ الْعَبَاءِ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا أَخْرَجَ بِهِ مِنَ هَوَامِدِ الْأَرْضِ النَّبَاتَ، وَمِنْ زُعْرِ الْجِبَالِ الْأَعْشَابَ، فَهِيَ تَبْهَجُ بِزِينَةِ رِيَاضِهَا، وَتَزْدَهَى بِمَا أَلْبَسَتْهُ مِنْ رِيْطِ أَزَاهِيرِهَا، وَحَلِيهِ مَا سَدَّ مِطَّتْ بِهِ مِنْ نَاضِرِ أَنْوَارِهَا، وَجَعَلَ ذَلِكَ بَلَاغاً لِلْأَنْعَامِ وَرِزْقاً لِلْأَنْعَامِ، وَخَرَقَ الْفِجَاجَ فِي آفَاقِهَا وَأَقَامَ الْمَنَارَ لِلسَّالِكِينَ عَلَى جَوَادِّ طُرُقِهَا. (5)

- 1- نهج البلاغه: الخطبة 1، الاحتجاج: ج 1 ص 473 ح 113، بحار الأنوار: ج 77 ص 300 ح 7 و ج 4 ص 247 ح 5.
- 2- يبيّن الإمام عليّ عليه السلام في الخطبة 91 نعمه من نعم الله على عباده، تتصل بتحريك الجوّ وما فيه من هواء ورياح وغيوم. ففي تقدير الله تعالى أنّه أجرى في السهول أنهاراً ليشرب منها الناس والدوابّ والنبات، أمّا المناطق العالیه في الجبال فلم يتركها بدون ماء وحياء، بل سيّر لها نصيبها من الماء عن طريق حركة الرياح التي تنشأ عن اختلاف الحرارة بين سطح البحر وسطح الجبل، فإذا تبخّر ماء البحر علا في الجوّ لخفّته، وانحدر من الجبل هواء بارد يملأ فراغه، فتحدث بذلك دوره للرياح، تحمل بموجبها سحب الأمطار إلى أعالي الجبال، فإذا وصلت إلى هنالك فوجنت ببروده جوّ الجبال، فتكاثفت وانعقدت أمطاراً، تجرى على رؤوس الجبال، مشيعه الحياه والخصب والنضاره والرزق للنبات والأنعام والأنام (تصنيف نهج البلاغه: ص 785).
- 3- الجرز: الأرض التي لا نبات بها ولا ماء (النهايه: ج 1 ص 260 «جرز»).
- 4- كُفِّهِ كُلُّ شَيْءٍ بِالضَّمِّ: طُرَّتُهُ وَحَاشِيَتُهُ (النهايه: ج 4 ص 191 «كفف»).
- 5- نهج البلاغه: الخطبة 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ج 57 ص 112 ح 90.

9 / 2 بردن ابرهای باران زا بر بلندای کوه ها

امام علی علیه السلام: [خداوند] عز و جل آفریده ها را به قدرتش آفرید، و بادهای را به رحمتش گستراند، و با صخره ها، لرزش زمینش را آرام ساخت. 1

9 / 2 بردن ابرهای باران زا بر بلندای کوه ها (1) امام علی علیه السلام: [خداوند] عز و جل فضای بین جو و زمین را گستراند و هوا را برای تنفس ساکنان زمین، آماده ساخت، و اهل زمین را با آنچه لازم داشتند، در آن ساکن کرد، و [حتی] زمین های خشک را که آب چشمه ها از رسیدن به قسمت های پست و بلند آن ناتوان اند و جوی های کوچک و بزرگ بدان نمی رسند، رها نساخت. ابرهایی آفرید تا با آنها قسمت های مرده زمین را زنده کند و در آنها گیاه برویاند. ابرهای پاره پاره و پراکنده در هوا را به هم آورد تا آبی که درون ابر بود، بجنبند و آنها را چون دوغ درون مشک به هم زد. برق ابر در کرانه های آسمان درخشید و درخشش آن، در دل ابرهای سیاه و سفید متراکم، آرام نگرفت. از آن، بارانی تند روان گردید، دامنه های کشیده ابر به زمین نزدیک شد، و باد جنوب آن را دوشید تا قطره های درشت آن، از دل ابر، بیرون آید. و ابر را چون شتری که سینه و پهلوئی خود را در زمین می گستراند، در هوا گستراند و بار سنگینی را که بر دوش ابر بود، فرو ریخت و با آن باران، از زمین های خشک، گیاه بیرون آورد و از جای جای کوه ها، علف سبز گردانید و زمین، به زینت مرغزارهایش شادمان گشت و در جامه ای که از گل ها و پیرایه شکوفه های تازه و شاداب پوشیده بود، درخشید و همه آنها را خوراک مردمان و غذای چارپایان قرار داد و در کرانه های زمین، راه ها گشود و برای پویندگان این راه ها، نشانه هایی را برافراشت.

1- امام علی علیه السلام در خطبه 91، نعمتی از نعمت های خداوند را بر بندگانش بیان می کند که مربوط به حرکت جو و هوا و بادهای ابرهای موجود در آن است. خداوند متعال در دشت ها جوی هایی را جاری ساخته تا مردم و چارپایان و گیاهان از آنها سیراب شوند. با این حال، بخش های مرتفع زمین را هم بدون آب و زندگی رها نکرده است؛ بلکه از راه حرکت بادهای (که از اختلاف حرارت بین سطح دریا و سطح ارتفاعات به وجود می آیند)، سهم آب کوه ها را هم تأمین کرده است. هر گاه که آب دریاها تبخیر می شود، به خاطر سبکی اش، در هوا بالا می رود و از ارتفاعات نیز هوای سردی فرود می آید و خلأهای موجود بین هوای گرم را پر می کند. با این کار، چرخه بادهای پدید می آید و رطوبت را به بالاترین نقطه کوه ها می رساند که وقتی به آن جا رسید، در برخورد با سردی هوای کوه، به قطرات باران، تبدیل می شود و بر قلّه کوه ها می بارد و زندگی، سرسبزی، طراوت و روزی گیاهان، چارپایان و انسان ها را با خود به ارمغان می آورد (تصنیف نهج البلاغه: ص 785).

9 / 3 الجبال مَخازِنُ مِياهِ الأَنْهارِ (1) الإمامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلَمَّا سَكَنَ هَيْجُ المِاءِ مِنْ تَحْتِ أَكْنافِها، وَحَمَلَ شِواهِقِ الجِبالِ الشُّمَخِ البُذْخِ عَلَي أَكْنافِها، فَجَرَّ يَنْبِيعَ العُيونِ مِنْ عَرانينِ أَنْوْفِها، وَفَرَّقَها فِي سُهوبِ بِيديها وَأُخادِديها . (2)

عنه عليه السلام: أرسى أوتادها، وضرب أسدادها، واستفاض عيونها، وخذأ أوديتها، فلم يهن ما بناه، ولا ضعف ما قواه . (3)

1- . عندما تسقط الأمطار على الجبال ترتوي تربتها فتتمو فيها الأشجار والزرع، وتردهر حياه الإنسان والحيوان . أما المياه الفائضه فتمتصها الجبال لتخزنها في جيوب كبيره نقيه بارده . حتى إذا جاء الصيف وقلت مياه الأنهار، تفجرت تلك المياه من الينابيع معيناً عذباً سلسيلاً، وقد أشار القرآن إلى هذه الحقيقه العلميه، التي تفيد أن الجبال مخازن مياه الينابيع، والأنهار، كما أشار إليها الإمام علي عليه السلام في عدّه مواضع (تصنيف نهج البلاغه: ص 787) .

2- . نهج البلاغه: الخطبه 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ج 57 ص 111 ح 90 .

3- . نهج البلاغه: الخطبه 186، الاحتجاج: ج 1 ص 478 ح 116، بحار الأنوار: ج 57 ص 30 ح 6 .

9 / 3 کوه ها ، مخازن آب رودها

9 / 3 کوه ها ، مخازن آب رودها (1) امام علی علیه السلام: وقتی جوشش آب در گوشه و کنار زمین، آرام شد و کوه های بلند و سر به فلک کشیده را بر دوش زمین نهاد، از فراز کوه ها، چشمه ها را جوشاند و آنها را در شکاف بیابان ها و زمین های هموار، جاری ساخت.

امام علی علیه السلام: [خداوند] عز و جل میخ های زمین را استوار کرد، و کوه ها را گرداگردش برافراشت، و چشمه هایش را روان ساخت، و دره هایش را شکافت. آنچه او ساخت، سست نگردید، و آنچه او توانش بخشید، ناتوان نشد.

1- .. وقتی باران بر کوه ها می بارد، خاک آنها را نرم می کند و در آنها درختان و گیاهان می روید و زندگی انسان و حیوانات شکوفا می گردد. کوه ها آب های جاری را در خود فرو می برند و آن را در طبقه های وسیع، پاک و سرد، جمع می کنند تا وقتی که تابستان فرارسد و آب جوی ها کم گردد. در آن هنگام، این آب ها از چشمه ها، شیرین و گوارا جاری می گردند و قرآن به این حقیقت علمی اشاره می کند که کوه ها مخزن آب چشمه ها و نهرها هستند، چنان که امام علی علیه السلام هم در چندین جا به این موضوع اشاره دارد (تصنیف نهج البلاغه: ص 787).

الباب العاشر : سلونى قبل أن تققدونيا الإمام على عليه السلام : سلونى قبل أن تققدونى . (1)

تاريخ دمشق عن عمير بن عبد الله : خطبنا على منبر الكوفة ، فقال : أيها الناس ، سلونى قبل أن تققدونى ، فبين الجبلين (2) متى علم جم . (3)

الإمام على عليه السلام : سلونى قبل أن تققدونى ، فلأنا بطرق السماء أعلم متى بطرق الأرض ، قبل أن تشغر (4) برجلها فتتأ فى خطامها (5) وتذهب بأحلام قومها . (6)

1- التوحيد : ص 305 ح 1 ، الاحتجاج : ج 1 ص 610 ح 138 كلاهما عن الأصبغ بن نباته ، تاريخ يعقوبى : ج 2 ص 193 ، تفسير العياشى : ج 2 ص 282 ح 22 عن مسعدة بن صدقة عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام ، الملاحم والفتن : ص 221 ح 319 عن زر بن حبیش ، غرر الحكم : ح 5637 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 38 وفيه «روى ابن البخترى من سته طرق ، وابن الفصل من عشر طرق ، وإبراهيم الثقفى من أربعة عشر طريقا» ؛ المناقب للخوارزمى : ص 91 ح 85 عن أبى البخترى .
2- وفى نسخه : «الجنين» .

3- تاريخ دمشق : ج 42 ص 400 ؛ التوحيد : ص 92 ح 6 عن وهب بن وهب القرشى عن الإمام الصادق عن أبيه عنه عليهم السلام ، تفسير العياشى : ج 2 ص 282 ح 22 عن مسعدة بن صدقة عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عنه عليهم السلام وفيهما «فإن بين جوانحى علما جمّا» بدل «فبين الجبلين ...» .

4- الشغر : الرفع (لسان العرب : ج 4 ص 417 «شغر») .

5- الخطم من كل طائر : منقارُهُ . والخطم من كل دابة : مُقَدَّمُ أنفها وفمها نحو الكلب والبعير (لسان العرب : ج 12 ص 186 «خطم») .

6- نهج البلاغه : الخطبه 189 ، غرر الحكم : ح 5635 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 285 ح 5145 كلاهما إلى «بطرق الأرض» وفيهما «أخبر» بدل «أعلم» .

باب دهم : پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من پرسید

اشاره

باب دهم : پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من پرسید امام علی علیه السلام : پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من پرسید .

تاریخ دمشق_ به نقل از عُمیر بن عبد اللّه _: علی علیه السلام بر منبر کوفه برای ما سخنرانی می کرد که فرمود : «ای مردم! پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من پرسید؛ چرا که مرا در بین این دو پهلوی ، [\(1\)](#) دانش انبوهی است» .

امام علی علیه السلام : پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من پرسید ؛ چون من به راه های آسمان ، از راه های زمین ، آگاه ترم . پیش از آن که فتنه ای به سان شتر بی صاحب ، گام بردارد و مردم را بکوبد و عقل صاحب خردان را ببرد ، از من پرسید!

1- . در نسخه ای به جای کلمه «جنین (دو پهلوی)» ، «جبلین (دو کوه)» آمده است .

عنه عليه السلام: سَلَوْنِي عَنِ طُرُقِ السَّمَاءِ، فَإِنِّي أَعْلَمُ بِهَا مِنْ طُرُقِ الْأَرْضِ، سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَإِنَّ بَيْنَ جَنبِيَّ عُلُومًا كَثِيرَةً كَالْبِحَارِ الرَّوَاحِرِ. (1)

عنه عليه السلام: سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَإِنِّي لَا أَسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ دُونَ الْعَرْشِ إِلَّا أَخْبَرْتُ عَنْهُ. (2)

عنه عليه السلام: سَلَوْنِي عَمَّا فَوْقَ الْعَرْشِ، سَلَوْنِي عَمَّا تَحْتَ الْعَرْشِ، سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي. (3)

عنه عليه السلام: سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَوَاللَّهِ لَا تَسْأَلُونَنِي عَنْ شَيْءٍ مَضَى وَلَا عَنْ شَيْءٍ يَكُونُ إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِهِ. (4)

عنه عليه السلام: سَلَوْنِي، فَوَاللَّهِ لَا تَسْأَلُونَنِي عَنْ شَيْءٍ يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا حَدَّثْتُكُمْ بِهِ، وَسَلَوْنِي عَنِ كِتَابِ اللَّهِ، فَوَاللَّهِ مَا مِنْهُ آيَةٌ إِلَّا أَنَا أَعْلَمُ بِلَيْلٍ نَزَلَتْ أَمْ بِنَهَارٍ، أَمْ بِسَهْلٍ نَزَلَتْ أَمْ بِجَبَلٍ. (5)

تفسير الطبري عن أبي الطفيل: سَمِعْتُ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: لَا تَسْأَلُونَنِي عَنِ كِتَابِ نَاطِقٍ وَلَا سُنَّةِ مَاضِيَةٍ إِلَّا حَدَّثْتُكُمْ، فَسَأَلَهُ ابْنُ الْكَوَّاءِ عَنِ الذَّارِيَاتِ. فَقَالَ: هِيَ الرِّيَّاحُ. (6)

1- ينابيع المودّة: ج 3 ص 208 و ص 223 وفيه من «سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي...» .

2- كنز العمال: ج 13 ص 165 ح 36502 نقلاً عن ابن النجّار عن أبي المعتمر مسلم بن أوس وجاريه بن قدامه السعدي وراجع إرشاد القلوب: ص 377 .

3- الفضائل لابن شاذان: ص 117، بحار الأنوار: ج 46 ص 135 ح 25 .

4- الأمل للمال للصدوق: ص 196 ح 207 عن الأصبع بن نباته، كامل الزيارات: ص 155 ح 191 .

5- جامع بيان العلم: ج 1 ص 114، الاستيعاب: ج 3 ص 208 الرقم 1875، كنز العمال: ج 2 ص 565 ح 4740، ذخائر العقبى: ص 151، شواهد التنزيل: ج 1 ص 42 ح 31؛ سعد السعود: ص 109 كلّها عن أبي الطفيل، غرر الحكم: ح 5637 كلاهما نحوه .

6- تفسير الطبري: ج 13 الجزء 26 ص 186، تفسير ابن كثير: ج 7 ص 390 عن أبي الطفيل نحوه .

امام علی علیه السلام: از من ، راه های آسمان را بپرسید ؛ چرا که من به آن راه ها داناتر از راه های زمینم . پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید ؛ زیرا در میان دو پهلوی من ، دانش های بسیاری است ، چون دریا های خروشان!

امام علی علیه السلام: پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید ؛ چرا که درباره چیزی فرودستِ عرش از من پرسش نمی شود ، مگر آن که از آن ، خیر خواهم داد .

امام علی علیه السلام: از من درباره بالای عرش بپرسید . از من ، درباره زیرِ عرش بپرسید . پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید .

امام علی علیه السلام: پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید . سوگند به خدا ، از چیزی از آنچه گذشته و یا به وجود خواهد آمد ، از من نمی پرسید ، مگر آن که شما را از آن با خبر خواهم کرد .

امام علی علیه السلام: از من بپرسید . سوگند به خدا ، از من درباره چیزی که تا روز قیامت به وجود خواهد آمد ، نمی پرسید ، مگر آن که از آن برایتان سخن خواهم گفت . درباره کتاب خدا از من بپرسید . سوگند به خدا ، هیچ آیه ای نیست ، مگر آن که من می دانم در شب نازل شده است یا در روز ، و در صحرا نازل شده است یا در کوه .

تفسیر الطبری_ به نقل از ابو طَفیل_ : شنیدم علی علیه السلام می فرمود : «از من درباره کتاب ناطق و یا سنت گذشته ای نمی پرسید ، مگر آن که از آن برایتان سخن خواهم گفت» . ابن الکَوّاء درباره [واژه قرآنی] «الذاریات» پرسید و او فرمود : «آنها ، بادهای هستند» .

المستدرک علی الصحیحین عن أبی الطفیل: رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَلَى الْمَنِيرِ فَقَالَ: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ لَا تَسْأَلُونِي، وَلَنْ تَسْأَلُوا بَعْدِي مِثْلِي. قَالَ: فَقَامَ ابْنُ الْكَوَّاءِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا «الذَّرِيَّتُ ذُرْوًا» (1)؟ قَالَ: الرِّيَّاحُ. قَالَ: فَمَا «الْحَمَلَتِ وَفَرًا» (2)؟ قَالَ: السَّحَابُ. قَالَ: فَمَا «الْجَرِيَّتُ يُسَدَّرًا» (3)؟ قَالَ: السُّفُنُ. قَالَ: فَمَا «الْمُقَسَّمَتِ أَمْرًا» (4)؟ قَالَ: الْمَلَائِكَةُ. قَالَ: فَمَنْ «الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ * جَهَنَّمَ» 5؟ قَالَ: مَنَافِقُ قُرَيْشٍ. 6

الإمام عليّ عليه السلام: وَاللَّهِ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَمَوْلَجِهِ وَجَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ، وَلَكِنْ أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا فِيَّ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. أَلَا وَإِنِّي مُفْضِيهِ إِلَى الْخَاصَّةِ مِمَّنْ يُؤْمِنُ ذَلِكَ مِنْهُ، وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ وَاصْطَفَاهُ عَلَى الْخَلْقِ، مَا أَنْطَقُ إِلَّا صَادِقًا، وَقَدْ عَهَدَ إِلَيَّ بِذَلِكَ كُلِّهِ، وَبِمَهْلِكٍ مَنْ يَهْلِكُ، وَمَنْجَى مَنْ يَنْجُو، وَمَالَ هَذَا الْأَمْرِ، وَمَا أَبْقَى شَيْئًا يَمُرُّ عَلَى رَأْسِي إِلَّا أفرغُهُ فِي أُذُنِي وَأَفْضِي بِهِ إِلَيَّ. 7.

1- .. الذاريات: 1_4 .

2- إبراهيم: 28 و 29 .

3- المستدرک علی الصحیحین: ج 2 ص 506 ح 3736؛ الاحتجاج: ج 1 ص 612 ح 139 عن الأصمغ بن نباته نحوه، وراجع المستدرک علی الصحیحین: ج 2 ص 383 ح 3342 والمعيار والموازنه: ص 298 .

4- نهج البلاغه: الخطبه 175، غرر الحكم: ح 7606، عيون الحكم والمواعظ: ص 416 ح 7071 وليس فيهما «ومال هذا الأمر»؛ ينابيع الموده: ج 1 ص 207 ح 8 .

المستدرک علی الصحیحین۔ به نقل از ابو طُفَیل۔: امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدم که روی منبر می فرمود: «پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من بپرسید؛ چرا که هرگز پس از من، از کسی همچون من نخواهید پرسید». ابن الکوّاء برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! [مقصود خداوند از عبارت] «ذره افشان ها» چیست؟ فرمود: «بادها». گفت: «باربرداران گران بار» چیست؟ فرمود: «ابرها». گفت: «سَبْکُ سیران» چیست؟ فرمود: «کشتی ها». گفت: «تقسیم کنندگان کار [ها]» چیست؟ فرمود: «فرشتگان». گفت: «کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند، که جهنّم است» کیستند؟ فرمود: «منافقان قریش».

امام علی علیه السلام: سوگند به خدا، اگر بخواهم درباره هر یک از شما بگویم که از کجا می آید و به کجا می رود و از همه کارهایش خبر بدهم، می توانم؛ اما می ترسم که با این کار من، به پیامبر خدا کافر شوید. البته من [این گونه اخبار را] به خاصان، آنها که از کفر ایمن اند، خواهم گفت و سوگند به آن که محمّد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت و بر همه برگزید، جز به راستی سخن نمی گویم و همه اینها را پیامبر خدا به من داده است و [همچنین] اخبار مربوط به جای هلاکت آن که هلاک می شود و نجات آن که نجات پیدا می کند و پایان این کار (خلافت) را. هیچ چیزی در اندیشه ام نمی گذشت، جز آن که پیامبر خدا، آن را بر گوشم فرو می خواند و با من از آن سخن می گفت.

عنه عليه السلام من خطبه له ذكر فيها الفتنه، ثم قال: فاسألوني قبل أن تفقدوني، فوالذي نفسي بيده لا تسألوني عن شيء فيما بينكم وبين الساعة، ولا عن فتنه تهدى منه وتضل منه، إلا أنبأتكم بناقيها وقائدها وسائقها، ومناخ ركابها، ومخبط رحالها، ومن يقتل من أهلها قتلاً ومن يموت منهم موتاً. ولو قد فقدتوني ونزلت بكم كرائه الأمور، وحوازب الخطوب (1)، لأطرق كثير من السائلين، وفشل كثير من المسؤولين، وذلك إذا قلصت (2) حربكم وشمرت عن ساق، وضاعت الدنيا عليكم ضيقاً، تستطيلون معه أيام البلاء عليكم، حتى يفتح الله ليقية الأبرار منكم. (3)

عنه عليه السلام: سلوني قبل أن تفقدوني، فإني عن قليل مقتول، فما يحس أشقاها أن يخضبها بدم أعلاها، فوالذي فلن البحر وبراً النسمة، لا تسألوني عن شيء فيما بينكم وبين الساعة، ولا عن فتنه تضل منه أو تهدى منه إلا أنبأتكم بناقيها وقائدها وسائقها إلى يوم القيامة. إن القرآن لا يعلم علمه إلا من ذاق طعمه، وعلم بالعلم جهله، وأبصر عمله، واستمع صممه، وأدرك به مأواه، وحتى به إن مات، فأدرك به الرضى من الله، فاطلبوا ذلك عند أهله. فإنهم في بيت الحياه، ومستقر القرآن، ومنزل الملائكة، وأهل العلم الذين يخبركم عملهم عن علمهم، وظاهرهم عن باطنهم. هم الذين لا يخالفون الحق، ولا يختلفون فيه، قد مضى فيهم من الله حكم صادق، وفي ذلك ذكرى للذاكرين. (4)

- 1- حوازب الخطوب: الأمر الشديد (لسان العرب: ج 1 ص 309 «حزب»).
- 2- قلصت الإبل: استمرت في مضيها (لسان العرب: ج 7 ص 81 «قلص»).
- 3- نهج البلاغه: الخطبه 93، الغارات: ج 1 ص 7 عن ابن أبي ليلى، شرح الأخبار: ج 2 ص 39 ح 410 كلاهما نحوه، المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 39 وفيه إلى «موتا» وراجع عوالي اللآلى: ج 4 ص 129 ح 221.
- 4- تاريخ يعقوبى: ج 2 ص 193، الملاحم والفتن: ص 221 ح 319 عن زر بن حبيش، شرح الأخبار: ج 2 ص 286 ح 601 كلاهما نحوه إلى «وسائقها».

امام علی علیه السلام در آن سخنرانی اش که از فتنه یاد کرد: پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من بپرسید. سوگند به آن که جانم در دست اوست، از من درباره هر چه از [زمان] شما تا روز رستاخیز خواهد بود درباره گروهی که صد تن را به راه راست و صد تن را به ضلالت می خواند، نمی پرسید، مگر آن که شما را از کسی که آنان را رهبری می کند و کسی که آنان را پیش می برد و جایی که فرود می آیند و جایی که رحل اقامت می افکنند و آن که از آنان کشته می شود و آن که می میرد، آگاه خواهم کرد. و اگر مرا از دست دهید و امور ناخوشایند و دشوار بر شما فرود آید، بسیاری از پرسش کنندگان، خاموش می شوند و بسیاری از پرسش شدگان، سست می گردند و این، در هنگامی خواهد بود که جنگتان ادامه می یابد و سختی آن، نمودار می شود و دنیا بر شما تنگ می گردد و روزگارِ بلاها بر شما طولانی می شود تا خداوند، برای نیکوکاران بازمانده از شما، گشایشی ایجاد کند.

امام علی علیه السلام: پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من بپرسید؛ زیرا من به زودی کشته خواهم شد و سیه روزترین امت، از رنگین کردن این محاسن به خون بالایی آن (سرم)، دست برنخواهد داشت. سوگند به آن که دریا را شکافت و خلاق را آفرید، از من درباره آنچه بین شما تا روز واپسین است و از فتنه ای که صد تن را گم راه و صد تن را هدایت خواهد کرد، نمی پرسید، جز آن که شما را از سر دسته آنها، رهبر آنان، آن که ایشان را به پیش می برد و از پس می راند، تا روز قیامت، آگاه خواهم کرد. دانش قرآن را کسی نمی داند، مگر آن که طعمش را چشیده و به مدد دانش [الهی]، نادانسته های آن را دانسته و به کردارش آگاهی یافته و ناشنیده های آن را شنیده، و اهداف آن را درک کرده است و اگر مرده بوده، به آن زنده شده، و به آن، خشنودی خدا را به دست آورده است. بنا بر این، دانش قرآن را از اهل آن بخواهید؛ چون آنان در سرای زندگی و جایگاه قرآن و محل فرود فرشتگان اند (1) و اهل علمی هستند که کردارشان به شما از دانششان خبر می دهد و ظاهرشان از باطنشان. آنان همان هایی هستند که با حق، مخالفت نمی کنند و در آن، اختلاف نمی ورزند، و درباره آنان، از سوی خدا، حکمی راست مقرر شده است و در آن، یادآوری ای برای یادآوران است.

1- مقصود امام علیه السلام، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. (م)

الأمالى للطوسى عن عباية بن ربيعى: كان على أمير المؤمنين عليه السلام كثيرا ما يقول: سألوني قبل أن تفقدوني، فوالله ما من أرض مخصبه (1) ولا مجديه (2)، ولا فيه تضل منه أو تهدي منه إلا وأنا أعلم قائدها وسائقها وناعقها إلى يوم القيامة. (3)

بصائر الدرجات عن سلام: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إنا نروى أحاديث لم نجد عند أحد من أهل بيتك فيها شيء. فقال: ما هي؟ قلت: يروون أن عليا عليه السلام كان يقول وهو يخطب الناس: يا أيها الناس، سلوني فإنكم لن تسألوني عن شيء فيما بيني وبين الساعة، لا عن أرض مجديه ولا عن أرض مخصبه به، ولا فرقه تضل منه وتهدي منه إلا أن لو شئت أنبتكم بناعقها وقائدها وسائقها. قال: وإنه حق. (4)

الكافي عن زراره: كنت عند أبي جعفر عليه السلام، فقال له رجل من أهل الكوفة يسأله عن قول أمير المؤمنين عليه السلام: سألوني عما شئتم، فلا تسألوني عن شيء إلا أنبأتكم به. قال: إنه ليس أحد عنده علم شيء إلا خرج من عند أمير المؤمنين عليه السلام، فليذهب الناس حيث شأوا، فوالله ليس الأمر إلا من هاهنا. وأشار بيده إلى بيته. (5)

- 1- المخصبه: الأرض المكلته (لسان العرب: ج 1 ص 356 «خصب»).
- 2- الجذب: الأرض التي ليس بها قليل ولا كثير ولا مرتع ولا كلاً (لسان العرب: ج 1 ص 256 «جذب»).
- 3- الأمالى للطوسى: ص 58 ح 85، الإرشاد: ج 1 ص 330 عن أبي الحكم نحوه، الاختصاص: ص 279 عن الأصمغ بن نباته، بصائر الدرجات: ص 299 ح 13 عن سعد بن الأصمغ وليس فيهما «وناعقها إلى يوم القيامة»؛ ينابيع الموده: ج 1 ص 222 ح 45.
- 4- بصائر الدرجات: ص 296 ح 2 و ص 297 ح 8.
- 5- الكافي: ج 1 ص 399 ح 2، بصائر الدرجات: ص 12 ح 1 وفيه «المدينه» بدل «بيته».

الأمالی، طوسی_ به نقل از عبّایه بن ربّعی_: امیر مؤمنان علی علیه السلام همواره می فرمود: «پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من پرسید. سوگند به خدا، هیچ سرزمین سبز یا خشکی، و هیچ گروهی تا روز قیامت_ که صد نفر را گم راه و یا صد نفر را هدایت کند_ نیست، جز آن که من رهبر آن، پیش برنده آن و سردسته آن را می شناسم.

بصائر الدرجات_ به نقل از سلّام_: به امام صادق علیه السلام گفتم: ما احادیثی را روایت می کنیم که در نزد خاندان تو، چیزی از آنها را نمی یابیم. فرمود: «آنها چه هستند؟». گفتم: روایت می کنند که علی علیه السلام به هنگام سخنرانی برای مردم، همواره می فرمود: «ای مردم! از من پرسید؛ چرا که شما از من، نه درباره چیزی بین من تا روز قیامت، و نه از سرزمین خشک و یا سرزمین سرسبزی، و نه از گروهی که صد تن را گم راه و یا صد تن را هدایت کند، نمی پرسید، جز آن که اگر بخواهم، شما را از سردسته، رهبر و پیش برنده آن، آگاه می کنم». فرمود: «این درست است».

الکافی_ به نقل از زرارهِ: نزد امام باقر علیه السلام بودم. مردی از کوفیان، از وی درباره این سخن امیر مؤمنان پرسید که می فرمود: «از من درباره هر آنچه می خواهید، پرسید؛ چرا که از چیزی نمی پرسید، مگر آن که درباره آن به شما خبر خواهم داد». امام باقر علیه السلام فرمود: «در نزد کسی دانش چیزی نیست، جز آن که از امیر مؤمنان گرفته شده باشد. مردم، هر جا که می خواهند بروند! سوگند به خدا، هیچ چیزی نیست، مگر آن که از این جاست» و با دست خود به خانه اش اشاره کرد.

الاستيعاب عن سعيد بن المسيّب: ما كان أحد من الناس يقول: «سلوني»، غير عليّ بن أبي طالب رضي الله عنه. (1)

التوحيد عن الأصمغ بن نباته: لما جلس عليّ عليه السلام في الخلافة وبايعه الناس، خرج إلى المسجد متعمماً بعمامة رسول الله صلى الله عليه وآله لا بسأبرده رسول الله صلى الله عليه وآله و آله متنعلاً نعل رسول الله صلى الله عليه وآله و آله متقلداً سيف رسول الله صلى الله عليه وآله و آله فصعد المنبر فجلس عليه السلام عليه متمكناً، ثم شبك بين أصابعه فوضعها أسفل بطنه ثم قال: يا معشر الناس سلوني قبل أن تفقدوني، هذا سفظ (2) العلم، هذا لعاب رسول الله صلى الله عليه وآله و آله هذا ما زفنى رسول الله صلى الله عليه وآله و آله زقاً زقاً. سلوني فإن عندي علم الأولين والآخريين، أما والله لو ثبتت لى الوسادة فجلست عليها؛ لأفتيت أهل التوراه بتوراتهم حتى تنطق التوراه فتقول: صدق عليّ، ما كذب لقد أفتاكم بما أنزل الله فيّ، وأفتيت أهل الإنجيل بإنجيلهم حتى ينطق الإنجيل فيقول: صدق عليّ، ما كذب لقد أفتاكم بما أنزل الله فيّ، وأفتيت أهل القرآن بقرآنهم حتى ينطق القرآن فيقول: صدق عليّ، ما كذب لقد أفتاكم بما أنزل الله فيّ. وأنتم تتلون القرآن ليلاً ونهاراً فهل فيكم أحد يعلم ما نزل فيه؟ ولولا آية في كتاب الله لا أخبرتكم بما كان وبما يكون وبما هو كائن إلى يوم القيامة، وهى هذه الآية «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنْبِئُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (3). ثم قال: سلوني قبل أن تفقدوني، فوالله الذى فلق الحبة وبرأ النسمة لو سألتهموني عن آية آية فى ليل أنزلت أو فى نهار أنزلت، مكيتها ومديتها، سفيريتها وحصريتها، ناسخها ومنسوخها، مُحكمها ومُشابهها، وتأويلها وتنزيلها لأخبرتكم. فقام إليه رجل يقال له ذعلب وكان ذرب اللسان بليغاً فى الخطب شجاع القلب فقال: لقد ارتقى ابن أبي طالب مرقاة صعبة لا حجلته اليوم لكم فى مسألتي إياه فقال: يا أمير المؤمنين هل رأيت ربك؟ قال: ويلك يا ذعلب! لم أكن بالذى أعبد رباً لم أره. قال: فكيف رأيت؟ صفة لنا. قال: ويلك! لم تره العيون بمشاهدته الأبصار، ولكن رأته القلوب بحقائق الإيمان! ويلك يا ذعلب! إن ربى لا يوصف بالبعد ولا بالحركة ولا بالسكون ولا بالقيام قيام انتصاب ولا بحيته ولا بذهاب، لطيف اللطافة لا يوصف باللطف، عظيم العظمة لا يوصف بالعظم، كبير الكبرياء لا يوصف بالكبر، جليل الجلالة لا يوصف بالغلظ. رؤوف الرحمة لا يوصف بالرقه. مؤمن لا بعباده، مدرِك لا بمجسه، قائل لا باللفظ، هو فى الأشياء على غير مزارجه، خارج منها على غير مباينته، فوق كل شىء فلا يقال: شىء فوقه، أمام كل شىء فلا يقال: له أمام، داخل فى الأشياء لا كشىء فى شىء داخل، وخارج منها لا كشىء من شىء خارج. فخر ذعلب مغشياً عليه، ثم قال: تالله ما سمعت بمثل هذا الجواب، والله لا عدت إلى مثلها. ثم قال: سلوني قبل أن تفقدوني، فقام إليه الأشعث بن قيس فقال: يا أمير المؤمنين، كيف يؤخذ من المجوس الجزية ولم ينزل عليهم كتاب ولم يبعث إليهم نبي؟ قال: بلى يا أشعث قد أنزل الله عليهم كتاباً وبعث إليهم رسولا، حتى كان لهم ملك سد كبر ذات ليله فدعا بابنته إلى فراشه فارتكبتها، فلما أصبح تسامع به قومه فاجتمعوا إلى بابها فقالوا: أيها الملك دنست علينا ديننا وأهلكته فأخرج نطهرك ونقم عليك الحد. فقال لهم: اجتمعوا واسمعوا كلامى فإن يكن لى مخرج مما ارتكبت وإلا فشد أنكم. فاجتمعوا فقال لهم: هل علمتم أن الله لم يخلق خلقاً أكرم عليه من أبنا آدم وأمنا حواء؟ قالوا: صدقت أيها الملك. قال: أفليس قد زوج بنيه من بناته وبناته من بنيه؟ قالوا: صدقت هذا هو الدين. فتعاقدوا على ذلك، فمحا الله ما فى صدورهم من العلم، ورفع عنهم الكتاب، فهم الكفرة يدخلون النار بلا حساب. والمنافقون أشد حالاً منهم. قال الأشعث: والله ما سمعت بمثل هذا الجواب، والله لا عدت إلى مثلها أبداً. ثم قال: سلوني قبل أن تفقدوني، فقام إليه رجل من أقصى المسجد متوكئاً على عصاه، فلم يزال يتخطى الناس حتى دنا منه فقال: يا أمير المؤمنين ذلنى على عملى إنما إذا عملته نجاني الله من النار. قال له: اسمع يا هذا ثم افهم ثم استيقن، قامت الدنيا بئلائته: بعالم ناطق مستعمل لعلمه، وبغى لا يبخل بماله على أهل دين الله، وبفقير صابر. فإذا كنتم العالم علمه وبخل الغنى ولم يصبر الفقير فعندها الويل والثبور! وعندها يعرف العارفون بالله أن الدار قد رجعت إلى بدنها أى الكفر بعد الإيمان. أيها السائل فلا تعترن بكثرة المساجد وجماعه أقوام أجسادهم مجتمعة وقلوبهم شتى. أيها السائل، إنما الناس ثلاثة: زاهد وراغب وصابر، فأما الزاهد فلا يفرح بشىء من الدنيا أتاه ولا يحزن على شىء منها فاتة، وأما الصابر فيتمناها بقلبه فإن أدرك منها شيئاً صرف عنها نفسه لما

يَعْلَمُ مِنْ سُوءِ عَاقِبَتِهَا ، وَأَمَّا الرَّاعِبُ فَلَا يُبَالِي مِنْ حِلِّ أَصَابِهَا أَمْ مِنْ حَرَامِ . قَالَ لَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا عَلَامَةُ الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ ؟ قَالَ : يَنْظُرُ إِلَى مَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ حَقِّ فَيْتَوَلَاةٍ ، وَيَنْظُرُ إِلَى مَا خَالَفَهُ فَيَتَبَرَّأُ مِنْهُ وَإِنْ كَانَ حَمِيمًا قَرِيبًا . قَالَ : صَدَقْتَ وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ . ثُمَّ غَابَ الرَّجُلُ فَلَمْ نَرَهُ فَطَلَبَهُ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوهُ . فَتَبَسَّمَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمَنْبَرِ ثُمَّ قَالَ : مَا لَكُمْ هَذَا أَخِي الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ . ثُمَّ قَالَ : يَا سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْفِرَ دُونِي ، فَلَمْ يَأْتِ أَحَدٌ ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، ثُمَّ قَالَ لِلْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا حَسَنُ قُمْ فَاصْعِدِ الْمَنْبَرَ فَتَكَلِّمْ بِكَلَامٍ لَا تُجْهَلُكَ قُرَيْشٌ مِنْ بَعْدِي ، فَيَقُولُونَ : إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ لَا يُحْسِنُ شَيْئًا . قَالَ الْحَسَنُ : عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَتِ كَيْفَ أَصْعَدُ وَأَتَكَلَّمُ وَأَنْتَ فِي النَّاسِ تَسْمَعُ وَتَرَى ؟ قَالَ لَهُ : يَا بَأْسَى وَأُمِّي أُوَارِي نَفْسِي عَنْكَ وَأَسْمَعُ وَأَرَى وَأَنْتَ لَا تَرَانِي . فَصَعِدَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهُ بِمَحَامِدِ بَلِيغِهِ شَدِيدِهِ ، وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ صَلَاةً مُوجِزَةً ، ثُمَّ قَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ : أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِيهِ هَلْ تَدْخُلُ الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنْ بَابِهَا ثُمَّ نَزَلَ . فَوَثَبَ إِلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَمَلَهُ وَصَدَّمَهُ إِلَى صَدْرِهِ ، ثُمَّ قَالَ لِلْحَسَنِ بْنِ : يَا بُنَيَّ قُمْ فَاصْعِدِ الْمَنْبَرَ وَتَكَلِّمْ بِكَلَامٍ لَا تُجْهَلُكَ قُرَيْشٌ مِنْ بَعْدِي ، فَيَقُولُونَ : إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ لَا يُبْصِرُ شَيْئًا ، وَلَيْكُنْ كَلَامُكَ تَبَعًا لِكَلَامِ أَخِيكَ . فَصَدَّ عَدَّ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَاةً مُوجِزَةً ، ثُمَّ قَالَ : مَعَاشِرَ النَّاسِ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ يَقُولُ : إِنَّ عَلِيًّا هُوَ مَدِينَةُ هُدًى فَمَنْ دَخَلَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ . فَوَثَبَ إِلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَدَّمَهُ إِلَى صَدْرِهِ وَقَبْلَهُ ثُمَّ قَالَ : مَعَاشِرَ النَّاسِ اشْهَدُوا أَنَّهُمَا فَرَاخَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَدِيعَتَهُ الَّتِي اسْتَوْدَعْنِيهَا وَأَنَا اسْتَوْدَعُكُمْوهَا مَعَاشِرَ النَّاسِ وَرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَائِلُكُمْ عَنْهُمَا . (4)

- 1- الاستيعاب : ج 3 ص 206 الرقم 1875 ، أسد الغابه : ج 4 ص 95 الرقم 3789 ، جامع بيان العلم : ج 1 ص 114 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 39 .
- 2- السَّفَطُ : الذي يُعْبَى فِيهِ الطَّيِّبُ وَمَا أَشْبَهَهُ مِنْ أَدْوَاتِ النِّسَاءِ (لسان العرب : ج 7 ص 315 «سَفَطُ»).
- 3- الرعد : 39 .
- 4- التوحيد : ص 305 ح 1 ، الأمالى للصدوق : ص 423 ح 560 ، الاختصاص : ص 235 ، الاحتجاج : ج 1 ص 609 ح 138 وفيه إلى «هذا أخى الخضر عليه السلام» ؛ ينابيع المودّة : ج 2 ص 337 ح 982 نحوه إلى «نهارا» .

الاستیعاب_ به نقل از سعید بن مُسَبَّب: هیچ کس از مردم، جز علی بن ابی طالب علیه السلام نبود که بگوید: «از من بپرسید».

التوحید_ به نقل از اَصْبَغ بن نُبَاتَه: هنگامی که علی علیه السلام به [مسند] خلافت نشست و مردم با وی بیعت کردند، در حالی که عمامه پیامبر خدا را بر سر نهاده و ردای او را پوشیده و نعلین او را به پا کرده بود و شمشیرش را حمایل ساخته بود، [وارد مسجد شد، ابالای منبر رفت و بر آن نشست. آن گاه، انگشتانش را در هم فرو بُرد و زیر شکمش نهاد و فرمود: «ای مردم! پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من بپرسید. این، صندوقچه دانش است. این، لعاب دهان پیامبر خداست. این [علم]، چیزی است که پیامبر خدا، ذره ذره در کام من نهاد. از من بپرسید؛ چرا که دانش پیشینیان و پسینیان، نزد من است. سوگند به خدا، اگر تختی برایم بگذارند و بر آن بنشینم، برای توراتیان به توراتشان فتوا خواهم داد، به گونه ای که تورات به سخن آید و گوید: علی، راست گفت و دروغ نگفت و به آنچه خدا در من نازل کرد، برایتان فتوا داد و برای انجیلیان به آنچه در انجیلشان است، فتوا خواهم داد، به گونه ای که انجیل به سخن آید و گوید: علی، من نازل کرد، برایتان فتوا داد و برای انجیلیان به آنچه در انجیلشان است، فتوا خواهم داد، به گونه ای که قرآن به سخن آید و گوید: علی، راست گفت و دروغ نگفت و به آنچه خدا در من نازل کرد، برایتان فتوا داد و برای اهل قرآن به قرآنشان فتوا خواهم داد، به گونه ای که قرآن به سخن آید و گوید: علی، راست گفت و دروغ نگفت و به آنچه خدا در من نازل کرد، برایتان فتوا داد. شما شب و روز، قرآن می خوانید. آیا کسی از شما هست که بداند در آن، چه نازل شده است؟ و اگر این آیه در قرآن نبود، شما را از آنچه بود و آنچه خواهد شد و آنچه تا روز قیامت است، خبرتان می دادم و آن آیه این است: «خدا، آنچه را خواهد، محو می کند یا باقی می گذارد، و اصل کتاب، نزد اوست»». آن گاه فرمود: «پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من بپرسید. سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر از تک تک آیه های قرآن بپرسید که در شب نازل شده است و یا در روز، مگئی است و یا مدنی، در سفر نازل شده یا در حَضَر، ناسخ است یا منسوخ، محکم است یا متشابه، و تأویلش یا تنزیلش چیست، به شما خبر خواهم داد». مردی که به وی ذعلب می گفتند و تیز زبان بود و در سخنرانی بلیغ و بسیار بی باک بود، برخاست و گفت: پسر ابو طالب، به بلندی دشواری پا نهاده است. امروز با پرسشی از او، وی را در پیش شما شرمنده خواهم ساخت. و پرسید: ای امیر مؤمنان! آیا پروردگارت را دیده ای؟ فرمود: «وای بر تو، ای ذعلب! من کسی نیستم که پروردگاری را که ندیده ام، پرستش کنم». پرسید: چگونه او را دیدی؟ برایمان توصیف کن. فرمود: «وای بر تو! دیده ها با نگاه کردن، او را نمی بینند؛ بلکه دل ها با حقیقت ایمان، او را در می یابند. وای بر تو، ای ذعلب! پروردگار من به مسافت، حرکت، سکون و قیام (به مفهوم ایستادن)، و آمدن و رفتن، توصیف نمی شود. لطافتش بسیار است و به لطف، توصیف نمی گردد. عظمتش گسترده است و به عظمت، توصیف نمی شود. کبریایش بزرگ است و به کبر، توصیف نمی گردد. شگوهش فراوان است و به خشونت، توصیف نمی شود. بسیار مهربان است و به دل نازکی توصیف نمی گردد. مؤمن است، اما نه به عبادت. درک کننده است، نه به جستجو کردن. گوینده است، نه به لفظ. او در اشیاست، نه با عجزین شدن، و برون از اشیاست، نه به شکل دوگانگی، و برتر از همه چیزهاست، چنان که گفته نمی شود چیزی فوق اوست. پیش بر هر چیز است و گفته نمی شود چیزی پیش از اوست. درون اشیاست، اما نه چون داخل شدن چیزی در چیز دیگر. برون از اشیاست، اما نه چون برون شدن چیزی از چیزی». ذعلب، سر به زیر افکند و گفت: سوگند به خدا، هرگز چنین پاسخی نشنیده بودم و سوگند به خدا که دیگر چنین پرسشی نخواهم کرد! آن گاه [علی علیه السلام] فرمود: «پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من بپرسید». اشعث بن قیس برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! چه طور از مجوسیان جزیه گرفته می شود، حال آن که کتابی بر ایشان نازل نشده و پیامبری بر ایشان فرستاده نشده است؟ فرمود: «نه، ای اشعث! خداوند بر آنان کتابی فرو فرستاد و پیامبری بر ایشان برانگیخت تا آن که برایشان پادشاهی پیدا شد که شبی در حال مستی، دخترش را به رخت خواب خود خواست و با وی همبستری کرد. چون صبح شد، مردمش خبر آن را شنیدند و جلو خانه اش گرد آمدند و گفتند: ای پادشاه! دین ما را آلوده ساختی و آن را از بین بردی. بیرون بیا تا تو را پاک سازیم و حد بر تو جاری کنیم. وی به آنان گفت: گرد آید و سخن مرا گوش کنید. اگر برای من چاره ای برای

رهایی از آنچه بدان دست یازیدم، وجود دارد، چه بهتر، و اگر نه، هر چه می خواهید، انجام دهید. آنان گرد آمدند و وی گفت: آیا می دانید که خداوند، آفریده ای بزرگوارتر از پدرمان آدم و مادرمان حوا نیافریده است؟ گفتند: آری، ای پادشاه! گفت: آیا چنین نیست که وی دخترانش را با پسرانش و پسرانش را با دخترانش عقد ازدواج بست؟ گفتند: چرا! دین، همین است. و بر آن، توافق کردند و در نتیجه، خداوند، آنچه از دانش در سینه هایشان بود، از بین برد و کتاب را از بینشان برداشت. بنا بر این، آنان کافرند و بدون حساب، وارد جهنم می شوند، و منافقان، از آنان بدحال ترند». اشعث گفت: سوگند به خدا، چنین پاسخی نشنیده بودم. سوگند به خدا، دیگر در پی چنین پرسش هایی نخواهم رفت. آن گاه [علی علیه السلام] فرمود: «پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من پرسید». مردی از آخر مسجد، در حالی که بر عصایش تکیه زده بود، برخاست و از لابه لای مردم، راه افتاد تا به علی علیه السلام نزدیک شد و آن گاه گفت: ای امیر مؤمنان! مرا بر کاری راهنمایی کن که هر گاه آن را انجام دادم، خداوند، مرا از آتش نجات دهد. به وی فرمود: «ای مرد! بشنو و بفهم و یقین کن. دنیا با سه شخص، پابرجاست: دانشمند گوینده ای که طبق دانشش عمل می کند، و ثروتمندی که در مالش به اهل دین، بخل نمی ورزد، و نیازمند شککیا. هر گاه دانشمند، دانش خود را کتمان کند و توانگر، بخل ورزد و نیازمند، شکیبایی نکند، بیچارگی و بدبختی فرا خواهد رسید و در این هنگام، عارفان به خدا در می یابند که دنیا به گذشته خود باز گشته است؛ یعنی پس از ایمان، به کفر روی آورده است. ای پرسشگر! مبادا فراوانی مسجدها و جماعت های مردمی که تن هایشان گرد آمده، اما دل هایشان پراکنده است، تو را فریب دهد! ای پرسشگر! مردم، سه گروه اند: زاهد، شیدا و شکیبیا. اما زاهد، آن کسی است که به آنچه از دنیا به وی رسیده، خوشحال نمی گردد و چیزی از دنیا که از دستش بیرون شده، غمگینش نمی سازد. و اما شکیبیا، با آن که به دل آرزوی دنیا دارد، ولی هنگامی که چیزی از آن را فراچنگ آورد، از آن، روی بر می گرداند؛ چون پایان بد آن را می داند. و اما شیدای دنیا اهمیت نمی دهد که دنیا را از راه حلال به دست آورده است یا حرام». وی پرسید: ای امیر مؤمنان! علامت مؤمن در چنان روزگاری چیست؟ فرمود: «بنگرد به آنچه خداوند بر وی واجب کرده، و آن را انجام دهد و بنگرد به آنچه خداوند با آن مخالفت کرده است و از آن، دوری گزیند، گرچه دوست صمیمی اش باشد». گفت: سوگند به خدا که راست گفتی، ای امیر مؤمنان! آن گاه، آن مرد، غیبت زد و او را ندیدیم. مردم، جستجو کردند؛ ولی او را نیافتند. علی علیه السلام روی منبر، لبخندی زد و فرمود: «در پی که می گردید؟ این، برادرم خضر علیه السلام بود». آن گاه فرمود: «پیش از آن که مرا از دست دهید، از من پرسید». هیچ کس برنخواست. سپس حمد و ثنای خدای گفت و درود بر پیامبرش فرستاد و به حسن علیه السلام فرمود: «ای حسن! برخیز و بر منبر شو و سخنی بگو تا پس از من، قریش، تو را جاهل نپندارند و نگویند که حسن بن علی، چیزی نمی داند». حسن علیه السلام گفت: «پدرم! چه طور بر منبر روم و سخن بگویم، حال آن که تو در بین مردم هستی، می شنوی و می بینی؟». علی علیه السلام فرمود: «پدر و مادرم به فدای تو! به گونه ای خود را از تو پوشیده می دارم و گوش می کنم و می بینم که تو مرا نبینی». حسن علیه السلام به منبر رفت و به سپاس های رسا و والا، خدا را سپاس گفت و کوتاه و گذرا بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش درود فرستاد و فرمود: «ای مردم! از جدّم پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: من شهر دانشم و علی، دروازه آن است، و آیا جز از راه دروازه، وارد شهر می شوند؟» و آن گاه، فرود آمد. علی علیه السلام به طرفش دوید و او را گرفت و به سینه اش چسباند و آن گاه به حسین علیه السلام فرمود: «برخیز و به منبر برو و سخنی بگو که پس از من، قریش، تو را جاهل نپندارند و نگویند که حسین بن علی، چیزی نمی داند. اما کلام تو باید در راستای سخنان برادرت باشد». حسین علیه السلام به منبر رفت و سپاس و ثنای خدا گفت و درودی کوتاه به پیامبرش فرستاد و آن گاه فرمود: «ای مردم! از جدّم پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: علی، شهر هدایت است. هر کس بدان درآید، رستگار می گردد، و هر کس از آن روی گرداند، نابود می گردد». علی علیه السلام به طرف او رفت و وی را به سینه چسباند و او را بوسید و آن گاه فرمود: «ای مردم! گواهی دهید که این دو، دُرّانه های پیامبر خدا و امانت های اویند که پیش من به امانت گذاشته بود و من آن دو را پیش شما به امانت می نهم. ای مردم! پیامبر خدا، درباره این دو، از شما خواهد پرسید».

خزى من قال: «سلونى» غير النبىِّ والإمام العلامه الأمينى قدس سره فى الغدير: لم أر فى التاريخ قبل مولانا أمير المؤمنين من عرض نفسه لمعضلات المسائل وكراديس الأسئلة، ورفع عقيرته (1) بجأش رابط بين الملاء العليمى بقوله: سلونى، إلا صنوه النبىِّ الأعظم؛ فإنه صلى الله عليه وآله كان يكثر من قوله: «سلونى عما شئتم»، وقوله: «سلونى، سلونى»، وقوله: «سلونى، ولا تسألونى عن شىء إلا أنبأتكم به». فكما ورث أمير المؤمنين علمه صلى الله عليه وآله وآله ورث مكرمته هذه وغيرها، وهما صنوان فى المكارم كلها. وما تقوه بهذا المقال أحد بعد أمير المؤمنين عليه السلام إلا وقد فصح ووقع فى ريبك (2)، وأماط يديه الستر عن جهله المطبق، نظراً: 1 - إبراهيم بن هشام بن إسماعيل بن هشام بن الوليد بن المغيرة المخزومى القرشى والى مكة والمدينه والموسم لهشام بن عبد الملك، حج بالناس سنة (107)، وخطب يمينى، ثم قال: سلونى؛ فأنا ابن الوحيد، لا تسألوا أحدا أعلم منى! فقام إليه رجل من أهل العراق، فسأله عن الأضحيه أواجبه هي؟ فما درى أى شىء يقول له، فنزل عن المنبر (3). 2 - مقاتل بن سليمان: قال إبراهيم الحربى: فعد مقاتل بن سليمان فقال: سلونى عما دون العرش إلى لويانا (4)! فقال له رجل: آدم حين حج من حلق رأسه؟ قال: فقال له: ليس هذا من عملكم، ولكن الله أراد أن يبتلىنى بما أعجبتنى نفسى! (5) 3 - قال سفيان بن عيينه: قال مقاتل بن سليمان يوماً: سلونى عما دون العرش! فقال له إنسان: يا أبا الحسن، أرايت الذرة أو النملة أمعاؤها فى مقدمها أو مؤخرها؟ قال: فبقى الشيخ لا يدرى ما يقول له. قال سفيان: فظننت أنها عقوبه عوقب بها (6). 4 - قال موسى بن هارون الحمالي: بلغنى أن قتاده قدم الكوفة، فجلس فى مجلس له وقال: سلونى عن سنن رسول الله صلى الله عليه وآله حتى أجيئكم. فقال جماعة لأبى حنيفه: قم إليه فسلمه. فقام إليه فقال: ما تقول يا أبا الخطاب فى رجل غاب عن أهله فتزوجت امرأته، ثم قدم زوجها الأول فدخل عليها وقال: يا زانية، تزوجت وأنا حى؟ ثم دخل زوجها الثانى فقال لها: تزوجت يا زانية ولك زوج؟ كيف اللعان؟ فقال قتاده: قد وقع هذا؟ فقال له أبو حنيفه: وإن لم يقع نستعد له! فقال له قتاده: لا أجيئكم فى شىء من هذا؛ سلونى عن القرآن. فقال له أبو حنيفه: ما تقول فى قوله عز وجل: «قال الذى عنده علم من الكتاب ب أنا آتيتك بهى» (7)؛ من هو؟ قال قتاده: هذا رجل من ولد عم سليمان بن داود؛ كان يعرف اسم الله الأعظم. فقال أبو حنيفه: أكان سليمان يعلم ذلك الاسم؟ قال: لا. قال: سبحان الله! ويكون بحضره نبى من الأنبياء من هو أعلم منه؟! قال قتاده: لا أجيئكم فى شىء من التفسير؛ سلونى عما اختلف الناس فيه. فقال له أبو حنيفه: أمؤمن أنت؟ قال: أرجو. قال له أبو حنيفه: فهلا قلت كما قال إبراهيم فيما حكى الله عنه حين قال له: «أولم تؤمن قال بلى» (8). قال قتاده: خذوا بيدي؛ والله لا دخلت هذا البلد أبدا! (9) 5 - وحكى عن قتاده أنه دخل الكوفة فاجتمع عليه الناس، فقال: سلوا عما شئتم، وكان أبو حنيفه حاضراً وهو يومئذ غلام حدث، فقال: سلوه عن نمله سليمان أكانت ذكراً أم أنثى؟ فسأله فأجبه. فقال أبو حنيفه: كانت أنثى. فقيل له: كيف عرفت ذلك؟ فقال: من قوله تعالى: «قالت» (10)، ولو كانت ذكراً لقال: قال نمله؛ مثل الحمامه والشاه فى وقوعها على الذكر والأنثى (11). 6 - قال عبيد الله بن محمد بن هارون: سمعت الشافعى بمكة يقول: سلونى عما شئتم أحدثكم من كتاب الله وسنة نبيه. فقيل: يا أبا عبد الله، ما تقول فى محرم قتل زنبورا؟ قال: «و ما آتت لـ كم الرسول فخذوه» (12)(13). (14)

1- العقيره: الصوت (النهايه: ج 3 ص 275 «عقر»).

2- يقال: إزيتك الرجل فى الأمر: أى نشب فيه ولم يكذب يتخلص منه. وإزيتك فى كلامه: تتعتع (أنظر لسان العرب: ج 10 ص 431 «ربك»).

3- راجع: تاريخ دمشق: ج 7 ص 261 ح 535 وتاريخ الطبرى: ج 7 ص 53.

4- كذا فى المصدر.

- 5- راجع : تاريخ بغداد : ج 13 ص 163 الرقم 7143 وتهذيب الكمال : ج 28 ص 447 الرقم 6161 .
- 6- راجع : تاريخ بغداد : ج 13 ص 166 الرقم 7143 وتهذيب الكمال : ج 28 ص 447 الرقم 6161 .
- 7- النمل : 40 .
- 8- البقره : 260 .
- 9- راجع : الانتقاء لابن عبد البرّ : ص 156 .
- 10- النمل : 18 .
- 11- راجع : حياه الحيوان الكبرى : ج 2 ص 368 والكشّاف : ج 3 ص 137 وفيض القدير : ج 4 ص 673 وبحار الأنوار : ج 14 ص 95 .
- 12- الحشر : 7 .
- 13- راجع : تذكره الحفاظ : ج 2 ص 755 الرقم 756 والسنن الكبرى : ج 5 ص 347 الرقم 10055 .
- 14- الغدير : ج 6 ص 195 .

رسوایی کسی که گفت: «از من بپرسید»، جز پیامبر و امام

رسوایی کسی که گفت: «از من بپرسید»، جز پیامبر و امام‌اعلامه امینی قدس سره در الغدیر: در تاریخ ندیدم کسی جز مولایمان امیر مؤمنان، برای حلّ مسائل دشوار و جمع بندی پرسش ها، صدای خود را در بین مردم با آرامش کامل، بلند کند و بگوید: «از من بپرسید» ، در حالی که امیر مؤمنان، همواره می فرمود: «درباره هر چه می خواهید، از من بپرسید» و می فرمود: «از من بپرسید. از من بپرسید» و می گفت: «از من بپرسید. هیچ چیزی نمی پرسید، مگر آن که شما را از آن، آگاه خواهم ساخت». امیر مؤمنان، همان گونه که دانش پیامبر صلی الله علیه و آله را به ارث برده بود، این امتیاز (پاسخ داشتن برای تمام پرسش ها) و غیر آن را هم به ارث برده بود و آن دو (پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام) در همه اخلاق های بزرگوارانه، همزادند. پس از امیر مؤمنان نیز هیچ کس چنین ادعایی نکرده است، مگر آن که رسوا شده و در دام افتاده و با دست خود، پرده از جهل مطلق خویش برداشته است، از قبیل: 1. ابراهیم بن هشام بن اسماعیل بن هشام بن ولید بن مُغیره مخزومی قُرشی، فرماندار مکه و مدینه و امیر حج در دوره هشام بن عبد الملک. وی در سال 107 ق ، مردم را به حج بُرد و در منا به سخنرانی پرداخت و آن گاه گفت: از من بپرسید. من یگانه دورانم و شما از دانایان من، نخواهید پرسید. مردی از عراقیان برخاست و درباره قربانی کردن پرسید که آیا این کار، واجب است یا نه. وی نتوانست چیزی بگوید و از منبر، فرود آمد. 2. مُقاتِل بن سلیمان. ابراهیم حربی گفت: مُقاتِل بن سلیمان، نشست و گفت: از پایین عرش تا لویانا (1) از من بپرسید. مردی به وی گفت: هنگامی که آدم علیه السلام حج می کرد، چه کسی سرش را تراشید؟ مقاتل به وی گفت: این ربطی به شما ندارد؛ اما خداوند خواست [با این پرسش تو] مرا به خاطر خودپسندی ام، آزمایش کند. 3. نیز سُفیان بن عُیینه می گوید: روزی مقاتل بن سلیمان گفت: از من درباره مادون عرش بپرسید. کسی به وی گفت: ای ابو الحسن! به نظر تو، دل و روده مورچه های ریز و درشت، در سینه آنهاست یا در قسمت پسین آنها؟ پیرمرد، نفهمید چه بگوید و می پندارم که این، کیفری بود که بدان، کیفر داده شد. 4. قَتَادَه. موسی بن هارون حَمّال گفت: خبردار شدم که قَتَادَه به کوفه آمده است و در مجلسی نشسته و می گوید: از من درباره سنت های پیامبر خدا بپرسید تا پاسخ بگویم. گروهی به ابو حنیفه گفتند: برخیز و از او سؤال کن. ابو حنیفه برخاست و گفت: ای ابو خَطّاب! مردی از زنش دور شده بود و زنش دوباره ازدواج کرد. روزی شوهر اولش برگشت و نزد او رفت و گفت: ای زناکار! من زنده ام و تو ازدواج کرده ای؟! آن گاه، شوهر دومش وارد شد و گفت: ای زناکار! در حالی که شوهر داشتی، ازدواج کرده ای؟ در این خصوص، [حکم فقهی] لعان، چه طور تحقق پیدا می کند؟ قَتَادَه گفت: آیا چنین چیزی اتفاق افتاده است؟ ابو حنیفه گفت: گرچه اتفاق نیفتاده؛ ولی ما باید خود را آماده کنیم. قَتَادَه گفت: به این چیزها پاسخ نمی دهم. درباره قرآن از من بپرسید. ابو حنیفه به وی گفت: در سخن خدای عز و جل: «کسی که در نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت: من آن را برای تو می آورم»، مراد، چه کسی است؟ قَتَادَه گفت: یکی از عموزادگان سلیمان بن داوود است که اسم اعظم خدا را می دانست. ابو حنیفه گفت: آیا سلیمان علیه السلام هم آن اسم را می دانست؟ گفت: نه. ابو حنیفه گفت: منزه است خدا! در پیشگاه پیامبری از پیامبران، کسی بود که از او دانایتر بود؟! قَتَادَه گفت: درباره تفسیر به شما پاسخ نمی دهم؛ بلکه از آنچه مردم در آن اختلاف می کنند، از من بپرسید. ابو حنیفه به وی گفت: آیا تو مؤمنی؟ پاسخ داد: امیدوارم [که باشم]. ابو حنیفه به وی گفت: چرا چون ابراهیم علیه السلام که خدا در سخن خود، چنین حکایت کرده: «آیا ایمان نداری؟ گفت: چرا» پاسخ ندادی؟ قَتَادَه گفت: دست من را بگیرید. به خدا، دیگر به این شهر نمی آیم! 5. نیز درباره قَتَادَه حکایت شده که به کوفه در آمد و مردم، گرد او جمع شدند. گفت: از هر چه می خواهید، بپرسید. ابو حنیفه که در آن روزگار، نوجوان بود، در مجلس، حاضر بود. گفت: از وی بپرسید که مورچه حضرت سلیمان علیه السلام نَر بود یا ماده. و آنان از وی پرسیدند و او درمآئد. ابو حنیفه گفت: ماده بود. از وی پرسیده شد: از کجا فهمیدی؟ گفت: از سخن خدای متعال که فرمود: «قَالَتُ». اگر نَر بود، می فرمود: «قال نمله»، چنان که «حمامه

(کبوتر)» و «شاه (گوسفند)»، برای مذکر و مؤنث به کار می‌روند. 6. شافعی . عبید الله بن محمد بن هارون می‌گوید: از شافعی در مکه شنیدم که می‌گفت: از هر چه می‌خواهید، از من بپرسید. به شما، از کتاب خدا و سنت پیامبرش پاسخ خواهم گفت. گفته شد: ای ابو عبد الله! درباره مُحْرَمِی که زنبوری را کشته باشد، چه می‌گویی؟ گفت: «آنچه را که پیامبر خدا بیان کرد، بپذیرید».

1- در منبع اصلی، «لویانا» است و احتمالاً «لَوِيَّة» درست باشد که به منطقه ای نزدیک مکه از مسیر کوفه پایین تر از بستان ابن عامر گفته می‌شود.

الصراط المستقيم: مِمَّا سَمِعْنَاهُ مُذَاكِرَةً أَنَّ ابْنَ الْجَوْزِيِّ قَالَ عَلِيُّ الْمِنْبَرِ: سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي. فَسَأَلَتْهُ امْرَأَةٌ عَمَّا رُوِيَ أَنَّ عَلِيًّا سَارَ فِي لَيْلِهِ إِلَى سَلْمَانَ فَجَهَّزَهُ وَرَجَعَ. فَقَالَ: رُوِيَ ذَلِكَ. قَالَتْ: وَعُثْمَانُ تَمَّ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مَنبُودًا فِي مَزَابِلِ الْبَقِيعِ، وَعَلِيٌّ حَاضِرٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَتْ: فَقَدْ لَزِمَ الْخَطَأُ لِأَحَدِهِمَا! فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ خَرَجْتَ مِنْ بَيْتِكَ بِغَيْرِ إِذْنِ بَعْلِكَ فَعَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْآ فَعَلَيْهِ! فَقَالَتْ: خَرَجْتُ عَائِشَةَ إِلَى حَرْبِ عَلِيٍّ بِإِذْنِ النَّبِيِّ أَوْ لَا؟ فَانْقَطَعَ. (1)

راجع: ج 12 ص 54 (إخباره بالأمر الغيبي).

1- الصراط المستقيم: ج 1 ص 218.

الصراط المستقیم: از چیزهایی که در گفتگو شنیده ایم، این است که ابن جوزی بر منبر گفت: پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من پرسید. زنی از وی درباره این گزارش پرسید که علی علیه السلام در یک شب [از مدینه به مدائن] به سر جنازه سلمان رفت و وی را کفن و دفن نمود و برگشت. وی گفت: این موضوع، روایت شده است. زن گفت: آیا درست است که عثمان، سه روز در مَزْبَلَه های بقیع، رها شده بود و علی علیه السلام حاضر بود؟ گفت: آری. زن گفت: پس باید یکی از آن دو (علی یا عثمان)، خطاکار باشند. وی گفت: اگر از خانه ات بدون اجازه شوهرت خارج شده ای، که نفرین خدا بر تو باد، و اگر نه، نفرین خدا بر او باد! زن گفت: آیا عایشه با اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله به جنگ با علی علیه السلام رفت یا بی اجازه؟ ابن جوزی، دم فرو بست.

ر. ک: ج 12 ص 55 (پیشگویی امام درباره حوادث آینده).

الباب الحادى عشر: سرعه البديهنهج البلاغه: قَالَ لَهُ بَعْضُ الْيَهُودِ: مَا دَفَنْتُمْ نَبِيِّكُمْ حَتَّى اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ: إِنَّمَا اخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ (1)، وَلَكِنَّكُمْ مَا جَفَّتْ أَرْجُلُكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّى قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ: «اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» (2)! (3)

نهج البلاغه: سئل عليه السلام: كيف يحاسب الله الخلق على كثرتهم؟! فقال عليه السلام: كما يرزقهم على كثرتهم. فقيل: كيف يحاسبهم ولا يرونه؟ فقال عليه السلام: كما يرزقهم ولا يرونه. (4)

الأمالي للسيد المرتضى: قَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنُ الْكَوَّاءِ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، كَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؟ قَالَ: دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ. (5)

1- أى فى أخبار وردت عنه، لا فى صدق نبوته .

2- الأعراف: 138 .

3- نهج البلاغه: الحكمة 317، الأمالي للسيد المرتضى: ج 1 ص 198 وراجع جواهر المطالب: ج 1 ص 259 .

4- نهج البلاغه: الحكمة 300، الأمالي للسيد المرتضى: ج 1 ص 103، روضه الواعظين: ص 41، بحار الأنوار: ج 7 ص 271 ح 37 .

5- الأمالي للسيد المرتضى: ج 1 ص 198، المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 383، بحار الأنوار: ج 10 ص 84 ح 5 .

باب یازدهم : حاضر جوابی

اشاره

باب یازدهم : حاضر جوابی نهج البلاغه : گروهی از یهودیان به علی علیه السلام گفتند : هنوز پیامبرتان را دفن نکرده بودید که با هم درگیر شدید . فرمود : «ما درباره آنچه از اوست ، اختلاف کردیم ، نه در خود او ؛ (1) اما شما هنوز پایتان از آب دریا خشک نشده بود که به پیامبرتان گفتید : «همان گونه که برای آنان خدایانی است ، برای ما [نیز] خدایی قرار ده . [موسی علیه السلام] گفت : به راستی که شما نادانی می کنید» .»

نهج البلاغه : از علی علیه السلام پرسیده شد : چگونه خداوند ، بندگان را با این همه فراوانی ، حسابرسی می کند؟ علی علیه السلام فرمود : «همان گونه که با همه فراوانی شان ، روزی شان می دهد» . گفته شد : چگونه آنان را حسابرسی می کند ، در حالی که آنان ، او را نمی بینند؟ علی علیه السلام فرمود : «همان گونه که او را نمی بینند و او روزی شان می دهد» .

الأمالی ، سیّد مرتضی : ابن کوّاء به علی علیه السلام گفت : ای امیر مؤمنان! بین آسمان و زمین ، چه قدر فاصله است؟ فرمود : «به مقدار یک دعای مستجاب» .

1- . یعنی ما در آنچه از وی روایت شده است ، اختلاف کردیم و نه در درستی پیامبری آن حضرت .

نهج البلاغه: سُئِلَ عَنِ مَسَافِهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَسِيرُهُ يَوْمٍ لِلشَّمْسِ . (1)

الغارات عن أبي عمرو الكنديّ في ذكر أسئلته ابن الكوّاء منه عليه السلام : قال [ابن الكوّاء] : فكم بين السماء والأرض ؟ قال : مدُّ البصر ، ودعوة بذكر الله فيسمع . لا تقول غير ذلك ؛ فاسمع ، لا أقول غير ذلك . (2)

الإمام عليّ عليه السلام - حتى قال له ابن الكوّاء : يا أمير المؤمنين ، كم بين موضع قدمك إلى عرش ربك ؟ قال : - : ثكلتك أمك يابن الكوّاء ! سل متعلماً ولا تسأل متعنّتا ؛ من موضع قدمي إلى عرش ربي أن يقول قائل مُخلصاً : لا إله إلا الله . (3)

عنه عليه السلام - في جواب سائل : - : أمّا الإبن الذي أكبر من أبيه وله ابن أكبر منه فهو عزير ؛ بعثه الله وله أربعون سنةً ولابنه مئة وعشرون سنين . (4)

خصائص الأئمة عليهم السلام : قال كعب الأحمري : ... أخبرني يا أبا الحسن عمّن لا أب له ، وعمّن لا عشيرة له ، وعمّن لا قبيلة له ؟ قال : أمّا من لا أب له فعيسى عليه السلام ، وأمّا [من] (5) لا عشيرة له فآدم عليه السلام ، وأمّا من لا قبيلة له فهو البيت الحرام ؛ هو قبيلة ولا قبيلة لها . هات يا كعب . فقال : أخبرني يا أبا الحسن عن ثلاثه أشياء لم ترتكض في رحيم ولم تخرج من بدن ؟ فقال عليه السلام : هي عصا موسى عليه السلام ، وناقته ثمود ، وكبش إبراهيم . ثمّ قال : هات يا كعب . فقال : يا أبا الحسن ، بقيت خصله ؛ فإن أنت أخبرتني بها فأنت أنت ! قال : هلّمها يا كعب . قال : قبر سار بصاحبه ؟ قال : ذلك يونس بن متى إذ سجنه الله في بطن الحوت . (6)

- 1- نهج البلاغه : الحكمه 294 ، الغارات : ج 1 ص 180 ، بحار الأنوار : ج 58 ص 166 ح 25 .
- 2- الغارات : ج 1 ص 180 ، بحار الأنوار : ج 58 ص 93 ح 13 ، نهج السعاده : ج 2 ص 632 ح 342 ؛ كنز العمال : ج 13 ص 161 ح 36492 نقلاً عن ابن منيع عن زاذان وفيهما «قدر دعوه عبد دعا الله ، لا أقول غير ذلك» .
- 3- الاحتجاج : ج 1 ص 614 ح 139 ، بحار الأنوار : ج 10 ص 122 ح 2 .
- 4- المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 385 ، الصراط المستقيم : ج 2 ص 19 نحوه ، بحار الأنوار : ج 10 ص 88 ح 7 وراجع تفسير العياشي : ج 1 ص 141 ح 468 .
- 5- إضافه يقتضيهما السياق .
- 6- خصائص الأئمة عليهم السلام : ص 89 وراجع الخصال : ص 456 ح 1 وبحار الأنوار : ج 10 ص 3 ح 1 .

نهج البلاغه: درباره فاصله مشرق تا مغرب، از علی علیه السلام پرسیده شد. فرمود: «[به اندازه] مسیری که خورشید در یک روز می پیماید».

الغارات_ به نقل از ابو عمرو کندی، در بیان پرسش های ابن کوّاء از علی علیه السلام: [ابن کوّاء] پرسید: بین آسمان و زمین، چه قدر فاصله است؟ فرمود: «[به اندازه] تیررس چشم و [به اندازه] دعایی به یاد خدا، که مستجاب شود. جز این را نمی گوئیم. گوش کن که من، غیر از این، چیزی نمی گویم».

امام علی علیه السلام_ در هنگامی که ابن کوّاء گفت: ای امیر مؤمنان! از جای پایت تا عرش پروردگارت، چه قدر فاصله است؟_ : مادرت، داغت را ببیند! به انگیزه یاد گرفتن پیرس، نه برای آزار رساندن. از جایی که ایستاده ام تا عرش پروردگارم، به مقداری است که گوینده ای خالصانه بگوید: «لا إله إلا الله».

امام علی علیه السلام_ در پاسخ پرسش کننده ای: پسری که از پدرش کهن سال تر است و پسری دارد که از او کهن سال تر است، او «عزیر» است. خداوند، او را در چهل سالگی برانگیخت، حال آن که پسرش صد و ده سال داشت.

خصائص الأئمة عليهم السلام: كعب الأخبار گفت: ... ای ابو الحسن! از کسی به من خبر ده که پدر نداشت، و از کسی که خویشی نداشت، و از جایی که قبله ندارد. فرمود: «آن که پدر نداشت، عیسی علیه السلام بود؛ آن که خویشی نداشت، آدم علیه السلام بود؛ و آن جاکه قبله ندارد، خانه خداست که خودش قبله است و برایش قبله نیست. پیرس، ای کعب!» . کعب گفت: ای ابو الحسن! از سه چیزی که در رَحْم قرار نگرفته اند و از بدن خارج نمی شوند، مرا خبر ده. فرمود: «عصای موسی علیه السلام [که اژدها شد]، شتر ثمود و قوچ ابراهیم علیه السلام». آن گاه فرمود: «پیرس، ای کعب!» . کعب پرسید: ای ابو الحسن! تنها یک چیز باقی ماند. اگر مرا از آن خبر دهی، شاه کار کرده ای! علی علیه السلام فرمود: «بگو، ای کعب!» . پرسید: گوری که صاحبش را با خود بُرد [، کدام بود]؟ علی علیه السلام فرمود: «این، [در مورد] یونس بن متی است، هنگامی که خداوند عز و جل او را در شکم نهنگ، زندانی کرد».

تذكره الخواص عن ابن المسيب: كَتَبَ مَلِكُ الرُّومِ إِلَى عُمَرَ : ... أَمَا بَعْدُ ؛ فَإِنِّي مُسَائِلُكَ عَن مَسَائِلَ ، فَأَخْبِرْنِي عَنْهَا : مَا شَيْءٌ لَمْ يَخْلُقْهُ اللَّهُ ؟ وَمَا شَيْءٌ لَا يَعْلَمُهُ اللَّهُ ؟ ... فَقَرَأَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكِتَابَ ، وَكَتَبَ فِي الْحَالِ خَلْفَهُ : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، ... أَمَا الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ اللَّهُ فَقَوْلُكُمْ : لَهُ وَلَدٌ وَصَاحِبَةٌ وَشَرِيكٌ ؛ « مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ » (1) ؛ « لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ » (2) . وَأَمَا الَّذِي لَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ : فَالظُّلْمُ ؛ « وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَمٍ لِلْعَبِيدِ » (3) . وَأَمَا الَّذِي كُلُّهُ فَمَمٌ : فَالذَّارُ تَأْكُلُ مَا يُلْقَى فِيهَا . وَأَمَا الَّذِي كُلُّهُ رِجْلٌ : فَالْمَاءُ . وَأَمَا الَّذِي كُلُّهُ عَيْنٌ : فَالسَّمْسُ . وَأَمَا الَّذِي كُلُّهُ جَنَاحٌ : فَالرِّيْحُ . وَأَمَا الَّذِي لَا عَشِيرَةَ لَهُ : فَآدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ . وَأَمَا الَّذِي لَمْ يَحْمِلْ بِهِمْ رَحِمٌ : فَعَصَا مُوسَى ، وَكَبُشُ إِبْرَاهِيمَ ، وَآدَمُ ، وَحَوَاءُ . وَأَمَا الَّذِي يَتَنَفَّسُ مِنْ غَيْرِ رُوحٍ : فَالصُّبْحُ ؛ لِقَوْلِهِ تَعَالَى : « وَ الصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ » (4) وَأَمَا الظَّاعِنُ (5) : فَطُورُ سَيْنَاءَ (6) ؛ لَمَّا عَصَتِ بَنُو إِسْرَائِيلَ ، وَكَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ أَيَّامٌ ، فَقَلَعَ اللَّهُ مِنْهُ قِطْعَةً وَجَعَلَ لَهَا جَنَاحَيْنِ مِنْ نُورٍ ، فَتَنَّقَهُ (7) عَلَيْهِمْ ؛ فَذَلِكَ قَوْلُهُ : « وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُمْ ظُلٌّ لَّهُ وَظَنُوا أَنَّهُمْ وَاقِعُ بِهِمْ » (8) ، وَقَالَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ : إِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَإِلَّا أَوْفَعْتُهُ عَلَيْكُمْ ، فَلَمَّا تَابُوا رَدَّهٗ إِلَى مَكَانِهِ . وَأَمَا الْمَكَانُ الَّذِي لَمْ تَطَّلِعْ عَلَيْهِ السَّمْسُ إِلَّا مَرَّةً وَاحِدَةً : فَأَرْضُ الْبَحْرِ لَمَّا فَالَقَهُ اللَّهُ لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَقَامَ الْمَاءُ أَمْثَالَ الْجِبَالِ ، وَبَسَّتِ الْأَرْضُ بِطُلُوعِ السَّمْسِ عَلَيْهَا ، ثُمَّ عَادَ مَاءُ الْبَحْرِ إِلَى مَكَانِهِ . وَأَمَا الشَّجَرَةُ الَّتِي يَسِيرُ الرَّكِبُ فِي ظِلِّهَا مِئَةَ عَامٍ : فَشَجَرَةُ طُوبَى ؛ وَهِيَ سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ ، إِلَيْهَا يَنْتَهَى أَعْمَالُ بَنِي آدَمَ ، وَهِيَ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ ، لَيْسَ فِي الْجَنَّةِ قَصْرٌ وَلَا بَيْتٌ إِلَّا وَفِيهِ غُصْنٌ مِنْ أَغْصَانِهَا . وَمِثْلُهَا فِي الدُّنْيَا السَّمْسُ أَصْلُهَا وَاحِدٌ وَضَوْوُهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ . وَأَمَا الشَّجَرَةُ الَّتِي نَبَتَتْ مِنْ غَيْرِ مَاءٍ : فَشَجَرَةُ يَوْسُفَ ، وَكَانَ ذَلِكَ مُعْجَزَةً لَهُ ؛ لِقَوْلِهِ تَعَالَى : « وَ أَمْنَبَسْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّنْ يَقْطِينٍ » (9) . وَأَمَا غِذَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ : فَمِثْلُهُمْ فِي الدُّنْيَا الْجَنِينُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ ؛ فَإِنَّهُ يَغْذَى مِنْ سُرَّتَيْهَا وَلَا يَبُولُ وَلَا يَتَعَوَّطُ . وَأَمَا الْأَلْوَانُ فِي الْقِصْعَةِ الْوَاحِدَةِ : فَمِثْلُهُ فِي الدُّنْيَا الْبَيْضُ فِيهَا لَوْنَانِ أَيْضُ وَأَصْفَرٌ وَلَا يَخْتَلِطَانِ . وَأَمَا الْجَارِيَةُ الَّتِي تَخْرُجُ مِنَ التُّفَاحَةِ : فَمِثْلُهَا فِي الدُّنْيَا الدَّوْدَةُ تَخْرُجُ مِنَ التُّفَاحَةِ وَلَا تَتَغَيَّرُ . وَأَمَا الْجَارِيَةُ الَّتِي تَكُونُ بَيْنَ اثْنَيْنِ : فَالْخَلَّةُ الَّتِي تَكُونُ فِي الدُّنْيَا لِمُؤْمِنٍ مِثْلِي وَلِكَافِرٍ مِثْلِكَ ، وَهِيَ لِي فِي الْآخِرَةِ دُونَكَ ؛ لِأَنَّهَا فِي الْجَنَّةِ وَأَنْتَ لَا تَدْخُلُهَا ! وَأَمَا مَفَاتِيحُ الْجَنَّةِ : فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ . قَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ : فَلَمَّا قَرَأَ قِصْرَ الْكِتَابِ قَالَ : مَا خَرَجَ هَذَا الْكَلَامُ إِلَّا مِنْ بَيْتِ النَّبِيِّ ! (10)

- 1- المؤمنون : 91 .
- 2- الإخلاص : 3 .
- 3- فصّلت : 46 .
- 4- التكوير : 18 .
- 5- اسم فاعل من طَعَنَ يُطَعَنُ : أَي ذَهَبَ وَسَارَ (أَنْظِرْ لِسَانَ الْعَرَبِ : ج 13 ص 270 «ظعن»).
- 6- طُورُ سَيْنَاءَ : سَيْنَاءُ - بفتح السين أو كسرهما - اسم موضع بالشام يضاف إليه الطور فيقال : طُورُ سَيْنَاءَ ، الْجَبَلُ الَّذِي كَلَّمَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (معجم البلدان : ج 3 ص 300) .
- 7- النَّتَّقُ : أَنْ تَقْلَعَ الشَّيْءَ فَتَرْفَعَهُ مِنْ مَكَانِهِ لِتَرْمِيَهُ بِهِ (النهاية : ج 5 ص 13 «نتق»).
- 8- الأعراف : 171 .
- 9- الصافات : 146 .
- 10- تذكره الخواص : ص 145 ؛ الغدير : ج 6 ص 248 عن ابن المسيب .

تذکره الخواصّ_ به نقل از ابن مُسَيَّب_ : پادشاه روم به عمر نوشت : ... اما بعد ؛ چند پرسش از تو دارم . از آنها مرا خبر ده . چه چیز است که خدا آن را نیافریده؟ و چه چیز است که خدا آن را نمی داند؟ و ... علی علیه السلام ، نامه را خواند و بی درنگ در پشت نامه نوشت : «به نام خداوند بخشنده مهربان اما آنچه خدا نمی داند ، سخن شماست که می گوید : او فرزند و همراه و شریک دارد . «خدا ، فرزندی اختیار نکرده است و با او معبودی دیگر نیست» . «نه کسی را زاده و نه از کسی زاییده شده است» . و اما آنچه پیش خدا نیست ، ستمکاری است . «و پروردگار توبه بندگان [خود] ، ستمکار نیست» . و اما آنچه همه اش دهان است ، آتش است که هر چه در آن افکنده شود ، می خورَد . و اما آنچه همه اش پاست ، آب است . و اما آنچه همه اش چشم است ، خورشید است . و اما آنچه همه اش بال است ، باد است . و اما آن که خویشی نداشت ، آدم علیه السلام بود . و اما آنان که زهدانی آنها را در بر نگرفته ، عصای موسی علیه السلام [که ازدها شد] ، قوچ ابراهیم علیه السلام ، آدم و حوّا علیهما السلام هستند . و اما آن که بدون جان نفس می کشد ، صبح است ، به خاطر سخن خدای متعال که می فرماید : «سوگند به صبح ، چون دمیدن گیرد!» . و اما رونده ، طور سیناست . هنگامی که بنی اسرائیل ، نافرمانی کردند در حالی که بین آن کوه و سرزمین مقدّس ، چند روز راه بود ، خداوند ، قطعه ای از آن کوه را کند و برایش دو بال از نور ساخت و آن را از زمین کند و این ، معنای سخن خداوند است که : «و [یاد کن] هنگامی را که کوه [طور] را بر فرازشان سایبان آسا برافراشتیم و چنان پنداشتند که [کوه] بر سرشان فرو خواهد افتاد» . و به بنی اسرائیل گفت : اگر ایمان نیاورید ، آن را روی شما خواهم انداخت . و هنگامی که توبه کردند ، آن را به جای اصلی اش برگرداند . و اما جایی که جز یک باز خورشید بر آن نتاییده است ، زمین زیر دریاست ، هنگامی که خدا آن را برای موسی علیه السلام گشود و آب ، چون کوهی بالا آمد و با تابش خورشید بر آن ، خشک شد و سپس آب ، به جای اصلی خود برگشت . و اما درختی که سواره زیر سایه آن ، یکصد سال راه می رود ، درخت طوبی است و آن ، همان سِدْرَةُ الْمُنتَهَى در آسمان هفتم است که اعمال آدمی زادگان به آن جا می رود و این درخت ، از درخت های بهشت است و در بهشت ، قصری و خانه ای نیست ، مگر آن که شاخه ای از این درخت در آن جا هست . نمونه آن در دنیا ، خورشید است که اصل آن یکی است ؛ ولی نورش در همه جا پراکنده است . و اما درختی که بدون آب روئیده ، درخت یونس علیه السلام است که معجزه وی بود ، طبق سخن خداوند که می فرماید : «و بر بالای [سر] او درختی از [نوع] کدوئین رویندیم» . و اما غذای بهشتیان ، نمونه آن در دنیا غذای جنین در شکم مادر است که از ناف مادر تغذیه می کند و ادرار نمی کند و مدفوع ندارد . و اما رنگ ها [ی مختلف جدا از هم برای یک ماده سیّال] در یک کاسه ، نمونه اش در دنیا تخم مرغ است که دارای دو رنگ سفید و زرد است و با هم آمیخته نمی شوند . و اما کنیزکی که از سیب بیرون می آید ، نمونه اش در دنیا کرمی است که از سیب بیرون می آید و تغییری نمی کند . و اما کنیزکی که بین دو نفر [، مشترک] است ، نخل است که در دنیا از آن مؤمنی چون من و کافری چون توست ، ولی در آخرت ، از آن من است ، نه تو ؛ چون آن نخل در بهشت است و تو وارد آن نمی شوی . و اما کلیدهای بهشت ، لا إله إلاّ الله و محمّد رسول الله است» . ابن مُسَيَّب گفت : هنگامی که قیصر ، نامه را خواند ، گفت : این سخن ، جز از خاندان نبوّت ، بیرون نیامده است .

بحار الأنوار: قَضَى [عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَام] بِالْبَصْرَةِ لِقَوْمٍ حَدَادِينَ اشْتَرَوْا بَابَ حَدِيدٍ مِنْ قَوْمٍ، فَقَالَ أَصْحَابُ الْبَابِ: كَذَا وَكَذَا مَنَا، فَصَدَّقُوهُمْ وَابْتَاعُوهُ، فَلَمَّا حَمَلُوا الْبَابَ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ قَالُوا لِلْمُشْتَرِي: مَا فِيهِ مَا ذَكَرْتُمْ مِنَ الْوَزْنِ، فَسَأَلُوهُمْ الْحَطِيطَةَ فَأَبَوْا، فَارْتَجَعُوا عَلَيْهِمْ، فَصَارُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام، فَقَالَ: أَدُلُّكُمْ؛ أَحْمِلُوهُ إِلَى الْمَاءِ. فَحَمَلَ فَطَرِحَ فِي زَوْرَقٍ صَغِيرٍ وَعُلِّمَ عَلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي بَلَغَهُ الْمَاءُ. ثُمَّ قَالَ: أَرَجِعُوا مَكَانَهُ تَمْرًا مَوْزُونًا. فَمَا زَالُوا يَطْرَحُونَ شَيْئًا بَعْدَ شَيْءٍ مَوْزُونًا حَتَّى بَلَغَ الْغَايَةَ. قَالَ: كَمْ طَرَحْتُمْ؟ قَالُوا: كَذَا وَكَذَا مَنَا وَرِطْلًا. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَام: وَزَنُّهُ هَذَا. (1)

1- بحار الأنوار: ج 40 ص 286 ح 45 نقلًا عن كتاب صفوه الأخبار.

بحار الأنوار: [علی علیه السلام] در بصره در حق آهنگرانی که از کسانی در آهنی خریده بودند، داوری کرد. صاحبان در گفته بودند: وزن این، چندین و چند من است. آهنگران هم حرفشان را قبول کرده، آن را خریده بودند. وقتی آن را روی دوش گرفتند، به فروشندگان گفتند: در، به آن وزنی که گفتید، نیست. و از آنان خواستند که وزن آن را کم تر حساب کنند؛ ولی چون فروشندگان، قبول نکردند، در را به آنها برگرداندند. نزد امیر مؤمنان رفتند. علی علیه السلام به آنان فرمود: «راهنمایی تان می کنم. آن را کنار آب ببرید». در را برداشتند و در قایق کوچکی گذاشتند و جایی را که سطح آب به آن رسیده بود، علامت گذاشتند. آن گاه فرمود: «به جای در، خرمای وزن شده در قایق بریزید» و آنان، آن قدر خرمای وزن شده در قایق ریختند تا آب به جای علامت رسید. پرسید: «چه قدر ریختید؟». گفتند: چند و چند رطل. علی علیه السلام فرمود: «این، وزن آن در است».

الفضائل لابن شاذان: رُوي أن امرأةً تركت طفلاً ابنَ سِتَّةِ أشهرٍ على سطحٍ، فَمَشَى الصَّبِيُّ يَحِبُّو حَتَّى خَرَجَ مِنَ السَّطْحِ وَجَلَسَ عَلَى رَأْسِ المِيزَابِ، فَجَاءَتْ أُمُّهُ عَلَى السَّطْحِ فَمَا قَدَّرَتْ عَلَيْهِ، فَجَاؤُوا بِسَلَمٍ وَوَضَعُوهُ عَلَى الجِدَارِ فَمَا قَدَرُوا عَلَى الطِّفْلِ؛ مِنْ أَجْلِ طَوْلِ المِيزَابِ وَبَعْدَهُ عَنِ السَّطْحِ، وَالْأُمُّ تَصِيحُ وَأَهْلُ الصَّبِيِّ كُلُّهُمْ يَبْكُونَ، وَكَانَ فِي أَيَّامِ عُمَرَ بْنِ الخَطَّابِ، فَجَاؤُوا إِلَيْهِ فَحَضَرَ مَعَ القَوْمِ فَتَحَيَّرُوا فِيهِ، وَقَالُوا: مَا لِهَذَا إِلَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ! فَحَضَرَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَصَاحَتْ أُمُّ الصَّبِيِّ فِي وَجْهِهِ، فَنَظَرَ أَمِيرُ المُؤْمِنِينَ إِلَى الصَّبِيِّ، فَتَكَلَّمَ الصَّبِيُّ بِكَلَامٍ لَا يَعْرِفُهُ أَحَدٌ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَحْضِرُوا هَاهُنَا طِفْلاً مِثْلَهُ، فَأَحْضَرُوهُ، فَنَظَرَ بَعْضُهُمَا إِلَى بَعْضٍ وَتَكَلَّمَ الطِّفْلَانِ بِكَلَامِ الأَطْفَالِ، فَخَرَجَ الطِّفْلُ مِنَ المِيزَابِ إِلَى السَّطْحِ، فَوَقَعَ فَرُخٌ فِي المَدِينَةِ لَمْ يَرِ مِثْلَهُ. (1)

1- الفضائل لابن شاذان: ص 56، بحار الأنوار: ج 40 ص 267 ح 36.

الفضائل ، ابن شادان: روایت شده است که زنی کودک شش ماهه ای را روی بام گذاشت و کودک ، خود را روی زمین کشید تا از پشت بام خارج شد و روی ناودان نشست . مادرش روی بام آمد و نتوانست وی را بگیرد . نردبانی آوردند و روی دیوار گذاشتند ؛ اما نتوانستند بچه را بگیرند ؛ چون بلندی ناودان ، زیاد بود و از لب بام ، فاصله داشت . مادرش فریاد می زد و نزدیکان بچه ، گریه می کردند . حادثه در زمان عمر بن خطاب بود . نزد وی آمدند و او نیز همراه مردم به محلّ حادثه آمد و همه در این جریان ، متحیر ماندند و گفتند : جز علی بن ابی طالب ، کسی نمی تواند چاره ساز باشد . علی علیه السلام را حاضر کردند . مادر کودک در برابر علی علیه السلام شروع به شیون کرد . امیر مؤمنان ، نزد بچه آمد و با بچه حرف زد ؛ اما بچه نفهمید . علی علیه السلام فرمود : «بچه ای هم سنّ او بیاورید» . بچه ای آوردند . دو کودک به یکدیگر نگاه کردند و با زبان کودکانه با هم حرف زدند . کودک از ناودان به پشت بام برگشت و در شهر ، شادمانی ای به وجود آمد که تا آن روز ، کسی مثل آن را ندیده بود .

كلام ابن أبي الحديد في علوم الإمام قال ابن أبي الحديد في مقدمته شرح نهج البلاغه: قد عرفت أن أشرف العلوم هو العلم الإلهي؛ لأن شرف العلم بشرف المعلوم، ومعلومه أشرف الموجودات، فكان هو أشرف العلوم. ومن كلامه عليه السلام اقتبس، وعنه نقل، وإليه انتهى، ومنه ابتدئ. فإن المعتزلة - الذين هم أهل التوحيد والعدل، وأرباب النظر، ومنهم تعلم الناس هذا الفن - تلامذته وأصحابه؛ لأن كبيرهم واصل بن عطاء تلميذ أبي هاشم عبد الله بن محمد بن الحنفية، وأبو هاشم تلميذ أبيه، وأبوه تلميذ عليه السلام. وأما الأشعرية: فإنهم ينتمون إلى أبي الحسن علي بن إسماعيل بن أبي بشر الأشعري، وهو تلميذ أبي علي الجبائي، وأبو علي أحد مشايخ المعتزلة، فالأشعرية ينتهون بأخرو إلى أستاذ المعتزلة ومعلمهم، وهو علي بن أبي طالب عليه السلام. وأما الإمامية والزيدية فانتماؤهم إليه ظاهر. ومن العلوم علم الفقه، وهو عليه السلام أصله وأساسه، وكل فقيه في الإسلام فهو عيال عليه، ومستفيد من فقهه. أما أصحاب أبي حنيفة، كأبي يوسف ومحمد وغيرهما، فأخذوا عن أبي حنيفة. وأما الشافعي فقرأ على محمد بن الحسن، فيرجع فقهه أيضا إلى أبي حنيفة. وأما أحمد بن حنبل فقرأ على الشافعي، فيرجع فقهه أيضا إلى أبي حنيفة، وأبو حنيفة قرأ على جعفر بن محمد عليه السلام، وقرأ جعفر على أبيه عليه السلام، وينتهي الأمر إلى علي عليه السلام. وأما مالك بن أنس فقرأ على زبيد الرازي، وقرأ زبيد على عكرمة، وقرأ عكرمة على عبد الله بن عباس، وقرأ عبد الله بن عباس على علي بن أبي طالب. وإن شئت فرددت إليه فقه الشافعي بقراءة علي مالك كان لك ذلك. فهؤلاء الفقهاء الأربعة. وأما فقه الشيعة فرجوعه إليه ظاهر. وأيضا فإن فقهاء الصحابة كانوا: عمر بن الخطاب، وعبد الله بن عباس؛ وكلاهما أخذوا عن علي عليه السلام. وأما ابن عباس فظاهر، وأما عمر فقد عرف كل أحد رجوعه إليه في كثير من المسائل التي أشكلت عليه وعلى غيره من الصحابة، وقوله غير مره: «لولا علي لهلك عمر!»، وقوله: «لا بقيت لمعضلة ليس لها أبو الحسن!»، وقوله: «لا يفتين أحد في المسجد وعلي حاضر». فقد عرف بهذا الوجه أيضا انتهاء الفقه إليه. وقد روت العامة والخاصة قوله صلى الله عليه وآله: «أفضاكم علي». والفضاء هو الفقه، فهو إذا أفقهم. وروى الكل أيضا أنه عليه السلام قال له وقد بعثه إلى اليمن قاضيا: «اللهم اهد قلبه، وثبت لسانه». قال: فما شككت بعدها في قضاء بين اثنين. وهو عليه السلام الذي أفتى في المراه التي وضعت لسنه أشهر، وهو الذي أفتى في الحامل الزانية، وهو الذي قال في المنبرية (1): «صار ثمنها تسعا». وهذه المسألة لو فكر الفرضي (2) فيها ففكر طويلا لاستحسن منه بعد طول النظر هذا الجواب، فما ظنك بمن قاله بديهة، واقتصد به ارتجالا! ومن العلوم علم تفسير القرآن، وعنه أخذ، ومنه فرع. وإذا رجعت إلى كتب التفسير علمت صرحه ذلك؛ لأن أكثره عنه وعن عبد الله بن عباس، وقد علم الناس حال ابن عباس في ملازمته له وانقطاعه إليه، وأنه تلميذه وخريجته. وقيل له: أين علمك من علم ابن عمك؟ فقال: كنسبه فطره من المطر إلى البحر المحيط. ومن العلوم علم الطريفة والحقيقة وأحوال التصوف، وقد عرفت أن أرباب هذا الفن في جميع بلاد الإسلام إليه ينتهون، وعنده يقفون. وقد صرح بذلك الشبلي، والجنيد، وسري، وأبو يزيد البسطامي، وأبو محفوظ معروف الكرخي، وغيرهم. ويكفيك دلاله على ذلك، الخرقه التي هي شعارهم إلى اليوم، وكونهم يسندونها بإسناد متصل إليه عليه السلام. ومن العلوم علم النحو والعربية، وقد علم الناس كافة أنه هو الذي ابتدعه وأنشأه، وأملى على أبي الأسود الدؤلي جوامعه وأصوله؛ من جملتها: الكلام كله ثلاثة أشياء: اسم وفعل وحرف. ومن جملتها: تقسيم الكلمه إلى معرفه ونكره، وتقسيم وجوه الإعراب إلى الرفع والنصب والجر والحزم، وهذا يكاد يلحق بالمعجزات؛ لأن القوة البشرية لا تقى بهذا الحصر، ولا تنهض بهذا الاستنباط. (3)

1- راجع: ص 404 (علم الحساب).

2- هو الذي يعرف الفرائض (لسان العرب: ج 7 ص 202 «فرض»).

سخن ابن ابی الحدید درباره دانش های امام علی

سخن ابن ابی الحدید درباره دانش های امام علی بن ابی الحدید در مقدمه شرح نهج البلاغه می گوید: دانستی که شریف ترین دانش ها، دانش الهی است؛ چون ارزش دانش، به ارزش دانسته شده است و آنچه در دانش الهی دانسته می شود، [یعنی خداوند]، اشرف موجودات است. بنا بر این، دانش الهی، شریف ترین دانش هاست. دانش الهی از سخن علی علیه السلام برگرفته شده، از او نقل شده، به او پایان می یابد و از او شروع شده است. معتزلیان - که اهل توحید و عدل و صاحبان اندیشه اند و مردم، دانش کلام را از آنان یاد گرفته اند - شاگردان و یاران علی علیه السلام هستند؛ چون بزرگ معتزله، واصل بن عطا، شاگرد ابو هاشم عبد الله بن محمد بن حنفیه است و ابو هاشم، شاگرد پدرش و پدرش شاگرد علی علیه السلام بود. و اما اشعریان، آنان به ابو الحسن علی بن اسماعیل بن ابی بشر اشعری می رسند و او شاگرد ابو علی جبّایی بود و ابو علی، یکی از استادان معتزله است. پس اشعریان در نهایت به استاد و معلم معتزله، علی بن ابی طالب علیه السلام می رسند. و اما رسیدن امامیه و زیدیه به علی علیه السلام آشکار است. از جمله دانش ها، دانش فقه است و او (علی علیه السلام)، اصل و پایه فقه است و هر فقهی در اسلام، ریزه خوارِ خوان اوست و بهره گیرنده از فقه او. و اما یاران ابو حنیفه، مثل ابو یوسف و محمد و غیر آن دو، فقه را از ابو حنیفه گرفته اند. و اما شافعی، نزد محمد بن حسن درس خوانده که فقه او هم به ابو حنیفه می رسد. و اما احمد بن حنبل، نزد شافعی درس خوانده و فقه او هم به ابو حنیفه می رسد. و ابو حنیفه، خودش نزد جعفر بن محمد علیهما السلام درس خوانده و جعفر علیه السلام، نزد پدرش فقه آموخته و زنجیره وار به علی علیه السلام می رسد. و اما مالک بن انس، نزد ربیع الرأی، درس خوانده و ربیع، نزد عکرمه، و عکرمه نزد عبد الله بن عباس، و عبد الله بن عباس، نزد علی بن ابی طالب علیه السلام درس خوانده است. اگر خواستی، می توانی ریشه فقه شافعی را از طریق درس خواندن شافعی نزد مالک بن انس، به علی علیه السلام برگردانی. این، داستان فقهای چهارگانه بود. و اما فقه شیعه، برگشت آن به علی علیه السلام آشکار است و نیز فقهای اصحاب پیامبر خدا، دو نفر بودند: عمر بن خطاب و عبد الله بن عباس، که هر دو از علی علیه السلام آموخته اند. دانش آموختن ابن عباس نزد علی علیه السلام که آشکار است؛ و اما عمر، همه می دانند که وی در بسیاری از مسائلی که برایش و برای دیگر صحابیانش دشوار بود، به علی علیه السلام رجوع می کرد و بارها گفت: «اگر علی نبود، عمر هلاک می شد» و نیز سخنش که: «کاش گرفتار دشواری ای نشوم که ابو الحسن حضور نداشته باشد!» و نیز سخن دیگرش که گفت: «در مسجد پیامبر خدا با حضور علی، هیچ کس فتوا ندهد». از این روش هم منتهی شدن فقه به آن حضرت، شناخته شد. اهل سنت و شیعه، این سخن پیامبر خدا را روایت کرده اند که: «داورترین شما علی است» و داوری و قضاوت، همان فقه است. بنا بر این، او دین شناس ترین مردم بود. و نیز همه روایت کرده اند که چون پیامبر خدا، علی علیه السلام را به عنوان قاضی به یمَن گسیل کرد، فرمود: «پروردگارا! قلبش را هدایت کن و زبانش را استوار ساز» و علی علیه السلام گفت: «از آن زمان، در داوری بین دو نفر، هرگز تردید نکرده ام». او کسی بود که درباره زنی که شش ماهه زایید، داوری کرد. او کسی بود که درباره زن باردار زناکار، داوری کرد. او کسی بود که در جریان پرسش منبریه (1) فرمود: «صار ثمنها تسعا؛ یک هشتم او یک نهم می شود». (2) پاسخ این مسئله، از چیزهایی است که از کسی که از تقسیم میراث آگاهی دارد، پس از اندیشه ورزی طولانی و با دقت نظر بسیار، جای تحسین دارد. پس چه می توان گفت درباره کسی که فی البداهه پاسخ داده باشد و بدون فکر کردن، نتیجه را به دست آورده باشد. از جمله دانش ها، دانش تفسیر قرآن است و این دانش، از او ریشه گرفته و شاخ و برگ یافته است و اگر به کتاب های تفسیر رجوع کنی، درستی این مطلب را خواهی دانست؛ چون بیشتر آرای تفسیری، از او و از ابن عباس است و همگان، چگونگی همراهی ابن عباس با علی علیه السلام و وابستگی اش به او را و این را که ابن عباس، شاگرد و دست پرورده اوست، می دانند. به ابن عباس گفته شد: دانش تو نسبت به دانش پسر عمویت علی علیه السلام، در چه حد است؟ پاسخ داد: چون نسبت قطره به اقیانوس. و از جمله دانش ها،

دانش طریقت و حقیقت و احوال تصوّف است و این که در همه جهان اسلام، ارباب این فن به ایشان می رسند و زنجیره با او پایان می یابد ، امری شناخته شده است و افرادی چون شدبلی ، جُنید ، سَری ، ابویزید بسطامی ، ابو محفوظ معروف کَرخی و دیگران ، به این امر ، تصریح کرده اند و به عنوان گواهی بر این ادّعا ، خرقه ای که تا کنون به عنوان شعار آنان معروف است و آن را با سند متّصل به آن حضرت نسبت می دهند ، کافی است . و از جمله دانش ها ، دانش نحو و قواعد زبان عربی است ، و همه مردم می دانند که او کسی بود که آن را ابداع کرد و کلیات و اصول آن را بر ابو الأسود دُئلی ، املا کرد که از جمله اصول آن ، این است که : «همه کلمه ها ، یکی از این سه چیزند : اسم ، فعل و حرف» ، و نیز این که : «کلمه به معرفه و نکره تقسیم می شود» و یا : «تقسیم اعراب به رفع ، نصب ، جرّ و جزم» ، و این ابتکار ، شبیه معجزه است ؛ چون توان بشر برای این تقسیم بندی کافی نیست و نمی تواند چنین اصولی را استنباط کند .

1- از آن جا که این سؤال ، در حالی پرسیده شد که حضرت بر منبر بود ، به «پرسش منبریه» مشهور است (ر . ک : کشف الغمّه : ج 1 ص 132) .

2- ر . ک : ص 405 (ریاضیّات) .

بخش دوازدهم : داوری های امام علی

اشاره

بخش دوازدهم : داوری های امام علی فصل یکم : نگاه کلی فصل دوم : نمونه هایی از داوری های امام علی در زمان پیامبر فصل سوم : نمونه هایی از داوری های امام علی پس از پیامبر فصل چهارم : نمونه هایی از داوری های امام علی در زمان خلافتش

الفصل الأول : نظره عامه 1 / 1 أفضى الأُمّه رسول الله صلى الله عليه وآله : أفضى أمتي علي بن أبي طالب . (1)

عنه صلى الله عليه وآله : أفضى أمتي وأعلم أمتي بعدى علي . (2)

عنه صلى الله عليه وآله : أعلم أمتي بالسنة والقضاء بعدى علي بن أبي طالب . (3)

عنه صلى الله عليه وآله : علي أفضى أمتي بكتاب الله ، فمن أحبني فليحبه ؛ فإن العبد لا ينال ولايتي إلا بحب علي . (4)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن حميد بن عبد الله بن يزيد المدني : أنه ذكر عند النبي صلى الله عليه وآله قضاء قضي به علي بن أبي طالب ، فأعجب النبي صلى الله عليه وآله ، فقال : الحمد لله الذي جعل فينا الحكمة أهل البيت . (5)

-
- 1- المعجم الصغير : ج 1 ص 201 ، تاريخ أصبهان : ج 1 ص 437 الرقم 854 كلاهما عن جابر بن عبد الله الأنصاري ، المناقب للخوارزمي : ص 81 ح 66 عن أبي سعيد الخدري ، ذخائر العقبى : ص 151 عن أنس .
 - 2- الأمالى للصدوق : ص 642 ح 870 عن سلمان ، الإرشاد : ج 1 ص 33 عن ابن عباس نحوه .
 - 3- كفاية الطالب : ص 332 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 33 كلاهما عن أبي أمامه .
 - 4- تاريخ دمشق : ج 42 ص 241 ح 8753 ؛ بشاره المصطفى : ص 149 كلاهما عن ابن عباس .
 - 5- فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 654 ح 1113 ، ذخائر العقبى : ص 154 ، الرياض النضرة : ج 3 ص 169 عن جميل بن عبد الله بن يزيد ، المناقب لابن المغازلي : ص 288 ح 329 عن عبد الله المازني ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 309 ح 631 كلاهما نحوه .

فصل یکم : نگاه کلی

1 / 1 آگاه ترین ائمت به موازین قضا

فصل یکم : نگاه کلی 1 / 1 آگاه ترین ائمت به موازین قضا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : آگاه ترین ائمت من به [موازین] قضا ، علی بن ابی طالب است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : پس از من ، آگاه ترین ائمت به [موازین] قضا و داناترین آنها علی بن ابی طالب است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : پس از من ، آگاه ترین فرد به سنت و داوری ، علی بن ابی طالب است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : علی ، آگاه ترین ائمت من به [موازین] قضا ، بر اساس کتاب خداست . هرکس مرا دوست دارد ، باید او را [نیز] دوست داشته باشد ؛ چرا که کسی به ولایت من نمی رسد ، مگر با دوست داشتن علی .

فضائل الصحابه ، ابن حنبل_ به نقل از حمید بن عبد الله بن یزید مدنی_ : نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ، از یکی از داوری های علی علیه السلام سخن به میان آمد . پیامبر خدا خوشش آمد و فرمود : «سپاس ، خدای را که حکمت را در بین ما اهل بیت ، قرار داد» .

المستدرک علی الصحیحین عن عبد اللہ [بن مسعود]: كُنَّا نَتَحَدَّثُ أَنَّ أَقْضَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ . (1)

صحیح البخاری عن عمر: أَقْضَانَا عَلِيٌّ . (2)

المناقب لابن شهر آشوب عن عمر: كُنَّا أَمْرًا إِذَا اخْتَلَفْنَا فِي شَيْءٍ أَنْ نُحْكَمَ عَلَيْنَا . (3)

شرح نهج البلاغه: إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ جَلَسَ إِلَى عُمَرَ فِي الْمَسْجِدِ وَعِنْدَهُ نَاسٌ ، فَلَمَّا قَامَ عَرَّضَ وَاحِدٌ بِذِكْرِهِ ، وَنَسَبَهُ إِلَى التِّيهِ وَالْعُجْبِ . فَقَالَ عُمَرُ : حَقٌّ لِمِثْلِهِ أَنْ يَتِيَهُ ! وَاللَّهِ ، لَوْلَا سَيْفُهُ لَمَا قَامَ عَمُودُ الْإِسْلَامِ ، وَهُوَ بَعْدَ أَقْضَى الْأُمَّةِ ، وَذُو سَابِقَتَيْهَا ، وَذُو شَرَفِهَا . (4)

الإمام الباقر عليه السلام: تَقَدَّمَ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَجُلَانِ يَخْتَصِمَانِ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ إِلَى جَانِبِهِ ، فَقَالَ لَهُ : إِقْضِ بَيْنَهُمَا يَا أَبَا الْحَسَنِ . فَقَالَ أَحَدُ الْخَصْمَيْنِ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، يَقْضِي هَذَا بَيْنَنَا وَأَنْتَ قَاعِدٌ ! قَالَ : وَيَحْكُ ! أَتَدْرِي مَنْ هَذَا ؟ ! هَذَا مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ ؛ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ هَذَا مَوْلَاهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ . (5)

- 1- .المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 145 ح 4656 ، تاریخ دمشق: ج 42 ص 404 و 405 ، أسد الغابه: ج 4 ص 95 الرقم 3789 ، الاستيعاب: ج 3 ص 206 الرقم 1875 ، الرياض النضرة: ج 3 ص 167 ، الطبقات الكبرى: ج 2 ص 339 وفيه «إنَّ عبد الله كان يقول» و ص 338 ، أنساب الأشراف: ج 2 ص 350 وفيهما «مِن أَقْضَى» بدل «أقضى» ؛ الأُمالي للطوسي: ص 387 ح 848 .
- 2- .صحیح البخاری: ج 4 ص 1629 ح 4211 ، المعجم الأوسط: ج 7 ص 357 ح 7721 ، الرياض النضرة: ج 3 ص 167 ، تاریخ دمشق: ج 42 ص 403 و ص 402 و 404 ، مسند ابن حنبل: ج 8 ص 5 ح 21142 ، المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 345 ح 5328 ، الطبقات الكبرى: ج 2 ص 339 ، أنساب الأشراف: ج 2 ص 350 ، حليه الأولياء: ج 1 ص 65 ؛ الأُمالي للطوسي: ص 251 ح 445 وفي الثمانية الأخيره «علی أقضانا» .
- 3- .المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 30 و ص 364 ، شرح الأخبار: ج 2 ص 305 ح 625 كلاهما نحوه .
- 4- .شرح نهج البلاغه: ج 12 ص 82 .
- 5- .شرح الأخبار: ج 1 ص 110 ح 31 عن إبراهيم بن خيار .

المستدرک علی الصحیحین۔ به نقل از عبد اللہ بن مسعود: ما همواره از علی بن ابی طالب علیہ السلام به عنوان آگاه ترین مردم مدینه به [موازین] قضا سخن می گفتیم .

صحیح البخاری۔ به نقل از عمر: آگاه ترین ما ، به [موازین] قضا علی است .

المناقب ، ابن شهر آشوب۔ به نقل از عمر: به ما دستور داده شده بود که هرگاه در چیزی اختلاف پیدا کردیم ، علی را داور قرار دهیم .

شرح نهج البلاغه: علی علیہ السلام در مسجد ، کنار عمر نشسته بود و گروهی از مردم نزد او بودند . وقتی علی علیہ السلام برخاست که برود ، یکی از آنان از او به کنایه یاد کرد و او را به خودنمایی و تکبر ، متهم نمود . عمر گفت : برای فردی چون او رواست که تکبر کند . سوگند به خدا ، اگر شمشیر او نبود ، هرگز ستون اسلام ، بر پای نمی ایستاد . گذشته از این ، او آگاه ترین امت به [موازین] قضا و باسابقه ترین و شریف ترین آنان است .

امام باقر علیہ السلام: دو نفر برای داوری پیش عمر آمدند و علی علیہ السلام در کنار او نشسته بود . عمر به وی گفت : ای ابو الحسن! بین آنان داوری کن . یکی از آن دو [به عمر] گفت : ای امیر مؤمنان! در حالی که تو [این جا] نشسته ای ، این ، بین ما داوری کند؟ عمر گفت : وای بر تو! آیا می دانی این [مرد] کیست؟ این [مرد] ، مولای من و مولای هر مسلمان است . هر کس که این [مرد] ، مولای او نباشد ، مسلمان نیست .

المناقب لابن شهر آشوب عن ابن عباس: إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَالَ لَهُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، إِنَّكَ لَتَعَجَّلُ فِي الْحُكْمِ وَالْفَصْلِ لِلشَّيْءِ إِذَا سُئِلْتَ عَنْهُ! قَالَ: فَأَبْرَزَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفَّهُ وَقَالَ لَهُ: كَمْ هَذَا؟ فَقَالَ عُمَرُ: خَمْسَةٌ! فَقَالَ: عَجَلْتَ يَا أَبَا حَفْصٍ. قَالَ: لَمْ يَخَفْ عَلِيٌّ. فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَأَنَا أُسْرِعُ فِيمَا لَا يَخْفَى عَلَيَّ! (1)

تاريخ الطبري عن المقداد: ما رأيتُ مثلَ ما أُوتِيَ إلى أهلِ هذا البيتِ بعدَ نبيِّهم؛ إني لأعجبُ من قُرَيْشٍ أنَّهُم تَرَكَوا رَجُلًا ما أقولُ إنَّ أحداً أَعْلَمُ ولا أَقْضَى مِنْهُ بِالْعَدْلِ. (2)

1 / 2 بِدَايَةِ قَضَائِهَا لِإِمَامِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْيَمَنِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، تَبِعْتَنِي وَأَنَا شَابٌّ أَقْضَى بَيْنَهُمْ وَلَا أُدْرِي مَا الْقَضَاءُ؟ فَضَرَبَ بِيَدِهِ فِي صَدْرِي، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ اهْدِ قَلْبَهُ، وَثَبِّتْ لِسَانَهُ»، فَمَا شَكَّكَتُ بَعْدُ فِي قَضَاءِ بَيْنِ اثْنَيْنِ. (3)

عنه عليه السلام: لَمَّا بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْيَمَنِ، فَقُلْتُ: تَبِعْتَنِي وَأَنَا رَجُلٌ حَدِيثُ السِّنِّ، وَلَيْسَ لِي عِلْمٌ بِكَثِيرٍ مِنَ الْقَضَاءِ؟ فَضَرَبَ صَدْرِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَالَ: «إِذْهَبْ؛ فَإِنَّ اللَّهَ سَيُثَبِّتُ لِسَانَكَ، وَيَهْدِي قَلْبَكَ»، فَمَا أَعْيَانِي قَضَاءَ بَيْنِ اثْنَيْنِ. (4)

1- المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 31، بحار الأنوار: ج 40 ص 147 ح 53.

2- تاريخ الطبري: ج 4 ص 233، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 223، العقد الفريد: ج 3 ص 288.

3- سنن ابن ماجه: ج 2 ص 774 ح 2310، المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 146 ح 4658، خصائص أمير المؤمنين للنسائي: ص 94 ح 34، الطبقات الكبرى: ج 2 ص 337، أنساب الأشراف: ج 2 ص 352، أسد الغابه: ج 4 ص 95 الرقم 3789 كلها عن أبي البختری، تاريخ الخلفاء: ص 202؛ دعائم الإسلام: ج 2 ص 529 ح 1880 كلها نحوه وراجع مسند أبي يعلى: ج 1 ص 180 ح 288.

4- مسند ابن حنبل: ج 1 ص 288 ح 1145، مسند أبي يعلى: ج 1 ص 189 ح 311 كلاهما عن أبي البختری الطائفي عمّن سمعه، خصائص أمير المؤمنين للنسائي: ص 91 ح 32 و ح 33 كلاهما عن أبي البختری و ص 97 ح 36 عن حارثه بن مضرب و ح 37 عن عمرو بن حبشي، الطبقات الكبرى: ج 2 ص 337 عن حارثه وكلها نحوه.

1 / 2 آغاز داوری های علی

المناقب، ابن شهر آشوب_ به نقل از ابن عبّاس_: عمر بن خطاب به علی علیه السلام گفت: ای ابو الحسن! هر گاه که از تو درباره چیزی سؤال می شود، در اظهار نظر و فصل خصومت درباره آن، عجله می کنی. علی علیه السلام کف دستش را نشان داد و پرسید: «این، چند تاست؟» عمر گفت: پنج تا. علی علیه السلام فرمود: «[در پاسخ دادن،] عجله کردی، ای ابو حفص!». عمر گفت: پاسخش برایم معلوم بود. علی علیه السلام فرمود: «من هم پاسخ هایی را که برایم واضح است، سریع می گویم».

تاریخ الطبری_ به نقل از مقداد_: من ندیدم مثل آنچه به اهل این خاندان داده شده است، پس از پیامبرشان به کسی داده شده باشد. من از قریشیان در شگفتم که کسی را رها کردند که باور ندارم هیچ کس، داناتر و آگاه تر از او به [موازین قضا] براساس عدل باشد.

1 / 2 آغاز داوری های علیامام علی علیه السلام: پیامبر خدا مرا به یمن فرستاد. گفتم: ای پیامبر خدا! مرا برای داوری به سوی یمن گسیل می داری، در حالی که جوانم و از داوری چیزی نمی دانم؟ دست خود را روی سینه من گذاشت و گفت: «پروردگارا! دلش را هدایت کن و زبانش را استوار فرما». پس از آن، هرگز در داوری بین دو نفر، تردید نکردم.

امام علی علیه السلام: هنگامی که پیامبر خدا مرا به یمن اعزام می کرد، گفتم: ای پیامبر خدا! مرا که جوانم و از داوری چیزی نمی دانم، اعزام می کنی؟ پیامبر خدا دست به سینه من گذاشت و فرمود: «برو، که خداوند، زبان تو را استوار خواهد داشت و دل تو را هدایت خواهد کرد». از آن پس، هیچ گاه در داوری بین دو نفر در نماندم.

عنه عليه السلام: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْيَمَنِ قَاضِيًا ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، تُرْسِدُنِي وَأَنَا حَدِيثُ السَّنِّ وَلَا عِلْمَ لِي بِالْقَضَاءِ ؟ فَقَالَ : «إِنَّ اللَّهَ سَيَهْدِي قَلْبَكَ ، وَيُثَبِّتُ لِسَانَكَ ؛ فَإِذَا جَلَسَ بَيْنَ يَدَيْكَ الْحَصْمَانِ فَلَا تَقْضِيَنَّ حَتَّى تَسْمَعَ مِنَ الْآخَرِ كَمَا سَمِعْتَ مِنَ الْأَوَّلِ ؛ فَإِنَّهُ أَحْرَى أَنْ يَتَبَيَّنَ لَكَ الْقَضَاءُ» ، قَالَ : فَمَا زِلْتُ قَاضِيًا _ أَوْ : مَا شَكَّكْتُ فِي قَضَائِهِ بَعْدُ . (1)

1 / 3 إِيحَاطَتُهُ بِالْقَضَاءِ الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَاللَّهِ لَوْ تُنَبِّتُ لِي الْوَسَادَةَ لَقَضَيْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ ، وَبَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ ، وَبَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِزُبُورِهِمْ ، وَبَيْنَ أَهْلِ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ . (2)

-
- 1- . سنن أبي داود : ج 3 ص 301 ح 3582 ، السنن الكبرى : ج 10 ص 236 ح 20487 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 236 ح 882 ، الطبقات الكبرى : ج 2 ص 337 كلاهما نحوه وكلها عن حنش ، كنز العمال : ج 6 ص 103 ح 15036 ؛ مسند زيد : ص 294 نحوه .
- 2- . الأُمَالِي لِلطُّوسِي : ص 523 ح 1159 ، بشاره المصطفى : ص 216 وليس فيه «وبين أهل الزبور بزبورهم» وكلاهما عن المجاشعي عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، خصائص الأئمة عليهم السلام : ص 55 ، الاحتجاج : ج 1 ص 625 ح 145 ، الأصول الستة عشر : ص 40 ، تفسير فرات : ص 188 ح 239 ، تفسير الحبري : ص 277 ح 36 ، العمدة : ص 208 ح 321 والأربعة الأخرى عن زاذان ، شرح الأخبار : ج 2 ص 311 ح 639 ؛ ينابيع المودة : ج 1 ص 216 ح 28 وليس فيهما «وبين أهل الزبور بزبورهم» ، تذكره الخواص : ص 16 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 366 ح 384 كلاهما عن زاذان نحوه وراجع تفسير العياشي : ج 1 ص 15 ح 3 وبصائر الدرجات : ص 132 _ 134 .

1 / 3 تسلطش بر داوری

امام علی علیه السلام: پیامبر خدا مرا به عنوان قاضی به یمن اعزام کرد. گفتم: ای پیامبر خدا! مرا، در حالی که جوانم و از داوری چیزی نمی دانم، اعزام می کنی؟ فرمود: «خداوند، قلب تو را هدایت خواهد کرد و زبان تو را استوار خواهد ساخت. هر گاه دو نفر متخاصم در برابرت نشستند، داوری مکن، مگر زمانی که سخن فرد دوم را بشنوی، همان گونه که سخن فرد اول را شنیدی؛ چون این روش، داوری را برایت بهتر هموار می کند». از آن پس، همواره قاضی بودم (و یا گفت: از آن پس، هرگز در داوری، تردید ننمودم).

1 / 3 تسلطش بر داوری امام علی علیه السلام: به خدا سوگند، اگر کرسی [داوری] برایم گذاشته شود، بین اهل تورات با توراتشان، در بین ترسایان با انجیلشان، در بین اهل زبور با زبورشان، و در بین اهل قرآن با قرآنشان، داوری خواهم کرد.

عنه عليه السلام: لَوْ تُبَيِّنَ لِي الْوَسَادُ لَحَكَمْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ، وَبَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ، وَأَهْلِ الزَّبُورِ بِزُبُورِهِمْ، وَأَهْلِ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ، حَتَّى يَزْهَرَ كُلُّ كِتَابٍ مِنْ هَذِهِ الْكُتُبِ وَيَقُولُ: يَا رَبِّ إِنَّ عَلَيَّا قَضَى بِقَضَائِكَ. (1)

الإمام الصادق عليه السلام: كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَوْ اخْتَصَمَ إِلَى رَجُلَانِ فَقَضَيْتُ بَيْنَهُمَا، ثُمَّ مَكَّنَا أَحْوَالًا كَثِيرَةً، ثُمَّ أَتَيْانِي فِي ذَلِكَ الْأَمْرِ لَقَضَيْتُ بَيْنَهُمَا قَضَاءً وَاحِدًا؛ لِأَنَّ الْقَضَاءَ لَا يَحُولُ وَلَا يَزُولُ أَبَدًا. (2)

الإمام الباقر عليه السلام: لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ وَلَا صَوَابٌ، وَلَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقْضِي بِقَضَاءِ حَقٍّ إِلَّا مَا خَرَجَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ، وَإِذَا تَشَعَّبَتْ بِهِمُ الْأُمُورُ كَانَ الْخَطَأُ مِنْهُمْ، وَالصَّوَابُ مِنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (3)

عنه عليه السلام: إِنَّهُ لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ حَقٍّ وَلَا صَوَابٍ، وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقْضِي بِقَضَاءٍ يُصِيبُ فِيهِ الْحَقُّ إِلَّا مِفْتَاحُهُ عَلِيٌّ، فَإِذَا تَشَعَّبَتْ بِهِمُ الْأُمُورُ كَانَ الْخَطَأُ مِنْ قِبَلِهِمْ وَالصَّوَابُ مِنْ قِبَلِهِ - أَوْ كَمَا قَالَ - . (4)

عنه عليه السلام: لَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقْضِي بِحَقٍّ وَلَا عَدْلٍ إِلَّا وَمِفْتَاحُ ذَلِكَ الْقَضَاءِ وَبَابُهُ وَأَوَّلُهُ وَسَدَنُهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (5)

1- الإرشاد: ج 1 ص 35 عن الأصبغ بن نباته، المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 38 عن ابن أبي البختري من سنده طرق، وابن المفصل من عشره طرق، وإبراهيم الثقفي من أربعة عشر طريقا؛ شرح نهج البلاغه: ج 20 ص 283 ح 242 نحوه.

2- الأمالى للمفيد: ص 287 ح 5، بشاره المصطفى: ص 254 كلاهما عن الحسن بن ظريف، الأمالى للطوسى: ص 64 ح 94 عن الحسن بن ظريف.

3- الكافي: ج 1 ص 399 ح 1، بصائر الدرجات: ص 519 ح 4 كلاهما عن محمد بن مسلم.

4- بصائر الدرجات: ص 519 ح 2 عن محمد بن مسلم، بحار الأنوار: ج 2 ص 95 ح 35.

5- الأمالى للمفيد: ص 96 ح 6، المحاسن: ج 1 ص 243 ح 448 وفيه «سببه» بدل «سننه» وكلاهما عن محمد بن مسلم وراجع بصائر الدرجات: ص 519 ح 3.

امام علی علیه السلام: اگر کرسی داوری برایم گذاشته شود، بین اهل تورات با توراتشان، بین اهل انجیل با انجیلشان، بین اهل زبور با زبورشان، و بین اهل قرآن با قرآنشان، داوری خواهم کرد، به گونه ای که هر کدام از این کتاب ها بدرخشد و بگوید: پروردگارا! علی، به روش تو داوری کرد.

امام صادق علیه السلام: علی علیه السلام می فرمود: «اگر دو نفر برای داوری پیش من بیایند و من بین آنان داوری کنم، آن گاه، آن دو چندین سال صبر کنند و سپس بار دیگر برای همان مورد، پیش من بیایند، بین آنان، همان گونه داوری خواهم کرد؛ چون [اصول] داوری، هیچ گاه تغییر نمی کند و از بین نمی رود».

امام باقر علیه السلام: حق و درستی، نزد هیچ یک از مردم نیست و هیچ کدام از مردم به حق داوری نمی کند، مگر بر پایه آنچه از ما اهل بیت صادر شده است. و هر گاه کارها نزد آنان اختلافی شود، اشتباه از آنان و [نظر] درست از علی علیه السلام است.

امام باقر علیه السلام: چیزی از حق و درستی، نزد هیچ کس نیست و هیچ یک از مردم داوری نمی کنند که در آن به حق دست یابند، مگر آن که کلید آن، علی علیه السلام است و هر گاه کارها بر آنان مشتبه شود، [نظر] اشتباه از آنان است و [نظر] درست، از وی.

امام باقر علیه السلام: هیچ یک از مردم به حق و عدالت داوری نمی کنند، مگر آن که کلید آن داوری و [نیز] در آن و آغاز آن و قواعد آن، از علی بن ابی طالب علیه السلام باشد.

الإمام الصادق عليه السلام: ما رأيتُ عليّاً عليه السلام قَضَى قَضَاءً إِلَّا وَجَدْتُ لَهُ أَصْلًا فِي السُّنَّةِ . (1)

راجع: ج 4 ص 228 (السياسة القضائيّة).

1- . الأُمالي للمفيد : ص 286 ح 5 ، بشاره المصطفى : ص 254 كلاهما عن الحسن بن ظريف ، الأُمالي للطوسي : ص 64 ح 94 عن الحسن بن ظريف .

امام صادق علیه السلام: ندیدم که علی علیه السلام درباره چیزی داوری کرده باشد، مگر آن که برای آن، اصلی در سنت یافتیم.

ر. ک: ج 4 ص 229 (سیاست های قضایی).

الفصل الثاني : نماذج من أفضيته في عصر النبي 2 / 1 قتلى زُبَيْهِ الأَسَدِ الإمام الصادق عليه السلام : إن قوما احتفروا زُبَيْهَ (1) لِلأَسَدِ بِالْيَمَنِ ، فَوَقَعَ فِيهَا الأَسَدُ ، فَازْدَحَمَ النَّاسُ عَلَيْهَا يَنْظُرُونَ إِلَى الأَسَدِ ، فَوَقَعَ فِيهَا رَجُلٌ ، فَتَعَلَّقَ بِأَخْرٍ ، فَتَعَلَّقَ الأَخْرُ بِالأَخْرِ وَالأَخْرُ بِأَخْرٍ ، فَجَرَحَهُمُ الأَسَدُ ؛ فَمِنْهُمْ مَنْ مَاتَ مِنْ جِرَاحِهِ الأَسَدِ ، وَمِنْهُمْ مَنْ أُخْرِجَ فَمَاتَ ، فَتَشَاجَرُوا فِي ذَلِكَ حَتَّى أَخَذُوا السُّيُوفَ . فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَلُمُّوا أَقْضَى بَيْنِكُمْ ؛ فَقَضَى أَنَّ لِلأَوَّلِ رُبْعَ الدِّيَةِ ، وَلِلثَّانِي ثُلُثَ الدِّيَةِ ، وَلِلثَّلَاثِ نِصْفَ الدِّيَةِ ، وَلِلرَّابِعِ دِيَةَ كَامِلَةً ، وَجَعَلَ ذَلِكَ عَلَى قَبَائِلِ الَّذِينَ اذْدَحَمُوا ، فَرَضِيَ بَعْضُ الْقَوْمِ وَسَخِطَ بَعْضٌ . فَرُفِعَ ذَلِكَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأُخْبِرَ بِقَضَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَجَارَهُ (2) .

1- . الزُّبَيْهِ : حَفِيرُهُ تُحْفَرُ لِلأَسَدِ وَالصَّيْدِ ، وَيُعْطَى رَأْسُهَا بِمَا يَسْتَرُهَا لِيَقَعَ فِيهَا (النهاية : ج 2 ص 295 «زبا»).

2- . الكافي : ج 7 ص 286 ح 2 ، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 239 ح 952 كلاهما عن مسمع بن عبد الملك ؛ مسند ابن حنبل : ج 1 ص 167 ح 573 و ص 272 ح 1063 كلاهما عن حنش الكنانى ، الرياض النضرة : ج 3 ص 169 عن الإمام عليّ عليه السلام والثلاثة الأخيره نحوه .

فصل دوم : نمونه هایی از داوری های امام علی در زمان پیامبر

1 / 2 کشتگان در دام شیر

فصل دوم : نمونه هایی از داوری های امام علی در زمان پیامبر 1 / 2 کشتگان در دام شیر امام صادق علیه السلام : در یمن ، گروهی از مردم برای شکار شیر ، گودالی کردند و شیری در آن افتاد . مردم ، گرد آن گودال جمع شدند که شیر را تماشا کنند . مردی در گودال افتاد و چنگ به دیگری زد . وی هم به دیگری چسبید و به همین ترتیب او نیز دیگری را گرفت . آن گاه ، شیر ، آنان را زخمی کرد . بعضی بر اثر زخم شیر جان سپردند و بعضی نیز پس از بیرون آورده شدن از گودال ، مُردند . [قبایل] آنان در این باره با هم به کشمکش پرداختند و به روی هم شمشیر کشیدند . علی علیه السلام فرمود : «بیایید من بین شما داوری کنم» . آن گاه برای اولی به یک چهارم دیه ، برای دومی به یک سوم دیه ، برای سومی به نصف دیه و برای چهارمی ، به دیه کامل حکم کرد و آن را بر عهده قبیله هایی که در آن جا گرد آمده بودند ، قرار داد . گروهی از آنان راضی شدند و گروهی ناراضی گشتند و واقعه را به اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله رساندند و داوری امیر مؤمنان را به وی خبر دادند . پیامبر صلی الله علیه و آله داوری علی علیه السلام را تأیید فرمود .

2 / 2 ثورٌ رَجُلٌ قَتَلَ حِمَارَ الْآخِرِ إِمَامِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: إِنَّ ثورَ فُلَانٍ قَتَلَ حِمَارِي، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِيَّتْ أَبَا بَكْرٍ فَسَلُهُ. فَأَتَاهُ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: لَيْسَ عَلَيَّ الْبَهَائِمُ قَوْدٌ. فَرَجَعَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَخْبَرَهُ بِمَقَالِهِ أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِيَّتْ عُمَرَ فَسَلُهُ. فَأَتَاهُ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ مِثْلَ مَقَالِهِ أَبِي بَكْرٍ. فَرَجَعَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِيَّتْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَلُهُ. فَأَتَاهُ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ كَانَ الثَّورُ الدَّخِلُ عَلَى حِمَارِكَ فِي مَنَامِهِ حَتَّى قَتَلَهُ فَصَاحِبُهُ ضَامِنٌ، وَإِنْ كَانَ الْحِمَارُ هُوَ الدَّخِلُ عَلَى الثَّورِ فِي مَنَامِهِ فَلَيْسَ عَلَى صَاحِبِهِ ضَمَانٌ. قَالَ: فَرَجَعَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مَنْ يَحْكُمُ بِحُكْمِ الْأَنْبِيَاءِ. (1)

2 / 3 فَرَسٌ أَفَلَّتْ فَقَتَلَ رَجُلًا إِمَامِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْيَمَنِ، فَأَفَلَّتْ فَرَسٌ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ، وَمَرَّ يَعْدُو فَمَرَّ بِرَجُلٍ فَتَفَحَّهُ (2) بِرَجْلِهِ فَقَتَلَهُ، فَجَاءَ أَوْلِيَاءُ الْمَقْتُولِ إِلَى الرَّجُلِ فَأَخَذُوهُ وَرَفَعُوهُ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَقَامَ صَاحِبُ الْفَرَسِ الْبَيْتَةَ عِنْدَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ فَرَسَهُ أَفَلَّتْ مِنْ دَارِهِ وَتَفَحَّ الرَّجُلُ، فَأَبْطَلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَمَ صَاحِبِهِمْ. فَجَاءَ أَوْلِيَاءُ الْمَقْتُولِ مِنَ الْيَمَنِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ ظَلَمَنَا وَأَبْطَلَ [دَمَ] (3) صَاحِبِنَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ بِظَلَامٍ، وَلَمْ يُخْلَقْ لِلظُّلْمِ، إِنَّ الْوَلَايَةَ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِي، وَالْحُكْمَ حُكْمُهُ، وَالْقَوْلَ قَوْلُهُ، وَلَا يَرُدُّ وَلَا يَتَّبِعُهُ وَقَوْلُهُ وَحُكْمُهُ إِلَّا كَافِرٌ، وَلَا يَرْضَى وَلَا يَتَّبِعُهُ وَقَوْلُهُ وَحُكْمُهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ. فَلَمَّا سَمِعَ الْيَمَانِيُّونَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ رَضِينَا بِحُكْمِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَوْلِهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: هُوَ تَوْبَتُكُمْ مِمَّا قُلْتُمْ (4).

1- الكافي: ج 7 ص 352 ح 7 عن سعد بن طريف الإسكافي وح 6، تهذيب الأحكام: ج 10 ص 229 ح 901 كلاهما عن مصعب بن سلام التميمي عن الإمام الصادق عن أبيه عليهما السلام، خصائص الأئمة عليهم السلام: ص 81 عن الإمام الصادق عليه السلام، عوالي اللآلي: ج 3 ص 626 ح 42، دعائم الإسلام: ج 2 ص 424 ح 1477 كلها نحوه وراجع الإرشاد: ج 1 ص 197 والفضائل لابن شاذان: ص 140.

2- نَفَحَتِ الدَّابَّةُ: إِذَا رَمَحَتْ بِرَجْلِهَا وَرَمَتْ بِحَدِّ حَافِرِهَا وَدَفَعَتْ (لسان العرب: ج 2 ص 622 «نفع»).

3- هذه الزيادة أثبتناها من تهذيب الأحكام والأمالى للصدوق.

4- الكافي: ج 7 ص 352 ح 8 عن عبيد الله الحلبي عن رجل، تهذيب الأحكام: ج 10 ص 228 ح 900 عن عبد الله الحلبي عن رجل، الأمالى للصدوق: ص 428 ح 566 عن جبير، دعائم الإسلام: ج 2 ص 425 ح 1478 نحوه وراجع المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 33.

2 / 2 مردی که گاوش الاغ دیگری را کشته بود**2 / 3 کسی که اسبش گریخته و مردی را کشته بود**

2 / 2 مردی که گاوش الاغ دیگری را کشته بود امام باقر علیه السلام: مردی پیش پیامبر خدا آمد و گفت: گاو فلانی، الاغ مرا کشته است. پیامبر خدا فرمود: «نزد ابو بکر برو و [حکم مسئله را] از او بپرس». مرد، پیش ابو بکر رفت و از او پرسید. ابو بکر گفت: بر چار پایان، قصاص نیست. مرد، پیش پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و گفته ابو بکر را به اطلاع ایشان رساند. پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود: «نزد عمر برو و از او بپرس». مرد، پیش عمر رفت و از او پرسید. او هم پاسخی شبیه ابو بکر داد. مرد، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و به ایشان گزارش داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نزد علی برو و از او بپرس». مرد، پیش علی علیه السلام آمد و از او پرسید. علی علیه السلام فرمود: «اگر گاو به طویله الاغ تو وارد شده و آن را کشته است، صاحب گاو، ضامن است؛ ولی اگر الاغ تو وارد حصار گاو او شده، در این صورت، او ضامن نیست». صاحب الاغ، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و به ایشان خبر داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سپاس، خدای را که در بین خاندان من، کسی را قرار داده است که به شیوه داوری پیامبران، داوری می کند».

3 / 2 کسی که اسبش گریخته و مردی را کشته بود امام باقر علیه السلام: پیامبر خدا علی علیه السلام را به یمن اعزام کرد. اسب مردی از اهالی یمن رم کرد و در حال گریز، از کنار کسی رد شد و با لگد، او را کشت. اولیای دم مقتول، نزد آن مرد آمدند، او را گرفتند و برای دادخواهی پیش علی علیه السلام آوردند. صاحب اسب در محضر علی علیه السلام بیّنه اقامه کرد که اسبش از خانه اش گریخته و به آن مرد، لگد زده است. علی علیه السلام خون آن شخص را هدر شمرد. اقوام مقتول، از یمن نزد پیامبر خدا آمدند و گفتند: علی، در حق ما ظلم کرده و خون خویشاوند ما را هدر شمرده است. پیامبر خدا فرمود: «علی، ستمکار نیست و برای ستم کردن، آفریده نشده است. ولایت پس از من، از آن علی است و داوری صحیح، داوری اوست و سخن درست، سخن اوست. ولایت و سخن و داوری او را، جز شخص کافر، رد نمی کند و از ولایت و سخن و داوری او، جز مؤمن، خرسند نمی شود». یمنی ها هنگامی که سخن پیامبر خدا را درباره علی علیه السلام شنیدند، گفتند: ای پیامبر خدا! به داوری و سخن علی علیه السلام راضی گشتیم. پیامبر خدا فرمود: «این، توبه شماست از آنچه گفتید».

2 / 4 رَجُلَانِ اخْتَصَمَا فِي غُلَامٍ لِإِرْشَادٍ فِي ذِكْرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَمَا بَعَثَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْيَمَنِ -: رُفِعَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ بَيْنَهُمَا جَارِيَةٌ يَمْلِكَانِ رِقَّتَهَا عَلَى السَّوَاءِ ، قَدْ جَهَلَا حَظْرَ وَطَيْهَا فَوَطَّئَاهَا مَعَا فِي طَهْرٍ وَاحِدٍ عَلَى ظَنِّ مِنْهُمَا جَوَازَ ذَلِكَ لِقُرْبِ عَهْدِهِمَا بِالْإِسْلَامِ ، وَقَلَّ مَعْرِفَتُهُمَا بِمَا تَصَدَّقَتْهُ الشَّرِيعَةُ مِنَ الْأَحْكَامِ ، فَحَمَلَتِ الْجَارِيَةُ وَوَضَعَتْ غُلَامًا ، فَأَخْتَصَمَا إِلَيْهِ فِيهِ ، فَقَرَعَ عَلَى الْغُلَامِ بِاسْمَيْهِمَا ، فَخَرَجَتِ الْقُرْعَةُ لِأَحَدِهِمَا فَالْحَقَّ الْغُلَامَ بِهِ ، وَالزَّمَهُ نِصْفَ قِيَمَتِهِ ؛ لِأَنَّهُ كَانَ عَبْدًا لِشَرِيكِهِ ، وَقَالَ : لَوْ عَلِمْتُ أَنَّكُمَا أَقْدَمْتُمَا عَلَى مَا فَعَلْتُمَا بَعْدَ الْحُجَّةِ عَلَيْكُمَا بِحَظْرِهِ لَبَالِغَتْ فِي عُقُوبَتَيْكُمَا . وَيَلْغُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذِهِ الْقَضِيَّةُ فَأَمْضَاهَا ، وَأَقْرَأَ الْحُكْمَ بِهَا فِي الْإِسْلَامِ ، وَقَالَ : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ يَقْضِي عَلَى سَنَنِ دَاوُودَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَبِيلَهُ فِي الْقَضَاءِ . (1)

1- .الإرشاد : ج 1 ص 195 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 244 ح 21 وفيه «وأسقط الثلث الباقي لركوب الواقصه عبثا القامصه . والواقصه التي كسر عنقها» .

2 / 4 نزاع دو نفر بر سر یک فرزند

2 / 4 نزاع دو نفر بر سر یک فرزندالإرشاد_ در یادکرد علی علیه السلام، پس از آن که پیامبر خدا وی را به یمُن اعزام کرد: دو نفر که به طور مساوی، کنیزی را مالک بودند، از آن جا که تازه مسلمان بودند واحکام دین و [از جمله،] حرمت مجامعت دو نفر با یک کنیز در یک پاکی (1) رانمی دانستند، در یک پاکی، با وی مجامعت نمودند. در نتیجه، کنیز، باردار شد و پسری به دنیا آورد. آن دو بر سر کودک، نزاع کردند و داوری پیش علی علیه السلام آوردند. علی علیه السلام به نام آن دو نفر، در مورد کودک، قرعه زد و قرعه به نام یکی از آن دو درآمد. کودک رافرزند او شمرد و نصف قیمت کودک را بر عهده او گذاشت. چون آن کودک، برده شریکش هم بود [و نصف آن، متعلق به شریک او بود] _ و فرمود: «اگر می دانستم که شما دو نفر، پس از آگاهی از حرمت کاری که کردید، به آن اقدام کرده اید، شما را به شدت مجازات می کردم». این داوری به پیامبر خدا رسید. آن را تأیید کرد و مقرر فرمود که [در موارد مشابه] مطابق آن در اسلام داوری شود و گفت: «سپاس، خدایی را که در بیان ما اهل بیت، کسی را قرار داد که به سنت و روش داوود علیه السلام در داوری، داوری می کند».

1- منظور از یک پاکی، مدت زمانی است که زن در بین دو زمان حیض، پاک می گردد. (م)

2 / 5 حُكْمُ الْقَارِصَةِ وَالْقَامِصَةِ بِالْإِرْشَادِ: رُفِعَ إِلَيْهِ [عَلَيْهِ السَّلَام] خَبْرُ جَارِيَةٍ حَمَلَتْ جَارِيَةً عَلَى عَاتِقِهَا عَبَثًا وَلَعِبًا، فَجَاءَتْ جَارِيَةٌ أُخْرَى فَقَرَصَتْ الْحَامِلَةَ فَفَقَزَتْ لِقَرَصَتِهَا، فَوَقَعَتِ الرَّكِيْبَةُ فَأَنْدَقَّتْ عَنْقُهَا وَهَلَكَتْ. فَقَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْقَارِصَةِ بِثُلْثِ الدِّيَةِ، وَعَلَى الْقَامِصَةِ (1) بِثُلْثِهَا، وَأَسْقَطَ الثُّلْثَ الْبَاقِيَ بِقُموصِ الرَّكِيْبَةِ لِرُكُوبِ الْوَاقِعَةِ عَبَثًا الْقَامِصَةَ. وَبَلَغَ الْخَبْرُ بِذَلِكَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَمَضَاهُ وَشَهِدَ لَهُ بِالصَّوَابِ بِهِ. (2)

1- القامصة: النافرة الضاربه برجلها (النهاية: ج 4 ص 108 «قمص»).

2- الإرشاد: ج 1 ص 196، بحار الأنوار: ج 40 ص 245 ح 21 وراجع المقنعه: ص 750 والمناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 354.

2 / 5 حکم نیشگون گیرنده و فرارکننده

2 / 5 حکم نیشگون گیرنده و فرارکننده‌ها لإرشاد: داستان دختری را پیش علی علیه السلام به داوری آوردند که دختر دیگری را به بازی، روی دوش گرفته بود و بازی می کرد و [در همان حال،] دختر دیگری (سومی) از راه رسیده و دختر بردوش گیرنده را نیشگون گرفته بود و آن دختر، بالا پریده بود و در نتیجه، دختری که بر دوش وی سوار بود، بر زمین افتاده و گردنش شکسته و مرده بود. امام علیه السلام، یک سوم دیه را بر عهده نیشگون گیرنده و یک سوم آن را بر عهده آن که [دختر را بر دوش گرفته و] بالا پریده بود، گذاشت و یک سوم باقی مانده را به خاطر آن که دختر در گذشته، خود به قصد بازی بر دوش وی سوار شده بود، به حساب نیاورد. خبر این [داوری] به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. آن را تأیید کرد و به درستی آن، گواهی داد.

الفصل الثالث : نماذج من قضاياها بعد النبي 3 / 1 رجلٌ شرب الخمر جاهلاً بحرمتها لإمام الصادق عليه السلام : لقد قضى أمير المؤمنين صلوات الله عليه بقضيه ما قضى بها أحدٌ كان قبله ! وكانت أول قضيه قضى بها بعد رسول الله صلى الله عليه وآله . وذلك أنه لما قضى رسول الله صلى الله عليه وآله وأفضى الأمر إلى أبي بكر أتى برجلٍ قد شرب الخمر ، فقال له أبو بكر : أشربت الخمر ؟ فقال الرجل : نعم ، فقال : ولم شربتها وهي محرمة ؟ فقال : إني لما (1) أسلمتُ ومنزلي بين ظهرائي قوم يشربون الخمر ويستحلونها ، ولم (2) أعلم أنها حرام فأجتنبها . قال : فالتفت أبو بكر إلى عمر فقال : ما تقول يا أبا حفص في أمر هذا الرجل ؟ فقال : معضله وأبو الحسن لها . فقال أبو بكر : يا غلام ادع لنا علياً ، قال عمر : بل يوتي الحكم في منزله ، فأتوه ومعه سمان الفارسي ، فأخبره بقصه الرجل فاقصص عليه قصته . فقال علي عليه السلام لأبي بكر : إبعث معه من يدور به على مجالس المهاجرين والأنصار ؛ فمن كان تلا عليه آية التحريم فليشهد عليه ؛ فإن لم يكن تلا عليه آية التحريم فلا شيء عليه . ففعل أبو بكر بالرجل ما قال علي عليه السلام ، فلم يشهد عليه أحد ، فحلى سبيله . (3)

- 1- كذا في المصدر ، وجاء في الموضوع الآخر من الكافي وخصائص الأئمة عليهم السلام بحذف «لما» ، وهو المناسب للسياق .
- 2- في المصدر : « ولو » ، والصواب ما أثبتناه كما في خصائص الأئمة عليهم السلام . وفي الموضوع الآخر من الكافي : « ولو علمت أنها حرام اجتنبتها » .
- 3- الكافي : ج 7 ص 249 ح 4 عن أبي بصير وص 216 ح 16 عن ابن بكير ، خصائص الأئمة عليهم السلام : ص 81 كلاهما نحوه .

فصل سوم : نمونه هایی از داوری های امام علی پس از پیامبر

3 / 1 مردی که شراب خورده بود و از حرمت آن ، آگاه نبود

فصل سوم : نمونه هایی از داوری های امام علی پس از پیامبر 3 / 1 مردی که شراب خورده بود و از حرمت آن ، آگاه نبود امام صادق علیه السلام : امیر مؤمنان ، درباره واقعه ای داوری کرد که پیش از او ، کسی درباره چنین واقعه ای داوری نکرده بود و این ، اولین داوری ای بود که پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد . ماجرا از این قرار است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت و حکومت به ابو بکر رسید ، مردی را پیش وی آوردند که شراب خورده بود . ابو بکر به وی گفت : آیا شراب خورده ای؟ مرد گفت : آری . ابو بکر گفت : چرا شراب خوردی ، در حالی که حرام است؟ مرد گفت : زمانی که من مسلمان شدم ، خانه ام در کنار خانه های مردمی بود که شراب می خوردند و آن را حلال می شمردند . اگر می دانستم خوردن شراب حرام است ، از آن ، دوری می جستم . ابو بکر ، رو به عمر کرد و گفت : ای ابو حفص! درباره این مرد ، نظرت چیست؟ عمر گفت : مشکلی است که ابو الحسن را لازم دارد . ابو بکر گفت : ای پسر! علی را صدا کن که پیش ما بیاید . عمر گفت : برای داوری باید به خانه داور رفت . آنان به خانه علی علیه السلام آمدند و سلمان هم پیش وی بود . ابو بکر ، ماجرای آن مرد را به علی علیه السلام خبر داد سپس او خود ، ماجرایش را شرح داد . علی علیه السلام به ابو بکر فرمود : «کسی را همراه او بفرست که وی را در محله های مهاجران و انصار بگردانند تا چنانچه کسی قبلاً آیه تحریم شراب را برای او خوانده بود ، علیه او گواهی دهد ؛ ولی اگر کسی این آیه را برای او نخوانده بود ، حدّی بر او نیست» . ابو بکر ، آنچه علی علیه السلام گفته بود ، در مورد آن مرد انجام داد [؛ ولی] کسی علیه آن مرد ، گواهی نداد . ابو بکر هم او را رها کرد .

2/3 جارية أخذت عذرتها بالإصبع لإمام الصادق عليه السلام: أتى عمر بن الخطاب بجارية قد شهدوا عليها أنها بعت، وكان من قصتها أنها كانت يتيمه عند رجل، وكان الرجل كثيرا ما يغيب عن أهله، فشبت اليتيمه فتخوفت المرأة أن يتزوجها زوجها، فدعت بنسوه حتى أمسكتها، فأخذت عذرتها بإصبعها. فلما قدم زوجها من غيبته رمت المرأة اليتيمه بالفاحشه وأقامت البيته من جاراتها اللاتي ساعدنها (1) على ذلك، فرفع ذلك إلى عمر، فلم يدرك كيف يقضى فيها، ثم قال للرجل: إيت علي بن أبي طالب عليه السلام، واذهب بنا إليه، فأتوا عليا عليه السلام وقصوا عليه القصة. فقال لامرأه الرجل: ألك بينة أو برهان؟ قالت: لى شهود؛ هؤلاء جاراتى يشهدن عليها بما أقول، فأحصرتهن، فأخرج علي بن أبي طالب عليه السلام السيف من غمده فطرح (2) بين يديه، وأمر بكل واحد منهن فأدخلت بيتا، ثم دعا بامرأه الرجل فأدارها بكل وجه فأبت أن تزول عن قولها، فردها إلى البيت الذى كانت فيه ودعا إحدى الشهود وجثا على ركبتيه ثم قال: تعرفينى؟ أنا علي بن أبي طالب، وهذا سيفى، وقد قالت امرأه الرجل ما قالت ورجعت إلى الحق وأعطيتها الأمان، وإن لم تصدقينى لأملأن السيف منك! فالتفتت (3) إلى عمر فقالت: يا أمير المؤمنين، الأمان على؟ فقال لها أمير المؤمنين [عليه السلام]: فاصدقى. فقالت: لا والله إلا أنها رأت جمالا وهيئه، فخافت فساد زوجها عليها، فسقتها المسكر، ودعتنا فأمسكناها فافتضتها بإصبعها. فقال علي عليه السلام: الله أكبر، أنا أول من فرق بين الشاهدين إلا دانيال النبي. فالزم علي عليه السلام المرأة حد القاذف، وألزمهن جميعا العقر (4)، وجعل عقرها أربعمئة درهم وأمر المرأة (5) أن تنفى من الرجل ويطلقها زوجها، وزوجه الجارية وساق عنه علي عليه السلام المهر. فقال عمر: يا أبا الحسن، فحدثنا بحديث دانيال. فقال علي عليه السلام: إن دانيال كان يتيم لا أم له ولا أب، وإن امرأه من بنى إسرائيل عجوزا كبيرة ضمه فربته، وإن ملكا من ملوك بنى إسرائيل كان له قاضيان، وكان لهما صديق، وكان رجلا صالحا، وكانت له امرأة بهية جميلة، وكان يأتى الملك فيحدثه، فاحتاج الملك إلى رجل يبعثه فى بعض أموره، فقال للقاضيين: اختارا رجلا أرسله فى بعض أمورى، فقالا: فلان، فوجهه الملك، فقال الرجل للقاضيين: أوصيكم بامرأتى خيرا، فقالا: نعم، فخرج الرجل. فكان القاضيان يأتيان باب الصديق، فعشقا امرأته فراوداها عن نفسها، فأبت، فقالا لها: والله لئن لم تفعلى لتشهدن عليك عند الملك بالزنى، ثم لترجمنك، فقالت: افعل ما أحببتما، فأتيا الملك فأخبراه وشهدا عنده أنها بعت، فدخل الملك من ذلك أمر عظيم، واشتد بها غمها وكان بها موعجا. فقال لهما: إن قولكما مقبول، ولكن ارجموها بعد ثلاثه أيام، ونادى فى البلد الذى هو فيه: احضروا قتل فلان العابد. فأتها قد بعت؛ فإن القاضيين قد شهدا عليها بذلك. فأكثر الناس فى ذلك وقال الملك لوزيره: ما عندك فى هذا من حيله؟ فقال: ما عندى فى ذلك من شىء. فخرج الوزير يوم الثالث؛ وهو آخر أيامها، فإذا هو بغلمان عراه يلعبون وفيهم دانيال عليه السلام وهو لا يعرفه، فقال دانيال: يا معشر الصبيان تعالوا حتى أكون أنا الملك وتكون أنت يا فلان العابد، ويكون فلان وفلان القاضيين الشاهدين عليها. ثم جمع ثرابا وجعل سيفا من قصب، وقال للصبيان: خذوا بيدها فنحوه إلى مكان كذا وكذا، وخذوا بيدها فنحوه إلى مكان كذا وكذا. ثم دعا بأحدهما فقال له: قل حقا؛ فأتك إن لم تقل حقا قتلتك - والوزير قائم ينظر ويسمع - فقال له: أشهد أنها بعت. فقال: متى؟ قال: يوم كذا وكذا. فقال: زدوه إلى مكانه وهاتوا الآخر. فردوه إلى مكانه وجاؤا بالآخر، فقال له: بما تشهد؟ فقال: أشهد أنها بعت. قال: متى؟ قال: يوم كذا وكذا. قال: مع من؟ قال: مع فلان بن فلان. قال: وأين؟ قال: بموضع كذا وكذا. فخالف أحدهما صاحبه. فقال دانيال عليه السلام: الله أكبر، شهدا بزور، يا فلان نادى فى الناس أنهما شهدا على فلان بزور، فاحضروا قتلها. فذهب الوزير إلى الملك مبادرا، فأخبره الخبر. فبعث الملك إلى القاضيين، فاختلفا كما اختلف الغلامان. فنادى الملك فى الناس، وأمر بقتلها. (6)

- 2- كذا في الكافي وتهذيب الأحكام ، وكتاب من لا يحضره الفقيه : «وَطَرَحَهُ» .
- 3- في المصدر : «فالتفت» ، والصحيح ما أثبتناه كما في تهذيب الأحكام .
- 4- عَقَّرَ الْمَرْأَةَ : دِيَهَ فَرَجَهَا إِذَا غُصِبَتْ فَرَجَهَا (لسان العرب : ج 4 ص 595 «عقر») .
- 5- في المصدر : «امرأه» ، والصحيح ما أثبتناه كما في تهذيب الأحكام .
- 6- الكافي : ج 7 ص 426 ح 9 ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 308 ح 852 كلاهما عن معاوية بن وهب ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 3 ص 20 ح 3251 عن الأصبغ بن نباته ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 372 نحوه وكلاهما من دون إسنادٍ إلى المعصوم .

3 / 2 دختری که دوشیزگی اش با انگشت ، زایل شده بود

3 / 2 دختری که دوشیزگی اش با انگشت ، زایل شده بود امام صادق علیه السلام: دختری را پیش عمر آوردند که علیه او به زنا گواهی داده بودند . ماجرای او از این قرار بود که وی ، دختر یتیمی بود که نزد مردی زندگی می کرد و آن مرد ، بسیاری از مواقع از خانواده اش دور بود . دخترک بزرگ شد و زن آن مرد ترسید که شوهرش با وی ازدواج کند . از این رو ، گروهی از زنان را فرا خواند تا دختر را نگه دارند . سپس ، خود با انگشت ، دوشیزگی وی را از بین برد . هنگامی که شوهر زن از مسافرت برگشت ، زن ، آن دختر یتیم را به فاحشگی متهم کرد و از همسایگانش که او را در این کار یاری کرده بودند ، بر زنای دختر ، شاهدانی اقامه نمود . ماجرا را پیش عمر آوردند ؛ ولی وی ندانست که چگونه درباره آن داوری کند . به آن مرد گفت : پیش علی بن ابی طالب برو و ما را هم ببر . همه نزد علی علیه السلام رفتند و ماجرا را برای وی نقل کردند . علی علیه السلام به زن آن مرد فرمود : «آیا تو شاهد یا دلیلی داری؟» . زن گفت : من شاهدانی دارم . اینان ، همسایگان من اند که به آنچه می گویم ، علیه وی گواهی می دهند . لذا آنان را حاضر کرده ام . علی علیه السلام شمشیر خود را از غلاف در آورد و در پیش روی خود گذاشت و فرمان داد هر کدام از آنان را به اتافی ببرند . آن گاه ، زن آن مرد را خواست و به هر شکل که او را سؤال پیچ کرد ، زن نپذیرفت که از حرف خود برگردد . [علی علیه السلام] وی را به اتافی که در آن بود ، برگرداند . سپس یکی از شاهدان را خواست و روی دوزانوی خود نشست . آن گاه فرمود : «آیا مرا می شناسی؟ من ، علی بن ابی طالب هستم و این ، شمشیر من است . زن آن مرد ، آنچه را باید بگوید ، گفت و به حق برگشت و من به او امان دادم . اگر به من راست نگویی ، این شمشیر را از خونت سیراب خواهم کرد» . آن زن ، رو به عمر کرد و گفت : ای امیر مؤمنان! به من امان بده . امام علی علیه السلام فرمود : «پس راست بگو» . زن گفت : به خدا سوگند ، غیر از این نبود که این زن در این دختر ، زیبایی و خوش قوارگی دید و از این که شوهرش به او متمایل شود ، ترسید . از این رو به او مُسکِر خوراند و ما را فرا خواند و ما دست و پای او را گرفتیم و خود با انگشت ، دوشیزگی وی را از بین بُرد . علی علیه السلام فرمود : «اللّه اکبر! پس از دانیال ، من اولین کسی هستم که بین شاهدان ، جدایی می اندازم» . آن گاه بر زن آن مرد ، حدّ قَدْْف مقرر فرمود و دیه از االه بکارت را بر عهده همه آنان قرار داد و دیه از االه بکارت آن دختر را چهارصد درهم معین نمود و دستور داد که آن زن از آن مرد ، جدا شود و شوهرش وی را طلاق دهد . [سپس] دختر را به عقد آن مرد درآورد و مهرش را خود از طرف مرد ، تعیین نمود . عمر گفت: ای ابو الحسن! داستان دانیال را بر ایمان بگو . علی علیه السلام فرمود : «دانیال علیه السلام یتیم بود و پدر و مادر نداشت . پیرزنی از بنی اسرائیل ، او را پیش خود برد و بزرگ کرد . یکی از پادشاهان بنی اسرائیل ، دو قاضی داشت و آن دو ، دوستی داشتند که مرد صالحی بود و زن خوش اندام و زیبایی داشت . این شخص با پادشاه در ارتباط بود . روزی ، شاه ، کسی که او را در پی کاری بفرستد نیاز پیدا کرد . به آن دو قاضی گفت : کسی را برگزینید تا وی را در پی کارم بفرستم . آن دو گفتند : فلانی مناسب است . شاه ، او را اعزام کرد . [قبل از رفتن] ، مرد به آن دو قاضی گفت : شما را درباره همسر من به رفتار نیکو سفارش می کنم . آن دو گفتند : باشد! و مرد به راه افتاد . آن دو قاضی به در خانه دوستان می آمدند و به زن وی اظهار عشق می کردند و از وی تمّای کام جویی می نمودند ؛ ولی زن نمی پذیرفت . به وی گفتند : به خدا سوگند ، اگر تمکین نکنی ، پیش شاه علیه تو به زنا گواهی خواهیم داد و آن گاه ، تو را سنگسار خواهیم کرد . زن گفت : هر کاری که دوست دارید ، بکنید . آن دو پیش شاه آمدند و به او خبر دادند و نزد او به زنای آن زن ، گواهی دادند . شاه از این جریان ، بسیار غمگین شد و به خاطر آن زن ، غمش افزون گشت ؛ چرا که به آن زن ، علاقه مند بود . [شاه] به آن دو گفت : سخن شما مورد قبول است ؛ اما وی را پس از سه روز ، سنگسار کنید . در شهر ، جار زدند که : برای تماشای قتل فلان زن پارسا که مرتکب زنا شده است و دو قاضی ، علیه او گواهی داده اند ، حاضر شوید . مردم در این باره سخن بسیار می گفتند . پادشاه به وزیر خود گفت : در این مورد ، راه چاره ای نداری؟ وزیر گفت : چیزی به نظرم نمی رسد . روز سوم _ که آخرین روز [مهلت] آن زن بود _ ، وزیر از خانه بیرون آمد و ناگهان ، چشمش به

چند کودک برهنه افتاد که بازی می کردند و دانیال هم در بین آنان بود که وزیر، وی را نمی شناخت. دانیال گفت: بچه ها! بیاید تا من، پادشاه باشم و تو ای فلان! آن زن پارسا باش و فلانی و فلانی، آن دو قاضی باشند که علیه آن زن، گواهی داده اند. آن گاه [دانیال]، مقداری خاک جمع کرد و شمشیری چوبی روی آن گذاشت و به بچه ها گفت: دست این را بگیرید و به فلان جا ببرید و دست آن دیگری را هم بگیرید و به فلان جا ببرید. آن گاه، یکی از آن دو را صدا کرد و گفت: حقیقت را بگو، و گرنه تو را خواهم کشت. وزیر، ایستاده بود و نگاه می کرد و گوش می داد. [پسری که نقش یکی از دو قاضی را داشت] گفت: گواهی می دهم که این زن، زنا کرده است. [دانیال] پرسید: کی؟ گفت: فلان روز. گفت: این را به جای قبلی اش برگردانید و دیگری را بیاورید. او را به جای خود برگردانند و دیگری را آوردند. [دانیال] به او گفت: به چه چیزی گواهی می دهی؟ پاسخ داد: به این که این زن، زنا کرده است. گفت: کی؟ پاسخ داد: فلان روز. پرسید: با چه کسی؟ گفت: با فلانی پسر فلانی. پرسید در کجا؟ گفت: در فلان جا. [در این جا] گواهی هر کدام، متفاوت با دیگری از کار درآمد. دانیال گفت: الله اکبر! به دروغ، گواهی داده اند. آی فلانی! بین مردم، جار بزن که: این دو [قاضی]، به دروغ علیه فلان زن گواهی داده اند. پس برای کشتن آنها حاضر شوید. وزیر، به سرعت پیش پادشاه رفت و ماجرا را به وی گزارش داد. پادشاه در پی آن دو قاضی فرستاد و گواهی آن دو، همچون گواهی آن دو کودک، متفاوت از کار درآمد. پادشاه به مردم خبر داد و به کشتن آن دو فرمان داد.

3 / 3 الْمُتَّهَمَةُ بِالْفُجُورِ الإمام الصادق عليه السلام: اتى عمرُ بامرأه تزوجها شيخٌ، فلَمَّا أن واقَعها ماتَ على بطنِها، فجاءت بولَدٍ فادَّعى بَنُوهُ أُنْهَاجَرت، وتشاهدوا عليها، فأمرَ بها عمرُ أن تُرجمَ، فمَرَّ بها عليٌّ عليه السلام فقالت: يا بنَ عمِّ رسولِ اللهِ! إنَّ لى حُجَّةً. قال: هاتى حُجَّتَكَ! فدَفَعَتْ إليه كِتاباً فقرأه، فقال: هذه المرأة تُعلِّمُكم بيومَ تزوجها، ويومَ واقَعها، وكيف كانَ جِماعُها لها، رُدُّوا المرأةَ. فلَمَّا أن كانَ مِنَ الغَدِ دَعَا بِصِبيانِ أترابٍ ودَعَا بِالصَّبِيِّ مَعَهُم، فقالَ لَهُم: إلبوا، حَتَّى إذا ألهاهُمُ اللَّعبُ قالَ لَهُم: إلبسوا، حَتَّى إذا تَمَكَّنوا صاحِبَ بِهِم، فقامَ الصَّبِيانُ وقامَ الغلامُ فَاتَّكأَ على راحَتَيْهِ. فدَعَا بِهِ عليٌّ عليه السلام (1) وَوَرَّثَهُ مِنْ أَبِيهِ وَجَدَّ إِخْوَتَهُ الْمُفْتَرِينَ حَدًّا حَدًّا. فقالَ لَهُ عُمَرُ: كَيْفَ صَنَعْتَ؟ قالَ عليه السلام: عَرَفْتُ ضَعْفَ الشَّيْخِ فِي إِتْكاءِ الْغُلامِ على راحَتَيْهِ. (2)

1- فى المصدر: «عليًا»، والصحيح ما أثبتناه كما فى تهذيب الأحكام.

2- الكافى: ج 7 ص 424 ح 7، تهذيب الأحكام: ج 6 ص 306 ح 850 كلاهما عن أبى الصباح الكنانى، كتاب من لا يحضره الفقيه: ج 3 ص 24 ح 3254 عن الأصبغ بن نباته، المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 369 كلاهما من دون إسنادٍ إلى المعصوم.

3 / 3 زن متهم به زنا

3 / 3 زن متهم به زنا امام صادق علیه السلام: زنی را پیش عمر آوردند که پیرمردی با او ازدواج کرده بود [پیرمرد] پس از نزدیکی با او، بلافاصله در گذشته بود [وزن نیز] پس از مدتی، بچه ای به دنیا آورده بود. پسران پیرمرد، ادعا کردند که زن، مرتکب زنا شده است و بر آن، گواه آوردند. عمر، فرمان سنگسار نمودن وی را صادر کرد. علی علیه السلام گذرش بر آن زن افتاد. آن زن گفت: ای پسر عموی پیامبر خدا! من، حجتی دارم. علی علیه السلام فرمود: «حجتت را بیاور». زن، نامه ای به وی داد و امام علیه السلام آن را خواند. علی علیه السلام فرمود: «این زن، روز ازدواج خویش و روز نزدیکی و چگونگی نزدیکی پیرمرد با خویش را به شما اعلام می کند. او را برگردانید». روز بعد، [علی علیه السلام] تعدادی از بچه های کوچک هم سن را جمع کرد و آن بچه را هم فرا خواند و به آنان گفت: بازی کنید. وقتی سرگرم بازی شدند، به آنان گفت: «بنشینید!». وقتی همه آرام گرفتند، به سرشان داد کشید. همه بچه ها سرپا ایستادند. آن بچه هم ایستاد؛ ولی هنگام ایستادن، روی دودست خود تکیه کرد. علی علیه السلام او را فرا خواند و جزء ورثه (پیرمرد) قرار داد و برادرانش را که به مادرش تهمت زده بودند، جداگانه حد زد. عمر به علی علیه السلام گفت: چگونه این حکم را کردی؟ [علی علیه السلام] فرمود: «ناتوانی پیرمرد را از تکیه دادن پسر به دست هایش [در هنگام ایستادن]، فهمیدم».

3 / 4 مَجْنُونَةٌ زَنَّتَا الْمَسْتَدْرِكَ عَلَى الصَّحِيحِينَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: مَرَّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بِمَجْنُونَةٍ بَنَى فُلَانٌ وَقَدْ زَنَّتْ، وَأَمَرَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بِرَجْمِهَا، فَرَدَّهَا عَلِيُّ، وَقَالَ لِعُمَرَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَتَرْجُمُ هَذِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: أَوْ مَا تَذَكَّرُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثٍ: عَنِ الْمَجْنُونِ الْمَغْلُوبِ عَلَى عَقْلِهِ، وَعَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، وَعَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ»؟ قَالَ: صَدَقْتَ. فَخَلَّى عَنْهَا. (1)

مسند ابن حنبل عن أبي ظبيان الجنبى: إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أُتِيَ بِأَمْرَةٍ قَدْ زَنَّتْ، فَأَمَرَ بِرَجْمِهَا، فَذَهَبُوا بِهَا لِيَرْجُمُوهَا، فَلَقِيَهُمْ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: مَا هَذِهِ؟ قَالُوا: زَنَّتْ فَأَمَرَ عُمَرُ بِرَجْمِهَا، فَانْتَزَعَهَا عَلِيُّ مِنْ أَيْدِيهِمْ وَرَدَّهَا، فَارْجَعُوا إِلَى عُمَرَ، قَالَ: مَا رَدَّكُمْ؟ قَالُوا: رَدَّنَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: مَا فَعَلَ هَذَا عَلِيُّ إِلَّا لِشَيْءٍ قَدْ عَلِمَهُ. فَأَرْسَلَ إِلَى عَلِيٍّ فَجَاءَ وَهُوَ شَبُهِ الْمَغْضَبِ، فَقَالَ: مَا لَكَ رَدَدْتَ هؤُلاءِ؟ قَالَ: أَمَا سَمِعْتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، وَعَنِ الصَّغِيرِ حَتَّى يَكْبُرَ، وَعَنِ الْمُبْتَلَى حَتَّى يَعْقِلَ»؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنَّ هَذِهِ مُبْتَلَاءُ بَنَى فُلَانٍ، فَلَعَلَّهَا أَتَاهَا وَهُوَ بِهَا، فَقَالَ عُمَرُ: لَا أَدْرَى، قَالَ: وَأَنَا لَا أَدْرَى. فَلَمْ يَرْجُمِهَا. (2)

1- .المستدرک علی الصحیحین: ج 1 ص 389 ح 949 وج 2 ص 68 ح 2351، صحیح ابن خزیمه: ج 4 ص 348 ح 869، سنن الدارقطنی: ج 3 ص 139 ح 173، السنن الکبری: ج 4 ص 448 ح 8307 وج 8 ص 460 ح 17211 کلها نحوه وراجع صحیح البخاری: ج 6 ص 2499 والمناقب للخوارزمی: ص 80 ح 64 والإرشاد: ج 1 ص 203 والمناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 366.

2- .مسند ابن حنبل: ج 1 ص 325 ح 1327، فضائل الصحابه لابن حنبل: ج 2 ص 707 ح 1209، سنن أبي داود: ج 4 ص 140 ح 4402، السنن الکبری: ج 8 ص 460 ح 17212، مسند أبي يعلى: ج 1 ص 292 ح 583، ذخائر العقبی: ص 147 والأربعه الأخيره نحوه وراجع مسند ابن حنبل: ج 1 ص 295 ح 1183 وفضائل الصحابه لابن حنبل: ج 2 ص 719 ح 1232 والمستدرک علی الصحیحین: ج 4 ص 429 ح 8168 وص 430 ح 8169 وشرح الأخبار: ج 2 ص 315 ح 648.

3 / 4 زن دیوانه ای که زنا کرده بود

3 / 4 زن دیوانه ای که زنا کرده بود المستدرک علی الصحیحین_ به نقل از ابن عبّاس_ : علی علیه السلام به زنی دیوانه از فلان طایفه برخورد که زنا کرده بود و عمر ، فرمان به سنگسار کردن وی داده بود . علی علیه السلام وی را برگرداند و به عمر گفت : «ای امیر مؤمنان! آیا این زن را سنگسار می کنی؟» . گفت : آری . علی علیه السلام فرمود : «آیا به یاد نمی آوری که پیامبر خدا فرمود : قلم تکلیف ، از سه شخص برداشته شده است : از دیوانه که عقلش زایل شده است ؛ از خوابیده ، تا زمانی که از خواب برخیزد ؛ و از بچه تا زمانی که مُحتلم شود» . [عمر] گفت : چرا . سپس ، او را آزاد کرد .

مسند ابن حنبل_ به نقل از ابو ظبیان جنبی_ : زنی را که مرتکب زنا شده بود ، نزد عمر بن خطّاب آوردند . وی فرمان به سنگسار کردن وی داد . او را برای سنگسار کردن می بردند که علی علیه السلام آنان را در بین راه دید . فرمود : «داستان این زن چیست؟» . گفتند : زنا کرده است و عمر ، فرمان به سنگسار کردن وی داده است . علی علیه السلام او را از دست آنان گرفت و آنان را برگرداند . آنان ، پیش عمر آمدند . [عمر] گفت : چه چیز باعث شد که برگردید ؟ گفتند : علی ما را برگرداند . [عمر] گفت : علی ، این کار را جز به دلیل چیزی که می دانسته ، انجام نداده است . آن گاه ، کسی را به دنبال علی علیه السلام فرستاد . علی علیه السلام در حالی که غضبناک می نمود ، آمد . [عمر] گفت : چرا اینها را برگرداندی ؟ علی علیه السلام فرمود : «آیا سخن پیامبر خدا را نشنیدی که می فرمود : قلم تکلیف ، از سه شخص برداشته شده است : از خوابیده ، تا زمانی که از خواب بیدار شود ؛ از بچه ، تا زمانی که بزرگ شود ؛ و از دیوانه ادواری ، تا زمانی که بهبود یابد ؟» . گفت : چرا . علی علیه السلام فرمود : «این زن ، دیوانه ادواری بنی فلان است و شاید هنگامی که مرتکب این کار شده ، در حال جنون بوده است» . عمر گفت : من نمی دانم . علی علیه السلام فرمود : «من هم نمی دانم» . لذا سنگسارش نکرد .

سنن أبي داود عن ابن عباس: أتيت عمر بمجنونه قد زنت، فاستشار فيها أناسا، فأمر بها عمر أن تُرجم، فمُرَّ بها علي بن أبي طالب رضوان الله عليه، فقال: ما شأن هذه؟ قالوا: مجنونه بنى فلان زنت فأمر بها عمر أن تُرجم. فقال: إرجعوا بها. ثم أتاه فقال: يا أمير المؤمنين، أما علمت أن القلم قد رُفِعَ عن ثلاثه: عن المجنون حتى يبرأ، وعن النائم حتى يستيقظ، وعن الصبي حتى يعقل؟ قال: بلى، قال: فما بال هذه تُرجم؟ قال: لا شيء. قال: فأرسلها، قال: فأرسلها. قال: فجعل يكبر. (1)

3 / 5 المعتبرة بالفجور بعد التعدي بالإمام الحسين عليه السلام: لما كان في ولايته عمر أتى بامرأه حامل، فسألها عمر فاعترفت بالفجور، فأمر بها عمر أن تُرجم. فلقيها علي بن أبي طالب عليه السلام فقال: ما بال هذه؟ فقالوا: أمر بها عمر أن تُرجم. فردّها علي عليه السلام فقال: أمرت بها أن تُرجم؟ فقال: نعم، اعترفت عندي بالفجور. فقال علي عليه السلام: هذا سلطانك عليها، فما سلطانك علي ما في بطنها؟! قال: ما علمت أنها حُبلى. قال أمير المؤمنين عليه السلام: إن لم تعلم فاستبرِ رحمتها. ثم قال عليه السلام: فلعلك انتهرتها أو أخفتها! قال: قد كان ذلك. فقال عليه السلام: أو ما سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «لا حدّ عليّ مُعترفٍ بعد بلاءٍ»؛ إنّه من قيّد أو حبست أو تهديدت فلا إقرار له. قال: فحلى عمر سبيلها، ثم قال: عجزت النساء أن تليد مثل علي بن أبي طالب! لولا علي لهلك عمر. (2)

1- سنن أبي داود: ج 4 ص 140 ح 4399، سنن سعيد بن منصور: ج 2 ص 67 ح 2078 عن أبي ظبيان نحوه.

2- مسند زيد: ص 335؛ المناقب للخوارزمي: ص 80 ح 65، فرائد السمطين: ج 1 ص 350 ح 276، ذخائر العقبى: ص 146 نحوه وليس فيهما من «قال: ما علمت» إلى «رحمها» وكلها عن زيد بن علي عن الإمام زين العابدين عليه السلام.

3 / 5 زنی که پس از شکنجه ، به زنا اعتراف کرده بود

سنن أبی داوود_ به نقل از ابن عبّاس_ : زن دیوانه ای را که زنا کرده بود ، نزد عمر آوردند . درباره وی با تعدادی از مردم ، مشورت کرد و در نهایت ، فرمان به سنگسار کردن وی داد . علی بن ابی طالب علیه السلام به آن زن برخورد و گفت : «این چه کرده است ؟» . گفتند : زنی دیوانه از فلان قبیله است که زنا کرده و عمر ، فرمان به سنگسار کردنش داده است . فرمود : «او را برگردانید» . آن گاه علی علیه السلام نزد عمر آمد و گفت : «ای امیر مؤمنان! آیا نمی دانی که از سه شخص ، قلم تکلیف برداشته شده است : از دیوانه ، تا زمانی که افاهه یابد ؛ از خوابیده ، تا زمانی که از خواب بیدار شود ؛ و از بچه ، تا زمانی که به رشد عقلی برسد؟» . [عمر] گفت : چرا . [علی علیه السلام] فرمود : «پس ، گناه این زن چیست که باید سنگسار شود؟» . گفت : هیچ چیز . فرمود : «پس رهاش کن» . عمر ، او را رها کرد و شروع کرد به تکبیر گفتن .

3 / 5 زنی که پس از شکنجه ، به زنا اعتراف کرده بود امام حسین علیه السلام : در زمان خلافت عمر ، زن حامله ای را آوردند . عمر از او بازجویی کرد و او به زنا اعتراف نمود . عمر ، فرمان به سنگسار کردن وی داد . علی بن ابی طالب علیه السلام آن زن را دید و پرسید : «گناه این زن چیست؟» . گفتند : عمر ، فرمان به سنگسار کردنش داده است . علی علیه السلام وی را برگرداند و [به عمر] فرمود : «دستور به سنگسار کردن وی داده ای؟» . گفت : آری . نزد من به زنا اعتراف کرد . علی علیه السلام فرمود : «این ، حقّ تو بر اوست؛ اما چه حقی بر آنچه که در شکمش است ، داری؟» . [عمر] گفت : من نمی دانستم که وی حامله است . امیر مؤمنان علیه السلام فرمود : «اگر نمی دانستی ، باید رحمش را واری می کردی» . آن گاه فرمود : «شاید بر او تشّر زده ای و یا او را ترسانده ای؟» . [عمر] گفت : بله . این طور بوده است . [علی علیه السلام] فرمود : «آیا نشنیدی که پیامبر خدا می فرمود : بر آن که پس از شکنجه اعتراف می کند ، حدّی نیست ؟ هر کسی که او را در بند کشیده ای ، یا در زندان افکنده ای و یا تهدید کرده ای ، اقرارش ارزشی ندارد» . عمر ، زن را رها کرد و گفت : زنان از به دنیا آوردن فردی چون علی بن ابی طالب ، ناتوان اند . اگر علی نبود ، عُمر ، نابود می شد .

3 / 6 امرأةً وَلَدَتْ بَعْدَ قُدُومِ زَوْجِهَا بِسِتَّةِ أَشْهُرٍ الْمُنَاقِبِ لابن شهر آشوب: كَانَ الْهَيْثَمُ فِي جَيْشٍ ، فَلَمَّا جَاءَتْ امْرَأَتُهُ بَعْدَ قُدُومِهِ بِسِتَّةِ أَشْهُرٍ يَوْلَدٍ ، فَأَنْكَرَ ذَلِكَ مِنْهَا وَجَاءَ بِهِ عُمَرُ ، وَقَصَّ عَلَيْهِ ، فَأَمَرَ بِرَجْمِهَا ، فَأَدْرَكَهَا عَلِيٌّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُرْجَمَ ، ثُمَّ قَالَ لِعُمَرَ : ارْبِعَ (1) عَلَى نَفْسِكَ ؛ إِنَّهَا صَدَقَتْ ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ : « وَحَمَلُهُمْ وَفِصَالُهُمْ نُكْرًا لِيَوْمِ تَرْجَمَهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ » (2) وَقَالَ : « وَالْوَالِدَاتُ يُرْضَيْنَ مِنْ أَوْلَادِهِنَّ مَا كُنَّ يُرْضِينَ مِنْكُمْ وَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ » (3) فَالْحَمْلُ وَالرُّضَاعُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا ، فَقَالَ عُمَرُ : لَوْلَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ . وَخَلَّى سَبِيلَهَا ، وَالْحَقُّ الْوَالِدُ بِالرَّجُلِ . (4)

1- اربع: قف واقتصر (النهاية: ج 2 ص 187 «ربع»).

2- الأحقاف: 15 .

3- البقرة: 233 .

4- المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 365؛ تفسير القرطبي: ج 16 ص 193 نحوه وفيه «عثمان» بدل «عمر» وراجع تذكره الخواص: ص 148 .

3 / 6 زنی که شش ماه پس از آمدن شوهرش زایید

3 / 6 زنی که شش ماه پس از آمدن شوهرش زایید المناقب، ابن شهر آشوب: هیشم، در سپاه بود. پس از گذشت شش ماه از آمدن وی، همسرش فرزندی آورد. وی آن را انکار کرد و داستان را پیش عمر آورد و برایش نقل کرد. عمر، فرمان به سنگسار کردن زن داد. علی علیه السلام پیش از سنگسار شدن زن، به فریاد وی رسید و به عمر فرمود: «خویشتندار باش. این زن، راست می گوید. خداوند متعال می فرماید: «و به بار داشتن و از شیر گرفتن او، سی ماه است» و [نیز] می فرماید: «و مادران [باید] فرزندان خود را دو سال تمام، شیر دهند». بنابراین، بارداری و شیردهی، سی ماه است [که اگر دو سال شیردهی از آن کسر گردد، شش ماه می ماند که کم ترین مدت حمل است]». عمر گفت: اگر علی نبود، عمر، نابود می گشت. وزن را رها کرد و فرزند را به پدرش ملحق نمود.

المناقب للخوارزمي عن أبي الأسود: إنَّ عُمَرَ أَيْ بِأَمْرِهِ قَدْ وَضَعَتْ لِسْتَهُ أَشْهُرٌ، فَهَمَّ بِرَجْمِهَا، فَبَلَغَ ذَلِكَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: لَيْسَ عَلَيْهَا رَجْمٌ، فَبَلَغَ ذَلِكَ عُمَرَ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ يَسْأَلُهُ، فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَالْوَالِدَةُ يُرْضِعُنَّ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ» وَقَالَ: «وَحَمْلُهُمْ وَفِصْلُهُمْ ثَلَاثُونَ شَهْرًا»؛ فَسَدَّ تَمَّ أَشْهُرٍ حَمْلُهُ، وَ«حَوْلَيْنِ» تَمَامُ الرَّضَاعَةِ؛ لَا حَدَّ عَلَيْهَا، قَالَ: فَحَلَّى عَنْهَا، ثُمَّ وَلَدَتْ بَعْدَ لَيْسْتِهِ أَشْهُرٍ. (1)

3 / 7 امرأة مكنت من نفسه بها اضطراراً كتاب من لا يحضره الفقيه عن محمد بن عمرو بن سعيد رفعه: إنَّ امرأة أتت عُمَرَ فَقَالَتْ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي فَجَرْتُ، فَأَقِمْ فِيَّ حَدَّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. فَأَمَرَ بِرَجْمِهَا، وَكَانَ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَاضِرًا، فَقَالَ: سَلِّهَا كَيْفَ فَجَرْتِ، فَسَأَلَهَا فَقَالَتْ: كُنْتُ فِي فَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ، فَأَصَابَنِي عَطَشٌ شَدِيدٌ، فَزَفَعْتُ لِي خَيْمَةً، فَأَتَيْتُهَا، فَأَصَدَّبْتُ فِيهَا رَجُلًا أَعْرَابِيًّا، فَسَأَلْتُهُ مَاءً، فَأَبَى عَلَيَّ أَنْ يَسْقِيَنِي إِلَّا أَنْ أُمَكِّنُهُ مِنْ نَفْسِي، فَوَلَّيْتُ مِنْهُ هَارِبَةً، فَاسْتَدَّ بِي الْعَطَشُ حَتَّى غَارَتْ عَيْنَايَ وَذَهَبَ لِسَانِي، فَلَمَّا بَلَغَ مِنِّي الْعَطَشُ أَتَيْتُهُ فَسَدَّ قَانِي، وَوَقَعَ عَلَيَّ. فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَذِهِ الَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» (2)، هَذِهِ غَيْرُ بَاغِيهِ وَلَا عَادِيهِ، فَحَلَّ سَبِيلَهَا. فَقَالَ عُمَرُ: لَوْلَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ. (3)

-
- 1- المناقب للخوارزمي: ص 95 ح 94، السنن الكبرى: ج 7 ص 727 ح 15549 عن أبي حرب بن أبي الأسود الديلي، ذخائر العقبي: ص 148، سنن سعيد بن منصور: ج 2 ص 66 ح 2074؛ الإرشاد: ج 1 ص 206 كلاهما عن الحسن وكلها نحوه.
 - 2- البقره: 173.
 - 3- كتاب من لا يحضره الفقيه: ج 4 ص 35 ح 5025، تفسير العياشي: ج 1 ص 74 ح 155 عن بعض أصحابنا؛ سنن سعيد بن منصور: ج 2 ص 69 ح 2083 عن أبي الضحى نحوه.

3 / 7 زنی که از ناچاری، به زنا تن داده بود

المناقب، خوارزمی_ به نقل از ابو آسود_: زنی را که شش ماهه نزدیک وضع حمل بود، نزد عمر آوردند و وی تصمیم گرفت که او را سنگسار کند. خبر به علی علیه السلام رسید. فرمود: «بر وی سنگسار نیست». سخن علی علیه السلام به گوش عمر رسید. کسی را در پی وی فرستاد و از وی پرسید. علی علیه السلام چنین خواند: «(و مادران [باید] فرزندان خود را دو سال تمام، شیر دهند. [این حکم]، [برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی فرزند را تکمیل کند]». و [نیز] خواند: «(و به بار داشتن و از شیر گرفتن او، سی ماه است)» و افزود: «بنا بر این، شش ماه، بارداری اوست و دو سال [شیردهی است]. پس، حدّی بر او نیست» (و یا گفت: «بر وی سنگسار نیست»). عمر، وی را رها کرد و سپس، زن، وضع حمل کرد.

3 / 7 زنی که از ناچاری، به زنا تن داده بود کتاب من لایحضره الفقیه_ به نقل از محمد بن عمرو بن سعید، که سند روایت را به معصوم علیه السلام می رساند_: زنی پیش عمر آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! من، زنا کرده ام. بر من، حدّ خداوند عز و جل را جاری ساز. عمر، فرمان به سنگسار کردن او داد. امیر مؤمنان، علی علیه السلام، حضور داشت. فرمود: «از او پیرس که چگونه زنا کرده است». عمر از وی پرسید. زن گفت: من در بیابان بودم که به تشنگی سختی گرفتار شدم. خیمه ای دیدم و به سوی آن رفتم. در خیمه با مردی بیابانی روبه رو شدم. از وی آب خواستم. از دادن آب به من امتناع ورزید، مگر با این شرط که به وی تسلیم گردم. به وی پشت کردم و فرار نمودم. تشنگی من فزونی یافت، به گونه ای که چشم هایم به گودی نشست و از زبان افتادم. وقتی تشنگی ام به نهایت رسید، نزد وی برگشتم. او به من آب داد و با من نزدیکی نمود. علی علیه السلام فرمود: «این، همان است که خداوند عز و جل درباره آن می فرماید: «کسی که [برای حفظ جان خود، به انجام دادن گناهی] ناچار شود، بی آن که ستمکار و متجاوز باشد، بر او گناهی نیست». این زن، ستمکار و متجاوز نیست. او را رها کن». عمر گفت: اگر علی نبود، عمر، نابود می گشت.

3 / 8 رَجُلٌ مُحْصَنٌ فَجَرَ بِالْمَدِينَةِ لِإِمَامِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَرَ عُمَرُ بْنُ جَبَلٍ يَمَنِيٌّ مُحْصَنٌ فَجَرَ بِالْمَدِينَةِ أَنْ يُرْجَمَ ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : لَا يَجِبُ عَلَيْهِ الرَّجْمُ ؛ لِأَنَّهُ غَائِبٌ عَنْ أَهْلِهِ ، وَأَهْلُهُ فِي بَدَدٍ آخَرَ ، إِنَّمَا يَجِبُ عَلَيْهِ الْحَدُّ . فَقَالَ عُمَرُ : لَا أَبْقَانِي اللَّهُ لِمُعْضِدٍ لَهُ لَمْ يَكُنْ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ . (1)

3 / 9 إِقَامَةُ الْحَدِّ عَلَى قُدَامَةِ إِمَامِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أُتِيَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بِقُدَامَةَ بْنِ مَطْعُونٍ وَقَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ ، فَشَدَّ هَدَّ عَلَيْهِ رَجُلَانِ : أَحَدُهُمَا خَصِيٌّ ؛ وَهُوَ عُمَرُ وَالتَّمِيمِيُّ ، وَالْآخَرُ الْمُعَلَّى بْنُ الْجَارُودِ ، فَشَدَّ هَدَّ أَحَدُهُمَا أَنَّهُ رَأَى يَشْرَبُ ، وَشَدَّ الْآخَرَ أَنَّهُ رَأَى يَتَقَى الْخَمْرَ ، فَأَرْسَلَ عُمَرُ إِلَى أَنَاسٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيهِمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَقَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا تَقُولُ يَا أَبَا الْحَسَنِ ؟ فَإِنَّكَ الَّذِي قَالَ فِيكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : « أَنْتَ أَعْلَمُ هَذِهِ الْأُمَّةَ ، وَأَقْضَاهَا بِالْحَقِّ » فَإِنَّ هَذَيْنِ قَدْ اخْتَلَفَا فِي شَهَادَتَيْهِمَا ! قَالَ : مَا اخْتَلَفَا فِي شَهَادَتَيْهِمَا وَمَا قَاءَهَا حَتَّى شَرِبَهَا . فَقَالَ : هَلْ تَجُوزُ شَهَادَةُ الْخَصِيِّ ؟ قَالَ : مَا ذَهَابَ لِحَيْتِهِ إِلَّا كَذَاهَابِ بَعْضِ أَعْضَائِهِ . (2)

الإمام الصادق عليه السلام: أُتِيَ عُمَرُ بِقُدَامَةَ بْنِ مَطْعُونٍ وَقَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ وَقَامَتْ عَلَيْهِ الْبَيْتَةُ ، فَسَأَلَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَمَرَهُ أَنْ يَجْلِدَهُ ثَمَانِينَ ، فَقَالَ قُدَامَةُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! لَيْسَ عَلَيَّ حَدٌّ ، أَنَا مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْآيَةِ : « لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا » (3) . فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَسْتَ مِنْ أَهْلِهَا ؛ إِنَّ طَعَامَ أَهْلِهَا لَهُمْ حَلَالٌ لَيْسَ يَأْكُلُونَ وَلَا يَشْرَبُونَ إِلَّا مَا أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُمْ . ثُمَّ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ الشَّارِبَ إِذَا شَرِبَ لَمْ يَدْرِ مَا يَأْكُلُ وَلَا مَا يَشْرَبُ ، فَاجْلِدُوهُ ثَمَانِينَ جَلْدَةً . (4)

1- المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 360 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 226 ح 6 .

2- الكافي : ج 7 ص 401 ح 2 ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 3 ص 42 ح 3287 وفيه «أثنيه» بدل «لحيته» وكلاهما عن الحسين بن زيد عن الإمام الصادق عليه السلام ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 280 ح 772 عن الحسين بن زيد عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .

3- المائدة : 93 .

4- الكافي : ج 7 ص 215 ح 10 ، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 93 ح 360 ، تفسير العياشي : ج 1 ص 341 ح 189 كلَّها عن عبد الله بن سنان ، علل الشرائع : ص 539 ح 7 وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 366 وسنن الدارقطني : ج 3 ص 166 ح 245 .

3 / 8 مرد همسر دار یمنی که در مدینه زنا کرده بود

3 / 9 اجرای حد بر قدامه

3 / 8 مرد همسر دار یمنی که در مدینه زنا کرده بود امام رضا علیه السلام: عمر، فرمان داد تا مرد یمنی زن داری که در مدینه زنا کرده بود، سنگسار شود. امیر مؤمنان فرمود: «سنگسار کردن وی، واجب نیست؛ چون از زنش دور بوده و وی در شهر دیگری است. تنها، حد [تازیانه] بر وی واجب است». عمر گفت: خداوند، مرا با گرفتاری ای دست به گریبان نسازد که ابو الحسن در آن گرفتاری حاضر نباشد.

3 / 9 اجرای حد بر قدامه امام باقر علیه السلام: قدامه بن مظعون را که شراب خورده بود، نزد عمر بن خطاب آوردند و دو نفر علیه وی شهادت دادند. یکی از آن دو، عمرو تمیمی (مردی خواجه) بود و دیگری معلی بن جارود. یکی از آن دو گفت: من دیدم که وی شراب می خورد. دیگری هم گفت: من دیدم که وی شراب، قی می کرد. عمر، در پی یاران پیامبر خدا فرستاد که در بین آنان امیر مومنان [نیز] بود. عمر به امیر مؤمنان گفت: نظر تو چیست، ای ابو الحسن؟ تو کسی هستی که پیامبر خدا درباره ات گفته است: «تو داناترین این امت و آگاه ترین آنان به [موازین] قضا بر اساس حقی. این دو نفر در گواهی شان، اختلاف نظر دارند. علی علیه السلام فرمود: «آن دو، دو گونه گواهی نداده اند. تا شراب نخورده باشد، شراب قی نمی کند». [عمر] پرسید: آیا گواهی فرد خواجه (آخته)، پذیرفتنی است؟ علی علیه السلام فرمود: «از دست رفتن مردی اش مثل از دست رفتن یکی از اعضای دیگر اوست.

امام صادق علیه السلام: قدامه بن مظعون را که شراب خورده بود و علیه وی شاهد وجود داشت، نزد عمر آوردند. او حکم آن را از علی علیه السلام پرسید و وی فرمان داد هشتاد تازیانه بر وی بزنند. قدامه گفت: ای امیر مؤمنان! بر من حدی واجب نیست. من از مصداق های این آیه هستم: «بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، گناهی به خاطر آنچه [قبلاً] خورده اند، نیست». علی علیه السلام فرمود: «تو از مصداق های این آیه نیستی؛ چون طعام مصداق این آیه، برایشان حلال است. آنان، جز آنچه خداوند برای آنان حلال کرده، نمی خوردند و نمی نوشند». آن گاه افزود: «شرابخوار، هنگامی که می نوشد، نمی فهمد که چه می خورد و چه می آشامد. وی را هشتاد تازیانه بزنید».

3 / 10 امرأة افترت على غلام أنه كابرها على نفسه الإمام الصادق عليه السلام: أت-ي عمر بن ال-خطاب ب-امراه قد تعلقت برجل من الأنصار وكانت تهواه ولم تقدر له على حيله، فذهبت فأخذت بيضه فأخرجت منها الصفرة وصببت البياض على ثيابها بين فخذيها، ثم جاءت إلى عمر فقالت: يا أمير المؤمنين، إن هذا الرجل أخذني في موضع كذا وكذا ففصدحني! فهم عمر أن يعاقب الأنصاري، فجعل الأنصاري يحلف - وأمير المؤمنين عليه السلام جالس - ويقول: يا أمير المؤمنين! تثبت في أمري. فلما أكثر الفتى، قال عمر لأ-مير المؤمنين عليه السلام: يا أبا الحسن! ما ترى؟ فنظر أمير المؤمنين عليه السلام إلى بياض على ثوب المرأة وبين فخذيها، فأنهمها أن تكون احتالت ليدلك، فقال: إيتوني بماءٍ حارٍّ قد أغلى غليانا شديدا، ففعلوا، فلما أتى بالماء أمرهم فصبوا على موضع البياض، فاشتوى ذلك البياض، فأخذ أمير المؤمنين عليه السلام فألقاه في فيه، فلما عرف طعمه ألقاه من فيه، ثم أقبل على المرأة حتى أقرت بذلك، ودفع الله عز وجل عن الأنصاري عقوبة عمر. (1)

1- الكافي: ج 7 ص 422 ح 4، خصائص الأئمة عليهم السلام: ص 82 كلاهما عن أبي المعلى، تهذيب الأحكام: ج 6 ص 304 ح 848 عن أبي العلاء وراجع الإرشاد: ج 1 ص 218 وكنز الفوائد: ج 2 ص 183 والمناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 367.

3 / 10 زنی که جوانی را به زنا کردن با خویش متهم کرده بود

3 / 10 زنی که جوانی را به زنا کردن با خویش متهم کرده بود امام صادق علیه السلام: زنی را پیش عمر بن خطاب آوردند که با مردی از انصار، گلاویز شده بود و آن مرد را دوست می داشت و چاره ای برای دستیابی به وی نداشت. پس، تخم مرغی را برداشت. زردی آن را در آورد و سفیدی اش را روی لباسش دربین دو رانش ریخت. سپس پیش عمر آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! این مرد، مرادر فلان جا گرفت و آبرویم را برد. عمر، تصمیم گرفت جوان انصاری را مجازات کند. جوان انصاری سوگند می خورد [که چنین کاری نکرده است] و امیر مؤمنان، نشسته بود. جوان [به عمر] می گفت: ای امیر مؤمنان! در کار من تحقیق کن. وقتی جوان اصرار کرد، عمر به امیر مؤمنان گفت: ای ابو الحسن! نظرت چیست؟ علی علیه السلام به سفیدی روی لباس زن در قسمت رانش، نگاه کرد و درباره وی، احتمال حيله ورزی داد و فرمود: «برایم آب داغی بیاورید که کاملاً در حال جوشیدن باشد». طبق دستور عمل کردند. وقتی آب، حاضر شد، [علی علیه السلام] دستور داد و آن را به جای سفیدی ریختند. سفیدی، پخته شد. امیر مؤمنان، آن را گرفت و در دهان برد و وقتی طعمش را فهمید، آن را بیرون افکند. آن گاه [به گونه ای] به طرف زن آمد که او به این کار، اقرار نمود و [بدین ترتیب،] خداوند، مجازات عمر را از جوان انصاری دور ساخت.

3 / 11 امرأة نَفَتَ عَنْهَا وَلَدَهَا الكافي عن عاصم بن حمزة السلولي: سَمِعْتُ غُلَامًا بِالْمَدِينَةِ وَهُوَ يَقُولُ: يَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ! أَحْكَمَ بَيْنِي وَبَيْنَ أُمِّي. فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: يَا غُلَامُ، لِمَ تَدْعُو عَلِيَّ أُمَّكَ؟ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّهَا حَمَلْتَنِي فِي بَطْنِهَا تِسْعَةَ أَشْهُرٍ، وَأَرْضَ عَتْنِي حَوْلَيْنِ، فَلَمَّا تَرَعَرَعْتُ وَعَرَفْتُ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ وَيَمِينِي مِنْ شِدِّ مَالِي طَرَدْتَنِي وَانْتَفَتَ مِنِّي، وَرَعَمَتَ أَنَّهَا لَا تَعْرِفُنِي. فَقَالَ عُمَرُ: أَيْنَ تَكُونُ الْوَالِدَةُ؟ قَالَ: فِي سَدِّ مَقِيهِ بَنِي فُلَانٍ. فَقَالَ عُمَرُ: عَلِيٌّ بِأَمِّ الْغُلَامِ. قَالَ: فَأَتَوْتُ بِهَا مَعَ أَرْبَعَةِ إِخْوَةٍ لَهَا وَأَرْبَعِينَ قَسَامَةً يَشْهَدُونَ لَهَا أَنَّهَا لَا تَعْرِفُ الصَّبِيَّ، وَأَنَّ هَذَا الْغُلَامَ غُلَامٌ مُدَّعٍ ظُلْمٍ غَشُومٍ يُرِيدُ أَنْ يَفْضَحَهَا فِي عَشِيرَتِهَا، وَأَنَّ هَذِهِ جَارِيَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ لَمْ تَتَزَوَّجْ قَطُّ، وَأَنَّهَا بِخَاتَمِ رَبِّهَا. فَقَالَ عُمَرُ: يَا غُلَامُ مَا تَقُولُ؟ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَذِهِ وَاللَّهِ أُمِّي؛ حَمَلْتَنِي فِي بَطْنِهَا تِسْعَةَ أَشْهُرٍ، وَأَرْضَ عَتْنِي حَوْلَيْنِ، فَلَمَّا تَرَعَرَعْتُ وَعَرَفْتُ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ وَيَمِينِي مِنْ شِدِّ مَالِي طَرَدْتَنِي وَانْتَفَتَ مِنِّي، وَرَعَمَتَ أَنَّهَا لَا تَعْرِفُنِي. فَقَالَ عُمَرُ: يَا هَذِهِ! مَا يَقُولُ الْغُلَامُ؟ فَقَالَتْ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَالَّذِي احْتَجَبَ بِالنُّورِ؛ فَلَا عَيْنَ تَرَاهُ، وَحَقُّ مُحَمَّدٍ وَمَا وَلَدَ، مَا أَعْرِفُهُ وَلَا أَدْرِي مِنْ أَيِّ النَّاسِ هُوَ، وَإِنَّهُ غُلَامٌ مُدَّعٍ يُرِيدُ أَنْ يَفْضَحَ حَنِيَّ فِي عَشِيرَتِي، وَإِنِّي جَارِيَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ لَمْ أَتَزَوَّجْ قَطُّ، وَإِنِّي بِخَاتَمِ رَبِّي. فَقَالَ عُمَرُ: أَلَيْكَ شِدُّ يَهُودٍ؟ فَقَالَتْ: نَعَمْ هُوَ لَاءٌ، فَتَقَدَّمَ الْأَرْبَعُونَ الْقَسَامَةَ فَشَهِدُوا عِنْدَ عُمَرَ أَنَّ الْغُلَامَ مُدَّعٍ يُرِيدُ أَنْ يَفْضَحَهَا فِي عَشِيرَتِهَا، وَأَنَّ هَذِهِ جَارِيَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ لَمْ تَتَزَوَّجْ قَطُّ، وَأَنَّهَا بِخَاتَمِ رَبِّهَا. فَقَالَ عُمَرُ: حُذُوا هَذَا الْغُلَامَ وَانْطَلِقُوا بِهِ إِلَى السِّجْنِ حَتَّى نَسْأَلَ عَنِ الشُّهُودِ؛ فَإِنْ عَدَلَتْ شِدُّ هَادِثُهُمْ جَلَدْتُهُ حَدَّ الْمُفْتَرِي. فَأَخَذُوا الْغُلَامَ يُنْطَلِقُ بِهِ إِلَى السِّجْنِ، فَتَلَقَّاهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، فَنَادَى الْغُلَامُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ! إِنِّي غُلَامٌ مَظْلُومٌ، وَأَعَادَ عَلَيْهِ الْكَلَامَ الَّذِي كَلَّمَهُ بِهِ عُمَرُ، ثُمَّ قَالَ: وَهَذَا عُمَرُ قَدْ أَمَرَ بِي إِلَى الْحَبْسِ! فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رُدُّوهُ إِلَى عُمَرَ، فَلَمَّا رُدُّوهُ قَالَ لَهُمْ عُمَرُ: أَمَرْتُ بِهِ إِلَى السِّجْنِ فَرَدَدْتُمُوهُ إِلَيَّ؟ فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَمَرْنَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ تَرُدَّهُ إِلَيْكَ، وَسَدِّ مِعْنَاكَ وَأَنْتَ تَقُولُ: لَا تَعْصُوا لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْرًا. فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: عَلِيٌّ بِأَمِّ الْغُلَامِ، فَأَتَوْتُ بِهَا. فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا غُلَامُ! مَا تَقُولُ؟ فَأَعَادَ الْكَلَامَ، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِعُمَرَ: أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَقْضِيَ بَيْنَهُمْ؟ فَقَالَ عُمَرُ: سَدِّ بَحَانَ اللَّهِ! وَكَيْفَ لَا وَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: أَعْلَمُكُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. ثُمَّ قَالَ لِلْمَرْأَةِ: يَا هَذِهِ أَلَيْكَ شُهُودٌ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، فَتَقَدَّمَ الْأَرْبَعُونَ قَسَامَةً فَشَهِدُوا بِالشَّهَادَةِ الْأُولَى، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا أَقْضِي بَيْنَ الْيَوْمِ بِقَضِيَّتِهِ بَيْنَكُمَا هِيَ مَرْضَاةُ الرَّبِّ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ، عَلَّمْنِيهَا حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. ثُمَّ قَالَ لَهَا: أَلَيْكَ وَلِيٌّ؟ قَالَتْ: نَعَمْ هُوَ لَاءٌ إِخْوَتِي، فَقَالَ لِأَخْوَتِهَا: أَمْرِي فِيكُمْ وَفِي أُخْتِكُمْ جَائِزٌ؟ فَقَالُوا: نَعَمْ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَمْرُكَ فِينَا وَفِي أُخْتِنَا جَائِزٌ. فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَشْهَدُ اللَّهَ وَأَشْهَدُ مَنْ حَضَرَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَنِّي قَدْ رَوَّجْتُ هَذَا الْغُلَامَ مِنْ هَذِهِ الْجَارِيَةِ بِأَرْبَعِينَ دِرْهَمًا، وَالنَّقْدُ مِنْ مَالِي. يَا قَنْبَرُ! عَلِيٌّ بِالْدَّرَاهِمِ، فَآتَاةُ قَنْبَرٍ بِهَا، فَصَبَّ بِهَا فِي يَدِ الْغُلَامِ، قَالَ: خُذْهَا فَصَبَّ بِهَا فِي حِجْرِ امْرَأَتِكَ، وَلَا تَأْتِنَا إِلَّا وَبِكَ أَنْتِ الْعُرْسُ - يَعْنِي الْغُسْلَ - فَقَامَ الْغُلَامُ فَصَبَّ الدَّرَاهِمَ فِي حِجْرِ الْمَرْأَةِ ثُمَّ تَلَبَّهَا (1) فَقَالَ لَهَا: قَوْمِي. فَنَادَتِ الْمَرْأَةُ: النَّارُ النَّارُ يَا بَنَ عَمِّ مُحَمَّدٍ!! تُرِيدُ أَنْ تُزَوِّجَنِي مِنْ وَلَدِي، هَذَا وَاللَّهِ وَلَدِي، وَزَوَّجَنِي إِخْوَتِي هَجِينَا (2) فَوَلَدَتْ مِنْهُ هَذَا الْغُلَامَ، فَلَمَّا تَرَعَرَعَتْ وَشَبَّ أَمْرُونِي أَنْ أَنْتَقِيَ مِنْهُ وَأَطْرُدَهُ، وَهَذَا وَاللَّهِ وَلَدِي، وَفُوَادِي يَتَّقَلِي أَسْفَا عَلِيَّ وَلَدِي. قَالَ: ثُمَّ أَخَذَتْ يَدَ الْغُلَامِ وَانْطَلَقَتْ، وَنَادَى عُمَرُ: وَاعْمَرَاهُ!! لَوْلَا عَلِيُّ لَهَلَكَ عُمَرُ. (3)

1- لَبَّيْتُ فُلَانًا: إِذَا جَمَعْتَ ثِيَابَهُ عِنْدَ صَدْرِهِ وَنَحَرِهِ ثُمَّ جَرَرْتَهُ (لسان العرب: ج 1 ص 733 «لب»).

2- الهجين: العربيُّ ابْنُ الْأُمَةِ (لسان العرب: ج 13 ص 431 «هجن»).

3- الكافي: ج 7 ص 423 ح 6، تهذيب الأحكام: ج 6 ص 304 ح 849، خصائص الأئمة عليهم السلام: ص 83 كلاهما عن عاصم بن ضميره وراجع المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 361.

3 / 11 زنی که فرزندش را از خود، نفی کرده بود

3 / 11 زنی که فرزندش را از خود، نفی کرده بود الکافی_ به نقل از عاصم بن حمزه سلمولی_ در مدینه شنیدم که جوانی می گفت: ای برترین داوران! بین من و مادرم داوری کن. عمر بن خطاب به او گفت: ای جوان! چرا مادرت را نفرین می کنی؟ گفت: ای امیر مؤمنان! وی مرا نه ماه در شکم خویش به این سو و آن سو برده و دو سال [نیز] مرا شیر داده است؛ ولی هنگامی که جوان شدم و خوب و بد را شناختم و چپ و راستم را تشخیص دادم، مرا از خود، رانده و فرزندِ مرا انکار نموده است و وانمود می کند که مرا نمی شناسد. عمر گفت: مادرت کجاست؟ گفت: در خانه فلان قبیله. عمر گفت: مادر این جوان را برایم بیاورید. زن را به همراه چهار برادرش و چهل نفر قسامه آوردند که به نفع آن زن، گواهی می دادند که وی بچه را نمی شناسد و آن جوان، جوانی است ادعاگر، ستمکار و نیرنگ باز که می خواهد این زن را در بین قبیله اش رسوا سازد و این زن، دختری از قریش است که هرگز ازدواج نکرده و هنوز باکره است. عمر گفت: ای جوان! چه می گویی؟ جوان گفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند، این، مادرم است که مرا نه ماه در شکم خویش حمل کرده و دو سال به من شیر داده است؛ ولی هنگامی که بزرگ شدم و خوب و بد را شناختم و راست و چپم را تشخیص دادم، مرا طرد کرده و منکر شده است و وانمود می کند که مرا نمی شناسد. عمر به زن گفت: ای زن! این جوان چه می گوید؟ زن گفت: ای امیر مؤمنان! سوگند به آن که به نور پوشیده است و هیچ دیده ای او را نمی بیند، و به حق محمد صلی الله علیه و آله و به حق آنچه به دنیا آمده، من وی را نمی شناسم و نمی دانم از چه طایفه ای است. وی جوان ادعاگری است که می خواهد مرا در قبیله ام رسوا سازد و من دختری از قریشم که هرگز ازدواج نکرده و هنوز باکره ام. عمر گفت: آیا شاهدانی هم داری؟ [زن] گفت: آری؛ اینان. و چهل قسامه، قدم پیش گذاشتند و پیش عمر، گواهی دادند که: جوان، ادعاگری است که می خواهد این زن را در بین قبیله اش رسوا کند و این زن، دختری قُرشی است که هرگز ازدواج نکرده و هنوز باکره است. عمر گفت: این جوان را بگیرید و به زندان ببرید تا درباره گواهان تحقیق کنم، که اگر گواهی آنان درست باشد، بر این جوان، حدّ تهمت زن را جاری خواهیم کرد. جوان را گرفتند تا به زندان ببرند. امیر مؤمنان، آنان را در راه دید. جوان، فریاد زد: ای پسر عموی پیامبر خدا! من، جوانی ستم دیده هستم، و سخنی را که به عمر گفته بود، برای وی بازگو کرد و گفت: عمر، فرمان داده که مرا به زندان ببرند. علی علیه السلام فرمود: «وی را پیش عمر برگردانید». وقتی او را برگرداندند، عمر گفت: من دستور دادم که او را به زندان ببرند. شما او را پیش من برگردانده اید؟ گفتند: ای امیر مؤمنان! علی بن ابی طالب به ما دستور داد که او را پیش تو برگردانیم. [ما] حرف تو را گوش کردیم و تو گفته بودی که: در هیچ کاری با علی مخالفت نکنید. در همین گیر و دار بود که علی علیه السلام آمد و فرمود: «مادر جوان را بیاورید». وی را آوردند. علی علیه السلام فرمود: «ای جوان! چه می گویی؟». جوان، همان سخن را تکرار کرد. علی علیه السلام به عمر فرمود: «اجازه می دهی من بین آنان داوری کنم؟». عمر گفت: سبحان الله! چه طور اجازه ندهم، در حالی که از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: «داناترین شما علی بن ابی طالب است». علی علیه السلام به زن فرمود: «ای زن! آیا شاهد هم داری؟». زن گفت: آری. و چهل نفر قسامه آمدند و همان گواهی نخست را دادند. علی علیه السلام فرمود: «امروز، به گونه ای بین شما داوری خواهیم کرد که مورد رضایت خداوند از بالای عرشش باشد؛ داوری ای که حبیبم، پیامبر خدا، به من آموزش داده است». سپس [علی علیه السلام] رو به زن فرمود: «آیا تو سرپرست داری؟». گفت: آری؛ این برادرانم، سرپرستم هستند. آن گاه [علی علیه السلام] به برادران زن فرمود: «آیا تصمیم من درباره شما و خواهرتان مُطاع است؟». گفتند: آری، ای پسر عموی محمد! تصمیم تو درباره ما و خواهرمان مُطاع است. علی علیه السلام فرمود: «خداوند را و مسلمانانی را که در این جا حاضرند، گواه می گیرم که [هم اکنون] این زن را با چهارصد درهم به ازدواج این جوان در آوردم. پولش را نیز خودم می پردازم. ای قنبر! پول بیاور». قنبر، پول آورد و علی علیه السلام آن را به جوان داد و گفت: «پول ها را در دامن زنت بریز و پیش ما برنگرد، مگر آن که نشان هم بستری (غسل) در تو باشد». جوان برخاست و

پول ها را در دامن زن ریخت و دامن وی را جمع کرد و گفت: برخیز. زن فریاد بر آورد: ای پسر عموی محمد! آتش، آتش! می خواهی مرا به ازدواج فرزندم در آوری؟ به خدا سوگند که این، فرزند من است. برادرانم، مرا به همسری کنیززاده ای در آوردند که این جوان را از او به دنیا آوردم. وقتی [پسرم] بزرگ شد و جوان گشت، برادرانم به من دستور دادند که فرزندی وی را انکار کنم و از خود برانم. به خدا سوگند، این، فرزندم است و دلم برای فرزندم می سوزد! زن، دست جوان را گرفت و رفت و عمر، فریاد زد: وای بر عمر! اگر علی نبود، عمر، نابود می گشت.

3 / 12 امرأتان تنازعتا في طفلا لإرشاد: رَوُوا أَنَّ امْرَأَتَيْنِ تَنَازَعَتَا عَلَى عَهْدِ عُمَرَ فِي طِفْلٍ ادَّعَتْهُ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا وَآدَا لَهَا بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ ، وَلَمْ يُنَازِعْهُمَا فِيهِ غَيْرُهُمَا ، فَالْتَبَسَ الْحُكْمُ فِي ذَلِكَ عَلَى عُمَرَ ، وَفَزِعَ فِيهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَاسْتَدْعَى الْمَرَاتَيْنِ وَوَعَّظَهُمَا وَخَوَّفَهُمَا ، فَأَقَامَتَا عَلَى التَّنَازُعِ وَالِاخْتِلَافِ . فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ تَمَادِيهِمَا فِي النَّزَاعِ : ائْتُونِي بِمِنْشَارٍ ، فَقَالَتْ لَهُ الْمَرَاتَانِ : مَا تَصْنَعُ ؟ فَقَالَ : أَؤَدُّهُ نِصْفَيْنِ ، لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْكُمَا نِصْفُهُ ، فَسَكَتَتْ إِحْدَاهُمَا وَقَالَتِ الْآخَرَى : اللَّهُ اللَّهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ ، إِنْ كَانَ لِأَبَدٍ مِنْ ذَلِكَ فَقَدْ سَمَحْتُ بِهِ لَهَا ! فَقَالَ : اللَّهُ أَكْبَرُ ، هَذَا ابْنُكِ دُونَهَا ، وَلَوْ كَانَ ابْنَهَا لَرَقَّتْ عَلَيْهِ وَأَسْفَقَتْ . فَاعْتَرَفَتِ الْمَرَأَةُ الْآخَرَى بِأَنَّ الْحَقَّ مَعَ صَاحِبَتِهَا وَالْوَلَدُ لَهَا دُونَهَا (1) ، فَسُرِّيَ عَنْ عُمَرَ ، وَدَعَا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا فَرَّجَ عَنْهُ فِي الْقَضَاءِ . (2)

1- في المصدر: «دونه»، والصحيح ما أثبتناه كما في المناقب لابن شهر آشوب .

2- الإرشاد: ج 1 ص 205 ، المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 367 وراجع الفضائل: ص 56 .

3 / 12 دوزن که بر سر یک کودک ، نزاع کرده بودند

3 / 12 دوزن که بر سر یک کودک ، نزاع کرده بودندالإرشاد: در خیر است که در روزگار عمر ، دوزن ، بدون هرگونه گواهی ، مدّعی به دنیا آوردن کودکی شدند و غیر از آن دو ، کسی درباره آن بچه ، مدّعی نگشت . حکم آن برای عمر ، دشوار شد. لذا به علی علیه السلام پناه آورد. [علی علیه السلام] هر دوزن را خواست و آنان را پند داد و ترساند ؛ ولی آن دو همچنان در اختلاف و نزاع ، پا بر جا ماندند . هنگامی که بگو مگوی آن دوزن به درازا کشید ، علی علیه السلام فرمود : «برایم آزه ای بیاورید» . زن ها گفتند : می خواهی چه کار کنی؟ علی علیه السلام فرمود : «کودک را دو نیمه می کنم . سهم هر کدام از شما ، نصف آن است!». یکی از آن دوزن ، سکوت کرد و دیگری گفت : تو را به خدا _ ای ابو الحسن _ ، اگر چاره ای جز این نیست ، من کودک را به او می بخشم . علی علیه السلام فرمود : «اللّه اکبر! این بچه توست ، نه بچه او . اگر بچه او بود ، دلش برایش می سوخت و به او ترحم می کرد» . زن دیگر ، اعتراف کرد که حق با همتای اوست و بچه از آن او . عمر ، خوش حال شد و در حقّ امیر مؤمنان ، به خاطر آن که برای وی در داوری گره گشایی کرده بود ، دعا کرد .

3 / 13 دِيَةُ الصَّبِيِّ عَلَى الْخَلِيفَةِ إِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَتْ امْرَأَةً بِالْمَدِينَةِ تُوتِي، فَبَلَغَ ذَلِكَ عُمَرَ، فَبِعَتْ إِلَيْهَا فَرَّوَعَهَا، وَأَمَرَ أَنْ يُجَاءَ بِهَا إِلَيْهِ، فَفَزَعَتِ الْمَرْأَةُ فَأَخَذَهَا الطَّلُقُ، فَانْطَلَقَتْ إِلَى بَعْضِ الدُّورِ فَوَلَدَتْ غُلَامًا فَاسْتَهَلَّ (1) الْغُلَامُ ثُمَّ مَاتَ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ مِنْ رَوْعِهِ الْمَرْأَةُ وَمِنْ مَوْتِ الْغُلَامِ مَا شَاءَ اللَّهُ. فَقَالَ لَهُ بَعْضُ جُلَسَائِهِ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا عَلَيْكَ مِنْ هَذَا شَيْءٍ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: وَمَا هَذَا! قَالَ: سَلُّوا أَبَا الْحَسَنِ، فَقَالَ لَهُمْ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَنْ كُنْتُمْ اجْتَهَدْتُمْ مَا أَصَبْتُمْ، وَلَنْ كُنْتُمْ قُلْتُمْ بِرَأْيِكُمْ لَقَدْ أَخْطَأْتُمْ! ثُمَّ قَالَ: عَلَيْكَ دِيَةُ الصَّبِيِّ. (2)

1- استهلال الصبي: تصويته عند ولادته (النهاية: ج 5 ص 271 «هلل»).

2- الكافي: ج 7 ص 374 ح 11، تهذيب الأحكام: ج 10 ص 312 ح 1165 وفيه «ما ساءه» بدل «ما شاء الله» وكلاهما عن يعقوب بن سالم وراجع الإرشاد: ج 1 ص 204 والمناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 366 وشرح نهج البلاغه: ج 1 ص 174.

3 / 13 دیہ بچہ بر عہدہ خلیفہ

3 / 13 دیہ بچہ بر عہدہ خلیفہ امام صادق علیہ السلام: در مدینہ، زنی بدکارہ بود. خبر بہ عمر رسید. کسی را نزد او فرستاد و او را ترساند و فرمان داد کہ او را نزد وی بیاورند. زن بہ شدت ترسید و دچار درد زایمان شد. بہ خانہ ای رفت و بچہ اش را سقط کرد. بچہ، گریہ ای کرد و مُرد. از ترسیدن زن و مُردن بچہ، ترس بسیاری بر جان عمر افتاد. بعضی از ہم مجلسیان او گفتند: ای امیر مؤمنان! در این جریان، تو هیچ مسئولیتی نداری. بعضی دیگر گفتند: این [ترس تو، بہ خاطر] چیست؟ [عمر] گفت: از ابو الحسن (علی) پرسید. علی علیہ السلام بہ آنان فرمود: «اگر اجتہاد کردید [کہ عمر مسئول نیست]، بہ حکم واقعی دست نیافتہ اید و اگر از پیش خود گفتید، اشتباہ کردہ اید». آن گاہ [بہ عمر] فرمود: «دیہ بچہ بر عہدہ توست».

3 / 14 عمر وأعرابيشرح الأخبار عن أنس بن مالك: كُنت مَعَ عُمَرَ بِمِنَى إِذْ أَقْبَلَ أَعْرَابِيٌّ مَعَهُ ظَهْرٌ (1)، فَقَالَ عُمَرُ: يَا أَنْسُ، سَدِّ لَهُ هَلْ يَبِيعُ الظَّهْرَ؟ فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَسَدَّ أَلْتَهُ، فَقَالَ: نَعَمْ. فَقَامَ إِلَيْهِ عُمَرُ فَاشْتَرَى مِنْهُ أَرْبَعَةَ عَشَرَ بَعِيرًا. ثُمَّ قَالَ: يَا أَنْسُ، أَلْحَقِهَا بِالظَّهْرِ - يَعْنِي الَّتِي لَهُ - قَالَ الأعرابيُّ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، جَرِّدْهَا مِنْ أَحْلَاسِهَا. فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّمَا اشْتَرَيْتُهَا مِنْكَ بِأَحْلَاسِهَا وَأَقْتَابِهَا (2). فَقَالَ الأعرابيُّ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، جَرِّدْهَا مِنْ أَحْلَاسِهَا وَأَقْتَابِهَا. فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّمَا اشْتَرَيْتُهَا مِنْكَ بِأَحْلَاسِهَا وَأَقْتَابِهَا. فَقَالَ الأعرابيُّ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، جَرِّدْهَا؛ فَمَا بَعَثَ مِنْكَ أَحْلَاسًا وَلَا أَقْتَابًا. فَقَالَ عُمَرُ: هَلْ لَكَ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ رَجُلًا كُنَّا أَمْرًا إِذَا اخْتَلَفْنَا فِي شَيْءٍ أَنْ نُحْكِمَهُ؟ ثُمَّ قَالَ لِي عُمَرُ: انظُرْ هَلْ تَرَى عَلِيًّا فِي الشَّعْبِ؟ فَاتَيْتُ الشَّعْبَ فَوَجَدْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا يُصَلِّي وَمَعِيَ الأعرابيُّ، فَأَخْبَرْتُهُ. فَقَامَ حَتَّى أَتَى عُمَرَ فَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ. فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَكُنْتَ شَرَطْتَ عَلَيْهِ أَقْتَابِهَا وَأَحْلَاسَهَا؟ فَقَالَ عُمَرُ: لَا، مَا اشْتَرَطْتُ ذَلِكَ. قَالَ: فَجَرِّدْهَا لَهُ؛ فَإِنَّمَا لَكَ الإِبِلُ. فَقَالَ لِي عُمَرُ: فَجَرِّدْهَا وَادْفَعْ أَقْتَابَهَا وَأَحْلَاسَهَا إِلَى الأعرابيِّ، وَأَلْحَقِهَا بِالظَّهْرِ. فَفَعَلْتُ. (3)

1- الظَّهْرُ: الإِبِلُ الَّتِي يُحْمَلُ عَلَيْهَا وَتُرَكَّبُ (النهاية: ج 3 ص 166 «ظهر»).

2- أَحْلَاسُهَا وَأَقْتَابُهَا: أَى أَكْسَيْتُهَا (النهاية: ج 1 ص 424 «حلس»).

3- شرح الأخبار: ج 2 ص 306 ح 626، المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 363، بحار الأنوار: ج 40 ص 229 ح 9؛ كنز العمال: ج 4 ص 142 ح 9910.

3 / 14 عمر و بیابان نشین

3 / 14 عمر و بیابان نشین شرح الأخبار_ به نقل از انس بن مالک _: همراه عمر در مِنا بودم که مردی بیابانی با شتران بارکش ، سر رسید . عمر گفت : ای انس! پُرس که آیا شتران بارکش رامی فروشد؟ پیش وی رفتم و پرسیدم . گفت : آری . عمر ، نزد وی رفت و چهارده شتر از وی خرید و [به من] گفت : ای انس! اینان را به شتران [بارکش] من ملحق کن . مرد بیابانی گفت : ای امیر مؤمنان! زین آنها را به من برگردان . عمر گفت : من آنها را با زین و رواندازشان از تو خریده ام . مرد بیابانی گفت : ای امیر مؤمنان! زین و رواندازشان را برگردان . عمر گفت : من آنها را با زین و رواندازشان از تو خریده ام . مرد بیابانی گفت : ای امیر مؤمنان! عریانشان کن . من زین و رواندازشان را به تو فروخته ام . عمر گفت : آیا دوست داری بین ما و خود ، مردی را داور کنی که به ما دستور داده شده که هرگاه در چیزی اختلاف کردیم ، وی را داور سازیم؟ سپس عمر به من گفت : بنگر ، ببین علی را در دَرّه می بینی؟ وارد دَرّه شدم و در حالی که مرد بیابانی با من بود ، علی علیه السلام را یافتم که به نماز ، ایستاده بود . به وی خبر دادم . برخاست و نزد عمر آمد . عمر ، داستان را گفت . علی علیه السلام به وی فرمود : «آیا زین و روانداز شتران را با او شرط کردی؟ عمر گفت : نه ، شرط نکردم . علی علیه السلام فرمود : پس ، عریانشان کن و زین و رواندازشان را به او بده . فقط شترها مال تو آند . عمر به من گفت : عریانشان کن و زین و رواندازشان را به مرد بیابانی بده و خودشان را به شتران من ملحق کن . من ، چنین کردم .

3 / 15 رَجُلٌ لَهُ رَأْسَانِ الْمُنَاقِبِ لَابِنِ شَهْرِ أَشُوبٍ عَنْ سَلْمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَتَى عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بِرَجُلٍ لَهُ رَأْسَانِ وَفَمَانٍ وَأَنْفَانٍ وَقُبْلَانٍ وَدُبْرَانٍ وَأَرْبَعَةَ أَعْيُنٍ فِي بَدَنِ وَاحِدٍ، وَمَعَهُ أُخْتُ، فَجَمَعَ عُمَرُ الصَّحَابَةَ وَسَأَلَهُمْ عَنْ ذَلِكَ فَعَجَزُوا، فَأَتَوْا عَلِيًّا وَهُوَ فِي حَائِطٍ لَهُ، فَقَالَ: قَضَيْتُهُ أَنْ يُنَوَّمَ؛ فَإِنْ غَمَّصَ الْأَعْيُنَ أَوْ غَطَّ (1) مِنَ الْفَمَيْنِ جَمِيعًا فَبَدَنٌ وَاحِدٌ، وَإِنْ فَتَحَ بَعْضَ الْأَعْيُنِ أَوْ غَطَّ [مِنْ] (2) أَحَدَ الْفَمَيْنِ فَبَدَنَانِ، هَذِهِ قَضِيَّتُهُ. وَأَمَّا الْقَضِيَّةُ الْآخَرَى، فَيُطْعَمُ وَيُسْقَى حَتَّى يَمْتَلِئَ، فَإِنْ بَالَ مِنَ الْمَبَالِينِ جَمِيعًا وَتَغَوَّطَ مِنَ الْغَائِطَيْنِ جَمِيعًا فَبَدَنٌ وَاحِدٌ، وَإِنْ بَالَ أَوْ تَغَوَّطَ مِنْ أَحَدِهِمَا فَبَدَنَانِ. (3)

3 / 16 رَجُلَانِ احْتَلَا فِي ذَهَابِ مَالِ امْرَأَةٍ الْكَافِي عَنْ زَادَانَ: اسْتَوَدَعَ رَجُلَانِ امْرَأَةً وَدَيْعَةً وَقَالَا لَهَا: لَا تَدْفَعِيهَا إِلَى وَاحِدٍ مِنَّا حَتَّى نَجْتَمِعَ عِنْدَكَ. ثُمَّ انْطَلَقَا فَعَابَا، فَجَاءَ أَحَدُهُمَا إِلَيْهَا فَقَالَ: أَعْطِنِي وَدَيْعَتِي؛ فَإِنَّ صَاحِبِي قَدِ مَاتَ، فَأَبَتْ حَتَّى كَثُرَ اخْتِلَافُهُ ثُمَّ أَعْطَتْهُ، ثُمَّ جَاءَ الْآخَرَ فَقَالَ: هَاتِي وَدَيْعَتِي، فَقَالَتْ: أَخَذَهَا صَاحِبِيكَ وَذَكَرَ أَنَّكَ قَدِ مِتَّ، فَارْتَفَعَا إِلَى عُمَرَ، فَقَالَ لَهَا عُمَرُ: مَا أَرَاكَ إِلَّا وَقَدْ صَدَّ مَنَّتِي، فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ: اجْعَلْ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ، فَقَالَ عُمَرُ: إِقْضِي بَيْنَهُمَا، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَذِهِ الْوَدَيْعَةُ عِنْدِي، وَقَدْ أَمَرْتُهَا أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى وَاحِدٍ مِنْكُمَا حَتَّى تَجْتَمِعَا عِنْدَهَا فَأَتَيْتَنِي بِصَاحِبِيكَ! فَلَمْ يُضْمَنْهَا وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا أَرَادَا أَنْ يَذْهَبَا بِمَالِ الْمَرْأَةِ. (4)

1- غَطَّ يَغِطُّ غَطِيطًا؛ وَالْغَطِيطُ: الصَّوْتُ الَّذِي يَخْرُجُ مَعَ نَفْسِ النَّائِمِ (النَّهَائِيه: ج 3 ص 372 «غَطَط»).

2- إِضَافَةٌ يَقْتَضِيهَا السِّيَاقُ.

3- الْمُنَاقِبُ لَابِنِ شَهْرِ أَشُوبٍ: ج 2 ص 375، بَحَارُ الْأَنْوَارِ: ج 104 ص 355 ح 5.

4- الْكَافِي: ج 7 ص 428 ح 12، تَهْذِيبُ الْأَحْكَامِ: ج 6 ص 290 ح 804، كِتَابُ مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهَةُ: ج 3 ص 19 ح 3248 وَفِيهِ «الْوَدَيْعَةُ عِنْدَهَا» بَدَلُ «الْوَدَيْعَةُ عِنْدِي»؛ تَذَكْرَةُ الْخَوَاصِّ: ص 148 نَحْوُهُ وَفِي ذَيْلِهِ «فَبَلَغَ ذَلِكَ عُمَرَ فَقَالَ: لَا أَبْقَانِي اللَّهُ بَعْدَ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ»

3 / 16 دو مردی که برای بردن مال زنی، نیرنگ کرده بودند

3 / 15 مردِ دو سرالمناقب، ابن شهر آشوب_ به نقل از سلمه بن عبد الرحمان_: مردی را که دارای دو سر، دودهان، دو بینی، دو پیش، دو پس و چهار چشم در یک بدن بود، نزد عمر آوردند که خواهرش هم با او بود. عمر، صحابیان را گرد آورد و از آنان درباره وی پرسید. همه در ماندند. آن گاه به نزد علی علیه السلام، که در باغ خود بود، آمدند. علی علیه السلام فرمود: «داوری درباره وی، این است که خوابش کنید. اگر همه چشم هایش بسته شد یا از هر دودهن خرناس کشید، یک بدن است؛ و اگر بعضی از چشم ها باز ماند یا از یک دهن خرناس کشید، دو بدن است. این، یک نوع داوری! اما داوری دیگر، این است که به وی غذا داده و آب نوشانده شود تا کاملاً سیرگردد. اگر از هر دو خروجی ادرار کرد و از هر دو خروجی مدفوع نمود، یک بدن است؛ و اگر [فقط] از یک خروجی، ادرار یا مدفوع کرد، دو بدن است».

3 / 16 دو مردی که برای بردن مال زنی، نیرنگ کرده بودند الکافی_ به نقل از زادن_: دو مرد، امانتی را پیش زنی گذاشتند و به وی گفتند: این را به هیچ یک از ما برنگردان، مگر آن که هر دو با هم نزدت بیاییم. آن گاه، هر دو رفتند و دور شدند. پس از مدتی یکی از آن دو نزد زن آمد و گفت: امانت مرا بده؛ چون دوستم مُرده است. زن، خودداری کرد تا آن که مرد، چند بار مراجعه کرد و زن، امانت را به او داد. سپس مرد دیگر آمد و گفت: امانت مرا بده. زن گفت: دوست آن را گرفت و گفت: تو مرده ای! آن دو، برای داوری نزد عمر رفتند. عمر به زن گفت: نظر من این است که تو ضامنی. زن گفت: علی علیه السلام را بین من و او داور قرار بده. عمر [به علی علیه السلام] گفت: بین آن دو داوری کن. علی علیه السلام [خطاب به آن مرد] فرمود: «این امانت، پیش من است و شما دو نفر به زن دستور دادید که امانت را به یکی از شما دو نفر برنگرداند، مگر آن که هر دو نزد او بیایید. پس [برو و] دوست را نزد من بیاور». در نتیجه، زن را ضامن نشمرد و فرمود: «این دو، قصد داشتند اموال زن را چپاول کنند».

17/3 خَمْسَهُ أُخِذُوا فِي الزَّيْنَالِ كَافِي عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نَابَتَةَ رَفَعَهُ: أَتَيْتِي عُمَرُ بِخَمْسَةِ نَقَرٍ أُخِذُوا فِي الزَّيْنِي، فَأَمَرَ أَنْ يُقَامَ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ الْحَدُّ، وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَاضِرًا فَقَالَ: يَا عُمَرُ لَيْسَ هَذَا حُكْمُهُمْ! قَالَ: فَأَقِمِ أَنْتَ عَلَيْهِمُ الْحُكْمَ، فَقَدَّمَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَضَرَبَ عُنُقَهُ، وَقَدَّمَ الثَّانِيَّ فَرَجَمَهُ، وَقَدَّمَ الثَّلَاثَ فَضَرَبَهُ الْحَدَّ، وَقَدَّمَ الرَّابِعَ فَضَرَبَهُ نِصْفَ الْحَدِّ، وَقَدَّمَ الْخَامِسَ فَعَزَّرَهُ. فَتَحَيَّرَ عُمَرُ، وَتَعَجَّبَ النَّاسُ مِنْ فِعْلِهِ. فَقَالَ عُمَرُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! خَمْسَةَ نَقَرٍ فِي قَضِيَّتِهِ وَاحِدَةٍ؛ أَقَمْتَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ حُدُودٍ، لَيْسَ شَيْءٌ مِنْهَا يُشْبِهُ الْآخَرَ؟! فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا الْأَوَّلُ فَكَانَ ذِمِّيًّا خَرَجَ عَنْ ذِمَّتِهِ لَمْ يَكُنْ لَهُ حُكْمٌ إِلَّا السَّيْفُ، وَأَمَّا الثَّانِي فَرَجُلٌ مُحْصَنٌ كَانَ حُدَّةَ الرَّجْمِ، وَأَمَّا الثَّلَاثُ فَغَيْرُ مُحْصَنٍ جُلِدَ الْحَدَّ، وَأَمَّا الرَّابِعُ فَعَبْدٌ ضَرَبْنَا نِصْفَ الْحَدِّ، وَأَمَّا الْخَامِسُ فَمَجْنُونٌ مَغْلُوبٌ عَلَى عَقْلِهِ. (1)

1- الكافي: ج 7 ص 265 ح 26، تهذيب الأحكام: ج 10 ص 50 ح 188 وليس فيه «رفعه» وراجع تفسير القمّي: ج 2 ص 96.

3 / 17 پنج نفر که به جرم زنا دستگیر شده بودند

3 / 17 پنج نفر که به جرم زنا دستگیر شده بودند الکافی_ به نقل از أصبغ بن نُباته ، که سند روایت را به معصوم علیه السلام می رساند _ : پنج نفر را که به اتهام زنا دستگیر شده بودند ، پیش عمر آوردند . وی فرمان داد که بر هر کدام از آنان ، حد جاری سازند . امیر مؤمنان در آن جا حاضر بود و فرمود : «ای عمر! حکم اینها این نیست» . عمر گفت : حکم را تو بر آنان جاری کن . علی علیه السلام یکی از آنان را آورد و گردن زد ، دومی را سنگسار نمود ، سومی را حدزد ، چهارمی را نصف حد زد ، و پنجمی را تعزیر (1) نمود . عمر ، متحیر شد و مردم از کار علی علیه السلام شگفت زده شدند . عمر گفت : ای ابو الحسن! در یک جریان بر پنج نفر ، پنج [نوع] حد جاری ساختی که هیچ کدام از حدود شبیه دیگری نبود! امیر مؤمنان فرمود : «اولی ، فردی ذمی (اهل کتاب) بود که از پیمان ذمه ، خارج شده بود و حکمی جز شمشیر نداشت . دومی ، مردی همسر دار بود که حدش سنگسار بود . سومی ، زن نداشت و حدش تازیانه بود . چهارمی ، برده بود که بر وی نصف حد ، جاری کردیم . پنجمی ، دیوانه بود و عقلش زایل شده بود [و مجازات او تعزیر بود] .

1- . تعزیر ، تنبیهی شرعی است کمتر از «حد» و مقدار آن در اختیار حاکم است . (م)

3 / 18 طَلَّاقُ الزَّوْجَةِ فِي الشَّرْكِ شَرَحَ الْأَخْبَارُ عَنْ أَبِي عَثْمَانَ الْبَدْرِيِّ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَقَالَ: إِنِّي طَلَّقْتُ امْرَأَتِي فِي الشَّرْكِ تَطْلِيقَةً، وَفِي الْإِسْلَامِ تَطْلِيقَتَيْنِ، فَمَا تَرَى؟ فَسَكَتَ عُمَرُ. فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: مَا تَقُولُ؟ فَقَالَ: كَمَا أَنْتَ حَتَّى يَجِيءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. فَجَاءَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِلرَّجُلِ: فَصِّصْ عَلَيْهِ قِصَّتَكَ. فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَدَمَ الْإِسْلَامُ مَا كَانَ قَبْلَهُ، هِيَ عِنْدَكَ عَلَى وَاحِدَةٍ. (1)

3 / 19 مَنْ زَنَى بِهَا غُلَامٌ صَدَّغِيْرًا لِإِمَامِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي امْرَأَةٍ مُحْصَنَةٍ فَجَرَّ بِهَا غُلَامٌ صَغِيرٌ، فَأَمَرَ عُمَرُ أَنْ تُرْجَمَ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَجِبُ الرَّجْمُ، إِنَّمَا يَجِبُ الْحَدُّ؛ لِأَنَّ الَّذِي فَجَرَ بِهَا لَيْسَ بِمُدْرِكٍ. (2)

3 / 20 بَقْرَةٌ قَتَلَتْ جَمَلًا الْمَقْنَعُ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَمَعَهُ رَجُلٌ، فَقَالَ: إِنَّ بَقْرَةَ هَذَا سَقَّتْ بَطْنَ جَمَلِي، فَقَالَ عُمَرُ: قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيمَا قَتَلَ الْبَهَائِمَ: أَنَّهُ جَبَّارٌ وَالْجَبَّارُ: الَّذِي لَا دِيَةَ لَهُ وَلَا قَوْدَ. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَضَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ»، إِنْ كَانَ صَاحِبُ الْبَقْرَةِ رَبَطَهَا عَلَى طَرِيقِ الْجَمَلِ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ، فَتَنظَرُوا فَإِذَا تِلْكَ الْبَقْرَةُ جَاءَتْ بِهَا صَاحِبُهَا مِنَ السَّوَادِ، وَرَبَطَهَا عَلَى طَرِيقِ الْجَمَلِ، فَأَخَذَ عُمَرُ بِرَأْيِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَغْرَمَ صَاحِبُ الْبَقْرَةِ ثَمَنَ الْجَمَلِ. (3)

1- شرح الأخبار: ج 2 ص 317 ح 654، المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 364، بحار الأنوار: ج 40 ص 230 ح 9 كلاهما عن أبي عثمان النهدي.

2- المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 360، بحار الأنوار: ج 40 ص 226 ح 6.

3- المقنع: ص 537.

3 / 18 طلاق دادن زن در روزگار شرک**3 / 19 زنی که با نوجوانی نابالغ، زنا کرده بود****3 / 20 کسی که گاوش شتر دیگری را کشته بود**

3 / 18 طلاق دادن زن در روزگار شرک شرح الأخبار_ به نقل از ابو عثمان بدری_: مردی پیش عمر بن خطاب آمد و گفت: من زخم را یک بار در زمان شرک و دوبار، وقتی که اسلام آورده ام، طلاق داده ام. چه نظر می دهی؟ عمر، سکوت کرد. آن مرد به عمر گفت: نظرت چیست؟ عمر گفت: در همین حال بمان تا علی بن ابی طالب بیاید. علی علیه السلام آمد. عمر به آن مرد گفت: داستانت را برای وی تشریح کن [و او نیز چنین کرد]. [علی علیه السلام فرمود: «اسلام آوردن، گذشته را منهدم می سازد و این زن، با حق یک طلاق دیگر، به همسری تو باقی است»].

3 / 19 زنی که با نوجوانی نابالغ، زنا کرده بود امام رضا علیه السلام: امیر مؤمنان، درباره زن شوهرداری که نوجوانی با وی درآمیخته بود، داوری کرد. عمر، دستور داد زن را سنگسار کنند که علی علیه السلام فرمود: «سنگسار، [بر او] واجب نیست؛ بلکه حد بر وی واجب است؛ چون کسی که با وی درآمیخته است، بالغ نیست».

3 / 20 کسی که گاوش شتر دیگری را کشته بود المُنْع: مردی به همراه مردی دیگر، پیش عمر بن خطاب آمد و گفت: گاو این مرد، شکم شتر مرا پاره کرده است. عمر گفت: پیامبر خدا در آنچه مربوط به کشتن چارپایان است، می فرمود که آن، از جمله جُبار (چیزی که نه دیه و نه قصاص دارد) است. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «پیامبر خدا فرموده است که: ضررپذیری و ضرررسانی، [در اسلام] نیست. اگر صاحب گاو، گاوش را در راه شتر بسته بوده است، ضامن آن است». موضوع را بررسی کردند و دیدند که صاحب گاو، آن را از مزرعه آورده و در راه شتر، بسته بوده است. عمر، نظر علی علیه السلام را پذیرفت و صاحب گاو را ملزم به پرداخت قیمت شتر کرد.

21 / 3 رَجُلٌ قَتَلَ أَخَا رَجُلٍ لِإِمَامِ الْبَاقِرِ أَوْ الْإِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: أَتَى عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَجُلًا قَدْ قَتَلَ أَخَا رَجُلٍ، فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ وَأَمَرَهُ بِقَتْلِهِ، فَضَرَبَهُ الرَّجُلُ حَتَّى رَأَى أَنَّهُ قَدْ قَتَلَهُ، فَحَمَلَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَوَجَدُوا بِهِ رَمَقًا فَعَالَجُوهُ فَبَرَأَ، فَلَمَّا خَرَجَ أَخَذَهُ أَخُو الْمَقْتُولِ الْأَوَّلُ فَقَالَ: أَنْتَ قَاتِلُ أَخِي وَوَلِيٌّ أَنْ أَتُكِّلَكَ، فَقَالَ: قَدْ قَتَلْتَنِي مَرَّةً، فَانْطَلَقَ بِهِ إِلَى عُمَرَ فَأَمَرَهُ بِقَتْلِهِ، فَخَرَجَ وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ قَتَلْتَنِي مَرَّةً! فَامَرُوا عَلِيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْبَرَهُ خَبْرَهُ، فَقَالَ: لَا تَعْجَلْ حَتَّى أَخْرُجَ إِلَيْكَ، فَدَخَلَ عَلَى عُمَرَ فَقَالَ: لَيْسَ الْحُكْمُ فِيهِ هَكَذَا، فَقَالَ: مَا هُوَ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟ فَقَالَ: يَقْتَصُّ هَذَا مِنْ أَخِي الْمَقْتُولِ الْأَوَّلِ مَا صَنَعَ بِهِ، ثُمَّ يَقْتُلُهُ بِأَخِيهِ، فَنَظَرَ الرَّجُلُ أَنَّهُ إِنْ اقْتَصَّ مِنْهُ أَتَى عَلَى نَفْسِهِ، فَعَفَا عَنْهُ وَتَنَارَكَ. (1)

1- الكافي: ج 7 ص 360 ح 1، تهذيب الأحكام: ج 10 ص 278 ح 1087 كلاهما عن أبان بن عثمان عمّن أخبره، كتاب من لا يحضره الفقيه: ج 4 ص 174 ح 5401 عن أبان بن عثمان من دون إسنادٍ إلى المعصوم.

3 / 21 مردی که برادر مردی دیگر را کشته بود

3 / 21 مردی که برادر مردی دیگر را کشته بود امام باقر یا امام صادق علیهما السلام: مردی را پیش عمر بن خطاب آوردند که برادر مردی دیگر را به قتل رسانده بود. عمر، قاتل را به او سپرد و فرمان به قتلش داد. وی نیز او را زد، به گونه ای که فکر کرد او را به قتل رسانده است. مرد قاتل را به خانه اش منتقل کردند و دیدند که رمقی دارد. به مداوایش پرداختند تا بهبود یافت. [مدتی بعد،] وقتی [قاتل] از خانه بیرون آمد، برادر مقتول، وی را گرفت و گفت: تو قاتل برادر منی و من، حق دارم تو را بکشم. قاتل گفت: تو یک بار مرا کُشتی! [برادر مقتول،] وی را نزد عمر برد و عمر، فرمان به قتل وی داد. [قاتل] از نزد عمر بیرون آمد، در حالی که می گفت: به خدا سوگند، تو یک بار مرا کُشتی! آن گاه به امیر مؤمنان برخوردند و وی داستانش را به علی علیه السلام خبر داد. علی علیه السلام فرمود: «شتاب نکن تا پیشت برگردم». علی علیه السلام نزد عمر رفت و گفت: «حکم وی، این نیست». عمر گفت: چگونه است، ای ابو الحسن؟ علی علیه السلام فرمود: «این فرد باید بدانچه برادر مقتول با او کرده، درباره وی قصاص کند و آن گاه، وی در برابر کشته شدن برادرش، او را قصاص نماید». برادر مقتول، دید که اگر قصاص شود، کشته خواهد شد، بنا بر این، از وی گذشت و از همدیگر جدا شدند.

3 / 22 اختبار المدعي الكافي عن الأصغ بن نباته: سُئِلَ أمير المؤمنين عليه السلام عن رجلٍ ضَرَبَ رجلاً على هامته، فادَّعى المَضْرُوبُ أَنَّهُ لا يُبْصِرُ شيئاً ولا يَشْمُ الرائحة، وَأَنَّهُ قد ذَهَبَ لِسَانُهُ. فَقَالَ أمير المؤمنين عليه السلام: إن صدقَ فله ثلاث دياتٍ. فقيل: يا أمير المؤمنين، وكيف يُعلم أَنَّهُ صادقٌ؟ فقال: أما ما ادَّعاه أَنَّهُ لا يَشْمُ الرائحة؛ فَإِنَّهُ يَدْنِي مِنْهُ الحُرَاقُ (1)، فَإِن كَانَ كَمَا يَقُولُ وَإِلَّا نَحَى رَأْسَهُ وَدَمَعَتْ عَيْنُهُ. وَأما ما ادَّعاهُ فِي عَيْنِهِ فَإِنَّهُ يُقَابِلُ بِعَيْنِهِ الشَّمْسَ؛ فَإِن كَانَ كاذباً لَمْ يَتِمَّالِكِ حَتَّى يُعَمَّضَ عَيْنَهُ، وَإِن كَانَ صادقاً بَقِيْنَا مَفْتُوحَتَيْنِ. وَأما ما ادَّعاهُ فِي لِسَانِهِ؛ فَإِنَّهُ يُضْرَبُ عَلَى لِسَانِهِ بِإِبْرِهِ، فَإِن خَرَجَ الدَّمُ أَحْمَرَ فَقَدْ كَذَبَ، وَإِن خَرَجَ الدَّمُ أَسْوَدَ فَقَدْ صَدَقَ. (2)

3 / 23 حمل امرأه من دون افتراض الإرشاد: إن امرأةً نكحها شيخٌ كبيرٌ فحملت، فزعم الشيخ أَنَّهُ لَمْ يَصِلْ إِلَيْهَا، وَأَنكَرَ حَمَلَهَا، فَالْتَبَسَ الأَمْرُ عَلَى عُثْمَانَ، وَسَأَلَ المَرَأَةَ: هَلِ افْتَضَّكَ الشَّيْخُ؟ وَكَانَتْ بِكراً، فَقَالَتْ: لا، فَقَالَ عُثْمَانُ: أَقِيمُوا الحَدَّ عَلَيْهَا، فَقَالَ أمير المؤمنين عليه السلام: إنَّ لِلْمَرَأَةِ سَمَيْنِ (3): سَمُّ المَحِيضِ، وَسَمُّ البَوْلِ، فَلَعَلَّ الشَّيْخَ كَانَ يَنَالُ مِنْهَا فَسَالَ ماؤُهُ فِي سَمِّ المَحِيضِ فَحَمَلَتْ مِنْهُ، فَسَأَلُوا الرَّجُلَ عَن ذَلِكَ، فَسَدَّ ثِيْلَ، فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَنْزِلُ المَاءَ فِي قُبُلِهَا مِنْ غَيْرِ وُصُولِ إِلَيْهَا بِالْإِفْتِضَاضِ، فَقَالَ أمير المؤمنين عليه السلام: الحَمْلُ لَهُ وَالْوَلَدُ وَلَدُهُ، وَأَرَى عُفُوبَتَهُ عَلَى الإِنْكَارِ لَهُ، فَصَارَ عُثْمَانُ إِلَى قَضَائِهِ بِذَلِكَ وَتَعَجَّبَ مِنْهُ. (4)

1- الحُرَاقُ: ما تقع فيه النار عند القدح (الصحيح: ج 4 ص 1458 «حرق»).

2- الكافي: ج 7 ص 323 ح 7، كتاب من لا يحضره الفقيه: ج 3 ص 19 ح 3250 عن الإمام الباقر عليه السلام نحوه.

3- السَّمُّ وَالسُّمُّ: الثَّقَبُ (لسان العرب: ج 12 ص 303 «سم»).

4- الإرشاد: ج 1 ص 210، المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 370، بحار الأنوار: ج 40 ص 256 ح 29.

3 / 22 آزمایش ادعای

3 / 23 حامله شدن زن باکره

3 / 22 آزمایش ادعای الکافی_ به نقل از اصبع بن نُباته _: از امیر مؤمنان، درباره مردی پرسیده شد که برپیشانی مرد دیگر زده بود و مرد کتک خورده، مدعی بود که چیزی نمی بیند و بویی احساس نمی کند و قدرت تکلم خود را [نیز] از دست داده است. امیر مؤمنان فرمود: «اگر راست بگوید، سه دیه باید به او پرداخته شود». گفته شد: ای امیر مؤمنان! از کجا دانسته شود که وی راستگوست؟ فرمود: «اما [در بررسی] این ادعای وی که قدرت بویایی ندارد، پارچه سوخته ای نزدیک [بینی] وی آورده شود. اگر راست گفته باشد، [عکس العملی نشان نمی دهد]، و گرنه سرش را کنار می کشد و از چشمش اشک می آید، و اما [در بررسی] ادعایش درباره چشمش، چشم وی در برابر خورشید قرار داده شود. اگر دروغ گفته باشد، بی اختیار چشم بر هم می نهد، و اگر راست گفته باشد، چشم هایش باز می ماند. و اما [در بررسی] ادعایش در مورد زبانش، روی زبانش سوزن زده شود. اگر خون سرخ بیرون بیاید، دروغ گفته و اگر خون سیاه بیرون آید، راست گفته است».

3 / 23 حامله شدن زن باکره الارشاد: پیرمردی زنی را به همسری گرفت و زن، حامله گشت. پیرمرد پنداشت که توفیقی در ازاله بکارت نداشته و حامله شدن زن را انکار کرد. جریان برای عثمان، مشتبّه گشت و از زن _ که باکره بود _ پرسید: آیا پیرمرد، بکارت تو را از بین برده است؟ زن گفت: نه. عثمان گفت: بر زن، حد جاری کنید. امیر مؤمنان علی فرمود: «زن را دو روزنه است: روزنه حیض و روزنه ادرار. شاید پیرمرد از زن، بهره گرفته است و آب مردی اش به روزنه حیض راه یافته وزن، از آن حامله شده است. از پیرمرد درباره این موضوع پرسید». از پیرمرد پرسیدند. گفت: من آب مردی ام را بدون آن که بر او دخولی کرده باشم، بر شرمگاهش می ریختم. امیر مؤمنان فرمود: «بارداری از اوست و بچه، بچه اوست و به نظر من، پیرمرد در خصوص انکارش باید مجازات شود». عثمان، داوری علی علیه السلام را پذیرفت و از آن، شگفت زده گشت.

3 / 24 دعوى موت الزوج في عدّه الطلاق شرح الأخبار عن محمد بن يحيى: كان لرجل امرأتان: امرأة من الأنصار، وامرأة من بني هاشم، فطلق الأنصارية ثم مات بعد مدّه، فذكرت الأنصارية التي طلقها أن هافي عدتها، وقامت عند عثمان بن عفان بميراثها منه، فلم يدر ما يحكم به في ذلك وردّهم إلى عليّ عليه السلام، فقال: تحلف أنّها لم تحض بعد أن طلقها ثلاث حيض وترثه. فقال عثمان للهاشمية: هذا قضاء ابن عمك، قالت: قد رضيت، فلتحلف وترث، فتحرجت الأنصارية من اليمين وتركت الميراث. (1)

3 / 25 قصاص العين وهي قائمها لإمام الصادق عليه السلام: إن عثمان أتاه رجل من قيس بمولى له قد لطم عينه، فأنزل الماء فيها وهي قائمه، ليس يبصر بها شيئاً، فقال له: أعطيك الدية، فأبى، فأرسل بهما إلى عليّ عليه السلام وقال: أحكم بين هذين. فأعطاه الدية فأبى، فلم يزالوا يعطونه (2) حتى أعطوه ديتين، فقال: ليس أريد إلا القصاص، فدعا عليّ عليه السلام بمراه فحماها، ثم دعا بكرسف (3) فبله ثم جعله على أشفار عينيه وعلى حوالبها، ثم استقبل بعينه عين الشمس، وجاء به المراه فقال: أنظر، فنظر فذاب الشحم وبقيت عينه قائمه وذهب البصر. (4)

-
- 1- شرح الأخبار: ج 2 ص 313 ح 643، المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 371، بحار الأنوار: ج 40 ص 237 ح 13.
 - 2- في المصدر: «يعطونهم»، والصحيح ما أثبتناه كما في تهذيب الأحكام.
 - 3- الكرسف: القطن (النهاية: ج 4 ص 163 «كرسف»).
 - 4- الكافي: ج 7 ص 319 ح 1، تهذيب الأحكام: ج 10 ص 276 ح 1081 وفيه «عمر» بدل «عثمان» وكلاهما عن رفاعه.

3 / 24 ادعای مردن شوهر در عده طلاق

3 / 25 قصاص چشم، در حالی که ظاهرًا سالم بود

3 / 24 ادعای مردن شوهر در عده طلاق شرح الأخبار_ به نقل از محمد بن یحیی_: مردی دو زن داشت: زنی از انصار و زنی از بنی هاشم. او زن انصاری را طلاق داد و پس از مدتی مُرد. زن انصاری_ که مرد، طلاقش داده بود_ ادعا کرد که در زمان عده است و نزد عثمان بن عفان، اقامه دعوی میراث نمود. عثمان ندانست که در این ماجرا، چگونه داوری کند و آنان را پیش علی علیه السلام فرستاد. علی علیه السلام فرمود: «سوگند بخورد که پس از آن که [مرد،] وی را طلاق داده، سه بار حیض ندیده است و سپس، ارث ببرد». عثمان به زن هاشمی گفت: این، داوریِ پسر عمویت است. زن گفت: می پذیرم. زن [انصاری] سوگند بخورد و ارث ببرد. اما زن انصاری از سوگند خوردن، سر باز زد و میراث را رها نمود.

3 / 25 قصاص چشم، در حالی که ظاهرًا سالم بود امام صادق علیه السلام: مردی از قبیله قیس، بنده خود را پیش عثمان آورد که به چشمش ضربه زده بود و آب در آن جاری بود و با آن چشم، که ظاهرًا سالم بود، چیزی نمی دید. [مرد] به بنده اش گفت: «دیه آن را به تو می پردازم»؛ ولی وی نپذیرفت. عثمان، آن دو را نزد علی علیه السلام فرستاد و گفت: بین این دو، داوری کن. علی علیه السلام به برده دیه اش را پرداخت؛ ولی او قبول نکرد. همچنان به آنچه داده بودند (مبلغ دیه)، می افزودند تا آن که دو دیه به وی پرداختند؛ ولی بنده گفت: من، جز قصاص نمی خواهم. علی علیه السلام آینه ای خواست و آن را گرم کرد. آن گاه، پنبه ای خواست و آن را خیس نمود و بر رو و اطراف چشم آن مرد گذاشت. سپس چشم مرد را در برابر شعاع خورشید گرفت و آینه را آورد و فرمود: بنگر!». وی نگاه کرد. [در نتیجه] پیه چشم [او]، آب شد و چشمش ظاهرًا سالم ماند و بینایی آن از دست رفت.

الفصل الرابع : نماذج من قضاياه فى إمارته 4 / 1 قضاء كفضاء داوود لإمام الباقر عليه السلام : دَخَلَ أمير المؤمنين عليه السلام المسجدَ فَاسْتَقْبَلَهُ شَابٌّ يَبْكِي وَحَوْلَهُ قَوْمٌ يُسْكِنُونَهُ، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا أَبْكَاكُ ؟ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! إِنَّ شَرِيحًا قَضَى عَلَيَّ بِقَضِيَّتِهِ مَا أَدْرَى مَا هِيَ ؟ إِنَّ هَؤُلَاءِ النَّفَرَ خَرَجُوا بِأَبَى مَعَهُمْ فِي السَّفَرِ ، فَرَجَعُوا وَلَمْ يَرْجِعْ أْبَى ، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْهُ ، فَقَالُوا : مَاتَ ، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْ مَالِهِ ، فَقَالُوا : مَا تَرَكَ مَالًا ، فَقَدَّمْتُهُمْ إِلَى شَرِيحٍ فَاسْتَحْلَفَهُمْ ، وَقَدْ عَلِمْتُ _ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ _ أَنَّ أْبَى خَرَجَ وَمَعَهُ مَالٌ كَثِيرٌ ، فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ارْجِعُوا ، فَرَجَعُوا وَالْفَتَى مَعَهُمْ إِلَى شَرِيحٍ . فَقَالَ لَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا شَرِيحُ ! كَيْفَ قَضَيْتَ بَيْنَ هَؤُلَاءِ ؟ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، إِذْ عَى هَذَا الْفَتَى عَلَى هَؤُلَاءِ النَّفَرَ أَنْتُمْ خَرَجُوا فِي سَفَرٍ وَأَبُوهُ مَعَهُمْ ، فَرَجَعُوا وَلَمْ يَرْجِعْ أَبُوهُ ، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْهُ ، فَقَالُوا : مَاتَ ، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْ مَالِهِ ، فَقَالُوا : مَا خَلَّفَ مَالًا ، فَقُلْتُ لِلْفَتَى : هَلْ لَكَ بَيْتَةٌ عَلَى مَا تَدْعَى ؟ فَقَالَ : لَا ، فَاسْتَحْلَفْتُهُمْ فَحَلَفُوا . فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هِيَ هَاتِ يَا شَرِيحُ ! هَكَذَا تَحْكُمُ فِي مِثْلِ هَذَا ؟ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَكَيْفَ ؟ فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَاللَّهِ لَا أَحْكُمَنَّ فِيهِمْ بِحُكْمٍ مَا حَكَمَ بِهِ خَلْقٌ قَبْلِي إِلَّا دَاوُدَ النَّبِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ . يَا قَبْتَرُ ! ادْعُ لِي شَرْطَةَ الْخَمِيسِ . فَدَعَاهُمْ ، فَوَكَّلَ بِكُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ رَجُلًا مِنَ الشَّرْطَةِ ، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى وُجُوهِهِمْ فَقَالَ : مَاذَا تَقُولُونَ ؟ أَمْ تَقُولُونَ : إِنِّي لَا أَعْلَمُ مَا صَدَّعْتُمْ بِأَبَى هَذَا الْفَتَى ؟ إِنِّي إِذَا لَجَاهِلٌ ! ثُمَّ قَالَ : فَرَفَقُوهُمْ وَعَطَوْا رُؤُوسَهُمْ . فَفَرَّقَ بَيْنَهُمْ وَأَقِيمَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ إِلَى أُسْطُوَانِهِ مِنْ أُسْطُوَانِ الْمَسْجِدِ وَرُؤُوسَهُمْ مُعْطَاهُ بِشِيَابِهِمْ ، ثُمَّ دَعَا بِعَبِيدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ كَاتِبِهِ فَقَالَ : هَاتِ صَدَّ حَيْفَهُ وَدَوَاهُ ، وَجَلَسَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَدَّ لَمَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي مَجْلِسِ الْقَضَاءِ وَجَلَسَ النَّاسُ إِلَيْهِ ، فَقَالَ لَهُمْ : إِذَا أَنَا كَبَّرْتُ فَكَبَّرُوا ، ثُمَّ قَالَ لِلنَّاسِ : افْرَجُوا (1) ، ثُمَّ دَعَا بِوَاحِدٍ مِنْهُمْ فَأَجْلَسَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَكَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ . ثُمَّ قَالَ لِعَبِيدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ : اكْتُبْ إِقْرَارَهُ وَمَا يَقُولُ . ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ بِالسُّؤَالِ ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فِي أَيِّ يَوْمٍ خَرَجْتُمْ مِنْ مَنَازِلِكُمْ وَأَبُو هَذَا الْفَتَى مَعَكُمْ ؟ فَقَالَ الرَّجُلُ : فِي يَوْمٍ كَذَا وَكَذَا . قَالَ : وَفِي أَيِّ شَهْرٍ ؟ قَالَ : فِي شَهْرِ كَذَا وَكَذَا . قَالَ : فِي أَيِّ سَنَةٍ ؟ قَالَ : فِي سَنَةِ كَذَا وَكَذَا . قَالَ : وَإِلَى أَيْنَ بَلَغْتُمْ فِي سَفَرِكُمْ حَتَّى مَاتَ أَبُو هَذَا الْفَتَى ؟ قَالَ : إِلَى مَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا ، قَالَ : وَفِي مَنَزِلٍ مِنْ مَاتَ ؟ قَالَ : فِي مَنَزِلِ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ ، قَالَ : وَمَا كَانَ مَرَضُهُ ؟ قَالَ : كَذَا وَكَذَا ، قَالَ : وَكَمْ يَوْمًا مَرَضَ ؟ قَالَ : كَذَا وَكَذَا ، قَالَ : فَفِي أَيِّ يَوْمٍ مَاتَ ؟ وَمَنْ عَسَلَهُ ؟ وَمَنْ كَفَّنَهُ ؟ وَبِمَا كَفَّنْتُمُوهُ ؟ وَمَنْ صَلَّى عَلَيْهِ ؟ وَمَنْ نَزَلَ قَبْرَهُ ؟ فَلَمَّا سَأَلَهُ عَنْ جَمِيعِ مَا يُرِيدُ كَبَّرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَكَبَّرَ النَّاسُ جَمِيعًا ، فَارْتَابَ أَوْلِيكَ الْبَاقُونَ ، وَلَمْ يَشُدُّوا أَنْ صَاحِبَهُمْ قَدْ أَفْرَقَ عَلَيْهِمْ وَعَلَى نَفْسِهِ . فَأَمَرَ أَنْ يُغَطَّى رَأْسُهُ وَيُنْطَلَقَ بِهِ إِلَى السَّجَنِ . ثُمَّ دَعَا بِأَخْرَجَ فَأَجْلَسَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَكَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ : كَلَّا ! زَعَمْتُمْ أَنِّي لَا أَعْلَمُ بِمَا صَدَّعْتُمْ ؟ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، مَا أَنَا إِلَّا وَاحِدٌ مِنَ الْقَوْمِ ، وَلَقَدْ كُنْتُ كَارَهَا لِقَتِيلِهِ ، فَأَقْرَرْتُ . ثُمَّ دَعَا بِوَاحِدٍ بَعْدَ وَاحِدٍ كُلَّهُمْ يُقْرِئُ بِالْقَتْلِ وَأَخَذَ الْمَالِ ، ثُمَّ رَدَّ الَّذِي كَانَ أَمْرًا بِهِ إِلَى السَّجَنِ فَأَقْرَرْتُ أَيْضًا ، فَأَلْزَمْتُهُمُ الْمَالَ وَالْدَّمَ . فَقَالَ شَرِيحُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَكَيْفَ حَكَمَ دَاوُدُ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؟ فَقَالَ : إِنَّ دَاوُدَ النَّبِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّ بِغِلْمَةٍ يَلْعَبُونَ وَيُنَادُونَ بَعْضُهُمْ : ب « يَا مَاتَ الدِّينُ » ، فَيَجِيبُ مِنْهُمْ غُلَامٌ ، فَدَعَاهُمْ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : يَا غُلَامُ ، مَا اسْمُكَ ؟ قَالَ : مَاتَ الدِّينُ ، فَقَالَ لَهُ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ سَمَّاكَ بِهَذَا الْإِسْمِ ؟ فَقَالَ أُمِّي . فَانْطَلَقَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أُمِّهِ ، فَقَالَ لَهَا : يَا ابْنَتُهَا الْمَرْأَةُ ! مَا اسْمُ ابْنِكَ هَذَا ؟ قَالَتْ : مَاتَ الدِّينُ ، فَقَالَ لَهَا : وَمَنْ سَمَّاَهُ بِهَذَا ؟ قَالَتْ : أَبُوهُ ، قَالَ : وَكَيْفَ كَانَ ذَاكَ ؟ قَالَتْ : إِنَّ أَبَا خَرَجَ فِي سَفَرٍ لَهُ وَمَعَهُ قَوْمٌ ، وَهَذَا الصَّبِيُّ حَمَلٌ فِي بَطْنِي ، فَانْصَرَفَ الْقَوْمُ وَلَمْ يَنْصَرَفِ زَوْجِي ، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْهُ ، فَقَالُوا : مَاتَ ، فَقُلْتُ لَهُمْ : فَأَيْنَ مَا تَرَكَ ؟ قَالُوا : لَمْ يُخَلِّفْ شَيْئًا ، فَقُلْتُ : هَلْ أَوْصَاكُمْ بِوَصِيَّةٍ ؟ قَالُوا : نَعَمْ ، زَعَمَ أَنَّكَ حُبْلَى ، فَمَا وَلَدْتَ مِنْ وَلَدٍ - جَارِيَةٍ أَوْ غُلَامٍ - فَسَمَّيْتُهُ . قَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَتَعْرِفِينَ الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا خَرَجُوا مَعَ زَوْجِكَ ؟ قَالَتْ : نَعَمْ ، قَالَ : فَأَحْيَاءُ هُمْ أَمْ أَمْوَاتٌ ؟ قَالَتْ : بَلْ أَحْيَاءُ ، قَالَ : فَانْطَلِقِي بِنَا إِلَيْهِمْ ، ثُمَّ مَضَى مَعَهَا فَاسْتَخْرَجَهُمْ مِنْ مَنَازِلِهِمْ ، فَحَكَمَ بَيْنَهُمْ بِهَذَا الْحُكْمِ بَعِينِهِ وَأَثَبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَالَ وَالْدَّمَ ، وَقَالَ لِلْمَرْأَةِ : سَمِّي ابْنَكَ هَذَا «عَاشَ الدِّينُ» . (2)

1- فى المصدر : «اخرجوا» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى تهذيب الأحكام .

2- الكافى : ج 7 ص 371 ح 8 ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 316 ح 875 كلاهما عن أبى بصير ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 3 ص 24 ح 3255 ، الإرشاد : ج 1 ص 215 نحوه من دون إسنادٍ إلى المعصوم وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 379 .

فصل چهارم: نمونه هایی از داوری های امام علی در زمان حکومتش

4 / 1 داوری ای چون داوری داوود

فصل چهارم: نمونه هایی از داوری های امام علی در زمان حکومتش 4 / 1 داوری ای چون داوری داوود امام باقر علیه السلام: امیر مؤمنان وارد مسجد شد. جوانی گریان _ که جمعی در اطرافش بودند و وی را آرام کردند _ با ایشان مواجه شد. علی علیه السلام فرمود: «چه چیزی تو را به گریه انداخته است؟». گفت: ای امیر مؤمنان! شریح قاضی درباره من داوری ای انجام داده که نمی فهمم چگونه است! این گروه، همراه پدرم به سفر رفتند. اینان برگشتند و پدرم برنگشت. از آنان درباره وی پرسیدم. گفتند: مُرد. از اموالش پرسیدم. گفتند: مالی به جا نگذاشت. آنان را پیش شریح آوردم و شریح، سوگندشان داد [و آنان را تبرئه کرد] و من می دانم _ ای امیر مؤمنان _ که پدرم با ثروت فراوان به سفر، عازم شد. امیر مؤمنان، به آنان فرمود: «برگردید». همگی به همراه جوان به نزد شریح برگشتند. امیر مؤمنان، به شریح فرمود: «شریح! چگونه بین اینان داوری کردی؟». شریح گفت: ای امیر مؤمنان! این جوان، علیه این افراد، ادعا کرد که آنان، عازم سفری شده اند و پدر او نیز همراهشان بوده است. آنان برگشته اند و پدر او برگشته است. من از آنان درباره پدری پرسیدم. گفتند: مرده است. از آنان درباره اموال او پرسیدم. گفتند: مالی به جا نگذاشته است. به جوان گفتم: آیا برای ادعایت شاهدی داری؟ گفت: نه. بنا بر این، آنان را سوگند دادم و آنان، سوگند خوردند [که حقیقت را گفته اند]. امیر مؤمنان فرمود: «هیئات، ای شریح! در این نوع پیشامدها، چنین داوری می کنی؟!». گفت: ای امیر مؤمنان! پس چگونه [باید داوری کرد]؟ امیر مؤمنان فرمود: «به خدا سوگند، درباره آنان داوری ای خواهم نمود که پیش از من، کسی جز داوود پیامبر، چنین داوری نکرده است. ای قنبر! شَرَطُ الْخَمِيسِ (1) را برایم فرا بخوان». قنبر، آنان را فرا خواند. علی علیه السلام بر هر کدام آنان، یکی از افراد شرطه را مأمور ساخت و آن گاه به آنان نگرست و فرمود: «چه گمان می کنید؟ آیا گمان می کنید که من نمی دانم با پدر این جوان چه کرده اید؟ اگر چنین باشد که من نادان خواهم بود!». آن گاه فرمود: «اینان را از هم جدا کنید و سرهایشان را بپوشانید». آنها را جدا کردند و در حالی که سرهایشان با لباس هایشان پوشانده شده بود، هریک را در کنار یکی از ستون های مسجد، سر پا نگه داشتند. آن گاه [امیر مؤمنان] کاتبش (عبید الله بن ابی رافع) را فرا خواند و فرمود: «کاغذ و دواتی بیاور». امیر مؤمنان، در جایگاه داوری نشست و مردم در اطرافش نشستند. آن گاه به مردم فرمود: «هر گاه من تکبیر گفتم، شما هم تکبیر بگویید» و افزود: «راه را باز کنید». سپس یکی از آنان را فرا خواند و در مقابل خود نشاند و صورت وی را باز کرد. آن گاه به عبید الله بن ابی رافع فرمود: «اقرار وی و هر آنچه را می گوید، بنویس». سپس [علی علیه السلام] به بازجویی او پرداخت و از وی پرسید: «در چه روزی با پدر این جوان از خانه هایتان بیرون رفتید؟». مرد گفت: در فلان روز. [علی علیه السلام] پرسید: «در کدام ماه؟». گفت: در فلان ماه. [علی علیه السلام] پرسید: «در کدام سال؟». گفت: در فلان سال. [علی علیه السلام] پرسید: «به کجا رسیده بودید که پدر این جوان درگذشت؟». گفت: به فلان جا. [علی علیه السلام] پرسید: «در خانه چه کسی درگذشت؟». گفت: در خانه فلانی فلانی فرزند فلانی. [علی علیه السلام] پرسید: «بیماری اش چه بود؟». گفت: فلان بیماری را داشت. [علی علیه السلام] پرسید: «چند روز بیمار بود؟». گفت: چند روزی. [علی علیه السلام] پرسید: «چه روزی درگذشت؟ چه کسی وی را غسل داد؟ چه کسی کفنش کرد؟ با چه چیزی کفنش کردید؟ چه کسی بر وی نماز گزارد؟ و چه کسی [برای دفن او] در گورش رفت؟». امیر مؤمنان، هنگامی که از وی هر چه می خواست، پرسید، تکبیر گفت و مردم، همه تکبیر گفتند. باقی مانده متهمان به دودلی افتادند و تردید نکردند که دوستشان علیه آنان و علیه خودش اقرار کرده است. علی علیه السلام دستور داد که سر وی را بپوشانند و او را به زندان ببرند. آن گاه دیگری را فرا خواند و در پیش خود نشاند و صورتش را باز کرد فرمود: «هرگز! پنداشته اید من نمی دانم چه کار کرده اید؟». او گفت: ای امیر مؤمنان! من، یکی از این افراد بودم و از کشتنش ناخشنود بودم. و به این شیوه، اقرار کرد. آن گاه، [علی علیه السلام] همه آنان را یکی پس

از دیگری فرا خواند. همه آنان به قتل و تصرف اموال [پدر آن جوان]، اقرار کردند. آن گاه آن را که به زندان فرستاده بود، باز گرداند و او نیز اقرار کرد. علی علیه السلام آنان را به پرداخت مال و قصاص، ملزم ساخت. شَرِيح گفت: ای امیر مؤمنان! جریان داوری داوود پیامبر، چگونه است؟ علی علیه السلام فرمود: «داوود پیامبر، گذرش به گروهی از کودکان افتاد که با هم بازی می کردند و یکی [از هم بازی های خود] را مات الدین (دین مُرده) صدامی زدند. کودکی هم [از میان آنان] جواب می داد. داوود علیه السلام آنان را صدا کرد و [به آن کودک] گفت: ای پسر! نامت چیست؟ او پاسخ داد: مات الدین. داوود علیه السلام پرسید: چه کسی تو را به این نام، نامیده است؟ گفت: مادرم. داوود علیه السلام نزد مادر وی رفت و به وی گفت: ای زن! نام این پسر چیست؟ پاسخ داد: مات الدین. [داوود علیه السلام] از وی پرسید: چه کسی این نام را بر او نهاده است؟ پاسخ داد: پدرش. داوود علیه السلام پرسید: جریان، از چه قرار بوده است؟ زن گفت: پدرش همراه گروهی به سفر رفت و این بیچه در شکم من بود. آنان برگشتند و شوهر من برنگشت. از آنان درباره وی پرسیدم. گفتند: مُرد. به آنان گفتم: اموالش کجاست؟ گفتند: چیزی به جا نگذاشته است. گفتم: آیا وصیتی هم به شما کرد؟ گفتند: آری. احتمال می داد که تو بارداری. [از این رو، وصیت کرد:] دختر یا پسری را که به دنیا می آوری، مات الدین (دین مُرده) نام گذاری کن. من نیز همین نام را بر او گذاشتم. داوود علیه السلام گفت: گروهی را که با شوهرت به سفر رفته بودند، می شناسی؟ گفت: آری. [داوود علیه السلام] پرسید: آنان مرده اند، یا زنده اند؟ گفت: زنده اند. داوود علیه السلام گفت: پیش آنان برویم. سپس با زن، نزد آنان رفت و آنان را از خانه هایشان بیرون کشید و در بین آنان به همین گونه داوری کرد و پرداخت مال و خون بها را بر گردن آنان گذاشت و به زن گفت: نام پسر را «عاش الدین (دین زنده)» بگذار.

1- شرطه الخمیس: نیروهای ویژه نظامی؛ گروهی شجاع و مخلص از شیعیان علی علیه السلام که با او بر سر بهشت، پیمان بسته بودند (ر. ک: الفهرست، ابن الندیم: ص 249).

4 / 2 رجلان تنازعا في ثمانيه دراهم الكافي عن ابن أبي ليلى: قضى أمير المؤمنين عليه السلام بين رجلين اصطحبا في سفر، فلما أرادا الغداء أخرج أحدهما من زاديه خمسه أرغفه، وأخرج الآخر ثلاثه أرغفه، فمَرَّ بهما عابِرُ سبيلٍ، فدَعَاهُ إلى طَعَامِهِمَا، فأَكَلَ الرَّجُلُ مَعَهُمَا حَتَّى لَمْ يَبْقَ شَيْءٌ، فَلَمَّا فَرَّغُوا أَعْطَاهُمَا الْعَابِرُ بِهِمَا ثَمَانِيَةَ دَرَاهِمٍ ثَوَابَ مَا أَكَلَهُ مِنْ طَعَامِهِمَا، فَقَالَ صَاحِبُ الثَّلَاثَةِ أَرْغَفَهُ لِصَاحِبِ الْخَمْسَةِ أَرْغَفَهُ: إِسْمَهَا نَصْفَيْنِ بَيْنِي وَبَيْنَكَ، وَقَالَ صَاحِبُ الْخَمْسَةِ: لَا، بَلْ يُأْخُذُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا مِنَ الدَّرَاهِمِ عَلَى عَدَدِ مَا أُخْرِجَ مِنَ الزَّادِ. قَالَ: فَأَتِيَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذَلِكَ، فَلَمَّا سَمِعَ مَقَالَتَهُمَا قَالَ لَهُمَا: اصْطَلِحَا؛ فَإِنَّ قَضِيَّتِكُمَا ذَنِيَّةٌ، فَقَالَا: إِقْضِ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ. قَالَ: فَأَعْطَى صَاحِبَ الْخَمْسَةِ أَرْغَفَهُ سَبْعَةَ دَرَاهِمٍ، وَأَعْطَى صَاحِبَ الثَّلَاثَةِ أَرْغَفَهُ دَرَاهِمًا، وَقَالَ: أَلَيْسَ أُخْرِجُ أَحَدَكُمَا مِنْ زَادِهِ خَمْسَةَ أَرْغَفِهِ، وَأُخْرِجُ الْآخَرَ ثَلَاثَةَ أَرْغَفِهِ؟ قَالَا: نَعَمْ. قَالَ: أَلَيْسَ أَكَلَّ مَعَكُمْ صَيْفُكُمَا مِثْلَ مَا أَكَلْتُمَا؟ قَالَا: نَعَمْ! قَالَ: أَلَيْسَ أَكَلَّ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْكُمَا ثَلَاثَةَ أَرْغَفِهِ غَيْرَ ثُلُثِهَا؟ قَالَا: نَعَمْ! قَالَ: أَلَيْسَ أَكَلْتَ أَنْتَ يَا صَاحِبَ الثَّلَاثَةِ ثَلَاثَةَ أَرْغَفِهِ غَيْرَ (1) ثُلُثٍ، وَأَكَلْتَ أَنْتَ يَا صَاحِبَ الْخَمْسَةِ ثَلَاثَةَ أَرْغَفِهِ غَيْرَ ثُلُثٍ، وَأَكَلَّ الصَّيْفُ ثَلَاثَةَ أَرْغَفِهِ غَيْرَ ثُلُثٍ؟ أَلَيْسَ بَقِيَ لَكَ يَا صَاحِبَ الثَّلَاثَةِ ثُلُثُ رَغِيفٍ مِنَ زَادِكَ، وَبَقِيَ لَكَ يَا صَاحِبَ الْخَمْسَةِ رَغِيفَانِ وَثُلُثٌ، وَأَكَلْتَ ثَلَاثَةَ أَرْغَفِهِ غَيْرَ ثُلُثٍ؟! فَأَعْطَاهُمَا لِكُلِّ ثُلُثٍ رَغِيفٍ دَرَاهِمًا؛ فَأَعْطَى صَاحِبَ الرَّغِيفَيْنِ وَثُلُثٍ سَبْعَةَ دَرَاهِمٍ، وَأَعْطَى صَاحِبَ ثُلُثِ رَغِيفٍ دَرَاهِمًا. (2)

1- في المصدر: «إلا ثلث»، والصحيح ما أثبتناه كما في تهذيب الأحكام.

2- الكافي: ج 7 ص 427 ح 10، تهذيب الأحكام: ج 6 ص 290 ح 805 وراجع كتاب من لا يحضره الفقيه: ج 3 ص 37 ح 3279 والإرشاد: ج 1 ص 219 والاختصاص: ص 107 والمناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 52 والرياض النضره: ج 3 ص 168.

4 / 2 دو مردی که بر سر هشت درهم اختلاف داشتند

4 / 2 دو مردی که بر سر هشت درهم اختلاف داشتند الكافی_ به نقل از ابن ابی لیلی_ : امیر مؤمنان ، میان دو نفر که در سفری همراه هم بودند ، داوری کرد . [داستان ، چنین بود :] هنگامی که آن دو خواستند صبحانه بخورند ، یکی ، پنج قرص نان و دیگری سه قرص نان از توشه اش بیرون آورد . رهگذری بر آنان گذر کرد و آن دو ، وی را به غذا دعوت کردند . وی [نیز] با آن دو غذا خورد و چیزی از غذا نماند . هنگامی که از هم جدا می شدند ، رهگذر ، به پاداش آنچه از غذای آن دو خورده بود ، به آن دو ، هشت درهم داد . آن که صاحب سه قرص نان بود ، به دارنده پنج قرص نان گفت : پول را بین خودمان به صورت نصف نصف ، تقسیم کن . دارنده پنج قرص نان گفت : نه ! بلکه هر کدام از ما ، به مقداری که نان از توشه اش بیرون آورده ، برمی دارد . آن دو نزد امیر مؤمنان آمدند . هنگامی که [علی علیه السلام] سخن آنان را شنید ، به آن دو گفت : با هم مصالحه کنید . ماجرای شما چیزی جزئی است . گفتند : بین ما به حق ، داوری کن . علی علیه السلام به دارنده پنج قرص نان ، هفت درهم و به صاحب سه قرص نان ، یک درهم داد و فرمود : « مگر یکی از شما پنج قرص نان و دیگری سه قرص نان ، از توشه اش دریاورده است ؟ » . گفتند : چرا . [علی علیه السلام] پرسید : « مگر میهمان شما در کنار شما به اندازه شما نخورده است ؟ » . گفتند : چرا . [علی علیه السلام] پرسید : مگر هر کدام از شما سه قرص نان ، منهای یک سوم آن ، نخورده است ؟ » . گفتند : چرا . [علی علیه السلام] پرسید : « مگر تو که سه قرص داشتی ، سه قرص نان ، منهای یک سوم آن را نخورده ای ؟ و مگر تو که پنج قرص داشتی ، سه قرص ، منهای یک سوم آن را نخورده ای ؟ و [نیز] مگر میهمان ، سه قرص ، منهای یک سوم آن را نخورده است ؟ ای دارنده سه قرص نان ! مگر [فقط] یک سوم از نان تو باقی نمانده است ؟ و ای دارنده پنج قرص ! مگر از نان تو ، [فقط] دو قرص و یک سوم قرص ، باقی نمانده است و خودت سه قرص ، منهای یک سوم آن را نخورده ای ؟ برای هر یک سوم نان به آن ، دو درهمی داده است . بنا بر این ، آن میهمان ، به صاحب دو نان و یک سوم نان ، هفت درهم و به صاحب یک سوم قرص نان ، یک درهم داده است .

4 / 3 رَجُلَانِ ادَّعَى كُلُّ مِنْهُمَا أَنَّهُ مَوْلَى لِلْآخِرِ إِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ رَجُلًا أَقْبَلَ عَلَيَّ عَهْدِي عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجَبَلِ حَاجًّا وَمَعَهُ غُلَامٌ لَهُ، فَأَذْنَبَ، فَضَرَبَهُ مَوْلَاهُ، فَقَالَ: مَا أَنْتَ مَوْلَايَ، بَلْ أَنَا مَوْلَاكَ! فَمَا زَالَ ذَا يَتَوَعَّدُ ذَا، وَذَا يَتَوَعَّدُ ذَا وَيَقُولُ: كَمَا أَنْتَ حَتَّى نَأْتِيَ الْكُوفَةَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، فَأَذْهَبَ بِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَلَمَّا أَتَيْتَا الْكُوفَةَ أَتَيْتَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ الَّذِي ضَرَبَ الْغُلَامَ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ! هَذَا غُلَامٌ لِي وَإِنَّهُ أَذْنَبَ فَضَرَبْتُهُ فَوَثَبَ عَلَيَّ. وَقَالَ الْآخَرُ: هُوَ وَاللَّهِ غُلَامٌ لِي؛ إِنَّ أَبِي أَرْسَلَنِي مَعَهُ لِيُعَلِّمَنِي، وَإِنَّهُ وَثَبَ عَلَيَّ يَدَّعِينِي لِيَذْهَبَ بِمَالِي! فَأَخَذَ هَذَا يَحْلِفُ وَهَذَا يَحْلِفُ، وَهَذَا يُكْذِبُ هَذَا وَهَذَا يُكْذِبُ هَذَا، فَقَالَ: انْطَلِقَا فَتَصَادَقَا فِي لَيْلَتِكُمَا هَذِهِ وَلَا تَجِيئَانِي إِلَّا بِحَقٍّ. فَلَمَّا أَصْبَحَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَقَنْبَرٍ: ائْتِبْ فِي الْحَائِطِ ثَقَبَيْنِ، وَكَانَ إِذَا أَصْبَحَ عَقَبَ - حَتَّى تَصِيرَ الشَّمْسُ عَلَى رُوحٍ - يُسْبِخُ، فَجَاءَ الرَّجُلَانِ وَاجْتَمَعَ النَّاسُ، فَقَالُوا: لَقَدْ وَرَدَتْ عَلَيْهِ فَصِيحَةٌ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِثْلُهَا، لَا يَخْرُجُ مِنْهَا! فَقَالَ لَهُمَا: مَا تَقُولَانِ؟ فَحَلَفَ هَذَا أَنَّ هَذَا عَبْدُهُ، وَحَلَفَ هَذَا أَنَّ هَذَا عَبْدُهُ، فَقَالَ لَهُمَا: قوما؛ فَإِنِّي لَسْتُ أَرَاكُمَا تَصُدَّقَانِ، ثُمَّ قَالَ لِأَحَدِهِمَا: ادْخُلْ رَأْسَكَ فِي هَذَا الثَّقَبِ، ثُمَّ قَالَ لِلْآخَرِ: ادْخُلْ رَأْسَكَ فِي هَذَا الثَّقَبِ، ثُمَّ قَالَ: يَا قَنْبَرُ! عَلَيَّ بِسَيِّفِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، عَجَلْ اضْرِبْ رَقَبَةَ الْعَبْدِ مِنْهُمَا! فَأَخْرَجَ الْغُلَامُ رَأْسَهُ مُبَادِرًا، فَقَالَ عَلَيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْغُلَامِ: أَلَسْتَ تَزْعُمُ أَنَّكَ لَسْتَ بِعَبْدٍ؟ وَمَكَثَ الْآخَرُ فِي الثَّقَبِ. فَقَالَ: بَلَى وَلَكِنَّهُ ضَرَبَنِي وَتَعَدَّى عَلَيَّ. فَتَوَثَّقَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَفَعَهُ إِلَيْهِ. (1)

1- الكافي: ج 7 ص 425 ح 8، تهذيب الأحكام: ج 6 ص 307 ح 851 كلاهما عن عبد الله بن عثمان عن رجل وراجع خصائص الأئمة عليهم السلام: ص 86.

4 / 3 دو نفری که هر یک از آنها مدعی بود که آن دیگری بنده اوست

3 / 4 دو نفری که هر یک از آنها مدعی بود که آن دیگری بنده اوستامام صادق علیه السلام: در روزگار علی علیه السلام، مردی از کوهستان به همراه غلامش برای حج [به سمت مکه] حرکت کرد. غلام، خطایی کرد. آفایش وی را زد. غلام گفت: تو آقای من نیستی؛ بلکه من آقای تو ام. هر کدام، دیگری را تهدید می کرد و می گفت: ای دشمن خدا! بگذار به کوفه برسیم؛ تو را پیش امیر مؤمنان خواهم برد. هنگامی که به کوفه رسیدند، پیش امیر مؤمنان آمدند. آن که غلام را زده بود، [به علی علیه السلام] گفت: خدا خیرت دهد! این، غلام من است. مرتکب خطا شد. من هم او را زدم، و او با من گلاویز شد. دیگری گفت: به خدا سوگند که این، غلام من است. پدرم مرا همراه او فرستاده تا مرا آموزش دهد؛ ولی او با من گلاویز شد، و ادعا می کند که مالک من است تا مالم را از دستم بیرون آورد. هر کدام از آن دو، سوگند می خوردند و یکدیگر را به دروغگویی متهم می کردند. علی علیه السلام فرمود: «بروید و در این شب، با هم به راستی کنار آید و فردا، جز به حق، نزد من نیاید». هنگامی که صبح شد، امیر مؤمنان به قنبر گفت: «در دیوار، دو سوراخ درست کن». علی علیه السلام عادت داشت که وقتی وارد صبح می شد، به تعقیب نماز می پرداخت و تسبیح می گفت تا آن که خورشید به مقدار یک نیزه بالا می آمد. [صبح هنگام،] آن دو مرد آمدند. مردم هم گرد آمدند و می گفتند: ماجرای نزدوی (علی علیه السلام) مطرح شده است که تاکنون مانند آن نزد او طرح نشده است و از آن، موفق بیرون نخواهد آمد. علی علیه السلام به آن دو فرمود: «چه می گوید؟» هر یک از آنها سوگند خورد که دیگری غلام اوست. [علی علیه السلام] به آن دو فرمود: «برخیزید که من، شما را راستگو نمی بینم». سپس به یکی از آن دو فرمود: «سرت را داخل این سوراخ کن». پس از آن به دیگری فرمود: «سرت را داخل سوراخ دیگر کن». آن گاه فرمود: «ای قنبر! شمشیر پیامبر خدا را برایم بیاور. زود باش تا گردن آن را که بنده است، بزَنم». غلام، با سرعت، سرش را از سوراخ، بیرون کشید، در حالی که دیگری سرش را در سوراخ، نگه داشته بود. علی علیه السلام به غلام فرمود: «مگر تو وانمود نمی کردی که بنده نیستی؟» غلام گفت: چرا؛ ولی او مرا کتک زده و بر من ستم نموده است. امیر مؤمنان، از آن مرد [آزاد]، تعهد گرفت و غلام را به او سپرد.

4 / 4 رَجُلَانِ ادَّعَا بَغْلَهَا لِإِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلَيْنِ ادَّعَا بَغْلَهُ، فَأَقَامَ أَحَدُهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ شَاهِدَيْنِ، وَالْآخَرَ خَمْسَةً، فَقَضَى لِصَاحِبِ الشُّهُودِ الْخَمْسَةَ خَمْسَةَ أَشْهُمٍ، وَلِصَاحِبِ الشَّاهِدَيْنِ سَهْمَيْنِ. (1)

1- الكافي: ج 7 ص 433 ح 23 عن السكوني، تهذيب الأحكام: ج 6 ص 237 ح 583 و ج 7 ص 76 ح 325 كلاهما عن السكوني عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام، الجعفریات: ص 145.

4 / 4 دو نفری که مدعی مالکیت استری بودند

4 / 4 دو نفری که مدعی مالکیت استری بودند امام صادق علیه السلام: امیر مؤمنان ، درباره دو نفر که مدعی مالکیت استری بودند ، داوری کرد . یکی از آن دو ، دو شاهد علیه طرف مقابل اقامه کرد و دیگری پنج شاهد . علی علیه السلام به آن که پنج شاهد داشت ، به پنج هفتم و برای آن که دو شاهد داشت ، به دو هفتم ، داوری کرد .

4 / 5 رَجُلٌ أَدْعَى أَنْ عَبْدَهُ تَزَوَّجَ بِغَيْرِ إِذْنِهَا لِإِمَامِ الْكَاطِمِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ أَتَاهُ رَجُلٌ بِعَبْدِهِ فَقَالَ: إِنَّ عَبْدِي تَزَوَّجَ بِغَيْرِ إِذْنِي، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِسَيِّدِهِ: فَرَّقْ بَيْنَهُمَا، فَقَالَ السَّيِّدُ لِعَبْدِهِ: يَا عَدُوَّ اللَّهِ! طَلِّقْ، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ قُلْتَ لَهُ؟ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: طَلِّقْ، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْعَبْدِ: أَمَا الْآنَ فَإِنْ شِئْتَ فَطَلِّقْ، وَإِنْ شِئْتَ فَأَمْسِكْ، فَقَالَ السَّيِّدُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَمْرٌ كَانَ بِيَدِي فَجَعَلْتَهُ بِيَدِ غَيْرِي؟! قَالَ: ذَلِكَ لِأَنَّكَ حَيْثُ قُلْتَ لَهُ: طَلِّقْ، أَقْرَرْتَ لَهُ بِالنِّكَاحِ. (1)

4 / 6 أَعْوَرَ أُصِيبَتْ عَيْنُهُ الصَّحِيحُ لِإِمَامِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَضَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ أَعْوَرَ أُصِيبَتْ عَيْنُهُ الصَّحِيحُ فَفَقَّتَتْ - أَنْ تُفَقَّأَ إِحْدَى عَيْنَيْ صَاحِبِهِ وَيُعْقَلَ لَهُ نِصْفُ الدِّيَةِ، وَإِنْ شَاءَ أَخَذَ دِيَةَ كَامِلَةً وَيُعْفَى عَنْ عَيْنِ صَاحِبِهِ. (2)

4 / 7 رَجُلٌ أُصِيبَتْ إِحْدَى عَيْنَيْهَا الْكَافِي عَنْ الْحَسَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِيهِ: أُصِيبَتْ عَيْنُ رَجُلٍ وَهِيَ قَائِمَةٌ فَأَمَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَبَطَتْ عَيْنُهُ الصَّحِيحُ، وَأَقَامَ رَجُلًا (3) بِحِذَاهُ يَدَيْهِ بِيَضْنِهِ، يَقُولُ: هَلْ تَرَاهَا؟ قَالَ: فَجَعَلَ إِذَا قَالَ: نَعَمْ، تَأَخَّرَ قَلِيلًا، حَتَّى إِذَا خَفِيَتْ عَلَيْهِ عَلِمَ ذَلِكَ الْمَكَانَ، قَالَ: وَعُصِّبَتْ عَيْنُهُ الْمُصَابَهُ، وَجَعَلَ الرَّجُلُ يَتَّبَعُهُ وَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنِهِ الصَّحِيحَةَ حَتَّى إِذَا خَفِيَتْ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَيْسَ مَا بَيْنَهُمَا فَأَعْطَى الْأَرشَ عَلَى ذَلِكَ. (4)

-
- 1- تهذيب الأحكام: ج 7 ص 352 ح 1433 عن علي بن جعفر .
 - 2- الكافي: ج 7 ص 317 ح 1، تهذيب الأحكام: ج 10 ص 269 ح 1057 كلاهما عن محمد بن قيس .
 - 3- في المصدر: «رجل»، والصواب ما أثبتناه كما في تهذيب الأحكام .
 - 4- الكافي: ج 7 ص 323 ح 6، تهذيب الأحكام: ج 10 ص 266 ح 1047 .

4 / 5 مردی که مدعی بود بنده اش بدون اجازه او ازدواج کرده است

4 / 6 مردی یک چشمی که چشم سالمش ضربه دیده بود

4 / 7 مردی که یک چشمش ضربه دیده بود

4 / 5 مردی که مدعی بود بنده اش بدون اجازه او ازدواج کرده است امام کاظم علیه السلام به نقل از پدرانش ، درباره امام علی علیه السلام _ : مردی بنده اش را نزد علی علیه السلام آورد و گفت : بنده ام بدون اجازه من ازدواج کرده است . علی علیه السلام به صاحب بنده فرمود : «بین آن دو ، جدایی بینداز» . صاحب بنده به بنده اش گفت : ای دشمن خدا! طلاق بده . علی علیه السلام [به صاحب برده] فرمود : چه طور به او گفتی؟ وی گفت : به او گفتم : طلاق بده . علی علیه السلام به بنده فرمود : «اکنون ، اگر خواستی ، [همسرت را] طلاق بده و اگر خواستی ، نگه دار» . صاحب بنده گفت : ای امیر مؤمنان! کاری را که اختیارش در دست من بود ، در دست دیگری قرار دادی؟! علی علیه السلام فرمود : «به خاطر آن که وقتی گفتم : طلاق بده ، ازدواج او را پذیرفتی» .

4 / 6 مردی یک چشمی که چشم سالمش ضربه دیده بود امام باقر علیه السلام : علی علیه السلام ، درباره مردی یک چشمی که چشم سالمش ضربه دیده و کور گشته بود ، چنین داوری کرد که : «اگر بخواهد ، می تواند یک چشم طرف مقابلش را کور کند و نصف دیه را از او بگیرد و اگر بخواهد ، می تواند دیه کامل بگیرد و از کور کردن چشم طرف مقابلش در گذرد» .

4 / 7 مردی که یک چشمش ضربه دیده بود الکافی _ به نقل از حسن بن کثیر ، از پدرش _ : چشم مردی ضربه دید ؛ ولی ظاهراً سالم بود . امیر مؤمنان ، دستور داد چشم سالم او را بستند . آن گاه ، مردی تخم مرغ به دست را در برابر وی قرار داد که می گفت : آیا تخم مرغ را می بینی؟ و هر گاه [که مرد] می گفت : «آری» ، شخص تخم مرغ به دست ، اندکی عقب می رفت ، تا آن که از دیدن آن ، ناتوان گشت . آن مکان را علامت گذاشتند . آن گاه ، چشم ضربه خورده اش را بستند . فرد تخم مرغ به دست ، کم کم از او دور می شد و وی با چشم سالمش به آن نگاه می کرد تا آن که [تخم مرغ] از دیدش پنهان شد . بین آن دو مکان را اندازه گرفتند و بر اساس آن (نسبت دید چشم ناقص به سالم) ، به وی غرامت پرداخته شد .

4 / 8 امرأة ظنَّ إخوانها حُبلياء الخرائج والجرائح: إِنَّ سَبْعَةَ إِخْوِهِ أَوْ عَشْرَةَ فِي حَيٍّ مِنْ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ كَانَتْ لَهُمْ أُخْتُ وَاحِدَةٌ، فَقَالُوا لَهَا: كُلُّ مَا يَرِزُقُنَا اللَّهُ مِنْ عَرْضِ الدُّنْيَا وَحُطَامِهَا فَإِنَّا نَطْرَحُهُ بَيْنَ يَدَيْكَ وَنُحَكِّمُكَ فِيهِ؛ فَلَا تَرَعْبِي فِي التَّزْوِيجِ؛ فَحَمِيَّتُنَا لَا تَحْتَمِلُ ذَلِكَ. فَوَافَقْتَهُمْ فِي ذَلِكَ وَرَضِيَتْ بِهِ وَقَعَدَتْ فِي خِدْمَتِهِمْ وَهُمْ يُكْرِمُونَهَا. فَحَاصَتْ يَوْمًا، فَلَمَّا طَهَّرَتْ أَرَادَتْ الْإِغْتِسَالَ وَخَرَجَتْ إِلَى عَيْنِ مَاءٍ كَانَتْ بِقُرْبِ حَيْثُهَا، فَخَرَجَتْ مِنَ الْمَاءِ عُلْقَهُ (1) فَدَخَلَتْ فِي جَوْفِهَا وَقَدْ جَلَسَتْ فِي الْمَاءِ، فَمَضَتْ عَلَيْهَا أَيَّامٌ وَالْعُلْقَةُ تَكْبُرُ حَتَّى عَلَا بَطْنُهَا، وَظَنَّ الْإِخْوَةُ أَنَّهَا حُبْلَى وَقَدْ خَانَتْ، فَأَرَادُوا قَتْلَهَا. قَالَ بَعْضُهُمْ: نَرْفَعُ خَبْرَهَا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ فَإِنَّهُ يَتَوَلَّى ذَلِكَ. فَأَخْرَجَ جَوْهَا إِلَى حَضْرَتِهِ وَقَالُوا فِيهَا مَا ظَنُّوا بِهَا، فَاسْتَحْضَرَ طَشْتًا مَمْلُوءًا بِالْحَمَاءِ (2) وَأَمَرَهَا أَنْ تَقْعُدَ عَلَيْهِ، فَلَمَّا أَحَسَّتِ الْعُلْقَةُ بِرَائِحَةِ الْحَمَاءِ نَزَلَتْ مِنْ جَوْفِهَا. فَقَالُوا: يَا عَلِيُّ، أَنْتَ رَبُّنَا! أَنْتَ رَبُّنَا الْعَلِيُّ! فَإِنَّكَ تَعْلَمُ الْغَيْبَ! فَرَبَّرَهُمْ وَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخْبَرَنَا بِذَلِكَ عَنِ اللَّهِ بِأَنَّ هَذِهِ الْحَادِثَةَ تَقَعُ فِي هَذَا الْيَوْمِ، فِي هَذَا الشَّهْرِ، فِي هَذِهِ السَّاعَةِ. (3)

- 1- العُلْقَةُ: دوده في الماء تمصُّ الدم (لسان العرب: ج 10 ص 267 «علق»).
- 2- الحماء والحما: الطين الأسود المنتن (لسان العرب: ج 1 ص 61 «حما»).
- 3- الخرائج والجرائح: ج 1 ص 210 ح 52، بحار الأنوار: ج 40 ص 242 ح 20.

4 / 8 دختری که برادرانش پنداشتند حامله است

4 / 8 دختری که برادرانش پنداشتند حامله استالخراج و الجرائح: هفت یا ده برادر در قبیله ای از قبایل عرب بودند که تنها یک خواهر داشتند. به وی گفتند: هر آنچه خداوند از مال و منال دنیا به ما بدهد، در اختیار تو می گذاریم و تو را صاحب اختیار آن می سازیم و تو ازدواج نکن؛ چرا که غیرت ما چنین کاری را بر نمی تابد. خواهر، در این خصوص با آنان موافقت کرد و راضی شد و در خدمت آنان ماند و آنان هم وی را بزرگ می داشتند. روزی، او حیض شده بود. پس از پاکی، تصمیم به غسل گرفت و کنار آبی که نزدیک محلّه شان بود، رفت. چون در آب نشسته بود، زالویی از آب خارج و وارد رحم وی شد. چند روزی گذشت و زالو بزرگ شد و شکم دختر، بالا آمد. برادران پنداشتند که وی، باردار است و خیانت ورزیده است و تصمیم به کشتن او گرفتند. شماری از آنان گفتند: جریان وی را پیش علی بن ابی طالب، امیر مؤمنان، ببریم که او داوری کند. دختر را پیش علی علیه السلام بردند و گمانی را که درباره اش داشتند، برای وی بیان کردند. علی علیه السلام تشتی پُر از لجن حاضر کرد و به دختر فرمود که در آن بنشیند. هنگامی که زالو بوی لجن را احساس کرد، از شکم دختر، بیرون آمد. [برادران] گفتند: ای علی! تو پروردگار مایی! تو پروردگار متعال مایی! تو حقیقتاً علم غیب داری! علی علیه السلام آنان را توبیخ کرد و فرمود: «پیامبر خدا از طرف خداوند به من خبر داده بود که این حادثه، در این روز و در این ماه و در این ساعت، اتفاق خواهد افتاد».

4 / 9 سِنَّةَ غَرِقَ وَاحِدٌ مِنْهُمَا لِإِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رُفِعَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سِتَّةَ غِلْمَانٍ كَانُوا فِي الْفِرَاتِ ، فَغَرِقَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ ، فَشَدَّ هَدَّ ثَلَاثَةَ مِنْهُمْ عَلَى اثْنَيْنِ أَتَيْتُهُمَا غَرَقَاهُ ، وَشَدَّ هَدَّ اثْنَانِ عَلَى الثَّلَاثَةِ أَنْتَهُمُ غَرَقُوهُ ، فَقَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالِدِّيَةِ أَخْمَاسًا ؛ ثَلَاثَةَ أَخْمَاسٍ عَلَى الْإِثْنَيْنِ ، وَخَمْسِينَ عَلَى الثَّلَاثَةِ . (1)

4 / 10 رَجُلٌ قَالَ لِالْآخِرِ : احْتَلَمْتُ بِأَمِّكَ لِإِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ رَجُلًا لَقِيَ رَجُلًا عَلَى عَهْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ : إِنِّي احْتَلَمْتُ بِأُمَّكَ ، فَرُفِعَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : إِنَّ هَذَا افْتَرَى عَلَيَّ ، فَقَالَ : وَمَا قَالَ لَكَ ؟ قَالَ : زَعَمَ أَنَّهُ احْتَلَمَ بِأُمَّي ! فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فِي الْعَدْلِ إِنْ شِئْتَ أَقَمْتُهُ لَكَ فِي الشَّمْسِ وَجَلَدْتُ ظِلَّهُ ؛ فَإِنَّ الْحُلْمَ مِثْلُ الظِّلِّ ! وَلَكِنَّا سَنَصْرِبُهُ إِذَا آذَاكَ حَتَّى لَا يَعُودَ يُؤْذِي الْمُسْلِمِينَ . (2)

1- .الكافي : ج 7 ص 284 ح 6 ، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 239 ح 953 كلاهما عن السكوني ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 116 ح 5233 نحوه وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 380 .

2- .علل الشرائع : ص 544 ح 1 عن سماعه ، الكافي : ج 7 ص 263 ح 19 عن سماعه من دون إسنادٍ إلى المعصوم ، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 80 ح 313 عن أبي العلاء عن الإمام الصادق عليه السلام ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 72 ح 5136 كلاهما نحوه وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 356 .

4 / 9 شش نفری که یکی از آنان غرق شد**4 / 10 مردی که به دیگری گفته بود : بر مادرت محتلم شده ام**

4 / 9 شش نفری که یکی از آنان غرق شد امام صادق علیه السلام : شش نوجوان را که در فرات بودند و یکی از آنان غرق شده بود ، برای داوری پیش علی علیه السلام بردند . سه نفرشان گواهی دادند که دو نفر دیگر ، او را غرق کرده اند و آن دو نفر هم گواهی دادند که آن سه نفر ، او را غرق کرده اند . علی علیه السلام به پرداخت دیه ، بر پایه پنج سهم ، حکم کرد : سه پنجم بر عهده دو نفر و دو پنجم بر عهده سه نفر دیگر .

4 / 10 مردی که به دیگری گفته بود : بر مادرت محتلم شده امام صادق علیه السلام : در روزگار علی علیه السلام ، مردی مردی دیگر را دید و گفت : من [در خواب] بر مادرت مُحتلم شده ام . حکایت را برای داوری به نزد امیر مؤمنان آوردند . مرد گفت : این مرد بر من افترا بسته است . علی علیه السلام پرسید : «به تو ، چه گفته است؟» . پاسخ داد : وی می پندارد که بر مادرم محتلم شده است . امیر مؤمنان فرمود : «بر پایه داد ، اگر بخواهی ، وی را در آفتاب ننگه می دارم و سایه اش را شلاق می زنم ؛ زیرا خواب ، چون سایه است ؛ اما چنانچه در آینده ، تو را آزار دهد ، وی را [تازیانه] خواهیم زد تا بار دیگر به آزار مسلمانان نپردازد» .

4 / 11 شُرِبَ الْخَمْرُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ الْكَافِي عَنْ أَبِي مَرْيَمَ: أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنَّجَاشِيِّ الشَّاعِرِ قَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ ، فَضَرَبَهُ ثَمَانِينَ ثُمَّ حَبَسَهُ لَيْلَةً ، ثُمَّ دَعَا بِهِ مِنَ الْعَدِ فَضَرَبَهُ عَشْرِينَ سَوْطًا ، فَقَالَ لَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! فَقَدْ ضَرَبْتَنِي فِي شُرْبِ الْخَمْرِ ، وَهَذِهِ الْعِشْرُونَ (1) مَا هِيَ ؟ فَقَالَ : هَذَا لِتَجْرِيكَ عَلَى شُرْبِ الْخَمْرِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ . (2)

4 / 12 مَوْلُودٌ لَهُ رَأْسَانَا لِإِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وُلِدَ عَلَى عَهْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْلُودٌ لَهُ رَأْسَانِ وَصَدْرَانِ فِي حَقِّ (3) وَاحِدٍ ، فَسَّ بِلَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يُورَثُ مِيرَاثَ اثْنَيْنِ أَوْ وَاحِدٍ ؟ فَقَالَ : يُتْرَكُ حَتَّى يَنَامَ ثُمَّ يُصَاحُ بِهِ ؛ فَإِنْ انْتَبَهَا جَمِيعًا مَعًا كَانَ لَهُ مِيرَاثٌ وَاحِدٌ ، وَإِنْ انْتَبَهَ وَاحِدٌ وَبَقِيَ الْآخَرُ نَائِمًا يُورَثُ مِيرَاثَ اثْنَيْنِ . (4)

-
- 1- .في المصدر : «العشرين» ، والصواب ما أثبتناه .
 - 2- .الكافي : ج 7 ص 216 ح 15 ، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 94 ح 362 ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 55 ح 5089 عن جابر يرفعه ، دعائم الإسلام : ج 2 ص 464 ح 1644 وفي آخره «لتجرتك على الله ، وإفطارك في شهر رمضان» .
 - 3- .الحقو : الخصر ومشد الإزار (الصحيح : ج 6 ص 2317 «حقا») .
 - 4- .الكافي : ج 7 ص 159 ح 1 ، تهذيب الأحكام : ج 9 ص 358 ح 1278 ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 329 ح 5706 كلها عن حريز بن عبد الله ، الإرشاد : ج 1 ص 212 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 375 كلاهما نحوه من دون إسناد إلى المعصوم ، بحار الأنوار : ج 40 ص 257 ح 30 .

4 / 11 شراب نوشیدن در ماه رمضان

4 / 12 نوزادی که دوسر داشت

4 / 11 شراب نوشیدن در ماه رمضان الکافی_ به نقل از ابو مریم_: نجاشی شاعر را که در ماه رمضان مشروب خورده بود، پیش امیر مؤمنان آوردند. به وی هشتاد تازیانه زد و یک شب هم او را زندانی نمود. روز دیگر هم او را خواست و به او بیست تازیانه دیگر زد. وی به امیر مؤمنان گفت: ای امیر مؤمنان! مرا برای شراب نوشیدن، زده بودی. این بیست تازیانه برای چیست؟ فرمود: «این به خاطر پرده دری تو در خوردن شراب در ماه رمضان است».

4 / 12 نوزادی که دوسر داشت امام صادق علیه السلام: در روزگار امیر مؤمنان، کودکی با دوسر و دو سینه بر یک لگن خاصره به دنیا آمد. از امیر مؤمنان پرسیدند که: آیا دوارث می برد، یا یک ارث؟ فرمود: «باید رها شود تا به خواب برود. آن گاه، صدایش بزنند. اگر هر دو سر، هم زمان بیدار شدند، یک ارث می برد؛ و اگر یکی بیدار شد و دیگری در خواب ماند، دوارث می برد».

4 / 13 إلحاق الولد بالزوج مع العز لشرح الأخبار عن جابر بن عبد الله بن يحيى : جاء رجل إلى علي بن أبي طالب عليه السلام فقال : يا أمير المؤمنين ! إنى كنت أعزل عن امرأتى ، وإنها جاءت بولد ! فقال علي عليه السلام : أناشدك الله ، هل وطئتها ثم عاودتها قبل أن تبول ؟ قال : نعم ، قال : فالولد لك . (1)

4 / 14 درء الرجم لتعدر الوصول إلى الزوجها لإمام الباقر عليه السلام : قضى أمير المؤمنين عليه السلام في الرجل الذي له امرأة بالبصره ، ففجر بالكوفه أن يدرأ عنه الرجم ، ويضرب حد الزانى . (2)

عنه عليه السلام : قضى [علي] عليه السلام في رجل محبوس في السجن وله امرأة حرة في بيته في المصر وهو لا يصيد إليها ، فرزى في السجن ، قال : عليه الجلد ، ويذرا عنه الرجم . (3)

4 / 15 العفو عن السارق لقراءته سورة البقره بعض الصادقين عليهم السلام : جاء رجل إلى أمير المؤمنين عليه السلام فأقر بالسرقة ، فقال له أمير المؤمنين عليه السلام : أقرأ شيئاً من كتاب الله ؟ قال : نعم ، سورة البقره ، قال : قد وهبت يدك لسورة البقره . فقال الأشعث : أتعطل حرداً من حدود الله ؟ ! فقال : وما يدريك ما هذا ؟ إذا قامت البيئه فليس للإمام أن يعفو ، وإذا أقر الرجل على نفسه فذلك إلى الإمام ؛ إن شاء عفا ، وإن شاء قطع . (4)

-
- 1- شرح الأخبار : ج 2 ص 325 ح 667 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 377 .
 - 2- الكافي : ج 7 ص 179 ح 12 ، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 15 ح 39 كلاهما عن أبي عبيده .
 - 3- الكافي : ج 7 ص 179 ح 12 ، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 15 ح 39 وليس فيه «حرة» وكلاهما عن أبي عبيده .
 - 4- تهذيب الأحكام : ج 10 ص 129 ح 516 عن أبي عبد الله البرقي عن بعض أصحابه ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 62 ح 5106 من دون إسناد إلى المعصوم .

4 / 13 ملحق کردن بچه به پدری که عزل می کرد**4 / 14 سنگسار نکردن زناکار ، به خاطر دسترسی نداشتن به همسر****4 / 15 گذشت از دزد به خاطر خواندن سوره بقره**

4 / 13 ملحق کردن بچه به پدری که عزل می کرد شرح الأخبار_ به نقل از جابر بن عبد الله بن یحیی_ : مردی پیش علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و گفت : ای امیر مؤمنان! من ، آب مردی خود را از زخمِ عَزَل می کردم (باز می داشتم) ؛ ولی وی کودکی به دنیا آورد . علی علیه السلام فرمود : «خود و خدا ، آیا شده که گاهی با وی نزدیکی کرده و پیش از آن که ادرار کنی ، دویاره با وی نزدیکی نموده باشی؟». گفت : آری . علی علیه السلام فرمود : «بچه از آن توست» .

4 / 14 سنگسار نکردن زناکار ، به خاطر دسترسی نداشتن به همسر امام باقر علیه السلام : امیر مؤمنان ، درباره مردی که زنش در بصره بود و خود در کوفه زنا کرده بود ، حکم کرد که سنگسار نشود و تنها ، حدّ زنا کار [غیر مُحَصِّن] (تازیانه) بر وی زده شود .

امام باقر علیه السلام : [علی علیه السلام] درباره مردی داوری کرد که در زندان بود و زن آزادی در خانه اش در شهر داشت ، که به وی دسترس نداشت و در زندان ، زنا کرده بود . او فرمود : «بر او تازیانه است و سنگسار از او برداشته است» .

4 / 15 گذشت از دزد به خاطر خواندن سوره بقره یکی از معصومان علیهم السلام : مردی پیش امیر مؤمنان آمد و اقرار به دزدی کرد . امیر مؤمنان فرمود : «آیا چیزی از کتاب خدا را می توانی بخوانی؟» . گفت : آری ؛ سوره بقره را بلدم . فرمود : «دستت را به سوره بقره بخشیدم» . اشعث گفت : آیا حدّی از حدود الهی را تعطیل می کنی؟ [علی علیه السلام] فرمود : «تواز حدود ، چه می دانی؟ هر گاه بیّنه اقامه شود ، امام نمی تواند بگذرد ؛ ولی هر گاه شخص ، علیه خویش اقرار کند ، مربوط به امام است ؛ اگر بخواهد ، می بخشد و اگر بخواهد ، قطع می کند» .

4 / 16 العَفْوُ عَمَّنْ أَقْرَبَ بِاللَّوِاطِ فَتَابَ لِإِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَلَأٍ مِنْ أَصْحَابِهِ إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي قَدِ أَوْقَبْتُ عَلَى غُلَامٍ فَطَهَّرْنِي، فَقَالَ لَهُ: يَا هَذَا، إِمِضْ إِلَى مَنْزِلِكَ، لَعَلَّ مِرَارًا (1) هَاجَ بِكَ. فَلَمَّا كَانَ مِنْ غَدٍ عَادَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي أَوْقَبْتُ عَلَى غُلَامٍ فَطَهَّرْنِي، فَقَالَ لَهُ: يَا هَذَا، إِمِضْ إِلَى مَنْزِلِكَ؛ لَعَلَّ مِرَارًا هَاجَ بِكَ. حَتَّى فَعَلَ ذَلِكَ ثَلَاثًا بَعْدَ مَرَّتِهِ الْأُولَى. فَلَمَّا كَانَ فِي الرَّابِعَةِ قَالَ لَهُ: يَا هَذَا، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَكَمَ فِي مِثْلِكَ بِثَلَاثَةِ أَحْكَامٍ، فَاخْتَرِ أَيُّهُنَّ شِئْتَ. قَالَ: وَمَا هُنَّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: ضَرْبُهُ بِالسَّيْفِ فِي عُنُقِكَ بِالْغَةِ مَا بَلَغَتْ، أَوْ إِهْدَاءٍ مِنْ جَبَلٍ مَشْدُودِ الْيَدَيْنِ وَالرَّجْلَيْنِ، أَوْ إِحْرَاقٍ بِالنَّارِ. فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَيُّهُنَّ أَشَدُّ عَلَيَّ؟ قَالَ: الْإِحْرَاقُ بِالنَّارِ. قَالَ: فَإِنِّي قَدِ اخْتَرْتُهَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ: خُذْ لِدَلِيكَ أَهْبَتَكَ. فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَامَ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ جَلَسَ فِي تَشَاهُدِهِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي قَدِ اتَيْتُ مِنَ الذَّنْبِ مَا قَدِ عَلِمْتَهُ، وَإِنِّي تَخَوَّفْتُ مِنْ ذَلِكَ، فَجِئْتُ إِلَى وَصِيِّ رَسُولِكَ، وَابْنِ عَمِّ نَبِيِّكَ فَسَأَلْتُهُ أَنْ يُطَهِّرَنِي، فَخَيَّرَنِي بَيْنَ ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ مِنَ الْعَذَابِ، اللَّهُمَّ فَإِنِّي قَدِ اخْتَرْتُ أَشَدَّهَا، اللَّهُمَّ فَإِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ ذَلِكَ كَقَارَةِ لَيْدُنُوبِي، وَأَنْ لَا تُحْرِقَنِي بِنَارِكَ فِي آخِرَتِي. ثُمَّ قَامَ وَهُوَ بَاكِ حَتَّى جَلَسَ فِي الْحُفْرَةِ الَّتِي حَفَرَهَا لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَرَى النَّارَ تَتَأَجَّجُ حَوْلَهُ، فَبَكَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَكَى أَصْحَابُهُ جَمِيعًا، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُمْ يَا هَذَا! فَقَدْ أَبَكَيْتَ مَلَائِكَةَ السَّمَاءِ وَمَلَائِكَةَ الْأَرْضِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ تَابَ عَلَيْكَ، فَقُمْ وَلَا تُعَاوِدَنَّ شَيْئًا مِمَّا قَدْ فَعَلْتَ. (2)

1- المِرَّةُ: إِحْدَى الطَّبَائِعِ الْأَرْبَعِ مِنْ أَمْزِجَةِ الْبَدَنِ (لسان العرب: ج 5 ص 168 «مر»).

2- الكافي: ج 7 ص 201 ح 1، تهذيب الأحكام: ج 10 ص 53 ح 198 وفيه «إهدارك» بدل «إهداء» وكلاهما عن مالك بن عطية.

4 / 16 گذشت از کسی که پس از اقرار به لواط ، توبه نموده بود

4 / 16 گذشت از کسی که پس از اقرار به لواط ، توبه نموده بود امام صادق علیه السلام : امیر مؤمنان در جمع یارانش بود که مردی آمد و گفت : ای امیر مؤمنان! من با پسری برآمده ام . مرا پاک کن . امام علیه السلام فرمود : «ای مرد! برو به خانه ات . شاید غلبه صفرا گیجت کرده است» . روز دیگر که شد ، آن مرد ، برگشت و گفت : ای امیر مؤمنان! من با پسری برآمده ام . مرا پاک کن . امام علیه السلام فرمود : «ای مرد! برو به خانه ات ؛ شاید در اثر غلبه صفرا گیج شده ای» . [مرد ،] این اعتراف را غیر از بار اول ، سه بار [دیگر] تکرار کرد . بار چهارم [امام علیه السلام] فرمود : «ای مرد! پیامبر خدا درباره افرادی چون تو ، یکی از سه حکم را به کار برده است . هر کدام را که می خواهی ، برگزین» . [مرد] پرسید : آن سه حکم چیست ، ای امیر مؤمنان؟ فرمود : «زدن گردن با شمشیر ، تا هر جا که رسید ؛ یا دست و پا بسته پرتاب کردن از کوه؛ و یا به آتش سوزاندن» . [مرد] پرسید : کدام یک بر من سخت تر خواهد بود . علی علیه السلام فرمود : «به آتش سوزاندن» . [مرد] گفت : من همین را برگزیدم ، ای امیر مؤمنان! علی علیه السلام فرمود : «برای این مجازات ، آماده باش» . [مرد] گفت : باشد . برخاست و دو رکعت نماز گزارد و آن گاه به تشهّد نشست و گفت : خداوندا! من گناهی کرده ام که تو خود ، آن را می دانی . من از آن ترسیدم و پیش وصی و پسر عموی پیامبر تو آمدم و از وی خواستم که مرا پاک گرداند . وی مرا بین سه نوع مجازات ، مخیر کرد . خداوندا! من دردناک ترین آنها را برگزیدم . خداوندا! از تو می خواهم که آن را کفّاره گناهم قرار دهی و در آخرت مرا به آشت نسوزانی . آن گاه برخاست و در حالی که گریه می کرد ، در گودالی که امیر مؤمنان کنده بود ، نشست و می دید که آتش در اطرافش زبانه می کشد . امیر مؤمنان گریست و همه یاران وی گریستند . امیر مؤمنان به وی فرمود : «ای مرد! برخیز که فرشتگان آسمان و فرشتگان زمین را گریاندی . خداوند بر تو بخشید . برخیز و دوباره چنین کاری که انجام داده ای ، تکرار نکن» .

4 / 17 إقامة الحدِّ على مَنْ أقرَّ بالزَّنا الكافي عن أحمد بن محمد بن خالد رفعه إلى الإمام عليّ عليه السلام: أتاه رجلٌ بالكوفة فقال: يا أمير المؤمنين، إنِّي زنيْتُ فطهرني، قال: ممَّن أنت؟ قال: من مُزيّنه، قال: أقرأ من القرآن شيئاً؟ قال: بلى، قال: فأقرأ، فقرأ فأجَاد، فقال: أريك جنّة؟ قال: لا، قال: فاذهب حتّى نسأل عنك. فذهب الرجلُ ثمّ رجع إليه بعد فقال: يا أمير المؤمنين، إنِّي زنيْتُ فطهرني، فقال: ألك زوجة؟ قال: بلى. قال: فمقيمته معك في البلد؟ قال: نعم، قال: فأمره أمير المؤمنين عليه السلام فذهب، وقال: حتّى نسأل عنك. فبعث إلى قومه فسأل عن خبره، فقالوا: يا أمير المؤمنين، صَحيحُ العقلِ. فرجع إليه الثالثة فقال له مثل مقالته، فقال له: اذهب حتّى نسأل عنك. فرجع إليه الرابعة، فلما أقرَّ قال أمير المؤمنين عليه السلام لِقنبرٍ: احتفظ به، ثمّ غضبَ ثمّ قال: ما أقبَحَ بالرجلِ منكم أن يأتي بعض هذه الفواحش، فيفضّح نفسه على رؤوس المملأ! أفلا- تاب في بيته؟! فوالله لتؤبته فيما بينه وبين الله أفضل من إقامتي عليه الحدِّ. ثمّ أخرجهُ ونادى في الناس: يا معشَرَ المسلمين! أخرجوا ليقام على هذا الرجلِ الحدِّ، ولا يعرفنَّ أحدكم صاحبه. فأخرجهُ إلى الجبّان (1)، فقال: يا أمير المؤمنين، أنظرني أصلّي ركعتين. ثمّ وضدَّعه في حُفرتِهِ واستقبلَ الناس بوجهه فقال: يا معشَرَ المسلمين! إن هذا حقٌّ من حقوقِ الله عزَّ وجلَّ؛ فمن كان لله في عنقه حقٌّ فلينصِّرف ولا يُقيم حدَّودَ الله من في عنقه لله حدٌّ. فانصَّرف الناس وبقِيَ هو والحسنُ والحسينُ عليهما السلام، فأخذ حجراً، فكبَّر ثلاث تكبيراتٍ، ثمّ رماه بثلاثه أحجارٍ؛ في كلِّ حجرٍ ثلاث تكبيراتٍ. ثمّ رماه الحسنُ عليه السلام مثل ما رماه أمير المؤمنين عليه السلام. ثمّ رماه الحسينُ عليه السلام، فمات الرجلُ. فأخرجهُ أمير المؤمنين عليه السلام فأمرَ فحفرَ له وصلى عليه ودفنه، فقيل: يا أمير المؤمنين، ألا تُغسله؟ فقال: قد اغتسلَ بما هو طاهرٌ إلى يوم القيامة؛ لقد صبرَ على أمرٍ عظيمٍ. (2)

1- الجبّان والجبّانة: الصحراء، وتسمّى بهما المقابر؛ تسميه للشئ بموضعه (لسان العرب: ج 13 ص 85 «جب»).

2- الكافي: ج 7 ص 188 ح 3، تفسير القمّي: ج 2 ص 96 عن أبي بصير عن الإمام الصادق عليه السلام نحوه، بحار الأنوار: ج 40 ص 292 ح 66 وراجع كتاب من لا يحضره الفقيه: ج 4 ص 31 ح 5017.

4 / 17 اجرای حد بر کسی که اقرار به زنا کرد

4 / 17 اجرای حد بر کسی که اقرار به زنا کرد الکافی_ به نقل از احمد بن محمد بن خالد ، که سند روایت را به امام علی علیه السلام می رسانند: مردی در کوفه نزد علی علیه السلام آمد و گفت : ای امیر مؤمنان! من زنا کرده ام . پاکم ساز . [علی علیه السلام] پرسید : «از کدام قبیله هستی؟». گفت : از مُزَینه . [علی علیه السلام] پرسید : «آیا چیزی از قرآن بلدی؟». گفت : آری . فرمود : «بخوان» . وی خواند و خوب خواند . [علی علیه السلام] پرسید : «آیا جنونی در تو هست؟». گفت : نه . فرمود : «برو تا درباره تو پرس و جو کنیم» . مرد رفت و بعد از مدتی برگشت و گفت : ای امیر مؤمنان! من زنا کرده ام . پاکم ساز . [علی علیه السلام] پرسید : «همسر داری؟». گفت : آری . [علی علیه السلام] پرسید : «آیا با تو در یک شهر ، سکونت دارد؟». گفت : آری . امیر مؤمنان ، دستور داد که وی برود و فرمود : «برو تا درباره تو پرس و جو کنیم» . آن مرد رفت و [علی علیه السلام] کسی را پیش اقوام وی فرستاد تا از او خبری بگیرد . گفتند : ای امیر مؤمنان! وی دارای عقل سالم است . مرد ، [برای] بار سوم برگشت و همان حرف گذشته خود را تکرار کرد . علی علیه السلام فرمود : «برو تا درباره تو پرس و جو کنیم» . مرد ، [برای] بار چهارم به نزد علی علیه السلام آمد و وقتی اقرار کرد ، امیر مؤمنان به قنبرگفت : «نگهش دار» غضبناک شد و فرمود : «چه قدر زشت است که کسی از شما ناشایستی را مرتکب شود و خودش را در بین مردم ، رسوا سازد! آیا نمی شود در خانه اش توبه کند؟ به خدا سوگند ، توبه او در بین خود و خدا از حد جاری کردن من بر او بهتر است» . آن گاه [علی علیه السلام] وی را بیرون آورد و در بین مردم ، فریاد زد : «ای گروه مسلمانان! بیرون بیاید تا بر این مرد ، حد جاری شود ، و به گونه ای [بیرون آید] که هیچ کس ، دیگری را نشناسد» و مرد را به گورستان فرستاد . مرد گفت : ای امیر مؤمنان! به من فرصت بده تا دو رکعت نماز بگزارم [و گزارد] . آن گاه [علی علیه السلام] وی را در گودال نهاد و روبه مردم کرد و فرمود : «ای مسلمانان! این ، حقی از حقوق خداوند عز و جل است . هر کس که حق خداوندی برگردنش است ، برگردد ؛ زیرا آن که حد بر گردنش است ، نباید حدود خداوند را اجرا کند» . مردم ، همه برگشتند و تنها او و حسن و حسین علیهم السلام ماندند . [علی علیه السلام] سنگی برداشت و سه تکبیر گفت . آن گاه ، سه سنگ پرتاب کرد و در هر سنگی ، سه تکبیر گفت . سپس حسن علیه السلام ، همان گونه که امیر مؤمنان سنگ پرتاب نموده بود ، سنگ پرتاب کرد و آن گاه ، حسین علیه السلام سنگ پرتاب کرد و مرد ، مُرد . امیر مؤمنان ، او را [از گودال] بیرون آورد و دستور داد گوری کنند و بر او نماز خواند و او را دفن کرد . گفتند : ای امیر مؤمنان! آیا غسلش نمی دهی؟ فرمود : «با چیزی غسل کرد که تا روز قیامت ، پاک است . او بر کاری سخت ، صبوری کرد» .

الكافي عن ميثم: أتت امرأةٌ مُجِحٌّ (1) أمير المؤمنين عليه السلام فقالت: يا أمير المؤمنين، إني زنيْتُ فطَهَّرني طَهَّرَكَ اللهُ؛ فإنَّ عَذَابَ الدُّنْيَا أيسرُ من عَذَابِ الآخِرَةِ الَّذِي لا يَنْقُطِعُ. فقالَ لها: ممَّا أَطَهَّرَكَ؟ فقالت: إني زنيْتُ. فقالَ لها: أو ذَاتُ بَعْلِ أَنْتِ أَمْ غَيْرِ ذَلِكَ؟ فقالت: بَلِ ذَاتُ بَعْلِ، فقالَ لها: أفحاضِرا كانَ بَعْلُكَ إِذْ فَعَلْتِ ما فَعَلْتِ أَمْ غائِبًا كانَ عَنكَ؟ فقالت: بَلِ حاضِرًا. فقالَ لها: انْطَلِقِي، فَصَدِّعِي ما في بَطْنِكَ، ثُمَّ اتَّبِعِي أَطَهَّرَكَ. فَلَمَّا وَلَّتْ عَنْهُ المَرَأَةُ فَصارتَ حَيْثُ لا- تَسْمَعُ كَلامَهُ قالَ: اللَّهُمَّ إِنَّها شَهادَةٌ. فَلَمَّ يَلْبَثُ أَنْ أَتَتْهُ، فقالت: قَدْ وَصَدَّعْتُ فَطَهَّرني. فَتَجاهاَلَ عَلَیْها، فقالَ: أَطَهَّرَكَ يا أُمَّهُ اللهُ مِمَّاذا؟ فقالت: إني زنيْتُ فَطَهَّرني. فقالَ: وذاتُ بَعْلِ إِذْ فَعَلْتِ ما فَعَلْتِ؟ قالت: نَعَم. قالَ: وكانَ زَوْجُكَ حاضِرًا أَمْ غائِبًا؟ قالت: بَلِ حاضِرًا. قالَ: فَانْطَلِقِي وأَرْضِعيه حَولَينِ كَاملينِ كَما أَمَرَكَ اللهُ. فَانْصَرَفَتْ المَرَأَةُ، فَلَمَّا صارتَ مِنْ حَيْثُ لا تَسْمَعُ كَلامَهُ قالَ: اللَّهُمَّ إِنَّهُما شَهادَتانِ. فَلَمَّا مَضَى حَولانِ أَتَتِ المَرَأَةُ فقالت: قَدْ أَرْضَعتُهُ حَولَينِ، فَطَهَّرني يا أمير المؤمنين. فَتَجاهاَلَ عَلَیْها وقالَ: أَطَهَّرَكَ مِمَّاذا؟ فقالت: إني زنيْتُ فَطَهَّرني. قالَ: وذاتُ بَعْلِ أَنْتِ إِذْ فَعَلْتِ ما فَعَلْتِ؟ فقالت: نَعَم. قالَ: وَبَعْلُكَ غائِبٌ عَنكَ إِذْ فَعَلْتِ ما فَعَلْتِ أَوْ حاضِرٌ؟ قالت: بَلِ حاضِرٌ. قالَ: فَانْطَلِقِي فَاکفُليهِ حَتَّى يَعتِقَلَ أَنْ ياكُلَ وَيَشْرَبَ ولا يَتَرَدَّى مِنْ سَطْحٍ ولا يَتَهَوَّرَ في بَئرٍ. فَانْصَرَفَتْ وَهِيَ تَبْكي، فَلَمَّا وَلَّتْ فَصارتَ حَيْثُ لا تَسْمَعُ كَلامَهُ قالَ: اللَّهُمَّ إِنَّها ثَلاثُ شَهاداتٍ. فَاستَقْبَلها عَمْرُو بْنُ حُرَیثِ المَحزومِيُّ فقالَ لها: ما يُبْكيكِ يا أُمَّهُ اللهُ وَقَدْ رَأَيْتِكَ تَخْتَلِفينِ إِلى عَلِيِّ تَسأَلينَهُ أَنْ يُطَهَّرَكَ؟ فقالت: إني أَتَيْتُ أمير المؤمنين عليه السلام فَسأَلتُهُ أَنْ يُطَهَّرني فقالَ: اكفُلي وَلَدَكَ حَتَّى يَعتِقَلَ أَنْ ياكُلَ وَيَشْرَبَ ولا يَتَرَدَّى مِنْ سَطْحٍ ولا يَتَهَوَّرَ في بَئرٍ، وَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَأْتِيَ عَلِيَّ المَوْتُ وَلَمْ يُطَهَّرني. فقالَ لها عَمْرُو بْنُ حُرَیثِ: ارجِعي إِلَيهِ فَأنا أَكفُلهُ. فَرجَعَتْ فَأخْبَرَتْ أمير المؤمنين عليه السلام بِقولِ عَمْرُو، فقالَ لها أمير المؤمنين عليه السلام وَهُوَ مُتَجاهِلٌ عَلَیْها: وَلِمَ يَكفُلُ عَمْرُو وَلَدَكَ؟ فقالت: يا أمير المؤمنين إني زنيْتُ فَطَهَّرني. فقالَ: وذاتُ بَعْلِ أَنْتِ إِذْ فَعَلْتِ ما فَعَلْتِ أَمْ حاضِرًا؟ فقالت: بَلِ حاضِرًا. قالَ: فَرفَعَ رَأْسَهُ إِلى السَّمَاءِ وقالَ: اللَّهُمَّ إِنَّهُ قَدْ ثَبَتَ لَكَ عَلَیْها أربَعُ شَهاداتٍ، وَإِنَّكَ قَدْ قُلْتَ لِنبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فِيمَا أَخْبَرْتَهُ بِهِ مِنْ دِينِكَ: يا مُحَمَّدُ مَنْ عَطَّلَ حَدًّا مِنْ حُدودِي فَقَدَ عانَدَنِي وَطَلَبَ بِذَلِكَ مُضادَّتِي، اللَّهُمَّ فَإِنِّي غَيْرُ مُعَطِّلٍ حُدودِكَ، ولا طالِبٍ مُضادَّتِكَ، ولا مُصَدِّعٍ لِأحكامِكَ، بَلِ مُطيعٍ لَكَ، وَمتَّبِعٍ سُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ. فَنَظَرَ إِلَیهِ عَمْرُو بْنُ حُرَیثِ وَكَأَنَّما الرُّمَّانُ يُفَقَأُ في وَجهِهِ (2)، فَلَمَّا رَأى ذَلِكَ عَمْرُو قالَ: يا أمير المؤمنين، إِنِّي إِتَمَّا أَرَدْتُ أَكفُلهُ إِذْ ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُحِبُّ ذَلِكَ، فَأَما إِذا كَرِهْتَهُ فَإِنِّي لَسْتُ أَفَعَلُ! فقالَ أمير المؤمنين عليه السلام: أبعَدَ أربَعِ شَهاداتٍ بِاللَّهِ؟! لَتَكفُلنَّهُ وَأنتِ صاعِغٌ. فَصَعَدَ أمير المؤمنين عليه السلام المِنْبَرَ فقالَ: يا قَبْرُ! نادِ في النَّاسِ الصَّلَاةَ جَامِعَةً. فَنادى فَتَبَّرَ في النَّاسِ، فَاجْتَمَعوا حَتَّى غَصَّ المَسجِدُ بِأهلِهِ، وَقامَ أمير المؤمنين صَلواتُ اللهِ عَلَیْهِ، فَحَمِدَ اللهُ وَأثنى عَلَیْهِ، ثُمَّ قالَ: أَيُّها النَّاسُ! إِنَّ إمامَكُم خارجٌ بِهذِهِ المَرَأَةِ إِلى هَذَا الظَّهْرِ لِيقِيمَ عَلَیْها الحَدَّ إِِنْ شاءَ اللهُ، فَعَزَمَ عَلَیْكُم أمير المؤمنين لَمَّا خَرَجْتُمْ وَأَنتُمْ مُتَنَكِّرونَ وَمَعَكُم أَحجارُكُم، لا- يَعرَفُ أَحَدٌ مِنْكُم إِلى أَحَدٍ حَتَّى تَنصَرَفوا إِلى مَنارِلِكُم إِِنْ شاءَ اللهُ. ثُمَّ نَزَلَ. فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّاسُ بِكُرَّةِ خَرَجَ بِالمَرَأَةِ، وَخَرَجَ النَّاسُ مُتَنَكِّرينَ بِعَمائِمِهِمْ وَبِأرديَّتِهِمْ وَالْحِجارَةَ في أَرديَّتِهِمْ وَفي أَكمامِهِمْ، حَتَّى انْتَهى بِها وَالنَّاسُ مَعَهُ إِلى الظَّهْرِ بِالكوفَةِ، فَأَمَرَ أَنْ يُحْفَرَ لَها حَفِيرَةٌ ثُمَّ دَفَنها فِيها، ثُمَّ رَكِبَ بَعْلَتَهُ وَأَثَبَ رِجْلَیْهِ في عَرزِ الرِّكابِ، ثُمَّ وَضَعَ إِصْبَعِيهِ السَّبَّابَتَيْنِ في أُذُنَيْهِ، ثُمَّ نادى بِأعلى صَوْتِهِ: يا أَيُّها النَّاسُ! إِنَّ اللهُ تَبارَكَ وَتَعالَى عَهْدٌ إِلى نَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَهْدًا عَهْدَهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ إِلى بَأْتَهُ لا يُقيمُ الحَدَّ مِنْ لَهِ عَلَیْهِ حَدٌّ؛ فَمَنْ كانَ عَلَیْهِ حَدٌّ مِثْلُ ما عَلَیْها فلا يُقيمُ عَلَیْها الحَدَّ. فَانصَرَفَ النَّاسُ يَوْمَئِذٍ كُلهُمُ ما خَلا أمير المؤمنين عليه السلام وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَیْهِما السلام، فَأقامَ هَولاءِ الثَّلاثَةَ عَلَیْها الحَدَّ يَوْمَئِذٍ وما مَعَهُمْ غَيرُهُم. (3)

- 2- قال الطريحي : فى الحديث : «كأنما الرمان يفتأ فى وجهه» ؛ يريد شدّه الحمرة (مجمع البحرين : ج 3 ص 1406 «فقاً»).
- 3- الكافى : ج 7 ص 186 ح 1 ، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 9 ح 23 ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 32 ح 5018 ، المحاسن : ج 2 ص 21 ح 1094 .

الکافی_ به نقل از میثم: زنی پا به ماه، پیش امیر مؤمنان آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! من زنا کرده ام. مرا پاک کن _ خدا تو را پاک گرداند؛ چون عذاب دنیا آسان تر از عذاب رستاخیز است که پایان ندارد. [علی علیه السلام] فرمود: «تورا از چه چیزی پاک کنم؟». زن گفت: من زنا کرده ام. [علی علیه السلام] از وی پرسید: «شوهر داری یا بی شوهری؟». پاسخ داد: شوهر دارم. [علی علیه السلام] از وی پرسید: «آیا در زمانی که آن کار را انجام دادی، شوهرت در دسترس بود، یا از تو دور بود؟». پاسخ داد: در دسترس بود. [علی علیه السلام] فرمود: «برو و بچه ات را به دنیا بیاور. بعد از آن بیا تا پاکت گردانم». وقتی زن برمی گشت، علی علیه السلام به طوری که وی نمی شنید، گفت: «بار خدایا! این، یک شهادت». دیری نگذشت که زن برگشت و گفت: من بچه ام را به دنیا آوردم. مرا پاک کن. [علی علیه السلام] خود را به بی اطلاعی زد و فرمود: «تورا از چه چیزی پاک کنم، ای کنیز خدا؟». پاسخ داد: من زنا کرده ام. مرا پاک ساز. [علی علیه السلام] پرسید: «وقتی آن کار را مرتکب شدی، شوهردار بودی؟». گفت: آری. [علی علیه السلام] پرسید: «شوهرت در دسترس بود یا نه؟». پاسخ داد: در دسترس بود. [علی علیه السلام] فرمود: «برو و طبق فرمان خداوند، دو سال کامل، بچه را شیر بده». زن برگشت و وقتی به جایی رسید که سخن علی علیه السلام را نمی شنید، علی علیه السلام گفت: «خداوندا! این، دو شهادت». هنگامی که دو سال گذشت، زن آمد و گفت: بچه را دو سال شیر دادم. مرا پاک کن، ای امیر مؤمنان! [علی علیه السلام] خود را به بی اطلاعی زد و پرسید: «تورا از چه چیزی پاک کنم؟». زن پاسخ داد: من زنا کرده ام. مرا پاک کن. [علی علیه السلام] پرسید: «وقتی آن کار را مرتکب شدی، شوهردار بودی؟». گفت: آری. [علی علیه السلام] پرسید: «شوهرت از تو دور بود، یا در دسترس بود؟». پاسخ داد: در دسترس بود. [علی علیه السلام] فرمود: «برو و بچه ات را سرپرستی کن تا [وقتی که] بتواند بخورد، بیاشامد، از بلندی پرت نشود و خود را در چاه نیندازد». زن، گریه کنان برگشت. وقتی به مقداری دور شد که صدای علی علیه السلام را نمی شنید، علی علیه السلام گفت: «خداوندا! این، سه شهادت». عمرو بن حُرَیث مخزومی، زن را دید و گفت: چرا گریه می کنی، ای کنیز خدا؟ دیدم که پیش علی علیه السلام می رفتی و از او می خواستی که تورا پاک کند؟ زن گفت: نزد امیر مؤمنان رفتم و از او خواستم که مرا پاک کند و او فرمود: «بچه ات را سرپرستی کن تا وقتی که بتواند بخورد، بیاشامد، از بلندی پرت نشود و در چاه نیفتد» و من می ترسم که مرگ به سراغم بیاید و علی، مرا پاک نکرده باشد. عمرو بن حرث گفت: برگرد. من، بچه ات را سرپرستی می کنم. زن برگشت و تعهد عمرو را به علی علیه السلام خیر داد. امیر مؤمنان، خود را به بی اطلاعی زد و فرمود: «برای چه عمرو می خواهد بچه تو را سرپرستی کند؟». زن گفت: ای امیر مؤمنان! من زنا کرده ام. مرا پاک کن. [علی علیه السلام] پرسید: «وقتی که آن کار را انجام دادی، شوهردار بودی؟». پاسخ داد: آری. [علی علیه السلام] پرسید: «آیا هنگامی که مرتکب آن کار شدی، شوهرت غایب بود، یا در دسترس؟». پاسخ داد: در دسترس بود. [علی علیه السلام] سرش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «خداوندا! برای تو علیه این زن، چهار شهادت ثابت شد و تو به پیامبرت، در آنچه مربوط به دینت است، خبر دادی که: ای محمد! هر کس که حدی از حدود مرا تعطیل کند، با من دشمنی کرده است و با این کار، دشمنی با من را خواسته است. خداوندا! من حدود تو را تعطیل نمی کنم و خواهان دشمنی با تو نیستم و احکام تو را ضایع نمی سازم؛ بلکه مطیع تو و پیرو سنت پیامبر توأم». عمرو بن حرث به چهره علی علیه السلام نگاه کرد و دید [که چهره وی] چنان سرخ شده که گویی به آن، آب انار پاشیده اند. عمرو بن حرث، وقتی چنین حالتی را مشاهده کرد، گفت: ای امیر مؤمنان! من از این رو سرپرستی کودک را به عهده گرفتم که می پنداشتم تو این کار را دوست داری؛ اما اگر تو از این کار ناخشنودی، من هرگز انجام نخواهم داد. امیر مؤمنان فرمود: «آیا پس از چهار بار به شهادت گرفتن خدا؟! تو باید کودک او را سرپرستی کنی و بر این کار، مجبوری». امیر مؤمنان بر منبر رفت و گفت: «ای قنبر! مردم را به نماز جماعت فرا بخوان». قنبر، مردم را صدا زد و همه جمع شدند و مسجد، پُر شد. امیر مؤمنان برخاست و خدا را سپاس و ثنا گفت و فرمود: «ای مردم! به خواست خدا، امام شما به همراه این زن، برای اجرای حد بر وی، به پشت کوفه می رود. امیر مؤمنان به شما دستور می دهد که وقتی آمدید، به گونه ای بیابید که ناشناس باشید،

و با خود ، سنگ بردارید و هیچ کدام ، خود را به دیگری معرفی نکنند تا هنگامی که به خانه هایتان برگردید ، إن شاء الله !» . آن گاه از منبر فرود آمد . صبح روز بعد ، علی علیه السلام به همراه زن به بیرون کوفه رفت و مردم ، [به صورت] ناشناس ، در حالی که صورت هایشان را با دستارها و عباهایشان پوشانده بودند و سنگ ها در [دامن] عباها و آستین هایشان بود ، نزد علی علیه السلام آمدند و همگی به پشت کوفه رفتند . [علی علیه السلام] فرمان داد گودالی کنند و زن را [تا نیمه] در آن دفن کردند . علی علیه السلام بر مرکبش سوار شد و پاهایش را در رکاب کرد و آن گاه دو انگشت سبّابه خود را در گوش هایش گذاشت و با صدای بلند ، فریاد زد : «ای مردم! خداوند عز و جل با پیامبرش پیمان بست و محمّد صلی الله علیه و آله [نیز] با من پیمان بست به این که : هر آن کس که بر وی حدّ الهی واجب است ، بر دیگری حد جاری نکند . پس ، هر کس که بر وی حدّی چون حدّ این زن است ، بر این زن ، حدّ اقامه نکند» . در آن روز ، جز امیر مؤمنان ، حسن و حسین علیهم السلام ، همه مردم بازگشتند و همین سه نفر بر آن زن ، حدّ جاری کردند و هیچ کس به همراه آن سه نفر نبود .

4 / 18 حاملٌ فَرَزَتْ فَطَرَحَتْ ما فى بَطْنِها وما تَتالكافى عن الحسن: إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلامَ لَمَّا هَزَمَ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ أَقْبَلَ النَّاسُ مُنْهَزِمِينَ ، فَمَرَّوا بِأَمْرَأَةٍ حَامِلٍ عَلَى الطَّرِيقِ ، فَفَرَزَتْ مِنْهُمْ ، فَطَرَحَتْ ما فى بَطْنِها حَيًّا ، فَاضْطَرَبَ حَتَّى ماتَ ، ثُمَّ ماتت أُمُّهُ مِنْ بَعْدِهِ ، فَمَرَّ بِها عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلامَ وَأَصْحابُهُ وَهِيَ مَطْرُوحَةٌ وَوَلَدُها عَلَى الطَّرِيقِ ، فَسَأَلَهُمْ عَن أَمْرِها ، فَقَالوا لَهُ : إِنَّها كَانَتْ حُبلى فَفَرَزَتْ حِينَ رَأَتْ القِتالَ وَالْهَزِيمَةَ . قال : فَسَأَلَهُم أَيُّهُما ماتَ قَبْلَ صاحِبِهِ ؟ فَقِيلَ : إِنَّ ابْنِها ماتَ قَبْلَها . قال : فَادْعا بِزَوْجِها أبا الغلامِ المَيِّتِ ، فَوَرَّثَهُ مِنْ ابنِهِ ثُلْثِي الدِّيَةِ ، وَوَرَّثَ أُمُّهُ ثُلْثَ الدِّيَةِ ، ثُمَّ وَرَّثَ الزَّوْجَ مِنْ امْرَأَتِهِ المَيِّتَةِ نِصْفَ ثُلْثِ الدِّيَةِ الَّذى وَرَّثَهُ مِنْ ابنِها ، وَوَرَّثَ قَرابَةَ المَرأَةِ المَيِّتَةِ الباقى ، ثُمَّ وَرَّثَ الزَّوْجَ أَيضًا مِنْ دِيَةِ امْرَأَتِهِ المَيِّتَةِ نِصْفَ الدِّيَةِ ؛ وَهُوَ أَلْفانٍ وَخَمْسَةَ مِئَةِ دِرْهَمٍ ، وَوَرَّثَ قَرابَةَ المَرأَةِ المَيِّتَةِ نِصْفَ الدِّيَةِ ؛ وَهُوَ أَلْفانٍ وَخَمْسَةَ مِئَةِ دِرْهَمٍ ، وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لَها وَلَدٌ غَيْرُ الَّذى رَمَتْ بِهِ حِينَ فَرَزَتْ . قال : وَأذى ذَلِكَ كَلَّةٌ مِنْ بَيْتِ مالِ البَصْرَةِ . (1)

4 / 19 قَطَعُ يَدِ السَّارِقِ الكافى عن الحارث بن حصيره : مَرَرْتُ بِحَبَشِيٍّ وَهُوَ يَسْتَسْقَى بِالمَدِينَةِ ، وَإِذا هُوَ أَقْطَعُ ، فَقُلْتُ لَهُ : مَنْ قَطَعَكَ ؟ فَقَالَ : قَطَعَنى خَيْرُ النَّاسِ ! إِنَّا أُخِذنا فى سَرِقَةٍ وَنَحْنُ ثَمانيه نَفَرٍ ، فَذُهِبَ بنا إلى عَلِيٍّ بنِ أبا طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامَ ، فَأَقْرَنا بِالسَّرِقَةِ ، فَقَالَ لَنا : تَعْرِفونَ أ نَّها حَرامٌ ؟ قُلنا : نَعَم . فَأَمَرَنا بِقَطْعَتِ أَصابعِنا مِنَ الرِّاحَةِ وَخُلِّيَتِ الإِبْهَامُ ، ثُمَّ أَمَرَنا بِفَحِيسِنا فى بَيْتٍ يُطْعِمُنا فىهِ السَّمَنَ وَالْعَسَلَ حَتَّى بَرَّتْ أَيْدِنا ، ثُمَّ أَمَرَنا بِأَخْرِجِنا ، وَكَسانا فَأَحْسَنَ كِسوتِنا ، ثُمَّ قالَ لَنا : إِن تَتوبوا وَتُصَلِّحوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكم ، يُلْحِقُكمُ اللهُ بِأَيْدِكمُ فى الجَنَّةِ ، وَإِن لا تَفْعَلوا يُلْحِقُكمُ اللهُ بِأَيْدِكمُ فى النَّارِ . (2)

1- .الكافى : ج 7 ص 138 ح 1 ، تهذيب الأحكام : ج 9 ص 376 ح 1344 ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 308 ح 5662 .

2- .الكافى : ج 7 ص 264 ح 22 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 314 ح 89 .

4 / 18 زن بارداری که ترسیده و بچه اش را سقط کرده و خود، مرده بود

4 / 19 قطع کردن دست دزد

4 / 18 زن بارداری که ترسیده و بچه اش را سقط کرده و خود، مرده بود الکافی_ به نقل از حسن_: وقتی علی علیه السلام طلحه و زبیر را شکست داد، مردم رو به فرار گذاشتند و به زن حامله ای که در راه بود، برخوردند. زن از آنان ترسید و بچه اش را زنده سقط کرد و بچه تشنج گرفت و مُرد. پس از مدتی آن زن نیز مُرد. گذر علی علیه السلام و یارانش به وی افتاد و دیدند که او و بچه اش در راه، روی زمین افتاده اند. علی علیه السلام از جریان آن زن پرسید. گفتند: زن، حامله ای بوده است و وقتی جنگ و فرار را دیده، ترسیده است. [علی علیه السلام] پرسید: «کدام یک از آن دو، پیش از دیگری مرده است؟». پاسخ داده شد: پسر، پیش از مادر، مرده است. علی علیه السلام شوهر زن را_ که پدر بچه بود_ فرا خواند و از دیه پسر، دو سومش به وی داد و برای مادر بچه، یک سوم گذاشت. آن گاه از طرف زن مرده، نیم ثلث دیه ای را که آن زن از پسرش به ارث برده بود، به شوهر داد و بقیه را به نزدیکان زن داد. آن گاه از دیه زن مُرده، نصف دیه را به شوهر داد که دو هزار و پانصد درهم می شد و نصف دیه باقی مانده زن را به نزدیکان زن داد که [آن هم] دو هزار و پانصد درهم می شد؛ چون زن، جز همان بچه ای که از ترس سقط کرده بود، فرزندی نداشت. همه این دیه ها از بیت المال بصره داده شد.

4 / 19 قطع کردن دست دزد الکافی_ به نقل از حارث بن حصیره_: گذرم به سیاه پوستی افتاد که در مدینه آب می داد و [انگشتان] دستش قطع شده بود. پرسیدم: چه کسی دستت را بریده است؟ گفت: بهترین مردم. ما هشت نفر بودیم که در جریان یک دزدی، دستگیر شدیم. ما را نزد علی بن ابی طالب بردند و ما به دزدی اقرار کردیم. [علی علیه السلام] از ما پرسید: «آیا می دانستید که این کار، حرام است؟». گفتیم: آری. پس دستور داد انگشتان ما را از کف دست بردند و انگشت شصت را رهانمودند. آن گاه، دستور داد ما را در خانه ای محبوس ساختند. در آن جا به ما روغن و غسل می خوراندند تا آن که دستمان خوب شد. سپس دستور داد ما را آزاد کردند و بهترین لباس را به ما پوشاند و به ما فرمود: «اگر توبه کنید و خودتان را اصلاح نمایید، برای شما سودمندتر است و خداوند، در بهشت، شما را به دست هایتان ملحق خواهد کرد؛ و اگر خودتان را اصلاح نکنید، خداوند، در جهنم، شما را به دست هایتان ملحق خواهد کرد».

أنساب الأشراف عن المقدم: شَهِدْتُ عِنْدَ الْمُغِيرَةِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي عَقِيلٍ رَجُلًا أَقْطَعَ ، فَلَقَيْتُهُ فَقُلْتُ : مَنْ قَطَعَكَ ؟ فَقَالَ : مَنْ رَحِمَهُ اللَّهُ وَعَفَرَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ! فَقُلْتُ : أظلمك ؟ قال : لا والله ما ظلمني . (1)

الخرايج والجرائح : إنَّ أسوداً دَخَلَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، إِنِّي سَرَقْتُ فَطَهَّرْنِي . فَقَالَ : لَعَلَّكَ سَرَقْتَ مِنْ غَيْرِ حِرْزٍ ، وَنَحَى رَأْسَهُ عَنْهُ . فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، سَرَقْتُ مِنَ الْحِرْزِ ، فَطَهَّرْنِي . فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَعَلَّكَ سَرَقْتَ غَيْرَ نِصَابٍ ، وَنَحَى رَأْسَهُ عَنْهُ . فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، سَرَقْتُ نِصَابًا . فَلَمَّا أَقْرَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قَطَعَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَخَذَ الْمَقْطُوعَ وَذَهَبَ ، وَجَعَلَ يَقُولُ فِي الطَّرِيقِ : قَطَعَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ ، وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ ، وَيَعْسُوبُ الدِّينِ ، وَسَيِّدُ الْوَصِيِّينَ ، وَجَعَلَ يَمْدَحُهُ ، فَسَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَوْقِدًا اسْتِقْبَالَهُ ، فَدَخَلَ عَلَى أَبِيهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ : رَأَيْنَا أَسودًا يَمْدَحُكَ فِي الطَّرِيقِ ! فَبَعَثَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَعَادَهُ إِلَى حَضْرَتِهِ ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ : قَطَعْتَ يَمِينَكَ وَأَنْتَ تَمْدَحُنِي ؟ ! فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، إِنَّكَ طَهَّرْتَنِي ، وَإِنَّ حُبَّكَ قَدْ خَالَطَ لَحْمِي وَدَمِي وَعَظْمِي ، فَلَوْ قَطَعْتَنِي إِرْبًا إِرْبًا لَمَا ذَهَبَ حُبُّكَ مِنْ قَلْبِي . فَادَّعَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ ، وَوَضَعَ الْمَقْطُوعَ إِلَى مَوْضِعِهِ ، فَصَحَّ وَصَلَحَ كَمَا كَانَ (2) .

1- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 385 .

2- .الخرايج والجرائح : ج 2 ص 561 ح 19 وراجع الفضائل لابن شاذان : ص 144 والتحصين لابن طاووس : ص 610 ح 11 وتفسير الفخر الرازي : ج 21 ص 89 .

أنساب الأشراف_ به نقل از مقدم_: نزد مُغیره بن عبد اللّه بن ابی عقیل ، مردی دست بُریده را دیدم و به وی گفتم : چه کسی دستت را بریده است؟ گفت : کسی که خدا او را مورد رحمت قرار داده و از او درگذشته است ، علی بن ابی طالب . پرسیدم : آیا به تو ستم روا داشته است؟ گفت : نه . به خدا سوگند که به من ستم نکرده است .

الخراج و الجرائح : سیاه پوستی نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و گفت : ای امیر مؤمنان! من دزدی کرده ام . مرا پاک گردان . [علی علیه السلام ،] رویش را از او بر گرداند و فرمود : «شاید از جای بدون حفاظ ، دزدیده ای» . گفت : ای امیر مؤمنان! من از جای با حفاظ دزدیدم . مرا پاک کن . [علی علیه السلام ،] باز رویش را بر گرداند و فرمود : «شاید به مقدار حدّ نصاب ، دزدی نکرده ای» . گفت : ای امیر مؤمنان! به حدّ نصاب دزدیده ام . وقتی [مرد سیاه پوست] سه بار اقرار کرد ، امیر مؤمنان ، دستش را بُرید و وی قسمت بریده را برداشت و رفت و در راه می گفت : امیر مؤمنان ، پیشوای پرهیزگاران ، رهبر سپید رویان ، نگهدارنده دین و سرور اوصیا ، دستم را بُرید و همچنان ، او را مدح می گفت . حسن و حسین علیهما السلام وی را در راه دیدند و سخنش را شنیدند . نزد پدرشان آمدند و گفتند : سیاه پوستی را دیدیم که در راه ، مدح تو را می گفت . امیر مؤمنان ، کسی را در پی اش فرستاد تا او را برگرداند . [علی علیه السلام] به مرد سیاه پوست فرمود : «من دستت را بریده ام ؛ تو مدح می کنی؟!». گفت : ای امیر مؤمنان! تو مرا پاک ساختی و مهر تو ، با گوشت و خون واستخوانم در آمیخته است . اگر مرا قطعه قطعه کنی ، مهرت از دلم بیرون نمی رود . [علی علیه السلام] برای او دعا کرد و قسمت بُریده را در جای خود گذاشت ، که پیوند خورد و مثل سابقش شد .

بخش سیزدهم : کرامت های امام علی

اشاره

بخش سیزدهم : کرامت های امام علی فصل یکم : پذیرفته شدن دعا های امامفصل دوم : بازگشت خورشید برای امام علیفصل سوم : پیشگویی امام علی درباره حوادث آیندهفصل چهارم : گوناگون

الفصل الأول : استجابه دعواته 1 / 1 | استجابته دعائه ليزاذان في حفظه القرآن الخرائج والجرائح عن سعد الخفاف عن زاذان أبي عمرو: قلت: يا زاذان إنك لتقرأ القرآن فتحسب قراءته! فعلى من قرأت؟ فتبسّم ثم قال: إن أمير المؤمنين مرّ بي وأنا أنشد الشعر، وكان لي خدق حسن، فأعجبه صوتي، فقال: يا زاذان هلا بالقرآن؟ قلت: وكيف لي بالقرآن، فوالله ما أقرأ منه إلا بقدر ما أصلى به! قال: فادن مني. فدنوت منه، فتكلّم في أذني بكلام ما عرفته ولا علمت ما يقول، ثم قال لي: افتح فاك، فتقل في فيّ، فوالله ما زالت قدّمتي من عنده حتى حفظت القرآن بإعرايه وهمزه، وما احتجت أن أسأل عنه أحدا بعد موقفي ذلك. قال سعد: فقصصت قصّة زاذان على أبي جعفر عليه السلام، قال: صدق زاذان، إن أمير المؤمنين عليه السلام دعا ليزاذان بالإسم الأعظم الذي لا يرُدُّ. (1)

1- الخرائج والجرائح: ج 1 ص 195 ح 30، بحار الأنوار: ج 41 ص 195 ح 6.

فصل یکم : پذیرفته شدن دعا‌های امام

1 / 1 پذیرفته شدن دعای وی در حق زادان درباره حفظ قرآن

فصل یکم : پذیرفته شدن دعا‌های امام 1 / 1 پذیرفته شدن دعای وی در حق زادان درباره حفظ قرآن الخرائج و الجرائح_ به نقل از سعد خفّاف ، از ابو عمرو زادان_ : گفتم : ای زادان! تو خوب قرآن می خوانی . پیش چه کسی یاد گرفته ای؟ لبخندی زد و گفت : روزی ، امیر مؤمنان از کنار من گذشت و من شعر می خواندم و اخلاق خوبی داشتم . از صدای من خوشش آمد و فرمود : «ای زادان! چرا قرآن نمی خوانی؟» . گفتم : چه طور قرآن بخوانم؟ به خدا سوگند که من از آن ، جز به مقداری که در نماز می خوانم ، حفظ نیستم . فرمود : «پیش بیا» . نزدیکش رفتم . در گوشم سخنی گفت که نفهمیدم و ندانستم چه گفت . آن گاه فرمود : «دهانت را باز کن» . سپس از آب دهانش به دهانم زد . به خدا سوگند ، قدمی از نزدش برنداشته بودم که قرآن را با اعراب و حرکات آن ، حفظ داشتم . پس از آن جلسه ، هیچ گاه نیازمند نشدم که از کسی درباره قرآن بپرسم . سعد می گوید: داستان زادان را برای امام باقر علیه السلام نقل کردم . فرمود : «زادان ، درست می گوید . امیر مؤمنان برای زادان ، با اسم اعظم خداوند _ که هیچ گاه رد نمی شود _ ، دعا کرد» .

1 / 2 استجابته دُعائه لِشَابِّ يَسَّ نِصْفُ بَدَنِهَا الْمُنَاقِبِ لِابْنِ شَهْرٍ أَشُوبٍ : إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَمِعَ فِي لَيْلِهِ الْإِحْرَامِ مُنَادِيَا بَاكِيَا ، فَأَمَرَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِطَلْبِهِ (1) ، فَلَمَّا أَتَاهُ وَجَدَ شَابًّا يَسَّ نِصْفُ بَدَنِهِ ، فَأَحْضَرَهُ فَسَأَلَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ حَالِهِ ، فَقَالَ : كُنْتُ رَجُلًا ذَا بَطْرِ ، وَكَانَ أَبِي يَنْصَحُنِي ، فَكَانَ يَوْمًا فِي نُصْحِهِ إِذْ صَرَبْتُهُ ، فَدَعَا عَلِيَّ بِهَذَا الْمَوْضِعِ وَأَنْشَأَ شِعْرًا ، فَلَمَّا تَمَّ كَلَامُهُ يَسَّ نِصْفِي ، فَتَدِمْتُ وَتُبْتُ وَطَيَّبْتُ قَلْبَهُ ، فَرَكِبَ عَلِيٌّ بَعِيرًا لِيَأْتِيَ بِي إِلَى هَاهُنَا وَيَدْعُو لِي ، فَلَمَّا انْتَصَفَ الْبَادِيَةَ نَفَرَ الْبَعِيرُ مِنْ طَيْرَانٍ طَائِرٍ وَمَاتَ وَالِدِي . فَصَلَّى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْبَعًا ثُمَّ قَالَ : قُمْ سَلِيمًا ؛ فِقَامٌ صَحِيحًا ، فَقَالَ : صَدَقْتَ ، لَوْ لَمْ يَرْضَ عَنْكَ لَمَا سَمِعْتَ . (2)

الإمام الحسين عليه السلام : كُنْتُ مَعَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الطَّوَافِ فِي لَيْلِهِ دِيَجُوحِيَّهِ (3) قَلِيلَةَ التَّوَرِ ، وَقَدْ خَلَا الطَّوَافُ ، وَنَامَ الزُّوَارُ ، وَهَدَّاتِ الْعُيُونُ ، إِذْ سَمِعْتُ مُسْتَعِينًا مُسْتَجِيرًا مُتَرَحِّمًا (4) بِصَوْتِ حَزِينٍ مَحْزُونٍ مِنْ قَلْبٍ مَوْجِعٍ وَهُوَ يَقُولُ : يَا مَنْ يُجِيبُ دَعَا الْمُضْطَرِّ فِي الظُّلْمِ يَا كَاشِفَ الضُّرِّ وَالْبَلْوَى مَعَ السَّقَمِ قَدْ نَامَ وَفَدُكَ حَوْلَ الْبَيْتِ وَانْتَهَوْا يَدْعُو وَعَيْنُكَ يَا قَيُّومُ لَمْ تَتَمَّ هَبْ لِي بِجُودِكَ فَضْلَ الْعَفْوِ عَنْ جُرْمِي يَا مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ الْخَلْقُ فِي الْحَرَمِ إِنْ كَانَ عَفْوُكَ لَا يَلْقَاهُ ذُو سَرَفٍ فَمَنْ يَجُودُ عَلَيَّ الْعَاصِينَ بِالنِّعَمِ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَقَالَ لِي : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، أَسَمِعْتَ الْمُنَادِيَ ذَنْبَهُ ، الْمُسْتَعِيثُ رَبَّهُ ؟ فَقُلْتُ : نَعَمْ قَدْ سَمِعْتُهُ . فَقَالَ : اِعْتَبِرْهُ (5) ، عَسَى [أَنْ] (6) تَرَاهُ . فَمَا زِلْتُ أُحِيطُ فِي طَخِيَاءِ الظُّلَامِ ، وَأَتَخَلَّلُ بَيْنَ النَّيَامِ ، فَلَمَّا صِرْتُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ ، بَدَا لِي شَخْصٌ مُنْتَصِبٌ ، فَتَأَمَّلْتُهُ فَإِذَا هُوَ قَائِمٌ ، فَقُلْتُ : السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الْمُقْتَرُّ الْمُسْتَقْبِلُ ، الْمُسْتَغْفِرُ الْمُسْتَجِيرُ ، أَحِبَّ بِاللَّهِ ابْنَ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاسْرِعْ فِي سُجُودِهِ وَفُوعِدِهِ وَسَلِّمْ ، فَلَمْ يَتَكَلَّمْ حَتَّى أَشَارَ بِيَدِهِ بِأَنْ تَقْدَمَنِي ، فَتَقَدَّمْتُهُ ، فَأَتَيْتُ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ : دُونَكَ هَا هُوَ . فَنَظَرَ إِلَيْهِ ، فَإِذَا هُوَ شَابٌّ حَسَنٌ الْوَجْهَ نَقِيُّ الثِّيَابِ ، فَقَالَ لَهُ : مِمَّنِ الرَّجُلُ ؟ فَقَالَ لَهُ : مِنْ بَعْضِ الْعَرَبِ . فَقَالَ لَهُ : مَا حَالُكَ ، وَمِمَّ بَكَوَاؤُكَ وَاسْتِغَاثَتُكَ ؟ ! فَقَالَ : حَالٌ مِنْ أَوْخِذٍ بِالْعُقُوقِ فَهُوَ فِي ضَيْقٍ ، ارْتَهَنَهُ الْمُصَابُ ، وَغَمَرَهُ الْإِكْتِنَابُ فَارْتَابَ (7) ، فَدَعَاؤُهُ لَا يُسْتَجَابُ . فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَلِمَ ذَلِكَ ؟ ! فَقَالَ : لَا تَنِي كُنْتُ مُلْتَهِيًا فِي الْعَرَبِ بِاللَّعِبِ وَالطَّرَبِ ، أُدِيمُ الْعِصْيَانَ فِي رَجَبٍ وَشَعْبَانَ ، وَمَا أَرَأَيْتَ الرَّحْمَنَ ، وَكَانَ لِي وَالِدٌ شَفِيقٌ يُحَدِّثُنِي مَصَارِعَ الْحَدِيثَانِ ، وَيُخَوِّفُنِي الْعِقَابَ بِالتَّيْرَانِ ، وَيَقُولُ : كَمْ صَحَّحَ مِنْكَ النَّهَارُ وَالظُّلَامُ ، وَاللَّيَالِي وَالْآيَامُ ، وَالشُّهُورُ وَالْأَعْوَامُ ، وَالْمَلَأَيْكَةَ الْكِرَامُ ؟ ! وَكَانَ إِذَا آلَحَّ عَلَيَّ بِالْوَعْظِ زَجْرَتُهُ وَانْتَهَرْتُهُ ، وَوُثِّبْتُ عَلَيْهِ وَضَرَبْتُهُ ، فَعَمَّ دْتُ يَوْمًا إِلَى شَيْءٍ مِنَ الْوَرِقِ (8) وَكَانَتْ فِي الْخِبَاءِ ، فَذَهَبْتُ لِأُحْذِهَا وَأَصْرِفُهَا فِيمَا كُنْتُ عَلَيْهِ ، فَمَا نَعْنَى عَنْ أَحْذِهَا ، فَأَوْجَعْتُهُ ضَرْبًا وَلَوِيْتُ يَدَهُ ، وَأُحْذِثُهَا وَمَصَّيْتُ . فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى رُكْبَتَيْهِ يَوْمَ النَّهْوِصِ مِنْ مَكَانِهِ ذَلِكَ ، فَلَمْ يُطِقْ يُحْرِكْهَا مِنْ شِدَّةِ الْوَجَعِ وَالْأَلَمِ ، فَأَنْشَأَ يَقُولُ : جَرَتْ رَحِمٌ بَيْنِي وَبَيْنَ مُنَازِلِ سَوَاءٍ كَمَا يَسْتَنْزِلُ الْقَطْرُ طَالِيَهُ وَرَبِيْتُ حَتَّى صَارَ جَلْدًا شَدِيدًا إِذَا قَامَ سَاوِي غَارِبِ الْفَحْلِ غَارِبُهُ وَقَدْ كُنْتُ أُوتِيهِ مِنَ الرَّادِ فِي الصَّبَا إِذَا جَاعَ مِنْهُ صَدْفُوهُ وَأَطَايِبُهُ فَلَمَّا اسْتَوَى فِي عُفْوَانِ شَبَابِهِ وَأَصْبَحَ كَالرَّمْحِ الرُّدِينِيِّ خَاطِبُهُ تَهَضَّمَنِي مَالِي كَذَا وَلَوِي يَدِي لَوِي يَدَهُ اللَّهُ الَّذِي هُوَ غَالِبُهُ ثُمَّ حَلَفَ بِاللَّهِ لَيَقْدَمَنَّ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ فَيَسْتَعِدِّي اللَّهُ عَلَيَّ . قَالَ : فَصَامَ أَسَابِيعَ ، وَصَلَّى رَكَعَاتٍ ، وَدَعَا ، وَخَرَجَ مُتَوَجِّهًا عَلَى عَيْرَانِهِ (9) يَقَطُّعُ بِالسَّيْرِ عَرْضَ الْفَلَاهِ ، وَيَطْوِي الْأُودِيَةَ وَيَعْلُو الْجِبَالَ ، حَتَّى قَدِمَ مَكَّةَ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ ، فَزَلَّ عَنْ رَاحِلَتِهِ وَأَقْبَلَ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ ، فَسَمِعَ وَطَافَ بِهِ ، وَتَعَلَّقَ بِأَسْتَارِهِ وَابْتَهَلَ ، وَأَنْشَأَ يَقُولُ : يَا مَنْ إِلَيْهِ أَتَى الْحُجَّاجُ بِالْجَهْدِ فَوْقَ الْمَهَاوِي مِنْ اقْصَى غَايَةِ الْبُعْدِ إِنِّي أَتَيْتُكَ يَا مَنْ لَا يُخَيِّبُ مَنْ يَدْعُوهُ مُبْتَهَلًا بِالْوَاحِدِ الصَّمَدِ هَذَا مُنَازِلُ لَا يَرْتَاعُ مِنْ عَقْفِي فَخُذْ بِحَقِّي يَا جَبَّارُ مِنْ وَلَدِي حَتَّى تُسَلِّبَ بَعُونَ مِنْكَ جَانِبِي يَا مَنْ تَقَدَّسَ لَمْ يُؤَلَّدْ وَلَمْ يَلِدْ قَالَ : فَوَالَّذِي سَمَكَ السَّمَاءَ ، وَأَنْبَعَ الْمَاءَ ، مَا اسْتَمَّتْ دُعَاؤُهُ حَتَّى نَزَلَ بِي مَا تَرَى . ثُمَّ كَشَفَ عَنْ يَمِينِهِ فَإِذَا بِجَانِبِهِ قَدْ شَلَّ . فَأَنَا مُنْذُ ثَلَاثِ سِنِينَ أَطْلُبُ إِلَيْهِ أَنْ يَدْعُو لِي (10) فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي دَعَا بِهِ عَلِيٌّ فَلَمْ يُجِبْنِي ، حَتَّى إِذَا كَانَ الْعَامَ أَنْعَمَ عَلَيَّ فَخَرَجْتُ عَلَى نَاقِهِ عَشْرَاءَ (11) أَجِدُّ السَّيْرِ حَثِيثًا رَجَاءَ الْعَافِيَةِ ، حَتَّى إِذَا كُنَّا عَلَى الْأَرَاكِ (12) وَحَطَمَهُ وَاذَى السِّيَاكِ (13) ، نَفَرَ طَائِرٌ فِي اللَّيْلِ فَفَنَفَرَتْ مِنْهُ التَّاقَةُ الَّتِي كَانَ عَلَيْهَا فَالْقَتُّهُ إِلَى قَرَارِ الْوَادِي ، وَارْفَصَّ بَيْنَ الْحَجْرَيْنِ ، فَقَبْرَتُهُ هُنَاكَ ، وَأَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ أَتَى لَا أَعْرِفُ إِلَّا « الْمَأْخُودُ بِدَعْوِهِ أَبِيهِ » . فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَتَاكَ الْغَوْثُ ! أَلَا - أَعْلَمُكَ دُعَاءَ عَلَمْنِيهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفِيهِ اسْمُ اللَّهِ الْأَكْبَرِ الْأَعْظَمُ .

العَزِيزُ الْأَكْرَمُ، الَّذِي يُجِيبُ بِهِ مَنْ دَعَاهُ، وَيُعْطِي بِهِ مَنْ سَأَلَهُ، وَيُفَرِّجُ الْهَمَّ، وَيَكْشِفُ بِهِ الْكَرْبَ، وَيَذْهَبُ بِهِ الْعَمَمَ، وَيُبْرِئُ بِهِ السَّقَمَ، وَيَجْبُرُ بِهِ الْكَسِيرَ، وَيُغْنِي بِهِ الْفَقِيرَ، وَيَقْضِي بِهِ الدَّيْنَ، وَيَرُدُّ بِهِ الْعَيْنَ، وَيَغْفِرُ بِهِ الذُّنُوبَ، وَيَسْتُرُ بِهِ الْعُيُوبَ، وَيُؤْمِنُ بِهِ كُلَّ خَائِفٍ مِنْ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ وَجَبَّارٍ عَنِيدٍ، وَلَوْ دَعَا بِهِ طَائِعٌ لِلَّهِ عَلَى جَبَلٍ لَزَالَ مِنْ مَكَانِهِ، أَوْ عَلَى مَيِّتٍ لِأَحْيَاءِ اللَّهِ بَعْدَ مَوْتِهِ، وَلَوْ دَعَا بِهِ عَلَى الْمَاءِ لَمَشَى عَلَيْهِ بَعْدَ أَنْ لَا يَدْخُلُهُ الْعُجْبُ. فَاتَّقِ اللَّهَ أَيُّهَا الرَّجُلُ فَقَدْ أَدْرَكْتَنِي الرَّحْمَةُ لَكَ، وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مِنْكَ صِدْقَ النَّيِّهِ أَنْكَ لَا تَدْعُو بِهِ فِي مَعْصِيَتِهِ، وَلَا تُقِيدُهُ إِلَّا الثَّقَةَ فِي دِينِكَ، فَإِنْ أَخْلَصْتَ النَّيَّةَ اسْتَجَابَ اللَّهُ لَكَ، وَرَأَيْتَ نَبِيَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنَامِكَ، يُشِيرُكَ بِالْحَجَنَةِ وَالْإِجَابَةِ. قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: فَكَانَ سُرُورِي بِفَائِدَةِ الدُّعَاءِ أَشَدَّ مِنْ سُرُورِ الرَّجُلِ بِعَافِيَتِهِ وَمَا نَزَلَ بِهِ؛ لِأَنَّي لَمْ أَكُنْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ، وَلَا عَرَفْتُ هَذَا الدُّعَاءَ قَبْلَ ذَلِكَ. ثُمَّ قَالَ: إِيْتَنِي بِدَوَاهٍ وَيَاضٍ وَآكُتْبُ مَا أَمْلِيهِ عَلَيْكَ. فَفَعَلْتُ؛ وَهُوَ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ...» (14) وَتَسَأَلُ اللَّهَ تَعَالَى مَا أَحْبَبْتَ، وَتُسَمِّي حَاجَتَكَ، وَلَا تَدْعُ بِهِ إِلَّا وَأَنْتَ طَاهِرٌ. ثُمَّ قَالَ لِلْفَتَى: إِذَا كَانَتْ اللَّيْلَةُ فَادْعُ بِهِ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَأْتِنِي مِنْ غَدٍ بِالْخَيْرِ. قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: وَأَخَذَ الْفَتَى الْكِتَابَ وَمَضَى، فَلَمَّا كَانَ مِنْ غَدٍ مَا أَصْبَحْنَا حِينَا (15) حَتَّى أَتَى الْفَتَى إِبْنَا سَلِيمًا مُعَافِيًا، وَالْكِتَابُ يَدِيهِ، وَهُوَ يَقُولُ: هَذَا وَاللَّهِ الْإِسْمُ الْأَعْظَمُ، اسْتَجِيبَ لِي وَرَبِّ الْكَعْبَةِ. قَالَ لَهُ عَلِيُّ صَدِّقُ اللَّهِ عَلَيْهِ: حَدِّثْنِي! قَالَ: [لَمَّا] (16) هَدَّاتِ الْعُيُونَ بِالرُّفَادِ، وَاسْتَحَلَّكَ جِلْبَابُ اللَّيْلِ، رَفَعْتُ يَدِي بِالْكِتَابِ وَدَعَوْتُ اللَّهَ بِحَقِّهِ مَرَارًا، فَأُجِبْتُ فِي الثَّانِيَةِ: حَسْبُكَ فَقَدْ دَعَوْتَ اللَّهَ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ. ثُمَّ اضْطَجَعْتُ، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنَامِي وَقَدْ مَسَحَ يَدَهُ الشَّرِيفَةَ عَلَيَّ وَهُوَ يَقُولُ: احْتَفِظْ بِاسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ. فَانْتَبَهْتُ مُعَافِيًا كَمَا تَرَى، فَجَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا. (17)

- 1- في المصدر: «يطلبه»، والتصويب من بحار الأنوار.
- 2- المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 286، بحار الأنوار: ج 41 ص 209 ح 23.
- 3- دجا الليل: إذا تمت ظلمته وأبس كل شيء (النهاية: ج 2 ص 102 «دجا»).
- 4- في أحد موضعي بحار الأنوار: «مُسترحما» بدل «مُترحما»، وهو الأصح.
- 5- إعتبر: أنظر وتدبر (أنظر لسان العرب: ج 4 ص 531 «عبر»).
- 6- ما بين المعقوفين أثبتناه من بحار الأنوار.
- 7- في بحار الأنوار: ج 41 ص 225 «فإن تاب» بدل «فارتاب».
- 8- الورق: الدراهم (لسان العرب: ج 10 ص 375 «ورق»).
- 9- العيرانه من الإبل: الناجيه في نشاط، سُميت لكثرة تطوافها وحركتها (تاج العروس: ج 7 ص 282 «عير»).
- 10- في المصدر: «بدعوني»، والتصويب من بحار الأنوار.
- 11- العُشْرَاءُ: التي أتى على حملها عشرة أشهر، ثم اتسع فيه فقيل لكل حامل: عُشْرَاءُ (النهاية: ج 3 ص 240 «عشر»).
- 12- الأراك: هو وادي الأراك، قرب مكّة (معجم البلدان: ج 1 ص 135).
- 13- في المصدر: «وحطته وادي السجال»، والتصويب من بحار الأنوار.
- 14- أنظر تمام الدعاء في المصدر، ولم نورد هنا لطلوه.
- 15- في المصدر: «حسنا»، والتصويب من بحار الأنوار.
- 16- الزيادة من بحار الأنوار.
- 17- مهج الدعوات: ص 191، بحار الأنوار: ج 41 ص 224 ح 37 وج 95 ص 394 ح 33.

1 / 2 پذیرفته شدن دعای وی در حق جوانی که نیمی از بدنش فلج شده بود

1 / 2 پذیرفته شدن دعای وی در حق جوانی که نیمی از بدنش فلج شده بود المناقب، ابن شهر آشوب: امیر مؤمنان در شب احرام، صدای گریه ای شنید. به امام حسین علیه السلام فرمان داد تا صاحب صدا را پیدا کند. [امام حسین علیه السلام] هنگامی که در پی صدا رفت، جوانی را یافت که نصف بدنش از کار افتاده بود. او را پیش علی علیه السلام آورد. علی علیه السلام حالش را پرسید. گفت: من مردی هوس پیشه بودم و پدرم پیوسته پندم می داد. روزی در حال پنددهی بود که کتکش زدم. در همین مکان بود که به من نفرین کرد و شعری خواند. سخنش که پایان یافت، نیم پیکرم خشک شد. پشیمان شدم و توبه کردم و دلش را به دست آوردم. آن گاه، سوار شتری شد تا مرا به این جا بیاورد و برایم دعا کند. در نیمه های بیابان بودیم که شترش از پریدن پرنده ای رم کرد و پدرم [افتاد و] مُرد. علی علیه السلام چهار رکعت نماز گزارد و فرمود: «به سلامت، برخیز». و او همچون افراد سالم، حرکت کرد. [علی علیه السلام] فرمود: «راست گفתי؛ اگر پدرت از تو خشنود نگشته بود، دعایم پذیرفته نمی شد».

امام حسین علیه السلام: در شبی تاریک و کم نور، با علی بن ابی طالب علیه السلام طواف می کردیم. اطراف خانه خدا از طواف کننده خالی شد و زائران خوابیدند و چشم ها آرام گرفت که ناگهان، صدای گمگم خواه، پناهجو و ترحم طلبی شنیده شد که با ناله ای اندوهناک و غمبار، از دلی دردمند می گفت: ای آن که دعای درمانده را در تاریکی ها پاسخ می گویی! ای برطرف کننده سختی و گرفتاری و بیماری! زائران، دور خانه ات می خوابند و بیدار می شوند و تو را می خوانند، در حالی که دیده تو - ای پایدار - هرگز نمی خوابد. با بخشش خود، به بهترین شکل از گناهان من بگذر ای آن که بندگان، در حرم به او اشاره می کنند! اگر زیاده روی کنندگان، گذشت تو را نمی بینند پس چه کسی بر گناهکاران، نعمت می بخشد؟ [علی علیه السلام] به من فرمود: «ای ابو عبد الله! آیا صدای این مویه کننده از گناه و کمک خواه از پروردگار خویش را می شنوی؟». گفتم: آری؛ شنیدم. فرمود: «بگرد؛ شاید او را بیابی». من، همچنان در دل تاریکی ها می رفتم و در بین خفتگان، قدم می گذاشتم. وقتی بین رکن و مقام رسیدم، شخصی ایستاده در برابرم آشکار گشت. دقت کردم؛ دیدم به نماز ایستاده است. گفتم: سلام بر تو، ای بنده اقرار کننده گذشت طلب بخشش جوی پناهخواه! به خاطر خدا پیش پسر عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله بیا. او به سرعت، سجده کرد و نشست و سلام داد. آن گاه، چیزی نگفت و با دست، اشاره کرد که من پیش بیفتم. من از او پیش افتادم تا او را نزد امیر مؤمنان آوردم و گفتم: این جاست؛ آوردمش. [علی علیه السلام] نگاهی به وی انداخت. دید جوانی خوش سیما و با لباس های تمیز است. آن گاه به او فرمود: «از کدام قبیله ای؟». پاسخ داد: از عرب ها. [علی علیه السلام] به وی گفت: «حالت چگونه است و برای چه گریه می کنی و فریادرس می طلبی؟». گفت: حالم، حال کسی است که به عاق والدین، گرفتار شده و در تنگناست، مصیبت ها او را فرا گرفته اند، در غم غرق گشته و به دو دلی افتاده و دعایش پذیرفته نمی شود. علی علیه السلام به وی فرمود: «چرا چنین شده است؟». گفت: من در بین عرب ها به لهُو و طرب مشغول بودم و در رجب و شعبان هم نافرمانی را ادامه می دادم و از خدای رحمان، پروا نداشتم. پدری مهربان داشتم که مرا از پیشامدهای ناگوار، بر حذر می داشت و از کیفر آتش می ترسانید و می گفت: چه قدر باید نور و ظلمت و شب ها و روزها و ماه ها و سال ها و فرشتگان گرامی از دست تو بنالند؟ و هر گاه در پنددهی اصرار می کرد، او را طرد می نمودم و از خود، دور می ساختم و به وی حمله می کردم و او را می زدم. روزی به فکر پولی افتادم که پنهان بود. رفتم که آن را بردارم و در کارهایی که می کردم، خرج کنم. او از برداشتم ممانعت به عمل آورد. او را زدم و دستش را پیچاندم و پول را برداشتم و رفتم. [در این هنگام]، دستانش را به زانوانش گرفت تا از جایش بلند شود؛ ولی از شدت درد و ناراحتی نتوانست آنها را حرکت بدهد. پس شروع به خواندن این شعر کرد: پیوند خویشی، همواره مرا [برای دعا] به جاهای مختلف کشاند آن گونه که باران، طالب باران را در پی خود می کشاند. و پرورشش دادم تا آن که استوار و جوان گردید به گونه ای که به هنگام ایستادن، شانه

اش هم اندازه شانه شتر گشت . در بچگی ، توشه و زاد به وی می دادم و هر گاه گرسنه می شد ، [به او] از بهترین ها و خوش گوارها می خوراندم . وقتی که به شکوفایی جوانی رسید و خواسته هایش چون شمشیر زُدینی گشت مالم را از من گرفت و دستم را چنین پیچاند . خدا دستش را بیچاند که تنها او بر وی تواناست! آن گاه ، به خدا سوگند یاد کرد که به خانه خدا خواهد رفت و از خدا علیه من کمک خواهد خواست . او چند هفته روزه گرفت و نماز خواند و دعا کرد . [آن گاه] سوار بر شتری تیزرو به سوی مکه حرکت نمود . طول فلات ها و بیابان ها را پیمود و از کوه ها گذشت تا در روز حج اکبر به مکه رسید . از شترش پیاده شد و به طرف خانه خدا رفت . سعی انجام داد و طواف نمود و به پرده کعبه آویخت و زاری کرد و به شعر گفت : ای آن که حاجیان ، به سویی می آیند با تلاش ، از دژه ها و از راه های بسیار دور! من به درگهت آمدم ، ای کسی که بی جواب نمی گذارد آن را که وی را با زاری ، یگانه بی نیاز می خواند! این ، جایگاهی است که در آن ، نافرمانی کننده ، رها نمی شود پس ، حق مرا _ ای قدرتمند _ از فرزندم بگیر تا به یاری تو دستش فلج گردد ای آن که منزّه است و ای آن که نمی زاید و زاده نشده است! سوگند به آن که آسمان را بر افراشت و آب را از زمین جوشاند ، دعایش پایان نیافته بود که آنچه می بینی ، بر من نازل شد . آن گاه دست راستش را نشان داد که در یک طرف بدنش بی حرکت افتاده بود . [آن گاه ادامه داد :] سه سال بود که از وی می خواستم در همان جایی که بر من نفرین کرده ، برابم دعا کند ؛ اما نمی پذیرفت ، تا این که امسال ، توفیق زیارت پیدا کردم . بر شترم سوار شده ، [به همراه پدرم] به آرزوی سلامت ، با همه توان ، راه پیمودم . وقتی به منطقه اراک (1) و ورودی دره پرسنگلاخ رسیدیم ، شب هنگام ، پرندۀ ای پرواز کرد و شتری که پدرم بر آن سوار بود ، رم کرد و وی را در ته دژه افکند و وی بین دو سنگ افتاد و [مُرد و من] در همان جا او را به گور کردم . مصیبت بزرگ تر ، آن است که من به عنوان نفرین شده پدر ، شناخته شده ام . امیر مؤمنان به وی فرمود : «یاری ، به سراغت آمده است . به تو دعایی می آموزم که آن را پیامبر خدا به من یاد داد و در آن ، بزرگ ترین و برترین نام خداوند عزیز و کریم (اسم اعظم) است ؛ همان دعا که هر کس خداوند را با آن بخواند ، پاسخ می دهد و هر کس با آن درخواستی از او نماید ، به وی عطا می کند . با آن ، گرفتاری را می گشاید ، گرفتاری را می زداید ، غم را از بین می برد ، بیماری را شفا می دهد ، شکستگی را پیوند می زند ، فقیر را ثروتمند می نماید ، قرض را ادا می کند ، چشم زخم را دفع می کند ، گناهان را می بخشد ، عیب ها را می پوشاند و هر بیمناک از شیطانِ طردشده و ستمکار کینه ورز را امنیت می دهد . اگر فردی مطیع خداوند ، آن را بر کوهی بخواند ، [کوه] از جای خود کنده خواهد شد و [اگر آن را] بر مُرده ای بخواند ، خداوند او را پس از مردنش زنده خواهد ساخت و اگر بر آب بخواند ، می تواند روی آب راه برود ، به شرطی که مغرور نشود . ای مرد! از خدا بترس ، که دل من بر تو به رحم آمده است و برای آن که خداوند ، نیت صادق در تو ببیند ، که این دعا را در کار نافرمانی خدا نخوان و جز برای تحکیم دینت به کار نگیر . اگر نیتت را خالص کنی ، خداوند ، دعای تو را اجابت خواهد کرد و پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله را در خوابت خواهی دید که تو را به بهشت و پذیرفته شدن دعا ، بشارت می دهد» . [حسین بن علی علیهما السلام در ادامه افزود :] خوش حالی من به خاطر بهره های [فراوان] این دعا ، بیشتر از خوش حالی آن مرد به خاطر شفا یافتن و رهایی اش از عارضه اش بود ؛ چون من این دعا را از علی علیه السلام نشنیده بودم و قبل از آن هم آن را نمی شناختم . سپس علی علیه السلام [به من] فرمود : «کاغذ و دواتی برای من بیاور و هر آنچه را املا می کنم ، بنویس» . من چنین کردم و آن دعا این است : «به نام خداوند بخشنده و مهربان . خداوند! من به نام تو _ ای صاحب شکوه و بزرگواری _ از تو درخواست می کنم ...» . [سپس فرمود :] «از خدا هر آنچه دوست داری ، بخواه و نیازهایت را نام ببر و جز به هنگامی که طاهر هستی ، آن را مخوان» . آن گاه به جوان فرمود : «هنگام شب ، آن را ده مرتبه بخوان و فردا خبرش را برای من بیاور» . جوان ، نوشته را گرفت [و رفت] . روز بعد ، هنوز خوب از خواب بیدار نشده بودیم که جوان ، در حالی که شفا یافته بود و نوشته در دستش بود ، نزد ما آمد و گفت : به خدا سوگند ، این ، اسم اعظم است . سوگند به پروردگار کعبه که به من ، پاسخ داده شد . علی علیه السلام فرمود : «جریان را به من بگو» . گفت : هنگامی که دیده ها به خواب رفت و سیاهی شب فراگیر شد ، دستم را بانام بلند کردم و چندین بار ، خداوند را به حقّ خودش خواندم . بار دوم ، به من پاسخ داده شد که : «کافی است . تو خدا را به اسم اعظمش خواندی» . سپس خوابیدم و پیامبر خدا را در خواب دیدم که دست شریفش را بر من می

کشید و می فرمود: «اسم اعظم خداوند عظیم را نگه دار. تو بر مسیر خیر هستی» و شفا یافته _ همین طور که می بینی _ از خواب، بلند شدم. خداوند به تو جزای خیر دهد!

1- منظور، وادی اراک در نزدیکی مکه است (معجم البلدان: ج 1 ص 135).

1 / 3 استجابته دُعائه لإنخفاض ماء الفرات لإمام الباقر عليه السلام: شكا أهل الكوفة إلى عليّ عليه السلام زيادة الفرات، فركب هو والحسن والحسين عليهما السلام فوق عليّ الفرات وقد ارتفع الماء على جانبيه، فضربه بقضيب رسول الله صلى الله عليه وآله فنقص ذراعاً، وضربه أخرى فنقص ذراعان. فقالوا: يا أمير المؤمنين، لو زدتنا! فقال: إني سألت الله فأعطاني ما رأيتم، وأكره أن أكون عبداً مليحاً. (1)

الإمام الصادق عليه السلام: مَدَّ الْفَرَاتُ عِنْدَكُمْ عَلَى عَهْدِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ النَّاسُ فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ نَخَافُ الْغَرَقَ؛ لِأَنَّ فِي الْفَرَاتِ قَدْ جَاءَ مِنَ الْمَاءِ مَا لَمْ يَرِ مِثْلُهُ، وَقَدْ امْتَلَأَتْ جَنْبَتَاهُ، فَاللَّهُ اللَّهُ. فَرَكِبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالنَّاسُ مَعَهُ وَحَوْلَهُ يَمِينًا وَشِمَالًا... حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْفَرَاتِ وَهُوَ يَزْخَرُ بِأَمْوَاجِهِ، فَوَقَفَ وَالنَّاسُ يَنْظُرُونَ، فَتَكَلَّمَ بِالْعِبْرَانِيَّةِ كَلَامًا، فَضَرَبَهُ بِقَضِيبٍ كَانَ مَعَهُ وَرَجَرَهُ، وَنَزَلَ الْفَرَاتُ ذِرَاعًا... (2)

1 / 4 استجابته دُعائه على طلحة والزبير الفتح. في ذكر عليّ عليه السلام بعدما راسل أهل الجمل مرة بعد أخرى ليكفوا عن الحرب، فلم يجيبوه: ثُمَّ جَمَعَ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ النَّاسَ فَخَطَبَهُمْ خُطْبَةً بَلِيغَةً وَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي قَدْ نَاشَدْتُ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ كَيْمَا يَرْجِعُوا وَيَرْتَدِعُوا، فَلَمْ يَفْعَلُوا وَلَمْ يَسْتَجِيبُوا... ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنَّ طَلْحَةَ بْنَ عُبَيْدِ اللَّهِ أَعْطَانِي صَفْقَةً بِيَمِينِهِ طَائِعًا ثُمَّ نَكَثَ بَيْعَتَهُ، اللَّهُمَّ! فَعَاجِلْهُ وَلَا تُمَيِّطْهُ. اللَّهُمَّ! إِنَّ الزُّبَيْرَ بْنَ الْعَوَّامِ قَطَعَ قَرَابَتِي، وَنَكَثَ عَهْدِي، وَظَاهَرَ عَدُوِّي، وَنَصَبَ الْحَرْبَ لِي وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ ظَالِمٌ، فَكَفِّنِيهِ كَيْفَ شِئْتَ وَأْتِي شِئْتَ. (3)

-
- 1- الخرائج والجرائح: ج 1 ص 173 ح 4، بحار الأنوار: ج 41 ص 249 ح 3 وراجع الفضائل لابن شاذان: ص 91 وإثبات الوصيّه: ص 160.
 - 2- اليقين: ص 416 ح 155 عن أبي بصير، الخرائج والجرائح: ج 1 ص 230 ح 74 نحوه من دون إسناد إلى المعصوم، بحار الأنوار: ج 41 ص 237 ح 8 و ص 250 ح 6.
 - 3- الفتوح: ج 2 ص 468، المناقب للخوارزمي: ص 184 ح 223؛ المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 279 وفيه من «اللَّهُمَّ إِنَّ طَلْحَةَ...».

1 / 3 پذیرفته شدن دعای وی برای پایین رفتن آب فرات

1 / 4 پذیرفته شدن نفرین وی درباره طلحه و زبیر

1 / 3 پذیرفته شدن دعای وی برای پایین رفتن آب فرات امام باقر علیه السلام: کوفیان از بالا آمدن آب فرات، پیش علی علیه السلام شکایت بردند. او به همراه حسن و حسین علیهما السلام سوار شد و در کنار فرات ایستاد. آب فرات از دو سو بالا آمده بود. آن گاه با عصای پیامبر خدا، ضربه ای [به آب] زد. در نتیجه، آب، یک ذرع، پایین نشست. بار دیگر ضربه ای زد و [این بار] دو ذرع، پایین نشست. گفتند: ای امیر مؤمنان! اگر یک ضربه دیگر می زدی [، بهتر بود]. فرمود: «من از خدا درخواستی کردم و او این قدر که دیدید، به من داد و دوست ندارم بنده ای سَمِج باشم».

امام صادق علیه السلام: در زمان علی علیه السلام، آب فرات شما بالا آمد. مردم، رو به وی کردند و گفتند: ای امیر مؤمنان! ما از غرق شدن می ترسیم؛ چون فرات، آن قدر بالا آمده که چنین حالتی را ندیده بودیم و دو طرفش پُر شده است. تو را به خدا، تو را به خدا [، کاری کن]! امیر مؤمنان، سوار شد و مردم در سمت راست و چپ او بودند... تا به فرات رسید و فرات، موج می زد. ایستاد و مردم، نگاهش می کردند. به زبان عبری، سخنی گفت و با تازیانه ای که با خود داشت، به آن ضربه ای زد و آن را نهیب داد و فرات، یک ذرع پایین نشست... .

1 / 4 پذیرفته شدن نفرین وی درباره طلحه و زبیر الفتح - در یادکرد علی علیه السلام، پس از آن که چند بار برای اصحاب جمل پیک فرستاد تا از جنگ، دست بردارند و آنان پاسخ مثبت ندادند - آن گاه علی علیه السلام مردم را گرد آورد و خطبه رسایی خواند و فرمود: «ای مردم! من این گروه را نصیحت کردم تا برگردند و دست از جنگ بکشند؛ ولی [این کار را] انجام ندادند و قبول نکردند...». آن گاه، دستش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «خداوند! طلحه بن عبید الله، از روی اختیار به من دست بیعت داد و آن گاه، پیمانش را شکست. پروردگارا! او را زودتر بمیران و به او مهلت مده! خداوند! زبیر بن عوام، خویشاوندی مرا نادیده گرفت و بیعتم را شکست و به یاری دشمنم شتافت و با آن که می دانست ستمکار است، علیه من جنگ به راه انداخت. خدایا! تو مرا از او کفایت کن، هر گونه و هر جا که می خواهی!».

1 / 5 استجابة دُعائه على بسر بن أرطاهل الغارات: كان علي عليه السلام دعا قبل موته على بسر بن أبي أرطاه (1) _ لعنه الله _ فيما بلغنا ، فقال : اللهم إن بسرا باع دينه بديناه ، وانتَهَكَ مَحَارِمَكَ ، وكانت طاعه مخلوق فاجر آثر عنده مما عندك ، اللهم فلا تُمتنه حتى تسلبه عقله . فما لبث بعد وفاه علي عليه السلام إلا يسيرا حتى وسوس وذهب عقله . (2)

الإرشاد عن الوليد بن الحارث وغيره عن رجالهم: إن أمير المؤمنين عليه السلام لما بلغه ما صنع بسر بن أرطاه باليمن قال : اللهم إن بسرا باع دينه بالدنيا ، فأسلبه عقله ، ولا تُبق له من دينه ما يستوجب به عليك رحمتك . فَبَقِيَ بُسْرٌ حَتَّى اخْتَلَطَ (3) ، فكان يدعو بالسيف ، فَاتَّخَذَ لَهُ سَيْفٌ مِنْ خَشَبٍ ، فكان يضرب به حتى يغشى عليه ، فإذا أفاق قال : السيف السيف ، فيدفع إليه فيضرب به ، فلم يزل ذلك دأبه حتى مات (4) .

-
- 1- هكذا ورد في بعض النصوص : «ابن أبي أرطاه» ، وقال العلامة محمد تقي التستري : لا خلاف أنه «ابن أرطاه» ، وأبو أرطاه جدّه ... لكن نقل في أسد الغابه قولاً بأنه «ابن أبي أرطاه» بدون تعيين قائله (قاموس الرجال : ج 2 ص 305) .
 - 2- الغارات : ج 2 ص 640 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 18 .
 - 3- خُولِطَ فُلَانٌ فِي عَقْلِهِ مَخَالَطُهُ : إِذَا اخْتَلَّ عَقْلُهُ (النهايه : ج 2 ص 64 «خلط»).
 - 4- الإرشاد : ج 1 ص 321 وراجع الغارات : ج 2 ص 640 _ 642 والخرائج والجرائح : ج 1 ص 201 ح 42 وإرشاد القلوب : ص 228 وشرح نهج البلاغه : ج 2 ص 18 والكامل في التاريخ : ج 2 ص 432 .

1 / 5 پذیرفته شدن نفرین وی درباره بُسر بن اَراطات

1 / 5 پذیرفته شدن نفرین وی درباره بُسر بن اَراطاتالغارات: طبق آنچه به ما رسیده است، علی علیه السلام پیش از درگذشتش، بر بُسر بن [ابی] اَراطات _ که لعنت خدا بر او باد _ نفرین کرد و گفت: «خداوندا! بُسر، دینش را به دنیایش فروخته و حرمتت را شکسته است و نزد او، پیروی مخلوق ستمکار از آنچه نزد توست، بهتر است. خداوندا! تا عقلش را نگرفتی، او را نمیران!». پس از درگذشت علی علیه السلام، چیزی نگذشت که بُسر، به بیماری وسواس مبتلا شد و عقلش زایل شد.

الإرشاد_ به نقل از ولید بن حارث و راوی دیگر_: وقتی خبر آنچه بُسر در یمن انجام داده بود، به علی علیه السلام رسید، فرمود: «خداوندا! بسر، دینش را به دنیایش فروخته است. عقل او را بگیر و از دینش چیزی باقی مگذار که موجب رحمت تو بر او شود!». بُسر، زنده ماند تا دچار اختلال مَـشاعر شد. [پیوسته] شمشیر می خواست. شمشیری از چوب برایش ساختند. آن قدر با آن می زد تا غش می کرد [و] وقتی به هوش می آمد، می گفت: شمشیر، شمشیر! باز به وی شمشیر چوبی می دادند و او می زد و همواره چنین بود تا مُرد.

مروج الذهب: كان عليّ عليه السلام - حين أتاؤه خبر قتل بسر لابن عبيد الله: قُتِمَ وَعَبِدُ الرَّحْمَنِ - دَعَا عَلِيَّ بُسْرٍ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اسْلُبْهُ دِينَهُ وَعَقْلَهُ. فَخَرَفَ الشَّيْخُ حَتَّى ذَهَلَ عَقْلُهُ، وَاشْتَهَرَ بِالسَّيْفِ فَكَانَ لَا يُفَارِقُهُ، فَجُعِلَ لَهُ سَيْفٌ مِنْ خَشَبٍ، وَجُعِلَ بَيْنَ يَدَيْهِ زَقٌّ (1) مَنفُوحٌ يَضْرِبُهُ، وَكُلَّمَا تَخَرَّقَ أُبْدِلَ، فَلَمْ يَزَلْ يَضْرِبُ ذَلِكَ الزَّقَّ بِذَلِكَ السَّيْفِ، حَتَّى مَاتَ ذَاهِلَ الْعَقْلِ يَلْعَبُ بِخُرْبِهِ، وَرُبَّمَا كَانَ يَتَنَاوَلُ مِنْهُ، ثُمَّ يَقْبَلُ عَلَيَّ مَنْ يَرَاهُ فَيَقُولُ: أَنْظُرُوا كَيْفَ يُطْعِمُنِي هَذَانِ الْغُلَامَانِ ابْنَا عُبَيْدِ اللَّهِ؟ وَكَانَ رُبَّمَا شُدَّتْ يَدَاؤُهُ إِلَى وَرَاءِ مَنْعَا مِنْ ذَلِكَ، فَأَنْجَى ذَاتَ يَوْمٍ فِي مَكَانِهِ، ثُمَّ أَهْوَى بِفِيهِ فَتَنَاوَلَ مِنْهُ، فَبَادَرُوا إِلَى مَنْعِهِ، فَقَالَ: أَنْتُمْ تَمْنَعُونَنِي وَعَبِدُ الرَّحْمَنِ وَقَتُّمُ يُطْعِمَانِنِي. (2)

راجع: ج 12 ص 380 (بسر بن أرطاه).

-
- 1- الزَّقُّ: السَّقَاءُ يَنْقَلُ فِيهِ الْمَاءُ، أَوْ جِلْدٌ يُجَزَّ شَعْرُهُ وَلَا يَنْتَفِ نَتْفُ الْأَدِيمِ (تاج العروس: ج 13 ص 196 «زقق»).
 - 2- مروج الذهب: ج 3 ص 172 وراجع تهذيب التهذيب: ج 1 ص 333 الرقم 802.

مروج الذهب: هنگامی که خبر کشته شدن قُثم و عبد الرحمان (فرزندان عیید الله بن عبّاس) به دست بسر، به علی علیه السلام رسید، [پیوسته] بر بُسر نفرین می کرد و می گفت: «پروردگارا! دین و عقلش را از او بگیر!». پیرمرد، خِرَفَت شد تا عقلش از بین رفت. او شمشیری به دست می گرفت و آن را از خود، جدا نمی کرد. برایش شمشیری از چوب ساختند. رو به رویش پوست باد کرده ای گذاشتند که آن را می زد و هر گاه پاره می شد، پوست دیگری می گذاشتند و همواره آن پوست را با آن شمشیر می زد تا آن که دیوانه از دنیا رفت. او [در اواخر عمر،] با مدفوع خود بازی می کرد و گاه از آن می خورد و هر گاه کسی او را می دید، می گفت: ببینید این دو فرزند عیید الله، چه طور به من غذا می دهند! گاهی برای جلوگیری از این کار، دستش را از پشت می بستند. روزی در سر جای خود، مدفوع کرد. سپس خم شد و از مدفوع خود در دهانش گذاشت و از آن خورد. او را از این کار منع کردند. گفت: شما مرا باز می دارید و عبد الرحمان و قُثم، آن را به من می خوراندند.

ر. ک: ج: 12 ص 381 (بسر بن اراطات).

1 / 6 استجابته دُعائه على أنس بن مالكٍ نهج البلاغه: قال عليه السلام لأنس بن مالكٍ ، وقد كان بعثه إلى طلحة والزبير لما جاء إلى البصره يُذكرهما شيئاً مما سمعه من رسول الله صلى الله عليه وآله في معناهما ، فلوى عن ذلك ، فرجع إليه ، فقال : إني أنسيْتُ ذلك الأمر ، فقال عليه السلام : إن كنت كاذباً فضد ربك الله بها بيضاء لا معه لا تواربها العمامه . قال الرضى : يعنى البرص ، فأصاب أنسا هذا الداء فيما بعد في وجهه ، فكان لا يرى إلا مبرقعا . (1)

راجع : ج 2 ص 340 (الدعاء على الكاتمين) .

1 / 7 استجابته دُعائه على جاسوس معاوية بالإرشاد عن جميع بن عمير : إتهم علي عليه السلام رجلاً يقال له العيزار يرفع أخباره إلى معاوية ، فأنكر ذلك وجمده ، فقال له أمير المؤمنين عليه السلام : أتحلف بالله يا هذا إنك ما فعلت ذلك ؟ قال : نعم . وبدر فحلف . فقال له أمير المؤمنين عليه السلام : إن كنت كاذباً فأعمى الله بصرك . فما دارت الجمعه حتى أخرج أعمى يقاد قد أذهب الله بصره . (2)

1- نهج البلاغه: الحكمة 311 وراجع المسترشد : ص 674 ح 346 .

2- الإرشاد : ج 1 ص 350 ، الخرائج والجرائح : ج 1 ص 207 ح 48 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 279 ، كشف الغمه : ج 1 ص 283 وفيه «الغيار» بدل «العيزار» وراجع إرشاد القلوب : ص 228 .

1 / 6 پذیرفته شدن نفرین وی در حق آنس بن مالک**1 / 7 پذیرفته شدن نفرین وی درباره جاسوس معاویه**

1 / 6 پذیرفته شدن نفرین وی در حق آنس بن مالک کنهج البلاغه: به انس بن مالک، هنگامی که او را به سوی طلحه و زبیر، گسیل داشت تا وقتی به بصره می‌رسد، شمه ای از آنچه از پیامبر خدا درباره آن دو شنیده است، به آنان تذکر دهد. او از این کار، سرپیچی کرد و نزد امام علی علیه السلام برگشت و گفت: من آن جریان را فراموش کرده ام. علی علیه السلام فرمود: «اگر دروغ می‌گویی، خداوند سفیدی درخشانی در صورتت بیفکند که عمامه نتواند آن را بپوشاند!». سید رضی گفت: منظور، بیماری پیسی است. انس، بعدها در صورتش پیسی ای پدیدار گشت که جز رویند زده، دیده نمی‌شد.

ر. ک: ج 2 ص 341 (نفرین علی به پنهان کنندگان).

1 / 7 پذیرفته شدن نفرین وی درباره جاسوس معاویه الإرشاد_ به نقل از جمیع بن عمیر: علی علیه السلام شخصی را _ که نامش عیزار بود _ به گزارش اخبارش به معاویه متهم کرد. آن شخص، این کار را انکار کرد و رد نمود. امیر مؤمنان به او فرمود: «آیا به خدا سوگند می‌خوری که چنین کاری نکرده‌ای؟». گفت: آری. و زود، سوگند خورد. امیر مؤمنان به وی فرمود: «اگر دروغ می‌گویی، خدا دیده‌هایت را نابینا کند!». جمعه نگذشت که او کور از خانه خارج شد، به گونه ای که دستش را می‌گرفتند و خداوند، بینایی اش را گرفت.

1 / 8 استجابته دُعائه على الحسن البصري بالخرائج والجرائح: إن علياً عليه السلام رأى الحسن البصري يتوضأ في ساقبيه، فقال: أسبغ طهورك يا كفتي (1). قال: لقد قتلت بالأمس رجالاً كانوا يسبغون الوضوء! قال: وإنيك لحزينٌ عليهم؟ قال: نعم. قال: فأطال الله حزنك. قال: أيوب السجستاني: فما رأينا الحسن قط إلا حزيناً كأنه يرجع عن دفن حميم، أو كأنه خربندج (2) صلّ حمازه، فقلنا له في ذلك، فقال: عمل في دعوة الرجل الصالح (3).

1 / 9 استجابته دُعائه على أهل البصره شرح الأخبار: _ على المنبر قال عليّ عليه السلام: يا أهل البصره، إن كنت قد أدت لكم الأمانة، ونصحت لكم بالغيب، واتهمتموني، وكذبتُموني، فسلم الله عليكم فتى تقيف. فقام رجل، فقال له: يا أمير المؤمنين، وما فتى تقيف؟ قال: رجل لا يدع لله حرمه إلا انتهكها، به داء يعتري الملوك، لو لم تكن إلا النار لدخلها (4).

1 / 10 استجابته دُعائه على من كذبها المعجم الأوسط عن زاذان: إن علياً حدث حديثاً فكذب به رجل. فقال عليّ: أذعو عليك إن قلت كاذباً. قال: أدع. فدعا عليه فلم يبرح حتى ذهب بصره (5).

1- كفتي بالنبطية: شيطان، وكانت أمه سمته بذلك ودعته في صغره، فلم يعرف ذلك أحد حتى دعا به أمير المؤمنين عليه السلام (الصراط المستقيم: ج 1 ص 107).

2- قال المجلسي قدس سره: لعله معرب خربنده؛ أي مكارى الحمار (بحار الأنوار: ج 41 ص 302).

3- الخرائج والجرائح: ج 2 ص 547 ح 8، بحار الأنوار: ج 41 ص 302 ح 33 وفيه «لفتى» بدل «كفتي».

4- شرح الأخبار: ج 2 ص 290 ح 606، المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 272 وفيه إلى «إلا انتهكها».

5- المعجم الأوسط: ج 2 ص 219 ح 1791، دلائل النبوه لأبي نعيم: ج 2 ص 582 ح 532 عن عمّار الحضرمي، الصواعق المحرقة: ص 129، البدايه والنهايه: ج 8 ص 5؛ المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 279.

1 / 8 پذیرفته شدن نفرین وی درباره حسن بصری**1 / 9 پذیرفته شدن نفرین وی درباره بصریان****1 / 10 پذیرفته شدن نفرین وی درباره کسی که وی را تکذیب کند**

1 / 8 پذیرفته شدن نفرین وی درباره حسن بصری بالخرايج و الجرائح: علی علیه السلام حسن بصری را دید که بر لب جویی وضو می گرفت . فرمود : «وضویت را درست بگیر ، ای کفتی!». (1) حسن بصری گفت : دیروز ، کسانی را کُشتی که وضوی خود را کامل می گرفتند . علی علیه السلام فرمود : «آیا برای آنان غمگین هستی؟». پاسخ داد : آری . فرمود : «خداوند ، غمت را دراز کند!». ایوب سجستانی گفت : حسن بصری را هرگز ، جز در حال غم ندیدیم ؛ گویی که از دفن دوستی برمی گردد ، یا خربنده ای است که الاغش گم شده است . از وی درباره این موضوع پرسیدیم . گفت : نفرین مرد صالحی درباره من ، مؤثر افتاد .

1 / 9 پذیرفته شدن نفرین وی درباره بصریانشرح الأخبار: علی علیه السلام بر منبر فرمود : «ای بصریان! من امانت شما را ادا کردم و در نبودتان خیرخواهتان بودم ؛ ولی شما مرا متهم ساختید و تکذیب نمودید . خداوند ، جوان ثقفی را بر شما مسلط کند». مردی برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان! جوان ثقفی کیست؟ فرمود : «مردی است که همه حرمت های الهی را می شکند . دردی با اوست که گریبانگیر پادشاهان می گردد ، به گونه ای که اگر برای آن ، درمانی جز ورود به آتش نباشد ، در آن وارد می شوند» .

1 / 10 پذیرفته شدن نفرین وی درباره کسی که وی را تکذیب کندالمعجم الأوسط_ به نقل از زادن_: علی علیه السلام حدیثی [از پیامبر صلی الله علیه و آله] نقل کرد و کسی وی را تکذیب نمود. علی علیه السلام فرمود : «اگر دروغ گفته باشی ، بر تو نفرین خواهم کرد». مرد گفت : نفرین کن . علی علیه السلام نفرین کرد و وی ، درجا کور شد .

1- . کفتی [که در خطاب علی علیه السلام بود] ، به زبان نبطی ، به معنای «شیطان» است . مادر حسن ، این نام را بر او گذاشت و وی را در کودکی به این نام صدا می کرد و هیچ کس این را نمی دانست تا آن که امیر مؤمنان ، او را به این نام خواند .

فضائل الصحابه لابن حنبل عن زاذان أبي عمر عن رجل حدثه: إِنَّ عَلِيًّا سَأَلَ رَجُلًا عَنْ حَدِيثٍ فِي الرَّحْبَةِ فَكَذَّبَهُ، فَقَالَ: إِنَّكَ قَدْ كَذَّبْتَنِي .
فَقَالَ: مَا كَذَّبْتِكَ . قَالَ: فَادْعُوا اللَّهَ عَلَيْكَ إِنْ كُنْتَ قَدْ كَذَّبْتَنِي أَنْ يُعْمِيَ اللَّهُ بَصْرَكَ . قَالَ: فَدَعَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُعْمِيَهُ فَعَمِيَ . (1)

11 / 1 استجابته دُعائه على فتى نَسَبَهُ إِلَى الظُّلْمِ شرح الأخبار عن الأصبغ بن نباته: لَمَّا انْهَزَمَ أَهْلُ الْبَصْرَةِ قَامَ فَتَى إِلَى عَلِيٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ،
فَقَالَ: مَا بَأْسَ مَا فِي الْأَخْبِيهِ لَا تُقَسِّمُ؟ فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا حَاجَةَ لِي فِي فَتَوَى الْمُتَعَلِّمِينَ . قَالَ: ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ فَتَى آخَرَ، فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ
، فَرَدَّ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا رَدَّ أَوَّلًا . فَقَالَ لَهُ الْفَتَى: أَمَا وَاللَّهِ مَا عَدَلْتَ! فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَبَلِّغِ اللَّهَ بِكَ سُلْطَانَ فَتَى تَقْيِفٍ . ثُمَّ
قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَلْتُهُمْ وَمَلُونِي، فَابْدِلْنِي بِهِمْ مَا هُوَ خَيْرٌ مِنْهُمْ، وَابْدِلْهُمْ بِي مَا هُوَ شَرٌّ لَهُمْ . قَالَ الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ: فَبَلِّغِ
ذَلِكَ الْفَتَى سُلْطَانَ الْحِجَّاجِ، فَقَتَلَهُ . (2)

راجع: ج 2 ص 340 (الدعاء على الكاتمين). ج 12 ص 102 (سلطه الحجاج).

1- فضائل الصحابه لابن حنبل: ج 1 ص 539 ح 900، المناقب للخوارزمي: ص 378 ح 396.

2- شرح الأخبار: ج 2 ص 290 ح 605.

1 / 1 پذیرفته شدن نفرین وی درباره جوانی که او را ستمگر خواند

فضائل الصحابه، ابن حنبل_ به نقل از زادن، از مردی که برای او نقل کرد_: علی علیه السلام در رُحبه، از مردی درباره حدیثی [از پیامبر صلی الله علیه و آله] پرسید. وی او را تکذیب کرد. علی علیه السلام فرمود: «تو مرا تکذیب کردی». مرد گفت: نه. تو را تکذیب نکردم. علی علیه السلام فرمود: «از خدا می خواهم که چنانچه مرا تکذیب نموده ای، نور چشمت را بگیرد». علی علیه السلام از خدا خواست که او را کور کند و او کور شد.

1 / 1 پذیرفته شدن نفرین وی درباره جوانی که او را ستمگر خواند شرح الأخبار_ به نقل از اصبع بن نُباته_: وقتی بصریان شکست خوردند، جوانی نزد علی علیه السلام آمد و گفت: چه اشکالی در غنایم داخل خیمه هاست که تقسیم نمی شود؟ علی علیه السلام فرمود: «من نیاز به فتوای نوآموزان ندارم». جوان دیگری برخاست و همان سخن را تکرار نمود و علی علیه السلام همان جوابی را که به او داده بود، به وی داد. جوان گفت: به خدا سوگند که عدالت به خرج ندادی! علی علیه السلام به وی فرمود: «اگر دروغ می گویی، خداوند پادشاهی جوان تَقَفی رانصیبت کند!». سپس فرمود: «خداوندا! من از اینان خسته شده ام و آنان هم از من خسته شده اند. پس، بهتر از اینان را نصیبم کن و به جای من، کسی را که برای آنان مایه شرّ است، بر آنها مسلط گردان». آن جوان به دوران حاکمیت حجاج رسید و حجاج، وی را کُشت.

ر. ک: ج 2 ص 341 (نفرین علی به پنهان کنندگان).

ص: 603

فهرست تفصیلی .

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

